

# خسرو و شیرین

نظامی گنجوی

فرهنگستان علوم جمهوری شوروی سوسیالیستی

آذربایجان

باکو ۱۹۶۰

فرهنگستان علوم جمهوری شوروی سوسیالیستی آذربایجان

انستیتوی خاورشناسی و

انستیتوی زبان و ادبیات بنام نظامی

نظامی گنجوی

# خسرو شیرین

ترتیب دهنده متن علمی و انتقادی

له والکساندروویچ خه تا قوروف



نشریات

فرهنگستان علوم جمهوری شوروی سوسیالیستی آذربایجان

باکو - ۱۹۶۰

بموجب دستور هیئت فرهنگستان  
علوم جمهوری شوروی سوسیالیستی  
آذربایجان چاپ شده است

ا.ی. برتلس

مصحح متن علمی و انتقادی

خط از هرمز عبد الله زاده فریور





## اصول اتحادی در تهیه متن علمی و اتقادی «خمس» نظامی گنجوی

در مقدمه منضم به «مخزن الاسرار» اثر شاعر و دانشمند نامی آذربایجان حکیم نظامی گنجوی، از طرز و تطبیق شیوه واحدیک در تهیه متن علمی و اتقادی «خمس» و از آنجه منظومه «مخزن الاسرار» بکار برده شده، مشروحاً بیان گردیده است.

با وجود رعایت ترتیب دهندگان از یک پر نیب واحد در کار تهیه متن علمی و تنقیدی «خمس» باز لازم میدانیم که شمه‌ای در باره تهیه متن و تعداد نسخ خطی مورد استفاده را بیان داشته و اصول اتخاذ شده را در هر یک از منظومه‌های همین آثار جداگانه و باختصار، در دسترس قارئین محترم بگذاریم.

چنانکه گفته شد، از طرف ترتیب دهندگان، در تهیه کلیه متن‌های آثار نظامی از یک شیوه واحدی پیروی کرده و آنرا بکار بسته‌اند. برای هر نسخه مورد استفاده علامت اختصاری شرطی معین گردیده و نسخ خطی نیز بر حسب قدمت تاریخی مرتب شده‌اند.

در منظومه‌ها ضمن نشان دادن عناوین و شماره فصلها، هر اثر بنوبه خود بتفصیاتی تقیم و ابیات آن نیز نمره گذاری گردیده و در هر پنج بیت نمره‌ها نوشته شده است.

مصرع اول هر بیت با اشاره «آ» و مصرع دوم آن با اشاره «ب» و شروط نام گذاری شده و چنانکه نسخه متفاوت با اصل عموماً مربوط بیک بیت باشد بیت مذکور مطابق شماره مخصوص خود نشان داده میشود.

در موارد متین که در یک مصرع کلمات متشابه وجود دارند در فرقه‌های متن؛ اشاره  
بیت، اشاره شرطی همان مصرع و تسمیه شرطی نسخه را مأخذ قرار داده و با نشان دادن  
کلمه هم نظیر متن در نسخه دیگر، نسخه متفاوت با اصل نوشته می‌شود.

مثلاً (۱) در صفحه ۹ مصرع «ب» بیت شماره ۲۴ کلمه «بدان» دارای نسخه‌ای  
متفاوت با اصل زیرین می‌باشد:

۲۴ ب ج چ خ : بران ، ت : و ران ، د : از آن

اگر کلمات نظیر هم و یا متشابه در مصرع موجود نباشد. در فرقه‌های متنی؛ شماره بیت  
اشاره شرطی همان مصرع و کلمه مورد بررسی را قید کرده و بعد از نوشته شدن تسمیه شرطی  
نسخه خطی با کلمات متفاوت با اصل نشان داده می‌شود مثلاً در صفحه ۱۵ مصرع «آ»  
بیت ۳۵ فرقه‌های متنی کلمه «حیاتش» چنین می‌باشد:

۳۵ آ. حیاتش ، ح : شتابش ، چ : چنانش

(در بعضی موارد، بعد از کلمه نسخه متفاوت با اصل و سپس تسمیه شرطی نسخه خطی نوشته  
می‌شود ولی این حال بندرت اتفاق می‌افتد).

اگر در مصرع دو و یا چند کلمه متعادل معنی ولی ظاهراً شبیه همدیگر موجود باشد، آن  
وقت نسخه متفاوت با اصل کلمه بجا در قبلی و یا بعدی آن نشان داده می‌شود مثلاً  
در صفحه ۹۲ مصرع «ب» بیت شماره ۲۸ در مصرع «جهان خوش خوش  
ببازی بنگذارد» چنانکه مشاهده می‌شود کلمه «خوش» تکرار شده و نسخه متفاوت

---

(۱) مثالهای فوق الذکر عموماً راجع به منظور «خسرو و شیرین» می‌باشد.

بانو<sup>۳</sup> اصلی اینست :

۲۸ ح : جهان یکسریبازی

اگر در یکی از کلمات مصرع اختلاف متنی موجود باشد در اینصورت کلمه تکرار شده و تسمیه شرطی بنوع خطی با اشاره « ۹ » از همدگر تعلیک میشوند مثلاً در صفحه ۹ مصرع « ب » بیت شماره ۲۴ چنین نوشته میشود :

۲۴ ب ج چ خ : بران ، ت : وران ، د : از آن

اگر در مصرع چند فرق متنی موجود باشد هر یک از کلمه<sup>۴</sup> با اشاره « ۹ » از یکدیگر سوا میشوند . مثلاً در صفحه ۱۰۱ مصرع « ب » بیت شماره ۵ ، فوق متنی کلمه های « کورا » و « دهم » چنین میباشد :

۵ ب ج : کشم پر ؛ ج : مرغرا اگر من .

در فرقهای متنی ما بجای کلمه برابر اشاره شرطی « : » دو نقطه را بکار برده ایم . ردیف ابیاتی که بانثاداد ما در نسخهای مختلف مطابق نیستند فرق متنی را طبق اصول سابق الذکر در ابتدای بیت قرار داده ، بعد تسمیه شرطی بنوع خطی و سپس شماره ابیات را موافق نسخ اصلی می نویسیم . مثلاً در صفحه ۱۶۱ ابیات شماره ۱۳۱ و ۱۳۲ در نسخ خطی « خ » معکوس نوشته شده است ،

۱۳۱ ، ۱۳۲ : خ ۱۳۲ ، ۱۳۱

در نسخهای مختلف خطی ، در صورت عدم مطابقت ردیف و یا جای مصرع با اصل نسخ ، در فرقهای متنی بیت معین پس از علامت شرطی مصرع ، اشاره تسمیه ای بنوع خطی اصلی ، با ردیف و یا جای مصرع نوشته میشود مثلاً در صفحه ۱۰۵ در بیت شماره ۳۶

« ج »

وضع صرعا چنین است :

آء، ۳۶ : خ ۳۶، آء، ۳۶ و یا بطور اختصار : ۳۶ خ : (ب آ)

در متن اشاره نیز بکلمه ( ✱ ) وجود دارد. این اشاره در عنوان فصلها و روی کلمات علیحدہ اضافہ شدہ گذارده میشود ، در بعضی اوقات اشاره زبور در متن بعد از کلمه اضافہ شدہ یعنی در آفریت و یا در وسط آن قرار میگیرد . در فرقهای متنی ، افادہ و جملات خود تہیہ کنندہ متن کہ بعضی روشن ساختن اصول اتخاذ شدہ استعمال شدہ است عموماً شرطی بوده و اختصار گردیدہ است و اغلب بواقع بجای جملہ « افزودہ شدہ است » ، « افزودہ » و یا « حذف شدہ است » ، « حذف شدہ » و غیرہ مورد استعمال میباشد .

در بعضی اوقات در حاشیہ نسخ خطی بکلمات اضافی برخورد میشود ، این حال با جملہ « در حاشیہ نوشتہ شدہ است » و یا « در حاشیہ » نشان داده میشود .

متن علمی و تنقیدی « خسرو و شیوین » بر اساس نسخہای خطی و یا چاپی زیرین ترتیب شدہ و چنانکہ گفتہ شد شرطاً با حروف الفبا نامیدہ شدہ اند :  
۱- نسخہ خطی کتابخانہ ملی پاریس (سال ۱۷۶۳ هـ) کہ با حرف « ب » اشارہ شدہ

۲- نسخہ خطی کتابخانہ ملی پاریس با حرف « پ »

۳- نسخہ خطی کتابخانہ بودلیان اکسفورد با حرف « ت »

۴- نسخہ خطی کتابخانہ دانشگاه دولتی لنینگراد با حرف « ز »<sup>(۱)</sup>

---

(۱) بر حسب قدمت تاریخی حرف تبط از حروف اشارہ آن ، بعد از نون است و توابادہ شدہ

- ۵- نسخه خطی موزه بریتانیا (لندن) با حرف « ث »
- ۶- نسخه خطی موزه دولتی ارمیتاژ (لنینگراد) با حرف « ج »
- ۷- نسخه خطی کتابخانه عمومی لنینگراد با حرف « چ »
- ۸- نسخه خطی انستیتوی خاورشناسی لنینگراد با حرف « ح »
- ۹- نسخه خطی انستیتوی خاورشناسی لنینگراد با حرف « خ »
- ۱۰- نسخه خطی انستیتوی زبان و ادبیات فرهنگستان علوم جمهوری شوروی  
آذربایجان بنام نظامی گنجوی با حرف « د »
- ۱۱- در تهیه متن علمی و تنقیدی « خسرو و شیرین » غیر از منابع فوق الذکر  
نشریه وحید دستگردی نیز مورد استفاده قرار گرفت و با حرف شرطی « ر »  
اشاره گردید .
- در انجام کارهای تهیه متن علمی و انتقادی منظومه « خسرو و شیرین »  
ف. بابایف نیز شرکت کرده و متن تنقیدی قریب هزار بیت از قسمت های آخر  
همین منظومه بسعی و اهتمام ایشان تهیه گردیده است و همچنین باید خاطرنشان  
ساخت که حسین میرزایف نیز از مساعدتهای تخنیکی خود دریغ نکرده  
و از این راه خدمت شایانی در تهیه متن « خسرو و شیرین » انجام داده است .

ع . علی زاده



نظامیرا ره تحقیق بنهای	۱. خداوندا درتوفیق بگشای
زبانی کافرینت را سراید	دلی ده کو یقینت را بشاید
بدار از ناپسندم دست کوتاه	مده ناخوب را برخطرم راه
زبانم را تنای خود درآموز	دروغم را بنورحق برافروز
زبورم را بلند آوازه گردان	۵. بداودی دلم را تازه گردان
مبارک روی گردان برجهانش	عروسیرا که پروردم بجهانش
زمشک افشاندنش $\times$ شو بجا	چنان کن خواندش فرخ شود رای
سماعش مغز را مخمور دارد	سوادش دیده را پر نور دارد
کلید بند مشکهاش دانند	مفرح نامه دلهاش خوانند
سعادت را بدو کن نقش بندی*	۱۰. معافی را بدو ده سر بلندی
که خود برنام شیرینست فالش	بچشم شاه شیرین کن جمالش
ز فیض قطره درکار او کن	نسیمی از عنایت یار او کن
بیاری ای کان گوهر تاجه داری	چو قیاض عنایت کرد یاری

---

۲۲ج: کونایت را. ۳۰ج: درخاطرم. ۴۰ب: ت ز ث د، بنور خود. ۴۰پ: پ ث: بیاد خود  
 ۵۰پ: پ ث ج چ خ در: درجهانش. ۷۰پ: کن خواندش. ۸۰ث: ت ر: معور  
 ح: دماعش، د: مغز را. ۹۰د: دماش خواند. ۹۰پ: ح کلید کنج: چ مشکهای خوانند. ۱۰۰ج: بند  
 ۱۰۰ج: افزوده دلش در مغز آسایش آور بدان بغشودنی بغشایش آور  
 ۱۱۰پ: ح: حذف شده. ۱۲۰پ: پ ث ج: بیای کان، ث: در: کان معنی.



## در توحید باری عز اسمیه

۱ بنام آنکه هستی نام از او یافت	فلک جنبش زمین آرام از او یافت
خدائی کافرینش در سجودش	گواهی مطلق آمد بر وجودش
تعالی الله یکی بی مثل و مانند	که خوانندش خداوندان خداوند
فلک برپای دار و انجم افروز	خرد را بی میانچی حکمت آموز
ه جواهر بخش فکرتهای باریک	بروز آورنده شبهای تاریک
غم و شادی نگار و بیم و امید	شب و روز آفرین و ماه و خورشید
نگه دارنده بالا و پستی	گوا بر هستی او جمله هستی
وجودش بر همه موجود قاهر	نشانش بر همه بیننده ظاهر
کواکب را بقدرت کار فرمای	طبایع را بصنعت گوهر آرای
۱۰ مراد دیده باریک بینان	انیس خاطر خلوت نشینان

۱۳ ن : ملک آرام از . آ ۳ ج چ : تعالی الله ذمی . ۴ ج : حذف شده

آ ۵ ن ج ح د : حکمتهای باریک . خ ، فزون از و هم .

۶ ، ۷ ح : حذف شده . آ ۹ خ ، طبایع را بقدرت ، ث : بحکمت .

۹ پ ت ث چ : گوهر آمای ، ث : بقدرت .

۱۰ ج ر : سواد دیده ، ث : دیده باکی بینان !

و رای هرچه در گیتی اساسیست	برون از هرچه در قدرت قیاسیست
بجستجوی او بر بام افلاک	دریده و هم را تعلین ادراک *
خرد در جستش هشیار برخاست	چو دانستش نمیدان چپ از راست
نظر دیدش چو نقش خویش برداشت	ولی آنکه که پیش از پیش برداشت *
۱۵. مبرا حکمش از زودی و دیری	منزه ذاتش از بالا و زیری

آ ۱۱ ب پ ت ز ج د : در گیتی سیاسیست ؛ ح شناسیست . ۱۲ پ ت ج  
 ب ز : فزون از هرچه ؛ ج در خاطر ؛ خ : در فکر و ؛ د : نهان از هرچه  
 ۱۲ ج : در ؛ خ ر : افزوده :

خداوندی که چون ناشی بخوانی بیاید در جوابت بن ترانی

ر : نیایی در ؛ نیاید پادشاهی زوت بهتر و را کن بندگی هم اوت بهتر

۱۳ - ۲۸ پ ۱۳ ، ۱۹ ، ۲۴ ، ۲۶ ، ۱۵ ، ۱۸ - ۲۷ ، ۲۸ ؛ ج : ۱۳ ، ۱۵ ، ۱۶ ، ۱۸ ، ۲۴

۱۹ ، ۱۷ ، ۲۱ ، ۲۲ ، ۲۸ ؛ ح : ۱۳ ، ۱۴ ، ۱۵ ، ۱۶ ، ۱۸ ، ۱۹ ، ۲۶ ، ۲۷

۲۵ ، ۲۸ ، ۲۴ ؛ خ : ۱۳ - ۱۹ ، ۲۵ ، ۲۶ ، ۲۷ ، ۲۸ ؛ د : ۱۳ - ۲۴ ، ۲۶ ، ۲۸

ر : ۱۳ ، ۱۹ ، ۲۴ ، ۲۸ - ۲۰ ، ۲۸ - ۱۴ پ : بدانگاهی که ؛ ز : ولیک آنکه که ؛ ث

ج : کی انگاهی ؛ ج : ولیک آنکه که خویش از پیش برداشت ؛ خ : بدانگاهی حجاب از پیش

برداشت ؛ (ر : پس آنگاهی) ؛ ج : افزوده ؛ فلک بر پای دار و انجم افروز

خرد را بیامی بچی حکمت آموز نگه دارنده بالا و پستی گوا بر هستی و اجله هستی

آ ۱۵ پ ت ج ج ح خ د : از دوری

حروف کاینات از بازجوی	همه درست و تودر لوح اوئی
چو گل صدپاره کن خود را درین باغ	که نتوان تن درست آمد درین داغ
تو ز آنجا آمدی کاین جا بریدی	ازین جا در گذر کاینجا رسیدی
شناسایش برکس نیست دشوار	ولیکن هم بحیرت میکشد کار
۲۰- ترا زوی همه ایزد شناسی	چه باشد جز دلیلی یا قیاسی
قیاس عقل تا آنجاست بر کار	که صانع را دلیل آید پدید از *
مده اندیشه را زین پیشتر راه	که یا کوه آیدت در پیش یا چاه

۱۷ پ : خود را بدان داغ ؛ ت ش ج : درین داغ ؛ ب : باین داغ ؛ ز : ازین داغ ؛ ج : د ؛  
 بدین داغ ؛ خ : دران باغ ؛ د : جگر صد بار ۱۷۲ ب : پ ت ز ت ج ج : آمد درین باغ ؛  
 خ : آمد ازان داغ ؛ ر : بدین داغ ؛ ۶۲ ح : حذف شده ۶۰-۶۰۰ د : پاک شده و ناخوانا است  
 ۱۸ ث ج خ : ر : کاین جا دویدی ؛ ح : تو ز آنجا آمدی اینجا دویدی ۱۸۰ ح : آنجا .  
 ۲۰-۲۳ پ ث ج خ : حذف شده . ۲۰ ج : ترا خود زین همه ۲۰ ب : و قیاسی .  
 ۲۱ ت : تا اینجا ؛ ج : در کار ۲۱۰ ب : چ آمد .

\* ج : افزوده اگر دانستی بودی خود این را ز  
 از این گورنده گنبد های پر نور  
 درست اینست کین گوردون بکایت  
 بلی در طبع هر دانه هست  
 از آن چرخ که گوراند زن پیر  
 اگر چه از خلل یا بی درستش  
 چو گرداند و را دست خردمند  
 همی دون دور گردون زین قیاست  
 یکی زین نقشه ها در دای آواز  
 بعد گودش چه شاید دید از دور  
 در این گوردن گی هم اختیار است  
 که با گورنده گور دانه هست  
 قیاس چرخ گورنده از آن گیر  
 نگردد تا نگر دای نخستش  
 بدان گودش بماند ساعتی چند  
 شناسد هر که او گور شناسست

بدار از جستجوی چون وجه دست  
 بوجدانیتش یابی گواهی  
 که از آبی چوما نقشی نگارد  
 بصارت داد تا هم زوهراسیم  
 رقوم هندسی بر تخته خاک  
 چراغ عقلراپیه از بصر داد  
 زمینراچار گوهر دربر افکند  
 که پی بردن نداند کس بدان راز  
 که تواند زدن فکرت در آن گام  
 خدائی برتر است از کدخدائی

چوداشتی که مجودی ترا هست  
 زهرشمی که جوئی روشنائی  
 ۲۵- که از خاکی چو گل رنگی بر آرد  
 خرد بخشید تا او را شناسیم  
 فلند از هیأت نه حرف افلاک  
 نبات روهر آّب از جگر داد  
 جهت رانش گویان درسرا فکند  
 ۲۰- چنان کرد آفرینش را با آغاز  
 چنانش در نورد آرد سرانجام  
 نشاید بار جست از خود خدائی

۲۳- ب: چه و چون؛ ز: ت: بدار از جستجوی و چه و چون دست؛ ج: مدار  
 از جست و جوی کار او دست؛ ج: بدار از چه و چون و جست و جودست. ۲۴- ج: که یابی  
 ب: پ ز ث ج ج: د: ۲۶- تا زوم. ۲۵- ب ت ث ج ح: گنجی بر آرد.  
 ب: در حاشیه چو گل، خ: از خاری. ۲۵- ث: ماسخضی.  
 ۲۷- ت ز ج خ: فلند از هیبت. ۲۸- ت پ ج ح: دیده را؛  
 ج: حذف شده. از: ۳۱- ج: ده ز آغاز؛ خ: سر آغاز.  
 ۳۲- ت: بران. ۳۱، ۳۲- پ: حذف شده. ۳۲- ج: که نتواند  
 درو فکرت زدن گام. ۳۲- ج: جدائی.

هم او قادر بود بر بودنیها	بفرساید همه فرسودنیها
نخستین مایهها را کرد موجود	چو بخشاینده و بخشنده وجود
که او را در عمل کاری بود خاص	۳۵. بهر مایه نشانی داد از اخلاص
یکبار کرد ممسک تا ستاند	یکبار داد بخشش تا رساند
نه آنکس کو پذیرفت از نهادن	نه بخشنده خبر دارد ز دادن
نه آب آله که هست او جان فروزان	نه آتش را خبر کو هست سوزان
همه حال فرمانند و شک نیست	خدا را ملک باکس مشترک نیست
که تخلیطی کند در بارگاهش	۴۰. کرا زهره ز حالان راهش
بیارد باد و بوئی بر ندارد	بسجد خاک و موئی بر ندارد
چنین ترتیبها داند نمودن	ذهی قدرت که در عبرت فزودن

۳۳ ب : چو قادر بود او . ۳۳ ز : از اینجا صفی دوم نیز با فصل « نقشین خسرو پرویز پیا دشاھی ، شروع میشود (در نسخ حاضر در صفحہ ۲۰۱)

بدین ترتیب از بیت ۳۳ فصل فوق متن نوشته شده و یا از صفی نخست اقتاده است .

۳۴ ر : مایه هارا . ۳۶ پ : نه آنکو کو ؛ چ : نه ممسک و اخیست از

نهادن ؛ ح : ستاند . ۳۸ ج : حذف شده ؛ که ۳۷ ، ۳۸ ح : حذف شده

۳۹ ث : ر : خداوندیش باکس . ۴۱ ج : و حذف شده .

۴۲ ج : نیابد ؛ ث : د : بیارد ابرو بوئی . ۴۲ ث : ذهی عبرت

که در قدرت فزودن ؛ ر : که در حیرت .

## گفتار در استدلال در توفیق شناختن \*

۱. خبر داری که سیاحان افلاک	چرا کردند گرد کعبه خاک
در این محراب که معبودشان کیت	و زین آمد شدن مقصودشان چیست
چه می خواهند از این محل کشید	چه میجویند از این منزل بریدن
چرا این ثابت است آن متقلب نام	که گفت ایضا بجانب آنرا بیارام
۵. قیاسه چو گل در تازہ روی	پرستش را کمر بستند گوئی
مرا حیرت بدان آورد صد بار	که بندم در چنین بختانه ز ناز
ولی چون کرد حیرت تیز گامی	عنایت بانک بر زد کای نظامی

\* ت ج خ : در استدلال نظر بر توفیق شناختن ؛ ج : در  
استدلال نظر توفیق گوید ؛ ح : در استدلال فلک و ستارگان ؛  
د : در استدلال نظر توفیق شناخت در صنع واجب الوجود ؛  
ر : در استدلال نظر و توفیق شناخت .

۱۲ ج ر : مرکز خاک .

۳ د : حذف شده .

آم ت : آن - ۴ ج : ایضا مخضب ؛ خ : ایضا برو ؛ د : بیجم و آنرا

مشوقته بر این بتهاه هستند

همه هستند سرگردان چوپرگار

۱۰- تونیز آخر هم از دست بلندی

چو ابراهیم با بت عشق میباز

نظر بر بت نهی صورت پرستی

نموداری که از مه تاباهیت

طلسم بسته را با رنج یابی

۱۵- طبایع را یکایک میل درکش

مبین در نقش گردون کان خیا

مرا بر سر گردون رهبری نیست

که این بتهانه خود را می پرستند

پدید آورده خود را طلبکار \*

چرا بتخانه را در در نبندی

ولی بتخانه را از بت پرداز

قدم بر بت نهی رفتی و رستی

طلسم بر سر گنج آلهیست

چو بشکستی بر پرش گنج یابی

بدین خوبی خود را نیل درکش

گشادن بند این مشکل محالت

جز آن کاین نقش دامن سرستری

\* ج : افزوده : همی تاز و خط فرمان نیاید . بچشم هیچ پیکر جان نیاید .

۱۰ ج : چو او زین دستها دات بلندی . ۱۳ ر : چرا بتخانه را

در نبندی . ۱۰ - ۲۳ ج : حذف شده .

آ ۱۱ ت : چو ابراهیم در بتخانه .

آ ۱۴ پ ، ث : با گنج . ۱۴ ر : چو بگشائی . ۱۴ ح : حذف شده .

آ ۱۵ ح : پرکش .

۱۶ پ ، ث : بند آن . ۱۷ خ ، د : بر سیر . ۱۷ پ ، ث :

کار دامن : ج ، ح چرا کاین ؛ د : جز این کاین .

اگر دانستی بودی خود این را از  
 از این گردنده گنبد های پر نور  
 ۲۰- درست آن شده که این گردش بگارت  
 بلی در طبع هر دانه هست  
 از آن چرخه که گرداند زن پیر  
 اگر چه از خلل یابی درستش  
 چو گرداند و را دست خورمند  
 ۲۵- همدون دور گردون زین قیاست  
 یکی زین نقشها در دای آواز  
 بجز گردش چه شاید دیدن از دور  
 در این گردندگی هم اختیار است  
 که با گردنده گردانده هست  
 قیاس چرخ گردنده همی گیر  
 نگردد تا نگرانی نخستش  
 بدان گردش بهاند ساعتی چند  
 شناسد هر که او گهرش است

۱۸۳ چ : زین رفته

آپ پ ث : درست این است : چ ح خ : درست آن است.

آ۲ ح : بدانند هر کجا : آ۱ پ : بلی پر .

آ۱ چ : که گردنده را گردانده هست .

آ۲ پ ث خ : هان گیر .

آ۳ پ ث : حذف شده .

۲۰ - ۲۴ ح : ۲۰ - ۲۴ ، ۲۱ ، ۲۲ ، ۲۳

آ۴ ح : چو گرداند او را طبع هنرمند .

آ۴ ب ج چ خ : بران : ت : و ران : د : از آن .

آ۵ ح : بدانند .



اگر نارد نمودار خدائی  
 نه ز ابرو جستن آید نامه نو  
 بدو جوئی بیابی از شبه نور  
 زهر نقشی که بنمود اوجهای  
 یک ده دانه جو محراب کرده  
 ز گردشهای این چرخ سبک رو  
 مگو زارگان پدید آیند مردم  
 در اسطراب فکرت روشنائی  
 نه از آثار ناخن جامه نو  
 نیابی چون نه زو جوئی زمه نور  
 گرفتند اختران زان نقش فای  
 یکی سنگی دو اسطراب کرده  
 همان آید کز ان سنگ و از آن جو  
 چنان کارگان پدید آیند ز انجم

آ ۲۷ ت : آمد ؛ ج : نه حذف شده

آ ۲۸ ب ت د : ازو جوئی بیابی در جیش خور ؛ ج چ :

بدو جوئی بیابی از جیش خور نه زو جوئی نیابی از فلک نور

خ : بدو جوئی نیابی از جیش خور

۲۸ ح : حذف شده . ۲۸ ث : گز نه

۲۸ - ۳۰ : د ۲۸ ، ۱۴ ، ۲۹ ، ۳۰ . ۲۹ ب پ ت ج ۵ خ د ؛ ۲۹

۲۹ ث : نمودند . آ ۳۱ ث خ ؛ یکی . آ ۳۱ پ ت : چرخ کهن رو

آ ۳۱ ث ح خ د : آید ؛ پ : زان کان .

آ ۳۲ ج : مگو کز آن ؛ چ : مگو ار ؛ ح : مگو کز کین

آ ۳۲ ج : چنان کز آسمان پیداست انجم ؛

ح :

چنان کز کان پدید آیند انجم

که قدرت را حواله کرده باشی      حواله را بآلت کرده باشی  
 اگر تکوین بآلت شد حواله      چه آلت بود در تکوین آلت  
 اگرچه خاک و باد و آب و آتش      کنند آمد شدی بایکدگر خوش  
 همی باز و خط فرمان نیاید      بلطف هیچ پیکر جان نیاید  
 نه هر که ایزد پرست ایزد پرستند      که خود را قبله سازد خود پرستند  
 ز خود برگشتن است ایزد پرستی      ندارد روز باشب هم نشستی  
 خدا از عابدان آنرا گزیند      که در راه خدا خود را بنیند  
 ۴- نظامی جام وصل آن شب کنی      که بر یادش کنی خود را فراموش

آ ۳۴ ح : اگر تکوین      ۳۴ ج : در تکوین حالت ؛ ح : در تکوین  
 آ ۳۵ ح : اگرچه آب و باد و خاک ؛ ر : اگرچه آب و خاک و باد  
 ۳۵ ج ح : آمدن شدن  
 آ ۳۶ ب ت د : نیابند      ۳۶ ب ت د : نیابند ؛ پ ث : نباشند  
 ۳۶ ج : بچشم هیچ ؛ خ ر : بشخص هیچ ؛ ث : بچشم  
 ۳۶ د : نیابند  
 ۳۷ ر ج چ : چو خود را      ۳۷ د ر : پرستند      ۳۸ ج : چو خود  
 ۳۸ ج : چو برگشتی ز خود نگاه رستی ؛ چ د : روز و شب بام  
 ۳۷-۳۹ پ ث ح خ : حذف شده      ۳۹ ج : از بندگان  
 ۴۰ پ ث ح خ : حذف شده ؛ ب : در حاشیه نوشته شده

## در مناجات \*

و یقینت نامه بر ما نوشتی	۱. خدا یا چون کل ما را سرشتی
جزای آن بخود بر فرض کردی	بما بر خدمت خود فرض کردی
که بگذاریم خدمت تا توانیم	چوما با ضعف خود در بند آئیم
ضعیفانرا کجا ضایع گزاری	تو با چندان عنایت ها که داری
کر میهای تو ما را کرد گستاخ	۵. بدین امیدهای شاخ بر شاخ
که از دیوار تو رنگی تراشیم	و گرنه ما که امین خاک باشیم
بخدمت کردنت توفیق یابیم	خلاصی ده که روی از خود بتابیم

\* پ : گفتار در مناجات ؛ ت ح د : فی المناجات ؛ چ خ : مناجات با حق  
 سبحانه و تعالی ؛ ر : آفرزش خواستن .  
 ۱ د ت : چون زگل . ۲ ث نامه ما را .  
 ۲ ج : زما ؛ د : بر طاعت ؛ ر : عرض کردی .  
 ۳ چ : اموت . ۴ د ت ث : که نگذاریم ؛ خ : فوست .  
 ۴ ب : چندین .  
 ۵ ب ج چ خ در : در شاخ ؛ ت : امیدها و شاخ .  
 ۶ چ ح : و گرنه . ۷ ب ت از دیوان ؛ ث : از دیوار .

ز ما خود خدمتی شایسته ناید  
ولی چون بندگی مان گوش گیرست  
۱۰- اگر خواهی بیا خط در کشیدن  
وگر کردی زمستی خاک خشنود  
در آن ساعت که ما مانیم و هوئی  
بیامرز از وفای خویش ما را  
من آن خاکم که مغرم دانه تست  
۱۵- توئی کاوول ز خاکم آفریدی  
چو روی افروختی چشمم برافروز  
بسختی صبرده تا پای دارم

که شاد روان عزت را بشاید  
ز خدمت بندگان را ناگزیرست  
ز فرمانت که یارد سر کشیدن  
ترا نبود زیان ما را بود سود  
ز بخشایش فرومگذار مویی\*  
کرامت کن لقای خویش ما را  
بدین شمع دلم پروانه تست  
بفضلم ز آفرینش برگزیدی  
چو نعمت داریم شکرم درآموز  
در آسانی مکن فروموش کارم

۸۲ خ : حضرت را بشاید

۱۰ پ ث : بیا بر خط کشیدن . ۱۲ ث ج خ : که خواهد .

۱۱ آ پ : حال خشنود

\* ب : عنوان فصل افزوده : در مناجات خاص بتقصیر نفس خویش

ج ت چ د : در مناجات خاص بتقصیر نفس خویش . ۱۳ ر : از عطای ؛

پ : بیامرز . ۱۴ ج : حذف شده . ۱۴ پ ث ح خ : بدین شمع .

۱۵ خ : بفضلت . ۱۶ آ پ ث : چودل .

۱۷ ح : فروموش . ۱۷ د : آسانی .

بر افکن برقع غفلت ز پیشم	شنا ساکن بحکمت‌های خوشم
چو اول دادی آخربارستان	هدایترا ز من پرواز مستان
خجالت را شفیع خویش کردم	۲۰- بقصری که از حد بیش کردم
قلم درکش کزین بسیارم افتد	بهر سهوی که درگفتار افتد
از او یک ره گل و هفتادویک خار	دهی دارم بهفتاد و دو هنجار
که هست آن راه راه دستگاری	عقید مرا درین ره کش عماری
تو مقصودی زهر حریفی که خوانم	ترا جویم زهر نقشتی که دانم
بهر نا اهل و اهلی در زخم دست	۲۵- ز سرگردانی قست اینکه پیوست
گراز ره <u>یاوه</u> کردم راه بنمای	بعزم خدمت برداشتم پای
اگر در با دیه میروم ندانم	نیت بر کعبه آوردست جانم

۱۸- ۲۰ بات ج ج خ د ث : حذف شده ؛ ث بات : این بیت در آخر فصل بین

۴۳ و ۴۴ به ترتیب زیر نوشته شده : ۱۸، ۱۹، ۲۰

۱۸ آ پ خ : بخد مت‌های . آ ۱۹ ح : هدایت‌ها ز من .

۲۱ آ ب پ ت د : کزان . ۲۲ پ ث ت ح خ : حذف شده .

۲۳ پ ت ث ح خ : حذف شده . ۲۴ د : در آن .

۲۵ آ ب ج د : ز سرگردانیم دان این که پیوست . ت : ز سرگردانیم من

این که پیوست .

۲۵ ح ر : میزخم دست . خ : نا اصل و صلی . ۲۶ خ ر : یاوه گشتم

بهر نیک و بدی کاند ریانه است	کرم برتست و آن دیگر بهانه است
یکیرا پای بشکستی و خواندی	یکیرا بال و پردادی و راندى
۳۰. ندانم تا من مسکین چه نامم	ز مقبولان و محرومان کدام
اگر دین دارم و گربت پرستم	بیا مرزم بهر نوعی که هستم
بفضل خویش کن فضلی مرایار	بفعل من مکن بانفس من کار

۲۸ ج : حذف شده . ۲۸ خ : با تست . ۲۹ ج : حذف شده

۲۹ ت یکیرا بال . ۳۰ پ ش خ :

ندانم تا من مسکین کدام ز محرومان و مقبولان کدام

آ ۲۰ خ ر : کدام . ۳۰ د : و مردودان : ر چه نامم .

آ ۳۱ ب ت ج د ث پ : خود پرستم .

۳۱ ح خ : حذف شده

آ ۳۲ پ ش ح خ د : بفضل خویش فضلی کن مرایار ؛ ج ب : بلطف

۳۲ ج :

بقهر خود مکن با فعل من کار ؛ ب د : بفعل من مکن با فعل من کار

ر : بعدل خود ؛ ح ت ث : بانفس من ؛ پ : با جان ؛ ح : با شخص ؛

ث ت : بفعل من ؛ ر : با فعل ؛ پ : بعقل من .

ج :

بفضل من مکن در حق من کار .

ندارد فعل من آن زور بازو      ۳۵- بخدمت خاص کن خرسندیم را  
توئی کز فعل من فضل تو بیشست      چنان خواهم که در نا بود و در بود  
که با فضل تو باشدم ترازو      فراغم ده ز کار این جهانی  
اگر بنوازم بر جای خویشست      منه بیش از کشش تیار بر من  
بکس مگذار حاجتمندیم را      چراغ مرا ز فیض خویش ده نور  
چنان باشم که باشی زان تو خوشنود  
چو افتد با تو کار آنگه تو دانی  
بقدر زور من نه بار بر من  
سومرا ز استان خود مکن دور

۳۳ پ : که با فعل تو باشم ؛ ب ت : که با سنگ تو ؛ ر : با عدل  
ح : گردد هم .

۳۳ ، ۳۴ : خ ۳۳ ، ۳۱ ، ۳۴ .

۳۴ پ ث چ : بلی کز فعل ؛ ر : بلی از فعل .

۳۴ ت ج د ج : اگر رحمت کنی ؛ پ : اگر نعمت . ۳۴-۳۹ ح : حذف  
شده .

۳۶ ب ت چ د ح ر : چنان دارم ؛ ج : چنانم کن ؛ ۳۶ ر : کزو باشی تو  
چ ث : کزان باشی . ۳۸ ح : خلاصم ده .

۳۷ پ : چو افتد کارها آنگه تو دانی ؛ ح ر : چو افتد کار با تو خود  
تو دانی ؛ (ر : توانی) . ۳۹-۴۰ : ج ۳۹ ، ۲۰ ، ۱۹ ، ۱۸ ، ۴۰ .

۳۸ ر : بقدر بود من . ۳۹ ج : بقیض خویش

ز خواب غفلتم بیدار گردان	۴۰. دل مست مرا هشیار گردان
که گردیزد گلم ماند گلا بم	چنان خنسان چو آید وقت خوابم
که باشد ختم کارم بر سعادت	ز بانمرا چنان ران بر شهادت
مزا جم را بطاعت معتدل دار *	تم را در قناعت زنده دل دار
دواش از خاک پای مصطفی کن	دماغ درد مندم را دوا کن

۴۱، ۴۲ پ ث ح خ : حذف شده

۴۲ ج : در

۴۳، ۴۴ : ح ۴۳، ۳۵، ۴۴ : خ ۴۳، ۳۴، ۳۵، ۳۷

۴۳، ۳۹، ۴۴ : د ب ۴۳، افزوده ۴۴ -

\* ج ب ت د : افزوده

بخجالت را شفیع خویش کردم	بقصیری که از حدیش کردم
چو اول دادی آفرینارستان	هدایت را ز من پروازستان
برافکن برقع غفلت پریشم	مناساکن بحکمتها خویشم

ر : افزوده

بتسلیم آفرین درمن رضائی	چو حکمی راند خواهی یا قضا ئی
-------------------------	------------------------------

۴۴ ج : درد مندم را

۴۴ ب ت ح د : دوام از ؛ ج : تلاش از ؛

خ : دوا از



## فی نعت خاتم النبیین علیه الصلوٰۃ و السلام \*

۱- محمد کافرینش هست خاکش	هزاران آفرین بر جان پاکش
چراغ افروز چشم اهل بینش	طراز کارگاه آفرینش
سرو سرهنگ میدان وفارا	سپهسالار و سرخیل انبیا را
مرق برکش از نر ماده چند	شفاعت خواه کار افتاده چند
۵- ریاحین بخش باغ صبحگاهی	کلید مخزن گنج الهی
یتیم ترا نوازش در نسیمش	از اینجا نام شد در تسمش

\* پ : فی نعت النبی صلی الله علیه وسلم ؛ ت : در نعت سید المرسلین و -  
خاتم النبیین علیه من الصلوٰۃ افضلها ومن التحیات اکملها ؛ ج : نعت حضرت  
سید المرسلین ؛ ح : فی النعت النبی صلی الله علیه وآله وسلم ؛ خ : در نعت  
سید المرسلین صلوات الله علیه ؛ د : در نعت سید المرسلین محمد علیه الصلوٰۃ  
وآله ؛ ر : در نعت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم .

۲-۳ : ب ت ج ۲، ۳، ۴ ب پ خ : سرو و سرخیل .  
۳ پ ت : سپهسالار و سرخیل مصطفی را ؛ ج : سپهسالار و سرخیل انبیا را .  
۴ ب ت ج ۵ : ح خ د ر : از حذف شده . آ ۵ د : ریاحین باد .  
۵-۶ ح : حذف شده . آ ۶ پ ت ج ۷ : از نسیمش . پ ۶ ت ج : از یغرا ؛ خ : در نعت ترا

بصورت توتیای چشم عالم	بمعنی کیمیای خاک آدم
بنا بر چار دیوار ابد بست	سرای شرعرا چون چار حد بست
خرد را در پناهش پیروی داد	ز شرع خود نبوت را نوی داد
شریعتها بدو منسوح از آنت	۱۰. اساس شرع او ختم جهانست
زبانش که کلید و گاه شمشیر	جو انهر دی رحیم و تند چون شیر
ز مسعودی به محمودی رسیده	ایازی خاص و از خاصان گزیده
کز آهن نقش داند بست بر سنگ	خدایش تبع نصرت داده در چنگ
جهانی سنگ دل را تنگدل کرد	بمعجز بدگمانان را خنجل کرد
چو سرو از آب خورد عالم آزاد	۱۵. چو گل بر آبروی دوستان شاد
همامش باد را عنبر فروشی	فلک را داده سروش سبز پوشی

۷۲ د : خاک عالم . ۷۳ د : خاک آدم .

۸ ج : حذف شده . ۸۲ د : چراغ شرع را .

۹ ، ۱۰ ب : در حاشیه .

۱۰ ، ۱۱ خ : ۱۱ (ب آ) ، ۱۰ (ب آ) . ۱۰ ب : شرع را و

۱۲ پ : حریفان خاص .

۱۳ پ : ت : ت : بر چنگ . ۱۳ ب : ج : خ : که آهن . پ :

که آنرا . د : که آتش . ۱۴ پ : ت : بدگمانان را خود خنجل .

۱۵ ج : بر آب و روی .

زده در موکب سلطان سوارش	نبوت پنج نوبت چار یارش
سریر عرش را نعلین او تاج	امین وحی و صاحب ستر معراج
ز چاهی برده مهدیرا بانجم	ز خاکی کرده دیویرا بمردم
۲۰- خلیل از خیل تا شان سپاهش	مسیح از چاوشان بارگاهش
برنج و راحتش در کوه و غاری	حرم ماری و محرم سوسماری
کهی و ندان بدست سنگ داده	کهی لب بر سر سنگی نهاده
لب و دنداناش از آن شد سنگ در چنگ	که دارد لعل و گوهر جای در سنگ
سر دندان کنش را زیر چنبر	فلک دندان کنان آورده بر در
۲۵- بصیر در خواب و دل در استقامت	ز باناش امی گو تا قیامت

۱۶-۱۷ : خ ۱۶، ۱۷ (ب آ)

آ ۱۷ ج : بر . ۱۷ ج : چار بارش . ۱۹ ب ت د ح : ز چاهی برده  
 ماهیرا . ۲۰ پ ث : حذف شده . ۲۱ ر : کلیم .  
 ۲۲ ب پ ث چ ح ج : بر لب سنگی ؛ چ ح خ ر : در سنگ  
 در چنگ .

آ ۲۳ پ ث : دندان از آن . ۲۳ پ : در حاشیه سنگ .  
 آ ۲۴ ج : کش در زیر . ۲۴ ب ت : آورده در بر ؛  
 چ : حذف شده ( دو کلمه آخر ) ۲۴ خ : حذف شده  
 ۲۵ پ ث : ز باناش کورا آمین تا قیامت .

من آن قشنه لب غمناک اویم	که او آب من و من خاک اویم
بخدمت کرده ام بسیار تقصیر	چه تدبیر ای بنی الله چه تدبیر
کنم درخواستی ز آن روضه پاک	که یک خواهش کنی در کار این خاک
بر آری دست از آن بردنیانی	نمای دست برد آنکه که دانی
۳. کالهی بر نظامی کار بگشای	ز نفس کاوش ز نار بگشای
دلش در مخزن آسایش آور	بر آن بخشودنی بخشایش آور
اگرچه جرم او کوهی گرانست	ترا دریای رحمت بیکرانست
بیامرزش روان آمرزی آخر	خدای رایگان آمرزی آخر

۲۶ پ ث : که او باد من : چ : من و من و

۲۹ ج ، چ ، ث : آنکه تودانی .

۳۰ ج : آلهی بر .

۳۲ پ ث : حذف شده .

۳۲ آ د : کوه

۳۲ ب ح : ترا دریای رحمت بیش از آنست .

## در اشارت اولوالا مرتبم کتاب \*

۱- چو طالع موکب دولت روان کرد	سعادت روی در روی جهان کرد
خلیفه وار نور صبح گاهی	جهان بستد سپیدی از سیاهی
فلک را چتر بد سلطان بایست	که الحق چتر بی سلطان <u>نست</u>
در آوردند مرغان دهل ساز	سحر که پنج نوبت را باواز
۵- بر این تخت روان با جام جمشید	بسلطانی برآمد نام خورشید
طغان شاه سخن بر ملک شد چیر	قواخان قلم را داد شمشیر
ز دولخانه این هفت فغفور	سخن را تازه تر کردند منشور
بدین شمشیر هر کو کار کم کرد	قلم شمشیر شد دستش قلم کرد

\* پ : در سبب نظم کتاب ؛ ث : در سابقه نظم کتاب گوید ؛ ج : در سابقه نظم کتاب ؛ ح : در نظم کتاب گوید ؛ د : در مدح سلطان طغرل و سبب نظم کتاب ؛ ر : در سابقه نظم کتاب فرماید . ۲ ث چ ح ؛ تاسیاهی ؛ ب : صبحی . ۳ ت : فلک را چتر بی سلطان نبایست ؛ ح فلک را چتر شد ؛ خ ؛ فلک را چتر سلطانی نبایست . ۴ د : دهن باز . ۵ پ ؛ در این ؛ ت ح ؛ رخ ؛ بدین ؛ ح ؛ و جام ؛ ۶ آ پ ج ح خ ؛ طغان شاه بیان بر تخت شد چیر (ح خ ؛ طغان شاه سخن) . ۷ پ ث چ خ ؛ آن ۷ ث ؛ دارند آدب ت ج ج ح د ؛ باین -

چو شمشیری قلم در دست مانده	من از ناخفتن شب مست مانده
که امین کنج راسو برگشایم	۱۰ بدین دل کز که امین در در آیم
چه برگیرم که در گیرد جهانرا	چه طرز دارم که ارز آرد جهانرا
هزارم بوسه خوش داد بر روی	در آمد دولت از در شاد در روی
کلید ترا گشادند آهن از سنگ	که کار آمد برون از قالب تنگ
که عشی نو برآر از راه عالم	چنین فرمود شاهنشاه عالم

۹۳ چ : بر . . آ۱۰ پ : بدان ؛ چ : خ ؛ برین ؛ ح : ندانم کز  
 ۱۰۳ پ ح خ : در برگشایم .  
 آ۱۱ ت : چه طرز دارم که آرایم جهانرا ؛ ث ج : چه طرز آرم که  
 برگیرد جهانرا ؛ چ ح خ : چه طرز دارم که ارز آرد جهانرا ؛  
 ر : چه طرز آرم که ارز آرد زبانرا .  
 آ۱۲ پ ث ج : از در باد بروی ؛ ت : از در تاز تر روی ؛ خ د :  
 از در باد در روی .  
 ۱۳ پ ث ج : بروی .  
 ۱۳ خ : بآ  
 ۱۳ پ خ : گشاید ؛  
 ت : کلید ترا گشاد از آهنین سنگ .  
 ۱۳ ، ۱۴ خ ، ۱۳ (بآ)

۱۵. که صاحب حالتان یکپاوه مردند	ز بی سوزی همه چون بیخ فسرودند
فلکرا از سر خنجر زبانی	تواشیدی ز سرموی معانی
عطارد را قلم مسمار کردی	پرند زهره بر تن خار کردی
چو عیسی روح را درسی درآموز	چو موسی عشق را شمع برافروز
ز تو پیروزه بر خاتم نهادن	ز ما دست سلیمانی گشادن
۲۰. گرت خواهیم کردن حق شناسی	نخواهی کردن آخرنا سیاسی
وگر با تو دمی ناساز گیریم	چو فردوسی ز مرزوت باز گیریم

۱۵. ب ت ج د : همه عالم فسرودند ؛ خ همه یکسر فسرودند .

۱۶. ب : در حاشیه نوشته شده

۱۷. ب چ : خاک کردی ؛ ح : پرند زهره را پر خار کردی .

۱۹. ر : مهر [دست]

۲۰. ح : اگر بینی ز ما تو حق شناسی .

۲۱. ث خ : در ناساز

چ : رهی ناساز

ج ب ت د : ره ناساز

ح : سر ناساز

ر : دم (ره)

۲۳. ت : ز فردت

توانی مهریخ بر زر نهادن	فقائی را توانی سرگشادن
وگرچون مقبلان دولت پرستی	طمع رامیل درکش باز رستی
دلم چون دید دولت را هم آواز	ز دولت کرد بد دولت یکی ناز
۲۵- که وقت یاری آمد یارئی کن	درین خونخواریم غمخواری کن *
زمن فره تر آن کاین جنس گفتند	بیازوی ملوک این لعل سفند
بدولت داشتند اندیشه را پاس	نشاید لعل سفتن جز بالهاس
سخنهای ز رفعت بر ثریا	باسباب مهیا شد مهیا

۲۴۲ ب ت (در حاشیه) ث خ: توانی یخ مهر نیز از زر گشادن؛ ت: در حاشیه توانی مهر زر بر یخ نهادن؛ ج: توانی مهر نیز از زر گشادن.  
 ۲۴۳ ح: حذف شده. ۲۴۳ ب: در حاشیه؛ ت: حذف شده.

۲۴۴ پ: دید دولت داد آواز؛ د: دولت را به آواز.  
 ۲۴۵ ح: بسی ناز. ۲۴۵ ث چ ح خ: درین غمخواریم؛ ج: درین غمخوردیم. ۲۴۶ ج د: زمن دانا تر آن کین طرز گفتند؛ (د: راز گفتند)؛ ت: کهن جنس.

۲۴۶ پ: آن \* خ از اینجا فصل شروع میشود «در خطاب زمین بوس»

۲۴۷ پ ت: چو دولت؛ ج: ز دولت.

۲۴۸ ر: تا ثریا

۲۴۸ ث: مهنا شد مهنا



کفی پست جوین ره تو شه کرده	منم روی از جهان در گوشه کرده
ز شب تا شب بگردی روزه بسته	۳۰ چو ماری بر سر گنجی نشسته
در آن خانه بود حلوائی صد رنگ	چو زنبوری که دارو خانه تنگ
کرم دل تنگ شد روزی فرا خست	بفرشه که روزی ریز شاخست
زمین بشکافد و ماهی بر آید	چو خواهم مرغم از روزن در آید
بهت یارئی خواهم دگر هیچ	از آن دولت که باد اعداش بر هیچ
بهت خاصه همت همت شاه	۳۵ بسا کارا که شد روشن تر از ماه
قناعت را سعادت باد کان هست	گر از دنیا وجوهی نیست در ست

۲۹ ج : رو : ۲۹ ب ت ج : جوین را تو شه : ج : جوی راره تو شه  
 ج : کف : ب : در تو شه .  
 ۳۰ ب ت ج ح د : بقوصی روزه : ج : بقوص .  
 ۳۱ ب ج چ د : خورد : ج : آن حذف شده .  
 ۳۲ ث ج چ ر د : کرم گر تنگ شد : ب : در تنگ .  
 ۳۳ ، ۳۲ ح : حذف شده .  
 ۳۴ پ ج خ : درین دولت : ث ح : از این دولت  
 ۳۵ چ بهت خاص خاصه .  
 ۳۶ ج : که از دنیا .  
 ۳۷ ب ث : کین هست : ت : بار کین هست .

## در تاریخ و سابقه این نظم

- ۱- چو سلطان جهان شاه جو<sup>نخت</sup> که بر خوردار باد از تاج و از تخت  
 سریر افروز اقلیم معانی ولایت گیر ملک زندگانی  
 ملک طغول که دارای وجود<sup>ست</sup> سپهر دولت و دریای جود<sup>ست</sup>  
 پناه ملک شاهنشاه طغول خداوند جهان سلطان عادل  
 ۵- بسلطانی بتاج و تخت پیوست بجای ارسلان بر تخت بنشست

- پ : درستایش سلطان طغول ؛ ت : در مدح سلطان سعید طغول طیب  
 الله برهانه گوید ؛ ث : در مدح سلطان طغول ؛ چ : در دعای دولت  
 ملک طغول ؛ ح : درستایش سلطان الاعظم انار الله برهانه ؛  
 ر : درستایش طغول ارسلان .  
 ۲- پ خ : اقلام ؛ ج : جاودانی  
 ۳ ب : در حاشیه ؛ د : حذف شده  
 ۳-۴ : ت ث چ ر : ۳-۴  
 ۳ ب : ثمان جود است ؛  
 ت : سپهر دولتش دریای .  
 ۴ ح : حذف شده . ۴ ب : شهنشاه جهان . ۵ : ح (ب آ)

من این گنجینه را در میگشادم	بنای این عمارت می نهادم *
مبارک بود طالع نقش بستم	فلک گفتا مبارک باد و هستم
بدین طالع که هست این نقش را	مرا چون نقش خود نیکو کند حال
چو نقش از طالع سلطان نماید	چو سلطان گرجهان گیرست شتا *
۱۰. از این پیکر که معشوق دل آمد	بکم مدت فراغت حاصل آمد
درنگ از بهر آن افتاد در راه	که تا از شغلهای فارغ شود شاه

\* ج ج : افزوده :

اشارت رنگی از درگاه معور	بشغل بنده القا کرد منشور
کزینسان تحفه عقلی بسازد	که آن عقل از منش کردن فزاید
قبول بندگی را ساز دادم	ملامت را بخون خط باز دادم
۶۰ ج : اساس این عمارت ۲۰ پ ۳ ح : یاد هستم ؛ ث : ملک گفتا ۲۰ ج : فروشه	
۸۰ ب پ ۳ ج د : باین طالع ۹۰ ح : حذف شده * * ج : افزوده :	
جهانرا در عمارت داد یاری	ولایترا ز فتنه رستگاری
زبس کافتادگانرا داد بی داد	جهانرا عدل نوشردن شد از یاد
چو از شغل ولایت باز پرداخت	دگر یاره بنوش و ناز پرداخت
شکار و عیش کودی شام و شبگیر	نبودی یک زمان بی جام و نجیر
چو غالب شد هوای دلستانش	بپرسید از رقیبان داستانش
خبر دادند کاکنون مدتی هست	کزین قصه آن نگارین رخت بر بست

طراز شوشت در چاچ بندد	حبش را زلف در طمعاج بندد
بتاج زر ثریا را بگیرد	بیاز چتر عنقا را بگیرد
سمندش کوه بر جیحون جهانند	شکوهش چتر برگردون رساند
سونه چرخ را در چنبر آورد	۱۵- بفتح هفت کشور سرور آورد
گهش قیصر گزیت دین فرستد	گهش خاقان خراج چین فرستد
کمالی در نیابد جز سپندش	بحمد الله که با قدر بلندش
بدو و صبحدم کردم روانه	من از شفقت سپند مادرانه
نهد بر نام من نعلی بر آتش	بشرط آنکه گر بوئی دهد خوش

۱۳ ب ت د : جکل را ؛ ر : بر . ۱۳ ح د : برعاج ؛ چ : برزاج ؛  
 ج : در تاج ؛ پ : شوشت حذف شده . ۱۳ پ ح : بیاز چرخ .  
 ۱۳ پ : باج زر ؛ ت : بتاج سر .  
 ۱۴ آ پ ث ج چ خ : رساند . ۱۴ ت : گرد بر جیحون فشانند .  
 ۱۴ ح : حذف شده . ۱۴ ر : از . ۱۵ ، ۱۴ : ث ۱۵ ، ۱۴  
 ۱۵ آ ث چ ر : بر آورد .  
 ۱۵ ، ۱۶ : ح ۱۵ ، ۱۶  
 ۱۷ ب ت ج : عفاک الله ؛ د : که ما بقدر .  
 ۱۸ ث : سپندی . ۱۸ ت : بدو دم .  
 ۱۹ پ خ : بود خوش ؛ ب : دید خوش ؛ ث : بود خوش .

۲۰۔ بدان لفظ بلند گوہر افشان  
 آتاپک را بگوید کای جہانگیر  
 چنین گویندہ در گوشہ تاکی  
 نیامد وقت آن کورا نوازیم  
 بچشمی چشم این غمگین کشائیم  
 ۲۵۔ سستی و مہستی را بر غزلہاں  
 گراورا خرمی از ما کشاید  
 ز ملک ما کہ دولت راست بنیاد  
 چہ باشد گر خرابی گردد آباد  
 کہ جان عالمست و عالم جان  
 نظامی و انگہی صدگونہ تقصیر  
 سخن گوئی چنین بی توشہ تاکی  
 ز کار افتادہ را کار سازیم  
 بابر ویش از ابرو چین کشائیم  
 شبی صد گنج بخشم بر مثلہاں  
 ز ما واللہ کہ یکجو کم نیاید  
 چہ باشد گر خرابی گردد آباد

۲۰ پ ث ج ح خ : حذف شدہ . آ ۲۰ ج : لفظ و بیان .  
 ۲۱ پ خ : نظامی و لکھی صدگو تقصیر .  
 ۲۲ ح : حذف شدہ ؛ ر : بعد از ۲۷ نوشتہ شدہ  
 ۲۳ ث : حذف شدہ .  
 ۲۴، ۲۵، ۲۶ ح : حذف شدہ  
 ۲۴ ت ث : بابر ویش از ؛ ج : بدیگر چشم .  
 ۲۵ پ ج ح خ د : حذف شدہ ؛ ت : نیستی و بہستی .  
 ۲۵ د : از غزلہاں ؛ بر غزلہا . ۲۵ ج : بر مثلہاں ؛ ر : در مثلہا  
 ۲۶ ج د : حذف شدہ . آ ۲۶ ج : کہ اورا  
 ۲۷ پ ث خ : حذف شدہ . ۲۷، ۲۸، ۲۹ د ۲۷، ۲۸، ۲۹ .

از آن شد خانه خورشید معمر	که تاریکان عالم را دهد نور
سخای ابر از آن آمد جهانگیر	که در طفلی گیاهی را دهد شیر
۳۰. کثون عمری است کین مرغ سخن سنج	بشکر نعمت ما می برد و ننج
نخورده جامی از میخانه ما	کند در شکر ما شکوانه ما
شفیعی چون من و چون او غلامی	چو تو کی خسروی کمتر جامی
برین سرکز سریر عرش بیشست	که گر بنوازش برهای خویشست *
نظامی چست این گستاخ روئی	که بادولت کنی گستاخ گوئی
۳۵. خداوندی که خاقان تا بغفور	بصد حاجت دری بوسندش از دور

۲۸. ب ت ج : دولت را ؛ پ خ : که باز رگان دنیا را ؛ د : که نزدیکان و دوران را.

۲۹. ر : سخای او .

۳۱. پ ث ح خ : حذف شده . ۳۲. د : بشکر ما کند ؛ ر : بر (در) شکرها.

۳۳. چ ث : بدین ؛ ج ح د ب ت : بدان . ۳۴. ر : حذف شده .

۳۵. ب ت ح : اگر بنوازم ؛ ح : خوشست .

\* د : از اینجا مقدار زیادی از بیت ؛ نوشته شده و بلا واسطه فصل " گفتار در ترتیب کتاب " شروع شده است .

۳۶. ب ت : گوئی . ۳۷. ب ت : روئی .

۳۸. پ خ : که قیصر ؛ ر : که چون خاقان و

۳۹. ج : زمین بوسندش ؛ چ : درش بوسند ؛ ج : بوسند از دور .

چه عذر آری تو ای خالیترا ز خاک      که گویائی در این خط خطرناک  
 بلی عذر است کودریادشاهی      صفت دارد ز درگاه الهی  
 بدان در هر که بالاتر فروتر      کسی کافکنده تر گستاخ و دوتر  
 نه بینی برق کاهنرا بسورد      چراغ پیره زن چون بر فروزد  
 ۴۰. همان دریا که موجش سه مناست      گلیرا باغ و باغیر اهل گست  
 سلیمانست شه با او درین راه      گهی ماهی سخن گوید گهی ماه  
 دیرانرا با آتش گاه سبک      گهی زر در حساب آید گهی خاک

۳۶ ج : ح : خاک خطی ناک . ۳۶ پ : خ : که آئی اندر این .

۳۷ پ : ت : ج : خ : که در : ۱ ج : ح : یکی عذر نیست .

۳۷ ج : از اوصاف .

۳۶ ، ۳۷ : ج : ۳۶ ، ۳۳ ، ۳۷ .

۳۸ ث : ج : بر آن در : ت : بان .

۳۸ ج : گستاخ کوتر : پ : ج : ج : گستاخ و دوتر

۳۹ ب : ت : ج : یوه را : ث : چراغ پیر زنرا : ج : چراغ یوه

زن را بر فروزد . ت : ج : چوبر

۴۱ پ : خ : حذف شده

۴۱ ث : ج : ح : سلیمان است با او شه درین راه

۴۲ ج : دیرانش ، ج : ضحاک ، ۴۲ پ : آرد : ت : آمد

فلکرا دور و گیتیرا درنگست	خدا یا تاجهائرا آب و رنگست
فلکرا یار این گیتی سستان کن	جهانرا خاص این صاحبقران کن
زهرچیزش فزون بازندگانی	۴۵. ممتع دارش از بخت و جوانی
مبادا تاجرا بی فرق او نور	مبادا دولت از بالین او دور
ز چترش سر بلندی آسمانرا *	فراخی باد از اقبالش جهانرا

---

۴۳ ح : گیتی در ؛ چ : دور رنگست .

۴۴ پ ج خ : حذف شده . ۴۴ ب ت : صاحب جهان کن .

۴۵ آ ث ح : از عمرو . ۴۵ ب ت : فزون از هر چه خواهد زندگانی

ث ج ج ح ر : زهر چیزش فزون ده زندگانی .

۴۶ ، ۴۷ ح : حذف شده .

۴۸ ب ت : از پایان او ؛ ج : مبادا دولت درگاه او دور ؛

پ ، چ : از پائین ؛ ر : از نزدیک ( بالین ) او .

۴۹ ب : ز فوق او .

۴۷ ب ث : ز تاجش .

\* ت ح ر : افزوده

مقیم جاودانی باد جانش      حریم زندگانی آستانش



## درستایش آتابک ابو جعفر محمد طیب الله مرقدہ \*

۱- بفروخ فالی و فیروز مندی	سخن را دادم از دولت بلندی
طراز آفرین بستم قلمرا	ز دم بر نام شاهنشہ رقم را
سرو سرخیل شاهنشاه آفاق	چو ابو باسری هم جفت و طاق
ملک اعظم آتابک داور دور	کہ افکند از جهان آواز جور
۵- ابو جعفر محمد کز سرچود	خراسان گیر خواهد شد چو محمود
جہانگیر آفتاب عالم افروز	بہر بقعہ قران ساز و قرین سوز
دلیل آن کا فاب خاص و عام است	کہ شمس الدین والدنیاش نام است

\* ب : سبب تالیف کتاب ؛ پ : در دعای آتابک محمد بن ایلدگز ؛ ث : در مدح آتابک محمد گوید ؛ ج : در مدح ملک شمس الدین فرماید ؛ چ : در مدح پادشاه اعظم ؛ ح : درستایش آتابک اعظم محمد رحمة الله علیہ ؛ ر : ستایش آتابک اعظم شمس الدین ابو جعفر محمد بن ایلدگز .

۲ ب پ ت ج : در مرا ؛ ر : رقم (درم) را  
 ۳ ح : حذف شدہ . آ ب ت ج چ : شاهانشاہ . ۴ پ ح خ : باسری . آ ۴ ج : شہ اعظم . ۵ پ : شد چورود . ۶ ج : حذف شدہ  
 ۷ ج : دلیل آنکہ ؛ ج : آن حذف شدہ . ۷ ج : کہ شمس الدین والدنیاش نام است .

چنان چون شمس کا نعرہ ادا ہو  
 در آن بخشش کہ رحمت عام کر د  
 ۱۰۔ یکی ختم نبوت گشته ذاتش  
 یکی برج عرب را تا ابد ماه  
 یکی دینار ز ظلم آزاد کرده  
 زہی نامی کہ کرد از چشمہ نوش  
 ز رشک نام او عالم دو نیست  
 ۱۵۔ بترکان قلم بی نسخ تاراج  
 بنور تاج بخشی چون درخشت  
 دہد ما را سعادت چشم بد دور  
 دو صاحب رامحمد نام کردند  
 یکی ختم ممالک بر حیاتش  
 یکی ملک عجم راجا و دان شاہ  
 یکی دنیا بعدل آباد کردہ  
 دو عالم را دو میمش حلقہ در گوش  
 کہ عالم را یکی اورا دو میست  
 یکی میمش کہر بخشد یکی تاج  
 بدین تا یید نامش تاج بخشست \*

آہ پ خ : کہ نعمت . آ ۱۰ ح : کردہ . ب ۱۰ ث چ : در حیاتش ؛ ج : بر پیش  
 آ ۱۱ پ خ : تا ازل . ب ۱۱ پ : تا ابد شاہ ؛ ب ۱۱ ت ث ح ر :  
 جاودان شاہ ؛ ج : از ازل شاہ ؛ چ : یکی ملک جہا نرا جاودان شاہ  
 آ ۱۲ پ خ : یکی دینار بملک . ب ۱۲ پ : یکی دینار . آ ۱۲ ح : آن چشمہ  
 آ ۱۳ پ : رواں را دو . ب ۱۳ ح : یکی واو دو ؛ چ : یکی واو را دو .  
 آ ۱۵ ج : بترکانہ . ب ۱۵ پ : یکی حکمش کہ سربخشد یکی تاج ؛ چ :  
 قلم بخشد ؛ ح خ د : کہر بخشد .

آ ۱۶ چ : بدین تاویل ؛ ح : بدین تا بندہ \* ج : افزودہ  
 جہا نگیر آفتاب عالم افروز  
 بہر بقعہ قرآن ساز و قرین سوز

ز جودی بگذرد طوفان جودش	چو طوفی سوی جود آرد و جودش
که هست این قایم افکن قایم آویز	فلک با او اگر گوید که برخیز
جبین واری عرق شد بر سر خاک	محیط از شرم جودش زیر افلاک
کلید هفت کشور نام آن تیغ	۲۰. بیارش تیغ او چون آهنین میخ
فلک نه حلقه اندر گوش دارد	جهت شش طاق او بر دوش دارد
گهر بخشد چو کان بی تنگ خوی *	چو دریا در دهد بی تلخ روئی

۱۷۱ ت ج ح : چو طوفی سوی خود ؛ ح : آورد جودش . ۱۸۰ ت : حذف شده  
 ۱۸۱ ج : کو گوید . ۱۸۳ ح : کند این قایم . ۱۹۰ پ ت : جبین سای ؛ پ : برخ  
 خاک . ۲۰۰ ۱۹۰ ر : ۲۰۰ ۲۲۰ ۱۹۰ . ۲۰۰ پ : بیای تیغ ؛ ت : بیارش  
 آورد چو ز آهنین میخ ؛ ح : بخارش تیغ . ۲۰۰ پ ج : نام او  
 ۲۲۰ ۲۱۰ ح : حذف شده . ۲۲۰ ۲۱۰ پ ت ت : ۲۱۰ ۲۲۰ .  
 ۲۱۰ پ ت : جهان شش طاق او بر دوش دارد . ۲۱۰ پ ت ت  
 ج ج : هم در گوش . ۲۲۰ ج : حذف شده . ۲۲۰ پ : در تلخ  
 ۲۲۰ پ : اثر بخشد ؛ ج : بکان ؛ ت ت : تند خوی . \* ت : افزوده

ملخ نزل سلیمان را نشاید	اگر چه مور فرمان را نشاید
و گر بودی نبودی جان درینم	نبود آبی جزین در مغزینم
بگنجشکی عقاب را که گیرد	بذره آفتابی را که گیرد
جز این موئی ندارم در گیتی	چه سود افسوس من در کدخدائی

جهان چون مادران گشته مطیعیش	بنام عدل زاده چون دبیش
خبرهایی که بیرون از اثر است	بکشف خاطر او را در ضمیر است
۲۵- کدامین علم کو در دل ندارد	کدام اقبال گو حاصل ندارد
که سر پنجه چو شیران دلیر است	بدین شیر افکنی یارب چه شیر است*
نه با شیری کسی را رنجه دارد	نه از شیران کسی هم پنجه دارد
سنانش از موی باریکی سترده	ز چشم موی <u>بینان</u> موی برده
زهر مقراضه کو چون صبح دانه	عدو چون میخ در مقراضه مانده
۳- زهر شمشیر کو چون برق بسته	مخالف چون شفق در خون <u>نشسته</u>

۲۳- ۲۷ ج : حذف شده . آ ۳۳ ب ت ح : خود چون . ۳۳ ت : پیام  
 عدل داده : چ : عدل او . ۳۴ پ ث ح : خاطر او . ۲۵ پ ج :  
 حذف شده . ۲۶ ج : حذف شده . آ ۲۶ ر : بر پنجه . ۲۷ پ : برین .  
 \* ب ت : افزوده

جهان زنده بدین صاحب قرآن است      در این شک نیست کوجان جهان است  
 ز کجه فتح خودستان که کردست      ز مشرق تا بغرب نان که خوردست  
 ۲۷ پ نه از شیری بسی با رنجه دارد      که از شیران کسی هم پنجه دارد  
 ۲۸ ب ت ح : سنان از . ۲۹ پ مقراط : ت زهر مقراضه . ۲۹ پ عدو  
 در میخ چون : ث ج ر : عدو چون میخ : ب ج ح : مقراض  
 آ ۳ ب ت ث ج ح : برق بسته : ر : چون (طبع) بسته .

صلیب سنگرا در تارک روم	بدندان ظفر خاییده چون موم
سپاه رومراکز ترک شد پیش	بهندی تیغ کرده هندوی خویش
سمندش در شتاب آهنگ پیشی	فلکرا هفت میدان داده پیشی
زمین زیر عنانش گاوریشت	و گرچه هم عنان گاوریشت
۳۵- گله بر چرخ دارد فوق بر ماه	گله داری چنین باید زهی شاه
همه عالم گرفت از نیک رانی	چنین باشد بلی ظل خدائی

۳۲۰۳۱ ب : در حاشیه : ۳۲۰۳۱ : حذف شده و بجای آنها ۴۷ و ۴۸ نوشته شده  
 ۳۱۳ ر : زنگرا : ۳۲۰ : سپاه را : ج : هند را : ۳۲۰ : بهندی ترک کرده  
 ۳۴ ب : در حاشیه افزوده : متن ناتمام است و با خط دیگری نوشته شده است :  
 زمین زیر عنانش گاوریشت اگرچه .....  
 ث : زمین زیر عنانش گاوریشت و گرچه هم ..... گله ..... بیست  
 ج : مانند فوق خوانانیت فقط کلمه ای زیر خواناست :  
 عنانش گاو

۳۴ ر : و گرچه هم عنان (رکاب) .

۳۵ ج : حذف شده .

۳۵ ث : شهنشاهی چنین .

۳۶ ث : چنین باشد چنین ظل خدائی .

سیاهی و سپیدی هرچه هستند  
 زره پوشان دریای شکن گیر  
 طرفداران کوه آهنین چنگ  
 ۴۰. گلوی خصم او سنگین در است  
 نشد عاقل ز خصم آگاهی این است  
 اتابک ایلدگز شاه جهان گیر  
 دو عالم را بدین یک جان سپرده است  
 جهان زنده بدین صاحب قران است

گذشت از کردگار او را پرستند \*  
 بفرق دشمنش پوینده چون تیر  
 برجم حاسدش برداشته سنگ  
 چو مقناطیس از آن آهن رباست  
 نخسبد شرط شاهنشاهی این است  
 که زد بر هفت کشور چار تکبیر  
 چو جانفش هست نتوان گفت مرده است  
 درین شک نیست کوجان جهان است

۳۷ پ چ ث ح : حذف شده . \* ب ت ج : افزوده

نخسبد شرط شاهنشاهی اینست	نشد عاقل ز خصم آگاهی اینست
که زد بر هفت کشور چار تکبیر	قطر درج : اتابک ایلدگز شاه جهان گیر
چو جانفش هست نتوان گفت مرده است	دو عالم را بدین یک جان سپرده است
در این شک نیست کوجان جهانست	جهان زنده بدین صاحب قران است

پ ، ت ، ج :

بها واکر سرش موئی شود کم	جو این یک سر ندارد شخص عالم
حبش تا چین بدین دولت کساده	کس از مادر بدین دولت نزاده

ج : نزاید ، گشاید . ۳۶۰ چ : بفرق حاسدش ؛ ح : برغم ؛ ت : ث ج : برغم  
 ۴۰. ح : اگرچه خصم او . ۴۱. ر : خصم وی . ۴۲. ر : اتابک . ۴۳. ث : چوزد . ۴۴. ث : دران

۴۵. جز این یک سرندارد شخص عالم  
 کس از مادر بدین دولت نژاده است  
 فکنده در عراق او باده در جام  
 سکارستان او ایخان و در بند  
 میراد این فروغ از روی این ماه  
 ۵۰. هر آن چیزی که او را نیست مقصود  
 هر آن شخصی که او را هست از او هیچ  
 مبادا که سرش موئی شود کم  
 حبش تاجین بدین دولت گشاده است  
 قاده هیتش در روم و در شام  
 شیخ خوش بخوارزم و سمرقند  
 میقاد این کلاه از فوق این شاه  
 بآتش سوخته گرهست خود عود  
 بزیر خاک به گرهست خود گنج

ک۴۷ ج : نژاد . ک۴۸ ج : حبش را ؛ ج : گشاید . ۴۷ ج : قاده در عراق  
 زو باده در جام فکنده هیت اند روم و در شام . ۴۸ ت : سکارستان  
 از آبخا تو در بند . ۴۸ ج : و در بند ؛ پ : بخوارزم سمرقند . ۴۸ ج : زکجه  
 فتح خوزستان که کردست زعمان تا با صفاهان که خوردست . ۴۹ پ : آن ماه  
 ۴۹ پ : آن شاه . ۵۰ پ : هر آن چیزی که از وی نیست مقصود . ۵۰ پ : گر  
 خود بود عود ؛ ث : بر آتش . ۵۰ ت : ج : افزوده . (۱) هر آن کس که جهان با  
 او زند سر در آب افتد اگر خود هست شکر (۲) هر آن خاطر که او را زو غبار است  
 بزباد اگر خود نوبهار است (۳) زان غبار ؛ ۵۰ ر : ج : باده اگر . ۵۰ پ : اگر خود بود گنج  
 ر : بزیر خاک باده او خود بود گنج ؛ ج : بزیر خاک بهتر و بود گنج . ۵۰ پ : در خط  
 مخفی نوشته شده : اتابک ایلدگوشاه جهانگیر چون در بهفت کشور چار تدبیر دو عالم را  
 بدین یک جان سپرده است چو جانش هست نتوان گفت مرده است ؛ پ : در خط  
 هر آن کس که جهان با او زند سر در آب افتد اگر خود هست ...

## در خطاب زمین بوس \*

۱- زهی دارنده اورنگ شاهی	حوالت گاه تایید الهی
پناه سلطنت پشت خلافت	ز تیغت تا عدم موئی مسافت
فریدون دوم جمشید ثانی	غلط گفتم که خشو است این معانی
فریدون بود طفلی گاو پرورد	تو بالغ همتی هم شیر و هم مرد
۵- ستد جمشید راجان مارضحاک	تو راجان بخشد <u>اژدرهای افلاک</u>
گرایشان داشتندی تخت باتاج	تو تاج و تخت می بخشی بهخج
کند هر پهلوی خسرو نشانی	تو هم کی خسروی هم پهلوانی

\* ب : در مدح پادشاه سعید انارالله برهانه ؛ ث : در مدح قول ارسلان .

ج : در مدح سلطان الاعظم ؛ ر خطاب زمین بوس .

آ ۲ پ : دست خلافت . ۳ - ۹ : ب پ ت ج ج ح ۳ ، ۵ ، ۴ ، ۹۰

۸ ، ۶ .

آ ۳ پ : خورشید ثانی . ۴ پ خ : تو بالغ دولتی . آ ۵ ح : جان نام ؛

ج : را حذف شده . آ ۶ ح : و تاج ؛ ث : گرایشان را رسیدی تخت با

۶ چ پ ح : حذف شده . ۷ ب پ ح : حذف شده .

آ ۷ ج : پهلوان . ۷ ث ج چ خ : تو خود هم خسروی .



سلیمانرا نگیں بود و ترا دین  
 ندیده آنچه می بینی تو ز ایام  
 ۱۰- زهی ملک جوانی خرم از تو  
 بتیغ آهنین عالم گرفتگی  
 بآهن چون فراهم شد خزینه  
 جهان فانی شدست از کامرانی  
 سکندر داشت آینه تو آینه  
 سکندر ز آینه کی خسرو انجام \*  
 اساس زندگانی محکم از تو \*  
 بزرین جام جای جم گرفتگی  
 از آهن وقف کن بر آئینه  
 مهل باقی و الباقی تو دانی

۸ چ پ ح : حذف شده . بد ث ج چ : آینه دارد .  
 ۹ پ : ندیده آنچه تو بینی ز ایام ؛ ر : ندیدند آنچه تو دیدی ؛ ح : تویدی  
 در ایام . ۱۰ چ : ز آینه سکندر خسرو از ۱۰۲ پ : چه ای ملک جوانی  
 جمع از تو ؛ ت : چنین ملک ؛ ج : چنین ملک ؛ ث : خدای ملک رجوانی ؛ ح : زهی

ملک جهانی \* پ ت ث ج : افزوده

آتاک ایله گز شاه جهانگیر  
 که ز دبر هفت کشور چار تکبیر  
 چو در عهد تو دید اهل جهانرا  
 ولی عهد زمین کرد آسمانرا  
 تویی شاهها ولیعهدش بدین گاه  
 ولی عهد آن تو هم شاه بن شاه  
 بتوسر سیره باد این تار و گلشن  
 بخسرو زادگان چشم تو روشن  
 فقط در ج : چو ابری از دهای بی دریغت  
 جهانی روشنست از برق تیغت

\* \* ر : افزوده اگر صد تخت خود پر پشت پیلست چو بی نقش تو باشد تخت نیست

۱۱ پ : تو بزرین جام جام هم گرفتگی . ۱۲ پ خ : وقف شد ؛ ج : از آهن سنبر کن ؛  
 چ : کن . ۱۳ ر : حذف شده . ۱۴ ج : مهل باقی .

بدستوری حدیثی چند کوتاه	بخواهم گفت اگر فرمان دهد شاه
۱۵- من شبخیز کز پیکان راهم	جوس جنبان هاروتان شام
نخستین مرغ بودم من درین باغ	گرم کنیت نهی بلبل و گر زاغ
درین اندیشه بودم مدتی چند	که نزلی سازم از بهر خداوند
نبودم تحفه چپال و فغفور	که پیش آرم زمین را بوسم از دور
بدین مشتی خیال فکرت انگیز	بساط بوسه را کردم شکوریز
۲۰- اگر چه مور قربان را نشاید	ملخ نزل سلیمان را نشاید
نبود آبی جزین در مغز میغم	و گر بودی نبودی جان در میغم
بدره آفتاب را گله گیرد	بلنجشکی عقاب را که گیرد

۱۴ ج : حدیث . ۱۵ پ ح : کز نیکان ؛ ر : من از سحر سحر .

۱۵ ج : رهبانان شام ؛ چ : رام ؛ ت : هاروتان شام .

۱۵ خ (ب آ) . ۱۶-۱۷ : ر ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۲ .

۱۶ ت ج چ ح : حذف شده ؛ ب : در حاشیه .

۱۶ ر : گرم بلبل کنی کنیت و گر زاغ . ۱۶ آ ث ب : مرغ من بودم .

۱۷ ج : برکی سازم . ۱۷ خ

۱۸ ث : تحفه خاقان . ۱۹ چ : بساط بوسه که کردم شکوریز .

۲۰ پ : اگر چه مور را قربان نشاید . ۲۱ ث : ملخ نزد .

۲۲ خ (ب آ) . ۲۲ پ : بدستی آفتاب را

چه سود افسوس من در که خدائی  
جز این موئی ندارم در کیائی  
حدیث آنکه چون دل گاه و بیگاه  
ملازم نیستم در حضرت شاه  
۲۵- نباشد بر ملک پوشیده رازم  
که من جز با دعا با کس نسازم  
نظامی یکدشی خلوت نشینست  
که نمی سرکه نمی انگینست  
ز طبع ترکشاده چشمه نوش  
بزهد خشک بسته بار بردوش  
دهان زهدم ارچه خشک خاست  
لسان رطیم آب زندگانست  
چو مشک از ناف خلوت برگزتم  
به تنهائی چو عنقاخو گرفتم  
۳۰- گل بزم از چو من خاری نیاید  
ز من پیش از دعا کاری نیاید

۲۳ خ : ب آ . ۲۳ ث : گر که خدائی ؛ ج : بر که خدائی ؛ چ : من گو  
۲۳ ج : که جز موی . ۲۴ ح : درگاه و در . ۲۴ پ : ت ج ج ج :  
در خدمت . ۲۶ آ : پ ت ج خ ر : آگشی ؛ ج : آگش ؛ ت : گوشهی  
۲۷ پ : ناز بردوش ؛ ج : ز زهد .  
۲۸ ، ۲۹ : ب ت ج خ ۲۸ ، ۲۹ . ۲۸ پ : حذف شده . ۲۸ ت : دهان  
خشکم ارچه خشک جانست ؛ ج : جانست ؛ چ : ارچه آب ؛  
ب : دهان مشکم . ۲۸ ب ج : لسان الرطیم ؛ ت : لسان الرطیم  
آب ؛ ث : زبان نرم ؛ خ : لبان نظم .  
۲۹ ب پ ت ج ج خ ح : گرفته . ۲۹ ر : عزلت . ۲۹ ر : چه .  
۳۰ ج خ : چو گل بزم ز من ؛ خ : طاری .

بعض بندگی دیر آدم دیر	اگر دیر آدم شیر آدم شیر
چه خوش گفت آن سخن گوی جهانگرد	که دیر آی و درست آی ای جوانمرد
ندانم کرد خدمت های شاهی	مگر لختی سجود صبحگاهی
وعونت در دماغ از دام ترسم	طمع در دل ز کار خام ترسم
۳۵- طمع را خرقه بر خواهم کشیدن	رعوت را قبا خواهم دریدن
من و عشقی مجرّد باشم آنگاه	بیا سایم چو مفرد باشم آنگاه
سر خود را بفتراکت سپارم	ز فتراکت چو دولت سر برآرم
گرم دور افکنی در بوسم از دور	و گر بنوازیم نور علی نور
بیک خنده گرت باید چو مهتاب	شب افروزی کم چون کرم شبتاب

۳۱، ۳۲ ر : ۱۶، ۳۱، ۳۲، ۱۷، پ ج چ : حذف شده .

۳۱ ح : بعد از بندگی . ۳۲ خ : و گر .

۳۲ ث : چه خوش گفت این سخن پیر جهانگرد : ر : این سخن پیر .

۳۳ خ : (ب آ) . ۳۳ پ : نباید کرد . ۳۳ ح : بجز لختی .

۳۴ ج : کردم . ۳۴ ت : ز کام خام .

۳۵ پ ح : قفا خواهم . ۳۶ ب ، ت ، ج : عشق مجرّد .

۳۷ خ : (ب آ) . ۳۷ ث : چو دولت سر ز فتراکت برآرم .

۳۸ ت : در پویم . ۳۸ خ : نور علی .

۳۹ پ ث : افروزی کنی .

۴- چو دولت هرکه را دادی بخور راه  
چو شمع صبح در هر کس که دیدی  
بهر کشور که چون خورشید را ندی  
ز افشانت همه ساله چنین باد  
جهان بیرون مباد از حکم و رایت  
۴۵- سرت زیر کلاه خسروی باد  
بهر منزل که مشک افشان کنی راه  
بهر جانب که روی آری بتقدیر  
جنابت بر همه آفاق منصور  
نوشتی بر سرش یا میر یا شاه  
پلاس ظلمت از وی بر کشیدی  
زمین را بدره بدره زرفشاندی  
چو تیغ حصن جانت آهنین باد  
زمین خالی مباد از خاک پایت  
بخسرو زادگان پشتت قوی باد  
منور باش چون خورشید و چون ماه  
رکابت باد چون دولت جهانگیر  
سیاحت قاهر و اعداات مقهور

آ۴ ج : دادت . آ۴ پ : چو چشم صبح .

آ۴ ث : پلاس ظلمتش از سر کشیدن ؛ ر : در رسیدی .

آ۴ چ : و حذف شده . ۴۴ ، ۴۵ ، ۴۶ ؛ ب ت ث ۴۴ ، ۴۵ ، ۴۶ ؛

ج : ۴۴ ، ۴۶ - ۴۵ ، ۴۸ . ۴۵ پ : حذف شده ؛ چ : (ب آ) .

آ۴۷ ج : آری چو تقدیر ؛ خ : زهر .

۴۷ پ ح ت چ : چون دوران .

۴۸ پ چ ح : جهات پر ؛ ت : گوايت بر .

## در مدح پادشاه سعید قزل ارسلان \*

۱- سبک باش ای نسیم صبحگاهی	تفضل کن بدان فرصت که خواهی
زمین را بوسه ده در بزم شاهی	که دارد بر ثریا بارگاهی
جهان بخش آفتاب هفت کشور	که دین و دولت از وی شد منظر
شه مغرب که مشرق را پناهست	قزل شه کافرش بالای ماهست
۵- چو مهدی گرچه مغرب شد و ناقش	گذشت از سرحد مشرق یاقش
نکینش گر نهد یک مهره بر موم	خراج از چین ستاند جزیره از روم
اگر خواهد باب تیغ گل رنگ	بر آرد رود روس از چشمه زنگ

\* پ در دعای مظفرالدین عبدالله ایلدگز : ت : در ستایش آتابک قزل ارسلان انارالله برهانه : ث : در خطاب زمین بوس : ج : مدح قزل ارسلان  
 ج : خطاب زمین بوس : ح : در دعای آتابک اعظم قزل ارسلان : ر : در مدح شاه مظفرالدین قزل ارسلان . آ پ : تقاضا . ب پ : بر آن : ت : تحمل کن : ج : بهر فرصت . آ ث : بوسه کن . ۳ ث : حذف شده  
 آ پ ر : شه مشرق که مغرب را پناهست . آ پ : گوزند : ح : چهره  
 ب ج ح ر : جزیت . آ ث : گوش باید باب . ب پ : بر آرد  
 رود را از چشمه سنگ : ج : رود نوش .

فرو شوید ز هندستان سیاهی	گرش باید بیک قج الهی
چو برق گرفته زاد است مرد است	زیم او که جور از دور بردست
جهان روشن شده از برق تیغش	۱۰- چو ابر از جودهای بیدریغش
بصد تری نشانده قطره چند	سخای ابر چون بگشاید از بند
که در بخشش نباید ناخنی تر	بیخشد دست او صد کنج گوهر
بمه بر کرده معروفیش معروف	بخورشیدی سریش هست موصوف
اگر خاکش نبودی باد بودی	زمین هفت است اگر هفتاد بودی
بدین پیری در افتادی از این بام	۱۵- فلک گرنیستی هندوی این نام
بدین در که چه بوسد جز سر خاک	اگر دشمن رساند سر بر افلاک

۱۸ ح : گرت . ۱۸ ت ج : ز هندوستان فرو شوید سیاهی . ۹۱ ح : وی ؛  
 پ : زیم . ۹۳ ج : و مردست ؛ پ : ز دورش قشها را دست بردست .  
 ۱۰ آ ب : چو برق . ۱۱ ث : در برق ؛ ر : شده مانند تیغش .  
 ۱۱ آ ت : بصد تری نشانده . ۱۲ ث ر : صد بحر گوهر . ۱۲ آ ت : نیاید  
 ر : نگرود ناخنش ؛ ج : نیاید ؛ ج : ناخنش .  
 ۱۳ پ : هست معروف ؛ ت ج ج : گشت موصوف .  
 ۱۴ ب ث : زمین هفت است و تا هفتاد بودی . ۱۴ ح : اگر آبش .  
 ۱۵ آ پ ج ج : آن بام ؛ ج ج ر : زحل گو  
 ۱۵ ت : درین پیری ؛ ح : بدین بام .

چو در دریا رسد خاموش باشد	بصحرارود اندر جوش باشد
نباشد سنگ با زرم ترازو	اگر صد کوه در بندد بیازو
بچار ارکان کمر بندی قیادت	از آن منسوج کو را دور و اوست
بهفت اختر کله واری رسیدست	۲۰-وزان خلعت که اقبالش بریدست
عدو گر آهین باشد بسوزد	از آن آتش که الماسش فروزد
که بر هر شخص کافد بر نخیزد	چو دیو از آهنش دشمن گریزد
چه خار و خصم اگر گردن بخارد	ز تیغی کان چنان گردن گذارد
که مرئیخ از ذنب مسعود گردد	ز کال از دود خصمش عود گردد

ال زکال

۱۶، ۱۷ : ر ۱۶، ۱۷ . آ ۱۷ ب : با ملان رود ارسراجوش باشد ؛ ت :  
اگر سیل چهار جوش باشد ؛ ث چ ر : ارسر دریا بان جوش باشد ج : اگر چه سیل ر پر جوش  
باشد . ۱۷ ح : چو با دریا . ۱۸ - ۲۳ پ ج : حذف شده .  
۱۸ - ۲۵ : پ ۲۴، ۲۲، ۲۵ . ۱۸ ث چ ح : نباشد سنگ با درم  
ترازو . ۲۱ آ ث ر : و از آن آتش .

۲۲ چ : پر بریزد

۲۳ ث : جهان گردن

۲۴ چ ح : زکال \* ر : افزوده

حیاتش با مسیحام و کاست صیوخش تا قیامت در حساست

به آب و رنگ تیغش برده تفصیل چونیو فرم از دجله ام از نیل



دری دارد چو دریا باز کرده	۲۵. بهر حاجت که خلق آغاز کرده
کس از دریای فضلش نیست محروم	ز درویش خورتا منعم روم
چو سنبل خورد از آهوشک خیزد	ز ناف نلکه نامش مشک ریزد
سرموئیست از سرتاسپهرش	پی موریست از کین تابهرش
مگر خود نام خاشخوشه زینست *	ز ادراکش عطار دوشه چینست
سلیمانیش باید نوبتی دار	۳. هوان موری که یابد بردش بار
سرمورود زید بارگاهش	هوان پشه که برخیزد ز راهش
بماهی گاو گوید کیف حالک	چو بردریا زند تیغ پلاک

۲۵ ت ح : بهر حاجت . آ ۲۶ پ : خزر حذف شده ؛ ث : حزین ،  
ج : ختن . ب ۲۶ ت ج چ : از دریای جودش .

۲۶ : ( ر ا ب آ )

۲۷ پ : مشک خیزد ؛ ح : بیزد .  
۲۷ پ ح : ز سنبل خون آهوشک ریزد . آ ۲۸ ت : تابهرش .  
۲۸ ب پ : خوشه چینست ح : نام خوشه خوشه .

\* ب ت ج چ : افزوده

که کین پیش او شیر دلاور ز مسکین چو مسکین پیش داور  
۳۱ پ : حذف شده . آ ۳۲ ح : باید . آ ۳۲ ث ب ج چ ح : زند برق ؛  
ج ج بلاک ؛ ث ت ج چ : بلاک .

فلک را حلقه در دروازه گیرد *	گر از فعلش هلال اندازه گیرد
توانا را ز داناتی چه عیب است	ضمیرش کاروانسالار غیب است
صبوحش تا قیامت در حسابست	۳۵. حیانتش با مسیحام رکابست
چونیلوفرم از دجله هم از نیل	بآب و رنگ تیغش برده تفصیل
چو باقی ماند او باقی نماند	بمجلس گرمی و ساقی نماند
بدین مهدی توان رستن از این مهد	از آن عهده که در سردار این مهد
سلیمانی چنین داری چه باکست	و گر طوفان بادی سهمناکست

۳۳ پ ث : حلقه دروازه گیرد. \* چ : افزوده

بآب و رنگ، تیغش برده تفصیل      چونیلوفرم از دجله هم از نیل

۳۵ ب : در رکابست ؛ ح : شتابش با ؛ چ : چنانش با

۳۵ ب پ ث : صبوحش تا قیامت .

۳۵، ۳۶ د : بین بیت های ۲۴ و ۲۵ نوشته شده ؛ چ : بین ۳۳ و ۳۴ نوشته شده

۳۶ ب پ ج چ : حذف شده . ۳۶ ب چ : تفصیل . ۳۶ ب : هم از چشمه هم از نیل .

۲۷ ت : تو باقی مان گر او باقی نماند .

۲۸ ج : مهدی که . ۲۸ ت ح : توانی رست ؛ ب ث : بدین

۳۹ پ : مگر طوفان که بادی سهمناکست ؛ ج : باد سهمناک ؛

ث : مگر طوفان باری .

۴۔ اگر خود مار ضحاک کی زندگیش  
 براہل روزگار ازہر قرانی  
 زخسف این قران ماراچہ ہمست  
 قرانی را کہ با این دار باشد  
 جهان از درکش طاق کینہ است  
 ۴۵۔ بر آن اوج از چوما گردی چہ خیزد  
 بر آن درگہ چو فرصت یابی ای باد  
 چو درخیل فریدونی میندیش  
 نیامد بی ستمکاری زمانی  
 کہ داور دادگودار ہمست  
 چو قال از باد باشد باد باشد  
 برین طاق آسمان جام آبگینہ است  
 کہ ابر آنجا رسد آتش بریزد  
 بیار این خواجہ تاش خوشتر آید

آ۴۔ ج : اگرچہ ؛ ح : ضحاکت ؛ ب۴۔ ب ح : چو در عہد .  
 آ۴ پ ث : زیبائی ؛ ج : امانی . آ۴ ت ج : زحیف ؛ ح : زحشو .  
 آ۴ پ : گردانا ؛ ر : کہ دارا دادگوداور ؛ ح : گرد اور .  
 ب۴ ب : از خسف شدہ ؛ ح : چو قالش باد .  
 آ۴ پ ح : طالع کین ؛ ح : بردرکش .  
 ب۴ ج : آسمان چون آبگینہ ؛ ج ح ج ت ب : بر آن .  
 آ۴ ج ج ح : چومن ؛ ح : بدان .  
 ب۴ ت ج ح ت : آتش بریزد ؛ ح : بر آنجا رسد .  
 آ۴ ث : بر آن در چونکہ .  
 آ۴ ج ح : بآن درگہ تو فرصت فرصت مانده  
 ب۴ پ ث : بیاری خواجہ .

چنین گویند چنین گویند نطاسی	زمین بوسی کن از راه غلامی
نبودم فارغ از شکر خداوند	که گر بودم ز خدمت دور یکچند
بشغل بنده القا کرد منشور	اشارت رنگی از درگاه معمر
کز این سان تحفه غیبی بسازد	۵۰. که عقل از هیتش گردن فرازد
ملاحت را بخون خط باز دادم	قبول بندگی را ساز دادم
مسجل شد بنام شاه آفاق	چو شد پرداخته در سلک اوراق
که بادش تاقیامت زندگانی	چو دانستم که این جمشید ثانی
بنام شاه آفاقش کند داغ	اگر برگ کالی بیند در این باغ
که تاشه باشد از من بنده خشنود	۵۵. مرا این رهنمونی بخت فرمود
که بایوسف رخیش اندیشه بود	شنیدستم که دولت پیشه بود
که از تیمار کاو خویشتن رست	چنان در کار آن دلدار دل بست
که با جانش مسلسل کرد جانرا	چنان در دل نشاند آن دلستا

۴۷ پ ش ج : حذف شده ۴۷ ح : چنان ۴۸ پ ر : از شغل ۴۹ پ : از درگاه  
 محمود . ۴۹ ج : بحکم امر این درگاه معمر که بر شغلم هویدا کرد منشور  
 ۴۹-۵۱ ر : حذف شده ۵۰ آ ب ث : از متش ۵۵ ث : تحفه عقلی ۵۰ ب ت ب آ  
 ۵۰ ج : کز نینسان عقل را تا بجای طوازد که عقل از خواندش گردن فرازد . ح : کز نینسا  
 تحفه غیبی بسازد که عقل از متش گردن فرازد . ج : افزوده که برستم بنظم این فسانه  
 بدین حدت و را کردم نشانه ۵۴ ب ش که آن ۵۴ پ : مانند در این باغ ۵۵ پ ح : حذف شده

نبردی منت یک خومشه انگور	گوش صداغ بخشیدندی از نور
رخ از شادی شدی چون نوبهار	۶۰. چو دادندی گلی بردست یارش
همه چیزی ز بهر او توان بود	بحکم آنکه یار از بهر جان بود
بعینه با برادر هم چنانست	مرادشه که مقصود جهانست
میفتاد اندر این نوبهار گودی	مباد این درج دولت را نوردی
شبش معراج باد و روز نوروز	جمالش باد دایم عالم افروز
گاهی هندوستان سازد گهی چین	۶۵. بقدر آنکه یار از زلف مشکین
مباد از چینیان چینی در ابروش	همه ترکان چین بادند هندوش
چو گردد دوست بستش پرنیان باد	حسودش بسته بند جهان باد

۵۹ پ ث : از دور . ۵۹ پ ح : نبردی منت .  
 ۶۰ پ : گرد دادندی ؛ ب پ ث ج : از دست ؛ ج : بادست .  
 ۶۱ پ ث : حذف شده  
 ۶۲ ج ر : یار او را چو جان . ۶۲ ج ر : مدام از شادی او شادمان  
 ۶۳ ج : نبردی .  
 ۶۴ پ : جمالت . ۶۴ پ : شبت .  
 ۶۵ ، ۶۶ پ ث : حذف شده . ۶۵ ج : از لب مشکین ؛ ث ج  
 ر : بقدر آنکه باد از .  
 ۶۷ ج : بندش ؛ ت : جودش

مطیعش رازمی پر باد گشتی      چو یاغی گشت بادش تیز دستی  
مقیم جاودانی باد جانفش      حریم زندگانی آستانش  
۷. چنین نرلی که یابی بر معانیش      مبارک باد بر جان و جوانیش \*

۶۸ : مصرع اول در حاشیہ نوشتہ شدہ

۶۸ ح : زمین

۶۸ پ : چو باغی گشتہ باشد تیز دستی ؛ ت : چو باغی گشت

بار ارد بہشتی ؛ ث : چو باغی گشت باد ارد بہشتی ؛

ج : چو باغی گشت بادش سبز گشتی ؛ ح : چو باغ ؛ ج : با اثر بر

۶۹ ت ح ر : حذف شدہ .

۷۰ آ ح : معانی ؛ ۷۰ ح : جوانی .

\* ب : در حاشیہ با خط دیگری نوشتہ شدہ

کز این سان عقل را بجای طرازد      کہ عقل از خواندش گردن ....

کمر بستم بنظم این فسانہ      بدین خدمت اورا کرد ....

## گفتار در ترتیب کتاب و نکته چند در عشق \*

۱- مرا چون هاتف دل دید ساز	بر آورد از رواق همت آواز
که بشتاب ای نظامی زود دست	فلک بدعهد و عالم زود سیرت
بهاری نو بر آراز چشمه نوش	سخن را دست باقی تازه در پوش
در این منزل بهمت ساز بر وار	در این پرده بوقت آواز بر وار
۵- کمین سازند اگر بی وقت رانی	سر اندازند اگر بی وقت خوانی
زبان بگشای چون گل روزی چند	کزین کوردند سوسن تر از زبان بند
سخن پولاد شد چون سکه زر	بدین سکه در مرا سکه می بر

\* پ : در گذارش سخن و مقدمه نظم ؛ ت ث : در سبب نظم کتاب  
و کلمه چند در عشق ؛ ج : گفتار در نصیحت هاتف ؛ ح : شروع کردن  
در کتاب ؛ ر : در پژوهش این کتاب .

۱۲ ج : جان دید . ۱۳ ب : هفت آواز ؛ چ : هفتم .  
۱۴ ج : کار دیرست . ۱۵ ب ت پ ث ج ح خ : بد مهرت بهما  
۱۶ ث ح : باقی ؛ خ : باف . ۱۷ ب : ناوقت . ۱۸ ب : سوز ترا  
۱۹ ب پ : سخن بسیار شد ؛ ت ج درخ ؛ پلا دکن .

۷- ۱۱ رخ ۸، ۹، ۱۰ (ب آ) ، ۱۱ (ب آ) ، ۱۰ (ب آ) .

پس آنکه صیقلی را کار فرمای	نخست آهنگری با تیغ بنمای
نوشتن را و گفتن را نشاید	سخن کان از سر اندیشه ناید
بباید لیک بر نظم ایستادن	۱. سخن را سهل باشد نظم دادن
یکرا صد مکن صد را یکی کن	سخن بسیار واری اندکی کن
سیر آبی بغرق آرد سر انجام	چو آب از اعتدال افزون نهنگام
سزای کوشمال نیش گردد	چو خون در تن ز عادت بیش گردد
که در بسیار بد بسیار گیرند	سخن کم گوی تا بر کار گیرند
مکو بسیار دشنامی عظیم است	۱۵. ترا بسیار گفتن گو سلیم است
مکو چون جان عزیز از بهر آنست	سخن جانست و جان داروی جانست

۹-۱۱ : چ ۱۱، ۹، ۱۰، ۱۰ : خ : (ب آ) . ۱۰ : ج : نیک بر

۱۱ : خ : (ب آ) . ۱۱ : ج : خ : دانی : ت : اندکی گو .

۱۲ : ت : صد مگو ؛ یکی گو ؛ د : یکی راده مکن ده را یکی کن .

۱۳ : ب : و فقر آرد ؛ چ خ ج : بغرق آید

۱۴ : ح : حذف شده

۱۴ : ب ج : در کار . ۱۴ : ج : که از ؛ پ : که در بسیارند .

۱۵ : ب : دشنام ؛ ت : روشنای .

۱۶، ۱۷ : ب ش خ : حذف شده

۱۶ : ت ح : مگو چون



که جانیرا بنانی میفروشند	تو مردم بین که چون بی رای وهوشند
بسختی در کف آید گوهر خاص	سخن گوهر شد و گوینده غواص
که قیمت مندی گوهر شناسند	ز گوهر سفتن استادان هراسند
بشاگردان دهد در خطرناک	۲۰. نبینی وقت سفتن مرد حکاک
چنان زی کز تعرض دور باشی	اگر هشیار و گرمخور باشی
بصد افغان کشیده سوی تود	هزارت مشرف بی جامگی هست
مدان غافل ز کار خویش کسرا	بغفلت بر میا و یک نفسرا
چوها قف روی در خلوت کشیدم	نصیحتهای هاتف چون شنیدم
همه سرچشمها آنباست آنجا	۲۵- در آن خلوت که دل دریا آفجا

۱۸ ح : حذف شده . ۱۸ آ پ : و حذف شده . ۱۸ ب ح : آرد .  
 ۱۹ آ ب : استاد ؛ ث پ ح د : استادی ؛ ب خ : هراسد .  
 ۱۹ ب خ : شناسد .  
 ۲۱ آ ت ث ج چ ح خ د : اگر مخمور  
 ۲۱ ب پ ج خ ب : کز تعرف  
 ۲۲ پ : حذف شده ؛ ب : در حاشیه .  
 ۲۲ ب پ : هزاران ؛ ت : مشتری بی حاملی هست . ۲۲ چ :  
 کشیده هر یکی دست . ۲۳ ب پ : یک نقشرا .  
 ۲۵ ب پ ج ت : که دُر

نهادم تکیه گاه افسانه را	بهشتی کردم آتش خانه را
چو شد نقاش این بتخانه دتم	جز آرایش بر او نقشی نبستم
اگرچه در سخن کاب حیاست	بود جایز هر آنچه از ممکناتست
چو بتوان راستی را درج کردن	دروغی را چه باید خرج کردن
۳۲. ز کژ گوئی سخن را قدر کم گشت	کسی کو راست گوید محترم گشت
چو صبح صادق آمد راست گفتار	جهان در زر گرفتش محترم و
چو سرو از راستی بر زد علم را	ندید اندر خزان تاج غم را
مرا چون مخزن الاسرار گنجی	چه باید در هوس پیموده رنجی
ولیکن در جهان امروز کس نیست	که او را بر هوس نامه هوس نیست

- ۲۶ پ : نکه ؛ ب ج چ د : نکته .
- ۲۷ ج : بران ؛ پ : چیزی .
- ۲۸ ب : حذف شده . ۲۸<sup>۲</sup> پ خ : بود جانرا ؛ ث : بود ممکن
- ۲۹ آ ب ث : چو نتوان ؛ پ خ : چو نتوان .
- ۳۰ آ ب ث : بکژ گوئی ؛ ج د : ز کج گوئی .
- ۳۱ ج : محترم گشت .
- ۳۱ ب پ : در حاشیه . ۳۲ - ۳۳ : ج خ ۳۰ ، ۳۲ ، ۳۱ .
- ۳۲ خ (ب آ) ۳۲ ب : بر کس علم را .
- ۳۳ ج ح د : بنمود رنجی .

هوسناکان غمراغمگساری	۳۵. هوس پختم بشیرین وستگاری
که عقل از خواندنش گوددهو سنک	چنان نقش هوس بستم براوپاک
که بروی جز و طب چیزی توان بست	نه در شاخی ز دم چون دیگران دست
که زو شیرینتر الحق داستان نیست	حدیث خسرو و شیرین نهان نیست
عروسش در وقایت شهر بند است	اگرچه داستانی دلپسند است
که در بردع سوادش بود موقوف	۴. بیاضش در گذارش نیست معروف
موا این گنجنامه گشت معلوم	ز تاریخ کهن سالان آن بوم
موا بر شقه این شغل بستند	کهن سالان این کشور که هستند

۳۵ پ د : هوس بردم . ۳۵ ح : هوس نادان .  
 ۳۶ پ : هوس پختم براو ؛ ب : هوس بردم براو ؛ ح : بدوپاک ؛  
 خ : دروپاک .  
 ۳۷ ب ت : طریناک . ۳۷ ث : جز لطف . ۳۷ ب : بر شاخی .  
 ۳۷ د : دروی . ۳۸ ت ث چ ت : وزو ؛ ج ح خ د : وزین ؛  
 ر : وزان . ۳۹ ب : پای بنداست ؛ ج : ولیکن .  
 ۴۰ چ خ ر : عروسی . ۴۰ خ : ب آ . ۴۰ ب ت ح خ : بیاضش  
 در گذارش هست معروف . ۴۱ پ : در حاشیه ؛ ب ج د : صنف شده ؛  
 خ : ب آ . ۴۲ ح : خردمندان این ؛ پ : سالار .  
 ۴۳ پ ث د : آن شغل ؛ خ : موا بر سفتن این لعل بستند .



۵۰. که در شصت او قادش زندگانی  
 بعشقی در که شصت آمد پسندش  
 نگفتم هر چه دانا گفت از آغاز  
 در آن جزوی که ماند از عشقباری  
 ۵۵. فلک جز عشق محروبی ندارد  
 غلام عشق شوکاندیشه ایست  
 جهان عشق است و دیگر زرق باری  
 همه باز نیست الا عشق بازی  
 خدنگ افتادش از شصت جوانی \*  
 سخن گفتن نیامد سودمندش  
 که فروغ نیست گفتن گفته را باز  
 سخن را ندیم نیت بر مرد غازی \*  
 مباردا تا زیم جز عشق کاری  
 جهان بی خاک عشق آبی ندارد  
 همه صاحب دلا نر ایشه ایست  
 همه باز نیست الا عشق بازی

۵۰. ت : حذف شده . آ ۵۰ چ خ ر : چو د . ب ۵۰ خ : از جان .  
 \* ب : بیت ۴۱ در حاشیه افزوده . آ ۵۰ خ : بعشقی اندر که عشق آمد  
 پسندش . آ ۵۰ ت ج : نیاید . ۵۰ - ۵۱ : خ ۵۱ - ۵۰ (ب آ)  
 آ ۵۳ پ : که جز بر من نیاید ؛ چ : در آن حرفی که ماند .  
 ۵۳ چ : سخن گفتم ؛ د : نیم از \* \* ر : بر فصل و سخن چند  
 در عشق ، افزوده ؛ د : در فضیلت عشق و عاشق .  
 آ ۵۴ پ : کز عشق باز نیاید ؛ ح : به نامد . ۵۵ پ : جهان بی  
 عشق خود .

آ ۵۷ پ خ : جهان آبت ؛ ت ج چ ر : سازی .  
 ۵۷ پ خ : بازیست والا .

که بودی زنده در دوران عالم *	اگر نه عشق بودی جان عالم
گرش صد جان بودی عشق برست	کسی که عشق خالی شد فسرست
کس این نیست جز در خانه عشق	نروید تخم کس بیدانه عشق
که بی او گل نضداید ابرنگریست *	ز سوز عشق بهتر در جهان چیست
ز عشق آفتاب آتش پرستند *	همان گبران که بر آتش نشستند
نه از سودای خویشت وارهاند	اگر خود عشق هیچ افسون نند
اگر خود گریه شد دل دراو بند	مشو چون سگ بخورد و خواب نرسد

۵۸ ث ح خ در : اگر بی عشق ؛ د : جان آدم . \* ح : افزوده  
 بین درد دل که او سلطان عشقتست قدم در عشق نه کو جان عشقتست  
 ۵۹ ج : گرش جانی بود . ۵۸ ، ۵۹ خ : ۵۸ ، ۵۹ . پ پ ث د : حذف شده  
 ۶۰ ۶۱ پ پ ث د : حذف شده . آ ۶۰ ح : خوشتر . \* \* ب گ ج چ  
 ح خ د : افزوده

شنیدم عاشقی را بود هستی و از آنجا خاست اول بت پرستی  
 ۶۲ د : از کیش پرستند . \* \* \* د ر : افزوده  
 بین درد دل که او سلطان عشقتست قدم در عشق نه کو جان عشقتست  
 ( در بین درد دل ) آ ۶۲ ث خ : بخواب و خورد . ۶۲ چ ر : گریه باشد بح گریه بینی دل  
 فقط در نسخ ر بذا افزوده : هم از قبله سخن گوید هم از لات هم کعبه خونه  
 هم خرابات ، آ ۶۲ د : خود هیچ افسونی . ۶۲ پ : سواری عشقت .

۶۵- بهشوق گریه گر خود سیر باشی      از آن بهتر که خود را شیر باشی  
 اگر عشق او قد در سینه سنگ      بمعشوقی زند در جوهری چنگ  
 که مغناطیس اگر عاشق نبودی      بدان شوق آهن را چون ربودی  
 و گر عشقی نبودی بر گذرگاه      نبودی که هر با جوینده کا ه  
 بسی سنگ و بسی گوهر بجایند      نه آهن را نه که هر می ربایند  
 ۷- هر آن گوهر که هست از عددیش      همه دارند میل مرکز خویش  
 گر آتش در زمین منفذ نیابد      زمین بشکافد و بالا شتابد  
 مبین در دل که او سلطان جا نست      قدم در عشق نه کو جان جا نست  
 و گر آبی بماند در هوا دیر      بمیل طبع هم راجع شود زیر

۶۴ - ۷۵ ب ت ۷۲، ۷۵، ۶۴ - ۷۱، ۷۲، ۷۴؛ ث ۶۴، ۶۵، ۷۲، ۷۵

۶۶ - ۷۱، ۷۳، ۷۴؛ خ ۶۴ - ۶۶، ۷۲، ۷۵، ۶۷ - ۷۰، ۷۳

۷۴؛ د ۷۵، ۵۹، ۶۴ - ۶۶، ۷۵، ۶۷ - ۷۱، ۷۳، ۷۴؛ ر ۶۳

۶۴، ۶۵، ۶، ۶۱، ۶۲، از زوره، ۷۵، ۶۶ -

آ ۶۵ ح : گریه گر شیر ؛ خ : گریه گونه ؛ ر : چیر باشی . ۶۵ ب ت

درت : که با خود ؛ ج خ ح : که از خود . ۶۶ خ : اگر در عشق افتد سینه

سنگ . ۶۷ ب ج ج ح : چو . ۶۳ پ ب ت ث ج ج ح د : کی ربودی .

آ ۶۸ پ ج ج د ج : در ؛ خ د اگر نه عشق . ۶۹ پ : نه آهن را که انرا می ربایند . ۷۰، ۷۱،

خ (ب آ) . ۷۰ پ : هر آن گوهر که هست آن از عددیش آ ۷۲ ت ب : که او بیرون ، ۷۲ ج ح : خفته

طبايع جز كشش كارى ندارند	حكيماي اين كشش را عشق خوانند
۷۶- گه از قبله سخن گوید گه از لات	گهش كعبه خزينه گه خرابات
گر اندیشه كنى از راه بينش	بعشق است ايستاده آفرينش
گر از عشق آسمان آزاد بودى	كجا هرگز زمين آباد بودى
چو من بى عشق خود را جان نديدا	دلى بفروختم جاني خريدم
ز عشق آفاق را پر دود كردم	خود را چشم خواب آلود كردم
۸۰- كمربستم بعشق اين داستانرا	صلاي عشق در دادم جهانرا
مبادا بهره مند از وي خيسيسى	بجز خوشخوانى و زيبانويسى
زمن نيك آمد اين گر بد نويسد	بمزد من گناه خود نويسد *

۷۴ ح : ندارند . ۲۳ پ : آن . ۷۵ ث چ خ در : هم : گه  
 ۷۵ ج ح : حذف شده . ۷۶ ت : بعشقتش : دج : بعشقت  
 ۷۷ پ ث خ : حذف شده . ۷۸ ت : زان نديدم . ۷۸ پ : دلى  
 بخريدم جاني .

۷۹ پ : حذف شده . ۷۹ ر : خود را ديده  
 ۸۱ پ : خوش خاي ۸۲ ث ح : آمدوگر : پ چ خ ر : ار :  
 د : آمدست ار . ۸۳ ج : بمزد خود  
 \* چ ح خ ر : عذر انگيزى در نظم كتاب  
 ت چ ث : عذر انگيختن در نظم اين داستان



در آن مدت که من در بسته بودم	سخن با آسمان پیوسته بودم
گاهی برج ملایک می بریدم	گاهی ستر کواکب می وریدم
۸۵. یگانه دوستی بودم خدائی	بصد دل کرده با جان آشنائی
تعبیرا کمر در بسته چون شیر	شده بر من سپر بر خصم شمشیر
در دنیا بدانش بند کرده	ز دنیا دل بدین خوسند کرده
شبی در هم شده چون حلقه زر	بنقره نقره زد بر حلقه در
درآمد سرگرفته سرگرفته	عبابی سخت بامن در گرفته
۹۰. که احسنت ای جهاندار معانی	که بر ملک سخن صاحب قوانی

۸۳ پ : سخنرا با آسمان ؛ ث ج : سخن تا . آ ۸۴ ؛ ج ب آ ؛  
 ج : برج کواکب را دیدم ؛ خ : اوج ملایک ؛ ر : ستر ملایک ؛  
 برج کواکب .

۸۵ ح : کرده با خلق ؛ پ : بصد جان کرده با وی آشنائی .  
 آ ۸۶ ج : بر بسته . ب ۸۶ پ : سپر چون خصم  
 آ ۸۷ ب : خرج کرده . ب ۸۷ ث ز دانش ؛ ج ؛ دل بدو ؛  
 خ : در دینی ؛ د : ز دینی .

آ ۸۸ ت : چون حلقه زر . پ ۸۹ ؛  
 درآمد سرگرفته سرگرفته حدیث سخت بامن در گرفته  
 ۹۰ ب. خ : در ملک ؛ ج ج : در ملک جهان .

پس از پنجاه چله در چهل سال  
 در این روزه چوهستی پای بوی  
 فکوده آرزو هرگز ترا بند  
 چو داری در سنان نوک خامه  
 ۹۵. مسیر زرب را ندودن غرض چیست  
 چرا چون گنج قارون خاک بهری  
 در توحید زن کاوازه داری  
 سخن گویان دلت را مرده خوانند  
 ز شورش کردن آن تلخ گفتار  
 ۱۰۰. از شیرین کاری شیرین دل بند  
 مزن پنجه در این خوف ورق مال  
 بر دار استخوانی روزه مکشا\*  
 که دنیا را نبودی آرزو مند  
 کلید قفل چندین گنج نامه  
 ز راندر سیم تر زین میتوان زیست  
 که استاد سخن گویان دهری  
 چرا رسم مغائر انازه داری  
 اگر چه زند خوانان زنده خوانند  
 تر شروئی نکردم هیچ در کار  
 فرو خواندم بگوشش نکته چند

آ ۹۱ : پ : سر پنجه چله ؛ ب ت ج : پس از پنجه چله ؛ ث : از  
 حذف شده ؛ ج ح خ : چله اندر . ۱۹۳ ج : نزد بر خط خوبان  
 کس چنین خال . ۹۲ : ج ۹۲ (ب آ) . ۹۲-۹۶ : خ : ۹۶ ،

سبیت حذف شده ۹۲ . \* پ پ ت ح : افزوده

فرب بت پرستان بفکن از پشت فسون خوانی مکن چون زند شد  
 ۹۳ ، ۹۴ ، ۹۵ پ ث خ : حذف شده . ۹۵ ت : سیمبر ۱۲۰ ، خ ۹۶ (ب آ)  
 آ ۹۸ ب ج خ در : سخن دانان ؛ ب ث : زنده دانند ؛ ب ج خ را مرده خوانند  
 آ ۹۹ ج ح : این . ۱۰۳ ج : نامه چند .

وز آن دیبا که من بستم طرازش	نمودم نقشهای دل نوازش
چو صاحب سنگ دید آن نقش لرزنگ	فرو مافد از سخن چون نقش وزنگ
بدو گفتم ز خاموشی چه جوئی	ز بابت کو که احسنی بگوئی
بصد تسلیم گفت ای من غلامت	ز بانم وقف بر تسبیح نامت
۱۰۵ چو بشنیدم ز شیرین داستانرا	ز شیرینی فرو بردم زبانرا
چنین سحری تودانی یاد کردن	بتیرا کعبه بنیاد کردن
مگر شیرین بدان گردی دهانم	که در حلقه مشکر گردد ز بانم
اگر خوردم زبانرا من شکر و ار	زبان چون توئی بادا شکر بار

۱۰۱ پ : وز آن سنگی که ؛ ر : می بستم . ۱۰۲ ب ج ح خ د : جان نوازش ؛ ث : جان گدازش . ۱۰۳ ج : صاحب طعنه ؛ ح : چو نقاش دید خود آن ؛ ث خ : چو صاحب دیده دید ؛ د : نقش دید .  
 ۱۰۳ ب : چه گوئی . ۱۰۴ ج : ث ت ح د : بگوئی . ۱۰۵ پ : داستانی .  
 ۱۰۶ پ : زبانی ؛ ب : روانرا ؛ ت : ز شیرینی فرو خوردم زبانرا .  
 ۱۰۶ ج ح خ د : ساز کردن . ۱۰۷ ج د : بق یا کعبه انباز کردن .  
 ۱۰۷ پ ث ج : حذف شده .  
 ۱۰۷ ح : ازان ؛ د : گردد .  
 ۱۰۷ ت ر ج : که در حلقم ؛ ج : که در حلقه .  
 ۱۰۸ پ ث ج : حذف شده . ۱۰۸ ج : بادا شکر خوار

تماش کن چو بنیادش نهادی	بپایان برچو این ره برگشادی
برومندی و بر خوردایت باد	۱۱۰. درین گفتن ز دولت یاریت باد
بدین نقد عراقی بر کف دست	چرا گشتی درین بیغوله پابست
عنان شیرداری پنجه بگشای	رکاب از شهر بند گنجه بگشای
توسر سبزی و دولت سبزه نخست	فوس بیرون فکن میدان فواخت
و گردارد چو تو باری ندارد	زمانه نغز گفتاری ندارد
ولایت را بجغدی چند مسپار	۱۱۵. همائی کن بر افکن سایه بر کار
پدیدار آمده در خانه خویش	چرا عتد این دوسه پروانه خویش
نینی هیچکس را رونق و نور	دو منزل گرشوند از شهر خود دور

۱۰۹ ت : که این ؛ ث : چنین در بر . ۱۰۹ ج د : بنیادی  
 ۱۱۰ - ۱۱۱ د : حذف شده . آ ۱۱۱ خ : چرا ماندی . ۱۱۱ ب ت :  
 بز ن نقد ؛ خ ث ج چ ح ر : چنین نقد  
 آ ۱۱۲ ب ح : عنان از ؛ ت : رکیب . ۱۱۲ ج ب ج خ : بنای  
 ۱۱۵ ت ث ج چ ح خ : مگذار ؛ پ ج : بگذار  
 ۱۱۶ پ : از خانه  
 ۱۱۷ خ ب آ  
 آ ۱۱۷ ح : بنید هیچکس شان ؛ ج : هیچ یگرا  
 ۱۱۷ ، ۱۱۸ خ : ۱۱۷ ، ۱۱۸ (ب آ)

تو آن خورشید نورانی قیاسی      که مشرق تا مغرب روشناسی \*

نهادی چون تو حالی پای درپیش      بکنجی هر کسی گیرد سرخویش

۱۲۰ هم آفاق را هنر یا بدحصاری      هم اقلیم از سخن بیند سواری

بتندی گفتم ای بخت بلندم      نه توقصا بی و من گوسپندم

مدم دم تا چراغ من نمیرد      که در موسی دم عیسی نگیرد

بحشوی چند آتش بر میفروز      که من خود چون چراغم خویشتن سوز

من آن شیشه ام که گوهر من زنی سنگ      ز نام و کنیتم گیرد جهان تنگ

\* ب ت ج چ د ح

یک از یک نان ستاند هر کسی وام      مگر قرصی که آن خورشید شد نام

درخت بادیه گر عود باشد      رطب در فخله محمود باشد

۱۱۹ پ : تو حالی چون نهادی پای درپیش ؛ ث ج خ در : چو  
تو حالی نهادی پای درپیش .

۱۲۰ پ ت ث ج ر : را حذف شده ؛ پ : آرد حصاری .

۱۲۱ پ دارد سواری ؛ ت خ : یابد ؛ ج : هم اقلام و گیرد  
ث ج خ ر : از حذف شده . ۱۲۱ ب ج ح : نه توقصا ب

و نه من گوسپندم ؛ ت : و من چون ؛ ج : نه توقصا ب نه من  
گوسپندم . ۱۲۲ پ ج چ ث ج خ : مده دم . ۱۲۳ پ : حذف شده

۱۲۳ ح د : چندم . ۱۲۳ پ : چراغم آتش افروز

۱۲۴ ث خ : منم آن شیشه برون گوزنی سنگ .

۱۲۵. مسمی بینی زری بروی کشیده	بمرداری کلابی بر دمیده
نبینی جز هوائی خویش قوتم	بجز بادی نیابی در بروتم
فلک در طالع شیری نموده است	ولیکن شیر پشیم چه سود است
نه آن شیرم که با دشمن برآم	مرا آن بس که من بامن برآم
نشاطی پیش از این بود آن قدم رفت	غروری کز جوانی بود هم رفت
۱۳. حدیث کودکی و خود پرستی	رها کن کان خیالی بود و مستی
چو عمر از سی گذشت و یا خود از <sup>بیست</sup>	نمیشاید دگر چون غافلان <sup>زیست</sup>
نشاط عمر باشد تا چهل سال	چهل ساله فرو ریزد پروبال
پس از پنجه نباشد تندستی	بصر کنندی پذیرد پای سستی

۱۲۵ ب ت ث : در روی ؛ چ : برو . ۱۲۵ ب پ ث چ : در دمیده  
۱۲۶ ث : نبینی .

۱۲۷ ب ت : ولی چون شیر .

۱۲۹ ب ج : قدم نیست ؛ چ د : از قدم

۱۲۹ ب ج : هم نیست .

۱۳۰ خ د : خاری بود . ۱۳۳ ت : بصر کنندی نباید طبع سستی پ بصرستی

۱۳۱ ت : (ب آ) . ۱۳۱ ب ت ث ج چ ح خ : گذشت و یا خود ؛ د :

گذشت و بلکه . ۱۳۱ د : نشاید همچنان چون ؛ ب : نمی باید

۱۳۲ ب ت ج چ ح خ د : چهل رفته . ۱۳۴ چ ج خ : از غشیه

چو شصت آمد شصت آمد پیدار ۲۱  
 ۱۳۵ بهشتاد و نود چون در رسیدی  
 وز آنجا گر بصد منزل رسانی  
 چو هفتاد آمد افتاد آلت از کار  
 اگر صد سال مانی وریکی روز  
 پس آن بهتر که خود را شاد داری  
 بوقت خوشدلی چون شمع با تاب  
 ۱۳۶ چو صبح آن روشن از گریه رستند  
 چو بی گریه نشاید بود خندان  
 بیاموزم تو را اگر کار بندی  
 چو خندان گروی از فوخته فالی  
 نه بینی آفتاب آسمان را  
 کز آن خند که خندان چنان را  
 چو هفتاد آمد افتاد آلت از کار  
 بسا سختی که از گیتی کشیدی  
 بود مرگی بصورت زندگانی  
 نباید رفت ازین کاخ دل افروز  
 در آن شادی خدا را یاد داری  
 دهن پر خنده داری دیده پر آب  
 که برق خنده را بر لب شکستند  
 وزین خنده نشاید بس دندان  
 که بی گریه زمانی خوش بخندی  
 بخندان تنگ دستی رابه مالی  
 کز آن خند که خندان چنان را

۱۳۳، ۱۳۴ : خ ۱۳۴، ۱۳۳ (ب آ) . ۱۳۵ ح : از عالم ؛ خ :  
 از دوران . ۱۳۸ ب ت ح : داریم . ۱۳۹ پ : شمع خوش  
 تاب ؛ ت چ : شمع شب تاب ؛ ر : شمع پرتاب . ۱۴۰ پ  
 ت ح : چشم پر آب . ۱۴۱ ب ت : چو شمع ؛ ت : چو ابر ؛  
 خ ، ر : بستند ؛ ح : چو شمع از روشنی آنها پرستند . ۱۴۲ پ  
 ت ح : در لب ؛ خ : بالب . ۱۴۳ چ : بیاید بست . ۱۴۴ پ : خفته  
 ۱۴۲ خ : بیاموزم تو بی گوی کار بندی . ۱۴۳ د : بخنده ۱۴۴ ب ت ح د : از آن .

## آغاز داستان خسرو و شیرین \*

۱. چنین گفت آسنخن کوئی کهن زاد  
 که چون شد ماه کسری و سیاهی  
 جهان افروز همزاد میکرد  
 همان رسم پدر برجای میداشت  
 ۵. نسب زادر جهان پیوند میخواست  
 بچندین نذر و قربانش خداوند  
 گرامی ددی از دریای شاهی  
 مبارک طالعی فرخ سریری  
 پدر در خسروی دیده تماش  
 که بودش داستانهای کهن یاد  
 بهرمز داد تخت پادشاهی  
 بداد خود جهان آباد میکرد  
 دهش بردست و دین برپای میداشت  
 ۵. بقربان از خدا فرزند میخواست  
 نرینه داد فرزندی چه فرزند  
 چراغی روشن از نور آلهی  
 بطالع تاجداری تخت گیری  
 نهاده خسرو پرویز نامش

\* پ ح : آغاز داستان ؛ چ : آغاز کتاب خسرو و شیرین

خ : آغاز داستان شاه هرمز .

آ ۱. ت : این سخن ؛ د : آن سخن دان .

۳. ث : همیشه از ۴. ب : دل بند

۷. پ : چراغش . آ ۸. ت : طالع

آ ۹. د : پیش . ۹. ت : خسروی



۱۰- از آن شد نام آن شهزاده پرویز  
 رخی از آفتاب اندوه کش تر  
 گرفته در حریرش دایه چون شک  
 چومیل شکرش در شیر دیدند  
 بیزم شاهش آوردند پیوست  
 ۱۵- چو کار از مهد با میدان قاش  
 چو سالش پنج شد در هر شکفتی  
 که بودی دایم از هر کس پر آوینز  
 شکر خندیدنی از صبح خوشتر  
 چو مروارید تر در پنبه خشک  
 بشیر و شکرش می پروریدند  
 بسان دسته گل دست بردست  
 جهان از دوستی در جان نهایش  
 تماشا کردی و عبرت گرفتی \*

۱۰۶ ت : از همه دلها دلاویز ؛ ث : که بود از هر کسی دستش پر آوینز  
 ج : که بودی در دل هر کس دلاویز ؛ چ : که بودی در سخن گفتن شکر  
 ریز ؛ ح : در آوینز ؛ خ : که بودی بهتر از هر کس باوینز  
 ۱۱، ۱۰ ح : ۱۱، ۱۰ . آخ : رخس ؛ ب خ : شکر خنده لبی  
 از نوش . ۱۱ پ : خندیده از صبح ؛ ت : خندیدنش  
 از صبح ؛ چ : خندان لبی از صبح خوشتر ؛ خ : از صبح  
 ۱۱ ج ح : حذف شده . ۱۲، ۱۱ پ : در ۱۲، ۱۱ . آ ۱۳ ث د  
 ح چ ج : بر شیر ؛ ج چ ح خ د ب : چومیل آن شکر . ۱۵ پ  
 ت ح چ ث : بر جان . ۱۶، ۱۷ پ ث خ : حذف شده . ۱۵- ۱۹ ر : ۱۵، ۱۷ ،  
 ۱۶ ، افزوده ، ۱۹ . ۱۶ ت : کبوت \* ج چ ح د ر : افزوده  
 چو سال آمدشش چون سرویست  
 رسوم شش چهار باز میجست .

بهر سالی که دولت میفروزش	خرد تعلیم دیگر مینمودش
چنین تا شد کرامی هفت ساله	زمشک افشاند بر گلها گللاه
چنان مشهور شد در خوب روئی	که گفتی یوسف مصرست گوئی
۲۰. پدر ترقیب کرد آموزگارش	که تا ضایع نکرد روزگارش
بدین گفتار بر بگذشت یکچند	که شد در هر هنر خسرو هنر مند
چنان قادر سخن شد و معانی	که بحری بود در گوهر فشانی
فصیحی کو سخن چون آب گفتی	سخن با او با صطراب گفتی
که از یاریک بینی موی میسفت	بیاریکی سخن چون موی می گفت

۱۷ ج : بر فروزش ؛ د : می فروزی . ۱۷ د : تعلیم دولت می نمودی  
 ۱۸ پ : چنین باشد ؛ چ : چو شد در . ۱۸ ح : زمشک  
 افکند ؛ ج : زمشک افکند گلرا بر گللاه ؛ د : زمشک افتاد .  
 ۱۸ ، ۱۷ : ج د ۱۲ ، ۱۸ .  
 ۱۸ ر : حذف شده . ۱۹ د : که مطلق ؛ ح : که گوئی .  
 ۲۱ آ پ ت ث ج چ خ ر : برین ؛ د : در بگذشت .  
 ۲۱ خ : بشد خسرو بهر کاری هنر مند . ۲۲ ث : قادر بیان .  
 ۲۳ ث : باوی . ۲۴ ث ح خ ر : چو از .  
 ۲۴ خ : ز یاریکی ؛ د :  
 ز یاریکی سخن چون موی میگفت ز بس یاریک بینی موی میسفت .

۲۵. پس نه سالگی بازی رها کرد  
 چو برده سالگی افکند بنیاد  
 حساب جنگ شیر و اژدها کرد  
 بسر پنجه شدی با پنجه شیر  
 سر سی سالگان را داد بر باد  
 به تیر از موی بگشادی گره را  
 ستونی را قلم کردی بشمشیر  
 در آن آماج کو کردی کمان تیز  
 به نیزه حلقه بر بودی زره را  
 ز طبل زهره کردی طبلیک آوینز  
 کمانش را بحمالی کشیدی  
 زده دشمن کمندش خامتر بود  
 ز نه قبضه خدنگش تامتر بود



۲۵ا رد : پس از نه سالگی مکتب رها کرد . ۲۵ پ ث خ : حذف شده .  
 ۲۵ح : پس از نه . ۲۵ج : حذف شده .  
 ۲۶ا خ : افتاد بنیاد . پ ج ح در : سالکان میداد ؛ ت : سالکان میداد  
 او ؛ ث : سر صد سالکان میداد ؛ خ : سالکان بر باد میداد .  
 ۲۷ پ د : حذف شده .  
 ۲۷ج : هم پنجه . ۲۸ د : حذف شده . ۲۸ ، ۲۷ ، ۲۸ ، ۲۷ ج ، ۲۷ ، ۲۸ .  
 ۲۹ د : حذف شده ؛ ر : باز . ۲۹ ث : زهره آوینز .  
 ۲۹ بیت : به ترتیب زیر نوشته شده ۲۹ ، ۱۱ ، ۱۳ ، ۲۱ ، ۲۴ ، ۲۷ ، ۲۹ .  
 بیت های ۲۸ و ۲۹ تکرار شده است . ۳۱ د : حذف شده . ۳۱ا ح : انگش  
 ۳۱ا ند پ ث چ ر ؛ ب ج خ : کمانش ناستر ؛  
 خ ر : تامتر .

بدی گو خود بدی دیوسپیدی	به پیش بید برگش برگ بیدی
چو برق نیژه را درستگ راندی	سنان در سینه خارا نشاندی
چو عمر آمد بحد چارده سال	برآمد مرغ دانش را پرو بال
۳۵- نظر در جستنیهای نهان کرد	حساب نیک و بد های جهان کرد
بزرگ امید نامی بود دانا	بزرگ امید از او عقل توانا
زمین جو جو شده در زیر پایش	فلک را جو بجو پیموده رایش

۳۲ د : حذف شده . ۳۲ آ خ : پری گو . ۳۲ ث : برگ بیدش ؛  
 ت : به پیش برگ بندش برگ بودی ؛ ج چ : به پیش بند برگش برگ  
 بیدی ؛ ب خ : به پیش برگ بیدش برگ بیدی .  
 ۳۳ پ د : حذف شده . ۳۳ آ ث خ : چو برق ار ؛ ث چ خ ر  
 ج : بر سنگ ؛ ح : چو برگ . ۳۳ ب خ : در دیده .  
 ۳۴ ت : ب آ . ۳۴ آ ث : چو شد عمرش ؛ د : چو شد سنش  
 ۳۵ ت : حذف شده . ۳۵ آ ث : جهان کرد ؛ خ ر : جستنیها .  
 ۳۶ پ خ د : مردی بود دانا . ۳۶ ب خ ر چ ج : عقل و توانا ؛  
 ث : امید و پر حکمت . ۳۶ ت :  
 بزرگ امید از عقل و توانا      بزرگ امید مردی بود دانا بیت ۳۴  
 زینت افزوده . ۳۷ آ پ : جو حذف شده ؛ ج : چون جو ؛  
 ج : شدی . ۳۷ ب ح : بنموده

بدست آورده از راز نهانی	کلید گنجهای آسمانی
طلب کردش بخلوت شاهزاده	زبان چون تیغ هندی برگشاده
۴۰. جواهر جست از آن دریای <u>فرنگ</u>	بچنگ آورد و زرد در دانش چنگ
دل روشن بتعلیمش برافروخت	وزو بسیار حکمتها بیا موخت
ز پرگار زحل تا مرکز خاک	فرو خواند آفرینشهای افلاک
بانگ عمر شد دریا درونی	بهر فن در که گفتی ذوق فونی
دل از غفلت با گاهی رسیدش	قدم بر پایه شاه رسیدش
۴۵. چو پیداشد بر آن جاسوس <u>سرا</u>	نهاینهای این گردنده پرگار
ز خدمت خوشترش نامد جهانی	نبوری فارغ از خدمت زمانی
جهاندار از جهانش <u>دوست</u> داشت	جهان چو بود ز جانش <u>دوست</u> داشت

۳۸ پ : از رنج ؛ ج ر : آورده اسرار نهانی . ۳۸ د : حذف شده ،  
 ۴۰ ج : دریای نوسنگ ۳۹ ج ر : برداشتش ؛ ث د : بدست  
 ۴۱ پ : حذف شده . ۴۱ ت ج ج ح در : در آموخت ؛ ث ؛  
 دانشها در آموخت . ۴۲ پ : آفرینش را ز افلاک . ۴۳ د : حذف  
 شده . ۴۳ پ : در که خواهی ؛ ر : به رفتی که گفتی ؛ ث : که گوئی  
 ۴۴ پ د : در پایه . ۴۵ د : حذف شده . ۴۵ پ : بدان ؟  
 ح : بدو . ۴۶ پ : ز خدمت گردنی آمد زبانی ؛ د : ز خدمت نامدش  
 خوشتر جهانی . ۴۷ پ : حذف شده . ۴۷ خ : از حذف شده ۴۷ د : جهان بگذر .

زهرجان درازیش آن زمان شاه	زهر دستی درازی کورد کوتاه
منادی را ندا فرمود در شهر	که وای آنکس که او برکس کند قهر
۵۰. اگر اسبی رود در کشته زاری	وگر غصبی رود بر میوه داری
وگر کس روی نامحرم ببیند	وگر در خانه شخصی نشیند
سیاست را ز من گودسزاوار	بدین سوگندهای خورد بسیار
چو شته در عدل خود نفوذستی	پدید آمد جهان را تندرستی
خرابی داشت از کار جهان دست	جهان از دستکار آن جهان رست

آ ۴ پ ث ج چ ح خ ر : از جهان شاه . ۴۸ د : حذف شده ، قطعه ای با خط  
دیگر در حاشیه نوشته شده . ۴۹ ج : ندی ؛ خ : منادی دادنش فرمود ؛ د : مصرع  
اولی پاک شده و از مصرع دومی نقطه فرمود اندر آن شهر خواناست .  
۴۹ ج : که حذف شده ؛ ث : بکس ؛ ج : پس انکای ندا . آ ۵ ت : وگر  
ث : کند در ؛ ر : چود ؛ ج خ ر : در کشتزاری . ۵۵ ت : بر شاخساری  
ج : رسد بر ؛ د : و یا غصبی ؛ خ : در مرغزاری . ۵۱ ت : غیری  
نشیند ؛ پ ث ج چ ح خ ر : همان در خانه ترکی نشیند ؛ ج ح و یا  
در خانه ترکی نشیند . آ ۵ د ح : زمن باشد . ۵۲ پ ت ج خ د ر :  
برین ؛ ج : وزین ؛ د : سوگندها . آ ۴ خ : بنمود رستی ؛ ج : نبود  
آ ۵ ت : از کار جهان دور ؛ ۵۴ ت : این جهان دور ؛ پ ث  
ر : این جهان ؛ د : از دستبرد این جهان ؛ ج : از دستکاری جهان

## رفتن خسرو بشکار و از آنجا بخانه دهقان \*

بصحرافت خسرو با مداوان	۱. قضا را از قضا یک روز شادان
دهی خرّم ز دور آمد پدیدار	تماشا کرد و صید افکند بسیار
بر آن سبزه بساط افکند خسرو	بگرداگرد آن ده سبزه نو
چنین تاپشت بنمود این گل زرد	می سرخ از بساط سبزه میخو
علم زد بر سر دیوار زردی	۵. چو خورشید از حصار لاجوردی
علم را می درید و چتر میدخت	چو سلطان در هزیمت عود می سخت

\* پ : درخشم رفتن هومز از خسرو ؛ ت : بشکار رفتن خسرو و  
سیاست فرمودن هومز خسرو را ؛ ث : سبب خشم گرفتن هومز از خسرو  
پرویز ؛ ج : سیاست کردن خسرو هومز را ؛ چ : هومز خسرو بشکار  
ح : سیاست کردن هومز خسرو را ؛ خ : رفتن خسرو بتماشای و عتاب شاه  
با او ؛ د : بشکار رفتن خسرو و سیاست کردن هومز او را .

آ : ت ش خ د : قضا را از قضا . آ : خ : این ده . ۳ : د : بدان  
آ ۴ : پ ج چ ح خ ر : از بساط ؛ ت ث د : از نشاط ؛ ج : سبزی  
۵ : ۴ : پ ۵ : آ ۶ : ج د : در عزیمت  
۷ : پ : حذف شده و با درعاشیه با خط دیگری نوشته شده ؛ ث : حذف شده

عنانرا یک رکابی زیر میزد  
 چو عاجز گشت ازین خاک جگرتاب  
 ملک زاده در آن ده خانه خواست  
 ۱۰. نشت آن شب بوشانوش یار  
 سماع ارغنون گوشت میکرد  
 صراحی را زمی پرخنده میداشت  
 مگر کز تو سناش بد لگامی  
 وزین غوری غلامی نیز چون قند  
 ۱۵. سحر که کافتاب عالم افروز  
 دو دستی با فلک شمشیر میزد  
 چو نیلوفر سپر افکند بر آب  
 ز سرمستی در او مجلس یار  
 صبحی کرد با شب زنده داران  
 شراب ارغوانی نوش میکرد  
 بمی جان و جها نرا زنده میداشت  
 دهن برگشته زد صبح بامی  
 ز غوره کرد غارت خوشه چند  
 سر شب را جدا کرد از تن روز

۷ ث ج خ ر : را حذف شده ؛ د : شیر میزد . آ ۸ ت : خاک حیل ناب ؛ ح :  
 از آن خاک خطوناک . د : از آن خاک . ب ۸ ب : در آب ؛ ح : بفکند بر خاک  
 د : بفکند . آ ۹ ث : بخلوت خانه . ب ۹ پ : درین آ ۱۱ خ : د ؛ ب آ .  
 ۱۲ پ : جوش میکرد .

۱۲ خ : ب آ . آ ۱۲ د : از می ؛ ج : بهرغ پرخنده  
 ۱۳ پ : صبح بامی .

۱۳ پ : زد بد لگامی ؛ ت : نظوبر ؛ صبح و بامی ؛ ج : برگشته زد  
 صبح قیامی ؛ خ : دهن بر سبزه زد صبح قامی . آ ۱۴ ج : غلامی خوشتر  
 از قند ؛ ت : غلامی چهره . آ ۱۴ ح : ز غارت کرد غوره .



نهاد از حوصله زاغ سیه پر	بزیر پر طوطی خایه زر
شب انگشت سیاه از پشت بر داشت	ز حرف خاکیان انگشت برداشت
تنی چند از گرانجانان که دانی	خبر بردند سوی شاه قهانی
که خسرو دوش برسمی نمود	ز شاهنشاه نمی ترسد چه سود
۷. ملک گفتانی دامنم گناهش	بلغفتند آنچه بیدادست واهش
سمندش کشتزار سبز را خورد	غلامش غوره دهقان تبه کرد
شب از درویش بستد جای تنگش	به نامحرم رسید آواز چنگش *
گراین بیگانه کردی نه فرزند	ببردی خان و مانش را خداوند
زند بر هر رگی فضا رسد نیش	ولی دستش بلرزد بر برگ خوش

۱۷ ث خ : سیه . ۱۷ چ : زحرف کایات ؛ خ : زحرف چارکان  
 ۱۸ پ : از آنانی ؛ ث : تنی چند از ریا دانی ؛ خ : از ریا دامن  
 ۱۸ پ ت : نزد شاه .  
 ۲۰ آ ج : بیدادست و راهش . ۲۰ پ : پیداکشت ؛ ث در : آنکه  
 ۲۱ آ ت ج : تلف کرد . ۲۱ پ : دهقان بیازرد .  
 \* ج : افزوده  
 خرابی کرد با دهقان درویش      تو چون شاهی ز سوز دل بیندیش  
 ۲۳ ت : گران .  
 ۲۴ پ ث خ : بر هر کسی ؛ ج : زند فضا بر هر رگی دوسد نیش .

۲۵. ملک فرمود تا خنجر کشیدند  
 غلامش را بصاحب غوره دادند  
 در آن خانه که بود آنروز ختش  
 پس آنکه ناخن چنگی شکستند  
 سیاست بین که میگردانید پیش  
 ۳. کجا آن عدل و آن انصاف سازی  
 کنون گر خون صدمسکین بریزد  
 جهان ز آتشیرستی شد چنان گرم  
 مسلمانیم ما او گبر نام است  
 نظامی با سرافسانه شو باز  
 نکاور مرکبش را پی بریدند  
 گلابی را بخاک شوره دادند  
 بصاحب خانه بخشیدند ز ختش  
 ز روی چنگش ابریشم گسستند  
 نه با بیگانه با دروانه خویش  
 که با فرزند از اینسان فت بازی  
 ز بند یک قراضه بر نخیزد  
 که با دوزین مسلمان تو اشرم  
 گر آن گبری مسلمان کدام است  
 که مرغ پند را تلخ آمد آواز

۲۵-۲۹ پ: حذف شده، در حاشیه با خط دیگری نوشته شده

۲۶ ح خ د: باب شوره.

۲۷ ت چ: تختش. ۲۸ ت چ: زخمش.

۲۹ خ: زین پیش. ۳۰، ۲۹: خ: ۳، ۲۹

۳۱ ب پ ث خ: از آن سان؛ ح: کرد بازی؛ ت: همت بازی

۳۱ ر: حذف شده. ۳۲ ث: دلش. ۳۳ ج: ما و آن؛ چ ح خ

د: ما و او. ۳۴ ح: از این گبری؛ خ: چو گبرست او؛ ر چ ت:

گوین؛ ج: گزین. ۳۵ ت: رو باز؛ ر: بر سر.

## سیاست نمودن هرمن خسرو را \*

<p>بکار خویشتن بختی فروفت          پدر پاداش او بر جای خود کرد          وز آن غم ساعتی از پای تنشست          که نزد شاه برند آن سروین را          گناه رفته را بروی نگیرد          جهان آواز رستاخیز برداشت          پس اندر شاه زاده چون <sup>سیران</sup></p>	<p>۱. چو خسرو دید کان خواری برآورفت          در سستش شد که هرچه او کرد بدکرد          بسر بر زد دست خویشتن دست          شفیع انگلیخت پیران کهن را          ۵. مگر شاه آن شفاعت در پذیرد          کفن پوشید و تیغ تیز برداشت          بپوزش پیش میرفتند پیران</p>
--	--

\* پ ث چ خ : شفیع انگلیختن خسرو پیش پدر ؛ ت : افزوده پیش  
 تخت ؛ ث : در پیش پدر ؛ ح : بعدر گناه خویش افزوده ؛ د : بعدر  
 خواستن افزوده ؛ ز : شفیع انگلیختن خسرو پیرانرا پیش پدر .  
 آ ج چ ح د : بدورفت . ۲ د : پاداش آن  
 آ چ خ : بر زد بدست . ۳ پ : وز آن غم سست شد وز پای ؛  
 خ : از آن . ۴ ث : شفیع آورد . ۵ ه ث : زو پذیرد . ۵ پ  
 ت چ ح ب : گناهیرا که شد ؛ خ : گناهیرا که بروی شد . ۶ پ چ خ در : جهان  
 فریاد ؛ ث : جهان فریاد ؛ ج : جهانرا روز ۷ ث : پی رفتند ؛ ج : بنورش

چوپیش تخت شد نالید غمناک  
 که شاها بیش ازینم رنج منهای  
 ۱۰. باین یوسف بین کالوده گرگست  
 هنوزم بوی شیر آید ز دندان  
 عنایت کن که این سرگشته فرزند  
 اگر جرمیست اینک تیغ و گردن  
 که برک هر غمی دارم درین راه  
 ۱۵. بگفت این و دگر ره بر سر خاک  
 چو دیدند آن گروه این بردباری  
 وز آن گریه که زاری بومه افتاد  
 که طفلی خود با آن نازنینی  
 برسم مجرمان غلطید بر خاک  
 بزرگی کن بخردان بر بخشای  
 که بس خود ست اگر خوش بزرگست  
 مشو در خون من چون شیر خندان  
 ندارد طاقت چشم خداوند  
 ز تو کشتن ز من تسلیم کردن  
 ندارم برک ناخشنودی شاه  
 بگریه سر نهاد آن گوهر پاک  
 همه بگریستند الحق بزاری  
 ز گریه های پائی بر شه افتاد  
 کند در کار از اینسان خود بینی

۸ ث : نالید : ت : افتاد . ۱۰ پ ث ح خ در : بدین : چ : چنین  
 ۱۱ ت : ار جرمش . ۱۱ ب پ ث ح خ : زیاران : چ : ز ناران  
 ۱۲ ت ر : شیر خواران .  
 ۱۳ چ : که آن . ۱۴ ث : که بار . ۱۴ د : ندارم طاقت چشم  
 شاهنشاه . ۱۵ چ رد : چو سایه سر . ۱۶ پ ث ح د : آن  
 ۱۶ خ : آن بزرگان بردباری .  
 ۱۷ پ : که حالی . ۱۷ ت ث چ خ : بگریه

جز اقبال پدر با خود نخواهد	بفرزندی که دولت بد نخواهد
همان بیند ز فرزندان پس خویش	۲۰ چه سازد با تو فرزندات بیندیش
نیابت خود کند <u>فرزند مرزند</u>	بنیک و بد مشو در بند فرزند
مداوای روان و میوه دل	چو هرگز دیدگان فرزند مقبل
بدانست او که آن فرخدا نیست	بدان فرزانی واهسته <sup>راست</sup>
ولیعهد سپاه خویش کردش	سرش بوسید و شفقت بیش کردش
جهان در ملک داد آوازه نو	۲۵ از آن حضرت چو بیرون رفت خسرو
جهاندارى ز رویش نو میداد	رخش سیمای عدل از دور میداد

آ. ۲. ت : چو      ۲. پ : همان آید ز فرزندانش در پیش ؛ ح : همان  
 مینی ز فرزندان بس از خویش .

آ. ۲. پ : در کار ؛ خ : در حق .      ۲. خ : نیابد ؛ ج : چون

کند .      ۲. د : حذف شده      ۲. ح : ۲۱، ۲۲

آ. ۲. پ : رای ؛ چ : بدان آهستگی فرزانه .

۲. ج : بدانستم ؛ پ : فرخداى ؛ ب : ظل خدايست ؛  
 ت : فرخنده فاليست ؛ خ : بدانست آن که از فضل خدا <sup>راست</sup>  
 د : بدانست آن .

۲. خ (ب آ)

۲. ب : عقل ؛ ح : جهان سیمای

## ب خواب دیدن خسرو نیای خویشرا \*

۱. چو آمد زلف شب در عطرسائی	بتاریکی فرو شد روشنائی
برون آمد ز پرده محروسائی	شش اندازی بجای شیشه بازی
بطاعت خانه شد خسرو کمزست	نیایش کرد یزدان را و بنشست
ببر خور داری آمد خواب نوشین	که بر ناخورده بود از خواب دوشین
۵. نیای خویش ترا دید در خواب	که گفت ای تازه خور شید جهاتنا
اگر شد چار مولای عزیزت	بشارت میدهم بر چار چیزت
یکی چون تلخی آن غوره خوری	واز آن تلخی تر شروئی نکردی *

\* پ : خواب دیدن خسرو ؛ ج ث چ : در خواب دیدن خسرو  
 نوشیروان را ؛ ح : انوشیروان ؛ خ : بخواب دیدن خسرو نوشیروانرا  
 د : بخواب دیدن خسرو جد خویشرا ؛ ر : بخواب دیدن خسرو نیای  
 خویش انوشیروانرا . آ پ عطرسازی . ۲ د : در حاشیه . ۳ ث د : شب  
 اندازی ۴ ت : بنایش ؛ ج : ثنایش ؛ خ د : ستایش . آم ح : دوشین  
 ۵ ت : آن خواب . آ ه خ : بنای آ پ ؛ از ؛ ث ج : چون تری از ؛ خ : چون تری آن  
 ۶ ث : چو خوروی زواج ؛ که چون غوره ؛ خ ر : چو غوره زان « ج د ؛ ا : غوره  
 بشریفی رسی در نیکوئی طاق که چون او دیگری نبود در آفاق ؛ د : دیگری نباید در آفاق .

دلارامی تورا در بر نشیند  
 دوم چون مرکب ترا پی بریدند  
 ۱۰. بشیرنگی دسی شبید ز نامش  
 سیم چون شه بدهقان داد<sup>مقت</sup>  
 بدست آری چنان شاهانه تختی  
 چهارم چون صبوری کردی آغاز  
 نوا سازی دهندت بارید نام  
 ۱۵. بجای سنگ خواهی یافتن زر  
 ملک زاده چو گشت از خواب بیدار  
 ز بانرا روز و شب خاموش میدا<sup>شت</sup>  
 همه شب با خردمندان نخفتی  
 کزو شیرینتری دوران بیند  
 وزان برخاطرت گودی ندیدند  
 که ضرر در نیابد گردگامش  
 وزان تندی بشد شوریده<sup>بخت</sup>  
 که باشد راست چون زرین تختی  
 در آن پرده که مطرب گشت پیساز  
 که هر یادش گوارد زهر را جام  
 بجای چار مهره چار گوهر  
 نیایش کرد یزدانرا دگر بار  
 نمودار نیار گوش میدا<sup>شت</sup>  
 حکایت باز پرسیدی و گفتی\*

۸۲ ح : کزان ، ۹۴ ت : می ، ۱۰۲ خ : نشست تو شود ، ۱۱۱ ح : رخت  
 ۱۳ پ : حذف شده ، ۹-۱۳ : ر ، ۹ ، ۱۲ ، ۱۱ ، ۱۰ ، ۱۳ ، ۱۴ ت ج ر : زهر در جام ؛  
 خ : زهره با جام ؛ ت : زهر در کام ؛ ح د : گذارد ؛ پ ت ج ج خ ج : بریادش  
 ۱۴ ت : بایزدان ؛ پ ت ج ج ر : پرستش ؛ د : ستایش ، ۱۸۲ ج : سخن جز با خروند  
 نگفتی ؛ د : گهر جز با خروند ؛ ن گفتی ، ۱۸۲ ج : و خفتی ؛ د : سخن باز ؛ ب ت ج ج ج خ  
 د : افزوده ؛ دلش کوئی که میداد این گواهی که خواهد بود جاهش آشنائی (تخت) ؛ دلش میداد  
 کوئی آن گواهی ؛ ت گفتن این ؛ ج ؛ دلش گفتی ؛ ح : آن گواهی .

## صفت کردن شاپور حسن شیرین و عاشق شدن

### خسرو \*

۱- ندیمی خاص بودش نام شاپور	جهان گشته ز مغرب تا لاهور
ز نقاشی به مانی مژده داده	بر سآمی در اقلیدس گشاده
قلم زن چابکی صورتگری هست	که بی کلک از خیالش نقش میرست
چنان در لطف بودش آبدستی	که بر آب از لطافت نقش بستی
۵- زمین بوسید پیش تخت پرویز	فرو گفت این سخنهای دلاویز

\* پ : حکایت کردن شاپور نزد خسرو ؛ ت : حکایت کردن شاپور با  
 خسرو از شیرین و شبدر ؛ ث : حکایت گفتن شاپور و عاشق شدن خسرو  
 ج : حکایت کردن شاپور با خسرو ؛ چ : حکایت کردن شاپور از شیرین  
 خ : حکایت کردن شاپور از شیرین و عاشق شدن خسرو ؛ ح : صفت  
 کردن شاپور پیش خسرو ؛ د : حکایت کردن شاپور با خسرو از حال  
 شیرین . ۱۲ ح : زمین ؛ ۲ آ پ ت ث ج چ ح خ د : بنقاشی  
 زمانی ؛ چ د : زمانرا ؛ ح : زمانه ؛ ح : داری ؛ ب : نتراشی زمانی  
 ۲ پ ح چ : باقلیدس ؛ ح : گشادی ؛ د : زهر بندی کلید او  
 ۳ ب : فلک . ۳ پ : نیایش نقش سرست . ۵ ج چ ث پ :  
 فرو کرد ؛ ب پ ت ث ج چ خ ح : آن سخنهای .



که گر فرمان دهد شاه جهانم  
 اشارت کرد خسرو کی جوانم  
 زبان بگشاد شاپور سخنگوی  
 که تا گیتی گیتی بنده باد  
 ۱۰- غمی باد آنکه او شادت نخواند  
 جمالت را جوانی هم نفس باد  
 بسی گشتم درین خروگاه شش طاق  
 از آن سوی کهستان منزلی چند  
 زنی فرمانده است از نسل شاهان  
 بگویم صدیک از چیزی که دانم  
 بگو گرم و مکن هنگام را سرد  
 سخن را بهره داد از رنگ و از بوی  
 زمانه سال و مه فروخته باد  
 خراب آنکس که آبادت نخواهد  
 همیشه بر صراوت و ستبر باد  
 شگفتی ها بسی دیدم در آفاق  
 که باشد فرصه دریای در بند  
 شده جوش سپاهش تا سپاهان

۷۲ ب پ ت ج چ ح خ د : کای . ۷۳ ب ث چ ح : هنگامه را .  
 ۸۳ پ : سازداد . ۹۰ خ : که شاهان بنده بادت .  
 ۹۱ پ : زمان و سال ؛ همیشه بسال ؛ خ : زمان سال . ۱۰۰ پ : نمین  
 باد ؛ ت ج ر : نمین .  
 ۱۱۱ ح د : جمالت با جوانی .  
 ۱۱۰ ، ۱۱۱ : در ۱۱۰ ، ۱۱۱  
 ۱۳۱ ث د : ازین سو .  
 ۱۳ ، ۱۴ : خ ۱۴ ب آ ، ۱۳ ب آ  
 ۱۴۱ ت چ ح د ر : هست ؛ ب خ ت : از آن سو تا

۱۵- همه اقلیم از اران تا بارمن  
 ندارد هیچ مرزی بی خرابی  
 هزارش قلعه بر کوه بلندست  
 زجنس چارپا چندانکه خوا<sup>هی</sup>  
 ندارد شوی و دارد کامرانی  
 ۲۰- شمیرا نام دارد آن جهانگیر  
 ز مردان بیشتر دارد سترگی  
 نشست خویش را در هر هوایی  
 بفصل گل بموغانست جایش  
 بتابستان شود بر کوه ارمن  
 ۱- بهنگام خزان آید بابخار  
 مقرر گشته بر فرمان آن زن  
 همه دارد مگر تختی و تاجی  
 خزینه اش را خدا داند که چند<sup>ست</sup>  
 با فرونی فرون از مرغ و ماهی  
 بشادی میگذارد زندگانی  
 شمیرا رامهین بانوست تفسیر  
 مهین بانوش خواندند از بزرگی  
 بهر فصلی مهیا کرده جائی  
 که تا سرسبز باشد خاک پایش  
 خرامد گل بگل خرمن بخرم  
 کند بر کردن نخجیر پرواز

آ ۱۵ پ : همه اقلامهرا ؛ ث ح ر : همه اقلیم اران تا ؛ چ : همه اقلیم  
 ایران تا ؛ د : همه اقلیم از آنجا تا .  
 ۱۷ ث : سپاهشرا آ ۱۸ ح : که . ۱۸ چ : با فرونی شده  
 از مرغ و ماهی . آ ۲۰ پ : این . ۲۰ پ چ : را حذف شده . ۲۰ د و ۲۰ پ  
 آ ۲۱ ح : ز مردم . ۲۱ ح ث : خوانند ۲۱ پ خ : حذف شده . ۲۲ پ  
 ث چ ح در : بموغانست . ۲۳ خ : زیر پایش . آ ۲۴ پ خ : رود  
 ۲۴ پ : خرامان . ۲۳ ۲۴ خ : ۲۴ ۲۵ ج د : برجستن ؛ ر : برجستن

که برد عرا هوای گوسیرست	ز ستانش بر دوع میل چیرست
بهر فصلی هوایش اختیارست	چهارش فصل ازینسان ریشمارست
جهان خوش خوش بیازی میگنارد	نفس یک یک بشادی می شمارد
برادر زاده دارد دگر هیچ *	در این زندان سرای پیچ بر پیچ
بزیر مقنعه صاحب کلاهی	۳۰ پری دختری پری بگذار ماهی
سیه چشمی چو آب زندگانی	شب افروزی چو مهتاب جوانی
دو رنگی بر سر نخلش طبعین	کشیده قامتی چون نخل سیمین
دهان پر آب شکرش در طبرای	ز بس کاورد یاد آن نوشلبرای
صدف را آب دندان داده از دور	بهر وارید دندانهای چون نور
دو کیسو چون کمند تاب داده	۳۵ دو شکر چون عقیق آب داده

۲۶ ت : در بردع . ۲۷ ت : هوای ساز کارست ؛ د : بهر فصلش  
 هوایی . ۲۷ : د ب آ . ۲۸ پ : میگنارد . ۲۸ پ : میشمارد ؛  
 ح : جهان یکسر بیازی ؛ خ : خوش برادی . ۲۹ : د ب آ . ۲۹ ت  
 خ : در پیچ : آ ۳۰ خ : پری دختری بدی . ۳۱ ح : مهتاب از جوانی  
 ۳۱ ج : سیه پوشی \* سرفصل از زوره : خ : صفت مهین بانو  
 شبدر ؛ ر : وصف جمال شیرین . ۳۲ - ۳۴ پ : شخ : حذف شده  
 ۳۲ ت د : چون سرو . ۳۲ ج : در سر . ۳۳ د : آب و شکر ؛  
 ت ج : دهن . ۳۵ پ : دو کیسو چون عقیق آبداده .

خـم گینـوش تاب از دل کشیده	بگـیسـو سبزه را برگـل کشیده
شدـه گرم از نسیم مشکـیزش	دماغ نرگس بیمار خیزش
فسونگر کرده بر خود چشم خود را	زبان بسته با فسون چشم بد را
بسحری کاتش دلهـا کند تیز	لبش را صد نمک هریک شکریز
۴۰. نمک دارد لبش در خنده پیوست	نمک شیرین نباشد و آن او هست
تو گوئی بینیش تیغیست از سیم	که کود آن تیغ سیبیر ابدونیم
ز ماهش صد قصه را رخنه یابی	چو ماهش رخنه در رخ نه یابی *
بشمعش بر بسی پروانه بینی	ز نازش سوی کس پروانه بینی

۳۶. پ ت ح : آب از ؛ ب ث ج چ د : کاب از . ۳۶. ج : یک سو ؛  
 ج : دمیده ؛ ح : با گل دمیده . ۳۷. پ : شده نرم ؛ ح : شکند  
 ۳۷. ۳۷. ۳۷. خ : ۳۶. ۳۷. پ : فسونی کرده از خود ؛ چ : فسون خوان  
 ۳۸. ح : فرو بسته . ۳۹. پ ث خ : حذف شده .  
 ۳۹. ج : زبان . ۳۹. چ د : صد زبان ؛ ح : را حذف شده ؛  
 ر : صد زبان هر صد .  
 ۴۰. خ : و حذف شده ؛ د : نباشد و آن دهانست . ۴۱. د : تو  
 ۴۱. پ : حذف شده . ۴۲. خ : بر قصب صد . ۴۲. ث : و بر رخ  
 \* پ چ : از و ز گوش و گردنش لولو خورشان که رحمت بر خـان لولو خورشان  
 ۴۳. ۴۳. ت : حذف شده . ۴۳. پ : نزد کسی .

صبا از زلف و رویش حله پوشست  
 ۴۵. موکل کرده بر هر غمزه غنچه  
 رخس تقویم انجم را زده راه  
 دو پستان چون دوسیمین <sup>نوخیز</sup> نار  
 نهاده گردن آهو گردنش را  
 گر اندازد ز چشم خویش گیرد  
 ۵۰. بچشم آهوان آن چشمه نوش  
 ز لعلش بوسه را پاسخ نخیزد  
 گهی قائم گهی قندز فروشت  
 زنج چون سیب و غنغب چون ترنجی  
 فشانده دست بر خورشید و بر ماه  
 بر آن پستان گل بستان درم ریز  
 بآب چشم شسته دامنش را  
 بر آهوئی صد آهویش گیرد  
 دهد شیر افکنان را خواب خرگوش  
 که لعل او را گشاید در بریزد

۴۴، ۴۵ : پ خ ۴۴-۴۷، ۵۱، ۴۸-۵۰، ۵۲، ۵۵، حذف شده ۵۳، ۵۴؛  
 ۴۴-۴۷، ۵۱، ۴۸، ۴۹، ۵۲، ۵۵، حذف شده ۵۰، ۵۳، ۵۴؛ خ ۴۴، ۴۵،  
 ۴۲، ۴۶، ۵۱، ۵۰، ب آ ۴۸، آ ۵۲، ۵۵، حذف شده ۴۹، ۵۳، ۵۴؛ د ۴۴-۴۷،  
 ۵۱، ۴۸، ۵۳، ۵۰، ۴۹، ۵۲، ۵۵، حذف شده ۵۳، ۵۴؛ ر ۴۴-۴۷، ۵۱، ۴۸، ۵۰،  
 ۵۳، ۵۴، ۴۹، ۵۲، ۵۵. آ ۴۴ خ: حلقه؛ د: از بوی زلفش؛ ج: وزیش حله  
 آ ۴۵ پ: عیب؛ ج: برگل. آ ۴۷ ح: دو پستانش بسان؛ خ: گلستان؛ د:  
 گلستانی ۴۷ ت: گلستان دلاویز؛ خ: برو پستان گلستان شکوریز ۴۸ د: بخون مید  
 سسته آ ۴۹ پ: از چشمه نوش ۴۹ د: بهر چشمی صد آهویش گیرد. آ ۵۰ ح: و لعل چون  
 نوش؛ د: چو چشمه. آ ۵۱ پ: ز لعلی برورش ۵۱ پ: چو لعل او برگشاید؛ ج: چ: برگشاید  
 ث: که لعل؛ ج: که لعل او را به بیند گل بریزد؛ خ: که او لعل او برگشاید.

ز رشک نوکس مستش خروشان      بیزار ارم ریحان فروشان  
 مزار آغوش را پر کرده از خار      یک آغوش از گلش ناپییده دیار  
 شبی صد کس فزون بیند بجوایش      نه بیند کس شبی چون آفتابش  
 ۵۵- بعید آرای ابروی هلالی      ندیدش کس که جهان سپردحالی  
 بغیرت مانده مجنون در خیالش      بقایم ریخت لیلی با جمالش \*  
 بفرمانی که خواهد خلق را کشت      بدستش ده قلم یعنی ده انگشت  
 حدیثی و هزار آشوب دل بند      لبی و صد هزاران بوسه چون قند

۵۴ چ : کرده پراز خار . آ ۵۴ د : بصد کس گرشبی . آ ۵۵ ت : نبیند شب کس

ب ح : هلالی ؛ ث : د ابرو . ۵۵ ب ح : جانی . آ ۵۶ د : با خیالش ؛ ر :

بحیرت . ۵۶ ر : رانده ؛ ث چ ح د : بعیرت ؛ ت : بایم ریخت هم با .

۵۷ پ : چون دم قلم

\* پس از بیت ۵۶ در نسخه ای پ ث چ د یک بیت در نسخه ردوبیت افزوده در نسخه

ب هر دو بیت با خط دیگری در حاشیه نوشته شده

مه از خویش خود را خال خوانده      شب از خالش حساب کال خوانده

چ ب : کتاب حال ؛ خ : مه از جوالاش ؛ خ : شب از فالش کتاب فال ؛ ر : کتاب

فال ؛ د : فلک در حسن او بد حال مانده . ر : افزوده

ز گوش و گزافش لؤلؤ فروشان      که دهمت بر چنان لؤلؤ فروشان

۵۸ ت ج چ د ب : خنده چون .

سر زلفی ز ناز و دلبری پر      لب و دندانانی از یاقوت و از در \*  
 ۶. هنر فتنه شده بر جان پاکش      نوشته عبده غنیر بخاکش  
 رخس نسیرین و زلفش بوی نسیرین      لبش شیرین و نامش نیز شیرین  
 شکر خند لبش را نوش خوانند      ولیعهد مهین با نوش دانند  
 پر پرویان کزان کشور امیرند      همه در خدمتش فرمان پذیرند  
 زمهر تر زادگان ماه پیکر      بود در خدمتش هفتاد دختر  
 ۷. بخوبی هر یکی آرام جانی      بزیبائی دلارام جهانی

۵۹ پ ث ح خ : حذف شده

\* در نسخه پ چ ر (دوبیت) افزوده ، در نسخه ب بیت اولی با خط دیگری درج شده  
 نوشته شده

از آن یاقوت و آن در شکر خند      مفرح ساخته سودایی چند

چ : وزان در . ر : افزوده (بیت دومی)

خرد سرگشته بر روی چوماش      دل و جان فتنه بر زلف سیاهش

آ ۶۱ ت : بر خاک پاکش      آ ۶۱ پ : نیز سرین ؛ ث ر : و بوش

نیز ؛ ح : رخس شیرین و مویش نیز شیرین .

آ ۶۲ پ ث ح خ در : شکر لفظان ؛ ج چ : شکر خندان ؛ ث : دانند

۶۲ ب پ ت ث ج چ ح خ د : خوانند .

آ ۶۳ پ : در آن کشور . ۶۵ ب : پ ث ح خ : دلاوین .

همه آراسته بارود و جامند	چو مه منزل بمنزل می خوانند *
گهی برخومن مه مشک پوشند	گهی درخومن گل باده نوشند
ز برق نیشستان بر روی بندی	که نازد چشم زخم آنجاگزندی
بدست آورده باغی پرزدستان	یکی بستان همه پر ناپستان
۷. بقامت هر یکی چون زادسروی	خرامان چون تذروی با تذروی
دهان تنگ شان شیرین چو شکر	بخوشبوی بسی خوشتر ز عنبر
بخوبی در جهان یاری ندارد	بگیتی جز طرب کاری ندارد
چو باشد وقت زور آن زورندان	کنند از شیرچنگ از پیل دندان

۶۷۱: ت: برخومن گل؛ خ: برخومن شه. ۶۷۲: ج: در دامن ۶۷۰، حذف شده \* د: افزوده

بدست آورده باغی پرزدستان	یکی بستان همه پر... ناپستان
بقامت هر یکی چون زادسروی	خرامان چون تذروی با تذروی
دهان تنگشان شیرین چو شکر	بخوشبوی بسی خوشتر ز عنبر

۶۸۱: ب: در روی، ۶۸۲: ث: که نازد چشم؛ ۶۸۳: ت: نیشستن بر روی  
 ۶۹۰، ۷۱۰، ۷۲۰: پ: ث چ خ ر: حذف شده؛ در نسخه د این بیت بعد از ۶۶  
 نوشته شده. ۶۸۰-۷۲: خ: ۷۲، حذف شده ۶۹-۷۱، ۶۸۱، ۷۲۲: پ: ثانی  
 ۷۲۳: چ خ ب: زگیتی. ۷۲: خ ب آ. ۷۳-۷۴: پ: ث خ د ۷۴-۷۳  
 ۷۳۱: پ: چو کوشیدن بوقت زورمندان؛ خ: آن حذف شده



بنا وک چشم کوکب را بد وزند	بهمله جان عالمر ا بسوزند
بهشت است آنظرف و آن لبتان <sup>چور</sup>	۷۵- اگر <u>چور</u> بهشتی هست مشهور
بسی زینگونه زر و سیم دارد *	مہین بانو کہ آن اقلیم دارد
کز او در تک نیابد باد گردی	بر آخر بسته دارد ره نوردی
چو مرغابی نترسد ز آب طوفان	سبق برده زر و هم <u>فلسوفان</u>
فلک را هفت میدان باز مانده	بیک صفرا کہ بر خورشید رانده
گہ دریا بریدن خیزان دم	۸۰- بگاہ کوه کندن آہنیں سم
چو شب کار آگہ و چون صبح بیدار	زمانہ گردش و اندیشہ رفتار
بر او عاشق تراز مرغ شبآویز	نہادہ نام آن شبرنگ شبیز
بدان زنجیر پایش بسته دارد	یکی زنجیر زر پیوستہ دارد
نہ چون شبیز شبرنگی شنیدم	نہ شیرین تر شیرین خلق دیدم

۷۴ ت : جان عاشقرا ؛ ح : چشم آدمرا . ۷۴ پ : چشم عالمر ا ؛  
 ح : چشم آدمرا . ۷۵ آ ت : نیست . ۷۶ آ پ : اقلام .  
 ۷۶ ت : بسی گونه زر و هم \* د : سرفصل «صفت شبیز» افزوده  
 ۷۷ پ : در سل ؛ پ ت : نبیند . ۷۸ پ : حذف شدہ  
 ۷۸ ت ح : آب و . ۷۹ پ : راندی ؛ ت خ : راند . ۷۹ پ : ماندی ؛  
 ت خ : ماند . ۸۰ ح : گہی . ۸۱ آ ج : و افلاک ؛ د : و حذف شدہ . ۸۲ خ :  
 چون روز . ۸۲ پ : بر او عاشق شدہ چون مرغ شبخیز ؛ ت ج : مرغ دلاویز

۸۵ چو برگفت این سخن شاپور و هشیار  
 یکایک مهر بر شیرین نهادند  
 که استادیکه در چین نقش بندد  
 چنان آشفته شد خسرو بان گفت  
 همه روز این حکایت باز جستی  
 ۹۰ در این اندیشه روزی چند میبود  
 چو کار از دست شد دستی آورد  
 بخلوت داستان خوانده را خواند  
 فزانت خفته گشت و عشق بیدار  
 بران شیرین سخن اقرار دادند  
 پسندیده بود هرچ او پسندد  
 کزان سودا نیا سود و نه بیخفت  
 جز این تخم از دماغش بر نرستی  
 بخشک افسانه خرسند میبود  
 صبور را بسرپائی در آورد  
 بسی زین داستان باوی سخن راند

۸۵ ج ح : بخت بیدار ؛ پ خ ت ث ؛ عشق بیدار ؛ درب : شغل  
 بیدار . ۸۶ پ ث ح خ ر : زبان اقرار ؛ ث ح خ ر ؛ بدان ؛ د ؛  
 بدین . ۸۷ پ : که زینسان ؛ خ : که او این نقش .

۸۸ پ ؛ بدان خفت ؛ ح ؛ از آن گفت ؛ ب ؛ بدان گفت ؛ خ ؛ در آن ؛  
 ج در ؛ بدان . ۸۸ پ : که روز و شب ؛ ث ج ؛ بدان  
 ۸۹ ح : باز گفتی ؛ ر : میجست . ۸۹ خ : جز آن غم در ؛ ر ؛ نیست

۸۸ - ۹۰ : خ ۸۸ - ۸۸

۹۱ پ : صبوری در شکستیرا ؛ ت : صبوری را بزیر پا در آورد ؛

ج ح ؛ به حذف شده

۹۲ پ ت ج د ؛ زان ؛ ت ج ج د ؛ با او

بدو گفت ای بکار آمد وفا دار      بکار آیم کنون کز دست شد کار  
 چو بنیادی بدین خوبی نهادی      تماش کن که مردی اوستادی  
 ۹۵- مگو شکر حکایت مختصر کن      چو گفتی سوی خوزستان گذر کن  
 بیاید شد ترا چون بتپرستان      بدست آوردن آن بترا بدستان  
 نظر کردن که در دل داد دارد      سر پیوند مردم زاد دارد  
 اگر چون موم نقشی میپذیرد      بر او زن مهر ما تا نقش گیرد  
 و ر آهن دل بود منشین و برگرد      خبر ده تا نکویم آهن سرد

۹۳ پ : بکار من ؛ ت : اندر وفادار ؛ ح : بدو گفتا بکار آید  
 وفادار .

۹۴ پ : که الحق اوستادی .

۹۵ آ ت : بگو شکر و حکایت ؛ ح : مگو شکر و حکایت ؛  
 خ : مگو سرخس

۹۵ ت : چو گوی سوی خوزستان ؛ ح : چو گفتی رو بخوزستان  
 خ : برو باری بخوزستان .

۹۵ ، ۹۶ : خ ۹۶ ب آ ، ۹۵ ب آ . ۹۶ ح : حذف شده

۹۶ آ ث ج خ ر : ترا باید شدن . ۹۶ ت : آن نارستان

۹۸ ح : تاسهر ؛ خ : زن مهرها تا ؛ د : بدو

۹۹ پ ت ث ج چ : گر .

## رفتن شاپور بارمن بطلب شیرین \*

۱- زمین بوسید شاپور سخن دان	که دایم باد خسرو شاد و خندان
بچشم نیک بینادش نگوخواه	مبادا چشم بد را سوی او راه *
چو بر شاه آفرین کرد آن هنرمند	جوابش داد کای گیتی خداوند
چومن نقش قلم را در کشم رنگ	کشد مانی قلم در نقش ارژنگ
۵- بجنبند نقش کورامن کنم سر	بپرد مرغ کورامن دهم پر
مدار از هیچ نوعی گود بردل	که باشد گود بردل درد بردل

\* ت ث چ : بارمن حذف شده ؛ ج خ : فوستان خسرو شاپور  
 را بطلب شیرین ؛ ح : حذف شده ؛ د : رفتن شاپور بتفحص حال  
 شیرین و دریافتن او را . ۱۲ چ : در افکند از سخن گوی بمیدان  
 \* چ : افزوده ؛ که دایم باد خسرو شاد و خندان همیشه <sup>نیز</sup>  
 آ ۲ ح : بچشم نیک بین بادش نگوخواه . ۳ ح : پس انکه گفت . ۴ ه ۲ ح  
 خ ث : حذف شده ؛ ۴ ج : بر نقش . ۵ آ ت : کنم پر ؛ ج در : شخص  
 د : را کومن ؛ ج : شخص را گومن کنم . ۵ ر : کنم پر ؛ ت : کنم سر ؛  
 ج : مرغ را گومن ؛ ج : کشم پر ؛ د : مرغ را کومن . آ ۶ پ : نوعی درد بردل ؛  
 ج : گونه ؛ چ خ : سادت هیچ نوعی . ۶ پ : درد بردل گود

تو خوشدل باش و جز شادی بینیش	که من یکدل گرفتم راه در پیش *
نگیرم در شدن یک لحظه آرام	ز گوران تک ز مرغان پر کنم وام
نخسبم تا نخسبانم سرت را	نیایم تا نیارم دلبرت را
۱۰. چو آتش گرز آهن سازد ایوان	چو گوهر گر شود در سنگ پنهان
بروش آرم بنیروی و بنیرنگ	چو آتش ز آهن و چون گوهر از سنگ
گهی با گل گهی با خار سازم	بینم کار و پس با کار سازم
اگر دولت بود کارم بدستش	چو دولت خود کنم خسرو پرستش
و گردانم که عاجز گشتم از کار	شهنشهر را کنم باری خبردار

آ ۷۲ د : و حذف شده . ب ۷۲ پ : دل نهادم ؛ ح : آن یک گرفتم ؛ ر : کار در پیش

\* ب در حاشیه با خط دیگری در نزدیکی چ ت و بعد از ۶ افزوده :

بچاره کردن کار آنچنانم که جز بیچارگی چاره دادم ؛ ت ر :  
 که هر . ب ۸ ت کنم دام ؛ ث کنم خام . آ ۹ ت : برت را  
 ۹۶ ح : تا نیایم . آ ۱۰ ج د : چو آهن گرز آتش . آ ۱۱ ت ح د : برون آرم  
 بنیرو و بنیرنگ . ب ۱۱ پ : و چون لعل ؛ ث : چو آهن ز آتش ؛  
 ۱۲ ج : چو بینم کار پس . ب ۱۳ : در حاشیه با خط دیگری . آ ۱۳ پ : آرم  
 ۱۳ خ : ب آ . آ ۱۴ پ ح : گردم از کار . ب ۱۴ ث ح د ر : کنم باری شهنشهر  
 ج ج : نه خسرو را کنم باری . آ ۱۴ خ : ب آ .

۱۴. سخن چون گفته شد گوینده برقت	بسیج راه کرد از هردی راست
نمی خفت و نمی آسود در راه	ز خسرو سوی شیرین شد یک ماه
بریده ره بیابان در بیابان	بکوهستان ارمین شد شتابان
که آن خوبان چو انبوه آمدندی	بتابستان بدان کوه آمدندی
چو شاپور آمد آنجا سبزه نو بود	ریاحین را شقایق پیش رو بود
۲۰. گرفته سنگهای لاجوردی	ز کسوتهای گل سرخی وزردی
کشیده بر سر هر کوهساری	ز مردگون بساطی لاله زاری
زجرم کوه تا میدان بغرا	کشیده خط گل طغر بطغرا
در آن محراب کو رکن عراق است	کمر بند ستون انحراف است
ز خارا بود دیری سال کرده	کشیشانی درو در سالخورده

۱۵۱ پ : شاپور برخاست ؛ خ : سخن گفته شد . ۱۵۲ ث : بسیج راه  
 کردن را بیاراست . ۱۶ ر : خدفا شده . ۱۷۲ ح : بریده ره همی شد ؛ ر : بریده  
 ره . ۱۸۲ ت ش خ پ چ : بران کوه ؛ د : بآن کوه ؛ ر : دران کوه .  
 ۲۰۱ ج د : سبزه های . ۲۰۲ پ : زگیسوها ؛ ج : وازردی . ۲۱۰ پ خ ح خ  
 شده . ۲۱۰ ت : هر نو بهاری . ۲۱۳ ج ج : بساط سبزه زاری ؛ چ در : مرغزاری  
 ۲۲۱ ب پ ت ج ث د : زجرم کوه ؛ دیدان حضرا ؛ ج د : خط بخط . ۲۲۳ خ : خط گل مانند  
 طغرا . ۲۳۱ پ : در آن میدان که ار ؛ ت ج د : کز رکن بخ در آن محراب که ارب پ ت : الحراق آه  
 ت ش ج چ خ د ب : ساز کرده ؛ سالخورده ۲۴ پ ت ش ج چ خ ر : بدو ؛ د : دروبه .

۲۵. فرود آمد بآن دیر کهن سال  
 سخن پیای فرهنگی چنین گفت  
 که زیر دامن این دیر غاریست  
 زدشت رم کله در هر قرانی  
 بزسد فرسنگی آید بر در غار  
 ۳۰. بدان سنگ سیه رغبت نماید  
 بدان آیین که باشد رسم ابدال \*  
 بوقت آنکه درهای دری سفت  
 درو سنجی سیه گوئی سوار است \*  
 بکشن آید تکاور مادیانی  
 درو سنبد چو در سوراخ خود مار  
 بشم هوت خویش تن بر سنگ ستا

آ ۲۵ پ خ : در آن دیر ؛ ج : بر آن ؛ چ ح ر : بدان ؛ د : درین ۲۵ پ  
 ث ر : بر آن ؛ ج : بان \* سرفصل افزوده : ج : صفت پنداشتن  
 شب دیز ؛ د خ : در صفت نسل شب دیز ؛ ر : در نژاد شب دیز ۲۶ پ :  
 فرهنگ این ؛ خ : سمای فرهنگ آنچنان ؛ ر : بدو رهبان فرهنگی ۲۶ ث  
 پ : آنکه در این سخن ؛ ح : درهای درین سفت ؛ خ : درهای سخن سفت  
 ۲۷ ث د ب : آن دیر ؛ ح آن کوه ؛ خ ج : این کوه ۲۷ پ : دران سنگی  
 ج ج : که ماریست \* \* د : افزوده همیشه مادیانان در بهاران بگویند گوردجویاران  
 ۲۸ ح : زدشت کله ؛ خ : زدشت ارمن اندر ؛ د : زدشت دم کله .  
 ۲۸ پ : بکشن اندر ؛ ب : بدست آید . ۲۹ چ : سوی این غار ؛ خ : آمد تا  
 د : فرسنگ . ۲۹ پ : درو سوزد ؛ چ : در او جنید ؛ خ : شود  
 در وی ؛ د : در او خیزد ؛ خ : درو سمد . ۳۰ پ : بر آن ؛ ج ج : بان  
 ۳۰ پ : وجود خویشتن ؛ ت : بروی پساید .

خدا گفتم شگفتی دل پذیرد	فرمان خدا زوگشین گیرد
ز دوران تک بردوز بادرقار	هر آن کوه کزان تخمش بودبار
که شب دیز آمدست از تخم آن سنگ	چنین گوید همیدون مرد فرهنگ
نیا بی گرد بادش برد گوئی	کنون زان دیر سنگی گریجوئی
سری بینی قاده زیر ساقش	۳۵-وزان کوهی که خوانند انخرا <sup>قش</sup>
سیه جامه نشسته یک جهان سنگ	بما تم داری آن کوه گل رنگ

۳۱۲ پ : از او . ۳۱۲ د : از این معنی شگفتی .

۳۱۲ پ : هران تخمه . ۳۱۲ ت : خ : برد از برق رقرار ؛ بت :  
برد از باد .

۳۱۲ ج : فریدون مرد ؛ ح : همایون مرد ؛ خ : هسی آن فرد .  
۳۱۲ پ : ر : از نسل .

۳۱۲ ، ۳۱۳ : خ : ۳۱۲ (ب آ)

۳۱۴ چ : ر : اگر سنگی بجوئی ؛ ح : گرسنگی بجوئی

۳۱۵ ب پ ج ث چ ح د ر : وزان کرسی .

۳۱۵ ح د : زیر طاقش ؛ خ : زیر پایش .

۳۱۶ خ : این کوه .

۳۱۶ پ ، چ : نشسته عالمی سنگ ؛ خ : در جهان

۳۱۶ ، ۳۱۷ : خ : ۳۱۶ (ب آ)



بخشی کامده بر سنکلاخش	شکوفه وار کرده شاخ شاخش
فلک گوئی شد از فریاد او مست	بسنگستان او در شیشه بشکست
خدا را گرچه عبرت هاست بسیار	قیامت را بس این عبرت نمودار
۴. چو در عهد چهل سال از کم پیش	رسد کوهی چنانرا اینچنین پیش
تو بر لختی کلوخ آب خورده	چراغی تکیه جاوید کرده
نظامی زین نمط در داستان پیچ	که از تو نشنوند این دوستان هیچ

۳۷ پ : حذف شده . ۳۷ ، ۳۶ خ ۳۷ ، ۳۶ (ب آ)

۳۸ د : از دوران او

۳۹ ح : نشست عبرت ؛ پ : غیرت .

۴۰ ت ت د ر : چو اندر چار صد سال ، ب پ : غیرت

۴۱ ، ۴۰ خ ۴۱ ، ۴۰ (ب آ)

۴۱ پ : چو بر ؛ پ : آب داده ؛ ت : آب دیده .

۴۱ پ : تکیه صد سال ؛ آخرین کلمه بیت حذف شده ؛ ت خ :

تکیه صد ساله کرده ؛ ح : بسیار کرده .

۴۲ پ : داستانی ؛ ح : این نمط ؛ د زین سخن .

۴۲ پ (آب) داستانی

۴۲ پ : که حذف شده ؛ پ ت چ ح خ د ر : داستان ؛

خ : کس از تو .

## نمودن شاپور صورت خسرو را بشیرین \*

۱- چو مشکین جعد شیرا شانه کزند	چراغ روز را پروانه کردند
بزیر قخته نرد آبنوسی	نهان شد کجبتین سندرسی
برآمد مشتری منشور درست	که شاه از بند شاپور از بلاست
در آن دیر کهن فرزانه شاپور	فرو آسود کز ره بود رنجور
۵- درستی خواست از پیران آن دیر	که بودند آله از چرخ کهن سیر
که فردا جای آن خوبان کداست	کدامین آب و سبزیشان مقاست
خبر دادندش آن فرزانه پیران	ز نزهت گاه آن اقلیم گیران
که در پایان این کوه گران سنگ	چمن گاه نیست گردش بیشه تنگ

\* پ : سرفصل حذف شده ؛ ت ث خ : نمودن شاپور صورت خسرو  
 بشیرین بار اول ؛ چ : بشیرین حذف شده ؛ خ : دیدن بشیرین صورت  
 خسرو را اول بار و عاشق شدن ؛ د : نمودن شاپور صورت خسرو بشیرین و  
 پنهان شدن ؛ ر : نمودن شاپور صورت خسرو را بار اول . آ ۲ ب پ چ ج ح خ د :  
 تخت . آ ۳ خ : درآمد ؛ ر : پر درست . ب ۳ ت : شاه از رنج و ؛ ث ج چ ح خ د  
 ب : از بند و . آ ۴ ج : وزان دیر . آ ۵ ح : درستی جست . ب ۵ د : سبک سیر . آ ۶ پ : که آغا  
 آ ۷ چ ر ب پ ت ج ح خ د : خبر دادند ؛ ۲ خ : ز فو هنگ و از آن . آ ۸ پ ت ج ج ح : پائین ؛ ۲ ج :  
 چمن زار

بدان مشکین چمن خواهند پیوست	سحر که آن سهری سروان سست
سمور شب نهفت از قاقم روز	۱۰. اچو شد دوران سنجابی شوق دوز
جهان را تازه کرد آیین جمشید	سراز البرز بر زد جوم خورشید
میان در بست شاپور سحر خیز	سحر تر زان بتان عشق انگیز
که با آن سرخ گله‌ها داشت خوشی	بران سبزه شبیخون کردوشی
بعینه صورت خسرو بر او بست	خجسته کاغذی بگرفت در دست
بدو ساینید بر ساق درختی	۱۵. بران صورت چو صنعت کرد لختی
رسیدند آن پریرویان پریوار	وز آنجا چون پری شدند پدیدار

۹۱ ج : آن پریرویان . ۹۲ ب ت چ د : بان . ۱۰۲ پ : سنجاب .  
 ۱۰ خ : حذف شده . ۱۰۳ پ : قرص خورشید ؛ چ : خورشید ؛ ب : را غنچه  
 خ : نور خورشید .

۱۲۱ پ خ : سحر که ؛ ج و ر : پگه تر ؛ چ : شهوت انگیز ؛ خ : سحر  
 بیش از . ۱۲۲ ج د : پگه تر ؛ خ : سبک خیز . ۱۲ ح : حذف شده .  
 ۱۳۱ ت : بران شیوه ؛ خ د : بدان . ۱۴۱ پ ت ج چ د : بردست .  
 ۱۴۲ ج د : بران بست ؛ ح : بدو بست ؛ خ د : برو بست ؛ ر : درلو  
 بست . ۱۵۱ ح د : بدان . ۱۵۲ ت خ : فرواویخت از شاخ ؛  
 ث چ د : بر شاخ ؛ ج : بچه ساینید بر شاخ ؛ ح : در بر شاخ  
 ۱۶۱ چ : در آنجا ؛ خ : از آنجا سوی که شد .

بسر سبزی بر آن سبزه نشستند  
 که از گلهای گلاب انگیختندی  
 عروسانی زنا شوئی ندیده  
 ۲۰. نشسته هر یکی چون دوست بادست  
 میاوردند و درمی دل نشانند  
 نهاده باده بر کف ماه و انجم  
 همه تن شهوت آن پاکیزگانرا  
 چو محرم بود جای از چشم اغیار  
 ۲۵. که این میداد بر گلهای درودی  
 ندانستند جز شادی شماری  
 گهی شمشاد و گله گل بسته بستند  
 که از خنده طبرزد ریختندی  
 بکاین از هوا خود را خوریده  
 نمیکنجید کس چون غنچه درپوست  
 گل آوردند و برگل می نشانند  
 جهان خالی زدو و دیو مردم  
 چنان کاین بود دوشیزگانرا  
 زمستی رقصشان آورد درکار  
 که آن میگفت با بلبل سرودی  
 نه جز خرم دلی دیدند کاری

آ ۱۷ پ : نشیند ؛ ج : دران ؛ د : بدان . ۱۷ ب پ بند ؛ خ : و  
 گاهی سبزه . ۱۸ ب پ : خنده طبرزد خنفته ؛ ج : که از شکر .  
 آ ۱۹ د : عروسان . ۱۹ ب پ ث ج ج درج : بکاین از جهان ؛ ت : بکاین  
 ث خ : از جهان . ۲۰ ب پ : نمیکنجید همچون لاله ؛ ث ج ج ح خ د :  
 چون لاله . آ ۲۱ پ ت ث ج ج ح خ : در دل . ۲۱ ج : و گل درمی . آ ۲۲ ث  
 د : نهاده جام ؛ ج ج : در کف ؛ ت : و خنفته شده . ۲۲ ح : کاین بود .  
 ۲۳ خ : خنفته شده . ۲۳ ب پ : آن پاکیزگانرا . ۲۴ ج : چو خالی بود . ۲۵ خ : خنفته شده  
 آ ۲۵ د ج : که آن ۲۵ ث ج د : که این ؛ پ : با سرودی . ۲۶ خ : خنفته شده . ۲۶ ج : در دهر کاری .

در آن شیرین لبان رخسار شیرین  
 بیاد مهر بان عیش میکرد  
 چو خود بین شده دارد صورت ماه  
 بخوبان گفت کان صورت بیارید  
 بیا وردند صورت پیش دل بند  
 نه دل میداد از او دل برگرفتن  
 بهر دیداری از وی مست میشد  
 چو بید از هوس میشد دلش سست  
 ۳۵. نگهبانان بترسیدند از آن کار  
 چو ماهی بود گرد ماه پروین  
 گهی میداد باده گاه میخورد  
 بر آن صورت فتادش چشم ناگاه  
 که کردست این رقم پنهان ملاژ  
 بدان صورت فروشد ساعتی چند  
 نه میشا بستش اندر برگرفتن  
 بهر جامی که خورد از دست میشد  
 چو میکردند پنهان بازی جست  
 کز آن صورت شود شیرین گرفتار

۲۷۲ ج : وزان ؛ د : در آن شیرین بر آن ۲۷۳ ج : چو ماهی بود و ایشان  
 جمله پروین ؛ د : گرداگرد پروین .

۲۷۸ ت : گه می خورد .

۲۹۱ ت چ ب : که دارم ۲۹۲ خ د ج : بدان

۳۰۱ پ : کان کاغذ . ۳۰۲ پ چ : نهان ؛ ت ث ج : آن

۳۱۱ ث ر : بر آن ؛ چ خ : در آن

۳۲۱ پ چ : میدادش از دل ؛ ث ح : نه دل دادش .

۳۳۱ د : بهر جرعه

۳۴۱ ب : در حاشیه ۳۵۱ چ خ : بترسیدند از این کار

دریدند از غم آن نقش گزین را      که رنگ از روی برد آن نقش چین را  
 چو شیرین نام صورت برد گشتند      که آن تمثال را دیوان نهفتند  
 پروا راست از این صحرا گیریم      بصرای دیگر اقیم و خیزیم  
 از آن مجروحو آتش گوم گشتند      سپیدی سوختند و درگذشتند  
 ۴- کواکبرا بدود آتش نشانند      جنبیت را بدیگر دشت رادند \*

آ ۳۶ ت ث ج ح در : از هم . ۳۶ د ت : که نقش از وی برد نقاش چینرا ؛  
 پ : از چین برد آن نقش چینرا ؛ ث ج ح چ : که نقش از روی بردی نقش چینرا ؛  
 ج : که نقش از روی برد آن نقش ؛ خ ر : که رنگ از روی برد آن ماه چینرا ؛ ر  
 از روی بردی نقش . ۳۷ پ : تمثال دیوانرا ؛ ج : تمثالها ؛ ب : این ؛  
 ب : تمثالیرا . ۳۸ ر : پریرا راست ؛ پ : پریراد . ۳۸ پ : و نهفته  
 ۳۹ ، ۴۰ د : ۴۰ (ب آ) . ۳۹ ، ۴۰ ث خ : ازین صحرا . ۴۰ ت چ خ : نشانند  
 ب ت ج : جنبیت بر کواکب . ۴۰ پ : کواکب می دواندند ؛ ت : در شیر ؛ د : جنبیت  
 بر کران دشت \* ت ر : افزوده ؛

- ۱- و ز آنجا دل شکسته تا بایوان      برفتند آن دل افروزان خرامان
- ۲- چو گردون گشت از ایشان کاخ و گلشن      ز نور رویشان چون روز روشن
- ۳- چو مجلس گرم شد از نور شیرین      زمستی در سر آمد خواب نوشین
- ۴- از آن عشرت ملالت یافت آنماه      چو گل در خواب قوت آن سرو ناله
- ۵- بآن هر یک بجای خویش رفتند      ز عالم بیغم و آسوده خفتند . ر : ۳ خواب دیرین

## نمودن شاپور صورت خسرو را بار دوم \*

غبار آتشین از نعل بر سنگ	۱- چو برزد بامداد این نور گل رنگ
زدیبا کرد هر کوهی طرازی	گشاد از گنج در هر گنج رازی
پیش آهنگ آن بکران چون حور *	دگر ره بود پیشین رفته شاپور
همان کاغذ برابر باز کرده	همان تماشال اول ساز کرده
بدان سبزه چو گل کردند بازی	۵- رسیدند آن بتان بادل نوازی

\* پ چ : دیدن شیرین صورت خسرو بار دوم ؛ ت : زفتن شیرین بهر غزار  
دیگر و دیدن خسرو بار دوم ؛ ث ج خ د : بشیرین افزوده ؛ چ : دیدن  
شیرین صورت خسرو .

آ ت ث ج خ د : آن نود ؛ پ : چون لعل . ۱۲ پ ث ج ح د : از لعل ؛  
ت : چون لعل ؛ خ : عیار گونهای لعل در سنگ .

آ ۲ پ خ : آن گنج در ؛ خ : زاری . ۲۲ پ ث ج خ : گشت هر ؛  
د : چو دیبا ؛ ر : چو دریا گشت . ۳۱ ب ث ت ج چ ح د : پیشی ؛ د : کوره  
خ : بود رفته پیش شاپور . \* \* ح : افزوده

که آن خوبان چو انبوه آمدندی      بتابستان بر آن کوه آمدندی

۴۴ خ : همان تماشال او دل ؛ چ : را افزوده . ۵۲ پ ت ث ج ح خ ر : بر آن

زده بر ماه خنده بر قصب راه  
 نشاط نیم رغبت مینمودند  
 چو در بازی شدند آن لعبان باز  
 دگر باره چو شیرین چشم بر کرد  
 ۱۰. پیرواز اندر آمد مرغ جانش  
 بود سرمست را خوابی کفایت  
 بخود بر بانگ بر زد کاین چه حالت  
 بسروی زان سهی سروان <sup>بود</sup>  
 برفت آن ماه و آن صورت نهان کرد  
 پرند آن قصب پوشان چون ماه  
 بتدریج اندک اندک میفرودند  
 زمانه کرد لعبت بازی آغاز \*  
 در آن تالش روحانی نظر کرد  
 فرو بست از سخن گفتن زبانش  
 گل نم دیده را آبی کفایت  
 غلط میکرد خود را کاین خیالست  
 که آن صورت بیاور نزد من زود  
 به گل خورشید پنهان چون توان کرد

۶ ج د : پر پروان قصب ؛ خ : بدندان قصب . ۷ آ پ ت ث ج ح خ

د ر : نشاط ؛ د : میفرمودند . ۸ ج : بتدریج . \* ت : افزوده

چو از مستی طراوت یافت شیرین      بیاد آمد و را این صوت چین

سماع مطربان و جام باده      نشسته جام و ساقی ایستاده

۹ آ پ ر : دیده بر کرد    ۹ پ : بر آن    ۱۰ د : فروماند .

۱۱ آ پ : جامی کفایت .

۱۲ آ پ : میزد ؛ ث ر : بیاران بانگ ؛ ح : چه جانست .

۱۴ آ ب پ ت ج چ ح د : آن شخص ؛ خ : آن سرو .

۱۴ پ : چون پنهان .



۱۵- بگفت این در پری بر میگشاید  
 وز آنجا رخت بر بستند حالی  
 بدشت و آبجوی آرام کردند  
 شباهنگام کاین عنقای قوت  
 در آن صحرا فرو خفتند سرست  
 پری زین سان بسی بازی نماید  
 ز گلها سبزه را کردند خالی \*  
 بنوشانوش می در جام کردند  
 شکم پر کرد ازین یک دانه یاقوت \*  
 ریاحین زیر پای و بادیه بردست

آ ۱۵ پ : در پز این در \* ر : سرفصل « نمودن شاپور

صورت خسرو را بار سوم » افزوده

ح : نمودن شاپور صورت خسرو بشیرین بار سیم

آ ۱۷ پ : بدشت جوگرا ؛ ت : و حذف شده ؛ ث : کانهام کرد

ج : آبخور آ ؛ خ : شط بر آبجوی ؛ د : آبجوک ؛

ر : انجورک .

۱۷ ، ۱۸ : ر ۱۷ ، ۱۸ .

\* د : افزوده

توگفتی کان همه حورند یکسر نشست بر کنار حوض کوثر

آ ۱۹ پ ت ث ج ح خ ، بر آن

ب ۱۹ پ ت ث ج ح خ د : در دست

## نمودن شاپور صورت خسرو را بار سوم \*

۱- چو روز از دامن شب سر بر آورد  
بر آن پیروزه تخت آن تاجداران  
زمانه تاج زرین بر سر آورد  
رها کردند می برجوعه خواران  
وز انجالتا در دیر پری سوز  
بر آن مینوی مینا گون خمیدند  
فلکرا رشته بر مینا کشیدند  
هوائی معتدل چون مهر فرزند  
۵- بساط سبز چون جان خوردند

\* پ ج چ : دیدن شیرین صورت خسرو بار ستم : ت : راحه  
شده ؛ ث : نمودن شاپور صورت خسرو بشیرین بار سوم ؛  
د : بشیرین افزوده ؛ خ : نمودن شاپور بشیرین صورت خسرو  
را بار [ دوم ] !

۱۳ ح : زمین عطف هلالی . ۲۲ ت : زها . ۳۳ ث : وز  
آنجا با دلی پردرد و پرسوز . ۳۳ پ خ : دگر روز ؛ ح د  
ر : بر پرویان بیک روز ؛ خ : پرانند \* \* ح : افزوده  
که رسمی بود کان صحرا خرامان بصید آیند بر رسم غلامان  
۴۴ پ ت ج چ در : در آن ؛ ث ح خ : در آن میدان ؛ ث ج ج ح خ : خمیدند  
۵۴ پ ث ج ح خ ر : در مینا . ۵۵ پ ث ح در : بساطی ؛ ت : سبزه ؛ ج : جان فرزند

زمین را دُر بدِریا گل بکشتی *	نسیمی خوشتر از باد بهشتی
صبا بعد چمن را شانه کرده	شقایق سنگ را بتخانه کرده
نوای بابل و آواز قمری	سلسل گشته برگلهای حمیری
شمایل بر شمایل شاخ بوشاخ	پرنده مرغکان گستاخ گستاخ
زده بر گل صلا ی نوش بر نوش	۱۰- بهر گوشه دو مرغک گوش در گوش
همان نقش نخستین کرده آغاز	بد آن گلشن رسیده نقش پرواز

آء چ : از باغ \* چ ب : افزوده

گل از بهر نار و سمن بر	نهاده بر کف خود خورده زر
زر شک آن دو زلف خم گرفته	بنفشه پشت را درهم گرفته
ز لطف زندگانی خوشترش آب	بخویش ریک مروارید خوش آب
بهر گوشه شکفته نو بهاری	ز خوبی بردختی چون نگاری
بعینه خود بهشتی بود مشهور	از آن بت پیکران گشته پرواز
ز خوبی جلوه گاه مرغ رامش	کرامی بردل و آزاره نامش

آء خ : شقایق را چمن . ۷ ت ش چ چ ح خ د : سمن را . ۸ ت چ پ : کرده  
 ۸ چ ح د پ ت ب خ : آوای . ۱۰ چ ح : پریده ؛ پ ث ر : برگوش  
 ۱۲ ت : نوای نوش در ؛ ح خ : در نوش ؛ آ ۱۱ پ چ خ د : بر آن ؛ ج  
 خ ر : رسید آن نقش . ۱۱ پ : [ بر کار ] ؛ ج : کرده پرواز ؛  
 خ : همان رسم ؛ خ ر : کود آغاز .

پری پیکر چو دید آن سبز و خوش  
دگر ره دید چشم مهر بانش  
شگفتی ماند از آن نیرنگ ساری  
۱۵. دل سرگشته را دنبال برداشت  
در آن آینه دید از خود نشانی  
لعاب عنکبوتان مگس گیر  
در آن چشمه که دیوان خانه کز  
بچاره هر کجا تدبیر سازند  
پای خود شد آن تبال برداشت  
چو خود را دید بیخود شد زمانی  
همایرا نگر چون کرد نخجیر  
پریرا بین که چون دیوانه کردند  
نه مردم دیور انخجیر سازند

۱۲۲ ت : این \* ت د : افزوده  
چو از می رویشان هرنگ گل شد نشاط و عیششان ز اندازه بگذشت ؛  
د : رنگشان . ۱۸-۱۲ : چ ۱۲، ۱۳، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۴، ۱۸  
۱۳ د : بدان . ۱۲۴ د : ازین . ۱۳۲ پ : کار از در بازی ؛ ت ت :  
اندازه کارش \* \* ت : افزوده

دلش زان غم نحیف و ناتوان شد گل سرخس برنگ ارغوان شد  
دلش سرگشته و حیران بهانده در آن سرگشتگی فرزانه بهانده  
بتیغ عشق جانش بود خسته دل اندر صورت دلدار بسته  
۱۲۶ پ ت ش خ ر : خود را یافت . ۱۶-۲۰ : ر ۱۲، ۲۰، ۱۷-۱۹ . ۱۷۲ ت انقاب  
۱۷ ج : چون کرد رنخجیر . ۱۷-۱۹ پ ت ش خ ر : خفته . ۱۹ ج : به مردم .

۲۰ چنان شد در سخن ناساز گفتن	کز آن گفتن نشاید باز گفتن
چو آن گل برگ رویان بسو خاک	گل صد برگ را دیدند غمناک
بدانستند کان کار پری نیست	عجب کاریست کار سرسری نیست
از آن پیشه پشیمانی گرفتند	بر آن صورت ثناخوانی گرفتند
۲۴ که سربازی کنیم و جان فشاییم	مگر کاحوال صورت باز دایم
۲۵ چو شیرین دید کایشان چاره جوید	بچاره راست کردن راست گویند
بیاری خواستن بنمود زاری	که یارانرا زیار انست یاری
ترا از یار نگزید بهر کار	خدا نیست آنکه بیهشت و بی یار
بسا کارا که از یاری بر آید	بباید یار تا کاری بر آید
بدان بت پیکران گفت آن دلارام	کزین پیکر مرادفت از دل آرام

۲۰ خ: با ساز . ۲۱ آ: ت: چو این: ح: چو گلبرگان خندان .  
 ۲۲ خ: کان نقش . ۲۳ ح: عجب کاری قناد این سر: ت: کار  
 ۲۴ پ: این صورت بدایم: ج: بود کاحوال: خ: مگر کاحوال این صور  
 بدایم . ۲۵ آ: ح: ر: راست گویند . ۲۵ ب: ث: راه جویند: ح:  
 ر: چاره جویند . ۲۶ ج: بنمود یاری . ۲۷ پ: از یار پنهان بود آن کا  
 ۲۸ ج: بسا کاری . ۲۹ آ: پ: خوش پیکران: ح: شب پیکران  
 ۲۹ پ: کزین پیکر شدم بی خواب آرام: ث: و آرام: ح: کزین صور  
 شدم بی صبر و آرام: خ: ر: کزین پیکر شدم .

۳۴. بیا تا این حدیث از کس نپوشیم  
 دگر باره نشاط آغاز کردند  
 پیایی شد غزلهای فراقی  
 بت شیرین بنید تلخ در دست  
 بهر نوبت که می بربل نهادی  
 ۳۵. چو مستی عاشق را تنگ در کرد  
 یکیرا زان بتان بنشانند بر راه  
 نظر کن تا بدین سامان چه پوید  
 بسی پرسیده شد پنهان و پیدا  
 تن شیرین گرفت از رنج سستی  
 کز آن صورت ندادش کس درستی \*

بدین تمثال نوشین باده نوشیم  
 می آوردند و عشرت ساز کردند  
 برآمد بانگ نوشانوش ساقی  
 از آن تلخی و شیرینی جهان مست  
 زمین را پیش صورت بوسه دادی  
 صبوری در زمان آهنگ در کرد  
 که هر شخصی که بینی در گذرگاه  
 وزین صورت به پرسش تا چه گوید  
 نمیشد سر آن صورت هویدا  
 کز آن صورت ندادش کس درستی \*

۳۴ چ پ ث: بیاد این حکایت: ح: بدان تمثال دوشین: ۳۲ ح: عراقی.  
 ۳۴ ح: لب شیرین: ۳۳ ح: شده مست: ج: جهان رست: ۳۴ پ: زمین  
 در پیش صورت رخ نهادی: ح: خ ج پ چ ث: زمین در پیش صورت: ۳۵ پ: ت: برگرد  
 ج در: تنگتر کرد: ۳۶ ث: چ خ در: در راه: ۳۶ ث: ر: که هر کس را که بینی بر: ج  
 شخ دب پ ح: برگردگاه: د: که بیند: ۳۷ پ: چه گوید: ح: چه جوید: ح: نگه کن  
 خ: تا بدین سان در چه: د: تا درین صحرا: ر: درین سامان: ۳۷ ح: در این  
 صورت: ۳۸ پ: رسید و شد: ۳۹ ث: از آن: \* در: افزوده  
 در آن اندوه می پیچید چون مار      نشانند از جزمها لولوی شهوار

## نمودن شاپور خود را بشیرین \*

۱. برآمد ناگه آن مرغ فسون ساز  
چو شیرین دید در سیمای شاپور  
بشاپور آن ظن اورا بد نیفتاد  
اشارت کرد کان مغرا بخوانید  
۵. مگر داند که این صورت چه نامست  
چه آیین دارد و جایش کجاست  
بآیین مغان بنمود پرواز  
نشان آشنائی دادش از دور  
نقط زد گرچه بر کاغذ نیفتاد  
وزین در قصه با او برانید

\* پ : پیدا گشتن شاپور بر شیرین و حکایت کردن خسرو با او ؛ ت (بباز  
بیت دوم نوشته شده) : رفتن شیرین بنزد شاپور و احوال آن صورت پرسیدن ؛ ث : آمدن  
شاپور پیش شیرین و صفت خسرو کردن ؛ ج : آشکار آمدن شاپور بر شیرین  
چ : پیدا شدن شاپور بر شیرین ؛ ح : نمودن شاپور خویشتن را بشیرین شور انگیز  
خ : پیدا کردن شاپور خود را بر شیرین ؛ د : پیدا شدن شاپور بر شیرین  
و صفت جمال خسرو گفتن و عاشق شدن شیرین ؛ ر : پیدا شدن شاپور  
آ : برآمد ناگهان ؛ چ : در آمد ؛ ب : برآیین ؛ ۲ : دید  
از دور ؛ ۳ : را حذف شده ؛ ۴ : ح ر ، رقم زد ؛ ۴ : خ : کانرا مخ ؛ ۴ : پ : در  
قصه را با او ؛ د : وزین صورت سخن با او ؛ ۵ : خ ب ث : این صورت کجاست  
۵ : ث خ : دارد و او را چه نامست ؛ ج : جانش .

پرستاران برفتن راه رفتند	بکهد حال صورت باز گفتند
بپاسخ گفت کین رُسفتنی نیست	وگرهست از سر یا گفتنی نیست
فسونی زیر لب میخواند شاپور	چو نزدیکی که از کاری بود دور
چوپای صید را در دام خود دید	در آن جنبش صلاح آرام خود دید
۱۰ پرستاران بر شیرین دویدند	بلغتند آنچه از کهد شنیدند
چوشیرین این سخن زیشان <sup>شد</sup> نیوید	زگرمی در جگر خونس بجوشید *
روانه شد چو سیمین کوه در حال	در افکنده بکوه آواز خلخال
بر شاپور شد بی صبر و سامان	بقامت چون سهمی سروی خرامان
برو بازو چو بلورین حصاری	سرو گیسو چو مشکین نوبهاری
۱۵ کمندی کرده گیسوش از تن خویش	فلکده در کجا در گردن خویش

آ ۶ ث ۱ پیشش باز . ۶ ج : برهبان . ۶-۱۲ : ر ۱۶ ،  
 ۷ ، ۹ ، ۱۱ ، ۱۰

۷ پ : حذف شده . ۷ ث ۲ : از سروا ؛ ج : وگرهست این زیبا  
 واکفتنی ؛ د : وگوباشد ز سر وا . ۸ پ ث ح خ : حذف شده .  
 ۹ پ ث ح خ : حذف شده . ۱۰ پ : حذف شده . ۱۱ ح : حذف شده ؛ ب : در حاشیه  
 ۱۱ ث : خویش اندر تن \* در نوح و در حاشیه نوح افزوده : چو خون  
 دل گرفتش در جگر جوش گرفت آن صورت جانرا در آغوش . ۱۴ ث : بلورین  
 چون ؛ ح : بلوری ؛ ج : سر زلفش همی مشک تازی . ۱۵ د : بر تن . ۱۵ پ ث ح خ : حذف شده



ز هندو جستن آن ترکآزش	همه ترکان شده هندوی نازش
دلش را برده بود آن هندوی چست	بترکی رخت هندو را هی جست
رخ چون لعبتش در دلنواری	بلعبت باز خود میکرد بازی
ز شیرین کاری آن نقش جماش	فرو بسته دهان و دست نقاش
۲۰ نقاب از گوش گوهر کش گشاده	چو دریا گوش بر گوهر نهاده *
لبی و صد نمک چشمی و صد ناز	برسم کهبدان در دادش آواز *
که بامن یک زمان چشم آشنا باش	مکن بیگانگی یک دم مرا باش
چو آن نیرنگ ساز آواز بشنید	درنگ آوردن آنجا مصلحت دید

۱۶ پ ث ح خ : حذف شده . ۱۲-۲۰ : ر ۱۹، ۱۸، ۱۷، ۱۲، ۲۰ .

۱۷ پ ث ح خ : حذف شده . ۱۷<sup>ب</sup> د : رخت هندو باز میجست . ۱۸ پ

ث ح خ : حذف شده . ۱۹ پ ث ح خ : حذف شده . ۱۹<sup>ج</sup> ج چ در : فرو بسته

زبان . ۱۹-۲۲ : ج ۲۱، ۲۲، ۱۹، ۲۰ . ۲۰ پ : نهاند - گشادند

آ ۲۰ ب ت د : گوهر برگشاده ؛ ج : از روی گوهر ؛ پ : در گوهر

۲۰<sup>ب</sup> ر : چو گوهر گوش بر دریا نهاده \* د : افزوده

ز گوش و گردنش لولوهروشان که رخت بر چنان لولوفروشان

۲۱<sup>پ</sup> پ : داد آواز \* \* پ : افزوده

که ای کهبد بحق کودگارت که ایمن کن مرا در زینهارت

۲۲<sup>ت</sup> ت : باما . ۲۳ ح : حذف شده . ۲۱<sup>ب</sup> پ : زمانی

زبان دان مرد را ز آن ترکس مست  
 ۲۵ ثنای پریخ بر زبان راند  
 بپرسیدش که چونی وز کجائی  
 جوابش داد مرد کار دیده  
 خدای از هر نشیب و هرفرازی  
 زمین بگذار کز مه تا بماه  
 ۳۰ زحّد باختر تا بوم خاور  
 چو شیرین یافت آن گستاخ در  
 پاسخ گفت رنگ آمیز شاپور  
 حکایت های این صورت دراز است  
 ز سرتاپای این حرف از سرپای  
 زبانی ماند و آن دیگر شد از دست  
 پری بنشست و او را نیز بنشاند  
 که بینم در تو رنگ آشنائی  
 که هستم نیک و بد بسیار دیده  
 نیوشیده است بر من هیچ را  
 خبر دارم ز هر معنی که خواهی  
 جهان را گشته ام کشور بکشور  
 بدو گفتا در این صورت چه گوئی  
 که باد از روی خوب چشم بد دور  
 وزین صورت مراد پرده راز است  
 بگویم با تو گر خالی بود جای

۲۴ پ ث ح خ : حذف شده . آ ۲۴ ت د : زبان مرد را زان ؛ ج : زبانی ماند و دیگر گرفت  
 از دست . ۲۶ ث : از تو . ۲۸ - ۳۰ : ر ۲۸ ، ۳۰ ، ۲۹ ، ۲۸ پ : خبر از هر  
 نسیب هرفرازی . ۲۸ پ : کاری . ۲۹ ح : حذف شده . ۲۹ ت : از هر چیزی  
 ۲۹ ، ۳۰ : د ۲۹ ، ۳۰ پ ث ح خ : حذف شده . آ ۳۰ چ د : تا ملک آ ۳۱ ح  
 د : دید آن . ۳۱ ج : که این ؛ بخ بدو گفت اندرین . ۳۲ ت ج ج ح خ د پ ب : که ای  
 از روی خوب . ۳۳ ث : آن صورت ؛ پ آن حرف آ ۳۴ پ : از سر و پای ؛ ث د ح خ  
 ر : یکایک هر چه میدانم سراپای ؛ ج : حکایت هر ؛ خ خ ر : سر و پای آ ۳۴ ث : چون  
 خالی شود ؛ ج پ : گر خلوت بود

بنات النعش و ارازهم پراگند	۳۵ بقرمود آن صنم تا آن بتی چند
درا فگند از سخن گوئی میدان *	چو خالی دید میدان آن سخندان
نشان آفتاب هفت کشور	که هست این صورت پاکیزه گوهر
زدارا و سکندر یادگاری	سکندر موکبی دارا سواری
زمین را تخی از جمشید مانده	بخوبیش آسمان خورشید خوانده

آ ۳۵ د : تنی چند . ۳۵ پ : بنات النعشرا ؛ ت : از مه .

آ ۳۶ پ : از سخن دان . ۳۶ ، ۳۷ خ : ۳۶ ، ۳۷ (ب آ) \* د : افزوده

از این صورت بگفتا هستم آگاه	نشاید گفت لیکن بر سر راه
ترا اگر بسته این بند بنیم	ز زحمت گوشه تنها گزینیم
حدیثی کان دواى درد دارد	شنیدن عاقل آن چون بر شمارد
ز علم خود فسونی چند بر خواند	بنام شاه بر آتش بر افشاند
چنان از جان او آتش بر افروخت	کز آن آتش دل و جانش همی سوخت
بزاری گفت ای مرد هنرمند	مرا برهان ازین تیمار و این بند
از این صورت غمی بر جام افتاد	چنان کز وی نیم یک لختی آزاد
اگر داری ازین صورت فشانى	خبر ده گر بمن بخشی روانی
چنین مردی تو با این علم بسیار	چنان دایم که هستی آگاه از کار
چو شاپوش چنان آشفته دل دید	چو گل خندان برویش باز خنید

آ ۳۷ ج چ د رث : پاکیزه بکیر . ۳۸ خ : دارا سپاهی . ۳۸ ، ۳۹ خ : ۳۸ ، ۳۹ (ب آ)

۴۰. شهنشه خسرو پرویز کا امروز  
 وز آن شیوه سخنهای برانگیزت  
 سخن میگفت و شیرین هوش داده  
 بهر نکته فرومیشد زمانی  
 سخن را زیر پرده رنگ میداد  
 ۴۵. از و شاپور دیگر راز نهفت  
 پر پرویا نهان میداری اسرار  
 چرا چون گل زنی در پوست خنده  
 چو میخواهی که یابی روی دریا  
 شهنشاهی بدو گشته است پیروز  
 که از جانپوری با جان در آمیزت  
 بدان گفتار شیرین گوش داده  
 و گره بازمی جستش نشانی  
 جگر میخورد و لعل از سنگ میداد  
 سخن را آشکارا کرد و پس گفت  
 سخن در پرده میگوئی پر یوار  
 سخن باید چو شکر پوست کنده  
 مکن درد از طبیب خویش پنهان

۴۰. د : حذف شده . آ ۴۰ پ : شهنشه مهتری . ۴۱ ت ج : برو ؛

خ د : جهاننداری بدو \* د : افزوده

زهر دو عالم افزون قدر دارد      رخی مانند ماه بدر دارد  
 چو آبی دارد و شاه جهانست      چو آن و خوشدل شیرین زبانست

آ ۴۱ ح ر : وزین ؛ خ : در آن شیوه ؛ د : سخنهارا . ۴۱ ث چ ح

دت : بر آمیخت ؛ خ : هزاران نقش موزون در هم . ۴۲ ب : میداد

آ ۴۲ خ : شیرین گوش می کوده . ۴۲ پ چ : بر آن ؛ خ : شیرین

هوش داده . ۴۳ پ : حذف شده . ۴۴ ح : حذف شده . ۴۶ ت ث ج

چ خ : در شیشه . آ ۴۸ ج : که بینی . ۴۸ خ : از حکیم .

برآشفت ای خوشا آشفتن او	بت زنجیر زلف از گفتن او
دگر ره از ره عذر آرمودش	۵۰ ولی چون عشق دانگیر بودش
طبق پوش از طبق برداشت حالی *	حریف جنس دید و خانه خالی
که ایمن کن مرا در زینهارت	که ای کهد بحق کرد گارت
چو کار خود دلی شوریده دارم	بحکم آنکه بس شوریده کارم
که گوئی روز و شب صورت پرستم	در این صورت بدانسان پرستم

۴۹ ج ح ر: زنجیر موی؛ خ: پری زنجیر زلف. ۵۰ پ ث ح خ: خذف شده  
 ۵۰ ج: از ره لطف؛ د: از سر لطف؛ ر: دگر بار از ره. آ ۵۰ پ خ د: و  
 جای خالی؛ د: حریفی دید جنس؛ ر ث: حریفی. \* ج: ایات زبور  
 بعد از فصل زیر نوشته شده «سوگند شیرین شاپور را جهت اشکاز شدن»  
 د: افزوده

در تنگ شکر را قفل بشکست	بگستاخی بر شاپور بنشست
ز محبت در نهان شد آب حیوان	چو برگفت او حدیثی خوشتر از جان
پس آنکه بی مدد سوگند داشت	بسان بیدلان در پا قیادش

ر: افزوده

در تنگ شکر را مهر بشکست	بگستاخی بر شاپور بنشست
-------------------------	------------------------

۵۲ پ: شوریده عالم. ۵۳ پ: چو بخت خود؛ ر ج: چو زلف  
 خود. ۵۴ ث: برآسان؛ خ: برین

۵۵ بکار آید اندرین کارم بیک چیز  
 چو من در گوش تو پرداختم راز  
 فسو نگر در حدیث چاره جوئی  
 چو یاره دست بوسی رایش افاد  
 بصد سوگند گفت ای شمع یاران  
 ز شب بدخواه تو تاریک دینتر  
 بحق آنکه در زنهار اویم  
 من آن صورت گرم کز نقش پرگار  
 هر آن صورت که صورتگر نگارد  
 که روزی من بکار آیم ترا نیز  
 تو نیز ارقصه داری در انداز  
 فسوفی به ندید از راستگوئی  
 چو خلخال ز راندر پایش افاد  
 سزای تاج و فخر تاجداران  
 ز ماه نودلت باریک بینتر  
 که چون زنهار دای راست گویم  
 ز خسرو کردم این صورت نمودار  
 نشان دارد ولیکن جان ندارد

۵۵ پ ت ج : که من روزی ؛ د : که هم روزی بکار آیم منت نیز  
 ۵۶ پ ت ج ح ر : ارنگته ؛ خ : بپرداز . ۵۷ پ : از حدیث ؛  
 ح : چاره ساری . ۵۲ ح : راست بازی .  
 ۵۸ د : در حاشیه .

۵۸ پ : زلفش . ۵۸ پ : زرش در پای ؛ خ : زرین  
 در پایش .

۵۹ پ : فخر شهریاران ؛ ت ج خ ر : سزای تخت ؛ ح : فوق  
 تاجداران ؛ ح : و حذف شده . ۶۰ ح : تاریک بینة آ۶ خ ؛ در  
 تیمار . ۶۱ ح : کز زخم پیکار . ۶۲ خ : پدیدار

مرا صورتگری آموختستند  
 ۶۵ چو تو بر صورت خسرو چینی  
 جهانی بینی از نور آفریده  
 شگرفی چا بکی چستی دلیری  
 گلی بی آفت باد خزان  
 هنوزش گرد گل نارسه شمشاد  
 ۷۰ هنوزش تر یغلق در عقابست  
 هنوزش آفتاب از ابر پاکست  
 بیک بوی از ارم صد درگشاده  
 بدو رخ ماه را دو رخ نهاده

۶۴ - ۶۸ : چ ۶۷، ۶۸، ۶۵، ۶۶ . ۶۴، ۶۵ : خ ۶۴، ۶۵  
 ۶۴ ح : حذف شده . ۶۵ پ ث : چون شوی ؛ خ : بگو تا ؛  
 د : چون بود چون او . آ ۶۶ د : جوانی . آ ۶۸ پ ث ح  
 خ د : بی آفت از باد ؛ چ : گل . ۶۸ پ : تازه از شاخ  
 ۶۹ پ ج چ : وزان آزاده سوسن سروش آزاد ؛ پ : وزان  
 آزاده سرو ؛ ح : سرو همچون ؛ خ : همچون سرو سوسن آزاد  
 آ ۷۰ پ : هنوزش خوروی چون و ؛ ت ث ج : بر عقابست . ۷۰ ح : شده  
 ۷۰، ۷۱ پ ح خ : حذف شد . آ ۷۱ ب ت د : ابر برگ . ۷۱ ب ت ج  
 چ د : زماه و آ ۷۱ چ یکی بوی ؛ خ : یک دم . ۷۲ د : بدو رخ هر دو خطا طرح داده

بر ادهم زین نهد رستم نهاد است	بمی خوردن نشیند کی قباد است
شبی کو گنج بخشیرا دهد داد	کلاه گنج قارون را برد باد
۷۵ سخن گوید دراز مرجان برآرد	زند شمشر شیراز جان برآرد
چو در جنبد رکاب قطبوارش	عنان دزدی کند باد از غبارش
نسب کوئی بنام ایند ز جمشید	صفت پرسی بجمداله چو خورشید *
جهان از موکش ره تنگ دارد	علم بالای هفت اورنگ دارد
چو زربخشد شتر باید بفرسنگ	چو وقت آهن آید وای بر سنگ
۸۰ چو دارد دشنه پولاد را پاس	بسیمای زره در پوشد الماس *

۷۳، ۷۴، ۷۵ پ ح خ : حذف شده . ۷۴ آ د : بیخشد بدلشاد .  
 ۷۴ ج : کلاه گبر ؛ د : کلاه گبر می برد باد . ۷۵ ب ت ث ج چ د : برآید  
 ۷۵ ب ت ث ج چ د : برآید . ۷۶، ۷۵ : ث ج چ ۷۶، ۷۵، ۷۶ پ ج  
 ح خ د : حذف شده . ۷۷ آ پ : زخورشید ؛ ث د : بجمدالله ز .  
 ۷۷ ج ر : خواهی ؛ ث د : حسب پری نیامزد \* ث ازوره ۷۵، ۷۸ آ پ ث  
 ج ح د : با ؛ چ ؛ بر ؛ د : مرکبش ؛ ح : نیرنگ دارد . ۷۹ آ خ : شتربخشد . ۷۹ - ۸۲ : خ  
 ۸۱، ۷۹، ۸۲، ۸۰ (ب آ) ۸۱ ب : پیشیمانی زره پوشد بالماس ؛ ث : پیشیمانی زره پوشد  
 زالماس ؛ ج پ : پیشیمانی زره در پوشد الماس ؛ ح : پیشیمانی زره پوشیده الماس ؛ خ ت :  
 پیشیمانی زره ؛ د : بسیامی زره ؛ و پسندان زره و ر باشد الماس \* \* چ د ازوره ؛  
 ب (در حاشیه) : چوسوی جام کینخو و زند است بیوی حوئه دریا را کند مست (د : کشد دست  
 د : بیوی حوئه دریا را) .



خطیباً نرا دهد شمشیر غازی	چو باشد نوبت شمشیر بازی
شتابش چرخ را آهسته دارد	قدمگاهش زمین را خسته دارد
بگشتن نیز که بالا و گه زیر	فلک با او بمیدان کند شمشیر
هنر اصلی و نیکوئی مزیدست	جمالش را که بزم افروز عیدست
چو هست اقبال کار اقبال دارد	۸۵ باقبالش دل استقبال دارد
هوای عشق تو دارد شب و روز	بدین فرو جمال آن عالم افروز
از آن شب هوش و عقل از وی <sup>ست</sup>	خیال ترا شبی در خواب دیدست
نه شب خسبده روز آرام گیرد	نه می نوشد نه باکس جام گیرد

۸۲ آخ : گذرگاهش . ۸۳ ب ت : کردد ؛ ج خ : کرده .  
 ۸۲ د : سناش . ۸۳ آ ث : با وی . ۸۳ ث ج چ ح خ د ت :  
 بگشتی ؛ چ ت : که بالا گهی زیر .

۸۴ ۸۵ : ث ۸۴ ۸۵ .

۸۴ پ ح د : بزم آرای . ۸۴ ح در : و زیبائی .  
 ۸۵ پ : حذف شده . ۸۶ پ خ : آن حذف شده . ۸۶ خ د : هوای  
 مهر تو . ۸۷ ح : حذف شده . ۸۷ آ خ : جمال ترا . ۸۷ ج د  
 ر : عقل و هوش ؛ چ : از وی بریدست ؛ خ : از آن شب خود  
 و خواب . ۸۸ د (ب آ)

۸۸ ب ت ث خ ج : هرگز ؛ چ : نه می گیرد .

بجز شیرین نخواهد همنفسرا  
 ۹۰. مرا قاصد بدین خدمت فرستاد  
 ازین در گونه گونه دُر همی سفت  
 وزان شیرین سخن شیرین مدهو<sup>ش</sup>  
 بدان آمد که صدار افتد از پای  
 زمانی بود و گفت ای مودهشیار  
 ۹۵. نشانم ده ز روی رهنمائی  
 که این غم در دل من کار کردست  
 بدین تلخی مباد اعیش کسرا \*  
 تودانی نیک و بد کردم ترا یاد  
 سخن چندانکه میدانست میگفت  
 همی خورد آن سخن را خوار از شو<sup>ش</sup>  
 بصنعت خویشتن میداشت برجای  
 چه میدانی کنون تدبیر این کار  
 رهی کار و مرا زین غم رهایی  
 تنم چون نرگس بیمار کردست

۸۶ ث : که جز شیرین نخواهم ۸۹۰ د ش ج ح ت : بدان . \* چ : افزوده  
 نمیگیرد شراب نوش در دست ز عشق تو همه روز است سرمست ؛  
 همین میت در نسیم ب در صلیب با خط دیگری رشته شده . ۹۰ آ پ : برین ؛ ج ج :  
 تودانی یک بیک ؛ د : مرا عدا . ۹۱ د : ازین سان . ۹۲ پ خ : ریخته  
 خ : بران ؛ ج : سخن شیرین تر . ۹۳ ت : ده بار ؛ ش ج ح د : بران  
 ج ح خ د : صدره . ۹۴ ث خ : خویشرا ؛ د : خویشترا داشت .  
 ۹۴ ب : حذف شده . ۹۴ خ : جوانی بود ؛ پ : زمانی و .  
 ۹۵ پ ث ح خ ر : حذف شده . ۹۶ د : که عشق اندر دل من  
 ۹۶ : ت ج چ د : نرگسم .  
 ۹۶ پ ث ح خ ر : حذف شده .

بدو شاپور گفت ای رشک خورشید  
 صواب آن شد که نگشائی بکس راز  
 چو مردان برفشین بر پشت شبید  
 ۱۰۰. نخواهد کس ترا دامن کشیدن  
 تو چون سیاره می شود میل و میل  
 یکی انگشتی ز نگشت خسرو  
 اگر در راه بینی شاه نو را  
 دلت آسوده باد و عمر جاوید \*  
 کنی فردا سوی نخجیر پرواز \*  
 بنخجیر آی و از نخجیر بگریز  
 نه در شبید ز کس خواهد رسید  
 من آیم گر تو انم خود بتعجیل  
 بدو بسپرد و گفتا این چنین رو  
 بشاه نو نمای این ماه نو را

۹۷ پ : حذف شده \* د افزوده

اگر نوشی ز من پیرانه یک پند لب خود را از بد داری تو در بند  
 ۹۸ ب پ ت ث ج ح چ : کنی عدا . \* چ د : افزوده ؛ ب : با خط  
 دیگری در حاشیه : از اینجا چون خرامی سوی خانه بر انگیز از پی رفتن بهانه  
 ۹۹ ج : حذف شده ؛ ب : با خط دیگری در حاشیه نوشته شده  
 ۱۰۰ ر : شبید ز شبرنگی .

۱۰۱ آ چ ت خ ج بر میل ؛ ث د : میرو .  
 ۱۰۲ پ ث ح خ در : از دست ؛ ح چ : انگشتین .  
 ۱۰۳ خ : و گفتا خیز و میرو ؛ ث ح : کاین بستان میرو  
 ج ر : کاین بر گیر و میرو ؛  
 د : بدستش داد کاینرا گیر و میرو

مسمندش را بزین فعل یابی	قدم تا سربا سش لعل یابی
۱۰۵. کله لعل و قبا لعل و کمر لعل	رخش هم لعل بینی لعل در لعل
وگر نه از مداین راه میپرس	زهر کس جای شاهنشاه میپرس
چو ره یابی باقصای مداین	روان بینی خزاین برخزاین
ملکرا هست مشکوئی چو قوخر	در آن مشکو کنیزانند بسیار
بدان مشکوی مشک آگین فروزای	کنیزان را نگین شاه بنمای
۱۱۰. در آن گلشن چو سرو آزاد میباش	چو شاخ میوه ترشادمی باش
رها کن تا رسید شاه جوان بخت	رسانی از زمین بر آسمان تخت

آ ۱۰۴ پ : را حذف شده ؛ ح : بزیر لعل ؛ خ : ماه .  
 آ ۱۰۴ پ چ ح در : زسرتا پا  
 آ ۱۰۵ ح : قبا لعل و کله لعل . ۱۰۵ پ ت د : یابی ؛ چ : زیر لعل  
 ح : چون لعل  
 آ ۱۰۶ چ : ماه میپرس . ۱۰۶ پ پ ت ث ج دخ : زهر کس جای ؛  
 ح : پی مشکوی ؛ د ر : ره مشکوی .  
 آ ۱۰۷ ح : در اقصای . ۱۰۷ پ پ ت ث ح د : در خزاین .  
 آ ۱۰۹ پ : بران ؛ ث ح دخ : دران ؛ چ د : مشک آیین .  
 ۱۱۰ پ پ ت ث ج ح خ د : حذف شده . ۱۱۱ پ ث ح خ : حذف شده  
 آ ۱۱۱ د : رساند .

تماشای جمال شاه میکن	مراد ترا حساب آنگاه میکن
وگرم با توام چون سایه با تاج	بدین اندر ز رایت نیست محتاج
چو از گفتن فراغت یافت شاپور	دمش در مه گرفت و حیل و در حور
۹ ۱۱۵ از آنجا رفت جان و دل پراسید	بماند آنماه را تنها چو خورشید
دویدند آن شگرفان سوی شیرین	نبات النعش را کردند پروین
بفرمود اخترا را ماه تابان	کز آن منزل شوند آتش شب تابان
بنعل تازیان کوه پیکر	کنند آن کوه را چون کان گوهر

۱۱۲ خ : بکام خود حساب آنگاه میکن

۱۱۳ پ : حذف شده

۱۱۳ د : چون شاه با تاج ۱۱۳ ج : باین اندر ز رایت ؛

ح : و رایت

۱۱۴ خ : شگرفان نزد شیرین

۱۱۷ ج : شدند ؛ د : شوید آتش شب تابان ؛ د : کزین

۱۱۸ پ ت ث ج ح یکدشان

۱۱۸ خ : اسب کیر آن ماه ؛

د : یکد کوه شان

۱۱۸ پ : چون کوه

د : این کوه را

روان کردند مهد آن دلنوازان	چومه تابان و چون خورشید تابان
۱۲۰ سخن گویان سخن گویان همه راه	بسر بردند ره را تا وطن گاه
از آن رفتن بر آسودند یک چند	دل شیرین فرومانده در آن بند
شب‌ی کز شب جهان پر دو و کوژند	جهانرا دیده خواب آلود کردند
پرند سبز بر خورشید بستند	گلی را در میان بید بستند
بیان گفت شیرین کای جهانگیر	برون خواهم شدن فردا بنخجیر
۱۲۵ یکی فردا بفرما ای خداوند	که تا شب دین را بگشایم از بند

۱۱۹ پ ت ث ج خ ج د : چومه خندان

پ چ : خورشید تابان

آ ۱۲۱ خ : نیا سودند

آ ۱۲۲ چ : فرو رفته

ح : دین

خ : بفرسود اندر آن

۱۲۲ ح : حذف شده ۱۲۳ ث : زمانرا

۱۲۳ ح : حذف شده

۱۲۴ پ : کای خداوند . ۱۲۴ پ : نه من چون هرات بنده

در بند . ۱۲۵ آ پ : بفرمای ای جهانگیر ؛ ت ث ج خ بفرمای

ای . ۱۲۵ پ : رانم بنخجیر .

بر او بنشینم و صحرا نوردم	شبانگه سوی خانه باز کردم
مهین بانو جوابش داد کای ماه	بجای مرکی صد ملک درخواه
بحکم آنکه این شبنگ شبیز	بگاه پویه بس تند است و بس تیز *
نباید کز سرتندی و تیزی	کند در زیر آب آتش ستیزی
۱۳ و گر بروی نشستن ناگزیر است	نه شب زیبا تر از ید و نیر است
لگامی پهلوانی بر سرش کن	بزییر خود ریاضت پرورش کن
رخ گلچهره چون گلبرگ بشکفت	زمین بوسید بانورا و خوش خفت

۱۲۶ آ ج : بدو . ۱۲۶ ب پ چ ر : سوی خدمت ؛ ح :

شبانگامی بخدمت .

۱۲۸ ج چ : شبنیز ؛ ج د : آن . ۱۲۸ ت : بکاچه .

\* ر : افزوده

چور عد تند باشد در غوین چو باد تیز باشد در وزیدن

۱۲۹ پ ث ح خ : حذف شده . ۱۲۹ ر : مبادا .

آ ۱۳۰ ح : اگر . ۱۳۰ ث : بشب . ۱۳۰ خ ۱۳۱ ، ۱۳۰

آ ۱۳۱ د : خسروانی ؛ پ ح خ ر : نکام ؛ ج : لجام پهلوانی

۱۳۱ د : بزییر زین .

۱۳۲ ث : و خدمت کرد و شب خفت ؛ ح خ : و خدمت کرد و

خوش گفت ؛ ر : و خدمت کرد و خوش خفت

## رفتن شیرین بشکار و از آنجا بمداین رفتن \*

۱ چو برزد بامدادان خازن چین  
 برون آمد ز درج آن نقش چینی  
 بتان چین بخدمت سر نهادند  
 چو شیرین دید روی مهربانان  
 ۵ که بسم الله بصحرا میخرام  
 بتان از سر شقایق باز گردیدند  
 بدرج گوهوین بر قفل زرین  
 شدن را کرده با خود نقش بینی  
 بسان سرو بر پای ایستادند  
 بچربی گفت با شیرین زبانان  
 مگر بسمل شود مرغی بدام  
 دگر کون خدمتش را ساز کردند

\* پ ث : گریختن شیرین از فنجیرگاه ؛ ت : رفتن شیرین به صید و  
 از آنجا گریختن و رفتن بمداین ؛ ج : گریختن شیرین و رفتن بمداین ؛ چ :  
 رفتن شیرین بمداین ؛ ح : گریختن شیرین و پزیدن شبیدیز ؛ خ : گریختن  
 شیرین بر پشت شبیدیز از شکارگاه ؛ د : رفتن شیرین بشکار و گریختن  
 و رفتن بمداین ؛ ر : گریختن شیرین از نزد مهن بانو بمداین .  
 آخ : خسرو چین ؛ د : خادم چین ؛ ج : بامداد از ؛ ث آ : برین درج زمر قفل  
 آ ۲ ج : ز برج آن مرغ ؛ د : زدور ؛ ح ۳ : خ : نبوت گاه فرمان ؛ ۵ پ ت  
 ث ج چ ح ح د : صیدی بدام . آ ۶ ج ح د : از سرو قایه ؛ ر : از سر  
 سراغج . ۵ پ : خدمتش اندازه ؛ ح : دگرده ؛ ر : را حذف شده



بگردار کله داران چون نوش  
 که رسمی بود کان صحرا خرامان  
 همه در گرد شیرین حلقه بستند  
 ۱۰ بصحرائی شدند از صحن ایوان  
 در آن صحرا روان گردند رهوار  
 سرانجام اسب را پرواز دادند  
 بت لشکر شکن بر پشت شبیز  
 چو مرکب گرم کرد از پیش یاران  
 ۱۵ گمان بردند کاس بش سر کشیدست  
 بسی چون سایه دنبالش دویدند  
 بجستن تابشب و ساز گشتند  
 قبا بستند بکران قصب پوش  
 بصید آیند بر رسم غلامان  
 چو حالی بر نشست او بر نشستند  
 بر سبزی چو خضر از آب حیوان  
 وزان صحرا بصحراهای بسیار  
 عنانها را بمرکب باز دادند  
 سواری تند بود و مرکب تیز  
 برون افتاد از آن هم تک سواران  
 ندانستند کوسر در کشیدست  
 ز سایه در گذر گودش ندیدند  
 بنومیدی هم آخر باز گشتند

۷ ج : کمر بستند . ۷-۱۲ : خ ۸ (ب آ) ، ۷۰ (ب آ) ، حذف شده ۱۰-۱۱۰ (ب آ)  
 افزوده ۹ (ب آ) ، ۱۲۰ : آ ۸ پ د ب ت ج ج : که رسم آن بود ؛ خ : صحرا  
 نشینان . ۹ ج : حذف شده آ ۹ ت ۱ همه بر ۹۰ پ : بر نشیند بر ۱۰ پ خ خ حذف شده  
 آ ۱۰ ت ج ج د : بصحرای میشدند . آ ۱۱ پ بصحرای حذف شده ؛ خ : رهوار خ ج د : افزوده  
 شدند آن روضه حوران دلکش بصحرائی چو میوه خرم و خوش زمین از سبزه نزهت گاه آهو  
 هوا از مشک پر خالی ز آهو . ۱۲ ت ج ج : عنان خود ؛ ۱۲ ج : کردند آ ۱۴ ب ت ح خ : تیز  
 ۱۳ ج : برون آمد ؛ خ : افتاد از آن هم آ ۱۶ پ : در پایش دویدند ۱۴ د : سایه برگذر ۱۷ پ : باختر ؛  
 ج : شب آخر .

ز شاه خویش هر یک دورمانده  
 بدرگاه مهین بانو هم از راه  
 ۲ بدیده پیش تختش خاک رفتند  
 که سیاره چه شب بازی نمود  
 مهین بانو چو بشنید این سخنها  
 فرود آمد ز تخت خویش غمناک  
 از آن غم دستها بر سر نهاده  
 ۲ ز شیرین یاد بی اندازه میکرد  
 بآب چشم گفت ای نازنین ماه  
 گلی بودی که باد از بارت افکند  
 بتن رنجه بدل رنجور مانده  
 شدند آن اختران بی طلعت ما  
 بتلخی حال شیرین باز گفتند  
 تک طیاره چون از ما ربودش  
 صلا در داد غمهای کهن را  
 بسر بر خاک و سرم بر سر خاک  
 ز دیده سیل طوفان برگشاده  
 بدو سوک برادر تازه میکرد  
 ز من چشم بدت بر بود ناگاه \*  
 ندانم بر کدامین خارت افکند

۱۸۳ ح : بدل خسته بتن . آ ۱۹ ث ج ح خ ر : شبانگاه .

۱۸ ، ۱۹ ح : ۱۸ ، ۱۹

آ ۲۰ پ : راه رفتند . ۲۰ ر : راه رفتند آ ۲۱ ج : نبودست

۲۱ پ : از من در ؛ ث ج چ خ د : از ما چون ؛ ج : ربودست ؛

ر : چون اندر ؛ د : بیک طیاره ؛ آ ۲۲ ب ت : آن سخن را آ ۲۳ ث : ز تخت

آن روز . ۲۴ ب پ ت ث ج چ ح خ د : ضف شه آ ۲۵ ج : باو \* خ بر

نصل و نوحه و زاری کردن مهین بانو افزوده آ ۲۶ پ خ : کدامین خارت افکند ؛ ب ت ث

ج : کدامی خوارت افکند ؛ ح : کدامین بارت افکند آ ۲۷ ح : بر کدامین خاکت ؛ خ : بر کدامین بارت

چه افتاد که مهر از ما بریدی	کدامین مهربان بر ما گزیدی
چو آهوزین غزالان سیرگشتی	گوفار کدامین شیر گشتی
۳ چوماه از اختران خود جدائی	نه خورشیدی چنین تنها چرائی
کجا سرو تو کز جانم چمن داشت	که هر شاخس رگی با جان من داشت
رخت ماهست تا خود بر که باید	منت گم کرده ام تا خود که یابد
همه شب تا بروز این نوحه میگذر	غمش بر غم فزود و در بر در *
همه لشکر بخدمت سر نهاده اند	بنوبت گاه فرمان ایستادند *
۳۵ مهین بانو برفتن میل نمود	نه خود رفت و نه کس را نیز فرمود

۲۸ پ : که از ما سر کشیدی . ۲۸ خ : کدامین نازنین .  
 ۲۸ ح : حذف شده . ۲۹ آ : چو آهواز . ۳۱ آ : چمن کاست  
 ۳۱ ج : خبر داشت ؛ ح : کجا سرو تو در جانم چمن کاشت . ۳۱ پ : یک  
 از هر شاخ او با ؛ ت ث ج چ خ د : که هر شاخس ؛ ر : بهر شاخی ؛  
 ج : رگی بر جان ؛ ح که هر شاخی . ۳۲ پ : رخس ؛ ج : ماهیست  
 ۳۲ پ ث ح ر : منس . ۳۳ د : بروز آن \* د ر : افزوده  
 چو مهر آمد برون از چاه بیژن شد از نورش جهانرا دیده روشن  
 (آد : چو نور آمد ؛ آد : زمین و چرخ در شین)  
 ۳۴ ب : بنوبت . ۳۴ پ : بنوبت گاه خدمت ؛ خ : نظر بر حکم بانو  
 \* \* رافزوده : که گربانو نفرماید بشکیر پی شیرین برایم سب چون تیر

چو در خواب این بلا را بود دیده	که بودی بازی از دستش پریده
چو حسرت خورد از پرواز آبناز	همان باز آمدی بردست او باز
بدیشان گفت اگر ما باز گردیم	وگر با آسمان همراز گردیم
نشد ممکن که در هیچ آبخوری	بیاییم از پی شب‌نیز گردی
۴. شاید شد پی مرغ پریده	نه دنبال شکار دام دیده
کبوتر چون پرید از کف چاه نالی	که وایرج آید از باشد حلالی
بلی چندان شکیم در فراقتش	که برقی یابم از فعل برافتش

۳۶ پ ج چ : که در خواب ؛ خ ب : آن ۳۶ خ : از چنگش .

۳۷ پ ث ح خ : حذف شده . ۳۷ ت ج : بر پرواز ؛ ج : چو حسرت خورده بود از بهران باز . ۳۷ ت : بادست ؛ ج چ د : آمده

۳۸ ح : حذف شده . ۳۸ ج چ : باد کردیم ؛ چ ب ت : بایشان

۳۸ پ : همراز ؛ ث : با آب آسمان ؛ د : هم زاد . ۳۸ ج : از تک ؛

ح : بیابند . ۳۸ ث : شاید رفت با ؛ ج : مرغ رسیده ؛ خ : نباید

شد . ۳۸ ج : نه دنبال گوزن . ۳۸ پ : از برج ؛ ج : چون

زدست شد ؛ چ : از پی ؛ خ ر : از پس .

۳۹ ج : بیرخ آید اگر . ۳۹ ح : حذف شده

۴۰ پ ث ح خ : حذف شده . ۴۰ ب : فرییم ؛ ج : ولی

۴۰ ب ت : که نعلی یابم از گرد .

چوزان گم گشته گنج آگاه کردم  
 بکنجینه سپارم گنج را باز  
 ۴۵ سپه چون پاسخ بانوشنیدند  
 وزان سوی دگر شیرین بشبدر  
 چو سیاره شتاب آهنگ میبود  
 قبا در بسته بر شکل غلامان  
 نبود ایمن ز دشمن گاه و بیگاه  
 ۵۰ رخس سیمای کم رختی گرفته  
 دیگر ره با طوب همراه کردم  
 بدین شکوانه کردم گنج پرداز  
 به از فرمانبری کاری ندیدند \*  
 جهانرا مینوشت از بهر پرویز  
 زره رفتن بر روز و شب نیا سود  
 همیشه ده بده سامان بسامان  
 بکوه و دشت میشد راه و بیراه  
 مزاج نازکش سختی گرفته

۴۳ ج : دگر ره . ۴۳ پ ث ح خ : حذف شده . ۴۴ پ ث ح  
 خ : حذف شده . ۴۴ ج چ د : رسانم . ۴۵ ث : چیزی ندیدند  
 ب ت : بجز فرمانبری راهی ؛ پ ث چ : راهی ندیدند .  
 ۴۶ ج : از مهر ؛ پ : وزین ؛ د : سواری تند بود و مرکب تیز  
 ۴۷ ج : بر روز و شب زره رفتن نیا سود  
 \* د : سرفصل « گریختن خسرو از پدر و دیدن شیرین در راه و  
 شناختن » افزوده .

۴۸ ث ح : بر رسم ؛ پ : قبا بر بسته . ۴۹-۵۶ : ج ۴۹ ،  
 ۵۵ ، ۵۰-۵۴ ، ۶۱ ، ۵۶ ؛ د ۴۹ ، ۵۵ ، ۵۱ ، ۵۲ ، ۵۳ ، ۵۴ ، ۵۰ ، ۵۲ ،  
 ۵۰ ، ۴۹ : د ۴۹ ، ۵۵ ، ۵۰ ، ۵۲-۵۴ پ ث خ : حذف شده . ۵۵-۵۰ ج : حذف شده

نپوشد بر تو آن افسانه راز	که در راهی زنی شد جادوئی ساز
فلند آن آینه و آن شانه را <sup>راجست</sup>	کزین کوه آمد و زان بیشه رست
زنی کو شانه و آینه بفکند	ز سختی شد بلکوه و بیشه مانند
شده شیرین در آن راه از بس اندوه	غبار آلودم چندین بیشه و کوه
۵۵ رونده کوه را چون باد میراند	بتک در باد را چون کوه میماند
نشان میجست و میرفت آن دل افروز	چو ماه چارده شب چارده روز
جنیبت را بیک منزل نمی ماند	خبر پریسان <u>خبر پریسان</u> همی راند
تکاور دست برد از باد میبرد	زمین را دور چرخ از یار میبرد

آ ۵۱ ج : این افسانه راز ؛ د : افسانه راز . آ ۵۱ ب چ : که در راهش  
 آ ۵۲ ج : آن شانه از دست ؛ د : فلند آن آینه و آن شانه میجست ؛  
 ر : تلک این آینه و شانه راجست . آ ۵۲ ج : گزان کوه آمد و در بیشه  
 پیوست ؛ د : بیشه میرست ؛ ر : بیشه بردست . \* ر : افزوده ؛  
 یکی آینه و شانه در افکند با فسونی براهش کرد در بند  
 آ ۵۳ ج : و بیشه پیوند .  
 آ ۵۴ ج : شد آن شیرین . آ ۵۵ ث : دونده باد را چون کوه .  
 ب ۵۵ ج : بره در باد را ؛ چ : در باد پا . ب ۵۶ خ : چو ماه چارده  
 شب پانزده . ۵۷ پ : حذف شده . ۵۸ پ ح : حذف شده .  
 آ ۵۸ ج : تکاور دسترا از باد میبرد .

سپیده دم چو دم برزد سپیدی  
 ۶. هزاران نرگس از چرخ جهانگرد  
 شتابان کرد شیرین بارگی را  
 پدید آمد چو مینو مرغزاری  
 ز شرم آب آن رخشنده خانی  
 ز رنج راه بود اندام خسته  
 ۶۵ بگرد چشمه جولان زد زمانی  
 فرود آمد بیک سو بارگی بست  
 چو قصد چشمه کرد آن چشمه نور  
 سهیل از شعشکگون برآورد  
 پرندی آسمان گون بر میان زد  
 ۷. فلک را کرد کحلی پوش پروین  
 سیاهی خواند حرف نا امیدی\*  
 فرو شد تا برآمد یک گل زرد  
 بتلخی داد دل یکبارگی را  
 در او چون آب حیوان چشمه ساری  
 شده در ظلمت آب زندگانی  
 غبار از پای تا سر برنشسته  
 ره اندر ده ندید از کس نشانی  
 در اندیشه بر نظارگی بست  
 فلک را آب در چشم آمد از دور  
 نفیر از شعری گردون برآورد  
 شد اندر آب و آتش در جهان زد  
 موصل کرد نیلوفر بنسیرین

\* ر: بر فصل اندام شستن شیرین در چشمه آب، افزوده. ۵۹۱ ج ت ح: چو سر برزد. ۵۹۲  
 پ: امید آمد برون از ناامیدی؛ ب ت د: امید آمد پدید از. ۶۱۰ پ ش ح خ: صفت شده  
 آ ۶۱ ب ت: بکرده. ۶۱۱ ج: داده دل بیچارگی را؛ در: داو جان. ۶۲۰ پ: لاله زاری. ۶۲۳ د: زر شک.  
 ۶۴ پ: حذف شده. ۶۵ خ: بگرد چشمه جولان زمانی. ۶۶ ج د: ره. ۶۷ آ: چو قصد آب. ۶۷ خ: چو  
 قصد آب. ۶۹۰ پ ج: بر میان بست؛ خ: پرند آسمان. ۶۹۲ پ ج خ: در جهان بست.  
 آ ۷۰ پ: فلک را بود؛ خ: کرده بد کحلی برترین. ۷۱ ج د: بکرده. ۷۲ خ: کرده

حصارش نیل شد یعنی شبانگاه	ز برج نیلگون سر برزند ماه
تن صافیش می غلطید در آب	چو غلطد قاقی بر روی سنجاب
عجب باشد که گل را چشمه شود	غلط گفتم که گل بر چشمه روید
زهی چشمه که رونق برده آبش	از آن چشمه که خوانده آفتابش
۷۵ چو اصل بیکران سیمین برودش	سواد آبراکرده سیمین پوش
در آب از کیسوان انداخته شست	نه ماهی بلکه ماه آورده در دست
ز مشک آرایش کافور کرده	ز کافورش جهان کافور خورده
مگر دانسته بود از پیش دیدن	که مهمانی نوش خواهد رسیدن
در آب چشمه سار آنشکرناب	ز بهر میهمان میساخت جلاب

آ ۷۱ ج : حصار نیل . ۷۲ ث ج ج ح در : ریح نیلگون سر برزد آن ماه : ش خ ج در سر  
 برزند ماه : پ : ز برج نیلگون سر برزد آن ماه . ۷۲ پ : حذف شده . ۷۲ ث ر : سیمینش  
 ۷۲ ث ج : بسان قاقی بر : د : چو گرد قاقی : ب ت ج ج : در روی بح : دروی ۷۳ ث :  
 عجم باشد . ۷۴ ، ۷۵ پ ث ح ر : حذف شده . ۷۳ - ۷۵ : خ : ۷۳ ، ۷۴ ، ۷۲ ، ۷۵ ، ۷۴  
 ب ت : خواند : د ج خ : خواند . ۷۵ د : چو اصل پیکش : خ : سیم برودش . ۷۵ خ : زده  
 ج ج د : سمن پوش . ۷۶ ، ۷۷ ج : حذف شده . ۷۶ ث : در آب انداخته از کیسوان : پ : در آب  
 انداخت او از کیسوان شست : خ ر : انداخته او حذف شده . ۷۶ پ ث : در شست : د : بر دست  
 ۷۲ ج : ز کافورش طمع کافور : خ د : جهان پر نور کرده . ۷۱ پ : در آن خوش چشمه سار  
 شکرناب : ح : ز آب چشمه بسیار آن شکرناب . ۷۱ ج : میخواست جلاب .



## گریختن خسرو از هرمز و رفتن او بارمن \*

۱- سخن گوینده پیر پارسی خوان	چنین گفت از ملوک پارسی دان
که چون خسرو بارمن کس فرستاد	پرسش کردن آن سرو آزاد
شب و روز انتظار میداشت	امید مژده دلدار میداشت
بشام و صبح دم در خدمت شاه	کهرمی بست چون خورشید و چون ماه
۵ چو تخت آرای شد طرف کلاش	زمشادی تاج سرمه خواندش
گرامی بود بر چشم جهاندار	چنین تاج چشم زخم افتاد در کار

\* پ : رسیدن خسرو بر چشمه و شیرین را آب دیدن ؛ ت : گریختن خسرو از پدر  
 بسبب قصد دشمنان و رفتن بارمن ؛ ث : گریختن خسرو از هرمز و رفتن بارمن ؛  
 ج ر : دیدن خسرو شیرین را در چشمه سار ؛ چ : رسیدن خسرو و شیرین زیر چشمه  
 ح : دیدن خسرو و شیرین را در راه بر چشمه آب ؛ خ : دیدن خسرو بر سر چشمه  
 با شناخت ؛ د : رسیدن خسرو و بارمن با امید شیرین . آ خ : دان . ۲ پ پ  
 ت ج چ خ : سخن گفت . ۳ ث : که خسرو چون . آم پ ث خ : کار میداشت . ۴ ج  
 ح : امید وعده ؛ خ : امید وصل آن دلار ؛ د : امید دیدن ؛ ر : امید وعده دیدار .  
 ۴ ث : منف شده . آ ر : بشام و صبح اندر . ۵ خ : کمر در بست چون خورشید  
 آن ماه . آ ح : چو طرف آرای شد ؛ د : بخت و کلاش ؛ خ : چو تخت آرایش شد طرف گلشن  
 ۵ چ : تاج زر .

که از پولاد کاری خصم خونریز	درمرا سکه زد برنام پرویز
بهر شهری فرستاد آن دوما	بشورانید از آن شاه عجم را
زیم سکه و نیروی شمشیر	هواسان شد کهن گرگ از جوانشیر
۱۰ چنان پنداشت آن منصوبه را شاه	که خسرو باخت آن شطرنج ناگاه
بر آن دل شد که لعبی چند سازد	بگیرد شاه نورا بند سازد
حسابی برگرفت از راه تدبیر	نبود آله ز بازیهای تقدیر
که نتوان راه خسرو را گرفتن	نه در عقده مه نورا گرفتن
چو هر کو راستی در دل پذیرد	جهان گیرد جهان او را نگیرد

۷ پ : در حاشیه نوشته شده

۹ خ : زیم سکه و ازیم شمشیر .

۹، ۱۰ : خ

۱۱، ۱۰ : چ

۱۰ خ : چنین      ۱۳ خ : که خسرو داد آن شه رخ بیدخواه

۱۱ پ : ز آن دل شد ؛      ب ت ج : بان دل شد ؛

ث د : بدان دل شد ؛

ح : بر آن آمد که ؛      خ : لعبی چند بازد

۱۲ خ : بند بازد ؛      پ : شاه راه بند سازد .      ۱۴ ج : که

هر کو ؛      د : راستی را      ۱۴ پ : جهان گورد جهان .

۱۵ بزرگ امید از این معنی خبر یافت  
 حکایت کرد کاختر در و بالست  
 بیاید رفت روزی چند ازین پیش  
 مگر کاین آتش بیدود گردد  
 چو خسرو دید کا شوب زمانه  
 ۲۰ بمشکو رفت پیش مشک مویان  
 که من خواهم شدن فردا بنخیر  
 گر آید نار پستانی در این باغ  
 فرود آرید کان مهبان عزیزا<sup>ست</sup>  
 شه نورا بخلوت جست و در یافت  
 ملک را با تو قصد کوشمالست  
 شتاب آوردن و بردن سرخوش  
 و بال اخترت مسعود گردد  
 هلاکش راهی سازد بهانه  
 وصیت کرد با آن ماهرویان  
 دو هفته بیش و کم زین جای دلگیر \*  
 چو طاوسی نشسته بر پر زاغ  
 شما ماهید و خورید آن کنیزا<sup>ست</sup> \*

۱۵ ب ج ت : بخلوت رفت ؛ خ : بخدمت رفت ؛ د : شه نشه

را بخلوت برد و ؛ ث : بخلوت برد و

۱۶ خ : فلک را . ۱۷ خ : از پیش .

۱۸ ب پ ث ج چ ح خ د ر : حذف شده . ۲۰ پ : در جاشه نوشته شد

۲۰ ج : مشکبویان . ۲۱ پ ث ح خ : که من خواهم خرامیدن

بنخیر ؛ ر : که میخوام خرامیدن بنخیر . ۲۲ پ چ ر : زین

کاخ ؛ ج : زین خاک . \* رد : افزوده ؛ شما خندان و خرم دل نشینید

طرب سازید و روی غم مبینید ؛ ر : روی غم نبینید . \* \* ر : افزوده

بمانیدش که تا بیغم نشیند . طرب میسازد و شادی گزیند

وگرتنگ آید از مشکوی خضرا	چو خضر آهنگ سازد سوی صحرا
۲۵ در آن صحرا که او خواهد بنزد	بهشتی روی را قصری بسازید
بر آن صورت که دل دارش گواهی	خبر میداد از الهام خدائی
چو گفت این قصه بیرون رفت چون باد	سلیمان وار با جمعی پریزاد
زمین کن کوه خود را گرم کرده	سوی ارمن زمین را نرم کرده
ز بیم شاه میشد دل پراز درد	دو منزل را بیک منزل همیکرد
۳۰ قضا را اسپشان در راه شد سست	در آن منزل که آن مه موی میشت
غلامان را بفرمود ایستادن	ستوران را علفها بر نهادن
تن تنها ز نزدیک غلامان	سوی آن چشمه سار آمد خوانان

۲۴۶ خ : اگر تنگ . ۲۴۳ پ پ ت ث ج چ ح خ : آهنگ دارد  
 ۲۵ هر آن . ۲۵ ج ۱

ز روی مرحمت با او بسازید بصحرا جای او نیکو بسازید  
 ۲۴۶ ج خ در : بدان صورت

۲۴ ج : حذف شده . ۲۴۳ ث : خبر دادش

۲۷۱ خ : رفت چون ماه ۳۲۰ پ ت ث ج چ ح خ در : آن مرغزار آمد .  
 ۲۸۱ ج : زمین کن زیر خود را ؛ د ؛ کن کوه تن را ۲۹۱ ب ج ؛  
 از گرد ۳۰۳ ج خ : اسب شه ؛ د : قضا را یارگی در راه . ۳۰۳ پ بران ؛ ث خ : بدان ؛  
 خ د ؛ مه روی ۳۱۰ پ ج : علف در بر نهادن ؛ ر : علفه ؛ ۳۱۱ ج : بنزدیک

طوافی زد در آن فیروزه گلشن	میان گلشن آبی دید روشن
چو طاوسی عقابی باز بسته	تذروی بر لب کوثر نشسته
۳۵ گیارا زیر نعل آهسته میسفت	در آن آهستگی آهسته میگفت
گرین بت جان من بودی چه پوری	ورین اسب آن من بودی چه پوری
نبود آگه که آن شبرنگ و آن ماه	برج او فرود آیند ناگاه
بسا معشوق کا ید مست بر در	سبل در دیده باشد خواب و سر
بسا دولت که آید بر گذرگاه	چو مرد آگه نباشد گم کند راه
۴. زهر سو کرد بر عادت نگاهی	نظر ناگه در افتادش بهاهی

۳۱-۳۶ : چ ۳۱، ۳۴، ۳۵، ۳۲، ۳۳، ۳۶ . آ ۳۴ پ ت : بران  
 آ ۳۴ ت ث ج ح : چو طاوسان . ۳۵ ث : در آن آهستگی باخود  
 همی گفت . آ ۳۶ پ : گرین به : چ ث ح : گرآن .  
 آ ۳۶ ث : در آن : چ : گرین اسب .  
 آ ۳۷ ح : شبیز : ب ت : فی دانست کان .  
 آ ۳۷ پ : زبهر او فرود آمد ازین راه . ۳۲ د : حذف شده  
 ۳۸ د ح : حذف شده . آ ۳۸ ج : در بر . ۳۸ پ : سنبل  
 ۳۹ ح د : حذف شده . آ ۳۹ چ : در گذرگاه  
 ۳۹-۴۱ : پ ث ج ح خ د ۳۹ ، ۴۱ ، ۴۰ .  
 ۴۰ ح : حذف شده . ۴۰ ب ث ج : بر افتادش .

چه لختی دید از آن دیدن خطردید	که بیش آشفته شد تا بیشتر دید
عروسی دید چون ماهی مهیا	که باشد جای آن مه بر ثریا
نه ماه آینه سیماب داده	چو ماه نخشب از سیماب زاده
در آب نیلگون چون گل نشسته	پرندی نیلگون تا ناف بسته
۴۵- همه چشمه ز جسم آن گل اندام	گل با دام و در گل مغز با دام
حواصل چون بود در آب چون رنگ	همان رونق در او از آب و از رنگ *

۴۱ پ : چو لختی راه رفتن را خطردید ؛ ب ت ث ج ح خ : چو لختی  
 راند از آن راندن خطردید . ۴۱ خ : تاپیش میدید .  
 ۴۲ خ : در ثریا . ۴۲-۴۳ پ ث ح : حذف شده .  
 ۴۳-۴۴ : ب ت ج ج ۴۳، ۴۵، ۴۶، ۴۴ .  
 ۴۳-۴۴ : خ ۴۳، ۴۶، ۴۵، ۴۴ .  
 ۴۳ چ : ز ماه ؛ د : به ؛ خ : نه هر آینه .  
 ۴۳ د : چو ماهی بخشش از سیماب داده . ۴۴ پ : در لب  
 ۴۵-۴۶ پ ث ح : حذف شده .  
 ۴۵ ب ت خ ج د : ز شخص آن ۴۵ ت ج خ د : گل و بادام و ؛  
 ج : گل و بادام و گل در مغز . ۴۶ چ : خون رنگ ؛ ب ت ج ج  
 ح خ : چون بود . ۴۶ د : حذف شده . \* چ در حاشیه افزوده :  
 بلب گلزار و بالا همچو سروی      سرین فربه میانش همچو غروی .

زهر سوشاخ کیسوشانه میگرد  
 چو بر فرق آب میانداخت از دست  
 تنش چون کوه برفین تاب میداد  
 ۵۰ اگر زلفش غلط میکرد کاری  
 نهان با شاه میگفت از بناگوش  
 چو گنجی بود گنجش کی میاسنج  
 فسونگر مار را نگرفته درمشت  
 کلید از دست بستان بان قاده  
 بنفشه بر سر گل دانه میگرد  
 فلک بر ماه مرواریدی بست  
 ز حسرت شاه را برف آب میداد  
 که دارم در بن هر موی ماری  
 که مولای توام با حلقه در گوش  
 بیازی زلف او چون مار برگنج  
 گمان بردی که مار افسایرا کشت  
 ز بستان نار بستان در گشاده

۴۷ ث : حذف شده . ۴۸ ب ت ج چ ح د : چو بر فرق سو آب انداخت از دست . ۴۸ - ۴۹ : ر بعد از ۵۶ نوشته شده . ۴۹ ح : سر زلفش شبانه تاب میداد ؛ د : آب میداد .

۴۹ ب ت : سیم آب میداد . ۵۰ - ۵۲ پ ث ح د : حذف شده . ۵۲ ج خ چ : که دارم خفته بر هر موی ماری . ۵۳ آ ج چ خ : آن بناگوش ۵۴ ب ت : و حلقها گوش ؛ چ خ ر : هان حلقه در گوش . ۵۳ - ۵۶ پ ث ح د : حذف شده

۵۴ ب ت : ماه او بگرفته ؛ ج : مار را بگرفته ؛ چ : مارا او نگرفته ؛ خ : مارا او بگرفته . ۵۴ خ : بستان ناز داده . ۵۴ خ : نه بستان ناز بستان ؛ ب ت : نه بستان ؛ ج : به بستان .

۵۴ دلی کان نار شیرین کار دیده  
 بدان چشمه که جای ماه گشته  
 شه از دیدار آن بلور دلکش  
 فشاند از دیده باران سحابی  
 سمنبر غافل از نظاره شاه  
 ۶۰ چو ماه آمد برون از ابر مشکین  
 هوائی دید بر پشت تذروی  
 ز شرم چشم او در چشمه آب  
 جز آن چاره ندید آن چشمه قند  
 عبیر افشاند بر ماه شب افروز  
 ز حسرت گشته چون نار کفیده \*  
 هوس بین کا قباب از راه گشته  
 شده خورشید یعنی دل پر آتش  
 که طالع شد قمر در برج آبی  
 که سنبل بسته بد برنگش راه  
 بشاهنشده در آمد چشم شیرین  
 بیالای خدنگی بسته سروی  
 همی لرزید چون در چشمه مهتاب  
 که کیسور اچو شب برمه پراگند  
 بشب خورشید میوشید در روز

۵۵ ب ت : یار شیرین . \* ب ت چ خ افزوده :  
 میان چابک و آویزشی چست زمین موده برابر و آسمان سست ؛  
 د : منافی نازک ؛ خ : موده را با . ۵۶ ت ج چ : بان ؛ ب : در آن  
 ۵۷ ر : عجب بین . ۵۷ د : حذف شده . ۵۷ ب پ ت : سرکش ؛ خ : آن  
 بانوی سرکش . ۵۷ ج : شده یعنی خورشید ؛ خ : شگفتی هر زمان مانند گل خوش  
 ۵۹ د : سخن خود غافل . ۵۹ ح : که نرگس بسته بد بر سنبل آن ماه .  
 ۶۰ ت : برآمد . ۶۰ ح : همی درید چون در چشمه سیماب . ۶۰ ر : جز این  
 ۶۰ خ : بر ماه آن دل افروز . ۶۰ ب پ : بر روز ؛ ج : پنهان کرده در روز .



۶۵ سوادى برتن سيمين زد از یم  
 دل خسرو بر آن تابنده مهتاب  
 ۹  
 ۴  
 ۷۰ جوانمردى خوش آمد را ادب کرد  
 بگرد چشمه دل را دانه میکاشت  
 که خوش باشد سواد نقش بر یم  
 چنان چون زرد را یزد بسیماب  
 بهم در شد گوزن مرغزارى  
 که نبود شیر صید افکن زبون گیر  
 نشاند آن آتش جوشنده را جوش  
 نظر گاهش دگر جائى طلب کرد  
 نظر جائى دگر بیگانه میداشت \*

۶۵ پ ت ح د : حذف شده

۶۵ پ ت ح : سوادش ؛ ج : برتن شریں  
 ۶۶ ب پ ت ح خ د : در آن ؛ ج : از آن . ۶۶ ث : ز  
 سیماب ؛ ح : زر نماینده بسیماب ؛ خ : زر که آمیزی .  
 ۶۷ ح خ : آن شیر . ۶۷ د : بهم بر شد . ۶۹ پ ت ح : جوش  
 شده . ۶۹ ج : فرهنگ راهوش ؛ ت : در جوش .  
 ۶۹ ج : نشاند آتش خورشید از جوش ؛ د : آهن جوشیده از جوش ؛  
 ب ت : آن حذف شده ؛ خ : از جوش . ۷۰ - ۷۱ ح : حذف شده  
 ۷۱ خ : دل دانه . ۷۱ ب پ ت ح ج خ د : مشغول میداشت .  
 ۷۱ - ۷۲ : د ۷۱ ، ۷۲ ، ۷۲ \* ت : افزوده  
 چو روی از مه بگردانید خسرو روان شد در زمان ماه سبک رو

دو گل بین کزد و چشمه خار دیدند  
 همین را روز اول چشمه زدر راه  
 بسر چشمه گشاید هر کسی رخت  
 ۷۵ جز ایشانرا که رخت از چشمه برد  
 نه بینی چشمه کز آتش دل  
 نه خورشید جهان این چشمه خون  
 چو شه میگرد مهر پرده داری  
 برون آمد پر یخ چون پری تیز  
 ۸۰ حسابی کرد با خود کاین جوانفرد  
 شگفت آید مرا گریار من نیست  
 شنیدم لعل و در لعل است کافش

دو تشنه کزد و آب آزار دیدند  
 همان از چشمه افتاد در چاه  
 بچشمه نرم گردد توشه سخت  
 ز نرمیها بسختیها سپردند  
 ندارد تشنه را پای در گل  
 بدین کار است گردان گرد گردون  
 که خاتون برد نتوان بیعاری  
 قبا پوشید و شد بر پشت شبیز  
 که زد بر گردن چون چرخ ناورد  
 دلم چون پرد اگر دلداری نیست  
 اگر دلداری من شد کو نشانش

۷۲۳ ب ت ج خ : دو چشمه ؛ ج : د و لب . ۷۲۰-۷۳۰ پ ث ح : حذف شده  
 ۷۳۱ خ : چشم زد ؛ در : همانرا ۷۳۳ در : همین از . ۷۴۰ ت ج چ خ : بر  
 چشمه گشاید . ۷۴۰-۷۶۰ پ ث ح د : حذف شده . ۷۵۰ خ : چو ایشانرا ۷۶۳ ت : آب  
 در گل . ۷۷۰ پ ث ح د : حذف شده . ۷۸۰ پ ث ح : حذف شده . ۷۷۰ ج : گورا  
 گرد . ۷۸۰ خ : چو شب . ۸۰۰ ج : گرد ما ؛ ح : که زد در گردنم چون  
 ۸۲۱ پ : خاش  
 ۸۲۳ ث خ : دلداری من بد .

نمود آله که شاهان جامه راه	دگر گونه کنند از بیم بدخواه
هوای دل رهش میزد که برخیز	گل خود را بدین شکر برآمیز
۸۵ گران صورت بدین <u>رخشنده</u> <sup>نست</sup>	خبر بود آن و این <u>باری</u> عیاضت
دگر ره گفت از این ره روی برتاب	روا نبود نمازی در دو مخراب
ز یک دوران دوشربت خوردن توان	دو صاحب را پرستش کردن توان
و گرهست این جوان آن نازنین شاه	نه جای پرستش است او را بدین راه
مرا به کز درون پرده بیند	که بر بی پردگان گردی نشیند
۹۰. هنوز از پرده بیرون نیست اینکار	ز پرده چون برون آیم بیکبار
عقاب خویش را در پویه پر داد	ز فلش گاو و ماهی را خبر داد
نگ از باد صبا پیشی گرفته	بجنبش با فلک خویشی گرفته

۸۳ پ : حذف شده . ۸۳ ج : از ترس . ۸۴ پ : د : برین ؛ چ ح  
 ث ب ت : در آمیز ؛ ج چ : باین ؛ خ : در آویز . ۸۵ پ : حذف شده  
 ۸۵ ث : صورت شد آن رخشنده ؛ ج ح : اگر آن صورت این رخشنده  
 خ : گران صورت این . ۸۵ ب ح : خبر ده آن و این . ۸۶ ث : حذف شده  
 ۸۷ د : در حاشیه ۸۷ پ : بیک ساعت ؛ ث د : ز یک ساغر ؛ چ  
 ح : بیک ساغر . ۸۹ پ ث ح : حذف شده . ۸۹ ب ج ت چ خ د : چیزی  
 نشیند . ۹۰ پ ث ح د : حذف شده . ۹۱ پ ح : در داد . ۹۲ ح : حذف شده  
 ۹۲ چ خ د : نکاور از صبا ؛ چ د : بر صبا ؛ پ : نگ آور صبا ؛ ث چ : نگ او بر صبا .

پریرا میگرفت از گرم خیزی	بچشم دیو در میشد ز تیزی
پس از یک لحظه خسرو باز پس دید	بجو خود ناکسم گریه چکس دید
۹۵ زهر سو کرد مرکب را روانه	نه دل دید و نه دلبر در میانه
فرود آمد بدان چشمه زمانی	زهر سو جست از آن گوهر نشانی
شگفت آمد دلش را کین چنین تیز	بدین زودی کجافت آن دلاویز
گهی سوی درختان دید گستاخ	که گوئی مرغ شد پرید بر شاخ
گهی دیده بآب چشمه می شست	چوماهی ماه را در آب می جست
۱۰۰ زمانی پل بر آب چشم بستی	گهی بر آب چشمه پل شکستی
ز چشمش برده آن چشمه سیاه	در او غلطید چون در چشمه ماهی
چنان نالید کز بس نالش او	پشیمان شد سپهر از مالش او
مه و شب دیز را در باغ می جست	بچشمی باز و چشمی زاغ می جست

۹۴ ج ح د: تیزی. ۹۴ ب پ ت خ: بر آن ج: در آن ۹۴ پ از آن دلبر

نشانی. ۹۷ ح: کان چنان. ۹۷ ح: بدان. ۹۸ د: مرغ بر پرید

۹۹ پ: که چهره بر آب چشم: د: ز آب چشمه ج: چشم.

۹۹ ج ح: ماه را در چشمه.

۹۹-۱۰۱ ح: ۹۹، ۱۰۲، ۱۰۰، ۱۰۱. ب ت ج د: چشمه

۱۰۱ ح: خنث شده. ۱۰۱ د: بود آن. ۱۰۱ ب ت ج: بی چشمه: د:

در آب: ۱۰۲ خ: آتش او. ۱۰۳ خ: بچشمی باغ

که ز انگی کرد بازش را گرو گیر	زهر سو حمله بر چون باز نخبیر
جهان تاریک بروی چون پر زانغ	۱۰۵ از آن زانغ سبک پر مانده با داغ
درخت خار گشته مشک بیدش	شده زانغ سیه باز سپیدش
سر شکش تخم بید انجیر خورده	ز بیدش گریه بید انجیر کرده
بلی رسمست چو گان کردن از بید	خمیده بیدش از سودای خور
که آتش در چو من مردم گیاهی	بر آورد از جگر سوزنده آهی
فراقی دیدم و لب تر نکردم	۱۱۰ بهاری یافتم زو بر نخوردم
کنون میبایدم بردل زدن سنگ	بنادانی ز کوه داشتیم چنک
درینا چون شب آمد برد بادش	گلی دیدم نچیدم بامدادش
چو آبی خفته وز آو آب خفته	در آبی نرگسی دیدم شکفته

۱۰۴ پ : چون زانغ ؛ ت ب ج چ ؛ بهر سو ؛ ح ؛ حمله برد ؛ ج ؛  
 چون تاز . ۱۰۴ چ د ؛ گلوگیر . ۱۰۴ خ ؛ حذف شده . ۱۰۵ پ ح خ ؛  
 حذف شده . ۱۰۵ ک ؛ از آن باغ سیه پر مانده در باغ . ۱۰۶ ب ت ج ؛ بید گشته  
 ۱۰۷ ب ت ؛ کوبه باز انجیر . ۱۰۷ ح ؛ حذف شده .  
 ۱۰۹ د ؛ که آتش زد مرا بخشنده ماهی . ۱۱۰ ج ؛ فراقی یافتم لب .  
 ۱۱۱ پ ؛ بردن زدل سنگ . ۱۱۲ د ؛ بامدادی ۱۱۲ د ؛ باری  
 ۱۱۳ پ ح ؛ حذف شده . ۱۱۳ ج ؛ خفته و در آب ؛ د ؛ خفته از  
 وی آب ؛ خ ؛ جواب خفته .

شنیدم کاب خفتد ز رشود خاک  
 ۱۱۵ همائی بر سرم میداد سایه  
 بر آن سایه چومه دامن نشاندم  
 نمد زینم نگردد خشک از این خون  
 برون آمد گلی از چشمه آب  
 کنون کان چشمه را با گل نه بینم  
 ۱۲۰ که فمودم که روی از مه بگردان  
 چو اسیما بگشت آن سرو چالاک \*  
 سریرم را ز گردون کود پایه  
 چو سایه لاجرم بی نور ماندم \*  
 بتر زینم بتر زین چون بود چون  
 نمیدانم به بیداری که در خواب  
 چو خار آن به که بر آتش نشینم  
 چو بخت آمد برابر ره بگردان

۱۱۴ پ ث ح : حذف شده ؛ د : در حاشیه نوشته شده : آ ۱۱۴ خ : شنیدم  
 کز حسابی ؛ ج : خسبید . ۱۱۴ ب ت ث ج : آن سیم چالاک . \* پ افزوده  
 ندارم سود من زین قصه کردن بجز اندوه جان و غصه خوردن  
 آ ۱۱۵ ب : بر سر ؛ پ : میکرد سایه ؛ ث د : میداشت سایه . ۱۱۵ ت  
 ح : بود پایه . آ ۱۱۶ ث : بدان ؛ ح : چو گل ؛ خ : چومن .  
 ۱۱۶ پ ث د : بی سنگ ؛ ح : نهاد شد لاجرم در خاک ماندم . ۱۱۷ پ  
 ث : حذف شده . ۱۱۷ ج د : بتر زین و تیر زین \* \* خ : افزوده  
 نباشد سود من زین قصه کردن بجز اندوه و جانرا غصه خوردن  
 ۱۱۸ ر : نمیگویم ؛ ج : به بیداری نهی دانم که در خواب . ۱۱۹ پ : با آتش ؛ ب ت ح خ د : در آتش  
 آ ۱۲۰ ج : که رو از مه . ۱۲۰ ح : آمد بره توره ؛ ر : آمد براهت ره ؛ پ :  
 آمد براه از ره ؛ ج : چو بخت آید .

که از باغ ارم بگذشت و بگذشت	کدامین دیو طبعم را بر این داشت
جز این یکجا که صبر از من ربودست	همه جانی شکیبائی ستودست
شکیب خامرا بر وی بسوزم	چو برق از جان چراغی بر فروزم
نبایستی ز دل کردن کبابی	اگر من خوردمی زان چشمه آبی
که چون مالی بیای بی زود خور زود	۱۲۵. نصیحت بین که آن هندوچه فرود
پشیمانی نخورد آنکس که برخورد	در این باغ از گل سرخ و گل زرد
ز دل پیکان غم بیرون کشیدن *	من وزین پس جگر در خون کشید
که یارب یار بی خیزد زهرموی	زنم چندان طبا نچه بر سر و روی
تنور آتشم لغتی شود سرد *	مگر کاسوده تو گودم درین درد

آ ۱۲۱ پ ح : بدین ؛ ج : دیورا ؛ خ : بر آن . ۱۲۲ پ : که آن . ۱۲۳ ح : شکیبایم ؛ خ : نبودست . ۱۲۴ ث : بجز اینجا ؛ ح : که عقل از من ؛ خ : که آن دوم فرموده ست ؛ ث : ر : که میداز . ۱۲۵ پ : شکیب خام بروی می بسوزم ؛ ح : جامه را . ۱۲۵ ث : حذف شده . ۱۲۵ د : چیزی بیایی

آ ۱۲۷ پ : پس وزین پس \* د : افزوده

زنم چندان تظلم در زمانه که تیری آید آخر بر نشانه

آ ۱۲۸ ح : یارب یاربم ؛ ح : د : زهرسوی ؛ د : د : زهرموی .

آ ۱۲۹ خ : از این درد ؛ د : وزین درد \* \* ت در : افزوده

ز بحر دیده چندان دُر بیارم که جز گوهر نباشد در کنارم

۱۳. کسی کا ورا زخون آماس خیزد      کی آسوده شود تا خون نریزد  
 زمانی گرد چشمه گشت نالان      بگریه دستها بر دیده مالان  
 زمانی بر زمین افتاد مدھوش      گرفت آن چشمه را چون گل در آغوش  
 از آن سرو روان کز چنگ رفته      ز سروش آب و از گل رنگ رفته  
 سہی سروش قاده بر سر خاک      شدہ لرزان چنان کز باد خاک  
 ۱۳۵ بدل گفتا گرین ماه آدمی بود      کجا آخر قدم گاهش زمی بود

آ ۱۳۱ خ : کسیرا گر زخون آماس گیرد . ۱۳۲ خ : گر خون

۱۳۱ ، ۱۳۲ خ : ۱۳۱ ، ۱۳۲

آ ۱۳۱ خ : زمانی گرد گرد چشمه جولان : در : زمانی گشت گرد  
چشمه نالان .

آ ۱۳۱ پ ث خ ر : بر چشم : چ : زگریه دیدها بر دست مالان ؛  
ح د : زگریه دستها بر دیده مالان .

آ ۱۳۲ پ ث ح : بیہوش .

آ ۱۳۲ خ : گرفت آن چشمه را در آغوش .

آ ۱۳۵ خ : کہ این مہ

آ ۱۳۵ ث ح خ : کاخو ؛

خ : گذر گاهش : د ، نہ آخر ہم : پ : مہی بود ؛

ح ت : زمین بود . ۱۳۵ ح : در ۵۲ نوشتہ شدہ



و گریه او پری دشوار باشد	پری برچشمها بسیار باشد
بکس نتوان نمود این داور را	که خسرو دوست میدارد پری را
سلیمانم ببايد نام کردن	پس آنکاهی پری را نام کردن
ازین اندیشه لغو بازیگفت	حکایت‌های دلپرداز میگفت
۱۴۰ بنومیدی دل از ولدار برداشت	بدار الملک ارمن راه برداشت

آ ۱۳۹ ث : و گو باشد :

ج : دشوار

آ ۱۴۰ پ ب ت ث د : در چشمها .

۱۴۲ خ : حذف شده      پ : افزوده :

موازين کار کامی بر نخیزد      پری پیوسته از مردم گریزد

بجفت مرغ آبی باز کی شد      پری با آدمی دساز کی شد

آ ۱۴۱ پ ث ج : شکایت‌های غم پرداز : ح د : حکایت‌های غم پرداز  
ج خ : شکایت‌های .

پ د : افزوده

خیالش نباشد از چشم بیرون      و گویچه دل همی زد موج از خون

پ (آ) پاک شده ز چشم : پ (ب) : موج در خون

آ ۱۴۲ پ : بنومیدی دل ازین ماه برداشت : ت ج خ در : بنوبله  
دل از دلخواه برداشت .

## رسیدن شیرین به مشکوی خسرو \*

- |                               |                                |
|-------------------------------|--------------------------------|
| ۱- فلک چون کار ساز بها نماید  | نخست از پرده بازیها نماید      |
| بد هقانی چو گنجی داد خواهد    | نخست از رنج بردش یاد خواهد     |
| اگر خار و خشک در ره نماید     | گل و شمشاد را قیمت که داند     |
| بباید داغ دوری روزگی چند      | پس از دوری خوش آید مهر و پیوند |
| ۵- چو شیرین از بر خسرو جدا شد | ز نزدیکی بدوری مبتلا شد        |
| بپریشش پریشش از درگاه پرویز   | با قصای مداین راند شب دیز      |

\* پ : به ترتیب زیر نوشته شده : رسیدن خسرو بارمن ... رسیدن شیرین  
 به مشکوی خسرو ... پ : رسیدن شیرین به مشکوی خسرو و آرام گرفتن  
 آنجا . ت : رسیدن شیرین به مداین و فرود آمدن به مشکوی خسرو ؛ خ :  
 در مشکوی . ث : رسیدن شیرین به مشکوی خسرو و بشهر مداین .  
 ج : رسیدن شیرین به مشکوی خود . ح : رسیدن شیرین به مداین به مشکوی  
 خسرو . د : حذف شده . ج : رفتن شیرین به مشکوی خسرو .  
 ۱ خ : پس آن پرده . ۲ د : بودن . ۳ ح : قیمت نماید .  
 ۴ ث د : بپاید درد دوری . ۵ ث : پس آنگه خوش نماید . آ ۵ پ  
 ث : گشت . آ ۶ پ : به مشکوی مداین رفت پرویز . ۶ ث ج ج ح خ در به مشکوی مداین

وز آیین عروسی شوی بسته	بآیین عروسی شوی بسته
درون شد باغ واسروروان داد	فرود آمد کنیزان را نشان داد
گزیدند از حسد لبهای زیرین	چو دیدند آن شکوفان روی شیرین
ز خسرو هیچ وا نشناختند	۱۰ برسم خسروی بنواختندش
بآتش خواستی رفته است کوئی	همی گفتند خسرو با نکوئی
وز آن آتش بد لها درز و آتش	بیاورد آتشی چون صبح دلکش
نشانش باز پرسیدن گرفتند	پس آنکه حال او دیدن گرفتند
چه اصلی و چه مرغی و چه داهی	که چونی وز کجائی و چه نامی
دروغی چند را سرتیز میگرد	۱۵- پریخ زان بتان پرهیز میگرد

۷ پ ث ح خ : حذف شده . آ ۷ د : عروس از شوی . ۷ ج : دست  
 بسته . آ ۸ پ ح د خ : رقیبانرا ؛ خ : رقیبانرا خبر داد .  
 ۸ ج : داد حذف شده ؛ خ : تو گفتی مرغی زانرا با خبر داد .  
 آ ۹ ث : کنیزان . ۹ خ : لبهای رنگین ؛ از هوس .  
 آ ۱۱ ج ح : همه گفتند ؛ خ : خسرو را .  
 ۱۳ ج د : برزد ؛ پ : وزین آتش بد لها درد آتش .  
 ۱۳ خ : فسانه باز ؛ چ : نشانها  
 آ ۱۴ خ : چه کوئی . ۱۴ پ : مرغی و چه نامی ؛ ت ج : و چه  
 داهی . ۱۵ پ : حذف شده . ۱۵ ر : دروغی .

که شرح حال من لغو دراز است	بها خبر گشتن خسرو نیاز است
چو خسرو در شبستان آید از راه	شما را خود کند زین قصه آگاه
ولیک این اسب را دارید بیرنج	که هست این اسب را قیمت بسی کنج
چو برگفت این سخن مهمان طناز	نشانند آن کنیزانش بصد ناز
۲۰. نشانند آب گل بر چهره ماه	ببستند اسب را بر آخور شاه
دگرگون زیوری کردند سازش	ز در بستند بر دیبا طرازش
گل وصلش بیاغ و عده بشگفت	فرود آسود و این گشت و خوش <sup>خفت</sup>
رقیبانی که مشکو داشتندی	شکوب را کنیز انگاشتندی
شکوب با کنیزان نیز میساخت	کنیزانه بدیشان نرد میساخت

۱۶۱ پ ت ث ب ج چ ؛ که شرح کار من ؛ خ ؛ کاری دراز . ۱۷۲ ث ؛  
 چو در خسرو ؛ خ ؛ آمد از راه . ۱۷۳ خ ؛ کند از حال آگاه ؛  
 د ؛ کند از قصه آگاه .

۱۸۱ د پ ح خ ؛ ولیکن اسب را ؛ ت ؛ ولی این .  
 ۲۱ پ ح ؛ حذف شده . ۲۱۳ د ؛ بستند و از دیبا .  
 ۲۲ ب ت ث ح ؛ فرو آسود .  
 ۲۳ خ ؛ رقیبانرا بشکو . ۲۴ پ ؛ حذف شده .  
 ۲۴۱ د ؛ پریرخ با . ۲۴۲ ب ت ث ؛ بایشان ؛ خ ؛ بر  
 ایشان ؛ د ؛ کنیزانرا بایشان .

## خبر یافتن شیرین از گریختن خسرو از پدر \*

۱- چو شیرین در مداین مهد بنهاد      ز شیرین لب طبعها شهد بکشد  
پس از ماهی کز آسایش اثر یافت      ز بیرون رفتن خسرو خبر یافت  
که از بیم پدر شد سوی نخجیر      وز آنجا سوی ارمن کرد تدبیر  
بدر آمد دلش زان میدوایی      که کارش داشت الحق بینوایی

\* ب ت چ ح خ د : بر ترتیب زیر نوشته شده : رسیدن شیرین بمشکوی ...  
رسیدن خسرو بآرامن . خبر یافتن شیرین از گریختن ... پ : گفتار اندر ترتیب  
کردن خسرو ؛ ت : خبر یافتن شیرین از گریختن خسرو از بیم پدر خویش ؛ ث : ترتیب  
کردن کینزان خسرو کوشکی بجهت شیرین ؛ ج : ترتیب کردن قصر شیرین ؛ ح : تصور  
ساختن از بهر شیرین در مداین ؛ خ : بنا نهادن قصر را جهت شیرین ؛ د : گفتار  
در ترتیب کردن قصر شیرین ؛ ر : ترتیب کردن کوشک برای شیرین ؛ ج رسیدن  
شیرین بآرامن بمهمانی مهین بانو . آ پ : رخت بنهاد ؛ ب ت چ : مهد  
بکشد . ۱۳ ب ت چ چ ح د : بشیرینی لب چون شهد بکشد ؛ ح : لبی ؛  
خ : بنهاد . آ پ : اخبارش خبر یافت ؛ ت : بیس ماهی ؛ ب چ : از صف شده  
ب۲ پ : اثر یافت . ۳ ت : کرد تقدیر . آ ب چ : بی نوایی . آ ت چ د : از سیدوایی  
ح : بی نوایی ؛ خ : دبی . ب د ث : که الحق داشت کارش بینوایی ؛ ح : روانی .

۵- چنان تامدتی درخانه می بود  
 حقیقت شد وراکان یک سواره  
 جهان آرای خسرو بود کز راه  
 بسی از خویشتن برخویشتن زد  
 صبوری کرد روزی چند در کار  
 ۱۰- مراقصری بخرم مرغزاری  
 که کوهستانیم گلزار پرورد  
 بدو گفتند بت رویان دمساز  
 ترا سالار ما فرمود جا ئی  
 اگر فرمان دهی تا کار فرمای  
 ۱۵- بگفت آری بیاید ساختن زود  
 ز بی صبری دلش دیوانه می بود  
 که میکرد اندر و چندان نظاره  
 نظر میکرد چون خورشید در ماه  
 فرو خورد آن تعابن را و تن زد  
 نمود انگه خواهم گشت بیمار \*  
 بیاید ساختن بر کوهساری  
 شد از گرمی گل سرخم گل زرد  
 که ای شمع بتان چون شمع مگد  
 مهیا ساختن درخوش هوای  
 بکوهستان ترا پیدا کند جای  
 چنان قصری که شاهنشاه فرمود

آه چ ح خ ر : چنین . آء ث ج چ : شد و ارکان . بء خ : که میکردند زود  
 چندین : د : که میکرد آنچنان دردی . آء د : پس از . بء خ : فرورد  
 \* ت ح افزوده :

اگرچه با شماعشرت نمایم      نمی سازد درین آب و هوایم ؛  
 ت (آ) : فرایم . آء ب : بر کار . بء ح : در کوهساری . بء د : ز  
 گرمی شد گل سرخم . آء پ : گفتند کنیزان دمساز . بء پ : در هر هوای  
 ج : مهیا داشتن ؛ د : برخوش هوای . آء ح : اگر فرمان کنی با

کنیزانی کزو در رشک مانند      بخلوت مرد بنارا بخواندند \*

که جادو شست اینجا کاریده      ز کوهستان بابل نورسیده \*

زمینرا اگر بگوید کای زمین خیز      هوا بینی گرفته ریز بر ریز

فلکرا نیز اگر گوید بیارام      بناند تا قیامت بر یکی گام \*

۲۰. ز ما قصری طلب کرد است جانی      کز آن سوزنده تر نبود هوای

بدان تا مردم آنجا کم شایند      ز جادو جا دوئیها در نیا بند

آ ۱۶ ج : بارشک ؛ پ : رشک بودند . \* ج : افزوده

بدو گفتند کای استاد دانا      مهندس بر همه کاری توانا

بدست خویش مارا چاره ساز      دل ما زین غم و اندوه پرداز

ج : افزوده

بدو گفتند کای فرزانه استاد      سزد کز کار خود مارا کنی شاد

برای خویشتن کار بیندیش      ز بهر ما دران جاری بیندیش

\*\* ج د : افزوده چنان در سحر سازی دست دارد      که سحر سامری بازی شاد

آ ۱۸ ج : اگر بگوئی . ۱۸ ث ج چ ح د : ریز در ریز ؛ خ : ریز پرویز

ب ۱۸ ج : بناند بر یکی تا قیامت گام . \*\*\* د : افزوده

بدست تو ست مارا چاره ساز      دل ما زار غم و اندوه پرداز

ج د : همه میلش بکوه و غار باشد      به پیش شیر و گرگ و مار باشد

ب ۲۰ د : ندیش گرگ و شیر و مار ؛ ۲۰ د : گزان شوریده .

بدین جادو شبیخونی عجب کن	هوائی هرچه ناخوشت طلب کن
بساز آنجا چنان قصری که باید	ز ما درخواست کن مژدی که شاید
پس آنکه از خزودیا و دینار	وجوه خرج دادندش بخروار
۲۶ چو بنا شد گشت از گنج بردن	جهان پیمای شد در رنج بردن
طلب میکرد جائی دور از انبوه	حوالی بر حوالی کوه بر کوه
بدست آورد جائی گرم و دلگیر	کز و طفلی شود در هفته پیر
بده فرسنگ از کرمانشهان دور	نه از کرمانشهان بل کز جهان دور

۲۲ پ : زین جادو ؛ ب ت : بر این جادو .  
 ۲۳ ج ح خ : که شاید . ۲۳ پ : که باید ؛ د : چیزی  
 ج ح خ : که باید .  
 ۲۴ پ د : وجوه جمع ؛ خ : دادندش بیکار  
 ۲۵ ث : جهان پیمای شد اندر .  
 ۲۵ ، ۲۶ : خ ۲۵ (ب آ) ، ۲۶ (ب آ)  
 ۲۷ ج ح : طفلی شدی ؛ د : کزو در هفته طفلی شدی پیر .  
 ۲۸ ب ت ج ح د ج : بیک فرسنگی .  
 ۲۸ ر : بل از جهان .  
 ۲۸ ث پ خ : حذف شده .  
 ۲۸ ، ۲۹ : ح ۲۹ ، ۲۸ .



بدانجارت و خود را کار که ساخت	بشش ماه آن چنان قصری پیرخت
۳. که دانه هر که آنجا اسب تازد	که شیرین را چنان تلخی نسازد *
چو از شب گشت مشکین روی آن <sup>صبر</sup>	ز مشکورفت شیرین سوی آن قصر
کنیزی چند با او نارسیده	خیانت کاری شهوت ندیده
در آن زندان سرای تنک میبود	چو گوهر شهر بند سنگ میبود
غم خسرو رقیب خویش کرده	در دل بر دو عالم پیش کرده

۲۹ پ ج ح د : کارگر ؛ چ بانجا ؛ ث ج ر : رفت و آنجا

۲۹ پ : بدیا در چنان ؛ ث ج چ ح خ ر : بدونخ در چنان .

آ ۳ خ : که داند آنکه . ۳ ر : که حوری را چنان دونخ نسازد .

۳ پ : حذف شده . \* ج د : افزوده

مسودان را حسد بردن چه باید      بهر کس آن دهدیزدان که شاید

به شیرین تلخ شدزان جای دلگیر      نه آن سبب ز فغان گشتش <sup>صبر</sup> ؛

د : نه شیرین . ۳۲ پ ث : حذف شده .

۳۲ خ : نورسیده . ۳۲ ج ح : کاری و شهوت .

۳۳ پ : سوزان سرای .

۳۴ ج : رفیق خویشی .

۳۴ پ ح : امیدی را نصیب خویش کرده ؛ ح : امیدی زان ؛

ث : ناامیدی را نصیب خویش کرده .

## رسیدن خسرو بارمن \*

۱. چو خسرو دور شد زان چشمه آب	ز چشم آب ریزش دور شد خوا
بهر منزل کز آنجا دورتر گشت	ز نو میدی دلش و ز جورتر گشت
دگر ره شادمان می شد با مید	که بر نامد هنوز از کوه خورشید
چو من زین ره به شرق میشتا بم	مگر خورشید روشن را بیا بم
۵. چو گل بر مرز کوهستان گذرد	نیش مرز بانا ترا خبر کرد
عمل داران برابر می دیدند	زر و دیا بخد مت می کشیدند

\* پ : رسیدن خسرو بارمن به مهانی مهین بانو ؛ ت د : رسیدن خسرو بارمن و استقبال کردن مهین بانو ؛ د : او را افزوده ؛ ث : رسیدن خسرو به مهانی عمه شیرین بارمن ؛ ج : رفتن خسرو به مهانی مهین بانو ؛ ح : خورشید خ : دور شدن خسرو و شیرین از یک دگر در کنار چشمه ؛ ر : رسیدن خسرو بارمن نزد مهین بانو . ه پ : مرز را رفت خبر کرد .

آ ج د : از چشمه آب ؛ خ : از چشمه قاپ . آ ج خ : ز چشم آب خیزش  
 آ پ : دور میشد ؛ ث ح خ د : دور تر شد . ه پ : ز جور میشد ؛ ث  
 ج خ د : ز جور تر شد . ه پ : که بیاید هنوز . ه د : خورشید . آ پ : چون  
 زین سان . ه ج : خورشید تا بانا آه پ : خورستان . ه ب ت ج چ ح د : مرز داران را

بتانی دید بزم افروز و دلبد  
خوش آمد بابتان پیوش آنجا  
از آنجا سوی موقان سر بدر کرد  
۱۰- مهین بانو چوزین حالت خبر یافت  
باستقبال شاه آورد پرواز  
گرامی نزلهای خسروانه  
ز دیبا و غلام و گوهر و گنج  
فرود آمد بدرگاه جهاندار  
۱۵- بزی رخت شه کرسی نهادند  
بروشن روی خسرو آرزومند  
مقام افتاد روزی چندش آنجا  
زموقان سوی باخروان گند کرد  
بخدمت کردن شاهانه بشتافت  
سپاهی ساخته بابرک و با ساز  
فرستاد از ادب سوی خزانه  
دیران را قلم در خط شد از رنج  
جهاندارش نوازش کرد بسیار  
نشانند او را دگر قوم ایستادند

آ ۷ چ : بتانی مرزبان افروز دلبد ؛ خ : روزا افروز ؛ د : جان افروز  
ح : و حذف شده .

۷ خ : رای خسرو . ۸ ح : روزی چند . ۹ آ : سومقان رهگذر کرد  
ث ج چ ح خ : وز آنجا . ۹ ج : باخروان ؛ د : زموقان سوی  
ارمن سر بدر کرد . ۹ ب ت :

از آنجا سوی موقان گرد منزل مغانه عشق آن بتخانه در دل  
۱۰ ث ح : گردنش . ۱۱ آ خ : آورده پرواز . ۱۲ پ : بامرکب و ساز  
آ ۱۲ پ : گرامی برکهای . ۱۵ ث ر : نشستای و ؛ پ :  
نشستند و دگر قوم ؛ ح خ د : نشست او و دگر قوم .

شهنشه باز پرسیدش که چو  
 بمهمان تو آوردم گران  
 مهین یا نو چو دید آن دلنوازی  
 نفس بکشد چون باد سحرگاه  
 ۲۰- بدان طالع که پشتش را قوی کرد  
 یکی هفته بنوبت گاه خسرو  
 پس از یک هفته روزی کانچنان روز  
 بر سر سبزی نشسته شاه بر تخت  
 زمرز نگوش خط نودمیده  
 ۲۵- بساط شه زیغمائی غلامان  
 که بادت نو بنو عیشی فرونی  
 مبادت درو سرزین میهمانی  
 ز خدمت داد خود را سرفرازی  
 فرو خواند آفرینها در خورشاه  
 پناهش بارگاه خسروی کرد  
 روان میکرد هر دم تحفه نو  
 ندید است آفتاب عالم افروز  
 چو سلطانی که باشد چاکرش بخت  
 بسی دلرا چو طره سر بریده  
 چو باغی پر سبزی سرو خرامان

۱۶۳ ث: عشرت فرونی ۱۷۰ ج: حذف شده. ۱۸۰۱۷ پ ث: حذف شده ۱۷۲ از بهمان  
 آوردم ۱۷۳ ج: مبادا. ۱۸۳ پ ت ج ج: ز سجده کرد خود را؛ ح د: بسجده داد خود را  
 خ: ز سجده داد خود را. ۱۹۰ پ ث ح: حذف شده. ۱۹۰ پ ت ج ج خ د: آفرینی  
 ۲۰ پ ث ح: حذف شده. ۲۰۰ پ ت ج ج خ د: بران؛ ج: بان. ۲۱۰ ۲۲ پ ث ح: حذف شده  
 ۲۱۰ آ ح: یک هفته. ۲۱-۲۴ خ: ۲۱، ۲۳، ۲۴، ۲۲. ۲۲۰ پ ج ج ب ج  
 خ: از حذف شده؛ ح: شهنشه بود روزی کانچنان روز. ۲۳۰ پ ت ج ج ح ج  
 خ: ندیده آفتاب. ۲۳-۲۷ پ ث ح: حذف شده. ۲۳۰ ج: نشسته بر سر تخت  
 ۲۳۰ ج: بر سرش بخت. ۲۴۰ پ ت ج ج خ: برزنگوش؛ خ د: نطی. ۲۴۰ خ: دلرا  
 ۲۴۰ ج: چو نیغمای. ۲۵۰ د: بسیط. ۲۵۰ د: سروی.

بجوش آمد سخن در گام هر کس  
 بر آتش ساختن بی رفع شد کار  
 مهین بانو زمین بوسید و چست  
 که دارالملک بردع را نوازی  
 ۳۰. هوای گرم سیر است آن طرفرا  
 اجابت کرد خسرو گفت برخیز  
 سپیده دم ز لشکرگاه خسرو  
 وطن خوش بود رخت آنجا کشیدند  
 زهر سوخیمه ها کردند بر پای  
 ۳۵. مهین بانو بدرگاه جها نگیر  
 شه آنجا روز و شب عشرت همیکرد  
 بمولائی برآمد نام هر کس  
 بحاجت خواستن بی منع شد یار  
 بخسرو گفت ما را حاجتی هست  
 زمستانی در آنجا عیش سازی  
 فراخیها بود آب و علف را  
 تو میرو کادم من بر اثر نیز  
 سوی باغ سپید آمد روا رو  
 ملک را تاج و تخت آنجا کشیدند  
 گرفتند از حوالی هر کسی جای  
 نکرد از هیچ خدمت هیچ تقصیر  
 می تلخ و غم شیرین همی خورد

۲۲خ: بر آتش ساختن: ۲۷ت: بخدمت خواستن: ۲۹د: که دارالملک  
 ارمن را نوازد: ۲۹خ: بدینجا: د: سازد: ۳۱خ: این طرفرا: ۳۲پ: من  
 در پشت نیز: ث ح: من در قفایتیز: خ: من بر قفایتیز: د: تو میروکت من  
 آیم از قفایتیز: ۳۲ج: دم که: ۳۳پ: وطن کردند و رخت آنجا نهادند  
 ث ح: نهادند: د: و رخت: ۳۳پ: ث ح: نهادند: ج: ملک را  
 تخت و تاج: ۳۴ح: ملکر اخیمها بر پای کردند: ۳۴پ: آن حوالی  
 ح: از حوالی جای بر جای ۳۵ث: از درگاه: ۳۵ث: از هیچ گونه: ج: از هیچ نرلی

## در صفت بزم خسرو و آمدن شاپور \*

۱. یکی شب از شب نوروز خوشتر      چه شب کز روز عید اندوه کشت \*

سماع خرگهی در خرگه شاه      ندیمی چند موزون طبع دلخواه

مقالت های حکمت باز کرده      سخنهای مضاحک ساز کرده

\* پ : در صفت مجلس خسرو ؛ ت : صفت آتش در زمستان و رسیدن  
شاپور نزد خسرو ؛ ث : صفت مجلس خسرو و آمدن شاپور و حکایت کردن ؛ ج :  
رسیدن شاپور نزد خسرو و در زمین ارمین ؛ چ : صفت بزم خسرو و پرویز ؛ ح : مجلس  
ساختن خسرو و در ارمین به پیش مهین بانو و رسیدن شاپور ؛ خ : جشن ساختن  
خسرو و در بر دوع و آمدن شاپور ؛ د : صفت بزم خسرو و آمدن شاپور و آگاهی دادن  
از شیرین ؛ ر : مجلس بزم خسرو و باز آمدن شاپور . آ ب پ ت چ خ ؛ یکی روز  
از ۱۳ ب پ ت اندوز کشت ؛ ج : کز روز عید آن روز خوشتر ؛ ح د : عید افروز  
خوشت . \* \* ج : بیت های زیر افزوده ؛ در نیمه فقط بیت ۱ و ۴ افزوده  
بکام دل نشسته شاه خسرو      چو جنت ساز داده مجلس نو (د : منزل نو)  
و شاقان ساغوز معین بهشتی      روان کردند چون در آب کشتی  
مغنی ارغنون آواز داده      ز پرده سحر بابل ساز داده  
ز عشرت چنگوا حالت رسیده      ز سودای ناله کشیده (د : ناله بر)  
آ ۲ ت : در خیمه ؛ د : در پرده ؛ ۲ ت ر : و دلخواه . آ ۳ ج ساز کرده ؛ ۳ ج : باز کرده ؛ پ : مضاحک

بگرداگرد خرگاه کیانی  
 ۵- دمه بردر کشیده تیغ پولاد  
 درون خرگاه از بوی خجسته  
 بنید خوشگوار و عشرت خوش  
 ز گال ارمنی بر آتش تیز  
 چو مشک نافه در نشو گیاهی  
 ۱۰- چرا آن مشک بید عود کردار  
 سیه را سرخ چون کوه آن دورنگی  
 مگر کز روزگار آموخت نیرنگ  
 بباغ شعله در دهقان انگشت  
 سیه پوشیده چون زاغان کهن  
 فرو هشته نمدهای الانی  
 سر نامحرمان را داده بر باد  
 بخور عود و عنبر کله بسته  
 نهاده منقل زرین پر آتش  
 سیاهانی چو رنگی عشرت انگیز  
 پس از سرخی همیگیر و سیاهی  
 شود بعد از سیاهی سرخ خسار  
 چو بالای سیاهی نیست رنگی  
 که از موی سیاه ما برد رنگ  
 بنفشه میدرود و لاله میگشت  
 گرفته خون خود در نای و منقار

آ ۵ ج : دمه در بر . ۵ ج خ : سر نامحرمان میداد . ۷ آ پ : عنبر  
 خوش . ۷ پ : منقل زرین و زرین پر : ۷ ج د : در آتش .  
 ۸- ۱۸ ح : حذف شده . ۸ پ حسرت آمیز . ۹ خ : بعد از بیت ۱۸  
 نوشته شده . ۹ آ پ : ز مشک ؛ خ : گو نشو . ۹ ث : گزان سرخی  
 آ ۱ ج : این مشک ؛ پ : جوابش مشک ؛ خ : چرا آن بید مشک .  
 آ ۱۱ پ : کردست رنگی ؛ ج خ د : از دورنگی ؛ ج : از درنگی ؛ ر : کود آذرنگی  
 آ ۱۱ ج : کله بالای . ۱۲ پ : حذف شده . ۱۴ ب ث ج خ د : دریای ؛ ت : دریای ؛ ج : خود را خود مشتاق  
 پ : حذف شده

سیه ماری فلکند مهره درپیش *	۱. عقابی تیر خود کرده پر خویش
چو زردشت آمده در زند خوانی	مجوسی ملتی هندوستانی
بشنگرفی مدادی کرده بر کار	دبیری از جیش رفته ببلغار
که ریحان زمستان آمد آتش	زمستان گشته چون ریحان از <sup>خوش</sup> آرزو
خروسی کو بوقت آواز کرده	صراحی چون خروسی ساز کرده
گهی تیهو بر آتش گاه در آج *	۲. ز رشک آن خروس آتشین تاج
گهی کبک دری گه مرغ آبی	روان گشته بنقلان کبابی
چو در زرین صراحی سرخ باده	ترتج و سیب لب برب نهاده
شده در حقه بازی باد نوروز	ز بس نارنج و نار مجلس افروز

آ ۱۵ : عقابی تیر کرده خود ؛ خ : عقابی تیر بر کرده ؛ د : عقابی تیر و کرده .

۱۵ د : کرقه مهره . ۱۵ پ : صنف شده . \* ب ت ج چ : ازوره

شبه در عقده یا قوتی کشیده . فزنگی زنگینی راسر بریده ؛ ج آ :

یا قوتین . آ ۱۶ خ : ملت هندوستانی . ۱۷ پ ج د : در کار ؛ چ ؛ بشکوف

۱۸ : خ ب آ . ۱۸ پ : ریحان بو خوش ؛ ب ت : ریحان او خوش . ۱۸ پ :

زمستان گشت آتش . ۲۱ ، ۲۲ : خ ۲۱ ، ۲۲ . ۲۲ ج چ ج : در آتش .

آ ۲۱ ج : بنقلان ؛ ح : بنقلاب . \* \* خ ر : ازوره ؛ ز نکس وز

بنفشه صحن خروگاه گلستانی نهاده در نظرگاه ۲۲ ، ۲۳ : د ۲۲ ، ۲۳ . ۲۳ ح :

صنف شده . ۲۳ پ : شده نارنج ؛ د : ز بس نارنج و ترتج . ۲۳ پ : حلقه بازی .



بسر بروند صبحی در صبحی	جهانرا تازه تر دادند روحی
دریده پرد های عشق بازان	۲۵. ز چنگ ابریشم <u>دستان نوازان</u>
فلکنده سوز آتش در دل سنگ	سرود پهلوی در ناله چنگ
مغنی راه موسیقار می زد	کمانچه آه موسی وار می زد
که بدرود ای نشاط و عیش بدرود	غزل برداشته رامشگر رود
گر ایمن باشد از باد خزان	چه خوش باغیست باغ زندگانی
گرش باشد اساس جاودانه	۳. چه خرم کاخ شد کاخ زمانه
که چون جاگوم کردی گویت خیز	از آن سرود آمد این قصر دلاویز
بیادش داد باید زود بر باد	چو هست این دیر خاکی سست بنیاد
که رفت آن از میان و این در میان نیست	ز فردا و ز دی کس را نشان نیست

آ ۲۴ ج : کردند روحی . ۲۴ ح : بس پرده صبحی بر پ : بسی بودند ؛ ش ج  
 د : صبحی در صبحی ؛ ج د : بوده . ۲۵ - ۲۶ پ ش ج : حذف شده آ ۲۶ ب  
 ج خ د : بر ناله . ۲۶ د : بردل . آ ۲۷ خ : راه موسیقار می زد . ۲۷ خ : آه  
 موسیقار می زد . آ ۲۸ ج : برداشته دارند ؛ خ : رامشگر عود ؛ د : که بدرودی  
 آ ۲۹ پ ج ح در : ایمن بودی . ۳۰ پ : گوش هستی ؛ ت ج در : گری بودی . ۳۱ پ ۳۲  
 آ ۳۱ پ : این ؛ در : این کاخ . آ ۳۲ خ : که هست . ۳۲ ت : بیاده برده شد ؛  
 ب : بیاده برد میدش ؛ د : بیادش زود باید داد بر باد ؛ ج : بیاده برد میش .  
 ۳۳ خ : حذف شده . ۳۳ ب پ ت ش ج ح : که آن رفت ؛ د : که دمی رفت است و ما فردا در میان نیست

یک امروز است ما را نقدیام	بر او هم اعتمادی نیست تا شام
۳ بیاتایک دهن پر خنده داریم	یک امشب را بشادی زنده داریم
بترک خواب میباید شبی گفت	که زیر خاک میباید بسی خفت *
ملک سرمست و ساقی باده در دست	نوا می طربان چو بلبل مست
در آمد گلرخی چون سرو آزاد	ز دلداران خسرو بادل شاد
که بر دربار خواهد بنده شاپور	چه فرمائی در آید یا شود دور
۴ ز شادی خواست جستن خسرو از جای	دگر ره عقل را شد کار فرمای
بفرمودش در آوردن ز درگاه	ز دلگرمی بجوش آمد دل شاه

آ ۳۴ پ : یکی روز است . ب ۳۴ پ : بر آن هم . آ ۳۵ ج : بیاتایک دهن .  
 ب ۳۵ ج : ر : بهی جان و روان را زنده داریم ؛ ر : جان و جهانرا ؛ پ : یک  
 امشب جان و دل را زنده داریم .

۴ ر : سر فصل افزوده : آگاهی دادن شاپور خسرو را از شیرین

آ ۳۶ پ ج خ د : می شاید ؛ ج : همی گفت

آ ۳۷ پ : بردست . ب ۳۷ پ ث ج ح خ در : نوا می چنگ میشد

شست در شست . ۳۸ : د ج پ (بآ)

۳۸ خ : ز دلداری ؛ ج در : بادل

ب ۳۹ خ : ولیکن عقلرا . ۴۰ ب : در حاشیه نوشته شده .

۴۱ پ : از آن گرمی . آ ۴۱ ر : بدرگاه

بشمیر خطر گشته بدو نیم	که بد دل در برش ز امید و از بیم
بلا ی چشم بر راهی عظیم است	همیشه چشم در ره دل دو نیم است
غمی از چشم در راهی بتر نیست	اگرچه هیچ غم بی درد سوز نیست
کز او رخ زرد گردد عمر کوتاه	۴۵ مبادا هیچ کس را چشم در راه
زمین را نقشهای بوسه می بست	در آمد نقش بند ما نوی دست
بر رسم بندگان بر پای می بود	زمین بوسید و خود بر جای می بود
نشاند او را و خالی کرد خرگاه *	گرامی کردش از تمکین خود شاه
شگفتی ها که بود از سرگذشتش	پرسید از نشان کوه و دشتش

آ ۴۲ پ : دل پر دردش از اندوه و از بیم ؛ ب ت خ د : دل در بندش از ؛ خ د :  
 دلی در بندش ؛ ج : که بد مسکین دلش از . ۴۳ پ ج د : برره . ۴۳ پ ث  
 ت ج د : در راهی ؛ خ : بر راهی . ۴۳ - ۴۴ ح حذف شده ۴۴ پ هیچ رفت  
 شده ۴۴ پ : از چشم بد کلمه اولی حذف شده ؛ ج : غمی از چشم راهی تیز تر نیست ؛  
 خ ر : بر راهی . ۴۵ پ خ ر : بر راه ؛ ث د : دیده در راه ؛ ج ح : دیده بر راه .  
 ۴۵ ث : کزان رخ . ۴۴ ، ۴۵ د : ۴۴ ، ۴۵ ج : در بست . ۴۷ پ ث : و پس  
 بر جای ؛ ج د : و هم بر جای ؛ ب ت ج : بر جامی بود . ۴۷ ث ج ح خ د : بر پای میبود ؛ ب  
 ت ج : بر هامی بود ۴۸ ج او را نشاند ؛ ب پ ج : درگاه \* ؛ خ : بر فصل از زوده ؛ آمدن شاپور  
 پیش خسرو و حکایت کردن از شیرین . ۴۹ پ : پرسیدش از آن کلمه اولی حذف شده  
 ج : پرسید از نشان پا و دستش . ۴۹ ب پ ت ث ج خ : که باشد

۵ دعا برداشت اول مرد هشیار      که شه را زندگانی باد بسیار  
 مظفر باد بر دشمن سپاهش      میفتاد از سر دولت کلاهش  
 مرادش با سعادت راه بر باد      ز نوهر و روزش اقبالی دگر باد \*  
 حدیث بنده را در چاره سازی      بساطی هست بالختی درازی  
 چو شه فرمود گفتن چون نگویم      مراد شاه جویم چون نجویم  
 ۵۵. وز اول تا باخر هر چه دانست      فروخواند آنچه خواندن میتوانست  
 از آن پنهان شدن چون مرغ از <sup>نبوه</sup>      وز آن پیدا شدن چون چشمه در <sup>نبوه</sup>

آ ۵ : دعایش گفت اول ؛ خ : ز اول . ۵۲ د : حذف شده . آ ۵۲ پ :  
 مرادش را سعادت کارگر باد ؛ ث ج ح چ خ : مرادش را سعادت راه بر باد ؛ ز  
 راه سپر . آ ۵ ج : ز نوهر و روز اقبال ؛ چ : اقبال . \* ث : افزوده  
 نمی باد آنک او شادت نخواهد      خواب آنکس که آبادت نخواهد  
 ب ۵۲ ث ر ج خ : رضای ؛ ج : مراد خاطر شه چون نجویم .  
 ۵۵ - ۵۶ : خ ۵۶ ، ۵۵ . آ ۵۵ ج چ خ ح در : آنچه ؛ ح د :  
 از اول ؛ ث : آنچه دانست . ب ۵۵ پ ث خ ح : فروخواند آنچه  
 کش میتوانست ؛ ج ح د : فروگفت آنچه کش میتوانست ؛ چ : آنچه گفتن  
 میتوانست . ۵۵ ، ۵۶ : خ ۵۵ (ب آ) ، ۵۶ (ب آ) . ۵۶ ج ت چ د ح ث :  
 تنها شدن ؛ پ : از اندوه ؛ ج : مرغ انبوه . ب ۵۶ ب پ ت ث خ ح : وز آن پنهان  
 شدن ؛ چ د : گریان ؛ ح : تنها ؛ ج : از کوه ؛ ح : جو غزم .

بر آوردن مقنع و ارمای	بهر چشمه شدن هر صبح گاهی
بافسون فتنه رافتنه کردن	وزان صورت بصورت باز خوردن
فرستادن بترکستان شاهش	وزان چون هندوان بردن ز راهش
خروشی بیخود از خسرو برآمد	سخن چون زان بهار نو برآمد
بلو تا چون بدست آید دگر بار *	بخواش گفت کان خورشید رخسار
دگر اقبال خسرو کرد یاری	مهندس گفت کردم هوشیاری
بدکان کمانگر بر گذشتم *	چو چشم تیر گز جاسوس گشتم

۵۷ پ : مقنع چونکه . ۵۹ ، ۶۰ : پ : ۵۹ ، ۶۰ : ج : سپاهش

۶۰ پ : خروشی از دل خسرو ؛ د : خروش . آ ۶۰ ب پ ت ش ج ج

ح د : شفاعت کودکان . آ ۶۰ ر : آمد \* ج ح د : افزوده

زبان بکشد دیگر بار شاپور      که ای از روز گارت چشم بدود

ج ب : در حاشیه افزوده

دگره گفت شاپور ای خداوند      مبراد از توشه اقبال پیوند

۶۲ پ : حذف شده . آ ۶۲ ح : بسی کردم در اقل هشیاری ؛ ج :

مهندس وار کردم . ۶۲ ب ح : دگر کاقبال خسرو داد یاری ؛ د : مگر کاقبال ؛

ت ج خ : دگر کاقبال . آ ۶۲ پ : خاموش گشتم . \* ج د : افزوده

به پیو دم سراسر مرز آن بوم      سواد آن طرف تا سرحد روم . ح : افزوده

اگرچه فتنه عالم شد آن ماه      چو عالم فتنه است بر صورت شاه .

بدست آوردم آن سرور و انرا	بت سنگین دل سمین میا نرا
چه دیدم تیز رائی تازه روئی	سیحی بسته در هو زیر موئی *
همه رخ گل چو بادامه زغزی	همه تن دل چو بادام دو مغزی
میانی یافتم از ساق تا روی	دو عالم را گره بسته بیک موی
دهانی کرده بر تنگیش زوری	چو خوزستانی اندر چشم موری
نبوسیده لبش بر هیچ هستی	مگر آینه را آنهم بمستی

حدس  
۷

۶۴ ح : بدست آمدم دگر سرو ۶۴ ج دح : بت سمین بر لاغمیا نرا : ح :  
 بت سمین تن لاغمیا نرا ۶۵ پ ح : حذف شده ۶۵ ر : تار موئی \* ج د :  
 افزوده اگر وصف جمالش بر تو خوانم فرو ماند از آن گفتن زبانم (۱)  
 کجا بتوان سخن کردن ز ریش چه گویم زان کمند مشکبوش (۲)  
 بدو در من نگه کردم سراپای قیاسی بر گوتم زان دلارای (۳)  
 (۱) د : در آن (۲) د : صفت کردن (۳) د : بدو اندر نگه  
 ۶۶ ح : حذف شده : ج :

همه رویش چو برگ گل زغزی همه تن دل چو بادام دو مغزی  
 ۶۷ خ : چوماه نو بنغزی : ث : چو بادام ز : ۶۷ خ : همه تن هم چو ۷۶-۶۷  
 ح : حذف شده ۶۷ ر : کز ۶۷ ث : گوه کرده ۶۸ خ : بر تنگیش زوری : ث : دهانش کرده  
 ۶۸ خ : اندر چشم خوزی ۶۹ ث : پوشیده رخس بر جمله هستی : ح خ د : لبش را هیچ  
 ۶۹ ب پ ت : مگر آینه و آنهم بمستی : ث ج : بر آینه و آنهم : ج چ د خ : مگر آینه و آنهم

۷۰. نکرده دست او باکس درازی  
 بسی لاغرتر از مویش میافش  
 مگر با زلف خود و آنهم بیازی  
 چو عالم فتنه شد آن ماه  
 اگرچه فتنه عالم شد آن ماه  
 چومه را دل برفتن تیز کردم  
 رونده ماه را بر پشت شبرنگ  
 ۷۵. من اینجا مدتی رنجور ماندم  
 بدین عذر از رکابش دور ماندم  
 پس آنکه چاره شبیدز کردم  
 فرستادم بچندین مکر و نیرنگ  
 بچو عالم فتنه شد بر صورت شاه \*

آ. ۷۰. خ : دست کس . آ. ۷۱. چ ج : موی میافش . آ. ۷۲. ج : از شگود هاش .

۷۲، ۷۱ : خ ۷۲، ۷۱ (ب آ) \* ج (۱-۴)، د (۲-۴) افزوده

بصدحیلت برو خواندم فسونی  
 بیفکنم بیاد و دم فسونی (۱)  
 چو از حال شش آگاه کردم  
 چو طفلانش بشیر از راه کردم (۲)  
 چو دیدم کوسر پیوند دارد  
 ز عشق شاه دل در بند دارد (۳)  
 براو خواندم سراسر قصه شاه  
 چنان کز خویشتن بیرون شد آن ماه (۴)

آ. ۷۲. د : از راه بروم . آ. ۷۳. پ خ : چو آن ماه را برفتن تیز کردم

\*\* ت : افزوده

نگاری را چنان بر پشت رهوار  
 روان کردم بحیلت های بسیار  
 آ. ۷۴. پ : دو هفته . آ. ۷۵. ج : فرستادم بصد داستان و نیرنگ ؛ د :  
 روان کردم بصد افسون و نیرنگ . آ. ۷۶. پ ج د : اینجا .  
 ۷۵. ت : باین .

چنان دامنم که آن سختی کشیده	بمشکوی ملک باشد رسیده
شه از دلدادگی دربر گرفتش	قدم تافوق در گوهر گرفتش *
سیاسش را طراز آستین کرد	بر او بسیار بسیار آفرین کرد
حدیث چشمه و سرشستن ماه	درستی داد قولش را بر شاه
۸۰- ملک نیز آنچه در ره دید یکسر	یکایک باز گفت از خیر و از شر
حقیقت گشتشان کان مرغ و مسأ	باقصای مداین کوده پرواز
قرار آن شد که دیگر باره شاپور	چو پروانه شود دنبال آن نور
زمرود را سوی کان آورد باز	ریاحین را بستان آورد باز

۷۶ پ ت ج چ خ ؛ چنین ؛ ب ت ج ؛ سختی رسیده ؛ ر ؛ کنون دامن .  
 ۷۷ پ ؛ شه عادل زدل دربر گرفتش ؛ خ ؛ از دلداریش . ۷۲ ح خ  
 د ؛ ز سر تا پای در گوهر گرفتش \* ج (بدرایت ۷۷) ، (در بدرایت ۷۲)  
 افزوده ؛ سراسر قصصهای خویش برگفت چنان که شاه خسرو هیچ تنهفت  
 ۷۸ پ ت ؛ آفرین کرد ؛ ت ؛ سیاسش . ۷۸ د ؛ بد و بسیار .  
 ۷۹ ، ۸۰ ج ؛ ۷۹ ، ۸۰ پ ؛ حکایت کرد با شاپور در راه ؛ ح ؛  
 پس آنکه رفتن آن مه در راه ؛ ج ؛ قولش بر دل شاه .  
 ۸۰ ح د ؛ حذف شده . ۸۰ ث ؛ نیز آنچه ؛ خ ؛ نیز آنچه در ره بود دیده  
 ۸۱ خ ؛ گفت از نور رسیده . ۸۱ ح خ ؛ کود پرواز . ۸۲ خ ؛ حذف شده  
 ۸۲ ح ؛ دیگر بار . ۸۳ ح خ ؛ حذف شده . ۸۳ ت ج د ؛ ریاحین را سوی بستان برد باز



## خبر دادن خسرو مهین بانورا از حال شیرین \*

۱. خوشا ملکا که ملک زندگانیست      بها روزا که آن روز جوانیست  
نه هست از زندگی خوشتر شمای      نه از روز جوانی روزگاری \*  
جهان خسرو که سالار جهان بود      جوان بود و عجب خوشدل جوان \*  
نخوردی بی غنا یک جرعه باده      نه بی مطرب شدی طبعش گشاده

\* پ : آمدن مهین بانو نزد خسرو ؛ ت : رفتن شاپور بهدین با آوردن  
شیرین ؛ ث خ (بعد از بیت ۱۴ نوشته شده) : رفتن شاپور بار دهم بطلب شیرین  
بهدین ؛ ج ح : رفتن شاپور بهدین بطلب شیرین ؛ (ح : شیرین شور انگیز)  
ج : فرستادن خسرو شاپور بطلب شیرین ؛ د : فرستادن خسرو شاپور را با آوردن  
شیرین ؛ ر : رفتن شاپور دیگر بار بطلب شیرین . ۱۳ پ : بهار و لاله و روز ؛  
ب ت ج ح د : بهین روزا ؛ ث : بهین روزا ؛ خ : بهار و لاله آن روز .  
۱۴ پ : نه چون روز . \* \* ج د : از ورده

چو باشد شاد کامی و جوانی      همین باشد نصیب زندگانی ؛ (د آ ب) : شادمانی  
آ ۳ خ : ملک خسرو . ۱۳ ج : دلخوش ؛ ج : بود خنث شده ؛ ح : دلکش ؛ خ : عجب بود  
و خوشدل جوان بود . آ ۴ ج : بی عطایک ؛ ج : نخورده \* \* ب پ ت ج ح د : از ورده  
نبود از عهد او تا عهد آدم      از او خوشدلتری در روی عالم (پ : در جمله عالم ؛ ج : بر روی  
ج : خوشتر دلی .)

- ۵- مغنی را که پارنجی ندادی  
بعثت بود روزی باده درست  
ملک تشریف خاص خویش داشت  
چو آمد وقت خوان دارای عالم  
بهر خوردی که خسرو دستگه داشت  
۱۰- حساب باج و برسم آنچنان است  
اجازت باشد از فرمان موبد  
بمی خوردن نشاند آنکه مهانرا  
بجام خاص می میخورد با او  
چو از جام نبید تلخ شد مست  
۱۵- ز شیرین قصه آوارگی کرد  
بهر داستان کم از گنجی ندادی  
مهین بانو در آمدشاد و نشست  
ز دیگر وقتها دل بیش داشت  
ز موبد خواست رسم باج و برسم  
طریق باج و برسم را نگه داشت  
که او بر چاشنی گیری نشان است  
خورشهارا که این نیک است و آن بد  
همان فرخنده بانوی جهانرا  
حدیث از هر دری میکرد با او  
حکایت را بشیرین باز پیوست  
بدل شادی بلب غمخواری کرد

آ ۵ ث ج چ ح خ د: پارنجی بدادی؛ ج ج: چو پارنجی، ۵ ب: بیک داستان  
روان گنجی بدادی، آ ۶ ج: بخلوت بود، ۶ ج: بانویامد، ۷ خ: ز دیگر  
روزها، ۷-۱۴: ب ت ث ج د ۷، ۱۳، ۸، ۱۴-۸، ۱۲-۸ پ ث ج ح  
خ: حذف شده، ۸ ر: و حذف شده، ۱۵ ج: بلب شادی بدل  
۹ ب: ر: حدیث باج برسم، ۱۰ ر: و حذف شده، ۱۱ ب: که آن  
آ ۱۳ ح: می حذف شده، ۱۳ ج: خاص خود میخورد؛ خ ر: سخن از  
۱۵ خ: حذف شده، ۱۵ ب ت: به دلخواری؛ پ: بلب شادی بجان؛ ث: بدل شادی برخ

که بانورا برادر زاده بود      چو گل خندان چو سرو آزاده بود  
 شنیدم کار هم تو سن کشیدش      چو عنقا کرد از اینجا ناپدیدش  
 مرا از خانه پیکی آمد امروز      نشان آورد از آن ماه دل افروز  
 گر اینجا یک دو هفته باز مانم      بر آن عزمم که جایش باز دامنم  
 ۲۰ فرستم قاصدی تا آردش باز      تومی خور و انده از خاطر پیرواز  
 مہین بانو چو کرد این قصه را گویش      فرو ماند از سخن چون مردم پیش  
 بخدمت بر زمین غلطید چون خاک      خروشی بر کشید از دل شغبناک  
 که آن در کو که گرینم بخوابش      نه در دامن که در دریای آبش

آ ۱۷۱ چ : شنیدم که ادم ۱۷۰ پ ج : از اینجا . ۱۹۳ پ ج د : که حالش ؛  
 خ : که او را باز خوانم ؛ ب : بدان  
 آ ۲۰ رج : تا بازش آرد . ۲۰ ح خ : تومی خور خاطر از انده پیرواز ؛  
 رج : بسان مرغ در پروازش آرد .  
 آ ۲۱ رج ح : از سخن بیصبر و بیبہوش . ۲۲ ب ح د : برخاک ؛ خ ؛  
 در خاک ؛ ت غلطید غمناک ؛ ج : بخدمت پیش شه غلطید در خاک  
 ۲۲ ث : بخسرو گفت کای از گوهر پاک . ۲۲ پ : بجای این بیت بیت  
 زیرین نوشته شد چنین من خسته دل را شاد کردی امیدم هست چون بازگودی (ث آ) ؛  
 چنین کاین ؛ ب (صرح) ؛ امیدم هست کز خود شادگودی . ۲۳ پ : کجا آن دل که گو  
 ث ؛ کجا آن در که گو ؛ ج ؛ که کو آن در که . ۲۳ ح : نه در دامن .

بنوک چشمش از دریا بر آرم  
 ۲۵ پس آنکه بوسه زد بر مسند شاه  
 ز ماهی تا بماه افسر پرستت  
 من آنکه گفتم او آید فرا دست  
 چو اقبال تو با ما سر در آرد  
 اگر قاصد فرستد سوی او شاه  
 ۳۰ بحکم آنکه گلگون سبک خیز  
 بجان بسپارش پس جان سپارم  
 که مسند بوس بادت زهره و ماه  
 ز مشرق تا بمغوب زیر دستت \*  
 که اقبال ملک در بنده پیوست  
 چنین بسیار صید از در در آورد \*  
 مرا باید ز قاصد کردن آگاه  
 بدو بخشم ز همزادان شیدیز

۲۴ پ ت ث خ : بر آن چشمه کل از خارش بر آرم ( ث خ : بدان ؛ ث خ : از  
 صحرا ) ؛ ج : وزان پس خاک پایش بر سر آرم ؛ ح : بدان چشمه گل و ریحان  
 بکارم . ۲۵ آ د : در مسند . ۲۵ ب خ : بودت . ۲۶ ح : حذف شده

\* ب ت ج چ ح خ د : افزوده

چنان کاین خسته دل را شاد گردی امیدم هست که خود شاد گردی ( آ ج خ د :  
 خسته را دلشاد ؛ ب ج : هست و ایم شاد )

۲۷ ت : گفتم آید او . ۲۷ ح خ : با بنده . ۲۸ چ : در آورد . ۲۸ پ : چنین  
 صیدی مرا از ؛ ج : بسیار کام ؛ چ : در آورد . \* \* ج د : افزوده  
 وزان پس بوسه بردست شه داد که شاما چاکرت رخسندمه باد  
 ۲۹ پ ت ث ح : بقاصد .  
 ۳۰ آ ب ت ث خ : آنک .

که باشد نیز کس هم تک نباشد  
 اگر شب دیز با ماه تمامست  
 و اگر شب دیز نبود مانده برجای  
 ملک فرمود تا آن رخس منظور  
 ۳۵ وز آنجا یک تنه شاپور برخاست  
 سوی ملک مداین رفت پویان  
 بمشگودر نبود آن ماه رخسار  
 در قصر نگارین زد زمانی  
 درون بردنش از در شاهانه  
 جز این گلگون اگر بدرک نباشد  
 بهمراهیش گلگون تیز گامست  
 جز این گلگون که دارد زیر او پای  
 برند از آخور او سوی شاپور  
 دو اسپه راه رفتن را بپاراست  
 گراسی ماه را یک ماه جویان \*  
 مع القصه بقصر آمد دگر بار \*  
 کس آمد دوش از خسرو نشانی  
 بخلو نگاه آن شمع زمانه

۳۲، ۳۳، ۳۴ پ : ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵ ج : بجز گلگون . ۳۳ پ :  
 جزاز ؛ ر : بجز . ۳۴ ج : برند از آخر او را نزد شاپور (ح : سوی  
 شاپور) ۳۵ پ : وز آنجا چون بکه شاپور . ۳۵ ج : ساز رفتن را  
 ح : راه را رفتن . ۳۶ پ : دو هفته ماه را ؛ ح : دو هفته ماه را  
 یک هفته جویان . ث : ماه را در ماه جویان \* ج : د : افزوده چو روز چند دیگر راه  
 پیور بد آنجا شد که آن ماه جهان بود (آر : چو روزی چند از آنجا ؛ د : بآنجا)  
 ۳۷ ح : بمشگودر رسید آن خوب گفتار \* \* د : افزوده ری دید از جفا بر ماه بسته در  
 آن سنگ سیاه ماری نشسته . ۳۸ ح : داد از ؛ ج : از شیرین نشانی .  
 ۳۹ ج : شمع یگانه ؛ ج : شمع روانه

۴۰. چوسر در قصر شیرین کوشاپور  
 نشسته گوهری در بیضه سنگ  
 رخس چون لعل شد زان گوهر پاک  
 ثناها کرد بر روی چو ماهش  
 که چون بودی و چون رستی زبیداد  
 امیدم هست اگر سختی کشیدی  
 چه جایست اینکه بس دلگیر جاست  
 در این طلعت ولایت چون دهد نور  
 عقوبت یاره دید از جهان دور  
 بهشتی بیکری درد و زخ تنگ  
 نمازش بر دوح مالید بر خاک  
 بپرسید از غم و تیمار راهش  
 که از بندت نبود این بنده آزاد \*  
 از آن سختی باسانی رسیدی  
 که زد رایت که بس شوریده را بست  
 بدین دوزخ قناعت چون کند حور \*

بیم ح : پاره دید . ۴۱ ث : بهشتی گوهری ؛ ب ت ث ج خ ؛ دوزخی .  
 ۴۳ ب پ ت ث ج ح خ ؛ حذف شده . ۴۴ ج د : ثناها گفت . ۴۴ پ : که  
 چون بودی و چون بودی ؛ ح : به بیداد . ۴۴ ح : که از یاد ت .  
 \* ر : افزوده

امیدم هست کاین سختی پسین است دلم زین پس بشادی بریقین است  
 ۴۵ ر : یقین میدان که گر سختی کشیدی . ۴۵ ح : از آن بندت ؛ د : بکزان  
 ۴۶ خ : که بس شوریده . ۴۶ ث : زد رایش ؛ ج خ : که بس  
 آشفته . ۴۷ چ : چون بود ؛ ح : چون کند .  
 ۴۷ چ ح خ ؛ درین دوزخ \* \* ج د : افزوده  
 بهشتی حور چون رنجور باشد چو در دوزخ بود مهجور باشد

مگر یک عذوهست آن نیز هم لنگ      که تو لعلی و باشد لعل در سنک  
 چون نقش چین در آن نقاش چین دید      کلید کار خود در آستین دید  
 ۵۰ نهاد از شرمناکی دست برونخ      سپاسش برد و بازش داد پاسخ \*  
 که گر غمهای دیده بر تو خوانم      ستمهای کشیده بر تو رانم  
 نه در گفت آید و نه در شنیدن      قلم در گفتش باید کشیدن \*

آ ۴۸ خ : وین نیز ؛ خ : مرا یک ؛ پ ث : نیز پس لنگ . آ ۴۹ خ : چو  
 نقش خود . ۴۹ ج ح د : کام ؛ پ : در آستین بود  
 آ ۵۰ ج : شرمساری . ب ۵۰ ث : و دادش نیز پاسخ ؛ ج : سپاس  
 کرد . ح : پس آن گاهی چنین دادش به پاسخ ؛ پ : شتابش بود .  
 \* د : افزوده

که ای استاد عالم مرد فرهنگ      غلط کردی که باشد لعل در سنک (۱)  
 مراد رگوره آتش نشانند      در این جای چنین ناخوش نشانند (۲)  
 چو وحش و دام و دمن زان گروم      نشسته در میان سنک و گوهم (۳)  
 مپرس از غصه های بی شام      مجوی از جورهای روزگام (۴)  
 آ (۱) ج : ایا استاد ؛ ب (۱) ج : که شد . آ (۲) ج : مراد رگور آتش  
 در . ب (۲) ج : درین جای خبر . ب ۵۱ پ خ : بر تو خوانم . ب ۵۲ ج ح :  
 قلم باید بحر فحش در کشیدن \* \* ج : چهار بیت قید شده در \* افزوده ؛ د :  
 افزوده دری دارم که آن در سفتی نیست      بیسی دارم سخن کان گفتی نیست .

بدان مشکو که فرمودی رسیدیم  
 بهم کرده کنیزی چند جماش  
 ۵۵. چو زهره برگشاده دست و بازو  
 بهای خویش دیده در ترازو \*  
 چومن بودم عروسی پارسائی  
 از آن مشتی جلب جسم جدائی  
 دل خود بر جدائی راست کردم  
 وز ایشان کوشکی درخواست کردم  
 دلم از رشک پر خوناب کردند  
 بدین عبرت گمهم پرتاب کردند  
 صبور آباد من شد این سیه سنگ  
 که از تلخی چو صبر آمد سیه رنگ  
 ۶۰. چو کردند اختیار ای جای دلگیر  
 ضرورت ساخت میباید چه تدبیر

الم

آ ۵۳ : د : بآن ؛ چ : در آن . ۵۳ ب ت ث ج چ ح د : ملامت ریزه .  
 ۵۳ خ : حذف شده . آ ۵۴ پ : چند تماش . ۵۴ پ : باش حذف شده .  
 ۵۵ چ ح خ : برکشیده \* ج : ازوره  
 چومن دیدند بر من رشک بردند چنان کز رشک من گوئی بهر دند  
 آ ۵۶ پ ث ج چ ح : عروسی پارسائی .  
 ۵۶ ث : ازین ؛ ح : مشتی جلب ۵۷ چ : کردم حذف شده .  
 آ ۵۸ ب پ ت ث ج چ ح د ؛ مرا ؛ ح : دل خوناب کردند .  
 ب ۵۸ چ : برین . ۵۹ ح : حذف شده . ۵۹ چ : شد این دوسه  
 سنگ ؛ خ : بود ؛ ث : رگشت . آ ۶۰ ج : آن جای دلگیر . ب ۶۰ ج :  
 می حذف شده . د : ضرورت باید ساختن چه تدبیر .



پس آنکه گفت شاپورش که برخیز  
وزان گلشن بر آن گلگون نشاند  
که فرمان اینچنین داد است پرویز \*  
بگلزار مراد شاه راندش \*

۶۲ پ : که فرمان اینچنین داد ؛

ج ج : که فرمان اینچنین آمد ز پرویز .

\* ج ( ۱ - ۵ ) ، د ( ۱ ، ۲ ، ۴ ) : افزوده

ملک پیش مهین با نوست امروز	شبش روزست و روزش هست نوروز (۱)
ولیک از بهر تو در انتظار است	نخورده می و را در سرخمار است (۲)
بتو خرم کم ایوان شه را	قران سازم بتو خورشیدومه را (۳)
بشکر لب چون شنید از جای برخاست	بکرد از بهر خسرو برک ده راست (۴)
ز قصر آمد برون شیرین دلتنگ	چو لعل آمد برون از بیضه سنگ (۵)

۱) د : شبش را روزگشته روز نوروز

۶۲ در : گلخن ؛ ب : بگلگون بر ؛ ج : بدان گلگون ؛ د ج :

از آن ؛

ت ج : وزان گلشن بگلگون بر نشاندش

۶۳ ب پ ت ث چ خ : نشاط خویش ؛

ج خ : خواندش ؛ د : نشاط شاه

\* \* ث : افزوده

اگرچه همچنان شبید را داشت  
بر آخر از برای شاه بگذاشت

چوزین بر پشت گلگون بست شیرین  
 بدان پرندگی زیرش همائی  
 ۶۲. وز آن سو خسرو اندر کار مانده  
 اگر چه آفت عمر انتظار است  
 چه خوشتر ز آنکه بعد از انتظاری  
 بامیدی رسد امید واری \*  
 بیویه دستبرد از چرخ پروین \*  
 پری می بست در هر زیر پائی \*  
 دلش در انتظار یار مانده  
 چو سر با وصل دارد سهل کار است

۶۳ ج : دید شیرین .

۶۳ ج ز : از ماء و پروین ؛ ب ت ح د : از چرخ زرین ؛ ث :

از چرخ زرین ؛ خ : بیوسه دست برد \* د : از زوره

ب زیر لب فسون عشق میخواند بیاد روی خسرو رخسار میواند

۶۴ ت : از آن ؛ چ د : بر آن

۶۴ ح : حذف شده

\* \* ج : بیت قید شده در \* از زوره

۶۵ ج ح د : وزین ؛ ح ث : وزین سو خسرو اندر کار می بود ؛

ح : وزین سو خسرو اندر کار می بود ؛ د خ : وزین سو .

۶۵ ث ح : می بود

\* \* \* چ : از زوره

اگر چه هجر جانان بس دراز است چو آخر وصل باشد دل نواز است

## خبر یافتن خسرو از واقعهٔ هرمز \*

۱- نشسته شاه روزی نیم‌هشیار      بعزم آنکه گردد بخت بیدار  
در آمد قاصدی از ره بتحیل      ز هندستان حکایت کرد با پیل  
مره چون کاس چینی نم گرفته      میان چون موی زنگی خم گرفته  
بخط چین و زنگ آورد منشور      که شاه چین و زنگ از تخت شدور  
۵- گشاد این ترک خوچوخ کیانی      ز هندوی دو چشمش پاسبانی

\* ت : خبردار شدن خسرو از واقعهٔ هرمز و رفتن به داین ؛ ث :  
خبر یافتن خسرو از میل کشیدن پدرش هرمز ؛ ج : آگاهی یافتن  
خسرو از مرگ پدر ؛ چ : آگاهی خسرو از حادثهٔ پدرش ؛ ح :  
خبر یافتن خسرو از احوال و فوات پدر خویش ؛ د : افزوده ؛ و  
باز آمدن بارمن ؛ ر : آگاهی خسرو از مرگ پدر ؛ پ : خ ؛  
خبر یافتن خسرو از قصهٔ پدر ؛ پ : واقعهٔ پدر .  
۱۲ ر : بامیدیکه .

۳ ح : حذف شده .

۳ پ : کاس چینی برگرفته ؛ ت : خم گرفته . ۳ ت : از ملک  
آه ج ح : ترک چو چرخ . ۵ ج : ز هندوستان چشمش .

دو مرواریدش از مینا بریدند  
 دو لعبت باز را بی پرده کردند  
 چو یوسف گم شد از دیوان داشت  
 جهان چشم جهان بینش ترا داد  
 ۱۰- چو سالار جهان چشم از جهان <sup>بست</sup>  
 ز نزدیکان تخت خسروانی  
 که ز نهار آمدن را کار فرمای  
 گرت سوردر گلست آنجا مشوش  
 چو خسرو دید کایام آن عمل کرد  
 ۱۵- درستش شد که این دوران بدید  
 هوای خانه خاکی چنین است  
 بجای رشته در سوزن کشیدند  
 ره سرمه بیل آزرده کردند  
 زمانه داغ یعقوبی نهادش  
 بجای نیزه در دستش عصا داد  
 بکین خواهی ترا باید میان بست  
 نبشته هر یکی حرف نهانی  
 جهان از دست شد تعجیل بنهای  
 و گرب بر سخن باکس مگویش  
 کمند افزود و شاد روان بدل کرد  
 بقم با نیل دارد سرکه باشد  
 گهی رنور گاهی انگین است

آء ت ب ث خ د : از دیا    آ ۷ خ : بازی بی ؛ خ د : چو لعبت  
 ۷ ث : ره سرمه    ۸ پ : زمانه داد    ۹ پ : جهان خسرو  
 خ : جهان نور    ۹ ب ت ث چ خ د : نیزه دستش را    ۹ ح : حذف شده  
 ۱۰ ث چ ج ر : سالاری  
 ۱۳ پ خ : اگر در سر    ۱۳ پ ح خ ج : آنجا مگویش ؛ ج : اینجا  
 مگویش    ۱۴ پ ج : کمند انداخت    ۱۵ پ : حذف شده  
 ۱۵ ب ت : گشت ؛ ح : ایام بدعهد

عمل با عزل دارد مهر با کین	ترش تلخیصست با هر چوب و شیرین
زریکش نیست این هیچ جوی	مسلم نیست از سنگش سبونی *
چو در بند وجودی راه غم گیر	فراغت بایدت راه عدم گیر
۲۰. بنه چون جان بیاد پاک بر بند	در زندان سرای خاک بر بند
جهان هندوست تارخت نگیرد	مگیرش سست تارخت نگیرد
در این دکان نیابی رشته تائی	که نبود سوزنش اندر قفا ئی *

آ ۱۷ ح : عمل با عدل . ۱۷ ج ح : با هر تلخ و ؛ خ : با او چوب شیرین ؛  
 پ : ترش حربست ۱۸ پ ث ج خ د : زریک این نیابی آب جوی (پ ؛  
 ز خشک ؛ ج : هیچ جوی) ؛ چ : این نبینی ؛ ب ت : زریک این  
 نبینی آب جوی .

۱۸ ب پ ج ت ث چ خ د : از سنگی . ۱۸ ح : حذف شده .  
 \* د : افزوده ز رنگ آمیزی چرخ سبک سیر نیابد در زمانه هیچکس خیر  
 ۱۹ ، ۲۰ ج : ۲۰ ، ۱۹ ، ۲۰ پ : زویا رخت جانرا باد بر بند ؛ خ : بنه بر نه  
 ۲۰ ج چ د ث پ : در بند ؛ خ : درین زندان . ۲۱ ، ۲۰ ح : حذف شده ۲۱ پ  
 خ ت : بگیرش ؛ پ : بگیري . ۲۲ ح خ : درین زندان ؛ ب خ ت ج چ : نبینی ؛ د :  
 نگیری . ۲۲ ح : سوزنش ؛ ب ت : ره زندان . \* \* پ : در حاشیه با خط دیگری افزوده  
 اگر هجر جانان بس دراز است چو آخر وصل باشد دلنواز است  
 شکو لب چون شنید از جای برخاست بگود از مهر خسرو برک ره راست

که آشامد کدوئی آب از و سرد  
 درخت آنکه برون آرد بهاری  
 ۲. جهان تا شکند پشت دو تائی  
 چو بيمردن کفن در کس نپوشند  
 چو باید شد بدن گلگونه محتاج  
 لباسی پوش چون خورشید و چون ماه  
 بر افشان دامن از هر خوان که داری  
 ۳. جهان ناچند ازین بیداد کردن  
 کز استسقانگردد چون کدو زرد  
 که بشکافد سر هر شاخساری  
 بکس ندهد یکی جو مومیائی  
 به از مردم چو گرم اطلس نپوشند  
 که گردد بر در گو ما به تاراج  
 که باشد تا قیامت با تو همراه  
 قناعت کن بدین یک نان که داری  
 مرا غمگین و خود را شاد کردن

۲۳ ح : حذف شده .

۲۳ - ۳۰ ث ۲۳ ، ۲۹ ، ۲۴ - ۲۸ ، ۳۰

۲۳ خ پ : نگرود روی او زرد ؛ چ : گزو . ۲۴ ح : حذف شده .

۲۵ ج : بشکند ؛ پ : تا حذف شده ؛ ث : پشتی ؛ ت ر : فلک .

۲۵ ج : یکی چون ؛ ح : ندهد جوی از . ۲۲ - ۲۸ ح : حذف شده .

۲۶ خ : چو بامردن ؛ د : برکس . ۲۶ ب پ ت د ج : مردان ؛ ج خ :

به از مردن . ۲۷ پ : بر آن ؛ د : بر این .

۲۷ ج : محتاج . ۲۸ پ ج خ در : تا تو باشی ؛ ث : که باشد تا تو

باشی چشم در راه . ۲۹ پ : از یک خوان . ۲۹ ث ح : بدان ؛

ج د : برین . ۳۰ د : جهان تا .

غمین داری مرا شادت نخواهم	خرابم خواهی آبادت نخواهم
تو آن گندم نمای جو فروشی	که در گندم جو پوسیده پوشی
چو گندم گوژ و چون جو زردم از تو	جوی ناخورده گندم خردم از تو
تو را بس باد ازین گندم نمائی	مرا زین دعوی سنگ آسیائی
۳۵- همان بهتر که شب تا شب درین راه	بقرصی جو کشایم روزه چون ماه
نظامی چون مسیحاشو طرفدار	جهان بگذار بر مشتی علف خوار
علف خواری کنی و خر سواری	پس آنکه نزل عیسی چشم داری
چو خورتازنده باشی بار میکش	که باشد گوشت خر در زندگی خوش

آ ۳۱ ج : غمین خواهی ؛ ث چ : غمی داری ؛ د : نمی خواهی .  
 آ ۳۲ ح : خرابم داری . ۳۲ - ۳۳ ح : حذف شده  
 ۳۳ - ۳۴ ج : ۳۳ ، ۳۴ ، ۳۳ پ : که با گندم ؛ ب پ ت ث  
 ج چ خ د : خوردم .  
 ۳۳ خ : دعوت . ۳۴ ح : حذف شده  
 آ ۳۵ پ ث چ خ د : چاه .  
 ۳۵ ث چ خ ح : بقرص .  
 ۳۶ ح : بامشتی .  
 آ ۳۸ پ ث چ ج د : تازنده رو ؛ خ : چو خورتازنده باری همیش  
 ب ت : تازنده شو . ۳۸ ث : که گوشت خر بود ؛ ج : تخم خر .

## رفتن خسرو بدارالملک مداین \*

۱. چو شد معلوم کز حکم آلهی  
بفرخ تر زمان شاه جوانخت  
دلش گرچه بشیرین مبتلا بود  
زیک سوملک را بر کار میداشت  
۵. جهان را از عمارت داد یاری  
ز بس کاآدگانرا داد میداد  
بهرمز بر سر آمد پادشاهی  
مدارالملک خود شد بر سر تخت  
بترک مملکت گفتن خطا بود  
زدیگوسو نظر بر یار میداشت  
ولایت را زفته رستگاری  
جهانرا عدل نوشروان شد از یاد

\* پ : نشستن خسرو بپادشاهی ؛ ت ج : نشستن خسرو بپادشاهی  
برجای پدر خویش ؛ ث : نشستن خسرو بر تخت به پادشاهی بار اول  
ج : باز آمدن خسرو بمداین ؛ ح : نشستن خسرو بجای پدر  
خویش بر تخت بار اول -

خ : سر فصل دیده نمیشود . د : نشستن خسرو بپادشاهی در مداین بجای  
پدر . ر : بر تخت نشستن خسرو بجای پدر ؛ ز : نشستن خسرو  
پرویز بپادشاهی بجای پدر . از همین جا جملات مندرجه در نوزاد تکرار میشود .

۲. پ : بهرمز زی تبه شد ؛ ز ث ج خ ر : بر تبه شد ؛ ح : شد بر تبه  
آتم ث ح خ : بیک سو . ه پ : حذف شده



چو از شغل ولایت باز پرداخت  
 شکار و عیش کردی شام و شکیب  
 چو غالب شد هوای دستانش  
 ۱۰ خبر دادند کاکنون مدتی هست  
 نمیدانیم شاپورش کجا برد  
 مشه از نیرنگ این گردنده دولاب  
 ز شیرین بر طریق یا دگاری  
 بیاد ماه با شبرنگ می ساخت  
 دگر باره بنوش و ناز پرداخت  
 بودی یک زمان بی جام و تخجیر  
 پرسید از رقیبان داستانش  
 کز این قصر آن نگارین خست برست  
 چو شاهنشاه نفروشد چرا برد  
 عجب در ماند و عاجز شد درین باب  
 تک شب دیز کردش غمگساری  
 بامید گهر با سنگ می ساخت

۷ ث : پیوست .

۷ پ : از دست ولایت .

۷ ح : بنار و نوش ؛ خ : پیوست و ناز

۱۰ ث : کزین حضرت ؛ پ خ : که از قصر آن نگارین خست  
 برست .

۱۱ پ : حذف شده .

۱۲ ث : نیرنگ آن گردنده . ۱۲ ح : عاجز شد در آن باب .

۱۳ پ ث ج ح : یادگارش

۱۳ پ : بودش غمگسارش ؛ ث ج ح : بودی غمگسارش

۱۴ ح پ ث : حذف شده .

## باز آوردن شاپور شیرین را بارمن \*

۱. چو شیرین را ز قصر آورد شاپور      ملکرا یافت از میعاد گه دور  
 فرود آوردش از گلگون رهوار      بگلزار مهین بانو دگر بار  
 چمن را سروداد و روضه را حو      فلکرا آفتاب و دیده را نور  
 پرستاران و نزدیکان و خویشان      که بودند از پی شیرین پریشان  
 ۵. چو دیدندش زمینوا بوسه دادند      زمین گشتند و در پایش فتادند

\* پ : آوردن شیرین را نزد مهین بانو ؛ ز : باز آمدن شیرین  
 و شاپور بارمن پیش مهین ؛ ج : آوردن شاپور شیرین را از قصر ؛  
 ج خ : آوردن شاپور شیرین را ؛

ح : آمدن شاپور و آوردن شیرین را بارمن به پیش مهین بانو ؛  
 د : باز آوردن شاپور شیرین را از قصر و بردن نزدیک مهین بانو  
 ر : باز آوردن شاپور شیرین را پیش مهین بانو ؛  
 ث : آوردن شاپور شیرین را و نا یافتن خسرو .

۳ پ : ملکرا دید

۲ پ : ز گلزار ؛ خ : بیستان مهین .

۳ پ : و چشمه را نور . ۳ ح : حذف شده .

بسی شکر و بسی شکرانه کردند	جهانی وقف آتش خانه کردند
مهرین بانو نشاید گفت چون بود	که از شادی ز شاد روان برون بود
چوپیری کو جوانی باز یابد	بمیرد زندگانی باز یابد
سرش در برگرفت از مهر بانی	جهان از سرگرفتش زندگانی
نه چندان دلخوشی و مهر داشت	که در صد بیت بتوان کرد یارش
ز گنج خسروی و ملک شاهی	فدا کردش که میکن هر چه خواهی *

۶ پ : حذف شده . . .

۸ ح : باز بیند .

۹ خ : جهان بر سرگرفت از شادمانی .

۱۰ چ د : شاید کرد .

۱۱ پ : ز تاج خسروی و گنج شاهی ؛

ث : ز گنج خسروی و ز ملک شاهی .

\* ز : از زوره

دلش میداد و گفت ای شمع گلشن	چراغ دیده و مهتاب روشن
مبارا از منت یک دم جدائی	که توجانی مرا و روشنائی
مکن دوری ز مادر تا توانی	که بس تلخست بی تو زندگانی
چو زین گونه حدیثی چند برخواند	بدان شیرین سخن شکر برافشاند
مرا ناخوانا نمود و دلخوش داد	که دایم تازه باش ای سرو آزاد

شکنج شرم درمویش نیاورد	حدیث رفته با رویش نیاورد
چو میدانست کان نیرنگ سازی	دلیلی روشن است از عشق بازی
دگر گز شده نشانها بود دیده	وزان سیمین بر آن لختی شنیده
۱۵. سرخم بر می جوشیده میداشت	بگل خورشید را پوشیده میداشت
دلش میداد تا فرمان پذیرد	قوی دل گردد و درمان پذیرد
نوازشهای بی اندازه کردش	همان عهد نخستین تازه کردش
همان هفتاد لعل ترا بدو داد	که تا بازی کند بالعبان شاد
دگر ره چرخ لعبت باز دستی	ببازی برد بالعبت پرستی
۲۰. چوشیرین باز دید آن دخترانرا	ز مه پیرایه داد آن اخترانرا
همان لهو و نشاط اندازه کردند	همان بازار پیشین تازه کردند

۱۲-۱۶ خ: حذف شده . ۱۲ آ ت چ د ج ز : درمویش ؛ ج :  
 پامویش ؛ چ : وا رویش ؛ ر: بر . ۱۳ آ ح د : که میدانست ؛  
 چه میدانست . ۱۳ ب ح : گناهی روشن ؛ د : در عشق بازی .  
 ۱۵ آ چ د : پر ز می . ۱۵ ح : حذف شده . ۱۶ آ ب : تا درمان ؛ ۱۶ ب :  
 و فرمان . ۱۸ آ ز ح : دختر را . ۱۸ ب ح : با دختران .  
 ۱۸-۲۱ ح : ۱۸ ، ۲۰ ، ۲۱ ، ۱۹ خ : حذف شده . ۲۰ پ : چوشیرین  
 دید با آن دلبرانرا ؛ ح : دید باز آن . ۲۰ ث : کرد ؛ خ : دخترانرا .  
 ۲۱ آ پ ث چ ر : اندیشه ؛ ج ح خ : آغاز . ۲۱ پ ث چ ر : پیشه کردند ؛ ج ح خ : باز کردند

## گريختن خسرو از بهرام و رفتن بارمن \*

۱- کليد فتح را دندان پديد است	که رای آهين زرین کليد است
ز صد شمشير زن رای قوی به	ز صد قالب کلاه خسروی به
برای لشکری را بشکني پشت	بشمشیری یکی تا ده توان گشت
چو آگه گشت بهرام قوی رای	که خسرو شد جهان را کار فرمای
۵- سرش سودای تاج خسروی داشت	بدست آورد چون رای قوی داشت
دگر کاین تهمتش بر طبع ره کرد	که خسرو چشم هر مز را تبه کرد
نبود آگه که چون یوسف شود در	فراق از چشم یعقوبی برد نور

\* پ ج ر : گريختن خسرو از بهرام چوبین ؛ ت : آمدن بهرام  
 چوبین و تختگاه گرفتن ؛ ث ج : هزیمت یافتن خسرو از پیش بهرام چوبین  
 خ : سرفصل دیده نمیشود ؛ د : جنگ کردن بهرام چوبین با خسرو و گريختن  
 خسرو و رفتن بارمن ؛ ز ح : چوبین افزوده .  
 آ ا ب پ ت ج ح خ : فتح رای آمد پدید ؛ ث : فتح ز رای پدید ؛  
 د : فتح را مدت پدید . آ پ : ز چند  
 آ ج : را حذف شده ؛ خ : بشکند . ۷ پ ث ح : صنف شده  
 ۵ ، ۶ : ث ۵ ، ۶ . ب ۶ خ : چشم بره رتبه ۲ ب ت ز ج ح د یعقوبیان

برایشان کرد نقش خوب ازشت	بهر کس نامه پوشیده بنوشت
پدر کش پادشاهیرانشاید	کزین کودک جهان داری نیاید
گرامی تر ز خون صد برادر	۱۰. بر او یک جرعه می هم رنگ آذر
ز ملکی دوستر دارد سروری *	بخشد کشوری بر بانگ رودی
ز خامی هیچ نیک و بد نداند	ز گرمی ره بکار خود نداند
هنوزش شور شیرین در دما غست	هنوز از عشق بازی گرم داغست
که چون سرش دسری دیگر نیاید	ازین شوخ سراغ کن سرتاباید

۸۳ ج : پریشان کرد . ۱۲ ب پ ت ث چ ج ح خ ، حذف شده .  
 ۹ - ۱۳ : د ، ۹ ، افزود ، ۱۲ ، ۱۰ ، ۱۱ ، ۱۳ . ۱۳ خ ، حذف شده .  
 ۱۰۱ ح : جام می ۱۰۳ ز چ : گرامی تر ز صد خون برادر ؛ پ :  
 گرامین . ۱۱ ، ۱۲ : ز ۱۱ ، ۱۲  
 \* ب : در حاشیه با خط دیگری نوشته شده ؛ ز : بعد از بیت ۱۰ به  
 ترتیب (۲) و (۱) نوشته شده ؛ د : بعد از بیت ۹ فقط (۲) نوشته شده ؛  
 چو آتش کرده با شنی با شدت دود چو آتش مود خاکستر شود زود (۱)  
 کسی کو با پدر این عذر سازد دیگر بیگانگانرا کی نواز د (۲)  
 (۲) زد ؛ بر پدر ؛ ب : در حاشیه با خط دیگری افزوده بخشد دست او صد گوهرو گنج  
 که در گوهو نیاید نا ... ۱۳۴ پ : نرم داغست . ۱۳۴ ج : بتابند ؛ ۱۴۴ ج :  
 نیابند ؛ پ ت ث چ ج ح خ د ب : سری دیگر

چنین یا آب و آتش چند سازیم	۱۵ همان بهتر که او را بند سازیم
وگرنه چون پدرمرد او بمیرد	مگر کز بنده پندی پذیرد
که اینک من رسیدم تن چون شیر	شما گیرید راهش را بشمشیر
رعیت را برون آورد بر شاه	بد بیری چنین آن شیرکین خواه
رعیت را ز خود برگشته میدید	شهنشه بخترا سرگشته میدید
بکوری دشمنان را کور میداشت	۲۰ بزر اقبال را پر زور میداشت
رعیت دست مستولی بر آورد	چنین تا خصم لشکر در سر آورد

۱۵ ح : سازید . ۱۵ ح : چنین تا آب و آتش در بنایید  
 ۱۶ ب پ ت ز ث ج : وگونی .  
 ۱۸ پ : چنان این . ۱۸ ج : با شاه  
 ۱۹ ج : برگشته : ح : ملک چون بخترا ۱۹ ج : بخود .  
 ۱۹ خ : حذف شده .  
 ۲۰ آ پ : بروز اقبال پر روز میداشت : ت ز ج د ج : بزور  
 ۲۰ د : بشوخی : ب ت ز ج : بکری .  
 ۲۰ خ : حذف شده . ۲۱ پ : حذف شده .  
 ۲۱ ث ج : خصم و : ج د : بر سر .  
 خ : سر بر آورد .  
 ۲۱ ج ج ح خ ر : استیلا : ث : در آورد .

ز روی تخت شد پرشت شبیز	ز بی پستی چو عاجز گشت پرویز
سری برد از میان کز تاج به بود	در آن غوغا که تاج اورا گره بود
جها نرا بر جها فجوئی دگر ماند *	کیا فی تخت را بی تاجور ماند
بقایم ریخت باشمشیر بهرام	۲۵ چو شاهنشاه ز بازیهای ایام
بهر خانه که شد دادش شه انگیز *	بشطرنج خلاف این نطع خونریز
بآذر بایگان آورد بنگاه	بصد نیرنگ و دستان راه و بیراه
مغانه عشق آن بتخانه در دل	وز آنجا سوی موقان گرد منزل

۲۳ ح : حذف شده . آ ۲۴ ر : کیا فی تاج (تخت) را بی تاجور ماند  
 ج خ : تاج را ؛ ح : تاج را بی تاج ورماند .  
 ۲۴ پ : جها نرا با ؛ ج : بر جها نبانی .  
 \* ز ج د : افزوده  
 در آن گرمی که بهرام است کین تخت ز بازی شاهرا منصوبه ساخت  
 ج : ز بازی شاهرا منصوبه پرداخت .  
 ۲۵ ج : با شطرنج . ۲۵ ح : حذف شده . آ ۲۶ ب پ ث ج  
 ج د : بشمشیر خلاف ؛ ح : آن نقش . ۲۵ ، ۲۶ ، ۲۸ خ ، حذف شده .  
 ۲۵ د : حذف شده . ۲۶ ، ۲۷ ؛ ج ۲۷ ، ۲۸ د ؛ بصد نیرنگ و افسون \* \* ز  
 افزوده : چو در بازی صناعت کرد بهرام ز عرصه شاه بیرون شد بنا کام ؛  
 بد شد سرانجام . \* \* و \* \* در نسخه د بعد از بیت ۲۴ نوشته شده .



## رسیدن خسرو و شیرین در شکارگاه یکدیگر \*

۱- چنین گوید جهان دیده سخنگوی      که چون میشد در آن صحرا بهانجوی  
شکاری چون شکر میزد زهر سو      برآمد گود شیرین از دگر سو  
که بایاران جماش آن دل افروز      بعزم صید بیرون آمد آن روز  
دو صید افکن یکجا باز خوردند      بصید یکدیگر پرواز کردند \*

\* خ پ : رسیدن خسرو و شیرین یکدیگر در شکارگاه : رت : بهرم افزوده : ز : دیدن  
خسرو شیرین را در شکارگاه : ث : رسیدن خسرو و شیرین در نهجیرگاه و یکدیگر شناختن : ج خ :  
دیدن خسرو و شیرین یکدیگر را در شکارگاه - ۲ ب پ ت ز ث ج ح خ د : سوی : ۲ ح : شور  
شیرین : پ : بهر : ت : سوی شیرین : پ : تو آمد سوز شیرین : ۳ ب : آن خفته شده : ۳ ج  
بیرون رفت - ۴ خ : بصید دیگران . \* \* ز : افزوده

دران صحوای خرم رخس میراند      سرود عاشقانه زار می خواند  
که گوئی یار مارا کار چون شد      کز آن بازی ز ملک خود بیرون شد  
چگونه رست از آن بازی بهرام      چه پیش آوردش این بد عهد ایام  
ملک چون بیدلان سرگشته می شد      ز تخت و بخت خود برگشته می شد  
بدان نمکین که ملک از دست رفته      بترک هندوئی ملکش فرو بست  
اگرچه تلخی ملکش فرو بست      پس از تلخی بشیرین باز پیوست

۵- دو یار از عشق خود مضور مانده  
 دو تیر انداز چون سرو جوانه  
 بصید اندر زیاران دور مانده  
 بمهر از یکدیگر کرده نشانه  
 یکیرا دست شاهی تاج داده  
 یکی صد تاج را تاراج داده \*

آه ج چ : از عشق م ؛ خ ؛ از یکدیگر . ۵۲ ح : بعشق اندر  
 ۶۱ ه : ۶۰ ر ۵۶ . ۶۰ ح : حذف شده  
 آء خ : سرور روانه . ۶۱ پ خ : از حذف شده ؛ ر : زبهر ؛  
 خ : گشته نشانه . ۷۲ ح : صد ملکرا ؛ خ : دگر صد تاج را . \* در ازوبه  
 در آن صحرای خرم رخس می راند  
 که گوئی یار ما را کار چون شد  
 چه بازی به از این نیرنگ ایام  
 ملک چون بی دلان سرگشته میشد  
 دل اندر بر طپان از بهر یارش  
 شکایت کرد از آن جور زمانه  
 همی گفت این نفی بینم ز بهرام  
 زدوران این همه سختی کشیده  
 بدل غرقه بتن بی رخت مانده  
 ازین سان دل شده بی یار مانده  
 بعد از بیت های فوق مجدداً بیت های ۴، ۶، ۷ تکرار میشود .

یکی را سنبل از گل بر کشیده  
یکی مرغول عنبر بسته بر گوش  
۱۰- یکی از طوق خود مهر اشکسته  
تطو بر یکدیگر چند ان نهادند  
نه از شیرین جدا میگشت پرویز  
یکی را گرد گل سنبل دیده  
یکی مشکین کمند افکنده بر دوش  
یکی بر مه زغب طوق بسته  
که آب از چشم یکدیگر گشادند  
نه از گلگون گذر میکرد شید نز \*

طریق دوستی را سازجستند	ز یکدیگر نشانها بازجستند
چون نام خود شنیدند آن دو چاک	فتادند از سرزین بر سر خاک
۱۵- گذشته ساعتی سر بر گرفتند	زمین از اشک در گوهر گرفتند *
بآیین تر <u>پرسیدند خود را</u>	فرو گفتند لختی نیک و بد را
سخن بسیار بود اندیشه کردند	بکم گفتن صبوری پیشه کردند
هوا را بر زمین چون مرغ بستند	بسان مرغ بر مرکب نشستند
عنان از هر طرف بر زد سواری	پر پروئی رسید از هر کناری
۲۰- مه و خورشید را دیدند نازان	قوان کرده ببرج عشقا زان
فلکده عشقشان آتش بدل در	فوس در زیرشان چون خرگل در
در ایشان خیره شد هر کس که میتا	ز شیرین راز خسرو باز نشناخت

۱۳ ث : دادند . ۱۲ ، ۱۳ ، ۱۴ : خ : ۱۳ ، ۱۴ ، ۱۵ : آ ب ر : چون نام هم .  
 ۱۴ ج : از برزین ، آ ۱۵ ج چ : گذشت از ساعتی ؛ ج : بر حذف شده  
 \* ز : افزوده

چو از هم باز پرسیدند لختی زهر نیک و بدی هر سهل و سختی  
 ۱۵ خ : حذف شده . آ ۱۶ خ : برسم خویش . ۱۶ خ : بهم گفتند . ۱۶ ، ۱۷ خ : حذف شده  
 ۱۸ پ : حذف شده . ۱۸ ر : چو مرغی بر خدک زین نشستند . آ ۲۰ ج د : نازان . ۲۰ ج :  
 فووان کرده شرح عشق نازان . آ ۲۱ پ ز : بدل بر ؛ د : عشق آن . ۲۱ ، ۲۲ ج : حذف شده .  
 ۲۲ د : برایشان . ۲۲ پ ز شخ در : که خسرو راز شیرین باز نشناخت ؛ ت ج چ : که شیرین

خبر دادند موری چند پنهان	که این بلیقیس گشت آن شد سلیمان
چولشگر جمع شد بر پرّه کوه	زمین بر گا و می نالید از انبوه
۲۵. ز هر سولشگری نو میرسیدند	بگردد هر دو صف بر میکشیدند
بخسرو گفت شیرین کای خداوند	نه من چون من هزارت بنده در بند
ز تاجت آسمانوا بهره مندی	زمین را زیر تخت سر بلندی
اگر چه در بسیط هفت کشور	جهان خاص جهاندار است یک سر
بدین نزدیکی از بخشیده شاه	وثاقی هست مارا بر گذر گاه
۳۰. اگر تشریف شه مارا نوازد	که بر بندد رهی گردن فرازد
و گر بر فرش موری بگذرد پیل	فتد افتاده را جامه در نیل
ملک گفتا چو مهمان سپذیری	بجان آیم اگر جان میپذیری

۲۳ چ رد : که این بلیقیس گشت و آن سلیمان . ۲۴ ، ۲۵ : چ شح در ۲۵ ، ۲۴  
 ۲۳ - ۴۰ : خ : حذف شده . آ ۲۴ : ث : گرد شد ؛ د : دیرّه کوه . ۲۴ : ث : ز تاوش  
 گا و ؛ ح : از اندوه ؛ د : زمین چون .

۲۴ ح د : به از چون من هزارت .

۲۷ ح ج : سر بلندی . ۲۷ ح ج : بهره مندی .

۲۹ ب ح : درین نزدیکی ؛ ز : ماه

۳۱ ر : اگر .

۳۱ ب ت ز ث : فتاد . ۳۲ ح : ملک فرمود اگر مهمان پذیری .

دگر ره کرد شیرین در سپاسش  
 دو اسبه پیش با نوکس فرستاد  
 ۳۵. مهین با نوچو از کار آگهی یافت  
 برابر باز شد با برک و اسباب  
 فرود آورد خسرو را بکافی  
 سرائی بر سپهرش سرفرازی  
 فرستادش بدست عذرخواها  
 ۴. نه چندانست خزینه پیشکش کرد  
 ملک را هر زمان در کار شیرین  
 شکر ریزی چه گویم بی قیاسش  
 ز مهمان کردن شاهش خبر داد  
 بر اسباب غرض شاهنشاهی یافت  
 نثار افشاند بر خورشید و مهتاب  
 که طوبی بود از آن فردوس شاهی  
 دو میدانش فراخی و درازی  
 چنان نرلی که باشد رسم شاهان  
 که بتوان در حسابش دست خوش کرد  
 چو جان شیرین شدی باز شیرین

۳۳ در : سجود آورد شیرین در سپاسش    ثناها گفت بیرون از قیاسش  
 (بر افزون از) ۳۵ د : چو از شاه . ۳۵ ح : بر اسباب سفر ؛  
 د : بخدمت کردن شاهانه بشتافت .  
 ۳۶ ر : باستقبال شد با نزل و اسباب ؛ ح : اسباب ؛ د : با  
 نزل . ۳۶ ح : بر خورشید و بر ماه .  
 ۳۸ ح : حذف شده . ۳۹ ث : حذف شده .  
 ۳۹ د : نزل شاهان ؛ ح : چنان برکی . آیم د : خزاین ؛ چ ؛  
 خزانه . ۴۰ ر چ : که نتوان . آیم ب ت زح : دیدار شیرین ؛  
 ج چ : تیمار ؛ ح ث : رخسار ؛ د : شدش رخسار .

## نصیحت کردن مهین بانو شیرین را \*

۱. چو دهقان دانه در گل پاک ریزد      ز گل گردانه خیزد پای  
چو گوهر پاک دارد مردم پاک      کی آلوده شود در دامر  
مهین بانو که پاکی در گهر داشت      ز حال خسرو و شیرین  
در اندیشید از آن دو یار دلکش      که چون سازد بهم خاشاک  
۵- بشیرین گفت کای فرزانه فرزند      نه بر من بر همه خوبان  
یکی ناز تو و صد ملک شاهی      یکی موی تو از مه تا  
سعادت خواجه تاش سایه تو      صلاح از جمله پیرایا

\* ت : افزوده در کار خسرو ؛ ز : سوگند دادن مهین بانو شیرین را ؛  
خویشتن داری ؛ ت : نصیحت کردن مهین بانو شیرین را در خویشتن داری ؛ ج :  
مهین بانو شیرین را ؛ ح : پند و سوگند دادن مهین بانو شیرین را بر خویشتر  
د : سوگند دادن مهین بانو شیرین را در خویشتن داری از خسرو ؛ ز : اندما  
دادن مهین بانو شیرین را . ۲ ج : در دامش . ۳ آخ : مهین با  
گوهر هنر داشت . ۳ ح : ز کار خسرو . ۴ ب ت ج ج : یار  
ت : از آن دلدار . ۴ خ : حذف شده . ۵ ز ت ج ج : تو وز  
خ : تو و از مه . ۶ ع : حذف شده . ۷ ز : از حذف شده .

جهان را از جمالت روشنائی	جمالت در پناه پارسائی *
تو گنجی سر بهمهری نابسوده	بد و نیک جهان نا آزموده
۱۰. جهان نیرنگ ها داند نمودن	بذر دزدیدن و یا قوت سودن
چنانم در دل آید کاین جهانگیر	به پیوند تو دارد رای و تدبیر
گر این صاحب جهان دل داده <sup>تست</sup>	شکاری بس بزرگ افتاده <sup>تست</sup>
ولیکن گرچه بینی ناشکیبش	نه باشد گوش داری بر فریش *

۸ ح خ : حذف شده . ۸ ج ، روشنائی . ۸ ب ز : در پناه پادشاهی

\* ز د : افزوده

تویی از تخمه دارا و جمشید گواهی داده بر پاکت خورشید (تو بر پائیزه)  
 ۹۰ د : بهمهر و ناگشوده ؛ ح چ ز ج : بهمهر نابسوده . ۹۰ خ : جهان را  
 نازموده . ۱۲۳ ث : گوآن صاحب قرآن ؛ ح : صاحب قرآن ؛ خ : صاحب نظر  
 ۱۳۰ ح خ ر : بس شگوف . ۱۳۰ خ : حذف شده . ۱۳۰ ث ح ر : نیم . \* \* ز :

افزوده تو گوچه پارسا و نیکنامی	و گوچه با جمال و بانظامی
بیفتی از طریق پارسائی	زیان دارد بکار پادشائی
چو تو در گوهر خود پاک باشی	بجای زهر او تریاک باشی
و گر در عشق بر تو دست یابد	تراهم غافل و هم مست یابد

د : افزوده

که مردان گرجهانی بار دارند با فسون هر زمانی کار دارند



خورد حلوای شیرین رایگانی	نباید کز سر شیرین زبانی
هوای دیگری گیرد فراقش *	۱۵- فرو ماند ترا آلوده خویش
که پیش از نان نیفتی در تنوش *	چنان زی بارخ خورشید نوش
همه شکریب و زنجیر مویند	شنیدم ده هزارش خوبرویند
چکوئی در گلی چون مهر بندد	دلش چون ز آن همه گلهابخندد
سراز گوهر خریدن بر نتابد	بلی گر دست بر گوهر نیابد

۱۴، ۱۵ ح: حذف شده . ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹ د: چو گرداند ترا آلوده

خویش . ۱۵ خ: آرد فرا \* د: افزوده تو گرچه پارسا و نیکنای و گرچه با جمال

و با نظامی . ۱۶ ح: چنان بآردان مدان و با صبورش . \* \* د: افزوده

چو تو در گوهرش دل پاک باشی

بجای زهرا و تریاک باشی

و گر در عشق بر تو دست یابد

ترا هم غافل و هم مست یابد

چو ویس از نیک نامی دور گوی

ز مهرت سیر گردد همچو رامین

نباید در هوای دل فسادن

به پیش هر که باشی تا توانی

زنان گو خود بموئی شیر بندند

۱۷ خ: ماه رویند . ۱۸ ت خ: حذف شده اب: در شیشه نوشته شده ۱۸۰ ث: بر یکی

ج ج: در گلی کی . ۱۹ ح خ: حذف شده . ۱۹ ب ج ر: یکی گر دست .

۲۰. چو بیند نیک عهد و نیک نامت      زن خواهد بناموسی تمامت  
 فلک در پارسائی بر تو گردد      جهان را پادشائی بر تو گردد  
 گر او ماهست مانیز آفتابیم      و گر کیخسرو است افو سیایم \*  
 پس مردان شدن مردی نباشد      زن آن به کش جوانمردی نباشد  
 بسا گل را که نغزو تر گرفتند      بیفکندند چون بو بر گرفتند  
 ۲۵. بسا باده که در ساغر کشیدند      بجرعه ریختندش چون چشیدند

۲۱. زح : بکاینی ؛ ح : بکاین ؛ ر : به آیینی ؛ د : به آیین .  
 ۲۱ ح : در پادشاهی ؛ ۲۱ ب ت : در تو ؛ ح : جهانرا پارسائی در نورد  
 ۲۱ د : ازو ناخوانا... در پادشاهی      که دارم مملکت چندانکه خواهی  
 ۲۲ خ : حذف شده . ۲۲ د : ورو      \* د : بعد از بیت ۲۲ افزوده  
 اگر در دست او آسوده کردی      بدین پاکی به تنگ آلوده کردی  
 ترا باید که عقل و هوش باشد      کر عقل و زندگی چون نوش باشد  
 اگر چه شاه خسرو بی نظیر است      رخس مانند بدر منیر است  
 مرو و تنال مردان چون زلیخا      بعشق اندر صبوری کن ناخوانا... را  
 ر : بعد از بیت ۲۱ افزوده

چو تو در گوه خود پاک باشی      بجای زهرا و تریاک باشی  
 و گر در عشق بر تو دست یابد      ترا هم غافل و هم مست یابد  
 چو ویس از نیکامی دور گردی      بزشتی در جهان مشهور گردی . ۲۴ ح : چون در بر

زناشوئی به از معشوقه بازی *	تو خود دانی که وقت سرفرازی
نهاد این پند را چون حلقه در گوش	چو شیرین گوش کو داین پند چون خوش
که او را نیز در خاطر همان بود	دلش با آن سخن همداستان بود
بروشن نامه گیتی خداوند *	بهفت اورنگ روشن حور رسو گند
نخواهم شد مگر جفت حلالش	۳. که گر خون گریم از عشق جمالش
پدید آمد دلش را استواری	چو بانو دید آن سوگند خواری
نشیند با ملک کستاخ کستاخ	رضا دارش که در میدان و در کاخ
میان جمع گوید آنچه گوید	بشرط آنکه تنهایی نجوید

۲۶ ح ث چ ر : زناشوئی بهست از عشق بازی \* د : افزوده

اگرچه تو بخسرو مهربانی      من اینک گفتم تو دانی

ولیکن گفت من با این درازی      بگفته... باز نیست پیش عشق بازی

آ ۲۷ ح خ ر : آن پند . ۲۷ ح چ ح خ در : آن پند را . ۲۸ ج : با این

\* \* د : افزوده

بماه و آفتاب و چرخ گردان      به بهرام و به تیر و جوم کیوان

آ ۳۱ ز : از بهر جمالش ؛ ث خ : از درد جمالش . ۳۱ ث : دید کز ؛

ج : دید این . ۳۲ ت ج چ د : در ایوان . ۳۳ ج چ

ح خ ب ت ز ث : نجویند . ۳۳ ث : میان خلق ؛ ج چ

ح خ ب ت ز ث : گویند آنچه گویند .

نشسته شاد شیرین با شمیرا  
 ۳۵. دگر روزینه کز صبح جهانآب  
 شده حمرا درودشت از حمیرا\*  
 طلای شد لعل بر لولوی خوشاب  
 یزک داری ز لشکر گاه خورشید  
 ستام افکند بر برجیس و ناهید  
 همان یک شخص را کین سازگه  
 همان انجم گری آغاز کرده  
 چو شیرماده آن هفتاد دختر  
 سوی شیرین شدند آشوب در  
 بهر دی هر یکی اسفندیاری  
 به تیر انداختن رستم سواری  
 ۴۰. بچوگان خود چنان چالاک بودند  
 که گوی از چنبر گردون ربودند

۳۴-۳۵: د ۳۴، ۳۵. ۳۴ ح: ر: حذف شده. \* د: ر فصل  
 «گوی با ختن خسرو با شیرین»؛ ر: «چوگان با ختن خسرو با شیرین»  
 افزوده. ۳۴-۳۹: خ ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۸، ۳۷، ۳۵<sup>ب</sup>: خ: طلا  
 شد پر ز لولوهای خوشاب؛ ث چ ر: طلا شد.  
 ۳۶ ح: حذف شده. ۳۶<sup>ب</sup> ث ج ح د ر: عنان افکند.  
 ۳۷ ت ز ج: کردند. ۳۷<sup>آ</sup> ث چ ح ر:  
 همان شخصی که اینها ساز کرده؛ ر: همان یک شخص کینرا ساز کرده (ث):  
 ساز داده؛ خ: همان کار نخستین ساز کردند؛ ج: شخص را ساز  
 کردند ۳۷<sup>ب</sup> ث: آغاز داده. ۳۷ ب ت ز ج ح خ: کردند. ۳۸<sup>آ</sup> د: چو شیر  
 شوزه. ۳۸<sup>ب</sup> ح د: بر شیرین ۳۹-۴۵: خ: حذف شده. ۳۹-۴۰ ح: حذف شده  
 ۳۹ د: بهر دی هر یکی رستم سواری به تیر انداختن اسفندیاری. ۴۰ ت: چنانی

خدا نک ترکش اندر سرو بستند	چو سروی برخدا نک زین نشستند
همه برق فروهشتند بر ماه	روان گشتند سوی خدمت شاه
برون شد حاجب شه بارشان داد	شه <u>آنگاره</u> دل در کارشان داد
نوازش کرد شیرین را و برخاست	نشاندش پیش خود بر جانب راست
۴۵. چه دید الحق بنانی دید دلبد	سرائی پر شکو شهری پراز قد
وز آن غافل که زور و زهره دارند	بیدان از سواری بهره دارند
ز بهر عرض آن مشکین نقابان	به تزلزل سوی میدان شد شتابان
چو در بازیگه میدان رسیدند	پر پرویان ز شادی میپاییدند *
روان شد هر مهی چون آفتابی	پدید آمد زهر کبکی عجبایی
۵۰. چو خسرو دید کان مرغان ساز	چمن را فاختند و صید را باز

۴۱ ج ح : ترکس . ۴۱ د : چو سرو اندر خدا نک . ۴۳ ز : شه دلدادۀ  
 د : شه آنکامی دلی بر . ۴۴ ت : حذف شده ؛ پ : در حاشیه نوشته شده .  
 ۴۴ ب ج : از جانب راست ؛ ث : بر پهلوی . ۴۵ ت ح : چو دید  
 الحق بتان شوخ دلبد ؛ د : بتانی چند ؛ ر : بتانی شوخ ؛ ۴۵ ح :  
 سرائی پر شکو شهری پراز قد . ۴۶ خ : حذف شده . ۴۶ ح : از زین  
 ۴۷ ح خ : حذف شده . ۴۸ خ : حذف شده \* سرفصل افزوده ؛  
 ح : گوی زدن خسرو و شیرین در شکارگاه ؛ خ : لاگو باختن خسرو و شیرین بآنگاه  
 ۴۹ ح خ : حذف شده . ۴۹ ج : برون شد . ۵۰ ج : چمن را قهری اند و

بشیرین گفت هان تا رخس تا زیم  
 ملکرا گوی در چوگان فلکندند  
 ز چوگان گشته بیدستان هه<sup>راه</sup>  
 بهر گوئی که بردی باد از آن بید  
 ۵۵- ز یک سو ماه بود و اختراش  
 گوزن و شیر بازی مینمودند  
 گهی خورشید بردی گوی و گه ماه  
 چوکام از گوی و چوگان برگرفتند  
 بشب دیز و بگلگون گرد میدان  
 ۶۰- و از آنجا سوی صحرا ران گشادند  
 درین پهنه زمانی گوی بازیم  
 شکر فغان شور در میدان فلکندند  
 زمین زان بید صندل سوده بر<sup>ماه</sup>  
 شکستی در گریبان گوی خورشید  
 ز دیگر سو شه و فرمانبرانش  
 تذرو و باز غارت میربودند  
 گهی شیرین گردادی و گه شاه  
 طوافی گرد میدان در گرفتند  
 چو روز و شب همی کوندن جولان  
 بصید انداختن جولان گشادند

آه ث : درین میدان زبانی گوی بازیم ؛ د : زمانی گرد میدان گوی بازیم ؛ خ ح ر ؛  
 برین . آ۲ ت چ ح خ د ؛ در میدان ؛ چ د ؛ فلکرا گوی . آ۲ چ ؛ در کیوان ؛  
 ح د ؛ در چوگان . ۵۳ ۷ ؛ حذف شده . آ۲ ب ت ز چ چ د ؛ فلک ز آن ؛  
 چ ؛ بیدو ؛ چ ؛ زمین را بید ؛ خ ؛ سوده در راه . آ۲ چ ر ؛ که بردی باد را بید ؛  
 خ ؛ زهر بوی که بردی باد از آن بید . ۵۲ ح ؛ حذف شده . آ۵ د ؛ بود ماه و .  
 ۵۶ ح ؛ حذف شده . آ۶ ب ت ز ؛ میفرودند ؛ خ ؛ تذروان بار باری مینمودند .  
 آ۷ ث ح ؛ و حذف شده . آ۲ ح د ؛ گرد بردی ؛ ب ث خ ؛ دادی گهی ؛ ت ز چ ؛ گرد بردی  
 گهی آ۹ ح ؛ روی میدان . آ۶ ح ؛ وزان پس ؛ خ ؛ ره نمودند ؛ ب بوخ ؛ جولان نمودند

نه چندان صید گوناگون فلکندند  
 بزخم نیزه ها هر نازنینی  
 بنوک تیر هر خاتون سواری  
 ملک ز آن ماده شیران شکاری  
 ۶۵- که هریک بود در میدان همائی  
 ملک میدید در شیرین نهائی  
 سرین و چشم آهودید ناگاه  
 غزالی مست شمشیری گرفته  
 از آن نخجیر پرداز جها نگیر  
 ۷۰- چو طاوس فلک بگریخت از باغ  
 که حدش در حساب آید که چندند  
 نیستان کرده بر گوران زمینی  
 فرو داده ز آهو مرغزاری  
 شگفتی مانده در چابک سواری  
 بدعوی گاه نخجیر اردهائی  
 کز آن صیدش چه آرد اریغانی  
 که پیدا شد بصید افکندن شاه  
 بجای آهوی شیری گرفته  
 جها نگیری چو خسرو گشت نخجیر  
 بگل چیدن باغ آمد سیه زاغ

۶۱ د: حذف شده. ۶۲ خ: آمد. ۶۲ ح د: حذف شده. ۶۳ خ: بزخم تیرها. ۶۳ ح:  
 حذف شده. ۶۴ ج: بزخم تیر؛ د: بنوک نیزه. ۶۴ چ: فرود آورده؛ خ: تهی  
 کرده ز آهو. ۶۴ ج: فلک. ۶۴ ج: ماند از آن. ۶۵-۶۹ ح: حذف شده  
 ۶۵ ب ب ت: چه؛ ز ج د: چو. ۶۵ خ: بصحرا گاه. ۶۶، ۶۷ خ: ۶۶، ۶۷ (ب آ)  
 ۶۶ ث: چه آری. ۶۷ خ: سروچشمان آهو؛  
 د: دو چشم مست شیرین دید ناگاه  
 ۶۸ ج: صیدی گرفته. ۶۹ خ: نخجیر بودن آن؛ د: از آن نخجیر  
 پرداز آن جها نگیر. ۶۹ خ د: خسرو کرد

شدند از جلوه طاوسان کسسته  
همه در آشیانها رخ نهفتند  
دگر روز آستان بوسان دویدند  
همان چوگان و گوی آغاز کردند  
۷۵- درین کردند ماهی عمر خود صرف  
ملک فرصت طلب میکرد بسیار  
نیامد فرصتی با او پدیدش  
شبانگه کان شکر لب باز میگشت  
شهنشه گفت کای بر نیکوان شاه  
۸۰- بیا تا بامداد از اوّل روز  
می آیم و نشاط اندیشه گیریم  
پیر زاغ رنگان برنشسته  
ز رنج ماندگی تا روز خفتند  
بدرگاه ملک صف برکشیدند  
همان تخجیر کردن ساز کردند  
وزین حرفت نیفکندند یک حرف  
که با سیرین کند یک نقطه بر کار  
که در بند توقف بد کلیدش  
همای عشق بی پرواز میگشت  
جهالت چشم دولت را نظرگاه  
شویم از گند پیروزه پیروز  
طرب سازیم و شادی پیشه گیریم

آ۲۱ د: شدند آن جمله؛ ج: چ؛ نشست؛ خ: شکسته. ۷۲ ح: پیری زاغ

رنگیان نشسته؛ خ: پرزاغ سیه رنگان نشسته آ۲۲ ج: همان در.

آ۲۳ خ: رسیدند.

۷۶ ت: چ: ح: د: درکار. آ۲۴ ج: تا او؛ ث: باری

۷۸ ج: همای عیش؛ د: همای عشوه؛ ح: همانکه عیش در پرواز؛

ز: شکار عیش. آ۲۵ ز: بخنده گفت. ۷۹ ح: نظرخواه. آ۲۶ د: بیا تا.

بامدادان ز اوّل روز. آ۲۷ ث: اندازه گیریم. ۸۱ ز: عشوت پیشه؛ ث: تازه گیریم.



اگر شادیم اگر غمگین در این دیر      نه ایم این ز دوران کهن سیر \*  
 چو میباید شدن زین دیر ناچار      نشاط از غم به و شادی ز تیمار \*  
 نهاد انگشت بر چشم آن پریش      زمین را بوسه داد و کرد شبخوش  
 ۸۵. ملک بروعه ماه شب افروز      درین فکر که فردا کی شود روز \*

۸۲ ث : نه ایم این از این چرخ کهن سیر \* د (بیداریت ۸۲)، ز (بیداریت ۸۳)  
 ۸۳ ، بگیر اندازه از جم و ز فریدون      ز شاهان گذشته تا باکنون  
 ز رفعت گرچه بر عیوق رفتند      ز تخت امروز بر صندوق رفتند  
 ۸۳ ج : هی باید . ۸۳ ز : و انده ز تیمار \* \* د : افزوده

جوانی هست و دولت نیز داریم      جوانی را بتلخی چون گذاریم  
 ۸۴ خ : بوسه داد گفت . ۸۵ ج : بر عادت ؛ ح خ د : ماه دل افروز ۸۵ د : که  
 امشب کی . \* \* \* ب ت ز ث (۴۰۱) ، ج ج خ (۴۰۱) ، د (۱-۳۰۳) ب د \* (افزوده)

(۱) دگر روز ان پیروی سمنبر      روان شد با پیرویان دیگر  
 (۲) بساط خسروی را بوسه دادند      کمر بستند و ابرو برگشادند  
 (۳) بیاد شاه می کردند می نوش      نهاده چون غلامان حلقه در گوش  
 (۴) خوش است این می اگر ساقی بماند      کسی کاین می خورد باقی بماند  
 (۵) جهان خوردند و زیشان ماند باقی      فرو خواندند ابیات فراقی  
 (۶) خ : و ابرو را گشادند . (۴) ز ث : کسی کو . (۴) - (۵) د : حنف  
 شده . (۵) ج : عواقی . (۵) ث خ : حنف شده

## نزهت کردن خسرو و شیرین در بهار \*

ز سبزه برکشد بیخ جوانی	۱. چوپیر سبز پوش آسمانی
بسر سبزی در آفرید سرخ گلزار	جوانان را و پیران را دگر بار
بنفشه پَر طاوسی بر آرد	گل از گل تخت کاوسی بر آرد
بساعتش کهن کان تازه گردد	بسامرغا که عشق آوازه گردد
جهان میکرد عهد خرمی نو	۵. چو خرم شد بشیرین جان خسرو
بگلها بر دید از خرمی پوست	چو از خرم بهار و خرمی دست
سپاه فاخته بر زاغ میزد	گل از شادی علم در باغ میزد

\* ت : عشرت کردن ؛ ز : عشرت کردن خسرو و شیرین در وصف بهار  
ث : ترتیب کردن خسرو و شیرین در فصل بهار ؛ ج : در نو بهار ؛ چ :  
در صفت فصل بهار ؛ ح : صفت بهار و عسرت کردن خسرو و شیرین  
خ : نشستن خسرو و شیرین بهارگاه در بستان ؛ د : در فصل بهار ؛  
ر : صفت بهار و عیش خسرو و شیرین . ۱ ح : شاخ جوانی ؛ ت : مسیح  
جوانی . ۲ ج : در آرد بوی ؛ ح : شاخ گلزار ؛ خ : بر آرد سرخ رخسار ؛ د : گلزار  
۴ ث : حذف شده ؛ آ ه ب ت ز ج : روی خسرو . ۳ ح : حذف شده ؛ آ ب ت ب ن ج ؛  
چو ز خرم نهاد ؛ د : بی خرم نهاد . ۶ ث خ د : حذف شده . آ ج : بر باغ ؛ ث : شاهی ؛ ۷ ث : در باغ میزد



زهر شاخی شکفته نوبهاری	گرفته هرگلی برکف تشاری *
۲۰. نوای بلبل و آوای دراج	شکيب عاشقانرا داد تاراج
چنین فصلی بدین عاشق نوازی	خطا باشد خطای عشقبازی *
خرامان خسرو و شیرین شب و روز	بهر نزهت گهی شاد و دل افروز
گهی خوردند می در مرغزاری	گهی چیدند گل بر کوهساری
ریاحین بر ریاحین باده در دست	بشهرود آمدند از رود و می مست
۲۵. جبینیت بر لب شهرود بستند	بیانک رود و را مشگوشستند
حلاوتهای شیرین شکو خند	نی شهرود را کرده نی قد

\* ز : افزوده

گل از هر منظری نظاره میکرد      قباى سرخ را صدپاره میکرد  
 درم ریزان شده هر شاخساری      ز سر هر یک جدا کرده تشاری  
 ۱۹۳ خ : هرگی ؛ آ ۲ ز ث چ ب ت چ ح : آواز . ۲ چ ج : کرده تاراج ؛  
 ح خ د : داده تاراج . آ ۲ ج : در عشقبازی ؛ ث : خطای عشق بازی .  
 \* \* چ : افزوده      بیانک عندلیب و عشق بلبل      بوقت صبح میچیدند خوشگل  
 آ ۲۳ ح : مرغزاران . ۲۳ ح : در کوهساران ؛ چ در : در ؛ چ خندید .  
 آ ۲۴ ج : ریاحین با ؛ ح : ریاحین در ؛ د : ریاحین ریر پای و باده در دست  
 ۲۴ ج ح ر : آن روز سرست . ۲۴ خ : حذف شده . ۲۵ ث : و حذف شده  
 ۲۶ ج : کردند ؛ ح : نی شهرود کرده چون نی قد .

همان رونق زخوبیش آن طوفا  
 عیبر ارزان ز جعد مشکبیزش  
 ز بس خنده که شهش برشکزد  
 ۳- مفرح با نسیمش گشته دساز  
 قد چون سروش از دیوان شاهی  
 چو گل بر نرگش کرده نظاره  
 سمن گز خواجگی بر گل زدی و ش  
 که از باران نیسانی صدف را  
 شکر قربان ز لعل شهد خیزش  
 بخوزستان شد افغان طبرزد  
 دوا المسک با بویش پرواز  
 بطوبی داده تشریف گیاهی  
 بدندان کرده خود را پاره پاره  
 غلام آن بنا گوش از بن گوش

آ ۲۷ خ د : ز خوبی ۲۷ - ۳۰ ح : حذف شده

آ ۲۸ خ : ز زلف ۲۸ خ : ز حذف شده ؛ چ د : شکریزان

ث ج خ : شهد ریزش .

آ ۲۹ ج : که لعلش .

آ ۲۹ ث : شد آشوب .

۳. ث در : حذف شده .

آ ۳۱ د : از ایوان

آ ۳۱ ث ح ر خ د : بگلین ؛ ر : تشریف سپاهی ؛ چ : پستان

شاهی . آ ۳۲ ب ت ز ث ج چ خ : در ؛ د : داده نظاره

آ ۳۳ ب ت ز ج : با گل ؛ چ : سخن گز

۳۳ ح : حذف شده .

## شیرکشتن خسرو در بزم گاه \*

۱. ملک عزم تماشا کرد روزی      نظر گاهش چو شیرین دلفروزی  
کسیرا کانچنان دلخواه باشد      همه جایش تماشا گاه باشد  
ز سبزه یافتند آرامگاه      که جز سوسن نرست از وی گیاهی  
در آن صحن بهشتی جای کردند      ملوکا بارگه بر پای کردند \*  
۵- کنیزان و غلامان گرد خروگاه      ثریا وار گرد خروگاه ماه

\* ت : شیرکشتن خسرو برابر شیرین در باغ ؛ ز : رفتن خسرو بشکارگاه  
و شیرکشتن ؛ ث : شیرکشتن خسرو بحضور شیرین ؛ ج : در شیرکشتن خسرو  
ج : صفت شیرکشتن خسرو ؛ ح : شیرکشتن خسرو پرویز درستی ؛ خ : کشتن  
خسرو شیر را در بزمگاه ؛ د : شیرکشتن خسرو در لشکرگاه پیش شیرین . آخ : بیکند  
آخ : دلفروز . ح : همه جائی . ز : نرست آنجا . ۴، ۵ : خ  
آه ث د : در آن صحرا ؛ خ : در آن صحرای دلکش جای کردند . \* \* ج ، ب  
افزوده (ب : در پیش با خط دیگر) دو شاهد هر دو چون ماهی مهیا زده خروگاه نیست بر  
[... ثریا ...] ج ، ثریا تا خوانات .

۵ خ : (ب آ)

ته ج چ خ د ر : خرمن ماه

نشسته خسرو و شیرین بیک جای	ز دور آویخته دوری بیک پای *
صراحیهای لعل از دست ساقی	بخنده گفت باد این عیش باقی
شراب و عاشقی همدست گشته	شهنشه زین دو می سرست گشته
برآمد تند شیری بیشه پرورد	که از دنبال میزد بر زمین گرد
۱۰- چو بدستان بلدشگر که در افتاد	وزو لشکر یکدیگر بر افتاد *
فراز آمد بنزد بارگه تنک	به تندی کرد سوی خسرو آهنگ

\* قبل از این بیت در نسخه ز و ج افزوده؛ در نسخه ب در حاشیه با خط دیگری نوشته شده.

۱۱) معنی ساز در ایوان کشیده خروش چنگ بر کیوان رسیده؛ ج ب؛

۱۲) بصنعت ساقی موزون دلکش یکجا جمع کرده آبست و آتش؛ ز؛

۱۳) خسرو و شیرین گشته شادان شده شیرین بروی شاه خندان؛

۱۴) ج ۱ برگردون. (۲) ج ۱ آست و آتش؛ در نسخه ب خوانانیت.

بنسخ: رفیقان دگر استاده بر پای. ۲۰ ب: در حاشیه؛

ح ت: حذف شده. ۹۱ ز ح خ ج: درآمد. ۹۲ چ ر: بر هوا؛ ح خ: بر فلک

۹۳ د: در افتاد؛ ج: همه لشکر. \* ج: افزوده؛ ب: در حاشیه بعد از ۱۱؛

غلامان هر یکی سوی گویزان وزو هر یک سلاح از دست ریزان

همه بگر یختند از بیم آن شیر که شیری بس خروشان بود و دلیر

چو خالی گشت از آن ابنوه رگه ملک حالی برون آمد ز خرگاه

همی شد سوی خسرو شیر نگران همی زد نعرها چون تیغ بر آن. ۱۱۰ خ د: فرود آمد.

شته از مستی شتاب آورد بر شیر  
 کما نکش کرد مستی تا بنا گوش  
 بفرمودش پس آنکه سر بریدن  
 ۱۵- وزان پس رسم شاهان شد که <sup>بوست</sup>  
 اگر چه شیر پیکر بود پرویز  
 زمستی کرد با شیر آن دلیری  
 بدست آویز شیر افگندن شاه  
 دهان از بوسه چون جلاب ترکرد  
 بیکتا پیرهن بی درع و شمشیر  
 چنان بر شیر زد کز شیر شد هوش  
 ز گردن پوستش بیرون کشیدن \*  
 بود در بزمکه شان تیغ در دست  
 ملک بود و ملک باشد گرانخیز  
 که نام مستی آمد شیوگری  
 مقام دست بوسی یافت آن ماه  
 ز بوسه دست شهرا پر شکر کرد

۱۳ ح : کز وی بشد هوش . ۱۴ چ : متن نوشته شده و اصلاح گردیده .  
 خ : بفرمودش همانکه سر بریدن \* ح د : از زده ؛ ز : پس از بیت ۱۵ از زده  
 چنان بود بعد از آن رسم جهاندار که بی تیغ نبودی ست و هشیار (آزد : چنان شد)  
 دز : بهر جایی که رفتن شاه چون شیر نبودی دست او خالی ز شمشیر (آز : بهر  
 روی که رفتی از جهان . ۱۵ چ : در بزمگاهش ؛ در خوابگاه . ۱۵ از : شاهان  
 بد بخ : از آن . ۱۶ ت : ملک بود و .  
 ۱۷ د : بر شیر .

۱۸ ر : مجال ؛ ت : ز بوسه دست بوسی یافت از ماه .  
 ۱۹ ب چ ج ز : از خنده . ۱۹ ث خ : چون شکر کرد .  
 ۲۰ ث : در دهان دارد .



لبش بوسید و گفت این انگین است  
نخستین یک بود آن شکرین جام  
اگرچه کرد صد جام و گرونوش  
می کاؤل قدح جام آور پیش  
۲۵- می اوّل جام صافی خیز باشد  
کلی کاؤل بر آرد طرف جویش  
زوری کاؤل شکم باشد صدفا  
نشان دادش که جای بوسه این است  
که از خسرو بشیرین برو پیغام  
نشد جام نخستینش فراموش  
ز صد جام و گردارد بها بیش  
باخر جام درد آمیز باشد  
فزون باشد ز صد گلزار بویش  
زلؤلؤ بشکند بسیار صف را

آ ۲۱ ج : بوسیده گوئی : ح : و گفتا :

چ : لبش بوسید و گفتا انگینست .

۲۲ ث : حذف شده . آ ۲۲ ج : نخستین نزل بود آن شکرین جام

۲۳ د : که از شیرین بخسرو داد پیغام .

۲۴ ، ۲۵ : ج زج ۲۴ ، ۲۵ .

آ ۲۳ ث : جام شکر نوش

۲۴ ب : در حاشیه نوشته شده .

۲۴ ت ح د : حذف شده . آ ۲۴ ج : قدح دارد ترا پیش .

۲۴ پ : گنبد در حاشیه نوشته شده .

۲۶ ح : حذف شده . آ ۲۶ ث ج : کلی کاؤل پد آرد لب جوی ز صد

خرمین کلی افزونتر دهد بوی ۲۶ ب خ د : ز یک . آ ۲۷ خ : صدفا باشد شکم را .

ز هر خوردی که طعم نوش دارد	حلاوت بیشتر سر جوش دارد
دو عاشق چون چنان شربت چشیدند	عنان پیوسته از زحمت کشیدند
۲. چو یک دم جای خالی یافتندی	چو شیرو می بهم بشتافتندی
چو دزدی کو بگوهر دست یابد	پس آنکه پاسبان رامست یابد
بچشمی پاس دشمن داشتندی	بدیگر چشم ریحان کاشتندی *
چو فرصت در کشیدی خصم را میل	ربودندی یکی بوسه بتعجیل

۲۸ ث : حذف شده .

۲۸ ح : هران خوردی . ۲۸ ح : حلاوت بیگمان .

۲۹ ب : در حاشیه نوشته شده . ۲۹ ت : حذف شده .

۲۹ ح : عنان دایم ز نعمت می کشیدند .

۳۰ د : جای خلوت .

\* د : افزوده

ملک فرصت طلب میکرد بسیار      که با شیرین کند یک نقطه در کار

نیامد فرصتی با او پدیدش      که در بند توقف بد کلیدش

۳۱ ب ت ز ح : میل را میل ؛

خ : چشم را میل ؛ ج : بر کشیدی ؛ پ : در کشادی

۳۲ خ : زم بوسه ؛ پ د : یکی بوسه ربودندی بتعجیل ؛

خ : ربودندی زم بوسه .

نبودی بر لبش سیمزغ را بار	صنم تا شرمگین بودی وهشیار
بیوسه باماک همدست گشتی *	۳۵ در آن ساعت که از می مست گشتی
که کودی قاقمش را پرنیان پوش	چنان تنکش گرفتی شه در آغوش
زنیلوفر بنفشه بر دمیدی	زبس کز گاز نیلش برکشیدی
که مهر اخود کبود آمد گذرگاه	ز شرم آن کبودیهای بر ماه
سپید آتش چو گل بردست بودی	اگر هشیار اگر سرمست بودی

۳۴ پ ح : حذف شده

۳۴ ب ت ز ث ج : شرمکن . آ ۴۵ ث ۱ مست می شد ؛ ح : که

شیرین مست میشد .

۳۵ ث ح : هم دست میشد .

\* ج : افزوده

ملکرا عشق او مدهوش کرده ز عشقتش حلقه در گوش کرده

چو مجلس یافتی خالی را غیار چو طاوسان در افادی بگلزار

بدان لعل لبش رغبت نمودی ز شکریک دو بوسه در ربودی

۳۶ ج : باغوش ؛ ر : کشیدی . ۳۶ پ : بر بنا گوش ؛ ج خ : قاقمش را . ۳۷ ر : در

کشیدی ؛ د : نیلی ؛ د پ ج : گرگان تنکش ؛ خ : زبس کز بار و از شکری زیدی . ۳۷ ث :

نه برک گل ؛ ر : ز برک گل ؛ پ : نه نوک گل . ۳۸ ، ۳۷ ح : حذف شده . ۳۸ ز : کبودها

۳۸ د : وطن گاه . ۳۹ ب ت ز ث ج ح ، و گر . ۳۹ خ ح : در دست .

## تزهت کردن خسرو با شیرین \*

افروز زده شبی روشنتر از روز      جهان روشن بمهتاب شب افروز \*  
 شبی باد مسیحا در دماغش      نه آن بادی که بنشانند چرانغش  
 ز تاریکی در آن شب یک نشان بود      که آب زندگی در وی نهان بود  
 سوادى نه بر آن شبگون عمارى      جز آن عصمت که باشد پرده دارى

\* ت: عشرت کردن خسرو با شیرین و دختران؛ ز: افسانه گفتن دختران  
 ث: مثل زدن دختران بر عاشق معشوق خسرو و شیرین؛ ج: نشستن خسرو  
 و شیرین با دختران و عسرت کردن؛ چ: صفت بزم خسرو و افسانه گفتن  
 ح: سخن گفتن خسرو و شیرین و شاپور ده دختران بطریق مثل؛ خ:  
 رقص پاک شده است؛ د: عشرت کردن خسرو و شیرین با یکدیگر؛  
 ر: افسانه گفتن خسرو و شیرین و شاپور و دختران؛ پ: افسانه  
 گفتن خسرو و شیرین. ب: چ: جز از عصمت که دارد پرده دارى؛ خ: جز از  
 آ: ز: زمهتاب؛ ث: د: نشسته شب بمهتاب؛ خ: نشسته پیش مهتاب  
 ج: د: دل افروز؛ ح: جهان روشنتر از ماه شب افروز؛ پ: نشسته شه بمهتاب  
 ۲۱: ح: د ۱، ۱۰، ۲۰، ۲۱: ح: بر آن بازی که بنشانند چرانغش. ۳، ۵: ح: بخت شده  
 ۳۳: ح: د: در وی روان بود آفتاب تزدج: بدان؛ چ: خ: پ: سواد شب بر آن کوی

ستاره صبحرا دندان نموده	۵ صبا گرد از چین جان ربوده
مراد از مادر آن شبزاد گوئی	شبی بود از در مقصود جوئی
وز آن سومه بمرورید بستن	از این سوزهره در گوهر گستن
هوا در غالیه سودن صف دایر	زمین را مشک پیودن بخروار
عبیر آمیز گشته نافه خاک	زمشک افشانی باد طربناک
هوا را سوخته عود قهاری	۱۰ دماغ عالم از بوی بهاری
مه یک هفته نصفی بر گرفته	سماع زهره شب را در گرفته
عطارد بر افاق رقاص گشته	ثریا بر ندیمی خاص گشته
جرسها بسته بر مرغ شب آویز	جوس جنبانی مرغان شبخیز
همه مطرب شده در خانه خویش	دو و دام از نشاط دانه خویش

۵ ز : ز دوده ؛ ج : از زمین جان زدوده ؛ خ : صبا گرد جهان جادربوده  
 ۵ پ : زبوده ؛ ۶ ن : نوح خ در ؛ آن شب ز مادر . ۲-۹-۱۱-۱۵ ح : خفته  
 ۷ ب : از آن ؛ پ : بستن . ۷ ب : وزین . ۸ چ : مشک در بستن ؛ ر :  
 زمین در مشک . ۸ ت : خ ؛ هوا را غالیه ؛ ث : در غالیه بودن ؛ پ : بخروار  
 ۹ ، ۱۰ ت : حذف شده . ۹ خ : زمشک افشاندن . ۹ پ : باده خاک .  
 ۱۱ ، حذف شده . ۱۰ ر : از باد . ۱۱ ر : ساخته . ۱۱ د : مه هر هفته ؛  
 د خ پ : در گرفته . ۱۲ چ : در ندیمی ؛ خ : از ندیم . ۱۲ ث : بر  
 فلک . ۱۳ د : جوس جنبان مرغان سحر خیز .

۱۵ اگرچه مختلف آواز بودند همه با ساز شب دمساز بودند  
 ملک بر تخت افروید و نشست دل اندر قبله جمشید بسته  
 فروغ روی شیرین درویشش فراغت داده از شمع و چراغش  
 نسیم سبزه و بوی ریاحین پیام آورده از خسرو بشیرین \*  
 کزین خوشتر شبی خواهد دیدن وزین شادابتر بوئی ویدن  
 چراچندین وصال از دور بینم اگر نوریم تا در نور بینم  
 وگر خونیم خونت چون نجو شد وگر جوشد بمن برچند پوشد

۱۵ ت ج : با سازها ؛ خ : با ساز خود .

۱۶ ب ت : نه آن بادی که بنشانند چراغش . \* زج : افزوده  
 که ای شاه بتان و سروستان چراغ گلشن و شمع شبستان  
 آج : که ای خورشید تا بان سرو .

چو باشد پادشاهی و جوانی خطا باشد بتلخی زندگانی  
 بچ : از این خوشتر چه باشد زندگانی .

چو میدانی که نیک و بد سر آید زغم خوردن کجا کاری بر آید  
 ۱۹ پ : حذف شده . ۱۹ آ ج چ : نه زین . ۱۹ ج چ : نه زین ؛

د : صبحی دیدن . ۲۰ ج : اگر ناریم

۲۱ ت ح : چند جوشد .

۲۱ ث : بها ؛ ج : درچند ؛ خ : وگر خون شد بمن برچند جوشد .

هوائی معتدل چون خوش نخدیم	تنوری گرم نان چون در بندیم
نه هر روزی ز نوروید بهاری	نه هر ساعت بدام آید شکاری
بعقل آن به که روزی خورده باشد	که بیشک کار کرده کرده باشد
۲۵ بسانان کز پی صیاد بردند	چو دیدی ماهی و مرغانش خوردند
مثل زد گرگ چون روبه دغا بود	طلب من کردم و روزی ترا بود *
ازین فکر که با آن ماه میرفت	چو ماه آن آفتاب از راه میرفت
دگره دیورا در بند میداشت	فرشتش بر سر سوگند میداشت
ازین سو تخت شاهنشاه	و شاقی چند بر پای ایستاده

۲۲ ب ت ز ث ج چ ح خ : خوش چون . ۲۳ ث : حذف شده . ۲۴ ج :

ز حذف شده . ۲۵ ج : بدام افتد ؛ د : نه هر وقتی .

۲۶ خ : باشم .

۲۷ خ : کار خود را کرده باشم .

۲۸ پ : کردند .

۲۹ ز ب ت ث ج چ ح د : نیت من کردم ؛ خ : کوا بود

\* ح : افزوده

از آن بر کوک روبه یافت شاهی که روبه دام بیند کوک ماهی

۳۰ ث ج : حذف شده . ۳۱ پ : چو با آن . ۳۲ خ : نوشتش

بر . ۳۳ پ : و شاقی ؛ ج : بر پا

۳۰ بخدمت پیش تخت شاه شاپور	چو پیش گنج باد آورد گنجور
وز آن سو آفتاب بت پرستان	نشسته گرد او ده نار پرستان
فرنگیس و سهیل سرو بالا	عجب نوش و فلک ناز و همیلا
همایون و سمن ترک و پرزاد	ختن خاتون و گوهر ملک دلشاد
گلاب و لعلرا برکار کرده	ز لعلی روی چون گلنار کرده
۳۵ چومستی خوان شرم از پیش برداشت	خود راه وثاق خویش برداشت *
ملک فرمود تا هر دلستانی	فرو گوید بنوبت داستانی

آ ۳۰ ح : بخدمت رفته پیش شاه شاپور . آ ۳۱ ب ت ث ج ح : وزین ؛  
 ج : ازین . آ ۳۲ ح : پیش او . آ ۳۲ د : و سرو بالا . آ ۳۳ خ : ملک  
 د : عجم نوش و سمن ترک و . آ ۳۳ ث : در اینجا ابیات قطع شده و با  
 بیت های فصل آینده (مدرجه در صفحه ۲۵۲) ادامه میدهد .  
 آ ۳۴ د : همایون و فلک . آ ۳۳ ب ج ح در ث : و دلشاد . آ ۳۴ ت  
 ب ز ج خ د : گلابی لعلرا ؛ ج : درکار . آ ۳۴ ح : صنف شده .  
 آ ۳۵ ح : چومستی شرم شاه از پیش برداشت . \* ز ج : افزوده  
 چو آن سیمینبران در عیش رفتند حجاب شرم حالی برگرفتند ؛ آج : چنان .  
 همه زیبارخ و مطبوع و دمناس همه دستان سرا و نکته پرواز ؛ آج : زیبا  
 رخ و موزون ؛ بچ : سرای و نکته پرواز . ز : سرفصل و افسانه گفتن دختران ،  
 افزوده . آ ۳۶ د : بنوبت باز گوید داستانی .



نشسته لعل داران قصب پوش	قصب بر ماه بسته لعل برگوش
ز غمزه تیرو از ابرو کمان ساز	همه باریک بین و راست انداز *
ز شکر هر یکی تنگی گشادند	ز شیرین بر شکر تنگی نهادند

---

۳۷ ب ت ز خ : بر نوش ؛ پ ح : بردوش

\* ز ج : افزوده

چو فرمان شه خسرو شنیدند      ز شادی همچو لاله بشکفیدند؛

آج : شاه کشور شنیدند .

۳۹ ح : حذف شده .

۳۹آ ر : گشاده . ۳۹ب خ : و شکر ؛ ر : نهاده .

## مثل گفتن دختران شیرین \*

که دولت در زمین گنجی نهان کرد	۱. فرنگیس اولین مرکب روان کرد
زمین را باز کرد آن گنج برداشت	از آن دولت فریدونی خبر داشت
بیازی بود در پائین سروی	سرمهیل سیمتن گفتا تذروی
تذرو نازنین را کرد فحجیر	فرود آمد یکی شاهین بشگیر
که عنبر بوگی در باغ بشکفت	۵. عجب نوش شکرپاسخ چنین گفت
ربود آن عنبرین گلرا بنقار	بهشتی مرغی آمد سوی گلزار
که ما را بود یک چشم از جهان باز	از آن به داستانی زد فلکنار
دو به بیند ز چشمی روشنائی	بها چشمی دگر داد آشنائی

\* ت : حذف شده ؛ ز : افسانه گفتن دختران ؛ ج چ ح خ : حذف شده

د : برای برگزیده مرفصل جداگانه ای نوشته شده ؛ «افسانه گفتن فرنگیس» ؛  
ر : افسانه سرائی ده دختر .

آ ح : اولاً . آ ۲ پ : از آن گنجش . ۲ ج ح : و گنج ؛ چ :  
و آن گنج . ۴ خ : کرده . آ ۵ د : عجم نوش

۷ آ خ : ملک ناز . ۷ ح : که ما را از جهان یک چشم بد باز . آ ۸ ر : دگر کرد  
خ : بها چشم دگر . ۸ ز ح : بیند یکجا ؛ د : ببرد از چشم ما آن روشنائی

روان گشته میان سبز گلشن	همیلا گفت کآبی بود روشن
بدان چشمه دهان ترکرد ناگاه	۱۰ جوان شیری برآمد تشنه از راه
ز غارت گاه بیاعان نهانی	همایون گفت لعلی بود کافی
نهاد آن لعل را برگوشه تاج	درآمد دولت شاهي بتاراج
جداگشت از صدف دری شب افروز	سمن ترک سمن برگفت یکروز
بیاقوتی دگر پیوند کردش	فلک در عقد شاهي بند کردش
بترهت بود در نخبیر گاهی	۱۵ پرنیزاد پریرخ گفت ماهی
کشید آن ماه را در چنبر خویش	برآمد آقایی ز آسمان بیش
که تنها بود شمشادی قصب پوش	ختن خاتون چنین گفت از سر شو
که خوش باشد بیکجا سرو و شمشاد	بدو پیوست ناگه سروی آزاد

۹۱ پ ح خ ر : آبی . ۱۰ ب ز چ : از خواب ؛ ج ح د : درآمد . ۱۰ ب ز  
 چ : که روزی مند باد این شیر از آن آب (ز چ : آن شیر) ؛ ت : بدان  
 چشمه زبانا کرد ناگاه . ۱۱ ز : ز غارت گاه ترکستان ؛ ح : ز غارت  
 گاه براغان ؛ پ : ز غارت گاه . ۱۲ ب ت : نهانی . ۱۳ خ : جدا ماند  
 ۱۴ ج : فلک در بند شاهي عقد کردش ؛ چ : در عهد .  
 ۱۴ ح : خرسند کردش . ۱۵ ج : بیازی بود .  
 ۱۶ ب ت ج چ خ : شمشاد قصب .  
 ۱۸ ج : درو پیوست ؛ پ ت ج خ : سرو آزاد .

زبان بگشاد گوهر ملک دل‌بند	که زهره نیز تنها بود یک چند
۲۰. سعادت برگشاد اقبال راست	قران مشتری در زهره پیوست
چو آمد در سخن نوبت بشاپور	سخن را تازه کرد از عشق منشور
که شیرین انگبینی بود در جام	شهنشه روغن او شد بفجام
برنگ آمیزی صنعت من آنم	که در حلوی ایشان زعفرانم
پس آنکه کردشان در پهلوی یاد	که احسنت ای جهان پهلودو هم زاد
۲۵. جهانرا هردو چون روشن بخشید	ز یکدیگر مبرید و مبخشید *
سخن چون برب شیرین گذر کرد	هوا پر مشک و صحرا پر شکر کرد
ز شرم اندر زمین میدید میگفت	که دل بی ساز بود و عشق بی جفت
چو شاپور آمد اندر چاره کار	دل‌مرا پاره کرد آن پاره کار

۲۰. د : وزهره . ۲۱. ح : کرد و عشق مشهور . ۲۲. چ : د : شد  
 سرانجام . ۲۳. ز چ : و صنعت ؛ ج ح د : بچا بک دستی و  
 ۲۳. ج ح : که در حلوی شیرین . ۲۴. ج : حذف شده  
 ۲۵. ج : حذف شده . ۲۵. خ : روشن دو خورشید ؛ پ : هردو  
 روشن چون دو . ۲۵. ر : ملخشید . \* ز : از زوده  
 بکام دل بماند این شهنشاه مبادا کرد غم را بردش راه  
 ۲۷. ب ت : و عشق بی جفت ؛ پ د ج خ ر : که دل بی عشق بود و یار بی جفت (پ) :  
 بی گفت ( ۲۸. پ : چو بانو را بد . ۲۸. ج : دلم را تازه کرد .

قضاى عشق اگرچه سرنیشت است \*  
 ۳. چو سر رشته سوی این نقش زیبا ست  
 مرا کز دست خسرو نقل و جام است  
 چو دوا آمد بخسرو گفت باری  
 گوزنی بر ره شیر آشیان کرد  
 مرا این سرنیشت او در نیشت است \*  
 ز شادی نقش رویم نقش دیباست  
 نه کی خسرو پنا خسرو غلام است \*  
 سیه شیری بد اندر مرغزاری  
 رسن در گردن شیر ژریان کرد

۲۹۱ ت ز ج : فضای . ۲۹۳ ح : مرا این سرنوشت آورد رشتست .

\* ز : افزوده

ب صنعت در هوای عشقم افکند  
 بیاری این چنین بد رام گشتم  
 بیک دم در صد افسون خواند بر من  
 اگرچه رنج بی پایان کشیدم  
 با فسون در بلای عشقم افکند  
 بتقشی بسته این دام گشتم  
 جواب پر فسون میخواند بر من  
 دگرچه صد بلا از عشق دیدم

د : افزوده

ب صنعت در بلای عشقم افکند  
 آب ب : سوی آن عقد ؛ ج : آن عید ؛ د : سوی آن نقش ؛ پ : چو  
 آن سورشه سوی نقش . ب پ ر : ز سوزی ؛ ز : هم چو دیباست  
 ۳. پ : در حاشیه ؛ ت ج ح : حذف شده . ۳۱۰ ح : حذف شده . ۳۱۰ ت ز ج د : نه خسرو  
 بلکه کی خسرو غلام است ؛ ج : نه کی خسرو که جمشیدم غلام است ؛ خ : چو  
 کی خسرو بی خسرو غلام است . \* \* د : رنصل « افسانه گفتن خسرو » افزوده ۳۳۳ ح : در

من آن شیرم که شیرینم بنجیر  
 ۳۵ اگر شیرین نباشد دستگیرم  
 و گر شیر سیاه آید بجزرم  
 حریفان جنس و یاران اهل بودند  
 دل محرم بود چون تخته خاک  
 دگر ره طبع شیرین گرمتر گشت  
 ۴۰ قبح پر باد کرده و طبع پر بموش  
 ملک هردم ستد چون گل شکفته  
 بگردن بر نهاد از زلف زنجیر \*  
 چو شمع از سوزش بادی بهیرم  
 چو شیرین سوی من باشد بهیرم  
 بهر حرفی که میشد دست سودند  
 بر او دستی زنی حالی شور پاک  
 دلش در راه خسرو نرمتز گشت \*  
 بخسرو داد کاین را نوش کن نوش \*  
 از آن لعل نسفته لعل سفته

ب۳۴ خ : آن زلف ؛  
 \* ز ، د (۱) ، ر (۲) : افزوده  
 (۱) همیشه شیر بر آهو بود چیر  
 کنون گشته زبون آهوی شیر  
 (۲) برم در سایه این تاجور باد  
 ندیش تخت و دولت راهبر باد  
 (۲) ر : سرم از سایه او ؛ (۲) ر : بخت . ۳۵ ، ۳۶ ح ، ۳۵ ، ۳۶ ح :  
 چو از شیرین . ب۳۵ ت : چو شمع . آ۳۶ ح : و گر شیر زیان آید ب۳۶ چ :  
 یار من ؛ ۳۸ ح : زدن شده آ۳۷ پ : حریفان اهل و یاران جنس بودند . آ۳۹ ج : بگو  
 ۳۹ ح : شد \* \* چ : افزوده چو با عاشق کند معشوق دل گرم بینی در میدان جز  
 رفی و آزم . آ۴۰ ر : و لعل پر نوش . ب۴۰ د خ : داد و گفتا ؛ پ : داد و گفت این ؛ ت : را  
 بخسرو گفت \* \* ر : افزوده بخور کین جام شیرین نوش با ت . بچو شیرین همه فوموش با ت  
 آ۴۱ ج چ ح د پ : هردم شدی چون ؛ خ : ر : ملک چون گل شدی هردم شکفته .

گهی گفت ای قیج شبخت بندد  
 گهی گفت ای سحرمنهای دندان  
 بدست آن بتان مجلس افروز  
 ۴۵ پیور انگشتی چون صبح برخاست  
 بتان چون یافتند از خوشی بهر  
 جهان خوردند و یک جوغم نخوردند  
 چو آمد شیشه خورشید بر سنگ  
 دگره شیشه می برگرفتند  
 ۵۰ بر آن شیشه دلان از ترکازی  
 بی خوردن طرب را بنده کردند  
 تو بگری تلخ تا شیرین بخندد  
 من خند آفاق را بر من فاختدان  
 سپهر انگشتی میبخت تا روز  
 که بر بانگ خروس انگشتی خواست  
 شدند از ساحت صحرا سوی شهر  
 ز شادی کاه برگی کم نکردند  
 جهان بر خلق شد چون شیشه تنگ  
 چو شیشه باده ها بر سر گرفتند  
 فلک را پیشه گشته شیشه بازی  
 بعشرت جان شب را زنده کردند

۳۹-۵۳ : پ ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۸، ۴۹، ۵۱، ۵۲، ۵۱

۵۰، ۵۳. ۴۲ ج د: گهی گفتی قیج. ۴۲ ر: تو بگری تلخ تا لب شیرین بخندد

ز د: تو بگری تا لب شیرین بخندد. ۴۲-۴۵ ح: حذف شده.

آ ۴ د: چنان چون. ۴۶ د: شدند آن ساعت از. ۴۷ ح: ز شادی

برک کاهی. ۴۸ ر ج: در سنگ؛ پ: فرسنگ بر سنگ. ۴۹ ت ز

ج چ خ د: در سر؛ ح: برکت. آ ۵ خ پ: بدان؛ پ: آن؛ خ:

از ترک و تازی. ۵۰ پ: شمشیر بازی. ۵۰ ح: حذف شده. آ ۵ خ ر: تازه کردند

پ: بی خوردند و بی اندازه. آ ۵ خ ر: تازه کردند؛ پ: جان خود را تازه کردند. ۵۱ ح: حذف شده

همان افسانه دوشینه گفتند	همان لعل پران دوشینه سفند
دل خسرو ز عشق یار پر جوش	بیاد نوش او می کرد می نوش
می رنگین زهی طاوس پی مار	لب شیرین خهی خرمای بی خار
هه نهاده بر یکی کف ساغر مل	گرفته بردگر کف دسته گل
از آن می خورد وزان گل بوی برداشت	پی دل جستن دلجوی برداشت
شراب تلخ در جانش اثر کرد	بشیرینی سوی شیرین نظر کرد
بغمزه گفت با او نکته چند	که بود از بوسه لبها رازبان بند
هم از راه اشارت های فروخ	حدیث خویشان را یافت پاسخ
سخنهای در کرشمه مینهفتند	بنوک غمزه گفتند آنچه گفتند
همه شب پاسبانی پیشه کردند	بسی شب رادین اندیشه کردند
ز گرمی روی خسرو خوی گرفته	صبح خرمیرا پی گرفته

۵۲ ب ت ز : پران ؛ ج چ ح خ ر پ : پرن ؛ ت ج : گفتند ۵۳ ز :  
 حذف شده . ۵۴ ح : ز لعل یار . ۵۵ ح د چ ر : نوش لب ؛ پ : بیاد  
 نوش میکرد آن می نوش ؛ خ : بیاد عشق . ۵۶ ح : حذف شده .  
 ۵۷ ز ج خ در : زهی . ۵۸ ح : حذف شده . ۵۹ د : بمی دل جستن  
 دلجوی میداشت . ۶۰ ج : بر جانش . ۶۱ ح : که باد از بوسه لبها را خداوند  
 پ : که بود آن کنهها را ای خداوند ؛ ج : که بود آن تکه ؛ خ : که بود از باده ۶۲ پ :  
 نگه میکرد خسرو خون گرفته . ۶۳ خ : صبحی خرمی در وی گرفته ؛ پ : در می گرفته .



بر آن تنک شکر چون دست یابد	که شیرین را چگونه مست یابد
که تیر خسرو افتد بر نشانه	نمی افتاد فرصت در میانه
طرب میکرد و خوش میبود تا روز	۶۵ دل شادش بیدار دل افروز
ستام افکند چون گلبرگ برید *	چو بر شبیدیز شبگلگون خورشید
بشبدیز و بگلگون بر بستند	مه و خورشید دل در صید بستند
جهان پر فروش کردند از می و روز	گهی بر فرضه نوشاب شهر زد
ز مرغ و ماهی افکند نذخیر	گهی بر شط کره بستند زنجیر
تهی کردند دشت از آهو و گور	۷۰ گهی راندند سوی دشت منظور
گهی عشرت گهی نذخیر کردند	بدین سان روزها تدبیر کردند
بشهر آرائی انجم کله بر بست	عروس شب چون نقش افکند بر دست
بروی خویشتن مجلس بیاراست	عروس شاه نیز از حجله بر شاست

۶۳ ج: خ: بدان؛ خ: بدان شکر چگونه دست یابد. ۶۴ ز: در نشانه؛ ب: ز پ  
ت ج: خسرو آید. ۶۵ ج: بدشادش بیدار دل افروز؛ د: دلش شادان.  
۶۶ ج: بر حذف شده \* ج: خ: ر: افزوده شدند از موز موقان سوی  
شهرود بنا کردند شهری از می و روز (ح: موز یومان). ۶۸، ۶۹: در ۶۸، ۶۹  
۶۸-۷۳: ج: ۶۸، ۷۱، ۷۲، ۶۹، ۷۰، ۷۳، ۶۸-۷۱: پ: ۶۹، ۷۰، ۶۸، ۷۱.  
۶۹ ج: حذف شده. ۶۹ ج: بر شط می بستند؛ د: بر شط کور؛ ر: گهی برگرد شط  
۷۰ ج: حذف شده. ۷۰ ج: ج: خ: ر: مندور. ۷۱ ج: بدین انواعها. ۷۲ پ: بر حذف شده

عروسان دگربا او شده یار	همه مجلس عروس و شاه بیکار *
۷۵ شکر بسیار و بادام اندکی بود	کبوتر بیحد و شاهین یکی بود
همه بریاد خسرو می گرفتند	جهان در بانگ نای و نی گرفتند
شبی بی رود و رامشگر نبودند	زمانی بی می و ساغر نبودند
می و معشوق گلزار و جوانی	ازین خوشتر چه باشد زندگانی *
تماشای گل و گلزار کردن	می لعل از کف دلدار خوردن
۸۰ حمایل دستها در گردن یار	درخت نارون پیچیده بر نار
بدستی دامن جانان گرفتن	بدیگر دست نبض جان گرفتن

۷۴ خ : باوی \* ج : افزونه چه خوش باشد که می در جام ریزند شکو  
 در دامن و بادام ریزند . ۷۴ پ : حذف شده . ۷۵ ت : حذف شده . ۷۶ ح :  
 حذف شده . ۷۶ ج : بدان می خرتیرا پی گرفتند ؛ پ ج ر : یکایک خوشدلی را  
 پی گرفتند (پ و پیایی) . ۷۷ ج ح : می بی رود ؛ پ ز : بی رود ؛ ۷۷ ج : حذف شده  
 ۷۸ زج ح خ د : و گلزار \* \* زج : چو باشد باوه در سربار در بر بروز خوش  
 نشاید بود غمخورد (بج : نباید) ؛ باید سوی دشت و باغ رفتن بودن مست و هم در باغ رفتن  
 (بج : نشستن مست و هم در باغ رفتن) ؛ بروی یار خود عشق فرودن بطرف هر چه شای  
 نمودن ۷۹ ج خ پ ت ح ب بگردند . ۷۹ ج خ ب ح پ : خوردند ؛ ب د ت پ : از کف  
 معشوقه ؛ ج ح : می سرخ . ۸۰ ، ۸۱ ح : حذف شده . ۸۱ پ : گرفته  
 ۸۱ ب ت ج : گرفتند .

گهی کردن پیوسه نرد بازی	گهی جستن بغوزه چاره سازی
گهی بستن بنفشه بر بنا گوش	که آوردن بهار نو در آغوش
گهی غمهای دل پرداز گفتن	گهی در گوش دلبر راز گفتن
و گر هست ای عجب جز یک روان نیست	۸۵ جهان این است و این خود در جهان نیست
سعادت رخ نمود و بخت یاری	شبی از جمله شبهای بهاری
قدح برداشته ماه شب افروز	شده شب روشن از مهتاب چون روز
شده باده روان در سایه بید	و رآن مهتاب روشنتر ز خورشید
ز دلها برده اندوه فراقی	صغیر مرغ و نوبشانش ساقی
صبا تفسیر آیت باز میگفت	۹۰ شمایل با شما ره راز میگفت
زهر سروی شکفته نو بهاری	سهمی سروی روان بر هر کناری
یکی کلاب دان بر کف گرفته	یکی برجای ساغر دف گرفته

۸۳ ج : کودی ؛ ح : کردند ؛ ز : عشق بازی ؛ خ : دیرین باز . ۸۴ ج ح پ : بهار را در  
 خ : بهار ترا ؛ د : بهار تر در آغوش ؛ ۸۳ ب ت : بر بن گوش ؛ ح پ : در بنا گوش . ۸۴ خ :  
 غمهای دیرین ؛ پ : دلبر باز گفتن ؛ ز : دلبر راز . ۸۵ ح : دوستان . ۸۵ ح : ای بی خود  
 ۸۷ ج : شده روشنتر از . ۸۷ ب خ پ : دل افروز . ۸۷ ، ۸۸ ح : حذف شده . ۸۹ ، ۹۰ :  
 ح ۸۹ ، ۹۰ . ۹۰ پ در : شما نه با شمایل . ۹۱ ز : از هر ؛ ح د ج : زهر ؛ پ : بهاری  
 ۹۲ ج : زهر شاخی ؛ ح خ پ : زهر سوی ؛ ح : گرفته هرگی بر کف نثاری . ۹۱ ث :  
 ابیات قطع شده در صفحه ۲۴۱ از اینجا شروع میشود . ۹۲ پ : حذف شده ؛ ۹۲ ح : یکی جلد دان

## مراد طلبیدن خسرو از شیرین و مانع شدن او \*

۱ چو دوری چند گشت از جام <sup>شیرین</sup> نو	گران شد هر سری از خواب <sup>دوشین</sup>
حریقان از نشستن مست گشتند	برفتن با ملک هم دست گشتند
خمار ساقیان افتاده در تاب	دماغ مطربان پیچیده در خواب
مهیّا مجلسی بی گرد اغیار	بنا میزد گلی بی زحمت خار
هشه از راه شکیبائی گذر کرد	شکار آرزو را تنگ تر کرد

\* ت ث ، حذف شده ؛ ز پ ؛ (بدرایت ۸۵) عتاب کردن خسرو و شیرین ؛  
 ج ؛ (بدرایت ۸۵) عشرت کردن خسرو و شیرین با یکدیگر ؛ ج ؛ (بدرایت ۸۵) عتاب کردن خسرو با شیرین ؛ ح ؛ (در همان جا) خواهش کردن خسرو از شیرین بغلوت ؛ خ ؛ (در همان جا) عشرت کردن خسرو و شیرین در شب ؛ د ؛ (در همان جا) مجلس داشتن خسرو و شیرین و سوال کردن از یکدیگر ؛ ر ؛ (در همان جا) آزدن خسرو از شیرین و رفتن بجانب روم.  
 آ پ ؛ چند رفت گشت ؛ د ؛ دوشین ؛ ر ؛ چند رفت . ۳ د ؛ نوشین  
 ۲ ح د ؛ حذف شده ؛ ج ؛ گشته . ۲ د ؛ پیوسته با ملک . ۳ ، ۴ ح ؛ حذف شده  
 ۴ د ؛ بدرایت ۹۲ فصل قبل نوشته شده . آ ۳ ج ؛ از خواب ، ۴ پ ؛ حذف شده .  
 ۵ پ ؛ هشه از راه شکیبائی گذر کرد ؛ خ ؛ شکاران روز را بیکدیگر کرد و متن ناقص است  
 پ ؛ شکار از روز . جزو جمله در کرد .

بدست آورد و درست از دست ایام	سر زلف گره گیر دلا رام
بده دانه که مرغ آمد بدامت	لبش بوسید و گفت ای من غلام
کنون روز از نوست و روزی از نو	هر آنچه از عمر پیشین فت کورو
حذر کردن نگوئی چیست اینجا	من و تو جز من و تو کیست اینجا
اگر روزی بدی امروز را باش	۱۰ یکی ساعت من دلسوز را باش
امید ما و تقصیر تو تا چند	بسان میوه دار تا برومند
چو بی آب است چون زان سوی رود است	اگر خود پولی از سنگ کبود است
جگر باشد ولیک از پهلوی میش	سک قصاب را در پهلوی میش
بعشوه باغ دهقانرا کند خشک	بسا ابرا که بندد کله چون مشک

۶ خ : از دیر ایام . ۷ ح : بده دانه ؛ خ : چو مرغ . ۸ ج : عمر  
 شیرین ؛ ب ت خ ز ش ج د : هر آنچ . ۹ پ : من و جز تو بگوئی اینجا  
 ۹ ح د : حذر کردن ز بهر چیست اینجا ؛ خ : بگو از چیست . ۱۰ ج :  
 روزی شوی ؛ خ : بود . ۱۰-۱۲ : ج ۱۲ ، ۱۱ ، ۱۰ ، ۱۱ ، ۱۲ پ : امیدما  
 و تقصیر خداوند . ۱۲ ح : حذف شده . ۱۲ د : اگر چه پل خود ؛  
 پ : اگر خود آن پل از سنگ . ۱۳ د ج ر : پل زان سوی ؛ ز :  
 آبست خود زان ؛ ج : بی آبست چو زان سوی . ۱۳ ح : حذف شده  
 ۱۳ ج : از پهلوی میش . ۱۳ ب ت ز ج خ : ولی ؛ ز : جگر دارد  
 ۱۴ ز ش خ ر : کله مشک ؛ پ : کله از مشک .

۱۵ بسا شوره زمین کز آبنامی  
 چه باید زهر در جامی نهادن  
 بترک لو لو تر چون توان گفت  
 بره در شیر مستی خورد باید  
 کبوتر بچه چون آید به پرواز  
 ۲۰ بسز پنجه مشو چون شیر مست  
 کوزن کوه اگر کردن فراز است  
 گر آهوی بیا بان گوم خیز است  
 مزون چندین گره بر زلف و خالت  
 چو نیل خویش را یا بی خریدار  
 دهان تشنگانرا کرد خاکی  
 ز شیرینی بر او نامی نهادن  
 که لو لو را به تری به توان سفت  
 که چون پخته شود گرکش ریاید  
 ز چنگ شه قد در چنگل باز  
 که مارا پنجه شیر افکنی هست  
 کشد چاره را باز و دراز است  
 سگان شاه را تک تیز نیز است  
 ز کاتی ده قضا گردان مالت \*  
 اگر در نیل باشی باز کن بار \*

۱۵ ا ش چ : کز تابناکی . ۱۶ ز : حذف شده . آ ۱۶ چ : درد امی . تراج : بدو  
 ۱۷ ح : حذف شده . آ ۱۷ پ : بترک لولوی چون خان . ۱۷ پ د : به تری  
 میتوان . ۱۹ ح : برد در . ۱۹-۲۲ : چ : ۲۱ ، ۲۲ ، ۱۹ ، ۲۰  
 ۲۰ ب ت : حذف شده . آ ۲۰ ث : سرو . \* ج ح ر : افزوده  
 چو بازندگان صد هرواز قندی چه باشد گر بنگی در نبندی (آح) ابدار باین بقندی  
 آ ۲۴ ج : چو نیل خویشان یابی . \* \* ت ز ح در : سرفصل افزوده ؛ ت ز  
 پاسخ دادن شیرین خسرو را ؛ ح : پاسخ دادن شیرین شور انگیز خسرو  
 پرویز را ؛ د : عتاب کردن شیرین با خسرو ؛ ر : پاسخ شیرین .

۲۵ شکر پاسخ بلطف آواز داشت      جوابی چون طبرزد باز داشت \*  
 که فتح ناید از چون من غباری      که هم تختی کنم با تاجداری  
 خر خود را چنان چابک نه نیم      که با تازی سواران بر نشینم  
 نیم چندان شگرف اندر سواری      که آرم پای در شیر شکاری  
 اگر نازی کنم مقصودم آنست      که در گرمی شکر خوردن زیاست  
 ۳۰ چوزین گرمی بر آسائیم یک چند      مرا شکر مبارک شاهرا قند  
 وزان پس بر عقیق الماس میثاق      ز مورد را با فعی پاس میداشت  
 سرش گر سرکشی را رهنمون بود      تقاضای دلش یارب که چون بود

۲۵ خ : جوابی هم بنکته      \* د : افزوده  
 که شاهها مرا همتای جانی      گزیرم نیست از تونیک دانی  
 ۲۶ ج ج ث ت خ : عیاری . ۲۶ خ ر : کند  
 ۲۸ ب ت : چندان سوار اندر ؛ ج : چندان دلیر ؛ پ :  
 نیم جو مان .  
 ۳۱ ر : وزین . ۳۱ ج : زافعی  
 ۳۲ ج : سرش گز سرکشیدن رهنمون بود ؛ ج : سرش گز ؛ درخ ج  
 ث ب پ ت ز : سرکشی . ۳۲ ج : بود حذف شده .  
 ۳۲ ج : حذف شده . ۳۳ ج : شده از تیز روئی سوخ .  
 ۳۳ ر : خوشاخاری ؛ ب : بساخارا .

شده از سرخ روئی تیز چون خا	خوشا خارا که آرد سرخ گل بار *
بهر موئی که تندی داشت چون <sup>شیر</sup>	هزاران موی قاقم داشت در زیر
۳۵ کمان ابرویش گوشه گیر	کرشمه بر هدف میراند چون تیر
سنان در غزه کامد نوبت جنگ	بهر جنگی درش صد آشتی رنگ
نمک در خنده کاین لبر امکان ریش	بهر لفظ مکن در صد بکن بیش
قصب بر رخ که گرونشم نهانست	بنا گوشم بخورده در میانست
ازین سو حلقه لب کرده خاموش	ز دیگر سو نهاده حلقه در گوش
۴۰ بچشمی تاز بی اندازه میکرد	بدیگر چشم عذری تازه میکرد

\* فج : از زده ملک هر لحظه عشق از سر گرفتی چو جانش هر زمان در بر گرفتی ؛  
 (بج : هر زمان) ؛ چو بودی مست در پایش قادی بر غبت بوسه بر پایش نهادی  
 (آج قادی ناخواناست) ؛ بنوی مردمش لطف نموی ز غلش هر زمان بوسی ربودی  
 (آج : هر زمان ؛ بج : هر دمی) ؛ بعد فقط در نسخه ج :

سمن بر شاه را چون گوم دیدی بغارت کردنش بیشم دیدی  
 از آن گومی شه پر هیز کودی ز پیش شه بگومی خیز کودی  
 ۳۴ ج : حذف شده . آ ۳۴ خ ج : تندی کود ؛ ث : بهر روئی . ۳۴ ح خ : هزارش ؛ ح : گشت  
 خ : بود . ۳۵ - ۳۸ ج : حذف شده . ۳۵ پ : زره گیر . ۳۶ پ ج : در غزه آمد . ۳۷ ث : حذف شده  
 ۳۷ ج خ د : لطفی ؛ خ : یکی بیش . ۳۸ د : حذف شده . ۳۸ ج : که گوشم گو ؛ ج : ز گوشم  
 پ : ناخوانا . بکن که گرونشت . ۳۸ پ : بنا گوشت بخنده در . ۳۹ د : این سان . ۴۰ ج : بد از ۴۲



چو سر پیچیدگی سو مجلس آراست	چو رخ گرداند گردن عذر آن خواست
چو خسرو را بخواهش گرم دل دید	مروّت را در آن بازی خجل دید
نمود اندر هزیمت شاه را پشت	بلگو گرد سفید آتش می گشت
بدان پستی چو پشتش ماند واپس	که روی شاه پشتیوان من پس
غلط گفتم نمودش تخته عاج	که شه را تخت باید نیز باتاج
حساب دیگر آن بودش درین کوی	که پشتم نیز محراب است چون روی
و گر وجه آنکه گروجهی شد از دست	از آن روشنترم و جهی دگر هست
چه خوش نازیست ناز خوب رویا	زدیده رانده را در دیده جویان

آ ۴۱ پ : پیچیده رویش . آ ۴۲ ث ح : عذر او ؛ ح : رخ گردید ؛ پ : رخ گرداند  
 رویش ؛ خ : چو رخ را گردید سو عذر آن خواست . ۴۲ ث پ ح خ د  
 ر : یافت . آ ۴۲ پ : گرم رویافت ؛ د : بشیرین . ۴۲ د : در آن معنی  
 پ : در آن باره . ۴۴ ج : حذف شده . آ ۴۴ پ : بدان کشتی ؛ د :  
 در آن پستی که . ۴۴ ج چ د : شاه پستی بان . ۴۵ ث ح در پ : که  
 شهرانیز باید تخت باتاج . آ ۴۶ ب ت ز ج چ ح خ : در آن ؛ چ : حسابی  
 دیگرش آن بد در آن ؛ ج چ ث ح د ت پ ب : حسابی ؛ پ : حسابی پس  
 گران بودش . ۴۶ پ : که پشت دوست . ۴۷ ح : حذف شده .  
 آ ۴۷ خ : گروجهم ؛ د : دگر ره گفت اگر وجهی . پ : دگر وجه آنکه وجهی شد  
 فراداست . ۴۸ د : رانده و زدیده ؛ ح : رانده را چون .

بدیگر چشم دل دادن که مگرین	بچشمی تیرگی کردن که برخیز
نخواهم گوید و خواهد بصدجان *	۵۰ بصدجان ارزو آن رغبت که جان
نخواهد کردن اورا چاره سازی	چو خسرو دیدگان ماه نیازی
گرفته چندخواهی زو بیارام	بگستاخی در آمد کی دلارام
چرا باید که من مستم توهشیار	چومی خوردی و می دادی بهن یار
چو من بی دل نه حقا که هستی	بهشتیاری مشو بامن که مستی
که باز عشق کبک ترا بود است	۵۵ ترا این کبک بشکستن چه سودا ست

۴۹ پ : نستیز . ۵۰ چ ح د : آن ساعت ؛ خ : دو صد جان . ۵۱ پ :  
نخواهم گوید و گوید \* ت ز ج چ ح در : فصل افزوده ؛ ت ز :  
پاسخ دادن خسرو شیرینرا ؛ ج چ د ح : پاسخ دادن خسرو پروریشین  
شور انگیز را . ۵۲ ت : در عشق زشته شده ؛ ب : حذف شده .  
۵۳ آ ه ج : دید کوازه عشوه بازی ؛ ح : ماه طنازی ؛ پ : ماه طوازی  
۵۴ ث : ز سر بیرون نخواهد کرد بازی ؛ خ : نخواهد کرد اورا  
۵۵ ر : کوازه . ۵۶ پ : مرا بار . ۵۷ ب ت : مشو زیرا که ؛ ج :  
مران زیرا که ؛ چ : مرو زیرا که ؛ ح : مرو بامن .  
۵۸ ب : نهی ؛ ز ح : بنی . ۵۹ د : حذف شده .  
۶۰ ت : این عهد ؛ پ : مرا این ؛ د : ترا این کشتی را  
۶۱ ه ب ت ز ج : که باز عشق چون کبک نبود است ؛ چ : کبک را

وگرخواهی که در دل رازپوشی	شکیت باد تا بادل بکوشی
تو نیز اندر هزیمت بوق میزن	ز چاهی خیمه بر عیوق میزن
درین سودا که باشمشیر تیز است	صلاح کردن افرازان گریز است
تو خود دانی که در شمشیر بازی	هلاک سر بود گردن فزازی
بدلت گرچه بدلداری نکوشد	بلگو تا عشوه رنگی میفروشد
بگوید دوستم گر خود نباشد	مرانیک افتد او را بد نباشد
بسی فال از سر باز چیه برخاست	چو اختر میگذشت آن فال شد راست
چو نیکو فال زد صاحب معانی	که خود را فال نیکو زن چو دانی
بد آید فال چون باشی بد اندیش	چو گفתי نیک نیک آید فرایش

۵۶ د : اگرخواهی . ۵۷ ح خ : حذف شده . ۵۷ ز : ز چاهی چشمه  
 ۵۸ ز : که در ؛ ح : که شمشیر تو تیز است . ۵۸ ث ج : گردن  
 افزازی . ۵۹ چ : تو هم خود دانی که .  
 ۶۰ پ : در حاشیه نوشته شده و پاک گردیده . آ ۶۰ پ : دلم ارچه ؛ ح : بیداری  
 ب ۶۰ پ : مگو با عشوه . آ ۶۰ ر : گو ؛ بدیگر دوستم . آ ۶۰ ز خ د پ  
 بسا فال که از ؛ د : بسا فالی که از ؛ ج : بسا فال . ۶۲، ۶۳ : چ  
 ۶۲، ۶۳ . ۶۳ د : که خود فال نیکو زن تا تو دانی ؛ ت ح خ : چه  
 دانی . آ ۶۰ پ : بداند فال چون باشد ؛ ت : بداند .  
 ۶۴ ب ث : همه بیش ؛ پ ز : ترا بیش

۶۵	مرا از لعل تو بوسی تمامست	حلالم کن که آن نیزم حرامست
	و گر خواهی که لب زین نیز دوزم	بدین گرمی نه کان گاهی بسوزم
	از آن ترسم که فردا رو خراشی	که چون من عاشقی را کشته باشی
	ترا هم خون من دامن بگیرد	که خون عاشقان هرگز نمیرد
	گرفتم رای دمسازی نداری	ببوسی هم سر بازی نداری
۷۰	ندارم زهره بوس دهانت	چه بوسم آستین یا آستانت *
	نکویم بوسه را میری بمن ده	لبت را چاشنی گیری بمن ده
	بده یک بوسه تاده واستانی	ازین به چون بود بازارگانی

۶۵ پ : در حاشیه نوشته شده . آء د : ز آن ؛ ث : زین هم بدوزم . بء پ :  
 بدین گرمی بس انگامی ؛ ت : نه آنکاهی ؛ ۶۷ چ خ ر : رخ خراشی ؛ پ ث :  
 چون خراشی . ۶۷ ب ت ز ث چ خ پ : من مرده را . آء پ : مباردا خون  
 من ؛ ث : ترا خود خون من ؛ ج : ترا گر خون من . آء ث د : بوس از دهانت  
 ر : بوس لبانت ؛ چ : ندارم زهره بوسیدن دهانت ؛ ۶۹ ب پ ت : بوسه  
 آء ث : بوس از دهانت ؛ ر : لبانت .

۶۹-۷۱ ح : حذف شده . ۷۱ خ : حذف شده . \* ز : افزوده  
 چه باید این همه اندیشه کردن      نشاید سخت روئی پیشه کردن  
 نباید از منت دامن کشیدن      بهالم بهترک زین باز دیدت  
 آء د : تنیزی بمن ده .

چو بازوگان صدخرواوقدی      به اربامن بقندی در نبندی  
 چو بکشائی گشاید بند بر تو      فروبندی فروبندند بر تو  
 ۷۵ چو سقا آب چشمه بیش ریزد      ز چشمه کاب خیزد بیش خیزد  
 در آغوش کشم چون آب دخی      مرا جانی تو با جان چون زم تیغ  
 سر زلف تو چون هندوی ناپاک      بروز پاک رخم را برد پاک \*  
 بدزدی هندویت را گر نگیرم      چو هندو دزد نا فرمان پذیرم \*  
 اگر خود دزد با صد زهره باشد      چه با نگش بر زنی بی بهره باشد

۷۳ ح : حذف شده . ۷۳ آ ز پ : تو بازوگان . ۷۳ ث : وا نبندی ؛ د : چه  
 باشد گو بقندی ؛ پ : چپاشد گر بشکی در . ۷۳ خ : چو بکشاید گشاید  
 بند بر تو . ۷۳ ج : چو بر بندی فرو بندند . ۷۵ ث ج : چو سقا کاب  
 ۷۶ - ۸۰ ح : حذف شده . ۷۶ آ ث : چوماه . ۷۶ د : مرا جانی و ۷۷ آ  
 ث د : بی پاک . ۷۷ پ : که در دوروز روشن رست را \* ب ت  
 زج چ افزوده دلم گو برد زلفت دلپذیر است که هندو را ز دزدی ناگزیر است  
 (آج : دلم را برد) . ۷۸ ت : حذف شده . ۷۸ د : بدزدی زلف هندویت بگیرم . ۷۸ د :  
 دزد را \* \* ب ت زج چ افزوده : بگیرم دزد را تا باشم نزد بگیرم دزد را گیر دما  
 دزد ؛ خ د : بیت زیرین اضافه شده و بعد ابیت بالائی نوشته شده ؛ ر : بسیار ۷۹ افزوده  
 نبود دزد هندو را کسی است که با دزدی جوانمردیش هم هست ؛ ۷۹ پ : اگر خود مرد و پ زهر  
 زخ خ در ؛ اگر چه دزد با صد زهره (زخ د : زهره) ؛ ۷۹ ت دخی ؛ بد زهره ؛ پ ؛ بد زهره ؛ ث ج  
 ر : بی زهره .

بصید لاغرا مشب باش خرسند	۸۰ کمند زلف خود در گردنم بند
توسا قی باش تامن یاده نوشم	تو دل خراباش تامن جان فروشم
چراغ آشنائی زنده داریم	شب وصلت لب پر خنده داریم
تومیخربنده تامن میفروشم	حساب حلقه خواهد کرد گوشم
تومیده بوسه تامن می شمارم	شمار بوسه خواهد بود کارم
چو دولت خوش برآمد خوش برآیم	۸۵ بیا تا از در دولت در آییم
که بر فردا ولایت نیست کسرا	یک امشب تازه داریم این نفسرا
نظر بر نسیه فردا چه داریم	بقدر امشب چو با هم ساز داریم

آ ۸۰ : ث : زلف تو ؛ چ : برگردنم . ۸۰ ح : بصیدی دیگر ؛ ح چ ب ث  
 پ ت ز : بصیدی . ۸۱ - ۸۶ : ح : ۸۱ ، ۸۲ ، ۸۳ ، ۸۴ .  
 ۸۱ ب : در مشیه نوشته شده ؛ ت ز ج د : حذف شده . ۸۱ ح : خوش باش  
 خ : تاجان من . ۸۲ ث : توسا قی تا یک شبی یاده نوشم . ۸۲ ، ۸۳ :  
 ث ۸۲ ، ۸۳ . ۸۲ خ رد : دارم ؛ ت : شب وصلت و لب . ۸۲ ب  
 ت ث ج چ خ پ : چراغ آسا شبیرا . ۸۲ ح : حذف شده .  
 ۸۵ ب ج د : در آمد ؛ خ : در آید . ۸۶ ث : حذف شده .  
 ۸۶ ب ت ز ج چ : زنده داریم . ۸۵ ، ۸۶ : ث ۸۲ ، ۸۵ .  
 ۸۷ پ : حذف شده .  
 ۸۷ خ : کار سازیم ؛ ۸۷ ب خ : فردا نداریم .

مکن بازی بدان زلف شکن گیر	بهن بازی کن امشب دست من گیر
بجان آمد دلم درمان من ساز	کنار خود حصار جان من ساز *
۹۰ زجان شیرین تری ای چشمه نوش	سزد گر گیر مت چون جان در انموش *
چو شکوگر سرت بوسم و گریای	همه شیرین تر آید جایت از جای
همه تن در تو شیرینی نهفتند	بکم کاری ترا شیرین نگفتند
درین شادی به ارنمگین نباشی	نه شیرین باشی ار شیرین نباشی *

۸۸ ب ت ز چ : بان \* پ : افزوده

زبان شیرین تری ای جان شیرین      سزد گر گیر مت چون جان شیرین

۸۹ ث خ : کن . ۸۹ خ : کنار آمد ؛ پ : کنارت را حصار . ۹۰ ح : ای خسرو .

۹۰ ح : گیر مت یک شب در . \* \* ز : افزوده

دهان تنگ تو میمست گوئی      شکنج زلف تو جیمست گوئی

بیوی افزون ز مشک و غبری تو      چه گویم هم گلی هم شکری تو

مدارم پیش ازین حیران و مهجور      که خود هستیم از عشق تو رهجور

۹۱ ث ح خ د پ : گریه چو شکو ۹۱ ت : نیکوتر آید ؛ خ : جای برجای ؛ ث : جای از جای

پ : همه شیرین تری از جای تا ۹۲ پ : نهفته . ۹۲ پ : نگفته . ۹۳ د : نهفته

۹۳ ح : نباشی شیرین از شیرین نباشی \* \* \* سرفصل افزوده ؛ ت زد ؛ پاسخ

دادن شیرین خسرو ؛ ج : خواستن خسرو وصال شیرین ؛ چ : جواب دادن شیرین

خسرو ؛ ح : پاسخ دادن شیرین شور انگیز خسرو پر ویزرا ؛ د : پاسخ شیرین خسرو

پشیمان شو مکن بی زینهار	شکرت گفت ازین زینهار خواری
بد آمد در جهان بدکار کردن	۹۵ که شد را بد بود زینهار خوردن
مخواه آن کام کز من برنخیزد	مجوی آبی که آبم را بریزد
تو آتش گشته من عود کردم	کزین مقصود بی مقصود کردم
چو عشق آمد فسرده چون توان بود	مرا بی عشق خود دل مهربان بود
بتو هر دم نشاطی تازه گیرم	گراز بازار طبع اندازه گیرم
همه باخوشدلی در ساخت نتوان	۱۰۰ ولیکن نرد باخود باخت نتوان
دگر نیمه ز بهر نیک نامی است	جهان نیمی ز بهر شاد کامی است
دو نیکو نام را بد نام کردن	چه باید طبع را خود کام کردن

۹۴ ت ز چ ح خ د : مکن بد ؛ ۹۵ ب پ ت چ خ ج د : حذف شده ۹۵۰ ،  
 ۹۶ : زح ۹۶ ، ۹۵ . آ ۹۵ ث : که شاهانرا بد است زینهار خوردن . آ ۹۶ پ ؛  
 نخواهی آنکه آب من . ۹۶ ح : مجو کامی که از من . ۹۶ د ؛  
 مجوی آن کام کاب من بریزد مجو چیزی که از من برنخیزد .  
 ۹۷ خ : تو آتش گری و . آ ۹۸ چ ر ، دل خود ؛ ح ، ترا . ۹۹ پ ؛ خریفه  
 ۱۰۰ ج ح ر ، همیشه باخوشی در ساخت نتوان . ث ، خود ساخت ؛ د ؛  
 همه با ناخوشی ؛ ز ، بر ساخت ؛ پ ؛ همه دم باخوشی ؛ خ ؛ همه باخوشی  
 خود ساخت . آ ۱۰۱ خ ؛ چه باید طبع بد را رام کردن ؛ د ؛ چه باید  
 طبع خود را کام کردن ؛ ر ؛ بد رام .



همان بهتر که از خود شرم داریم	بدین شرم از خدا آزم داریم
زن افکندن نباشد مرد رانی	خود افکن باش اگر مرد خدائی
۱۰۵ کسی کا فکند خود را بر سر آمد	خود افکن با همه عالم برآمد
من آن شیرین درخت آبادم	که هم حلوا و هم جلاب دارم
نخست از من قناعت کن بجلاب	که حلوا هم تو خواهی خورد و مَشْتَاب
باؤل شربتی حلوا میندیش	که حلوا پس بود جلاب در پیش
چو ما را قند و شکر در میان هست	بخورستان چه باید در زدن دست
۱۰۶ اذلال آب چندان بود خوش	کز او بتوان نشاند آشوب آتش
چو آب از سرگذشت آید زبانی	و گر خود باشد آب زندگانی *

۱۰۴ ث : که خود را شرم ؛ پ : چنان بهتر . ۱۰۳ د : در آن شرم ؛ چ :  
 وزین ؛ خ : در آن شرم از خود خدا . ۱۰۴ ث ج چ ح خ ر : مره نهائی  
 ر : خود افکندن باش اگر مردی نهائی . ۱۰۵ ث ج : آید . ۱۰۵ آخ :  
 بر سر افکند .

۱۰۸ ز د : شربت حلوا ؛ ث خ پ : باؤل خوردن حلوا میندیش ؛ ر :  
 شربت از حلوا . ۱۰۸ ، ۱۰۹ ، ۱۰۹ د ، ۱۰۸ ، ۱۰۹ ر : در دهان . ۱۰۹ د :  
 چرباید . ۱۱۰ آخ : نتوان . ۱۱۱ ب ث ج ح خ : چو از سر برگذشت آرد ؛ زج د :  
 آرد ؛ ج : برگذشت ؛ پ : چو از سر برگذشت آن شد . ۱۱۱ ز ث ج چ : باشد خود ؛ ث  
 ج ، و گر \* ب ت ز : از زده بدان یزدان که او مهر افیدست بساط کین میانش گسترد است

دلی باشد که او جان را نخواهد *	کراین دل چون توجان را نخواهد
نیرزد سالها صفر اکشیدن *	ولی تب کرده را حلواچشیدن
زبانش تو سن است و طبع رام است	ملک چون دید کود کار خام است
عقاب و دوستان ناز است برآب	۱۱۵ بلا به گفت کای ماه جهان تاب
که وقت دستگیری دست بندی	صواب آید روا داری پسندی
بدست آورم تو را دستی برآرم	دویدم تا بتو دستی درآرم
تو در دست آمدی من رفتم از دست	چومی بینم کنون زلفت مرا بست

۱۱۲ پ ب ت ز ث : که این دل : ت جز تو : پ جز ترا : خ : چرا این دل  
 چو توجان را نخواهد : د : جانانی . ۱۱۳ : جانی . \* : ز : افزوده  
 بسا بیمار کز بسیار خواری      بهاند سالومه در رنج و زاری  
 اگرچه طبع جوید میوه تر      اگرچه سیل دارد دل بشکر  
 ۱۱۳ د : کرده حلوا را : پ : تب دیده را . ۱۰۸ - ۱۱۳ د : ۱۰۹ ، ۱۰۸  
 ۱۱۳ ، ۱۱۰ ، ۱۱۱ ، ۱۱۲ . \* \* : سرفصل افزوده : ت ز ج چ د : پاسخ  
 دادن خسرو شیرین را : ح : پاسخ دادن خسرو پرویز شیرین  
 بشور انگیز را : خ : شفاعت کردن خسرو پرویز بشیرین . ر :  
 لایه کردن خسرو پیش شیرین . ۱۱۴ خ : ر بارنش . ۱۱۵ ز  
 خ ح : بازیست : ح : دوستی : ث : عنان . ۱۱۶ خ : پسند . ۱۱۶ ز  
 چ ح د : پای بندی . ۱۱۷ ب ت زر : برآرم . ۱۱۷ ت زد : درآرم . ۱۱۸ چ : پست .

نگویم در وفا سوگند بشکن	خمارم را بیوسی چند بشکن *
۱۲۰. اسیر را بوعده شاد میکن	مبارک مرده آزاد میکن **
ز باغ وصل پر گل کن کنام	چو دانی کن فراق بر چه خارم
مگر زان گل گلاب آلودم کردم	بیوی از گلستان خشنود کردم
تو سرمست و سر زلف تو در دست	اگر خوشدل نشینم جای آن هست
چو با تو می خورم چون <u>لش</u> نباشم	تورا بینم چرا دلخوش نباشم

\* ز : افزوده

من دلخسته را دارا ره کن	چو دلداران مرا غمخواری کن
جوابش در دلم سرکش چه باشی	بوقت خوشدلی ناخوش چه باشی
اگر چه نیستی غمخوار کارم	بدینسان بیدل و غمگین ندارم
۱۲۰. حذف شده. ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳. ح : غمخوار ؛ ب : اسیری * * ز :	
افزوده چو خشم بد همیشه دوم از تو	چو بد خواه لب و رنجوم از تو
چو رنجوم بحال من نظر کن	مراد رمان از آن لعل و شکر کن
۱۲۱. ح : ز باغ وصل خود بر کی کنام . ۱۲۱. ب : شج : در چه ؛ ح : زام ؛ د :	
بقوام . ۱۲۲. ح : حذف شده . ۱۲۲. ج : بیوئی از کلت ؛ شج د : بیوسی از لب نشود	
کردم ؛ پ : تازه کردم . ۱۲۳. ج : من سرمست و زلفین تو ؛ ب : تو در دست . ۱۲۳. ح : بیاشم .	
۱۲۳. ح : حذف شده . ۱۲۳. ح : چو می با تو ؛ ب : چون خوش نباشم . ۱۲۴. ث : خوش دل	
پ : ترا بینم چه گونه خوش نباشم .	

۱۲۵. کمر زرین بود چون با تو بندم  
 گراز من میبری چون مهره از مار  
 گراز در دسرم میشوی فرد  
 جگر خور کن تو به یاری نیابم  
 مرا گر روی تو دلکش نباشد  
 و گر دیده شود بر تو بدل گیر  
 و گر جان گردد از رویت عنان تا  
 عتابی که بود مارا ازین پس  
 چو لختی قصه های خوش فروگفت  
 دهن شیرین شود چون با تو خندم  
 من از گل بازی میام تو از خار  
 من از سر دور میام تو از درد  
 ز تو خوشتر جگر خواری نیابم  
 دلم باشد ولیکن خوش نباشد  
 بود در دیده خس لیکن بتصخیر  
 بود جانرا عروسی لیک در خواب  
 میانجی در میان نه موی تو بس  
 گرفته زلف شیرین خوش فروگفت \*

۱۲۵ ح : حذف شده. آ ۱۲۵ ج خ : شود . ۱۲۵ ث ش ج : شیرین بود . آ ۱۲۶ د : تو از من  
 ۱۲۶ ح : دور میام . آ ۱۲۷ خ : وراز . ۱۲۷ ب : بازی میام . ۱۲۸ ح : حذف شده  
 ۱۲۸ ج : کز بهتر اپ : خوار از تو ؛ پ خ رد : ندانم . ۱۲۸ د خ ر پ : اندام ؛ ج : ورتو  
 بهتر . ۱۲۹ خ : زلف تو ؛ ر : باشد . ۱۲۹ ز : دلی . ۱۳۰ ب ت ج ج ح د : حذف شده  
 ۱۳۰ ر ث خ د : اگر . ۱۳۰ ث : الا ؛ پ : او در دیده لیکن بد گیر ؛ خ : دیده ام لیکن  
 ۱۳۱ پ ب ت ز ج ج ح : حذف شده ؛ ث : بیا ؛ ۱۳۲ نوشته شده . آ ۱۳۲ ث ت ز ج ج پ  
 ۱۳۲ ج : زلف تو پس ؛ ج : پس ؛ پ : موی او پس ؛ ح : روی تو پس ؛ د : شفاعت و میان نه موی تو پس  
 ۱۳۳ ث : حذف شده . \* ج : بر فصل افزوده عتاب کن شیرین با خسرو ؛ ر : رسیدن روز  
 ز پاسخ دادن شیرین خسرو را . آ ۱۳۴ خ و : زلف دلبر ؛ خ ج : خود . ۱۳۴ پ : گرفت ان  
 زلف او و خوش ؛ ج : فروگفت ؛ ر ج خ : زلف دلبر

فلک چون جام یا قوتین روان کرد  
۱۳۵. ملک برخاست جام باده در دست  
همان سودا گرفته دامنش را  
هوای گرم بود و آتش تیز  
گرفت آن نارستان را چنان سخت  
بسی کوشید شیرین تابصد زور  
۱۴. ملک را گرم دید از بقراری  
چه باید خویشتن را گرم کردن

ز جبرعه خاک را یا قوت سان کرد \*  
هنوز از باده دوشینه سرمست  
همان آتش رسیده خویش را \*  
نمیکرد از گیاه خشک پرهیز  
که دیبا را فرو بندند بر تخت  
قضای شیرگشت از مهلوی گور \*  
ملک گفتا بدینسان گرم کاری  
مرا در روی خود پیشرم کردن

۱۳۴۱ ج ج ح د : یا قوتی ؛ پ : یا قوتی نهان کرد : \* ز افزوده  
 چو شاه چرخ تیغ تیز برداشت سپاه شب ولایت روز بگذاشت  
 فلک چون پنج نوبت در جهان زد بسطاطی علم بر هفت خوان زد  
 ۱۳۵۱ ج د : ملک بگرفت ؛ پ : فلک \* \* ز د : افزوده  
 چنان افتاده بد آتش بجانش که بر میزد زبانه از دهانش . د :  
 (بدا از ۱۳۷۲) چو منم از آتش دل نرم تر شد دل گرمش بشیرین گرم تر شد  
 ۱۳۷ ج : حذف شده \* \* \* ج ح خ د : سرفصل افزوده ؛ ج د : پاسخ دادن  
 شیرین خسرو را ؛ ح : پاسخ دادن شیرین شود انگیز خسرو پرور را ؛ خ : بتا  
 کردن شیرین با خسرو و رفتن خسرو بروم ؛ ز : پاسخ دادن خسرو شیرین را ؛ ۱۳۰  
 پ : مکن جانان ؛ ح : ز : بدو گفتا مکن بد زینهار . ۱۳۰ ، ۱۳۱ ، ۱۳۰ د ، ۱۳۰ ، ۱۳۳ ، ۱۳۱ ، ۱۳۰

چو تو گرمی کنی نیکو نباشد	گلی کو گرم شد خشبو نباشد
چو باشد گفتگوی خواجه سیاه	بگستاخی پدید آید پرستار
بگفتن با پرستاران چه گویی	سیاست باید اینجا یا خموشی
۱۴۵. ستور پادشاهی تا بود لنگ	بدشواری مراد آید فواجنگ
چو روز پادشاهی در سر آید	مرادت خود بزور از در در آید
نباشد هیچ هشیاری در دست	که غل بر پای دارد جام درست
تو دولت جو که من خود هستم اینک	بدست آر آن که من در دستم اینک *
نخواهم نقش بیدولت نمودن	من و دولت بهم خواهیم بودن
۱۵۰. اند دولت دوستی جان بر تو ریزم	نیم دشمن که از دولت گر ریزم

۱۴۲ ب ت ز ث پ ج چ ح خ د: حذف شده . ۱۴۳ ب ت ز: آنجا یح: آنجا و  
 ۱۴۵ خ: یا بود . ۱۴۶ ح: روز بی مرادی؛ ر: روز بینوائی؛ د: چو  
 روز نامراد پیرا سر آید؛ ح خ ر: بر سر؛ ث: بر در . ۱۴۶ ز: مراد ترا  
 ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۸: ث ۱۴۸، ۱۴۷، ۱۴۷: ح: بر؛ ح: که بند بر پای دارد  
 جام بر دست؛ د: در پای . ۱۴۸ ب ت ز ث ج چ ح خ: جوی من .  
 ۱۴۸ ب ت ز: آر آنک من؛ د: بدست آور؛ ر: آر آن که؛ پ: تو دست آور که  
 خ: آر آنک خود بر دستم . ۱۴۹ ز: روی؛ پ: دست . \* ز: افزوده  
 بدولت یابی آن کامی که خواهی که بیدولت نیابی پادشاهی . د: افزوده: مراد بخت  
 بی دولت نباشد که تاج و تخت بی دولت نباشد . ۱۵۰ ب ت ج: چو دولت . ۱۵۰ پ: حذف

طرب جو چون در دولت کشای	مخور غم چون بروز نیک زادی *
نخست اقبال و آنکه جام جستن	نشاید کنج بی آرام جستن
زبان آنکه سخن چشم آنکه نور	نخست انگور و آنکه آب انگور
بصبری میتوان کامی خریدن	بآرامی دلارامی خریدن
۱۵۵- بگرمی کار عاقل به نگردد	بیک دانه بزی فربه نگردد
در این آوارگی ناید پرومند	که سازم با مراد شاه پیوند
اگر با تو بیاری سردر آرم	من آن یارم که از کارت برآرم
تو ملک پادشاهی را بدست آر	که من باشم اگر دولت بود یار
گوت با من خوش آید آشنائی	بمن ترسم که از شاهی برآئی

۱۵۱ خ : طلب کن ؛ پ ر ث ، طرب کن . \* ت ب ز ج ج ح خ .  
 افزوده : برون از پادشاهی رونق هست که آن جوید کسی کا نجا رسد دست  
 (بیج ؛ کسی کو افتد از) . ۱۵۲ پ : تا ۱۸۲ بیت ؛ نوشته نشده . ۱۵۳ ح  
 خ : کام بی آرام . ۱۵۳ ، ۱۵۴ : ۱۵۳ ، ۱۵۴  
 ۱۵۴ ث ؛ گزیدن . ۱۵۵ ث ج چ رد ؛ تنگدانی ؛ خ ؛ بز .  
 ۱۵۵ ح ؛ حذف شده . ۱۵۶ ح ؛ حذف شده . ۱۵۶ چ ؛ نبود ؛ د  
 خ ؛ بدین . ۱۵۶ ز ؛ سازد . ۱۵۷ ، ۱۵۸ پ ث ج ج ح خ د ؛  
 حذف شده .

۱۵۹ ت ؛ آید پادشائی . ۱۵۹ ج ح خ رد ؛ همی .

۱۶. وگر خواهی بدولت باز پیوست	دریغامن که باشم رفته از دست
جهان در نسل تو ملکی قدیم است	بدست دیگران عیبی عظیم است
جهان آنکس برد کو به شتابد	جهانگیری توقف بر نتابد
همه چیزی ز روی کدخدائی	سکون بر نتابد الا پادشائی
اگر در پادشاهی بنگری تیز	سبق برده است بر عزم سبک خیز
۱۶۵. جوانی داری و شیری و شاهی	طلب کن با سری صاحب کلاهی
ولایت راز قنه پای بکشای	یکی ره دستبرد خوش بنهای
بدین هندو که رخت را گرفته است	بترکی تاج و تخت را گرفته است
بتیغ آزرده کن ترکیب جسمش	مگر باطل کنی ساز طلسمش
که دست خسروان در جستن کام	گهی با تیغ باشد گاه با جام

آ ۱۶۱ ث ح ر : خواهی شاهی . ۱۶۰ - ۱۶۹ : د ۱۶۰ ، ۱۵۹ ، ۱۶۵ ،  
 ۱۶۱ ، ۱۶۲ ، ۱۶۳ ، ۱۶۴ ، ۱۶۹ ، ۱۶۶ - ۱۶۸ . ۱۶۱ ح خ : بدست دشمنان  
 ۱۶۲ ح : حذف شده . ۱۶۲ ر : بر شتابد . ۱۶۳ ح : بر تابد اما .  
 ۱۶۴ ح : حذف شده . ۱۶۴ چ : بردیست در عین ؛ ر : از عزم ؛ ج  
 ت ز ث : در عزم . ۱۶۵ ث ح : نیرو شاهی . ۱۶۵ ح ر : سری و  
 ۱۶۷ چ : برین ؛ ب ج ت : باین ؛ ح : مران هندو .  
 ۱۶۸ د : بتیغ آلوده کن . ۱۶۸ ح : ساز و  
 ۱۶۹ ث چ خ ز د : باید .



۱۷۰. ز تو یک تیغ هندی برگرفتن  
 کمر بند فلک در جنگ با تو  
 مرا نیز ار بود دستی نمایم  
 ملکر اگرم کرد آن آتش تیز  
 بتندی گفت من رفتم شبیت خوش  
 ۱۷۵. خدا دادند کز آتش بر نگردم  
 چه پنداری که خواهم خفت ازین پس  
 زمین را پیل بالا کند خواهم  
 زشش حد جهان لشکر گرفتن  
 در اندازد بدشمن سنگ با تو  
 و گرنه در دعا دستی کشایم \*  
 چنانک از خشم شد بر پشت شبیدیز \*  
 گرم دریا به پیش آید و در آتش  
 ز دریا نیز موئی تر نگردم \*  
 بترک خواب خواهم گفت ازین پس  
 دبه در پای پیل افکند خواهم

۱۷۰. ث ح خ ر : تیغ تنها . ۱۷۰. ح : ز سرحد . ۱۷۱ ح : حذف شده .  
 ۱۷۱. ث : فلک بند کمر . ۱۷۱-۱۷۲ : ث ج ۱۷۱-۱۷۲ \* ح خ : فصل ازوده : ح : بخش رفتن خسرو پرویز از پیش شیرین شود انگیز بروم  
 و خواستن مریم را ؛ خ : سوار شدن خسرو بر پشت شبیدیز و بخش رفتن  
 ر : رفتن خسرو از پیش شیرین . ۱۷۳ ح : از آتش ؛ ج ب ت : چنان گرد  
 خشم . \* \* ج : ر فصل ازوده عتاب کردن خسرو با شیرین ؛ ر : رفتن  
 ۱۷۵-۱۸۴ : ح ۱۸۱-۱۸۴-۱۷۹-۱۸۰ . ۱۷۴ ز : در آتش ؛ ث ج ج  
 ح خ د ر : گو آتش . \* \* \* ت پ ز : ازوده  
 گرت بامن خوش افتد آشنائی تو خود مبال من ناچار آئی (آز : خوش آید) .  
 ۱۷۶ د : حذف شده . ۱۷۶ پ : بیک بالا ؛ ث : زیر بالا .

نه پيلي کو بود پيل سفالين	شوم چون پيل و سرنارم بيالين
بدانائي فرود آرم سرانجام *	بناداني خري بر دم برين بام
توانم بر زمين انداخت آخر	۱۸۰ سبوني را که دادم ساخت آخر
با تش سوختن بايد در آموخت	مرا بايد بخشم آتش بر افروخت
گهي مردانگي تعليم کردن	گهي بر نامرادي بيم کردن
بساقين را که عشق از سر بر آورد *	مرا عشق تو از افسر بر آورد
سر شوریده بي افسر نبوري	مرا گوشور تو در سر نبوري

۱۷۸ خ ر : نارم سر . ۱۷۸ ت : بود پيلي ؛ ث : کان بود . ۱۷۸ ح : صنف  
 شده . ۱۷۹ ث : بنا باکي ؛ خ : بنا پاکی ؛ ج : بودم درين ؛ د : به بي باکي  
 خ : بنا پاکی ؛ چ د : بدین بام ؛ ح : ز بي باکي شدم بر سطح اين .  
 ۱۷۹ خ د ث ج ح : بچالاکي ؛ چ ج : بزير آدم ؛ خ : بزير آيم ؛ ح : فرود آيم .  
 \* ز افزوده مرانا خورده مي توست کودي به بيهوده دلم را پست کودي  
 ۱۸۰ ت : خواست ؛ ح : ستوني . ۱۸۱ ث ر : بچشم ؛ ح : چرا .  
 ۱۸۱ ج : بتابش ؛ خ : در بايد آموخت ؛ د : بر آتش . ۱۸۱ ، ۱۸۲ ؛ خ  
 ۱۸۱ ، ۱۸۲ . ۱۸۳ ح : گهم . ۱۸۳ ح : از کس ؛ ح : بساکن . ۱۸۴ خ : مرانشور تو گو  
 \* ز افزوده چوناداني بي دل برگزتم  
 دلم تا در تو و عشق تو پيوست  
 ز عشقت خرمي بسيار ديدم  
 بگل کوردم طمع تا خار ديدم

۱۸۵. فلندی چون فلک در سر کمندم  
 نخستم باده دادی مست کودی  
 چو گشتم مست میگوئی که برخیز  
 بلی خیزم در آویزم بیدخواه  
 بر آن عزمم که ره در پیش گیرم  
 ۱۹۰. بگفتم پند تو بر یاد ازین بار  
 مرا از حال خود آگاه کودی  
 من اول بس همایون بخت بودم  
 بگود عالم آوارم تو کودی  
 گوم نگرفتی اندوه تو فتراک  
 رها کردی چو کودی شهر بندم  
 بمستی در مرا پابست کودی  
 بیدخواهان هشیار اند آویز  
 ولی آنکه که بیرون آیم از چاه  
 شوم دنبال کار خویش گیرم  
 بگویم هر چه بادا باد ازین بار  
 بنیک و بد سخن کوتاه کودی  
 که هم باتاج و هم با تخت بودم  
 چنین بی روز و بی چارم تو کودی \*  
 کدامین بادم آوردی بدین خاک

۱۸۵ ث ح د : سردر : پ : سر بر . ۱۸۵ ث ح ج : پای پندم . ۱۸۲ پ  
 بچشم : پ : کردن . ۱۸۶ پ : بمستی مر مرا هم دست کردن : ح : مر مرا  
 ۱۸۷ د : آویز : خ : بسیار اندر : ح : به بدخواهان و هشیاران در .  
 ۱۸۸-۱۹۲ : ز ۱۸۸ ، ۱۹۱ ، ۱۸۹ ، ۱۹۰ ، ۱۹۲ ، ۱۸۸ ث ج : بلی برخیزم آویزم ؛  
 ج : گهی خیزم . ۱۸۸ ث : ولیک . ۱۸۹ د : بر این : ح : بدان . ۱۸۶ ح : سرخویش و سرائی  
 خویش گیرم . ۱۹۰ ج : از خف شده : ح : ازین بس . ۱۹۰ ج : ازین کار : ح : ازین کوری : ج : از خف شده  
 ۱۹۱ پ ت ش ج ح ح خ خ خف شده و در قیاس از ۱۸۹ نوشته شده ۱۹۲ ح در : بدروز و \* ز از زده  
 بدست دشمنان ملک تو داری چنین داعی تو بجام نهاری . ۱۹۲ د : کدامی : ت ز : بادم افلندی

۱۹۵- بلی تا بامنت خوش بود یک چند	حدیث بود بامن خوشتر از قند
کنون کز مهر خود دوریم داری	باید شد که دستوریم دادی
من از کار شدن غافل نبودم	که مهمانی چنان بد دل نبودم
نشستم تاهی خوانم نهادی	روم چون نان در انبام نهادی *
پس آنکه پای در گیلی بفشرد	ز راه گیلگون لشکر بدر برد

۱۹۵ ج ۱

بدی : بامن بسی شیرین تر از قند ؛

د : حدیث بود با تو خوشتر از قند .

۱۹۶ ز ث ح : چو

۱۹۷ خ : در دل ؛

ث : که مهمانی چنین بر دل نبودم .

۱۹۸ ج پ : شدم چون نان در انبام نهادی .

د : از زوده

چو من رفتم همه گیتی ترا باد نمیکویم پیر زحمت ترا باد

۱۹۹ ، ۲۰۰ ح : ۲۰۰ ، ۱۹۹

۱۹۹ ر : بر

۱۹۹ ج : بر آورد ؛ ح د : براه

\* ح : از زوده دل از شیرین غبار انگیز کرده بعزم روم رفتن تیز کرده

## بخشم رفتن خسرو از شیرین و رفتن بروم و پیوند او با مریم \*

۱- دل از شیرین غبار انگیز کرده      بعزم روم رفتن تیز کرده  
در آن ره رفتن از تشویش تاراج      بترک تاج کرده ترک را تاج  
ز بیم تیغ ره داران بهرام      ز ره رفتن نبودش یک دم آرام  
عقابی چارپر یعنی که در زیر      نهنگی در میان یعنی که شمشیر

\* ز : بخشم رفتن خسرو از شیرین ؛ پ ث ج چ ح خ د  
حذف شده.

آ ح ؛ غبار آمیز . ۱۳ ح خ ؛ براه روم ؛ پ ؛ بعزم راه مرکب  
ا ح ؛ در فصل قبل بعد از بیت ۱۹۸ نوشته شده . ۲۱ پ ؛ ۱ ، ۲ از زده ۲۱ .  
آ پ ب ت ز ث ؛ در آن ره گفته ؛ د ؛ در آن بیکار ؛ ج ؛ ره گفت  
پ ؛ رفت از سرسورشی باخ ؛ ج ؛ در آن ره گفتی . ۲ پ ب ت ز ج ؛  
بترک تاج و کرده ترک تاراج (ت ز ؛ و گفته) ؛ خ ؛ در ره را خانه کرد و ترک .  
د ؛ بترک چتر و تخت و یاره و تاج ؛ پ ؛ بشهر آشوب کرده ترک و تاراج .  
۳ پ ؛ حذف شده . ۳۱۲ ؛ چ ز ۲ ، ۳ ؛ ج ؛ ز حذف شده ؛ ج ؛ ره رفتن ؛ خ ؛  
ز ره را جامه کرد و . ۲۴ ج ؛ بر میان . ۴ ح ؛ حذف شده .

۵. فرس میراند تارهبان آن دیر      که با او رانده بود از اختران سیر  
وز آنجا تالب دریا بتجیل      دواسبه کرد کوچی میل درمیل  
وز آنجا تیز نرمی راند یکسر      بقسنطینه شد تاپیش قیصر

---

۵، ۶ : د ۵، ۶ . آ ۵ : ز : بارهبان .

۵ ث ح د ر : که راند از اختران با او بسی سیر ؛ پ : که  
راند آن اختران با او بسی سیر .

چ پ ث ح د ر بیت زیر افزوده ، در نوب در حاشیه با خط دیگری نوشته شده

«بر آن رهبان دیر افتاد راهش      که دانا خواند غیب آموز شاهش  
از رایش روی دولت را برافروخت      وزو بسیار حکمتها در آموخت

(۱۱۳ د : که دانا نیک) . ۱۲-۱ : د ۱، ۳، ۴، ۲، ۴، ۵، ۱۲-۵۱ افزوده ۱۲-۵۱

۸-۱ : ث ۱، افزوده در ۵، ۳، ۷، ۲، ۴، ۶، ۸ . ۸-۱ : ج

۵، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸ . ۱۲-۱ : ح ۱، ۱۹۹ فصل قبل ، افزوده در ۵،

افزوده ۶-۱۱، ۱۰-۱۱ . ۱۲-۱ : خ ۱، ۳، ۲، ۴، ۶، ۵، ۷، ۸، ۱۰، ۹، ۱۱، ۱۲

۶۰ چ ت ج خ : بر میل . ۷ ز : بعد از بیت ۹ . ۷ ت ج : حذف شده .

۷ چ خ ر : نیز ؛ ث پ ر چ خ : نیز یکران ؛ ز : وز آن سو ؛ ح : وز

آنجا راند سوی روم یکسر ؛ د : از آنجا تیز لشکر راند یکسر .

۷ ث ر چ : بقسنطینه شد سوی قیصر (چ ث : تاسوی) ؛ خ : شد

نزد ؛ ح : شد نزدیک ؛ د : رفت نزدیک .

عظیم آمد چو گشت آن حال معلوم  
حساب طالع از اقبال کردش  
۱۰. چو قیصر دید کامد بردش بخت  
چنان در کیش عیسی شد بدشاد  
دوشه را در زفاف خسروانه  
حدیث آن عروس و زاد فرخ  
همان لشکر کشیدن بانیاطوس  
۱۵. نگویم چون و گوینده گفت  
چو من نرخ کسان را بشکند ساز  
عظیم الروم را آن فال در روم  
بعون طالع استقبال کردش  
بدو تسلیم کرد آن تاج و آتخت  
که دخت خویش مریرا بدو داد  
فراوان شرطها شد در میانه  
که اهل روم را چون داد پاسخ  
جناح آراستن چون پروطوس  
که من بیدارم از پوینده خفت  
کسی نرخ مرا هم بشکند باز

آه ح : شد این فال ؛ ج : آن حال ؛ د : گشتش حال ؛ پ : عظیم آمد چو شب شد حال  
آه ح : این حال ؛ ج : آن حال . آ ۹ ج : ار ؛ د : حساب از طالع و ؛ ح : قیاس . ۹ ج :  
سمن طالع . ۱۰ ات : حذف شده . ۱۰-۱۱ پ : ۹ ، ۱۰ . آ ۱۰ پ : چو خسرو دید کامد از  
۱۰ ر : تاج با تخت . ۱۱ از ج : که دخت خویشتن مریم . ۱۲ ح پ : حذف شده .  
آ ۱۲ خ : در زبان . ۱۳-۱۶ پ : حذف شده . ۱۳ ح : حذف شده . ۱۳ د : (ب آ)  
آ ۱۳ خ ر : و شاه فرخ . ۱۴ ح : حذف شده . ۱۴ ب ت زج د : تا بیا طوس  
ج : تا بیا طوس ؛ خ : با شما طوس . ۱۴ ات : آراسته . ۱۵ ح : حذف شده  
آ ۱۵ خ : بگویم . ۱۵ از : آ ۱۶ ات زج : باز ؛ د : کسی را ؛ ج : چ د : نشکند . ۱۶ از ج  
چ خ د : هم نشکند ؛ ج : کسی هم نشکند نرخ چنین ساز . ۱۶ ح : حذف شده .

## لشکر کشیدن خسرو و جنگ بهرام و ظفر یافتن \*

- ۱- چو روزی چند شاه آنجا طرب کرد  
بیاری خواستن لشکر طلب کرد  
سپاهی داد قیصر بی شمارش  
بزد چون زر مهیا کرد کارش  
زبس لشکر که شد برخسرو انبوه  
چو دریا گشت هامون کوه با کوه  
چو کوه آهنین از جای جنبید  
زمین گفتی که سر تا پای جنبید \*
- ۵- چهل پنجه هزاران مرد کاری  
گزین کرد از یلان کارزاری \*

\* ت ج د پ : حذف شده . ز : جنگ کردن خسرو و بهرام چوبینه ؛  
جنگ کردن خسرو و بهرام چوبینه و هزیمت بهرام ؛ ج : مصاف خسرو با بهرام  
چوبینه ؛ ح : مصاف کردن خسرو پرویز با بهرام چوبین ؛ خ : آمدن خسرو  
بایران و مصاف کردن با بهرام ؛ ر : جنگ خسرو با بهرام و کویختن بهرام  
آم ث چ رد : زبس لشکر که برخسرو شد انبوه . ۳۳ ث ج ح ر پ : روان  
شد روی هامون کوه در کوه . \* \* ج : رفضل و مصاف کردن خسرو  
با بهرام چوبین ، افزوده . آ ه پ ت ز د : هزار ؛ چ : هزار ؛ ج خ ،  
هزار از . ۵۵ چ : برون کرد \* \* \* د : افزوده  
از آن غیرت نایزبان بود نایزبان کین زرم آمد سوی بهرام چوبین



شیخون کرد و آمد سوی بهرام	ز ره را جامه کرد و تیغ را جام
چو آگه گشت بهرام جهانگیر	بجنگ آمد چو شیر آید بنجیر
ولی چون بخت رو باهی نمودش	ز شاهی و جهان داری چه سودش *
دولشکر رو برو خنجر کشیدند	جناح و قلب را صف برکشیدند *
۱۰- ترنگ تیر و چاکا چاک شمشیر	دریده مغز پیل و زمره شیر
غریو کوس داده مرده را گوش	دماغ زندگان را برده از هوش

ت ع ر : و خود را ؛ ح : نه با تخت اشنائی شدن نه با جام . ۷ ج : چو  
شیری سوی ؛ د : بجنگ اند چو شیر آمد . آ د : ولیکن بخت  
۸ ث ح خ در ث : ز شیری و جهانگیری چه سودش \* ز : افزوده  
ملک میراند لشکر گاه و بیگاه گرفته کین بهرام آن شهنشاه  
چو شد نزدیک بهرام آن جهانجو سپاه آورد حالی روی در روی  
۹ د : جناح و صف همه درهم دریدند \* \* ز : افزوده  
سواران اسب در میدان فلکندند دلیران رخس بر شیران فلکندند  
سپاه روم چون دریای جوشان چو ابر تند و چون برق خروشان  
چو برق تیز هر یک تیغ در دست کف آورده بلب چون اشتر مست  
دورویه آن سپه در یک قاونند در کینه بیک دیگر گشادند .  
۱۱ ج : حذف شده .  
۱۱ ح : حذف شده .

سم اسپان از آتش نعل بسته	زخون برگستوان چون نعل بسته
صهیل تازیان آتشین جوش	زمین را ریخته سیماب درگوش
سواران تیغ برق افشان کشیده	هژیران سوبسو دندان کشیده
۱۵ اجل بر جان کمین سازی نموده	قیامت در یکی بازی نموده
ستان بر سینه هاستریز کرده	جهان را روز رستاخیز کرده
زبسی نیزه که بر سر پیشه بسته	هزیمت راه بر اندیشه بسته
در آن پیشه نه گور از شیر میرست	نه شیر از خوردن شمشیر میرست

۱۲ ج ح : حذف شده . ۱۲ خ : گشته . ۱۲ پ در : جنیت های زیرین نعل بسته  
 ۱۲ خ رد : برگستوانها ؛ ت زج : برگستوانرا ؛ ث پ : برگستوانها لعل گشته  
 ۱۳ ح : حذف شده . ۱۳ د : آهین پوش ؛ ۱۳ ث : فلک را . ۱۴ د : تیغ خون  
 ۱۴ ب : زمین را سو ؛ ج درخ : سر بر . ۱۴ ح : حذف شده . ۱۵ ح : حذف  
 شده . ۱۵ ث ر : قیامت را یکی . ۱۶ ج : حذف شده . ۱۶ ب ت :  
 اجل را روز . ۱۷ ث : کوره ؛ پ : گشته . ۱۷ ث : کوره ؛  
 پ : گشته ؛ پ : در این ؛ ث : هزیمت را براه ؛ خ ر : هزیمت راه رِه ؛  
 د : هزیمت را در . ۱۷ ، ۱۸ ح : حذف شده . ۱۸ ج : از شیر میرست  
 پ : در آن پیشه نه نه شیراز آدم ؛ ج : سیرست . ۱۸ ج : می رست  
 ب : نه شیراز پنجه شمشیر میرست . ۱۸ ب ت خ :  
 در آن پیشه نه گور از شیر میرست      نه شیراز پنجه شمشیر میرست .

چنان میشد بزیر درمها تیر	که زیر پرده گل باد شبگیر
۲۰. عقابان خدنگ خون سرشته	برات کوکسان برپرنیشته
ز <u>پیش</u> زره برهای از زهرآب داده	ز ره پوشان کینز خواب داده
ز موج خون که بر میشد بیوق	پراز خون گشته طاسکهای منجوق
بنوک نیزه های سرفقاه	صبا گیسوی پرچمها گشاده
بهرک سروران سربریده	زمین جیب آسمان دامن دریده
۲۵. حمایل درقلنده هرکسی زیر	یکی شمشیر و دیگر زخم شمشیر
فرو بسته در آن غوغای توکان	ز بانگ نای ترکی نای توکان
حریر سرخ بیرقها گشاده	نیستانی بد آتش در فقاه

۱۹۳ ح : زیر خرمین ؛ پ : چو لرزیده یکی از یاد . ۲۰ ح : حذف شده . ۲۰۲ ج :  
 جگر در خون . ۲۱ ح : خ : حذف شده . ۲۱ ث ج : زره پرهای . ۲۲ ح :  
 حذف شده . ۲۳ ت : حذف شده . ۲۳ ب ز : سرگشاده ؛ ج ج ر : بسوک  
 نیزه ؛ خ د : نیزه ها سرها ؛ د : نهاده ؛ ح : بسو طرهای سرگشاده  
 ۲۴ ، ۲۵ : ز ۲۴ ، ۲۵ . ۲۴ ت : حذف شده . ۲۴ ز : زمرگ ؛ خ :  
 سرها . ۲۴ ز : چون آسمان . ۲۵ ح : حذف شده . ۲۵ ث د  
 ز پ : حمایل ها . ۲۵ ب ت ز : برق شمشیر . ۲۶ ح : زبس غوغا  
 ۲۶ ب ت ج : ز بهرنای ترکان نای ترکان ؛ پ : روئی نای . ۲۷ ب ت ز : بیق  
 ۲۷ ب ت ث ج ح : باتش ؛ ز : به پیشانی . ۲۷ ح : حذف شده .

نه چندان تیغ شد برخون شتاباً	که باشد ریک و سنگ اندر پیاباً
نه چندان تیر شد بر برک ریزان	که ریزد برک وقت برک ریزان
۲۴. نهاده تخت شه بر پشت پیل	کشیده تیغ گرداگرد میلی *
بزرگ امید پیش پیل سرمست	بساعت سنجی اصطولا ب در دست
نظر میکرد و آن فرصت همی جست	که بازار مخالف کی شود سست
چو وقت آمد ملک را گفت بشتاب	مبارک طالع است این لحظه دریاب
بنطع کینه بر چون پی فشری	در افکن پیل و شه رخ زن که بری
۲۵. ملک در جنبش آمد بر سر پیل	سوی بهرام شد جو شنده چون * پیل

۲۸ - ۳۰. ح : حذف شده . ۲۸ ، ۲۹ : خ . ۲۸ ، ۲۹ : ث . د : حذف شده .  
 ۲۸ ث : تیغ شد . ۲۹ پ : ث ز : و چندان تیر شد بر ترک ریزان .  
 ۲۹ ب : که ریز چرخ گردون . \* پ : در اینجا متن توسط  
 متن صغیر چپ قطع شده . ۳۲ پ : ت ز : آن صورت  
 ۳۲ ح : که بازوی عدوی شه . ۳۲ ث : حذف شده . ۳۳ ب : ج : گفت  
 دریاب : ح : چون : د : باخر . ۳۳ ب : لحظه بشتاب : ج : مبارک  
 گشت طالع رو و بشتاب : خ : این دقت . ۳۴ ز : ث ج : برخون  
 ج : نی فشری : ح ج : بنطع کینه چون پی فشری . \* \* ز : افزوده  
 دلش زان کینه بهرام جوشید . چو شیوی تند و چون پیلی خورشید  
 دلیران تیغ کینه بر کشیدند . چو شیران سوی گوزان سر کشیدند

بر اوزد پیل پای خوشتن را      بیای پیل برد آن پیل تن را  
 شکست افتاد بر خصم جهانسوز      بفرخ فال خسرو گشت پیروز  
 ز خون چندان روان شد جوی <sup>جوی</sup>      که خون میرفت و سر میرد چون گوی  
 کمند رومیان بر شکل زنجیر      چو موی ز نگیان کشته گره گیر  
 ۴۰. بهندی تیغ هر کس را که دیدند      سرش چون طره گرجی بریدند  
 دماغ آشفته شد بهرامیان را      چنانک از روشنی سر سامیان را  
 ز چندان خلاق کس نرسته      مگر بهرام و بهری چند خسته  
 ز بغیت کردن بهرام و زورش      جهان افگند چون بهرام گورش

۳۶-۳۹ ز : ۳۵ ، افزوده ؛ دلش زان کینه بهرام جوشید چو شیر تند و چون پایی

خروشید دلیران تیغ کینه برکشیدند چو شیران سوی گوران سرکشیدند ، ۳۸ ،

۳۶ ، ۳۷ ، ۳۹ ، ۴۰ : حذف شده . ۳۷ : حذف شده . ۳۷ ب :

شکست افتاد بر خصم جهانجوی که میشد خون و سر میرد چون گوی

۳۷ ج : بفرخ روز ، ز : که می شد خون و سر میرد .

۳۸ ت ب : حذف شده . ۳۸ ز : جوی بر . ۳۹ ث ح : حذف شده

۳۹ ب ز : زره گیر . ۳۹ ، ۴۰ : د : ۴۰ ، ۴۱ .

۴۰ ث ح : حذف شده . ۴۰ ج : طره کج می ؛ ر : طره هندو

۴۱ د ح : حذف شده . ۴۲ ب ت ز ث : و تایی چند .

۴۳ خ : زشاهی ؛ ج چ : زبعیت ؛ ر : زشیری

ندیدم کس که خود را دید و شکست  
 ۴۵. هر آن صورت که خود را چشم زد<sup>فت</sup>  
 چو از خسرو عنان پیچید بهرام  
 جهان خرمن بسی داند چنین خست  
 کدامین سرورا داد او بلندی  
 کدامین سرخ گل را کو پرورد  
 ۵۰. همه لقمه شکر نتوان فروبرد  
 چو شادی را و غم را جای رو بند  
 درست آن ماند که از چشم خود دست  
 ز چشم نیک دیدن چشم بد یافت  
 بکام دشمنان شد کام و ناکام  
 مشعبد را نباید بازی آموخت  
 که بازش خم نداد از دردمندی  
 ندادش عاقبت رنگ گل زرد  
 گهی صافی توان خوردن گهی درد  
 بجائی سربجائی پای کو بند

۴۳-۴۴ ث ح : حذف شده . ۴۴ ، ۴۵ ر : ۴۴ ، ۴۵ .

آ۴ خ د : ماند او را چشم ؛ ز خ : بشکست .

ب۴ خ : که او را . آ۵ د : که او را چشم خود یافت .

۴۵-۴۶ ث ح : حذف شده .

آ۶ ج : بر یافت ؛ د : عنان بر تافت .

آ۷ د : بسی رانه ؛ ث خ : جهان خرمن چنین داند بسی .

آ۷ ج : نشاید .

آ۵ ج : همان لقمه شکر نتوان فروبرد .

ب۵ ج ح خ : توان خورد و گهی درد .

آ۵ ح : چو شادیها و غمها جای .

بجائی بانگ مطرب برکشد ساز	بجائی مویه گر بردارد آواز
هر آوازی که هست از ساز و از سو	برین گنبد که می بینی بیک کوز
توری سخت گروست این علف خوار	تو خواهی پرگلش کن خواه پخوار
۵۵- جهان بر ابلقی چابک سوار است	لگد خوردن خرد را در شمار است
فلک بر سبز خنکی تند تیز است	ز راهش روح را جای گریز است
نشاید کرد بر دهر استواری	که نموده است باکس سازکاری
چو بر بهرام چوبین تند شد بخت	بخسرو ماند هم شمشیر و دم تخت
سوی چین شد برابر و چین شده	اذا جاء القضاء بر سر نوشته
۶- ستم تنها نه بر چون او کسی فیت	درین پرده چنین بازی بسی فیت

۵۲ ر : بجائی ساز . ۵۲ ث ح : بجائی نوحه گر . ۵۳ ز ر ج د :  
 درین ؛ در : بیک روز . ۵۴ آ ه ث خ د ر : بر ابلقی توسن ؛  
 ج : ابلق . ۵۵ ه ث : خوردن ترازو ؛ ج : خوردن خرازا ؛  
 خ : شمارا ؛ د : همورا ؛ ر : ازو هم . ۵۶ ر : تندخیز .  
 ۵۷ ه ث خ ر : عقل را . ۵۵ ، ۵۶ ح : حذف شده . ۵۶ د : نقشه  
 ۵۷ ه ث خ ر : نشاید بر کسی کرد استواری ؛ ح : بروی ؛ د : نشاید  
 کرد کسی بر دهر استواری . ۵۷ ج : چاره سازی ؛ د : برکس  
 ۵۸ ج : چو از بهرام چوبین دور شد بخت ؛ ح د : با بهرام . ۵۹ ب ت  
 ن ج د ث خ : در ابرو . ۵۹ ح : بروی . ۵۹ ج : خف شده . آ ب ح : نه با او از .

## نشستن خسرو بار دوم بیادشاهی \*

۱- چو سر بر کرد ماه از برج ماهی	مه پرویز شد در برج شاهی
ز ثورش زهره و زخو چنگ بر چیس	سعادت داده از تثلیث و تسدیس
ز پرگار حمل خورشید منظور	بدلواند فلکده در زحل نور
عطارد کرده ز اول خط جوزا	سوی مریخ شیرافکن تماشا

\* ت : حذف شده . ث : نشستن خسرو بر تخت بیادشاهی بار دوم ؛  
 ج : بر تخت نشستن خسرو پرویز ؛ ح : به پادشاهی نشستن  
 خسرو پرویز بجای پدر خویش بار دوم ؛  
 خ : نشستن خسرو بار دوم بر تخت و گریختن بهرام ؛ د : نشستن  
 خسرو بار دوم بر تخت و سکالشی کردن در کار شیرین ؛  
 ز : بر تخت نشستن خسرو بهداین بار دوم .  
 ۲ ث : در اوج ؛ ب : شه پرویز ؛ ج ح د : بر تخت  
 ۲ ج : ز ثورش ؛ د : نه ثورش .  
 ۲ - ۵ ح : حذف شده . ۳ د : (ب آ) .  
 ۲ ت ج : زحل . ۳ ج : از زحل ؛ خ : فلکده پرتو ؛  
 ر : بر . ۷۰۴ : ج ۷۱۶ ، ۵۱۴ .



۵- ذنب مریخ را میکرده در کاس	شده چشم زحل هم خوابه راس
بدین طالع کز او پیروز شد بخت	ملک بنشست بر پیروزه کون تخت
بر آورد از سپیدی و سیاهی	زمشرق تا بمغرب نام شاهی
چو شد کار ممالک بر قوارش	قوی ترکشت روز از روز کارش
کشید از خاک تختی بر ثریا	درو گوهر بکشتی در بدریا
۱۰- چنان کز بس گهرهای جهان تاب	شب تا بنده تر بودی ز مهتاب
بر آن تخت مبارک شد چو شیران	مبارک باد گفتندش دلیران
جهان خرم شد از نقش نگینش	فرو خواند آفرینش آفرینش
ز عکس آن چنان روشن جنبانی	خراسان را در افزود آفتابی
شد آواز نشاط و شاد کامی	ز مرو شاهجان تا بلخ بامی

آه خ : راقی کرده ؛ ج : در طاس . ۵ : هم کاسه . آء د : فیروز  
 شد تخت . ۷ آ : تا سیاهی . ۷ ب : زمغرب تا بمشرق .  
 ۵- ۷ : ج : ۶ ، ۷ ، ۴ ، ۵ . آء د : چو شد ملک و .

۹ ج : رسید ؛ خ : تا .  
 ۹ ، ۱۰ ح : حذف شده . ۱۱ ح : کردندش . ۱۲ ج : هم خواندند  
 بر کس آفرینش ؛ خ : هم خواند آفرین ؛ ج د : هم خواند آمین بر  
 ۱۲- ۱۴ ث : حذف شده . ۱۳ ، ۱۴ ح : حذف شده . ۱۳ ج : ( لگه )  
 آن یخ چون . ۱۴ از ج چ خ د : بلخ نامی .

در آمد غمزه شیرین بتاراج	۱۲- چو قرح شد بدو هم تخت و هم تاج
نه غم پرداز و شایست خواندن	نه آن غم را ز دل شایست راندن
کز او بر اوج عیسی پا نگه داشت	بحکم آنکه مریم را نگه داشت
ز بی یاری پیانی بود رنجش	اگر چه پادشاهی بود و گنجش
طرب میکرد لیک از دل نمیکرد	نمیگویم طرب حاصل نمیکرد
گاهی از گریه می در جام کردی	۲۰- گهی با رود و جام آرام کردی
ز ملک عاشقی یا پادشاهی	گاهی گفتی بدل کای دل چه خواهی
ازین هر دو یکی میباید خواست	که عشق و مملکت ناید بهم راست
که خر کوه کند یا راه زنگان	چه خوش گفتند شیران بایلنگان
دلم زین ملک برخوردار بودی	مرا با مملکت گر یار بودی
بصد ملک چنین یک موی دلار	۲۵- بخرم گرفروشد بخت بیدار
ببالین برنشسته بخت بیدار	شبی در باغ بودم خفته بایار

آ ۵۱ ج : برو . آ ۱۶ ج : نه غم از دل نمی شایست . ۱۷ ج : از او . ۱۸ ز  
 ث : ز پی . ۱۹ ج : نگویم کو . ۲۰ ث ج ح ر : گهی قصد نبید خام کردی ؛  
 خ : گهی با جام و رود . ۲۱ ج ح د : از این دو عاشقی تا پادشاهی ؛  
 ب ت خ : ز ملک عشق و ملک پادشاهی ؛ ث : ز مملکت . ۲۲ ث : از این دوازده  
 ب ت ج ث : بر بایت . ۲۳ ج : مرا اگر مملکت با . ۲۴ ج : مرا خود . ۲۵ ج ج د : خفته  
 آ ۲۵ خ : خرم گری فرو . ۲۵ ر : ملک خفتن ؛ ث : چنین موی ز . ۲۶ ج : ببالین من آمد .

۲۷. چو بختم خفت و من بیدار گشتم      بدین سان بی دل و بی یار گشتم  
۲۸. مرا گویند خندان شو چو خورشید      که انده بر نتابد جای جمشید

\* در نسخه های ب ت ز ج متن به ترتیبی که ما در این نسخه نشان داده ایم نوشته شده یعنی بین ابیات ۲۷ و ۲۸ بیتی علاوه شده است ، لیکن در نسخه های دیگر خصوصاً در نسخه وحید (نسخه ب صفحه ۳۵) بین ۲۷ و ۲۸ ابیاتی نوشته شده که قسمتی از آنها بعلت اختلاف خط و بریده شدن حاشیه کتاب خوانانیت ؛  
ث چ ح خ د : افزوده

بسر وستان شدم روزی سحرگاه      سہی سروی دلم را برد ناگاه  
کنون آن سرور را کز من ستهوش      نمیدانم که چون جان بد در آغوش  
کجا رفت ای دریغا آن دل ریش      که جان پرورد با جان پرور خویش  
ح : بعد از بیت ۲۴ افزوده

مرا صد ملک اگر بی یار باشد      بجای چیدن گل خار باشد  
چو شد کار ممالک بر قوارم      چه خوشتر ز آنکه باشد وصل یارم  
ث چ ح خ د ر : افزوده

(۱) کجا آن نوبنو مجلس نهادن      بهشت عاشقان را در گشادن  
(۲) نشستن با پریریان چون تو      شهنشاه پریریان در آغوش  
(۳) کرا جویم کرا خواهم بفریاد      گلی بودند کز من بردشان باد  
(۴) ز چندین نازکان و نازینان      نمی بینم یکی زان هم نشینان

- (۵) کجا آن عیش و آن شبها نختن همه شب تا بروز افسانه گفتن  
 (۶) گهی تکیه زدن بر مسند ماه گهی خوردن می چون خون بدخواه  
 (۷) کجا شیرین و آن شیرین زبانی بشیرینی چو آب زندگانی  
 (۸) کجا آن تازه گلبرگ شکر بار شکرچیدن ز گلبرگش بخوار  
 (۹) عروسیرا بآن روئین حصاری ز بازو ساختن زرین عماری  
 (۱۰) گمش چون گل نهادن روی بر روی گمش بستن چو سنبل موی بر موی  
 (۱۱) گهی مستی شکستن برخمارش گهی پنهان کشیدن در کنارش  
 (۱۲) سخنهایی که دیدم یا شنیدم خیالی بود یا خوابی که دیدم  
 (۱۳) ز بی خصمی گو افزون گشت گنجم ز بی یاری در افزود است رنجم  
 متن این بیت در نسخه داده شده و اختلاف آنها با نسخه دیگر به ترتیب زیر است:

آ (۳) ح : اگو خوانم اگو خوانم ؛ خ ر : کوا جویم کوا خوانم .

آ (۳) چ ح خ ر : بهاری بود کز .

آ (۴) ح : ز چندان دبران و تازنینم ؛

خ د : ز چندان نازکان .

آ (۴) ح : یکی با هم نشینم ؛ خ : یکی ازم .

آ (۵) ر : تا سحر

(۶) ر : (ب آ)

آ (۹) د : روشن حصاری ؛ خ ر : بدان .

آ (۹) ر : سیمین عماری ؛ د : ساختش . (۱۰) چ ح د : گهی

آ (۱۰) د : در روی ؛ (۱۰) ث چ د : درموی

آ (۱۱) د : درخمارش .

(۱۲) د : حذف شده آ (۱۲) چ ح خ ر : که گفتم .

آ (۱۳) ث چ خ : زبی یاری فزونتر گشت رنجم ؛ د : زبی یاری فزون

هم گشت رنجم . آ ۲۸ ح : که هم بر سر نتا بدجام .

ترتیب بیت های فوق در نسخه های مختلف :

ث : ۲۶ ، ۲۷ ، ۳ بیت به سرستان شدم ، افزوده ، (۱) - (۱۳) افزوده ،

۲۴ تکرار شده ، ۲۸ . چ : ۲۶ ، ۲۷ ، ۳ بیت افزوده ، (۱) - (۱۳) افزوده

۲۴ ، ۲۵ ، ۲۸ .

ح : ۲۴ ، (افزوده ۲ بیت «مرا صد ملک اگر» ، ۳ بیت افزوده ، افزوده (۱۱) ، (۲)

(۲) ، (۵) ، (۶۰) ، (۱۱) ، (۱۲) ، (۴) ، ۲۶ ، ۲۷ ، ۲۸ ، ۲۹ ، (۳ بیت

افزوده) ؛ خیال از جوانمردی همه روز چو عشو می فزاید بر دلم سوز ،

(۱۳) ، (۳۰) ، (۳۱) . خ : ۲۶ ، ۲۷ ، (افزوده ۳ بیت ، افزوده (۱) ، (۲)

(۴) ، (۳) ، (۵) - (۱۳) ، ۲۸ ، ۲۹ ، ۳۰ . د : ۲۶ ، ۲۷ ، (۳ بیت افزوده ،

افزوده (۱) - (۱۱) ، (۱۳) ، ۲۴ ، ۲۸ ، ۲۹ ، ۳۰ . ر : ۲۶ ، ۲۷ ،

(افزوده (۱) ، (۲) ، (۷) ، (۵) ، (۸) ، (۶۰) ، (۶) ، (۱۱) ، (۱۲) ، ۲۸ ، ۲۹ ، (افزوده

۳ بیت و ؛ خیال از جوانمردی همه روز به عشو می فزاید بر دلم سوز ، (۱۳) ، ۳۱ ، ۳۰

دهان پر خنده خوش چون توان کرد	درو یا خنده کنجد یا دم سرد
۳۴- من آن مرغم که افتادم بنا کام	ز پشیمین خانه در ابریشمین دام
چو من سوی گلستان رای دارم	چه سود اربند زر بر پای دارم
نه بند از پای می شاید بریدن	نه با این بند می شاید پریدن
غم یک تن مرا خود ناتوان کرد	غم چندین کس اکنون چون توان خورد
مرا باید که صد غم خوار باشد	چو من صد غم خورم دشوار باشد
۳۵- ز خر برگیرم و برخودنم بار	خرانرا خنده می آید ازین کار
مه و خورشید را برفوش خاکی	ز جمیعت رسید این تابناکی
پراکنده دلم بی نور از آنم	نیم مجموع دل رنجور از آنم
کواکب نیرهم ریحان باغ اند	پرا کنند از آن ناقص چراغ اند

۲۹ ت : حذف شده ؛ ب : در حاشیه نوشته شده . ۳۳ ج خ : جامه

۳۱ ز : در . ۳۲ ج : از پای من شاید . ۳۲ خ : (ب آ)

۳۳ ج چ ج : تن اکنون ؛ ر : کس آخر ؛ د : تن آخر .

۳۳ خ : (ب آ) . ۳۴ ز ج : دشوار باشد . ۳۴ خ : (ب آ)

۳۵- ۳۷ : ج ج ۳۵ ، ۴۰ ، ۳۷ ، ۳۶ .

۳۵ ج چ ج خ : بردارم ؛ ج : برخون . ۳۵ زر : بدین ؛ ج : برین

۳۶ ب : در تیغ خاکی . ۳۶ ، ۳۷ ح : حذف شده .

۳۸ - ۴۱ ح : حذف شده . ۳۸ ث ج چ خ ر : ستاره نیز .

شماره زان ندارد پرتو شمع	که این نور پراکنده است و آن جمع
۴- نه خواهد دل که تاج و تخت گیرم	نمی خواهم که بادل سخت گیرم
دل تاریک روز مرا شب آمد	تن بیمار خیزم را تب آمد
نمی شد موش در سوراخ کژدم	بیاری جای پروبی بست بروم
سیاهک بود خود زنگی بیدار	بزرگی میزند چون گشت بیمار
دگر ره بانگ بر خود زد بتندی	که باد دولت نشاید کرد کندي
۴۵- چو دولت هست بخت آرام گیرد	به دولت با تو جانان جام گیرد

۳۹ ث : بعد از ۵۰ نوشته شده . ۳۹ ث ز : ستاره زان . ۳۹ ت  
 ث : نوری      آ ب ت ز : نخوام . ب ر : نخوام من  
 آ ب : دل .  
 ۴۲ ت ج خ : جایروی ؛ ث : بیازی ؛ ج : دردم ؛  
 ح : برفت و  
 ۴۳ ح : حذف شده .  
 ۴۴ ر : بود زنگی خود . ۴۴ ث ج چ خ ر : بسرخي ؛  
 چ : چون رود ؛ ج : میرود ؛ خ : کی رود .  
 ۴۴ ر : بانگ زد بر خود ؛ ز قندی  
 ۴۴ ج : کر ؛ ج : د حذف شده . ۴۵ ج چ بزوری  
 با تو ؛ ر : ز دولت

سراز دولت کشیدن سروری نیست  
 کسی از بیدولتی کامی نیامد  
 بدولت یافتن شاید همه کام  
 تو گندم کار تا هستی برآرد  
 ۵۰. بهرکاری دراز دولت بود نور  
 بسی برخواند ازین افسانه با دل  
 صبوری کرد با غم های دوری  
 که با دولت کسی را دوری نیست  
 به از دولت فلک نامی نیابد  
 چو دانه هست مرغ آید فرادام  
 گیا خود در میان دستی برآرد  
 که باد از کار ما بیدولتی دور  
 چو عشق آمد کجا صبر و کجادل  
 هم آخر شادمان شد زان صبوری

۴۶ ج : کسیرا سروری ؛

ت ز خ : بدولت با تو کسرا .

۴۷ خ : (ب آ) .

۴۷ ب ت ز خ : زمین نامی .

۴۸ خ : (ب آ) .

۴۸ ج : تو با دولت نشین وز من طلب نام .

۴۹ ج : حذف شده .

۴۹ ث : درآرد ؛ ز : گیا را در میان دستی برآرد ؛

ج : گیا خور در میان .

۵۰ ج : از کارها . آه ز : بردل .

۵۲ ج : هم آخر شادمان شد با صبوری



## زاری کردن شیرین از مفارقت خسرو \*

۱- چنین درد فتر آورد آن سخن سنج      که برد از اوستادی در سخن رنج  
 که چون شیرین ز خسرو باز پس ماند      دلش در بند و جانش در هوش ماند  
 ز بادام تر آب گل بر انگیخت      گلابی بر گل بادام میریخت  
 بسان کوسفندی کشته بر جا      فرو افتاد و میزد دست بر پای  
 ۵- تن از بیطاقی پرداخته زور      دل از تنگی شده چون دیده مور  
 هوا بر باد داده خرمشرا      بآب دیده شسته دامنشرا \*

\* ج ت ز : در فراق ؛ ث : در جدائی ؛ چ : در بیخبر ؛  
 ح : نالیدن شیرین شور انگیز در فراق خسرو پرویز ؛ خ : پاک شده  
 ر : نالیدن شیرین در جدائی خسرو .      ۲ ح : در عشق .  
 ۳ ب : در حاشیه نوشته شده ؛ ت ز : حذف شده ؛ ث : بعد از ۱۲ نوشته شده ؛  
 ج چ : بعد از ۱۱ نوشته شده .      ۳ ح : گل از بادام .      ۴ ح ر :  
 گوسپند .      ۵ ح : چون مینه .      ۶ ح : حذف شده .      ۷ ث ج چ خ ز :  
 گرفته خون دیده دامنش را .      \* ح ر : افزوده :

چو زلف خویش بی آرام گشته      چو مرغی پای بند دام گشته  
 شده ز اندیشه هجران یارش (ح: شده اندیشه) ز بحر دیده پر گوهر کنارش

گهی دستارچه بر دیده می بست *	گهی از پای میا قدا چون مست
مژه چون رشته در گوهر کشیده	گشاده رشته گوهر ز دیده
ز بی خوابی شده چشمش چراغش *	ز خواب ایمن هوسهای دماغش
شده ز و نافه کاسد نیفه ارزان	۱۰. سہی سروش چو برگ بید لرزان
ز مشکین جعد مشک افشانند بر خاک	زمانی بر زمین غلطید غمناک
بنسرين برک برک از لاله میکند	چو نسرين بر گشاده ناخني چند
گهی خائید فندق را بعباب	گهی بر شکر از بادام زد آب
گهی برجای چون چوگان خمیدی	گهی چون گوی هر سو میدویدی

۷ ج چ : گهی برخاک . ۷ ث ج ج ح خ ر : گه از بیداد میزد دست  
 بر دست ؛ چ : گه از بیداد میزد بر زمین دست . \* ج چ خ و افزوده  
 (۱) دلش حراقه آتش زنی داشت بدان آتش سرد و دافکنی داشت  
 (۲) مگرد و دش رود زان سو که دل بود که افتد بر سر پوشیده هادور  
 (۱) ج آبان ؛ چ : بران . (۲) چ : زان سان ؛ خ : شود . ۹۱۸ ح : حذف شده .  
 ۸ ت : درسوزن . ۹ ، ۱۰ : چ : ۹ ، ۱۰ . آ خ : این هوسهای  
 ۹ ز خ ر : چشم و \* \* ح ر : افزوده :  
 دهن خشک و لب از گفتار بسته ز دیده بر سر گوهر نشسته  
 ۱۰ ح : حذف شده . ۱۲ ا ر : برک گل ؛ ح : برک لاله . ۱۳ ا خ : گهی چون  
 کوی سرگردان دویدی ؛ ت : میدویدی . ۱۴ ا خ : برجای خود .

۱۵- درختی برشته چون گنبدی نور  
نمک در نوکس بی خواب کرده  
بهارى تا زه چون رخشنده مهتاب  
شبیخون غم آمد بر ره دل  
کمین سازان محنت پرشتند  
۲۰- ز بنگاه جگر تا قلب سینه  
بصد جهد از میان سلطان جان رست  
گهی دل را بنفرین یاد میکرد  
گهی با بخت گفتی کای ستمکار  
مرادی را که دل بروی نهادی

## نمک در نرگس بی خواب کرده

بہاری تازہ چون خشنده مهتاب

## شیخون غم آمد بر ره دل

## کمین سازان محنت پر نشستند

۲۔ زینگاہ جگر تا قلب سینہ

بصد جہد از میان سلطان جان رست

گہی دل را بنفوس یاد میکرد

گهی با بخت گفتی کای ستمکار

مرادی را که دل بروی نهادهی

گدازان گشته چون درآب کافور

زنوگس لاله واسیراب کوده

زہم بگست چوں برخاک سیماب

## شکست افتاد بر لشکر گه دل

پزک داران طاقت را شکستند

بغارت شد خزینہ بر خویہ

ولیک آنگه که برخدمت میان بست

ز دل چون بیدلان فریادمیکرد

فکر دی تا توئی زین ساده توکار

بدست آوردی و از دست دادی

۱۶، ۱۵: ج چ خ ر ۱۶، ۱۷ . ۱۵ - ۲۱ ح: حذف شد . ۱۵ ج چ خ ر: گنبد

۱۵ ث ر : گشت . آ ۱۶ ر : در ذیہ : ج چ ر : میگرد . ۱۵-۲۱ : ج

۱۶، ۱۵، ۱۷، ۱۹، ۱۸، ۲۰، ۲۱، ۱۷<sup>۳</sup> پ ت زخ : بگسته ؛ پ ت

زخ : درآب ؛ خ چ : درخاک . ۱۸ ، ۱۹ : ث ج خ ۱۹ ، ۱۸ .

آ ۱۸ خ: بر سر. ۱۹ چ: نجستند. ۲۰ - ۲۱ ح: حذف شد. ۲۲ ت

خ: در . ۲۰- ۲۱خ: (بآ). ۲۱آچ: سلطان دل رست ۲۱۰ ب ز

ت ج چ خ : ولی ؛ خ : در خدمت ؛ ر : کہ خدمت را . ۲۲ ز ج چ ح ر :

کودی. بسم پ: صعبتر ات شج چخ: خوبتر؛ ر: زشت تر؛ ح: زین سان بتر

۲۵. فروشد ناگهان پایت بکنجی  
چراغی کز جهانش برگزیدی  
بآب زندگانی دست کردی  
ز مطبخ بهره جز آتش نبودت  
از آن آتش برآمد دودت اکنون  
از آن آتش سروش آسمانی  
گاهی دیو هوس میبردش از راه  
گاهی که می بایست رفتن بر پی شاه \*

ز دست افشاندیش بی پای رنجی \*  
ترا دادند و بادش دردمیدی  
نهان شد لاجرم کز وی نخوردی  
وزان آتش نشاط خوش نبودت  
پشیمانی ندارد سورت اکنون  
دلش واری که یابی کامرانی  
که می بایست رفتن بر پی شاه \*

۲۵ ج: بی دست: ح: افشاندی: خ: زت: افکندیش: ۲۵ ج: برومیدی  
ح: بتو: خ: ترا چون دید: \* ر: افزوده  
بهاریرا که در بروی گشادی ربودی گل بدل خارش نهادی  
۲۸ ب: ت: ج: چ: ح: خ: خنفته: ۲۹ خ: از آتش چون: ۲۹ ج: پشیمانی  
نباشد: ۳۰ ج: مهربانی: ۳۱ د: در پی: ج: از پی  
\* \* ز: افزوده

پشیمانی همی خورد آن دلارام  
بخود میگفت کای شوخ ستمکار  
کدامین بد ره از ره برده بودت  
اگر روزی رسی نزدیک آن ماه  
سزا دارم بعد چندین که هستم  
در آن سختی بسر میبرد ایام  
چرا گفتم تو آن بیهوده گفتار  
کدامین دیو تلقین کرده بودت  
چگونه عذر خواهی از شهنشا ه  
که آب زندگانی شد ز دستم

چو بسیاری درین محنت بسر برد  
 بصد زاری ز خاک راه پرخاست  
 بدرگاه مهین بانو گذر کرد  
 ۳۵- دل بانو موافق شد بدان کار  
 که صابر شو درین غم روزی چند  
 نباید تیز دولت بود چون گل  
 چو گوی افغان و خیزان به بود کار  
 نروید هیچ تخمی تا نگیرد  
 ۴۰- مراد آن به که دیر آید فرا دست  
 نینی ابر چون تندی نماید  
 هم آخر زان میان کشتی بدر برد  
 ز بس خواری شده با خاک و مرست  
 ز کار شاه بانو را خبر کرد \*  
 نصیحت کرد و پندش داد بسیار  
 نماند هیچ کس جاوید در بند  
 که آب تیز رو زود افکند پل  
 که هر کس کا وقتد خیزد و گریار  
 نه کاری برگشاید تا نبندد  
 که هر کوز و دخور شد ز و رست  
 بگرید سخت و آنکه برگشاید

۳۳ ح : بصد خواری . ۳۲ خ : هم آخر از میان . ۳۴ ث : ز کار  
 خویشتن بانو خبر کرد . ۳۵ ث : بدین ؛ ج چ : بان ؛ ح خ : در آن ؛  
 د : بر آن ؛ ر : درین . ۳۵ خ : و دادش پند . \* چ د : بر فصل از نو  
 و نصیحت کردن مهین بانو شیرین را « ۳۷ ح : زود دو .  
 ۳۸ ح : بایدت کار . ۴۰ - ۴۴ ر : ۴۰ ، ۴۱ ، ۴۲ ، ۴۳ ، ۴۴ ، ۴۵ ؛  
 حذف شده . ۴۰ چ د ر : به که ؛ ر : هر کس ؛ ح : که هر کوز و دخور  
 اوزود . ۴۱ ، ۴۲ ج : ۴۱ ، ۴۲ ، ۴۳ ، ۴۴ ، ۴۵ ؛ حذف شده . آ ۴۱ ح : مبادا ؛ ث ج چ ح : ابر کو  
 آ ۴۱ ج : بگرید تنگ ؛ خ د : بگرید زار ؛ ت : بر سر آید . آ ۴۲ ح : مبادا راه .

نبايد راه رو کو زود راند	که هرکو زود راند زود ماند
خری کوشست من بر گیرد آسان	ز شست و پنج من نبود هراسان
بباید ساختن با سختی اکنون	که داند کار فردا چون بود چون *
۴۵- بسی در کار خسرو رنج دیدی	بسی سختی و دشواری کشیدی
اگر سودی نخوردی زو زیان نیست	بود ناخورده یخنی باک از آن نیست

۴۱- ۴۴ : د ۴۱، ۴۰، ۴۲، ۴۳، ۴۵، ۴۷، ۴۴، ۴۳ ث : حذف شده  
 ۴۳ ج چ : بردارد . ۴۴ ث : حذف شده . ۴۴ ج : حال فردا ؛ ۴۴ ج  
 چ : با دوری . ۴۴، ۴۵ : ج ۴۴، ۴۵ . \* ز : از زوده

نشايد دل چنين از دست دادن	به بی صبری به سخت در فادان
توئی کن نسل شاهان سرفرازی	مثل گشتی چنین در عشق بازی
بباید ساختن با باغ دوری	که عیب است از بزرگان ناصبوری
چه باید اینچنین بی شرم بودن	ز بهر عشق بی آرم بودن
اگر غافل شوی نامت بر آید	وگر صابر شوی کامت بر آید
وگر باشی چنین بی صبر و غمخوار	سرانجامت بر سوای کشد کار

۴۵ ج چ ح خ ر : بسی خواری ؛

چ : و غمخواری .

۴۶ ج : اگر سودی نکردی هم زیان .

۴۶ ت : بخورده هست .



## وفات کردن مهین بانو و وصیت او با شیرین \*

۱- مهین بانو دلش داری شب و روز      بدان تا نشکند ماه دل افروز  
یکی روزش بخلوت پیش خود خواند      که عمرش آستین برد دولت افشاند  
کلید کنجها دادش که بر گیر      که پیشست مرد خواهد مادر پیر \*

ت : وصیت کردن مهین بانو شیرین را و وفات کردن ؛ ز : وصیت کردن مهین بانو شیرین را (ث : افزوده و ولی عهد کردن او را) ؛ ج : ولی عهد کردن مهین بانو شیرین را ؛ چ : پادشاهی دادن مهین بانو شیرین را ؛ ح : وفات یافتن مهین بانو و ولی عهد کردن شیرین را ؛ د : وفات یافتن مهین بانو و وصیت کردن بشیرین ؛ ر : وصیت کردن مهین بانو شیرین را . ثات ز : شب افروز ح : که تا خرسند گردد آن دل افروز ؛ چ : بران . بسم خ : که خواهد مرد پیشست \* \* ز د : افزوده سپردم با تو کار این جهانی (د : گوتم با تو) تو ادام جهان و زندگانی دل از کار جوانی بر گوتم (د : کار جهانی) امید از زندگانی بر گوتم چون رفتم تو زان سو رو که خواهی (د : تو زان سان رو) نگه میدار رسم پادشاهی (د : داری رسوم) . فقط در نسخ د :

نصیب خویش بردار از جوانی      مخور اندوه دنیا تا توانی  
من اندر ملک خود صد سال ماندم      بکام دل همی کامی براندم .



در آمد کار اندامش به سستی      به بیماری کشید از تن درستی \*

۵- چو روزی چند بروی نچ شد چیر      تن از جان دور شد جان از جهان سیر

جهان از جان شیرینش جدا کرد      بشیرین هم جهان هم جان رها کرد

فرو رفت آفتابش در سیاهی      بنه در خاک برد از تخت شاهی

\* قبل از این بیت در نثر زرد افزوده :

کنونم نوبت رفتن در آمد      بنیک و بد جهان بومن سر آمد

چو برگفت این سخن بانو بشیرین      زغم درهم شکست آن سرو سیمین

چنان دلتنگ شد آن نور پاره      که بر مه ریخت از نوکس ستاره

( د : گشت آن ماه پاره )      ( د : که برهم ریخت )

فقط در نثر ز :

چو یکچندی بر آمد ناتوان شد      گل سرخش برنگ ز عفوان شد

بهم ب ت ز خ : رسید از .

آه ب ت ز : برتن :

۵ : ث ج چ خ د ر : تن از جان سیر شد جان از جهان سیر

۶ د : حذف شده .

بء ث : بشیرین هم جهان هم جان اثر کرد .

آ ۷ ر : فرو شد آفتابش .

ب ۷ ب ت : بنه در خاک برد از پادشاهی .

نیامد شیشه از سنگ در دست  
فغان زین چرخ کز نیونگ سازی  
۱۰- چنین است آفرینش را ولایت  
باؤل عهد زنبور انگبین کرد  
بدین قالب که بادش در کلاهست  
ز بادی کو کلاه از سر کند دور  
بدین جان کو بنا بر باد دارد  
۱۵- چه می پیچی درین دام گلو پیچ  
چو خرگوشان و روباهان نه گوش

۸۰، ۹۰، ۱۰۰: شج ج در ۸۰، ۹۰، ۱۰۰ ب ت ج: بردست ۱۰۰: اد: بدایت

۳. ج ج در: بهاری را ۱۰ ش ج در: عهد باز آن انگین: خ: م

باز انگین . ۱۳ ب ت ح : مباح این .

۱۳ ج ح خ : حذف شده . آ ۱۳ ث : کوکند از سو . ۱۳ پ ت د :

گما . ۱۴ د : حذف شدہ

آ ۱۴ خ ر: خان . ۱۴ ج : مشواین ؛ خ : مباد این ؛ ر :

مشو غره . ۱۵ ح د : حذف شدہ . ۱۵ ث : چون فی پورہ : ج ج خ :

چوبی پوده ؛ د : جوزی پوک ؛ ز : که جوزی پوده بینی .

۱۶-۱۹ ح: حذف شدہ. ۱۶ ر: چورویاھان وخرگوشان.

که شد درکار این روبه پلنگی	بسا شیر شکار و گورگ جنگی
خوشیهای جهان چون خارشست	نظر کورم ز روی تجربت هست
بآخردست بردست آتش افتد	که اول دست را خارش خوش افتد
باؤل مستی و آخر خمار است	۲۰- همیدون جام دنیا خوشگوار است
مکن سختی که سختی هم نیرزد	رها کن غم که دنیا غم نیرزد
شکم واری نخواستی پیش خوردن	اگر خواهی جهان در پیش کردن
نصیب زین جهان جز یک شکم نیست	گرت صد گنج هست ایرک دم نیست
ز سختی ها نگیرد طبع سستی	هی تا پای دارد تندرستی
که ماند در طبیعت هوشمندی	۲۵- دهان چندان نماید نوشمندی
کند راه رهائی را فراموش	چو گیرد ناامیدی مود را گوش

۱۲۱ ب ت ز : مرده جنگی ؛ چ : شیریان . ۱۷۳ ث ج چ خ در : در زیر ؛  
 ز : روباه لنگی . ۱۸۱ د : کردن . ۱۸۳ چ د : خورشهای ؛ خ : جوشیهای  
 ۱۹۱ ث خ در : باؤل ؛ ج چ : چه اول . ۱۹۳ ب ت ث ج چ خ در :  
 دست . د : باخرین که در دست . ۲۰۱ ج ح در : جام گیتی ؛ خ : جام  
 دینی . ۲۱۱ ز : سوختی ؛ ث ج چ ح : مکش ؛ ر : مکن شادی که شادی  
 ۲۳۱ ج : نباید . ۲۳۳ خ : نصیب تو ازین . ۲۴۱ ج : بسخیها .  
 ۲۵۱ ز : هوشمندی ؛ ث ج چ ر : نوشمندی . ۲۵۳ ز ج ر : نوشمندی ؛ ث ر : یابد  
 ج : باید . ۲۵۵ : ۲۶۱ ج : ۲۵۱ : ۲۵۳ : ۲۶۱ : ۲۶۳ : ۲۶۵ : ۲۶۷ : ۲۶۹ : ۲۷۱ : ۲۷۳ : ۲۷۵ : ۲۷۷ : ۲۷۹ : ۲۸۱ : ۲۸۳ : ۲۸۵ : ۲۸۷ : ۲۸۹ : ۲۹۱ : ۲۹۳ : ۲۹۵ : ۲۹۷ : ۲۹۹ : ۳۰۱ : ۳۰۳ : ۳۰۵ : ۳۰۷ : ۳۰۹ : ۳۱۱ : ۳۱۳ : ۳۱۵ : ۳۱۷ : ۳۱۹ : ۳۲۱ : ۳۲۳ : ۳۲۵ : ۳۲۷ : ۳۲۹ : ۳۳۱ : ۳۳۳ : ۳۳۵ : ۳۳۷ : ۳۳۹ : ۳۴۱ : ۳۴۳ : ۳۴۵ : ۳۴۷ : ۳۴۹ : ۳۵۱ : ۳۵۳ : ۳۵۵ : ۳۵۷ : ۳۵۹ : ۳۶۱ : ۳۶۳ : ۳۶۵ : ۳۶۷ : ۳۶۹ : ۳۷۱ : ۳۷۳ : ۳۷۵ : ۳۷۷ : ۳۷۹ : ۳۸۱ : ۳۸۳ : ۳۸۵ : ۳۸۷ : ۳۸۹ : ۳۹۱ : ۳۹۳ : ۳۹۵ : ۳۹۷ : ۳۹۹ : ۴۰۱ : ۴۰۳ : ۴۰۵ : ۴۰۷ : ۴۰۹ : ۴۱۱ : ۴۱۳ : ۴۱۵ : ۴۱۷ : ۴۱۹ : ۴۲۱ : ۴۲۳ : ۴۲۵ : ۴۲۷ : ۴۲۹ : ۴۳۱ : ۴۳۳ : ۴۳۵ : ۴۳۷ : ۴۳۹ : ۴۴۱ : ۴۴۳ : ۴۴۵ : ۴۴۷ : ۴۴۹ : ۴۵۱ : ۴۵۳ : ۴۵۵ : ۴۵۷ : ۴۵۹ : ۴۶۱ : ۴۶۳ : ۴۶۵ : ۴۶۷ : ۴۶۹ : ۴۷۱ : ۴۷۳ : ۴۷۵ : ۴۷۷ : ۴۷۹ : ۴۸۱ : ۴۸۳ : ۴۸۵ : ۴۸۷ : ۴۸۹ : ۴۹۱ : ۴۹۳ : ۴۹۵ : ۴۹۷ : ۴۹۹ : ۵۰۱ : ۵۰۳ : ۵۰۵ : ۵۰۷ : ۵۰۹ : ۵۱۱ : ۵۱۳ : ۵۱۵ : ۵۱۷ : ۵۱۹ : ۵۲۱ : ۵۲۳ : ۵۲۵ : ۵۲۷ : ۵۲۹ : ۵۳۱ : ۵۳۳ : ۵۳۵ : ۵۳۷ : ۵۳۹ : ۵۴۱ : ۵۴۳ : ۵۴۵ : ۵۴۷ : ۵۴۹ : ۵۵۱ : ۵۵۳ : ۵۵۵ : ۵۵۷ : ۵۵۹ : ۵۶۱ : ۵۶۳ : ۵۶۵ : ۵۶۷ : ۵۶۹ : ۵۷۱ : ۵۷۳ : ۵۷۵ : ۵۷۷ : ۵۷۹ : ۵۸۱ : ۵۸۳ : ۵۸۵ : ۵۸۷ : ۵۸۹ : ۵۹۱ : ۵۹۳ : ۵۹۵ : ۵۹۷ : ۵۹۹ : ۶۰۱ : ۶۰۳ : ۶۰۵ : ۶۰۷ : ۶۰۹ : ۶۱۱ : ۶۱۳ : ۶۱۵ : ۶۱۷ : ۶۱۹ : ۶۲۱ : ۶۲۳ : ۶۲۵ : ۶۲۷ : ۶۲۹ : ۶۳۱ : ۶۳۳ : ۶۳۵ : ۶۳۷ : ۶۳۹ : ۶۴۱ : ۶۴۳ : ۶۴۵ : ۶۴۷ : ۶۴۹ : ۶۵۱ : ۶۵۳ : ۶۵۵ : ۶۵۷ : ۶۵۹ : ۶۶۱ : ۶۶۳ : ۶۶۵ : ۶۶۷ : ۶۶۹ : ۶۷۱ : ۶۷۳ : ۶۷۵ : ۶۷۷ : ۶۷۹ : ۶۸۱ : ۶۸۳ : ۶۸۵ : ۶۸۷ : ۶۸۹ : ۶۹۱ : ۶۹۳ : ۶۹۵ : ۶۹۷ : ۶۹۹ : ۷۰۱ : ۷۰۳ : ۷۰۵ : ۷۰۷ : ۷۰۹ : ۷۱۱ : ۷۱۳ : ۷۱۵ : ۷۱۷ : ۷۱۹ : ۷۲۱ : ۷۲۳ : ۷۲۵ : ۷۲۷ : ۷۲۹ : ۷۳۱ : ۷۳۳ : ۷۳۵ : ۷۳۷ : ۷۳۹ : ۷۴۱ : ۷۴۳ : ۷۴۵ : ۷۴۷ : ۷۴۹ : ۷۵۱ : ۷۵۳ : ۷۵۵ : ۷۵۷ : ۷۵۹ : ۷۶۱ : ۷۶۳ : ۷۶۵ : ۷۶۷ : ۷۶۹ : ۷۷۱ : ۷۷۳ : ۷۷۵ : ۷۷۷ : ۷۷۹ : ۷۸۱ : ۷۸۳ : ۷۸۵ : ۷۸۷ : ۷۸۹ : ۷۹۱ : ۷۹۳ : ۷۹۵ : ۷۹۷ : ۷۹۹ : ۸۰۱ : ۸۰۳ : ۸۰۵ : ۸۰۷ : ۸۰۹ : ۸۱۱ : ۸۱۳ : ۸۱۵ : ۸۱۷ : ۸۱۹ : ۸۲۱ : ۸۲۳ : ۸۲۵ : ۸۲۷ : ۸۲۹ : ۸۳۱ : ۸۳۳ : ۸۳۵ : ۸۳۷ : ۸۳۹ : ۸۴۱ : ۸۴۳ : ۸۴۵ : ۸۴۷ : ۸۴۹ : ۸۵۱ : ۸۵۳ : ۸۵۵ : ۸۵۷ : ۸۵۹ : ۸۶۱ : ۸۶۳ : ۸۶۵ : ۸۶۷ : ۸۶۹ : ۸۷۱ : ۸۷۳ : ۸۷۵ : ۸۷۷ : ۸۷۹ : ۸۸۱ : ۸۸۳ : ۸۸۵ : ۸۸۷ : ۸۸۹ : ۸۹۱ : ۸۹۳ : ۸۹۵ : ۸۹۷ : ۸۹۹ : ۹۰۱ : ۹۰۳ : ۹۰۵ : ۹۰۷ : ۹۰۹ : ۹۱۱ : ۹۱۳ : ۹۱۵ : ۹۱۷ : ۹۱۹ : ۹۲۱ : ۹۲۳ : ۹۲۵ : ۹۲۷ : ۹۲۹ : ۹۳۱ : ۹۳۳ : ۹۳۵ : ۹۳۷ : ۹۳۹ : ۹۴۱ : ۹۴۳ : ۹۴۵ : ۹۴۷ : ۹۴۹ : ۹۵۱ : ۹۵۳ : ۹۵۵ : ۹۵۷ : ۹۵۹ : ۹۶۱ : ۹۶۳ : ۹۶۵ : ۹۶۷ : ۹۶۹ : ۹۷۱ : ۹۷۳ : ۹۷۵ : ۹۷۷ : ۹۷۹ : ۹۸۱ : ۹۸۳ : ۹۸۵ : ۹۸۷ : ۹۸۹ : ۹۹۱ : ۹۹۳ : ۹۹۵ : ۹۹۷ : ۹۹۹ : ۱۰۰۱ : ۱۰۰۳ : ۱۰۰۵ : ۱۰۰۷ : ۱۰۰۹ : ۱۰۱۱ : ۱۰۱۳ : ۱۰۱۵ : ۱۰۱۷ : ۱۰۱۹ : ۱۰۲۱ : ۱۰۲۳ : ۱۰۲۵ : ۱۰۲۷ : ۱۰۲۹ : ۱۰۳۱ : ۱۰۳۳ : ۱۰۳۵ : ۱۰۳۷ : ۱۰۳۹ : ۱۰۴۱ : ۱۰۴۳ : ۱۰۴۵ : ۱۰۴۷ : ۱۰۴۹ : ۱۰۵۱ : ۱۰۵۳ : ۱۰۵۵ : ۱۰۵۷ : ۱۰۵۹ : ۱۰۶۱ : ۱۰۶۳ : ۱۰۶۵ : ۱۰۶۷ : ۱۰۶۹ : ۱۰۷۱ : ۱۰۷۳ : ۱۰۷۵ : ۱۰۷۷ : ۱۰۷۹ : ۱۰۸۱ : ۱۰۸۳ : ۱۰۸۵ : ۱۰۸۷ : ۱۰۸۹ : ۱۰۹۱ : ۱۰۹۳ : ۱۰۹۵ : ۱۰۹۷ : ۱۰۹۹ : ۱۱۰۱ : ۱۱۰۳ : ۱۱۰۵ : ۱۱۰۷ : ۱۱۰۹ : ۱۱۱۱ : ۱۱۱۳ : ۱۱۱۵ : ۱۱۱۷ : ۱۱۱۹ : ۱۱۲۱ : ۱۱۲۳ : ۱۱۲۵ : ۱۱۲۷ : ۱۱۲۹ : ۱۱۳۱ : ۱۱۳۳ : ۱۱۳۵ : ۱۱۳۷ : ۱۱۳۹ : ۱۱۴۱ : ۱۱۴۳ : ۱۱۴۵ : ۱۱۴۷ : ۱۱۴۹ : ۱۱۵۱ : ۱۱۵۳ : ۱۱۵۵ : ۱۱۵۷ : ۱۱۵۹ : ۱۱۶۱ : ۱۱۶۳ : ۱۱۶۵ : ۱۱۶۷ : ۱۱۶۹ : ۱۱۷۱ : ۱۱۷۳ : ۱۱۷۵ : ۱۱۷۷ : ۱۱۷۹ : ۱۱۸۱ : ۱۱۸۳ : ۱۱۸۵ : ۱۱۸۷ : ۱۱۸۹ : ۱۱۹۱ : ۱۱۹۳ : ۱۱۹۵ : ۱۱۹۷ : ۱۱۹۹ : ۱۲۰۱ : ۱۲۰۳ : ۱۲۰۵ : ۱۲۰۷ : ۱۲۰۹ : ۱۲۱۱ : ۱۲۱۳ : ۱۲۱۵ : ۱۲۱۷ : ۱۲۱۹ : ۱۲۲۱ : ۱۲۲۳ : ۱۲۲۵ : ۱۲۲۷ : ۱۲۲۹ : ۱۲۳۱ : ۱۲۳۳ : ۱۲۳۵ : ۱۲۳۷ : ۱۲۳۹ : ۱۲۴۱ : ۱۲۴۳ : ۱۲۴۵ : ۱۲۴۷ : ۱۲۴۹ : ۱۲۵۱ : ۱۲۵۳ : ۱۲۵۵ : ۱۲۵۷ : ۱۲۵۹ : ۱۲۶۱ : ۱۲۶۳ : ۱۲۶۵ : ۱۲۶۷ : ۱۲۶۹ : ۱۲۷۱ : ۱۲۷۳ : ۱۲۷۵ : ۱۲۷۷ : ۱۲۷۹ : ۱۲۸۱ : ۱۲۸۳ : ۱۲۸۵ : ۱۲۸۷ : ۱۲۸۹ : ۱۲۹۱ : ۱۲۹۳ : ۱۲۹۵ : ۱۲۹۷ : ۱۲۹۹ : ۱۳۰۱ : ۱۳۰۳ : ۱۳۰۵ : ۱۳۰۷ : ۱۳۰۹ : ۱۳۱۱ : ۱۳۱۳ : ۱۳۱۵ : ۱۳۱۷ : ۱۳۱۹ : ۱۳۲۱ : ۱۳۲۳ : ۱۳۲۵ : ۱۳۲۷ : ۱۳۲۹ : ۱۳۳۱ : ۱۳۳۳ : ۱۳۳۵ : ۱۳۳۷ : ۱۳۳۹ : ۱۳۴۱ : ۱۳۴۳ : ۱۳۴۵ : ۱۳۴۷ : ۱۳۴۹ : ۱۳۵۱ : ۱۳۵۳ : ۱۳۵۵ : ۱۳۵۷ : ۱۳۵۹ : ۱۳۶۱ : ۱۳۶۳ : ۱۳۶۵ : ۱۳۶۷ : ۱۳۶۹ : ۱۳۷۱ : ۱۳۷۳ : ۱۳۷۵ : ۱۳۷۷ : ۱۳۷۹ : ۱۳۸۱ : ۱۳۸۳ : ۱۳۸۵ : ۱۳۸۷ : ۱۳۸۹ : ۱۳۹۱ : ۱۳۹۳ : ۱۳۹۵ : ۱۳۹۷ : ۱۳۹۹ : ۱۴۰۱ : ۱۴۰۳ : ۱۴۰۵ : ۱۴۰۷ : ۱۴۰۹ : ۱۴۱۱ : ۱۴۱۳ : ۱۴۱۵ : ۱۴۱۷ : ۱۴۱۹ : ۱۴۲۱ : ۱۴۲۳ : ۱۴۲۵ : ۱۴۲۷ : ۱۴۲۹ : ۱۴۳۱ : ۱۴۳۳ : ۱۴۳۵ : ۱۴۳۷ : ۱۴۳۹ : ۱۴۴۱ : ۱۴۴۳ : ۱۴۴۵ : ۱۴۴۷ : ۱۴۴۹ : ۱۴۵۱ : ۱۴۵۳ : ۱۴۵۵ : ۱۴۵۷ : ۱۴۵۹ : ۱۴۶۱ : ۱۴۶۳ : ۱۴۶۵ : ۱۴۶۷ : ۱۴۶۹ : ۱۴۷۱ : ۱۴۷۳ : ۱۴۷۵ : ۱۴۷۷ : ۱۴۷۹ : ۱۴۸۱ : ۱۴۸۳ : ۱۴۸۵ : ۱۴۸۷ : ۱۴۸۹ : ۱۴۹۱ : ۱۴۹۳ : ۱۴۹۵ : ۱۴۹۷ : ۱۴۹۹ : ۱۵۰۱ : ۱۵۰۳ : ۱۵۰۵ : ۱۵۰۷ : ۱۵۰۹ : ۱۵۱۱ : ۱۵۱۳ : ۱۵۱۵ : ۱۵۱۷ : ۱۵۱۹ : ۱۵۲۱ : ۱۵۲۳ : ۱۵۲۵ : ۱۵۲۷ : ۱۵۲۹ : ۱۵۳۱ : ۱۵۳۳ : ۱۵۳۵ : ۱۵۳۷ : ۱۵۳۹ : ۱۵۴۱ : ۱۵۴۳ : ۱۵۴۵ : ۱۵۴۷ : ۱۵۴۹ : ۱۵۵۱ : ۱۵۵۳ : ۱۵۵۵ : ۱۵۵۷ : ۱۵۵۹ : ۱۵۶۱ : ۱۵۶۳ : ۱۵۶۵ : ۱۵۶۷ : ۱۵۶۹ : ۱۵۷۱ : ۱۵۷۳ : ۱۵۷۵ : ۱۵۷۷ : ۱۵۷۹ : ۱۵۸۱ : ۱۵۸۳ : ۱۵۸۵ : ۱۵۸۷ : ۱۵۸۹ : ۱۵۹۱ : ۱۵۹۳ : ۱۵۹۵ : ۱۵۹۷ : ۱۵۹۹ : ۱۶۰۱ : ۱۶۰۳ : ۱۶۰۵ : ۱۶۰۷ : ۱۶۰۹ : ۱۶۱۱ : ۱۶۱۳ : ۱۶۱۵ : ۱۶۱۷ : ۱۶۱۹ : ۱۶۲۱ : ۱۶۲۳ : ۱۶۲۵ : ۱۶۲۷ : ۱۶۲۹ : ۱۶۳۱ : ۱۶۳۳ : ۱۶۳۵ : ۱۶۳۷ : ۱۶۳۹ : ۱۶۴۱ : ۱۶۴۳ : ۱۶۴۵ : ۱۶۴۷ : ۱۶۴۹ : ۱۶۵۱ : ۱۶۵۳ : ۱۶۵۵ : ۱۶۵۷ : ۱۶۵۹ : ۱۶۶۱ : ۱۶۶۳ : ۱۶۶۵ : ۱۶۶۷ : ۱۶۶۹ : ۱۶۷۱ : ۱۶۷۳ : ۱۶۷۵ : ۱۶۷۷ : ۱۶۷۹ : ۱۶۸۱ : ۱۶۸۳ : ۱۶۸۵ : ۱۶۸۷ : ۱۶۸۹ : ۱۶۹۱ : ۱۶۹۳ : ۱۶۹۵ : ۱۶۹۷ : ۱۶۹۹ : ۱۷۰۱ : ۱۷۰۳ : ۱۷۰۵ : ۱۷۰۷ : ۱۷۰۹ : ۱۷۱۱ : ۱۷۱۳ : ۱۷۱۵ : ۱۷۱۷ : ۱۷۱۹ : ۱۷۲۱ : ۱۷۲۳ : ۱۷۲۵ : ۱۷۲۷ : ۱۷۲۹ : ۱۷۳۱ : ۱۷۳۳ : ۱۷۳۵ : ۱۷۳۷ : ۱۷۳۹ : ۱۷۴۱ : ۱۷۴۳ : ۱۷۴۵ : ۱۷۴۷ : ۱۷۴۹ : ۱۷۵۱ : ۱۷۵۳ : ۱۷۵۵ : ۱۷۵۷ : ۱۷۵۹ : ۱۷۶۱ : ۱۷۶۳ : ۱۷۶۵ : ۱۷۶۷ : ۱۷۶۹ : ۱۷۷۱ : ۱۷۷۳ : ۱۷۷۵ : ۱۷۷۷ : ۱۷۷۹ : ۱۷۸۱ : ۱۷۸۳ : ۱۷۸۵ : ۱۷۸۷ : ۱۷۸۹ : ۱۷۹۱ : ۱۷۹۳ : ۱۷۹۵ : ۱۷۹۷ : ۱۷۹۹ : ۱۸۰۱ : ۱۸۰۳ : ۱۸۰۵ : ۱۸۰۷ : ۱۸۰۹ : ۱۸۱۱ : ۱۸۱۳ : ۱۸۱۵ : ۱۸۱۷ : ۱۸۱۹ : ۱۸۲۱ : ۱۸۲۳ : ۱۸۲۵ : ۱۸۲۷ : ۱۸۲۹ : ۱۸۳۱ : ۱۸۳۳ : ۱۸۳۵ : ۱۸۳۷ : ۱۸۳۹ : ۱۸۴۱ : ۱۸۴۳ : ۱۸۴۵ : ۱۸۴۷ : ۱۸۴۹ : ۱۸۵۱ : ۱۸۵۳ : ۱۸۵۵ : ۱۸۵۷ : ۱۸۵۹ : ۱۸۶۱ : ۱۸۶۳ : ۱۸۶۵ : ۱۸۶۷ : ۱۸۶۹ : ۱۸۷۱ : ۱۸۷۳ : ۱۸۷۵ : ۱۸۷۷ : ۱۸۷۹ : ۱۸۸۱ : ۱۸۸۳ : ۱۸۸۵ : ۱۸۸۷ : ۱۸۸۹ : ۱۸۹۱ : ۱۸۹۳ : ۱۸۹۵ : ۱۸۹۷ : ۱۸۹۹ : ۱۹۰۱ : ۱۹۰۳ : ۱۹۰۵ : ۱۹۰۷ : ۱۹۰۹ : ۱۹۱۱ : ۱۹۱۳ : ۱۹۱۵ : ۱۹۱۷ : ۱۹۱۹ : ۱۹۲۱ : ۱۹۲۳ : ۱۹۲۵ : ۱۹۲۷ : ۱۹۲۹ : ۱۹۳۱ : ۱۹۳۳ : ۱۹۳۵ : ۱۹۳۷ : ۱۹۳۹ : ۱۹۴۱ : ۱۹۴۳ : ۱۹۴۵ : ۱۹۴۷ : ۱۹۴۹ : ۱۹۵۱ : ۱۹۵۳ : ۱۹۵۵ : ۱۹۵۷ : ۱۹۵۹ : ۱۹۶۱ : ۱۹۶۳ : ۱۹۶۵ : ۱۹۶۷ : ۱۹۶۹ : ۱۹۷۱ : ۱۹۷۳ : ۱۹۷۵ : ۱۹۷۷ : ۱۹۷۹ : ۱۹۸۱ : ۱۹۸۳ : ۱۹۸۵ : ۱۹۸۷ : ۱۹۸۹ : ۱۹۹۱ : ۱۹۹۳ : ۱۹۹۵ : ۱۹۹۷ : ۱۹۹۹ : ۲۰۰۱ : ۲۰۰۳ : ۲۰۰۵ : ۲۰۰۷ : ۲۰۰۹ : ۲۰۱۱ : ۲۰۱۳ : ۲۰۱۵ : ۲۰۱۷ : ۲۰۱۹ : ۲۰۲۱ : ۲۰۲۳ : ۲۰۲۵ : ۲۰۲۷ : ۲۰۲۹ : ۲۰۳۱ : ۲۰۳۳ : ۲۰۳۵ : ۲۰۳۷ : ۲۰۳۹ : ۲۰۴۱ : ۲۰۴۳ : ۲۰۴۵ : ۲۰۴۷ : ۲۰۴۹ : ۲۰۵۱ : ۲۰۵۳ : ۲۰۵۵ : ۲۰۵۷ : ۲۰۵۹ : ۲۰۶۱ : ۲۰۶۳ : ۲۰۶۵ : ۲۰۶۷ : ۲۰۶۹ : ۲۰۷۱ : ۲۰۷۳ : ۲۰۷۵ : ۲۰۷۷ : ۲۰۷۹ : ۲۰۸۱ : ۲۰۸۳ : ۲۰۸۵ : ۲۰۸۷ : ۲۰۸۹ : ۲۰۹۱ : ۲۰۹۳ : ۲۰۹۵ : ۲۰۹۷ : ۲۰۹۹ : ۲۱۰۱ : ۲۱۰۳ : ۲۱۰۵ : ۲۱۰۷ : ۲۱۰۹ : ۲۱۱۱ : ۲۱۱۳ : ۲۱۱۵ : ۲۱۱۷ : ۲۱۱۹ : ۲۱۲۱ : ۲۱۲۳ : ۲۱۲۵ : ۲۱۲۷ : ۲۱۲۹ : ۲۱۳۱ : ۲۱۳۳ : ۲۱۳۵ : ۲۱۳۷ : ۲۱۳۹ : ۲۱۴۱ : ۲۱۴۳ : ۲۱۴۵ : ۲۱۴۷ : ۲۱۴۹ : ۲۱۵۱ : ۲۱۵۳ : ۲۱۵۵ : ۲۱۵۷ : ۲۱۵۹ : ۲۱۶۱ : ۲۱۶۳ : ۲۱۶۵ : ۲۱۶۷ : ۲۱۶۹ : ۲۱۷۱ : ۲۱۷۳ : ۲۱۷۵ : ۲۱۷۷ : ۲۱۷۹ : ۲۱۸۱ : ۲۱۸۳ : ۲۱۸۵ : ۲۱۸۷ : ۲۱۸۹ : ۲۱۹۱ : ۲۱۹۳ : ۲۱۹۵ : ۲۱۹۷ : ۲۱۹۹ : ۲۲۰۱ : ۲۲۰۳ : ۲۲۰۵ : ۲۲۰۷ : ۲۲۰۹ : ۲۲۱۱ : ۲۲۱۳ : ۲۲۱۵ : ۲۲۱۷ : ۲۲۱۹ : ۲۲۲۱ : ۲۲۲۳ : ۲۲۲۵ : ۲۲۲۷ : ۲۲۲۹ : ۲۲۳۱ : ۲۲۳۳ : ۲۲۳۵ : ۲۲۳۷ : ۲۲۳۹ : ۲۲۴۱ : ۲۲۴۳ : ۲۲۴۵ : ۲۲۴۷ : ۲۲۴۹ : ۲۲۵۱ : ۲۲۵۳ : ۲۲۵۵ : ۲۲۵۷ : ۲۲۵۹ : ۲۲۶۱ : ۲۲۶۳ : ۲۲۶۵ : ۲۲۶۷ : ۲۲۶۹ : ۲۲۷۱ : ۲۲۷۳ : ۲۲۷۵ : ۲۲۷۷ : ۲۲۷۹ : ۲۲۸۱ : ۲۲۸۳ : ۲۲۸۵ : ۲۲۸۷ : ۲۲۸۹ : ۲۲۹۱ : ۲۲۹۳ : ۲۲۹۵ : ۲۲۹۷ : ۲۲۹۹ : ۲۳۰۱ : ۲۳۰۳ : ۲۳۰۵ : ۲۳۰۷ : ۲۳۰۹ : ۲۳۱۱ : ۲۳۱۳ : ۲۳۱۵ : ۲۳۱۷ : ۲۳۱۹ : ۲۳۲۱ : ۲۳۲۳ : ۲۳۲۵ : ۲۳۲۷ : ۲۳۲۹ : ۲۳۳۱ : ۲۳۳۳ : ۲۳۳۵ : ۲۳۳۷ : ۲۳۳۹ : ۲۳۴۱ : ۲۳۴۳ : ۲۳۴۵ : ۲۳۴۷ : ۲۳۴۹ : ۲۳۵۱ : ۲۳۵۳ : ۲۳۵۵ : ۲۳۵۷ : ۲۳۵۹ : ۲۳۶۱ : ۲۳۶۳ : ۲۳۶۵ : ۲۳۶۷ : ۲۳۶۹ : ۲۳۷۱ : ۲۳۷۳ : ۲۳۷۵ : ۲۳۷۷ : ۲۳۷۹ : ۲۳۸۱ : ۲۳۸۳ : ۲۳۸۵ : ۲۳۸۷ : ۲۳۸۹ : ۲۳۹۱ : ۲۳۹۳ : ۲۳۹۵ : ۲۳۹۷ : ۲۳۹۹ : ۲۴۰۱ : ۲۴۰۳ : ۲۴۰۵ : ۲۴۰۷ : ۲۴۰۹ : ۲۴۱۱ : ۲۴۱۳ : ۲۴۱۵ : ۲۴۱۷ : ۲۴۱۹ : ۲۴۲۱ : ۲۴۲۳ : ۲۴۲۵ : ۲۴۲۷ : ۲۴۲۹ : ۲۴۳۱ : ۲۴۳۳ : ۲۴۳۵ : ۲۴۳۷ : ۲۴۳۹ : ۲۴۴۱ : ۲۴۴۳ : ۲۴۴۵ : ۲۴۴۷ : ۲۴۴۹ : ۲۴۵۱ : ۲۴۵۳ : ۲۴۵۵ : ۲۴۵۷ : ۲۴۵۹ : ۲۴۶۱ : ۲۴۶۳ : ۲۴۶۵ : ۲۴۶۷ : ۲۴۶۹ : ۲۴۷۱ : ۲۴۷۳ : ۲۴۷۵ : ۲۴۷۷ : ۲۴۷۹ : ۲۴۸۱ : ۲۴۸۳ : ۲۴۸۵ : ۲۴۸۷ : ۲۴۸۹ : ۲۴۹۱ : ۲۴۹۳ : ۲۴۹۵ : ۲۴۹۷ : ۲۴۹۹ : ۲۵۰۱ : ۲۵۰۳ : ۲۵۰۵ : ۲۵۰۷ : ۲۵۰۹ : ۲۵۱۱ : ۲۵۱۳ : ۲۵۱۵ : ۲۵۱۷ : ۲۵۱۹ : ۲۵۲۱ : ۲۵۲۳ : ۲۵۲۵ : ۲۵۲۷ : ۲۵۲۹ : ۲۵۳۱ : ۲۵۳۳ : ۲۵۳۵ : ۲۵۳۷ : ۲۵۳۹ : ۲۵۴۱ : ۲۵۴۳ : ۲۵۴۵ : ۲۵۴۷ : ۲۵۴۹ : ۲۵۵۱ : ۲۵۵۳ : ۲۵۵۵ : ۲۵۵۷ : ۲۵۵۹ : ۲۵۶۱ : ۲۵۶۳ : ۲۵۶۵ : ۲۵۶۷ : ۲۵۶۹ : ۲۵۷۱ : ۲۵۷۳ : ۲۵۷۵ : ۲۵۷۷ : ۲۵۷۹ : ۲۵۸۱ : ۲۵۸۳ : ۲۵۸۵ : ۲۵۸۷ : ۲۵۸۹ : ۲۵۹۱ : ۲۵۹۳ : ۲۵۹۵ : ۲۵۹۷ : ۲۵۹۹ : ۲۶۰۱ : ۲۶۰۳ : ۲۶۰۵ : ۲۶۰۷ : ۲۶۰۹ : ۲۶۱۱ : ۲۶۱۳ : ۲۶۱۵ : ۲۶۱۷ : ۲۶۱۹ : ۲۶۲۱ : ۲۶۲۳ : ۲۶۲۵ : ۲۶۲۷ : ۲۶۲۹ : ۲۶۳۱ : ۲۶۳۳ : ۲۶۳۵ : ۲۶۳۷ : ۲۶۳۹ : ۲۶۴۱ : ۲۶۴۳ : ۲۶۴۵ : ۲۶۴۷ : ۲۶۴۹ : ۲۶۵۱ : ۲۶۵۳ : ۲۶۵۵ : ۲۶۵۷ : ۲۶۵۹ : ۲۶۶۱ : ۲۶۶۳ : ۲۶۶۵ : ۲۶۶۷ : ۲۶۶۹ : ۲۶۷۱ : ۲۶۷۳ : ۲۶۷۵ : ۲۶۷۷ : ۲۶۷۹ : ۲۶۸۱ : ۲۶۸۳ : ۲۶۸۵ : ۲۶۸۷ : ۲۶۸۹ : ۲۶۹۱ : ۲۶۹۳ : ۲۶۹۵ : ۲۶۹۷ : ۲۶۹۹ : ۲۷۰۱ : ۲۷۰۳ : ۲۷۰۵ : ۲۷۰۷ : ۲۷۰۹ : ۲۷۱۱ : ۲۷۱۳ : ۲۷۱۵ : ۲۷۱۷ : ۲۷۱۹ : ۲۷۲۱ : ۲۷۲۳ : ۲۷۲۵ : ۲۷۲

جهان ز هراست و خوی تلخ ناکش	بکم خوردن توان رست از هلاکش
مشو بسیار خور چون کرم بی زور	بکم خوردن میان در بند چون مور
چو برگردد مزاج از استقامت	بد شواری بدست اید سلامت
۳۰- ز کم خوردن کسی را تب نگیرد	ز پر خوردن بروزی صد بهیرد
حرام آمد علف تاراج کردن	بدار و طبع را محتاج کردن
چو باشد خوردن نان گلشکوار	نباشد طبع را با گلشکر کار
چو گلبون هر چه بگذاری بخندد	چو خوردی گوشک باشد بگندد
چو دنیا را نخواهی چند جوئی	بدو بوئی بد او چند گوئی *

آ ۲۷ ح ج : تلخ است . آ ۲۸ ث در : مشو پر خواره خون کربان درین گور .

۲۸ ث ح خ در : کمر .

۲۹ ز ح خ : پدید ؛ چ بد شواری

۲۹ ، ۳۰ : خ : ۲۹ ، ۳۰ .

آ ۳۱ خ : تاراج گلزار . ۳۲ خ : با گل شکوار .

۳۲ خ : حذف شده .

۳۳ خ ر : چه .

آ ۳۴ ج : چو دینی را بخوای چندجوی ؛ خ : دینی را . ۳۴ ب ت ز ث

ج ح خ : بد و گوئی ؛ ز : بدی و ؛ پ : و گو خواهی نمود در چند گوئی ؛ د :

بد شواری ز بهرش چند بوئی \* از اینجا متن قطع شده در نسخ مجذبات شروع میشود

۳۵- غم دنیا کسی در دل ندارد      که در دنیا چو ما منزل ندارد  
 درین صحرا کسی کو جایگیر است      زمشتی خاک و آبش ناگزیر است  
 مکن دلتنگی ای شخصت گل‌مگ      که بد باشد گلی تنگ و دل تنگ  
 فلک با اینهمه ناموس و نیرنگ      شب و روز ابلقی دار و کهن لنگ  
 بدین ابلق که آمد شد گزیند      چو این آمد فرود آن برفشیند  
 ۴۰- چو این سیلاب غم از ما پدید      پسر چون زنده ماند چون پدر مرد

آ ۳۵ خ : غم دینی . ۳۵ خ : در دینی \* پ ث : افزوده  
 (۱) اگر واعظ بود گوید که چون گاه      بیفکن تا منش بردارم از راه  
 (۲) و گوزاهد بود صد مرده کوشد      که تو بیرون کنی تا او پوشد  
 (۳) پ : بیندازش که من بگیرم از راه . ۳۶ ح : حذف شده ۳۶ چ  
 ر : آب و خاکش (ر : نانش) ۳۲ پ : شخصی ؛ ث : گلو ؛ چ : دل  
 ۳۲ ث : گلی تنگ و دلی ؛ ر : دلی تنگ و گلی . ۳۷ ح خ د : حذف شده  
 \* \* ج چ ر : ابیات ۵۴ ، ۵۵ نوشته شده ؛ پ : بعد از بیت ۳۹ نوشته شده  
 ث : بعد از ۳۷ بیت ۵۴ و بعد از ۳۹ بیت ۵۵ نوشته شده ؛ د : بعد از ۳۶ نوشته شده  
 آ ۳۸ ح : آن همه ؛ خ : فلک را با همه . ۳۹ پ : بر ابلق ؛ ث ج چ در :  
 برین ؛ خ : درین . ۳۹ پ : یکی آمد ؛ ز آید ؛ ث : که این آید  
 ج او بر ؛ چ خ د : که این ؛ ح : آمد مرا ؛ خ : فراوان . ۴۰ پ چ ر :  
 غم کرما ؛ ج چ خ ر : درین ؛ ث چ خ : کرما . ۴۰ ح : مانا

کسی کو خون هندوئی بریزد  
 چو فرزندی تو با این ترکازی  
 بزنی تیری بدین کوژ کمان پشت  
 فلک را تا کمان بی زه نگردد  
 ۴۵- کوزنی را که ره بر شیر باشد  
 تو ایمن چون شدی بر ماندن بخش  
 مباحش ایمن که این دریای خاموش  
 کدامین ربع را بینی ربیعی  
 جهان آن به که دانا تلخ گیرد  
 ۵۰- کسی کز زندگی بادرد و داغ است  
 چو وارث ماند آن خون بر خیزد  
 که هندوی پدر کش را نوازی  
 که چندین نسل بر نسل تراکشت  
 شکار کس در او فرو به نگرود  
 گیا در زیر پی شمشیر باشد  
 که داری باد در پس چاه و پیش  
 نگرود است آدمی خوردن فراش  
 کزان بقعه برون ناید بقعی  
 که شیرین زندگانی تلخ میرد  
 بوقت مرک خندان چون چراغ است

۴۱ ب ت ز خ : هندو را ؛ خ : کسی چون . ۴۲ پ ث چ ر : باشد ؛  
 ج : چون . ۴۱ ح : حذف شده . ۴۲ ، ۴۳ ح : ۴۲ ، ۴۳ ، ۴۲ پ ؛  
 بیابی . ۴۳ پ : بر آن چرخ ؛ ت ح خ : برین کوز ؛ ث برین  
 چرخ کهن ؛ ج : برین چرخ کمر ؛ ج ح خ د : چرخ ؛ ۴۳ پ ر ؛  
 پشت بر پشت . ۴۴ پ : از ره . ۴۵ پ ز : گیارا زیر . ۴۶ خ : در  
 ۴۷ ح : دنیای . ۴۸ ح : حذف شده . ۴۸ پ : ربع بینی بی ؛ خ : داری  
 ۴۸ پ پ ث چ : نارد ؛ ج : آرد ؛ د : در حاشیه نوشته شده (ب آ) ؛ کدامین  
 سرورا داد او بلندی که بازش هم نکود از درمندی . ۴۵ ج چ ح د ؛ کسی کش

سوانی کز چنین سربافیسند	چو گل گردن زنان راست بوسند
اگر واعظ بود گوید که چون گاه	بیفکن تامنش بردارم از راه
و گوزاهد بود <u>صدمرده</u> کوشد	که تو بیرون کنی تا او پوشد
جهان از نام آنکس ننگ دارد	که از بهر جهان دلتنگ دارد
۵۵- غم روزی مخور تا روز ماند	که خود روزی رسان روزی رساند
غم دین خور که دنیا غم نیززد	عروس یک شبه ماتم نیززد
چونامد در جهان پاینده چیزی	همه ملک جهان نرزد پیشیزی
ره آورد عدم ره توشه خاک	سرشت صافی آمد گوهر پاک
چنین گفتند دانایان هشیار	که نیک و بد بهرک آید پدیدار
۶- بسازن نام کاجا صردیابی	بسازمردا که رویش زردیابی
خداوند اچو آید پای بر سنگ	قد کشتی در آن گردایه تنگ
نظامیرا با سایش رسانی	بیخشی و ببخشایش رسانی

آه پ در : سرپر ؛ ث : سرب ؛ چ : سرب ؛ ح : کسانی کز ۵۳ ج  
ر : توبیگن .

۵۶ ث ج چ ح خ در : سذف شده . ۵۸ ب پ ت ز ث خ اشتی  
ب ت ز ث : گوهری ؛ ج : خوشه پاک .

۵۹ ج : دهقانان . ۵۹ خ : بدید آید پدیدار ؛ ۵۹ ج :  
(ب آ) . ۶۰ پ : که شان زو زرد .

# نشستن شیرین بیادشاهی برجای مہین بانو\*

۱- چو بر شیرین مقرر گشت شاهی	فروغ ملک برمه شد زماهی
با نصافش خلایق شاد گشتند	ہمہ زندانیان آزاد گشتند
زہر دروازہ برداشت باجی	نجست از هیچ دہقانی خراجی
ز مظلومان عالم جور برداشت	ہمہ آیین جور از دور برداشت

\* پ ر : نشست شیرین بیادشاهی ؛ ز بجای ؛ ث ،  
 نشست برجای عمہ خویش بیادشاهی ؛ ج : بیادشاهی نشست  
 شیرین بجای مہین بانو ؛ چ : آمدن شیرین بقصر خود ؛ ح : بیادشاهی  
 نشست شیرین شور انگیز ؛ خ : نشست شیرین بیادشاهی بجای  
 عمہ خویش ؛  
 د : بیادشاهی کردن شیرین .

۲ ب : ملکش از مہ تابماہی ؛ ز ت : ملکش از مہ شد تابماہی  
 ح : ملک شد مہ تا ؛ خ : ملکش از مہ شد بماہی ؛ پ : ملک  
 شد از مہ تا بدامی ؛ ث : فروغ ملک برتر شد . آ ۲ پ ث ج  
 ج ح خ : ولایت ؛ ر : رعیت . ۴ ، ۳ : رد ۴ ، ۳ .  
 کم چ : عاجز . ہم پ ج ج چ خ : آیین ظلم .



۵- مسلم کرد شهر و روستا را  
 ز عدلش باز باقیه شده خویش  
 رعیت هر چه بود از دور و پیوند  
 فراخی در جهان چندان اثر کرد  
 نیت چون نیک باشد پادشاه را  
 ۱۰- درخت بد نیت خوشیده شاخ است  
 فراخپها و تنگی های اطراف  
 بچشم پادشاه افتاد رانی  
 چو شیرین از شهنشاه بی خبر بود  
 که بهتر داشت از دنیا دعا را  
 یک جا آب خورده گریه بامیش  
 بداد و عدل او خوردند سوگند  
 که یک دانه غله صد بیشتر کرد  
 گهر خیزد بجای گل گیا را  
 شه نیکو نیت را پی فراخ است  
 ز عدل پادشاه خود زند لاف  
 که بد رانی کند در پادشائی  
 در آن شاهي دلش زیروز بود

آء ث : شدن ، بیوح ، خوردی آء ۲ ج : هرکه ؛ خ ، و حذف شده ؛  
 پ : ... هرگز داد و پیوند (اول مصرع ، خوانست) . ۲ پ ر : بدین و داد  
 ث ج چ ح خ : بعدل و داد . ۲ د : حذف شده . ۲ د : که یک من  
 غله صدمن . ۱۰، ۹ ب ت : حذف شده . ۹ ح : بجای گل گهر خیزد .  
 آء ح : خوشیده ؛ پ : درخت تربیت . ۱۰ د : روزی فراخ ؛ پ ب :  
 رانی ؛ پ : رانی ؛ ث ج : رابی . ۱۱ ت ز : ز راه ؛ پ ث ج خ ح : ز رای .  
 ۱۲ ت خ د : حذف شده ؛ ب : درخت ؛ آء ج چ ر : ز چشم . ۱۲ ت ز ج ح پ : با .  
 ۱۲ ث : ز رای خویشان افتد بجای که رای بد زند با پادشاهی  
 آء ب ج : چو از شیرین ؛ خ : شد . ۱۳ خ : شد ؛ ۱۳ پ : حذف شده .

اگرچه دولت کی خسروی داشت  
 ۱۵. خبر پرسید از هر کار وانی  
 چو آگه شد که شاه مشتری<sup>بخت</sup>  
 ز گنج افشانی و گوهر نثاری  
 و لیک از کار مریم تنگدل بود  
 ملکوا داده بد در روم سوگند  
 ۲۰. چو شیرین از چنین تلخی<sup>بخت</sup> خبر یافت  
 ز دل کوری بکار دل فرو ماند  
 چو مدد هوشان سر صحرای<sup>داشت</sup> داشت  
 مگر کارندش از خسرو نشانی  
 رسانید از زمین بر آسمان تخت  
 بجای آورد رسم دوستداری  
 که مریم در تعصب سنگدل بود  
 که با کس در نسا زد رای و پیوند  
 نفس را زین حکایت تلخ<sup>بخت</sup> تریافت \*  
 در آن محنت چو خورد گل فرو ماند

۱۴ پ ت ز ج ح : سرتنها . آ ۱۵ ت ز ج : پرسیدی . ۱۵ ب ت ز : کارند  
 ح : آرندهش از شیرین . آ ۱۶ خ : چو شد آگه ؛ پ : حواله ؛ ب : مستمی  
 بخت ؛ ز : چو آگه گشت شاه . ۱۶ ج ج : بتاج زهره بر زد پایه تخت  
 ۱۷ ج چ خ د پ : شرط . آ ۱۸ ت : ولی . ۱۸ پ : از نصیحت  
 ۱۹ خ : حذف شده .

۱۹ پ د ر : مهر و پیوند ؛ ج : در نسا زد . ۱۸-۲۴ : د ۱۸ ، ۲۱  
 ۱۹ ، ۲۰ ، ۲۲ ، ۲۳ ، ۲۴ : آ ۲۰ ح : چو شیرین خود ازین معنی خبر یافت .  
 \* ح : سرفصل از زوره : خبر یافتن شیرین از خواستن خسرو  
 مریم را و رفتن شیرین دیگر باره بقصر .  
 آ ۲۱ ح : در آن وحشت ؛ خ : بدان محنت ؛ د : وزان .

در آن یکسال کوفماندهی کرد  
 دلش چون چشم شوش خفتگی داشت  
 نه مرغی بلکه موریرا نیاز رد  
 کند ناموس عدلش بیوفائی  
 ۲۵- جز آن چاره ندید آن سروچالاک  
 کند تنها روی در کار خسرو  
 نبود از رای سستش پای بر جای  
 بمولائی سپرد آن پادشاهی  
 بگلگون روزه رخت بر بست  
 ۳۰- وز آن خوبان چو در ره پای نشو  
 کنیزی چند را با خوشتن برد

۲۲، ۲۳: پ ج ت ز ث چ خ د ۲۲، ۲۴. ۲۲: پ ت: در این . ۲۳: ح  
 حذف شده . ۲۴: ز: بیروائی؛ ث: برد . ۲۵: ت ز: جز این .  
 ۲۵: ز ب ت: کزین؛ چ: کزین معنی . ۲۶: خ: کند آن خسروی در کار  
 خسرو . ۲۶: پ: خورد حلوی . ۲۷: ح: حذف شده .  
 ۲۷: پ ج: آن رای؛ ث: از رای؛ د: نبود آن رای  
 شیرین .

۲۷: ج: که بیدل بود و بیدل بود و بی رای؛ د: هست بی پای  
 ۲۸: ر: دلش . ۲۹: ر: بر . ۳۰: ز: خوبان خود را؛  
 ح: خوبان خود بر پای؛ خ: خوبان خود ره .

که در هر جای با او یار بودند	برنج و راحتش غمخوار بودند
بسی برداشت از دریا و دینار	ز جنس چار پایان نیز بسیار
ز گا و و گوسفند و اسب و شتر	چو دریا کرده کوه و دشت را پر
وز آنجا سوی قصر آمد بتجیل	پس او چار پایان میل در میل
۳۵- دگر در صدف شد لؤلؤ تر	بسنگ خویش تن در داد گوهر
بحوض هندوان آمد خزینه	بسنگستان غم رفت آبگینه
از آن در خوشاب آن سنگ سوزان	چو آتش گاه موبد شد فروزان
ز روی او که بدخوم بهاری	شد آن آتشکده چو لاله زاری
ز گومی کان هوا در کار او بود	هواگفتی که گومی دار او بود
۴- ملک دانست کامد یار نزدیک	بدید امید را در کار نزدیک
ز مریم بود در خاطر هواسش	که مریم روز و شب میداشت پاشش

۳۱ پ ت ح خ ز د ج ث : حذف شده . ۳۱ آ چ : حال باوی  
 ۳۲ ز : بسا . ۳۳ ز چ : میل بر میل . ۳۴ پ : بهون ؛  
 ث ج : بهوز ؛ ب ت ز : بحوض ؛ چ : بحد ؛ ح : بجور ؛  
 خ در : بهور . ۳۵ پ ت : شد . ۳۶ ح : حذف شده . ۳۷  
 پ که شد ؛ ب ت ز : بهاران . ۳۸ پ چ خ : شده آتشکده ؛ ب ت ز  
 نوبهاران . ۳۸ ج ح : حذف شده . ۳۹ ، ۳۸ : چ ۳۹ ، ۳۸ .  
 ۴۰ ح : کامد کار نزدیک . ۴۱ ث د : با کار نزدیک ؛ ح : امید را با یار .

به‌د آوردنش رخصت نمی‌افت	برفتن نیز اوفوست نمی‌یافت
به پیغامی قناعت کرد از آن ماه	بیادی دل نهاد از خاک آن راه
نبودی یک زمان بی‌یاد دلدار	وزان اندیشه می‌پیچید چون مار

---

آ ۴ د : کردی زان ؛

ج : کردی از راه

ت ۴ ج : آن ماه . ۴ پ ث چ خ : حذف شده .

ت ۴ د : از آن اندیشه می‌پیچید چون مار .

## خبر یافتن خسرو از مرگ بهرام چوبین \*

۱- چو شاهنشاه صبح آمد بر اورنگ	سپاه روم زد بر لشکر رنگ
بر آمد یوسفی نارنج در دست	ترنج مه زلیخا واریشکست
شد از چشم فلک نیرنگ سازی	گشاد ابرو جهان در دلنوازی
در پیروزه کون گنبد گشادند	به پیروزی جهان نوا مرده دارند
۵- زمانه ایمن از غوغا و فریاد	زمین آسوده از تشنیع و بیداد

\* پ : نشستن خسرو بر تخت طاق و مثل زدن بر مرگ بهرام ؛ ت : حذف شده . ث : و مثل زدن از زره . ج : نشستن خسرو بر تخت ج : از وفات ؛ ح : رسیدن خبر وفات بهرام چوبین بخسرو پرویز ؛ خ : نشستن خسرو و آزرگان و شنیدن خبر بهرام چوبین ؛ ر : آگهی خسرو از مرگ بهرام چوبین .  
 ۱ آ ب ت ز د : شاهنشاه روم ؛ ج : باورنگ ؛ ت : ناورنگ  
 ۲ ح خ د : رنگ .

۳ ج : بر آمد یوسف . ۵-۳ : ح ۵۱۴ ، ۳۰۱ .  
 ۴ ث : در دل نیازی ؛ ر : گشاد ابرویها ؛ د : اول صبح  
 پاک شده . آ ه ث : غوغای فریاد . ۵ ه ح : و فریاد

نهاده خسروانی تخت خسرو	بفال فتح و پیرایه نو
سماطینی بگردون برکشیده	سرا پرده بسوده سرکشیده
یک آماج از بساط پیشگاه دژ	ستاده قیصر و خاقان و قفقور
برو زانو زده کشور خدائی	بهر گوشه مهیا کرده جائی
بحیرت پشت پای خویش دیدند	۱۰- طرفداران که صف در صف کشیدند
نیارست از سیاست باز دیدن *	کسی کش در دل آمد سر بریدن
در گستاخ بینی بسته بر روز	ز بس گوهر کمرهای شب افروز
کمر بندی زده مقدار ده میل	قبا بسته کمر بندان چون پیل

آ ۶ ب ت ز : زفال . آ ۷ د : برکشیده . ۲ ب ز : شماطینی ؛  
 ح : بگردش در ؛ ج : علم تا اوج گردون ؛ د ث : سر . ۸ پ : خسروی  
 چ : بارگه ؛ خ : پایگه ؛ د : دو . ۹ ح : بدو .  
 آ ۱۰ چ : سر در سر . ۱۰ ب پ : زحسرت ؛ ز : زحسرت ؛ ث چ ج د  
 ح خ : زحیرت ؛ ح د : خود ندیدند ؛ چ : پیش پای ؛ ر : زهیت .  
 ۱۱ ح : حذف شده . ۱۱ ب چ : پای ؛ چ : سرکشیدن ؛ د : آرمیدن .  
 \* در اینجا در نسخ پ متن قطع میشود و با حصره های مختلف نسخ خطی ادامه  
 داده شده . ۱۲ ح ت : حذف شده . ۱۲ ب : زبس تاب کلاهای ؛  
 چ : کورداران . ۱۳ چ : کمر بسته ؛ ر : کمر داران ؛ ح : حرف  
 ن حذف شده . ۱۳ چ پ ح د خ : یک ؛ ح : کمر بندان .

در آن صف کاش ازیم آب گشتی	سخن گوزر بدی سیما ب گشتی
۱۵- نشسته خسرو پرویز بر تخت	جوان فر و جوان طبع و جوان بخت *
دو رسته پیش تخت پادشاهی	کمر بسته غلامان سرانیش
ز خاموشی در آن ز رینه پرگار	شده نقش غلامان نقش دیوار
زمین را زیر تخت آرام داده	برسم خاص بار عام داده
بفتح الباب دولت بامدادان	ز در یکی درآمد سخت شادان
۲۰- زمین پوشید و گشتش شادمان	بصاحب دولتی صاحب قران باش
توزین تخت باش و خوش فروین	که چوبین تخته شد بهرام چین

۱۴ ح : حذف شده . آ ۱۴ ت ز ث ج : شدی \* ح : افزوده  
بدست اندر همان تیغ گهر بار چو دست شاه مجری بر کمر باد  
۱۶ پ ث ح خ ر : دو رویه کرد ؛ پ ح : پادشائی ؛ ج چ د : دورویه پیش  
۱۶ ب ت ز : کمر بسته ؛ ث ج چ ح در : کشیده صف ؛ خ : گرفته  
ح پ : سوائی . ۱۷ پ : بر آن . آ ۱۷ ج خ : دادند . ۱۹ ز ا در  
آمد یکی از در ؛ خ : شخصی . ۲۰ پ ت ث ج چ ح خ در : گفتا  
۲۰ ث ح ر : همیشه در جهان شاه جهان باش ؛ ج چ خ د : همیشه  
در جهان صاحب قران باش ( ج د : بر ) . آ ۲۱ ث ج چ ح خ :  
ز دولت بهره گیر و خوش ؛ پ : توزین بهره باش و خوش فروین ؛ ر :  
توزین بهره باش از تخت زرین . آ ۲۱ پ ث ج چ ح خ ر : بهره



نشاط از خانه چوبین برون تاخت	که چوبین خانه از دشمن پروخت *
شهنشه از دل سنگین ایام	مثل زد بر تن چوبین بهرام
که تا بر ما زمانه چوب زن بود	فلک چوبک زن چوبینه تن بود
۲۵- چو چوب دولت ماسد بر آور	مه چوبینه چوبین شد بخاور
نه این بهرام اگر بهرام گور است	سر انجام از جهانش بهره گور است
اگر بهرام کوری رفت ازین دام	بیا تا بنگری صد گور بهرام
جهان تا در جهان یاریش میگرد	تمنای جهانداریش میگرد

آ ۲۲ ب ت ز ث : پرداخت ؛ ب ز : بساط . ۲۲ ث : خانه را چوبین نمی

ساخت ؛ ج چ ح خ د : خانه را \* ز د : افزوده

(۱) ملک دلتنگ شد زن حال و پیام	که بیرون برد رخت از جبهه بهرام
(۲) بدل گفتا که کار عالم اینست	چنین بود و چنین بود چنین است
(۳) چو بهرام از جهان بیرون بردخت	کجا ماند بخسرو تاج یا تخت

آ ۲۲ د : چنین بود و چنین هست و چنین است

(۴) بزرگانی که پیش شاه بودند

(۵) دعای تازه برخوانند هر یک

آ ۲۵ د : یک یک ؛ د : نثار . آ ۲۴ ب ت : بر ما تا . آ ۲۵ ث : دولت

باشد . آ ۲۵ خ : چوبینه . آ ۲۶ ث خ : نه آن . آ ۲۷ ب پ ت ز : بهرام

چوبین . آ ۲۷ پ : صد گونه . آ ۲۸ خ : سیریش . آ ۲۸ ح : جهان گیریش

کجا آن شیر کز شمشیر گیری	ز مستی کرد باما شیر گیری
۳۰ کجا آن تیغ کاتش در جهان زد	لپا پنجه بر درفش کاویان زد
بسا مردانه کواز شیر زاد است	فریب خاکشان بر باد داد است
بسا گرگ جوان کز روبه پیر	یافسون بسته شد در دام زنجیر
گروهی کز پلنگی شیر بستند	بشیرک شیرکش چون سگ بکشتند
از آن بگوگ روبه راست شاهی	که روبه دام بیند گرگ ماهی

۲۶-۳۳: ب ت ز ۲۶، ۲۸، ۳۰، ۲۹، ۲۷، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۲۶-۳۹:

ج: ۲۶، ۲۹، ۳۰، ۲۸، ۳۱، ۳۴، ۳۳، ۳۲، ۳۸، ۲۶-۳۷: ح: ۲۶

۳، ۳۱، ۳۲، ۲۹، ۳۷، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۲۷، ۳۸، ۲۶-۳۷: د:

۲۶، ۲۷، ۳۰، ۲۹، ۲۸، ۳۱، ۳۳، ۳۲، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷:

۲۷-۳۴: چ: ۲۷، ۳۰، ۲۹، ۲۸، ۳۱، ۳۳، ۳۲، ۳۴، ۲۸-۳۴:

خ: ۲۸، ۳۰، ۲۹، ۳۱، ۳۳، ۳۲، ۳۴، ۲۹: پ: آن تیغ گز ۲۹: پ ث چ ج خ در:

چوستان: ح: بامن: د: کرده: ۳۰، ۳۹: پ ث ۲۹، ۳۰: چ پ: چو

پنجه با: ج: تیتجه: د: خ: ح: یادرفش: ۳۱: ث چ ج ح خ: مردانه را

کو: د: مردا که او خود: ر: بسا فرزانه را: ۳۱: پ ث چ ج خ ح: ر: خاکیان

۳۲: ج ح ر: دام زنجیر: ۳۳: ح ر: خرف شده: ۳۳: ز: گروهی کز پلنگ

و شیر کشتند: بشیرک شیرک چون سگ بکشتند: ۳۳: خ ج د: گرگ

پشتند: ۳۳: ج: نگشتند: ث کشتند: د: چون سنگ پشتند: ۳۴: ج: یافت

۳۵- بسا شه کز فریب یافه گویان  
 سرانجام از شتاب خام تدبیر  
 ز مغروری کلاه از سرشود دور  
 چراغ ارچه ز روغن نور گیرد  
 خورش ها را نمک روتازه دارد  
 ۴- مخور چند آنکه خرما خار گردد  
 چنان خور کز ضرورت های حالت  
 مقیمی را که این دروازه باید  
 خصومت را شود بی وقت جوان  
 بجای پرنیان بدل شه تیر  
 مبادا کس بزور خویش مغرور  
 بسی باشد که از روغن بهیرد  
 نمک باید که نیز اندازه دارد \*  
 گوارش در دهن مردار گردد  
 حرام دیگران باشد حلالت  
 غم و شادیش را اندازه باید

۳۱-۳۶: ث ۳۱، ۳۳، ۳۲، ۳۵، ۳۴، ۳۶. آ ۳۵ زج خ د: یاوه  
 ج اکز کزاف: ح: کز زبان یاوه: پ: بسا شه کو. ۳۵ ج: بود  
 ح: قویان. ۳۵، ۳۶ ج: حذف شده. آ ۳۶ ح: سرانجام شتاب و جام  
 ۳۳ ح: (خورد) نهد: خ: بهاری: د: خورد. آ ۳۲ ز د: کند:  
 د: که مغروری. ۳۷ د: (پ آ) ۳۸ پ: بروغن. ۳۸ ر: بسا  
 پ: اول مصرع پاک شده. آ ۳۹ خ د: گوتازه: پ: نمک گرچه  
 خورشها تازه دارد. ۳۹ د: که نیک. \* ز: افزوده  
 بجلوا گرچه طبعیت میل دارد گرافزون خورده باشی هم تب دارد  
 ۴۱ ج خ پ: گردد. ۴۲ ت: حذف شده ۴۲-۴۳: ز ۴۲-۴۳  
 ۴۲ پ زج: دارد. ۴۲ پ زج: دارد: ح: بی اندازه.

مجو بالا تر از دوران خود جای  
چو دریا بر وزن موجی که داری  
۴۵- بقدر شغل خود باید زدن لاف  
چه نیکو داستانی زده نموند  
نه فرخ شد نهاد نو نهادگان  
بقندیل قد میان در زدن سنگ  
هر آن کو گشت تخی کشته بر داد  
مکش بیش از گلیم خویشتن پای  
مپر بالا تر از اوجی که داری  
که زیر دوزی نداند بویا یاف  
هلیله با هلیله قد با قد  
ره و رسم کهن بر یاد دادن  
بکالای یتیمان در زدی چنگ  
نه من گفتم که دانه زو خبر داد \*

۴۲ ت : حذف شده . آ ۴۲ زخ : از جولان ؛ پ : مکن بالاتر . ۴۴-۴۵ :  
ز پ ت ۴۴ ، ۵۵ ، ۴۵ . ۴۴ پ ش ج بداز ۴۶ ، خ بداز ۵۰ ، ج چ بداز ۵۵  
نوشت شده . ۴۴ د : حذف شده . آ ۴۴ ز : چو دریا برون موجی . ب ۴۴ پ خ :  
مرو بالاتر . آ ۴۵ خ : بقدر خویشتن باید . آ ۴۶ ث ج پ : داستان ز د آن  
ب ۴۶ ث ج چ خ : هم هلیله قدم قد . ۴۷-۵۰ پ : درخشید نوشته شده ۴۷۰  
ث ج : حذف شده . آ ۴۷ ج : نهاد تو ؛ ت ز ج ج : نهادن ؛ پ : نه نیکو شد  
آ ۴۸ ج چ بر . ۴۸ ر : بر . ۴۹ ، ۴۸ ث ج : حذف شده . آ ۴۹ ج چ خ :  
که گشت این تخم را کان کشته بر داد ؛ پ : که گشت این تخم را کای .  
آ ۴۹ ج چ خ پ : نه من دیدم نه دانائی خبر داد \* ج چ خ در افزوده ؛  
ب : درعاشیه : نه هر تخی دختی راست رویید نه هر روی سرودی راست گوید (آج زهر)  
فقط راج : شب و روزی که رنگش آشنایست دومی شد که یک ویش و نایست

۵۰- بسرهنگی حمایل کردن تیغ  
 بخون ریزی مبین کوشیو گیرد  
 ستم در مذهب دولت رفا نیست  
 خری درگاه دان افاد ناگاه  
 مگس برخوان حلواکی کند پشت  
 ۵۵- بسیم دیگران زرین مکن کاخ  
 نگه دار اندرین آشفته بازار  
 بسا مه را که پوشد چهره در تیغ  
 که خورش گیرد ارچه دیر گیرد \*  
 که دولت با ستمکار آشنایست  
 نگویم وای برخر وای برگاه  
 بانجیری غوایی کی توان کشت  
 کزو دین رخنه کرد و کیسه سوراخ  
 کدین گازر از نارنج عطار

۵۰. حذف شده. ۵۴- پ حذف شده. ۵۵. ت خ ز ج چ آرد  
 ۵۱. ث ح : حذف شده. ۵۲. آ در : تو خونریزی ؛ د : کردد. ۵۳. د :  
 گردد ؛ ت : که خوبش \* ر : افزوده ؛ ب : در حاشیه نوشته شده ،  
 چ بعد از بیت ۴۹ نوشته شده :

(۱) برین روی سوارنیم زنگی  
 که در زیر ابلقی دارد دورنگی  
 (۲) مباش این که باخوی پلنگ است  
 کجا یک دل شود آخردورنگ است  
 آ (۱) ر : ازین ابلقی. آ (۲) ب : مشو. ب (۲) ب : ناخواناست ؛ چ : دل بود  
 کافر . ۵۲، ۵۳ ح : حذف شده. ۵۲ ج چ خ : که با دولت ستمکار ؛  
 چ ت ج خ : سمگر . ۵۲، ۵۳، ۵۴ پ : بعد از ۷۸. ۵۴ پ ث خ :  
 حذف شده. ۵۴، ۵۵ ح : ۵۴، ۵۵ آ ح : حلوای . ۵۴ ج چ : غوایرا  
 توان ؛ ر چون توان. ۵۵ ب : کزدین ؛ ر : کزین. ۵۶ ن ج : کزین کار زو ؛ خ : کرد ؛ پ :  
 کزین کاذر آن

مشو خاش چو کار افتد بخواری  
 شنیدم من که در زنجیر عامان  
 چو با او ساختی نا بالغی جنگ  
 ۶- پیر سیدند کز طفلان خوی خا  
 بخنده گفت اگر پیران نخندند  
 چو دست از پای ناخوشند باشد  
 بجای ری مبین در هیچ درویش  
 ز عیب نیک مردان دیده بر دوز  
 ۷- هنر بیند چو عیب این چشم جاسو  
 ترا حرفی بصد تر و پر دروشت

که باشد خامشی نوعی زیاری  
 مهی بود است از آن آشفته نامان \*  
 بی بالغ ترکسی برداشتی سنگ  
 زیران کین کشی چون باشد این کار  
 کجا طفلان ستمکاری پسندند  
 بجرم پای سرما خورد باشد  
 که او هم محتشم باشد بر خویش  
 هنر دیدن ز چشم بد در آموز  
 تو چشم ز راغ بین نه پای حاوس  
 منه بر خوف کس سپه رده انگشت

شَنیدم من کہ در زنجیرِ عامان

چو با او ساختی نا بالغی جنگ

۶- پیوسته‌اند که طفلان خود را

ببخند گفت اگر بیوان بخندند

چو دست از یای ناخوشنود باشد

## بجیاری مبین درھیچ درویش

زعيب نيك مردان دیده پردوز

۶۰- هنر بیند جو عیب این چشم جاسو

ترا حروفی صد ترو ورو مشست

که باشد خامشی نوعی زیاری

مهری بود است از آن آشفته نامان \*

ببالغ توکسی برداشتی سنگ

زیران کین کشی خون باشد این کار

## کجا طفلان ستمکاری پسندند

یجرم یای سرما خود باشد

که او هم محتشم باشد برخوش

## هنر دیدن ز چشم بد درآموز

تو چشم را غم من نه مای حلّ و س

منہ برحرف کسر مسہودہ انگشت

\* پ ج : سرفصل « حکایت » ازودہ ؛ د : « مثل درین معنی » .

مار : ۵۷ پ ت ح د ؛ ز خواری ؛ چ : نباشد خامشی . ۵۸ ح : صد

شده. آه خ در شنیدستم ؛ پ ت : در تاریخ ؛ ج : در تاریخ هامن

۵۸ زت : از این ؛ ث ر : یکی ؛ ج : سہی نو بود از ؛ چ خ : سہی نو

بود از آن پ؛ یکی کس بود از این؛ د؛ بهی نو بود از این. ۵۹۰ ج؛ جنگ؛ ت؛ انداختی سنگ

آفت د: بگريه، بخ، بگفتا و بپوز باشند. آسمان، مردم، چ، به عيب، بپوش د: مياموز.

ج: زخم بدھن دیدن؛ ج: ناخشم بدھن دیدن یا موز، یخ، بجشم، آه، ح از: کدو، ح: بین

بعیب خویش یک دیده نمائی	بعیب دیگران صد صد گشائی
نه آینه کم کن عیب جوئی	بر آینه رها کن سخت روئی
حفاظ آینه این یک هنر بس	که پیش کس نکوید غیبت کس
۷. چو سایه روسیاه آنکس نشیند	که واپس گوید آنچ از پیش بیند
ن شاید دید خصم خویش را خود	که نرد از خام دستان کم توان برد
مشوغه بر آن خرکوش زرقام	که بر خنجر نگارد مود رسام
که چون شیران بدان خنجر <u>ستیزد</u>	بدو خون بسی خرکوش ریزند
در آب نرم رو منگر بخواری	که تند آید که ز نهار خواری

۶۷ ج چ : خویشان ؛ چ ج : بنمای . ۶۷ ج چ : صد دیده بگشای  
 ۶۸ پ ث : نه کم ز آینه کز ؛ در : نه کم ز آینه در .  
 ۶۸ ث ج ح در : بآینه ؛ چ : راست گوئی . ۶۹ د : آینه را  
 ۶۹ ز چ ح : غیب هرکس ؛ پ : چو شانه صد زبان .  
 ۷۰ ب ز ح : رخ سیاه . ۷۰ ث ج خ چ : که از بس ؛ ح : پیش  
 گوید ؛ پ : که از بس بیند آنچ پیش بیند .  
 ۷۱ ت : نباید ؛ ح : خویشان ؛ د : خورد .  
 ۷۱ ح : زد . ۷۲ ت چ ح خ : بدان . ۷۲ خ : در شام  
 ۷۳ د : بدان . ۷۴ چ : آب کند ؛ ز ج : آب گوم ؛ خ :  
 آب ؛ د : بخاری

۷۵- بر آتش دل منه کو رخ فروزد      که وقت آید که صد خون بسوزد  
 بگستاخی مبین در خنده شیر      که نه دندان نهاید بلکه شمشیر  
 هر آن کس کوزند لاف دلیری      ز جنگ شیر یابد نام شیری  
 چو کین خواهی ز خسرو کرد بهرام      ز کین خسروان خسرو شد نام  
 به ارباکم ز خود خود رانستی      کز افتادن وز افکندن برنجی  
 ۸۰- ستیره با بزرگان به توان برد      که از همدستی خردان شوی خرد  
 نهنگ آن به که بادریا ستیزد      کز آب خرد ماهی خرد خیزد

---

۷۵ پ : دل فروزد

۷۶ ب ت چ د : که او ؛ ز ث ج ح خ : آن

۷۷ ث : لاف از دلیری

۷۷ خ : بهرام ۸۱ نوشته شده

۷۸ ت ز : حذف شده ؛ ب : در حاشیه نوشته شده

۷۸ ب : که کین ؛ پ : کور بهرام

۷۸ پ ب ث : به کین

۷۹ ح : آن تا کم

۷۹ ز : در افکندن ؛ پ ث ج ح خ در : گز افکندن و ز افتادن

۸۰ ت : بد توان ؛ ب ۸۰ پ : شود

۸۱ ث ر : که در دریا ؛ پ ۸۱ گولب



بزرگان ریختند از دیده‌ها آب	چو خسرو گفت بسیاری دین با
روان کوده ز نوکس آب گلرنگ	فرود آمد ز تخت آنروز دلتنگ
نه با تخت آشنا میشد نه با جام	سه روز اندوه خورد از بهر بهرام
غناها را بلند آوازه کردند	۸۵-چهارم روز عسرت تازه کردند
زمین گشت از جواهر چون ثریا *	بیخشدن در آمد دست دریا
غم دیدار شیرین بردش از دست	ملک چون شد ز نوش ساقیان مست
وزو درمان طلب شد کار خود را	طلب فرمود کردن بار بدر را

۸۲- در : از دیدگان آب .

۸۳- پ : فرود آمد ز تخت خویش دلتنگ .

۸۵- ث ج ر پ خ د : چهارم روز مجلس تازه کردند ؛ ج :  
مجلس را تازه .

۸۶- ج : در آمد فیض دریا .

\* ز افزوده :

می همچون شفق در جام کردند	در آن مجلس که بهر عام کردند
بخار می ز معده بر سر آمد	خوش چنگ و را مشکو بر آمد

در نشو د نقطیت زیر نوشته شده

می همچون شفق در جام کردند	در آن مجلس که غنبر عام کردند
---------------------------	------------------------------

۸۷- ج چ : خیال روی شیرین . ۸۸- ر : درد .

## صفت بارید مطرب \*

۱- در آمد بارید چون بلبلمست      گرفته بر بطنی چون آب در دست \*  
 ز صد داستان که او را بود در ساز      گزیده کرد سی لحن خوش آواز  
 ز خوش لحن در آن سی ساز چون نوش      گهی دل داری و گه بستدی هوش

\* ت : نو ساختن بارید در بنم خسرو ؛ ز : صفت داستان بارید ؛ پ :  
 صفت بارید در بنم خسرو ؛ ث : صفت داستانها زدن بارید در مجلس خسرو ؛ ج :  
 صفت بارید و داستانهای او ؛ چ : صفت بارید و آشک ؛ ح : صفت بارید و نواهای او در  
 بنم خسرو و پرویز ؛ ر : بارید ۸۴ بنم آوازی خسرو ؛ خ : عشق کردن خسرو با بارید ؛ د : صفت  
 بارید و آشک و داستانهای وی در بنم خسرو ؛ آح : چون پیل سر \* ز د از دوه ؛  
 ستاره در نوازی چنگ برداشت (د ؛ در هایش) ز رشکش زهره نیز آهنگ برداشت سه تایی  
 بارید آواز برداشت (د ؛ برداد) سماع ارغنون را ساز برداشت (د ؛ در داد) آخ ؛ که هر از آن  
 پ ؛ چ ؛ بصد ؛ ح ؛ زهر ؛ آج ؛ گزیده کورشی ۳۰ پ حذف شده آه ؛ ث ؛ بزدی لحنی بدین سی لحن چون نوش  
 (ر ؛ زبی لحن ؛ چ ؛ زبی لحن آن)

د : ز خوش گوئی ؛ د : سی لحن خوش نوش

آج : می داد و دل می ستد .

چ : می داد دل که می شد از .

چویا د از گنج باد آورد راندی      زهر بادی لبش گنجی فشانندی \*  
 ۵- چو گنج گا و را کردی نواستنج      بر افشانندی زمین هم گا و هم گنج  
 ز گنج سوخته چون ساختی راه      ز گرمی سوختی صد گنج را آه  
 چو شاد روان مروارید گفتی      لبش گفتی که مروارید سفتی  
 چو تخت طاقدیسی ساز کردی      بهشت از طاقها در باز کردی  
 چو ناقوسی و اورنگ آمدی باز      شدی اورنگ چون ناقوس از آواز  
 ۱۰- چو قند از حقه کالوس دادی      شکر کالای او را بوس دادی

\* ج ج در قبل از این بیت افزوده : پی ربط چون سر زخمه در آورد ز رود  
 خشک بانگ بر آورد (آد : چو پی ربط زن بزخمه سر بر آورد ؛ بر : در آورد)  
 آمد در : چو باد . ب : ز ج ح : یاری ؛ ب : بهر بانی ؛ خ : گوهر . آه ب ت ز ج  
 د : کاروان ؛ خ : کاوه را . ۶ ج ج : خف شده . آو د : هم ساختی ؛ ب : چ ؛ آه ؛  
 د : شاه ؛ خ : از آن راه . ۸ د : خف شده . ۸-۱۱ ج : خف شده . آو ز به اورنگ  
 ب : بر او ؛ ث : رخ ؛ و اورنگی زدی ساز ؛  
 ج د ج : چو ناقوسی بر اورنگی زدی ساز ( ج : در ؛ چ : باز )  
 د : آمدی ؛ ت : بر اورنگ .  
 آو د ز : از خف شده . پ : بدی اورنگ ؛ ث : اورنگ و ناقوس  
 آواز ؛ د : ناقوسی آواز .  
 آو ح ر : کاوس . ب د : شکر حلوائی

چولهن ماه برکوهان گشادی	زباش ماه برکوهان نهادی
چو برگفتی نوای مشک دانه	ختن گشتی زبوی مشک خانه
چوز آرایش زوی خورشید راهی	در آرایش بدی خورشید ماهی
چو گفتی نیمروز مجلس افروز	خود بیخود بدی تانیة روز
۱- چو بانگ سبز در سبزی سیدی	ز باغ خشک سبزه بردمیدی
چو قفل رومی آوردی در آهنگ	گشادی قفل گنج روم و از رنگ
چو بردستان سروسرستان گذشتی	صبا سالی بسروستان نگشتی
چو آن سرو سهراساز دادی	سهی سروش بخون خط باز دادی

۱۱ خ د : حذف شده . آ ۱۱ ز ج چ : لحن از ماه ؛ پ : نهادی . آ ۱۲ ت ز : هوای  
 آ ۱۳ ح : زبویش . آ ۱۳-۱۶ ح : حذف شده . آ ۱۴ ت ز : چو در آتش  
 زوی ؛ ب ث ج چ رخ : چوز در آرایش ؛ د : چو در آرایش ؛  
 خ : شاهی . آ ۱۳ چ : راهی ؛ پ : در آن . آ ۱۴ ث : شدی  
 ۱۵ ب : در حاشیه نوشته شده ؛ ت : حذف شده . آ ۱۵ ب ت : دیدی ؛  
 ث ج ر : سبزش شنیدی ؛ خ : در سبزه شنیدی ؛ پ : کشیدی  
 آ ۱۵ ب ت ث ج چ د : باغ زرد ؛ ح : سبزی . آ ۱۶ پ ث ج چ خ  
 در : از روم . آ ۱۷-۲۰ ج ج : آ ۱۷-۲۰ ، ۱۸ ، ۱۹ .

آ ۱۸ ث ج خ ح در پ : وگرسرو . چ :

چو بر سروی سهی بنا رفتی ساز سهی سروش خلی دادی بخون باز

خمار بادۀ نوشین شکستی	چو نوشین باده را در پرده بستی
ز رامش جان فدا کردی زمانه	۲۰. چو کردی رامش جان را روانه
بنوروزی نشستی دولت آنروز	چو در پرده کشیدی ساز نوز
همه مشکو شدی پر مشک حالی	چو بر مشکویه کردی مشک مالی
بپردی هوش خلق از خوشزمانی	چو نو کردی نوای مهرگانی
همه نیک آمدی مروای آن سال	چو بر مروای نیک انداختی بال
شدندی در همه آفاق شب خیز	۲۵. هران شب کو گرفتی راه شبیز

۱۹ ب ت ز ح : حذف شده . ۱۹-۲۰ ز ث د پ خ . ۱۹، ۲۰ . آ ۱۹ چ ؛  
 چو نوش ؛ پ ؛ خمارش . ۲۰ ح : حذف شده . آ ۲۱ ث ج ؛ ناز ؛ پ  
 خ ؛ باد . آ ۲۲ ج چ ؛ نوای پرده کشتی رامش افروز . ۲۱-۲۲ ح  
 حذف شده . آ ۲۲ چ ؛ مشکو بکردی ؛ پ ؛ مشک کالی . ۲۳ خ ؛  
 لباز ۱۲ نوشته شده . آ ۲۳ خ ؛ چو برگفتی . ۲۳ پ ث ج چ در ؛ از  
 مهربانی . آ ۲۴ ث ج ؛ افراختی بال ؛ چ ؛ اسروختی بال ؛ ج د ؛  
 بال ؛ ر پ ؛ فال . ۲۴ ب ت ز ج چ د ؛ نیکی بدی ؛  
 ث ج چ ؛ فال ؛ پ ؛ همه نیک و بدی مروای آن حال .

۲۵-۲۶ : خ ۲۶، ۲۵

آ ۲۵ ج چ خ در ؛ شب بر ؛ ج چ خ ر ؛ چو در ؛ چ ؛ شهریز .  
 ۲۵ ث ج خ ر ؛ جمله آفاق ؛ پ ؛ شدندی جمله در آفاق .

چو درستان در شب فرخ کشیدی	از آن فروخته ترشب کس نلیدی
چو بازش رای فرخ روزگشتی	زمانه فرخ و فیروزگشتی
چو کردی غنچه کبک دری تیز	نمودی غنچه کبک دلاویز
چو برنخجیرگان تدبیر کردی	بسی چون زهره را نخجیر کردی
۳۰ چو زخمه راندی از کین سیایش	پراز خون سیاوشان شدی گوش
چو کردی کین ایرج را سر آغاز	جهان را کین ایرج نوشدی باز
چو کردی باغ شیرین را شکر بار	درخت تلخ را شیرین شدی بار
نواهایی بدینسان رامش انگیز	همیزد باربد در بزم پرویز

۲۶ ب : درعاشیه نوشته شده ؛ ت ح : حذف شده . ۲۶ آ ز در ا چو پروستان  
 ( ر : دروستان ) . ۲۶ ب ج چ : کس شب . ۲۶ ج : متن قطعه شده .  
 ۲۷ ح : حذف شده . ۲۷ آ ث ج خ ج : چو بازش پرده ؛ ر : چو یارش  
 ۲۸ پ ث ج ح ر چ : بپردی ؛ د : پردی خنده کبک آن ؛ خ : بنوی  
 غنچه ؛ ج چ پ ث ح : غنچ کبکان . ۲۹ ح : زهره گان ؛ پ :  
 تزویر کردی . ۳۰ ح : حذف شده . ۳۱ ، ۳۲ پ ث ج خ ج د ۳۱ ، ۳۲  
 ۳۱ ب ت ز : از خون ؛ پ : چو راندی ۳۱ ج : در شدی باز  
 ۳۲ ب : درعاشیه با خط دیگری نوشته شده ناخواناست . ت ز ح : حذف شده  
 ۳۳ ب چ د : شدی باغ از زمین نوش شکرخار ؛ پ : درخت بار را  
 ۳۳ پ ز ث ح : در پرده تیز .

ز گفت بار بد کز بار به گفت ۷  
 چنان بد رسم آن بدر منور ۳۵  
 بهر پروه که او بنواخت آنروز ۴  
 زهی لفظی که گر بر تنگ دستی ۴  
 بهر پروه که او برزد نوائی  
 درین دوران گرت به زین پسندید ۴  
 زبان خسروش صد بار زه گفت  
 که بر هوزه بدادی بدره زر  
 ملک گنجی بدو انداخت آن روز  
 زهی گفتی زهی زین به بستی  
 ملک دادش پراز گوهر قبائی  
 زهی پشیمین بگردن وا نبندند

۳۴ پ : بود . آ ۳۴ ر : بگفت . ۳۴ ت ز ث د : ده بار زه ؛  
 خ : سی بار ؛ ب ت ز چ پ ث ج خ : پیانی خسروش .  
 ۳۳ - ۳۸ : ت ۳۳ ، ۳۵ - ۳۷ ، ۳۴ ، ۳۸ . ۳۴ ، ۳۵ : ث ۳۵ ،  
 ۳۴ . ۳۵ ج : بهر زور . ۳۵ ج : که بر زهوه . ۳۲ ب ث خ  
 د پ : حذف شده . ۳۶ ، ۳۷ : ج ۳۶ ، ۳۷ . ۳۶ ر : دگو برداخت  
 ۳۷ ، ۳۸ : د ز ۳۷ ، ۳۸ ؛ ۳۷ ب ج : حذف شده . ۳۷ ب ت ز ؛  
 زهی لفظی اگر بر سنگ بستی ( ز : بهر )

خ : که او بر میل بستی ؛ د : که او بر زیر بستی ؛ خ د : بهر ؛  
 پ : که او بر ساز . ۳۸ ت ث ج : حذف شده . ۳۸ د : بهر  
 رای که او میزد نوائی . ۳۹ ج : کوه به زان ؛ رد : زین به ؛  
 چ ث ج خ د : زان به ؛ خ زه ۳۹ پ ت ز : وا به نبندند ؛  
 پ : زهی زین .

۴- زعالی همتی کردن بر افراز  
 بخرسندی طمع را دیده بردوز  
 که چندین گنج بخشیدم بشاهی  
 به بی برگی سخن را راست کردم  
 مرا آن بس که پر کردم جهانرا  
 ۴۵- نظامی گرزه زرین بسی هست  
 بدین زه گورگیان را طرازی  
 طناب زهره را در گردن انداز  
 زچون من قطره دریائی آموز  
 وزان خرمن نجستم برک گاهی  
 نه او داد و نه من درخواست کردم  
 ولی نعمت شدم دریا و کانرا  
 زه تو زهد شد مگذارش از دست  
 کنی بر گردن ان کردن فوازی

آ ۴ ت ج چ ؛ چو عالی . ب ۴ ث ج خ د ر ج ؛ طناب هره از گون  
 بینداز (د ؛ زهره از) . ا ۴- ۴۶ ح ؛ حذف شده . آ ۴ خ ؛ دریا در  
 آموز ؛ زچون من قطره دریائی در آموز ؛ ث د ؛ بیاموز ؛ پ ؛ زمین  
 چون قطره دریا در آموز .

ب ۴ ث ؛ کزان ؛ پ ؛ خرمن ندیدم . آ ۴ پ ؛ بتدبیر این  
 سخن را ساز کردم ؛ ج ؛ به حذف شده

آ ۴ ت ث ج چ ؛ پی کردم ؛ خ رد ؛ این ؛ ث ؛ آن به .

آ ۴ ر ؛ درو یا کانرا ؛ ر ؛ برک گاهی .

آ ۴ ج ؛ مگذار از دست .

آ ۴ ب ت ز خ ج ؛ باین زه گور .

ب ۴ پ ؛ هسی برگرد .



## شفاعت خسرو پیش مریم جهت آوردن شیرین \*

۱- چو بدر از جیب گردون سر بر آورد      زمین عطف هلالی بر سر آورد  
 ز مجلس در شبستان رفت خسرو      شده سودای شیرین در ششانو\*  
 در آن مستی نشسته پیش مریم      دم عیسی براو میخواند هردم  
 چو برگفتی ز شیرین سرگذشتی      دهان مریم از غم تلخ گشتی

\* ت : فوب دادن خسرو مریم را جهت آوردن شیرین به شکو ؛ ز : شفاعت کردن  
 خسرو به مریم با آوردن شیرین ؛ ث : عتاب کردن مریم با خسرو از جهت شیرین ؛  
 ج : طیرکی نمودن مریم با خسرو از بهر شیرین ؛ ح : شفاعت کردن خسرو با آوردن شیرین  
 به مریم و قهر شدن مریم ؛ خ : شفاعت کردن خسرو با مریم در باب شیرین  
 د : سخن گفتن خسرو با مریم از اوصاف شیرین ؛ ز : ... پیش مریم از  
 شیرین ؛ پ : شفاعت کردن خسرو با مریم از بهر شیرین . ۳ ب ت شج و دسر  
 ۲ پ ت ث دز : دردش \* \* ز د : افزوده

(۱) زمانی پیش مریم تنگ بنشست      در شادی بروی خویش بست (د: تن بست)  
 (۲) حدیث از هردی با او می راند (د: با وی)      ز شیرین هر زمان افسانه خواند (د: افسانه میخواند)  
 ۴، ۳ : ش ج خ ر ج : ۴، ۳ : د : ۴، ۳ : حذف شده . ۴ ب ت ز : در آن مجلس ؛  
 ج خ ج : از سرمستی درآمد . ۴ ج : هردم . ۴ پ : حذف شده . ۴ ث : با صرع قدم  
 شروع میشود و بجای صرع قدم ، صرع دوم بیت ۳ تکرار میشود . بعد از بیت ۹ مجدداً بیت ۳ تکرار میشود .

۵- که شیرین گرچه از من دور بهتر      ز ریش من نمک مهجور بهتر \*  
 ولی دانی که دشمن کام گشتست      بگیتی در بن بد نام گشتست  
 چون بنوازم و دارم عزیزش      صواب آید که بنوازی تونیزش  
 اجازت ده کزان قصرش بیارم      بمشکوی پرستاران سپارم \*

آ ۵ ح : بگفتا شیرین گرچه دور باشد بهتر .      ۵ ز : ریش نو \* دافزوه  
 در آن سنگ سیه شیرین مهجور      نشسته هیچکس و غم خوار و رنجور  
 بترک تخت و تاج از بهر من کرد      بسی تیمار و غم از بهر من خورد  
 همیشه خوب کاری کرد با من      وفاداری بجای آورد با من  
 بملک خویشان دربار گاهست      به نسبت همچو ما صاحب کلاهست  
 آ ۶ ث خ : دانم ؛ پ : تو میدانی ؛ ۶ ث : بگیتی دزد . ۶ د :  
 روا باشد . ۶ ح : پرستارانت بنوازند نیزش . آ ۸ ح : که از قصرش  
 \* \* دافزوه ، بگویم من که تا اوزیده باشد ... چون ز خریده بنده باشد  
 ز امر و رای تو سر بر نتابد      سراز فرمان حکمت بر نتابد  
 .... خواهی بزرگ و نیک نامست      دگر از پادشاهی با نظا مست  
 نشاید پیش از این دلتنگ ماندن      به دلتنگی بسان (میان) سنگ ماندن  
 مرا از صدق با تو عهد کردم      که گرچه بی دلم گردش نکردم  
 آ ۹ ث ج ح د : سوی او ؛ د : و ؛ پ : نه بنیم خشم او . ۹ خ ح :  
 بادجان ؛ د : در آتش ؛ ج : باتش .

پربینم روی او گوباز بنیم	پربینم روی او گوباز بنیم
جوابش داد مریم کای جهانگیر	جوابش داد مریم کای جهانگیر
چراغ عالمت بر در نهاده	چراغ عالمت بر در نهاده
ترا بی رنج حلوائی چنین نرم	ترا بی رنج حلوائی چنین نرم
اگر حلوائی ترشد نام شیرین	اگر حلوائی ترشد نام شیرین
رطب خور خار نادیدن ترا سود	رطب خور خار نادیدن ترا سود
۱۵- مرا با جادویی هم حقه سازی	۱۵- مرا با جادویی هم حقه سازی
که بس شیرین بود حلوائی بیدود *	که بس شیرین بود حلوائی بیدود *
که بر سازد ز بابل حقه بازی	که بر سازد ز بابل حقه بازی

آ ۱۱ پ ث ج ح خ درج : خلافت را جهان .

۱۲- ۱۳ پ ث ج ح ۱۲، ۱۳ .

۱۲ خ : زیرین . ۱۳ ح : حذف شده . ۱۴ ت ث ج ر : فرود  
 ز : فرو تر شد کنون ؛ ث زیرین ؛ د : نخواهد زد و فروین کام زمین ؛ ب : فرو  
 تر شد کنون از کام زیرین ؛ پ : نخواهد شد و فرو در کام مری ؛ ۱۵ ح : بابل ؛ ج : چو بابل  
 \* د : افزوده دگواره شه از بس مهربانی  
 بمن بخش این غریب غم رسیده  
 برو دل خوش کن و با بخت مستیز  
 بفر ما تا که بوسه خاک پایت  
 چو مریم این سخن از شاه بشنید  
 ز غیرت چشمهایش گشت پر خون  
 بهریم گفت کای جان و جوانی  
 که هست از بهر من تیمار دیده  
 بکلی از سر آزار برخیز  
 پرستاری کند اندر سرایت  
 چو آتش گشت و چون دریا بجوشید  
 ز رشک آتش فشانند از کام بیرون

هزار افسانه از بریش دارد	بطنانز کی یکی در پش دارد
ترا بفریبد و ما را کند دور	تو ز راضی شوی من از تو مجبور
من افسون های او را نیک دادم	چنین افسانه ها را نیک خواهم
بسا زن کو صد از پنجه نداند	عطار در بسحر از ره براند
۲۰ زن نان مانند ریحان سفالند	درون سوخت و بیرون سوخته اند
نشاید یافتن در هیچ برزن	وفا در اسب و در شمشیر و در زن
وفا مردیست بر زن چون تون <sup>بست</sup>	چو زن گفتی بشوی از مرد می <sup>ست</sup>
بسی کردند مردان چاره سازی	ندیدند از یکی زن راست بازی
زن از پهلوی چپ گویند برخاست	مجوی از پهلوی چپ پهلوی را <sup>ست</sup>

آ ۱۶ ح : افسانه زیریش . ۱۶ ث ج ح د : یکپراپیش ؛ ح : دارد . ۱۷ از : حذف شده  
 ۱۷ ث ح خ ر : من ؛ ب ت ج د : ما ؛ خ : تو یار او شوی ؛ ح : رفجور . آ ۱۸ ب  
 ت ز ح : من این افسانه ها را . ۱۸ ز ت : وزین افسانه ها ؛ ح : وزین نیرنگها  
 ت ز : بسیار خواهم ؛ ح : دادم ؛ د پنهان افسانه ها . ۱۹ ت : بفعل ؛ ح ر :  
 بزرق ؛ ث : برای ره بداند ؛ ج : بکمر ؛ خ د : عطار در اقم در کف نهاند  
 پ : عطار در برای از ره براند . ۲۰ ج : حذف شده . آ ۲۱ ج : سفالند . ۲۲ ح :  
 شوخند ؛ خ : حبیب . آ ۲۲ د : در زن . ۲۲ ح : بشوی . آ ۲۳ د :  
 مردم . ۲۳ ، ۲۴ : ت ب ز ۲۳ ، ۲۴ . ۲۴ ز ث ج چ ح خ در  
 پ : مجوی از جانب چپ جانب راست .

۲۵- چه بندی دل در آن دور از جدائی	کز و حاصل نداری جز بلائی
اگر غیرت بری با درد باشی	و گری غیرتی نامرد باشی
برو تنهام از شادی برآور	چو سوسن سر بازادی برآور *
بتاج قیصر و تخت شهنشاه	که گر شیرین بدین کشور کنده راه
بگردن برنهم مشکین رسن را	بر آویزم ز جور و خوشتن را
۳- همان به کور در آن واوی نشیند	که جغد آن به که آبادی نبیند *
یقین شد شاه را چون مریم این گفت	که هرگز در نسا ز جغت با جغت
سخن را از در دیگر بنا کرد	نوازش می نمود و صبر می کرد
سوی خسرو شدی پیوسته شاپور	بصد حیل و پیاپی دادی از دور

۲۵ ز: در آن چیز از جدائی؛ خ: درین؛ د: در آن دور جدائی، ۲۵ ز: گز آن؛ ز: کزان؛ ح: نیاید. ۲۸، ۲۷ ز: حذف شده. ۲۳ ت ز د: نام آزادی \* در افزوده

پس آنکه بر زبان آورد سو گند بهوش زیرک و جان خردمند

۲۸ د: درین. ۲۹ ث: بگردن درنهم. ۲۹ د: ز جورش؛ ج: در آویزم

آ ۳ ج: درین. \* \* ت ز ج: افزوده بگفتم آن چه دانستم در این باب.

تو خواهی نرم باش و خواه بشتاب. آ ۳ ت ح: آن. آ ۳ پ ت ب ز ت

ج ح خ د: از دری؛ ج ر: بنی؛ پ: سخن را از در دیگر در آورد.

۳۲ ج: صبر آورد؛ د: صبرها کرد. ۳۳ ج: از دور؛ ح: بخسرو

۳۳ ز: بصد حيله.

جوابش هم نهانی باز بردی      ز غم خواری بغون خواری سپردی  
 ۳۵- از آن بازیچه حیران گشت <sup>شیرین</sup>      که بی او چون شکید شاه چندین  
 ولی دانست کان تزیوفا نیست      شکیش بر صلاح پادشاه نیست

---

۳۴ خ : حذف شده . آ ۴ سچ : باز داری ؛ پ : هم جوابی  
 ت : بار بودی .

۳۴ ث ج چ ح رد : زخون خواری بغم خواری .

۳۵ خ : حذف شده .

آ ۵ د : حیران ماند .

۳۵ ح : که چون بی او شکید شاه چندین

آ ۶ پ ث ج چ خ در : دلش دانست کان

آ ۶ ج چ : شکیی

## آمدن شاپور پیغام از پیش خسرو بشیرین \*

۱- شفاعت کرد روزی شاه بشاپور      که تا کی باشم از دلدار خود دور  
 یار آن ماه را یک شب درین برج      که پنهان دارم چون لعل در دج  
 من از بهر صلاح دولت خویش      نیارم رغبتی کردن بدو بیش  
 که تو سم مریم از بس ناشکیبی      چو عیسی بر کشد خود را صلیبی  
 همان بهتر که با آن ماه دلدار      نهفته دوستی ورزم پری وار \*

\* پ ت : فرستادن خسرو شاپور را بطلب شیرین و عتاب شیرین با شاپور .  
 ز : شفاعت کردن خسرو بشاپور با آوردن شیرین ؛ ث : فرستادن خسرو شاپور  
 را پنهان از مریم پیش شیرین ؛ ج : آمدن شاپور بقصر شیرین ؛ چ : فرستادن  
 خسرو شاپور بطلب شیرین ؛ ح : رفتن شاپور پنهان بطلب شیرین  
 و بندی نمودن شیرین ؛ خ : خوانا نیت ؛ د : فرستادن خسرو  
 شاپور را بطلب شیرین و عتاب کردن شیرین با او .

۳، ۲ : ج ۲، ۳ : آ ۲ ز ث ج : بدین ؛ چ : برین . ۲، ۳ :  
 دادش . ۳ خ : حذف شده . ۵ ج ح : سازم . \* \* : سج : از زده  
 اگر چه سوخته پام ز راهش      چو دست سوخته دارم نگاهش  
 ( چ : یا بم ز آهش ) .

گر این شوخ آن پریخ راسیند	شود دیوی و بردیوی نشیند
پذیرفتار فرمان گشت تهاش	که بندم نقش چین واد تو خوش باش
بقصر آمد چو دریائی پراز جوش	که باشد موج آن دریا همه نوش
حکایت کرد با شیرین سر آغاز	که وقت آمد که بر دولت کنی ناز
۱۰- ملکرا در شکارت خوش تداست	ولیک از مریش شمشیر کند است
از آن اورا چنین آزم دارد	که از پیمان قیصر شرم دارد *

۷ ب ج چ : بر . ۸ د : باشد جوش . ۱۰ ب : فلک را  
 ۱۰ ج ح خ د : ولی . ۱۱ ث : دارم . ۱۱ ث : دارم  
 ۱۱ پ : چنان .

\* ز د : از زده

ملک سرگشته بود از روزگارش      از او گشتست روشن کار و بارش  
 ( آد : بودی )

دلش بد روز و شب پر آب و آتش      نزد تا روز امروز این دمی خوش  
 ( آد : در آب )

( ب د : بروز از مردمان غمگین و ناخوش )

بیدار رخت دل گرم دارد	هر اس از مریم بی شرم دارد
اگرچه مریم اورا هست همدست	همی خواهد که باشد با تو پیوست
کسی کو کرده باشد انگبین نوش	کجا شیرینیش باشد فراموش



بیا تا یک سواره برنشینیم  
 طرب می ساز با خسرو نهانی  
 بت تنها نشین ماه قهری رو  
 ۱۵- به تندی برزد آوازی بشاپور  
 مگو چندین که مغرم را برفتی  
 نه هرگوهر که پیش آید توان سفت  
 نیاید هیچ از انصاف تو یادم  
 ازین صنعت خدا دوری دهات  
 ۲۰- بر آوردی مرا از شهریاری  
 ره مشکوی شاهنشاه گزینیم  
 سر آید خصم را دولت چه دانی \*  
 نهی از خویشان تنها خسرو  
 که از خود شرم دار ای از خداداد  
 کفایت کن تمام است آن چه گفتی  
 نه هرچت بر زبان آید توان گفت \*  
 به بی انصافیت انصاف دادم  
 خود زاین کار دستوری دهات  
 چه می خواهی که از جانم برای

آ ۱۲ ج خ در : خسرو بر ۱۲ پ : خسرو پیش نو گزینم ۱۲۰ ج :

سازیم ۱۳ ر : چو دانی . ح : افزوده

تو دانی بود درهم روز گارش از و شد روشنی کار و بارش  
 اگر چه مریم او را هست هم دست همی خواهد که باشد با تو پیوست

در : بر فصل افزوده « عتاب کردن شیرین بشاپور ۱۵۰ د : داری از ج : از

خود ۱۷۳ ح خ ش ج ر : نه هیچ آن براد : نه هرچه آن در زبان : ج : نه هرچه

آن بر زبان : پ : نه هر جان \* \* ر : افزوده

نه هر آبی که پیش آید توان خورد نه هرچ از دست برخیزد توان کرد

آ ۱۸ د : نیاید هیچ از انصافیت یادم ۲۰ پ : همی خواهی : شج خ در : کنون خواهی

من از بیداشی در غم قتادم      شدم خشک از غم اندر نم قتادم \*  
 در آن خام ارزم بودی یکی سوز      بگیسو رفتی راهش شب و روز  
 خراز دکان پالان گر گریزد      چو بیند جو فروش از جای خیزد  
 کسادی چون کشم گوهر ترا دم      نخوانده چون روم آفرینه بادم  
 ۲۵. چو ز آب حوضه ترکشتت زینم      خطا باشد که در دریانشینم \*

۲۱ ح : حذف شده . ۲۱ - ۲۳ پ ث : حذف شده . \* در نسخه های ج ح خ  
 چ د افزوده : بدین چربی زبانی کرده در کار نه از بازی شیرین خبر دار ؛  
 در نسخه های ب ت ج چ ح خ د افزوده :  
 ترا چربی مرا شیرینی هست کزان چربی بشیرینی توان بست (د : که از)  
 در نسخه های ح خ ج چ ابیات فوق بعد از بیت ۲۰ نوشته شده .  
 ۲۲ ب : در آن خام ؛ ز : در آن خام گر ؛ ح : در آن جا از من ؛ خ :  
 در آن جان از من ؛ د : در آن جان گر ز من .  
 ۲۳ ب ت ز ح خ ج چ همه روز ؛ د : شدم لب خشک و اندر  
 نم قتادم . ۲۳ ج خ د : نخیزد ؛ چ : متن قطع شده .  
 ۲۴ ح : چون کنم . ۲۴ ز : کاخو . ۲۵ ث خ د : چو ز آب  
 حوض ترکشتت زینم ؛ خ : چو ز آب حوض تر ؛ پ : در آن حوض  
 نعل تر \* \* د : افزوده مبادا کس چو من غمخوار و رنجور غریب و بی کس  
 و از یار مهجور . ۲۵ ، ۲۶ ج چ ۲۵ ، ۲۶ .

چه فرمای دلی با این خرابی  
چو آن درگاه را درخور نیفتم  
بین تاچند بار اینجا قدم  
نیفتاد آن رفیق بیوفا را  
۳- بیک گز مقنه تاچند کوشم  
کنم با اردهائی هم نقابی \*

۲۶ ج خ ، حذف شده . ۲۷ ت ث : در خود . ۲۷ ج : که در بر در  
 \* ز ح د : افزوده دل نرم کام و هم شادی کسسته زیگامی به تنهایی نشسته  
 (آد : هر ؛ ک : به ؛ تج : بنا گاهی ؛ تج : دل از مکرار و مرشادی ) ؛  
 بدین طبعی که شیرین است امروز نباشد هیچ کس با رنج و دلسوز (آ : مبادا کس همچو من زار  
 و دلسوز ) ؛ نیامد از بر او هیچ بادی نکرد از من در این یکسال یادی (آز : از او و او)  
 نبود او غافل از من شام و شبگیر (د : نبودی غافل) عفاک الله نکردی هیچ تعمیر ؛  
 در ز د : چو از مریم دلش بی مهر گردد (د : بد مهر) طلبکار منش بی مهر گردد (د : بی چهر) ؛  
 ز د ح : کجا آید سر من در شمار (د : کجا یاد آید من در) چه برخیزد چون من ده هزار  
 (د ح : دلفکاری) ؛ اگر شیرین ترا هم دم نباشد او را هدم به از مریم نباشد ؛  
 بر د با و که هستی عشق میباز (د : بگو با و که) چو یارت هست باو عشق میباز (آج : او را هم)  
 زد : چه گویم من از این سپرده گفتار چه میجویم من از شمشاد و گلزار ۲۷ ج : که در بر در  
 ۲۸ ج : آنجا ؛ ۲۹ ج : چه افتاد ؛ ۲۹ ب ت ، حذف شده . ۳۰ ج خ د با س : ب ت زنجیر ؛  
 \* \* ز ح د افزوده ؛ چنین طبل تپی تا کی ز من من اگر چه شیرین آخرم ز من من .

روا نبود که چون من زن شمار  
 قضای بد نگر کامد مرا پیش  
 کلاه داری کند با تاج داری \*  
 نمک برخستگی و خار بر ریش  
 بگل چیدن بدم در خار ماندم  
 چو خود بد کردم از کس چون خردا  
 خطای خود ز چشم بد چه پوشم  
 ۳۵- یکی را گفتم این جان جهان است  
 جهان بستد کنون در بند جان است

۲۵- ۴۱: ج ۲۶، ۲۵، ۳۲- ۴۱، افزوده: مبادا کس چو من غمخوار ورنجور نیست  
 و بی کس و از یار محجور، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۲۵- ۳۶: ج ۲۵، ۳۲  
 ۲۶، افزوده: مبادا کس؛ ۲۷- ۲۹، افزوده: ۳۰، ۳۵، ۳۶، ۲۵- ۴۱: ج ۳۵، ۳۲  
 ۲۶، ۳۳، ۴۱، ۲۷- ۳۰، ۲۵- ۴۱، ج ۲۶، ۲۵، ۳۲، ۴۱- ۲۷، ۲۹- ۳۱، ۳۰  
 ۲۵- ۴۶: د ۲۵، افزوده: مبادا کس، ۳۲، ۳۶، افزوده: ۲۷، ۲۹، افزوده: ۳۰  
 ۳۱، افزوده: ۴۲، ۴۵- ۳۳، ۳۸، ۴۶، ۳۱- ۴۴: ج حذف شده  
 ۳۱ ز: زن سواری. ۳۲ ت ج د: کنم؛ ز: کنم باشم سواری  
 \* ج ج: افزوده

خود را چنان چابک نه بینم که بایاری سواران بر نشینم  
 کلاه وی که بر چرخ سایید بیک کز مقنه تا چند پاید  
 ۳۲- ۴۱ ث: حذف شده، ۳۲ ت ج ج: خشک بر؛ خ: در  
 ۳۴ ج: از خود؛ ج خ: بخود خود کردم از. ۳۳ زر: در بار  
 ۳۴ ج خ د ج: چشم خود. ۳۵ ج: که این؛ د: او جان جهان.

نه هرکس کاتشی گوید زبانش	تف آتش بسوزاند دهانش
ترا زور را دوسر باشد نه یکسر	یکی جو در حساب آرد یکی زر
ترا زوئی که مارا داد خسرو	یکی سر دارد آن سر نیز پوچو
دلم زان جو که خرباری ندارد	بغیر از خوردنش کاری ندارد
۴۰. نهانم جز عروسیرا دین سنگ	که از کج کرده باشندش بنیرنگ
عروس کج شبستان را نشاید	ترنج موم ریحان را نشاید
بسی کردم شگرفیها که شاید	که گویم وز تو ام شرمی نیاید

آ ۳۶ ب : هرکس کاتشی . ۳۶ ح : زبانش ؛ ر : بسوزاند تف آتش . ۳۲-۴۱

ج : حذف شده . ۳۹-۴۲ د : حذف شده . ۳۸ ز : آن نیز هم جو ؛

ر : آن هم ؛ ج : خوردن او کاری . ۳۹ خ : خوردن کاری ندارد ؛ ب :

ت : بغیر از جو زدن کاری به ندارد ؛ ج : بغیر از خورد خون کاری ندارد

آ ۴۰ ج : هس مام

آ ۴۱ خ : بی شرشته دستان را نشاید .

۴۱ ت ز : حذف شده ؛ ب : در حاشیه نوشته شده .

۴۱-۵۱ : ج ۴۱ ، ۶۲ ، ۶۷-۳۱ ، ازورده ، ۴۲ ، ۴۴ ، ازورده

۴۵-۴۸ ، ۴۹ ، ۵۰

۴۲ ب ت : به گویم ؛ ح : بگویم ؛ د : بگویم وز کسی

شرم نیاید .

چه کرد آن رهن خواخوانده من	زد آتش پاره در پاره من
من اینک زنده او بایار دیگر	زمهر انگلیخته بازار دیگر*
۴۵- اگر خود روی من روئیت از سنگ	در او بیند فرو ریزد ازین تنگ
گرفتم سگ صفت گردندم آخر	بشیر سگ نپرور دندم آخر
سگ از من به بود گر تا توانم	فریش را چو سگ از در نرانم
شوم پیش سگ اندازم دلی را	که خواهد سگ دل بی حاصلی را

۴۳ ج : حذف شده . آ ۳ ز : خون خواره بامن ؛ خ : بامن . ۴۳ ج  
 ث : کاش ؛ هر آن کاش زد اندر پاره من ؛ ب ت : زد ؛ ج : چو ؛  
 ر ز خ د : جز آتش ؛ خ : در بار بامن .  
 ۴۴ ج : فرود او ؛  
 ۴۴ ج : ز عشق ؛ ج : بایار  
 ۴۴ ، ۴۵ : خ ۴۴ ، ۴۳ ، افزود ، ۴۲ ، ۴۵ .  
 \* ۴۴ - ۴۵ : ج ج خ ۴۴ ، ۴۳ ، ۴۴ ، ۴۵ .  
 ۴۵ ج د : یا سنگ .  
 ۴۵ ، ۴۶ : د ۴۵ ، ۴۲ - ۳۸ ، ۴۶ . ۴۶ ث ح د : گردیدم  
 ۴۶ ت ح د ز ث : پروردیدم . ۴۷ خ ج : زد در چون سگ نرانم  
 ب : از ره نرانم . ۴۸ ث : روم ؛ ز : که جوید سنگ دل . ۴۸ ت : که  
 جوید سگ دلی ؛ ح خ : که بیند سگ دلی ؛ ج د : دلی .

دل آن به کو دران کس وانیند      که درسگ بیند و دریا نیند \*  
 ۵۰. مرا خود کاشکی مادر نزاری      و گر زاری بخورد سگ بدادی  
 بیا تا کثر نشینم راست گویم      چه خواریها کز او نامد برویم  
 هزاران پرده بستم راست در      هنوزم پرده کثر میدهد یار  
 شد آیم واو بیرون تر نیامد      چنان کابی بآبی بر نیامد

۴۹ - ۵۰ : ج ۵۰ ، ۴۹ . ۴۹ ح د : حذف شده . ۴۹ ث ج :  
 بانکس ؛ خ : ر : بدان ؛ خ ؛ وا حذف شده . ۴۹ خ : در  
 خود

\* ز : افزوده

دل از باشد ز بهر یار باشد      ولی باید که او هم خوار باشد ؛ ز د افزوده  
 فلکندم خویشتن را در ملامت      درآمد در جهان بر من قیامت  
 درین محنت دل و جانم بفرسود      تن پاکم بصد آهو بیا لود  
 آه بات ز : کاجکی ؛ به ج : نهادی . آه ج ح د : کج  
 آه خ : ناید ؛ ج : که از خسرو جهان آید برویم .  
 آه ت ث ج خ د ز ج : بر کار ؛ خ بر بستم .  
 آه ج د : کج . ۵۲ - ۵۴ ح : حذف شده . ۵۳ ث ، خ ، حذف شده  
 آه ج : شد آیم را و دامن ؛ د : شد آیم را و او برتر ؛ ر : واو  
 بهوئی تر ؛ ج : بهرون . ۵۳ ج : چنان آبی که آبی بر نیامد .

چگونه راست آید رهنی را  
 ۵۵- فرس با من چنان در جنگ راندا<sup>ست</sup>  
 که ریزد آبروی چون منی را \*  
 که جای آشتی رنگی نماند است  
 چوما را نیست پشمنی در کلا<sup>هش</sup>  
 کشیدم پشمن در خیل و سپاهش  
 ز بس سوزیر او بردن خمیدم  
 ز بس تار غمش خود را ندیدم \*

۵۴ خ: آبرو چون من زنی را  
 گمان بردم که او غمخوار باشد  
 \* د: افزوده  
 ندانستم که بی گل خار ما شد  
 نه بس کز جان من آتش بر آورد  
 که رفت از روم و یاری دیگر آورد  
 دل از شیرین بیک ره کرد بیزار  
 کنون با مریض گرمست بازار  
 مبارک بادش آن یاری که دارد  
 .... ش با غمخواری که دارد  
 کنون با مریم از جان آشناسد  
 چو موم از صحبت شیرین جدا شد  
 ندانم تاجه دید او از من آزار  
 که سیر آمد ز مهر من دگر بار  
 ۵۵ ج: آشتی را تنگ ماند است . ۵۶ ج: حذف شده . ۵۶ ث: کشیدم بینه .  
 ۵۷ ج چ: ز بس تیمار او خوردن ؛ ح خ: بردم ؛ ۵۷ ز ش ح خ د: بار ؛ ج چ: بود  
 خمیدم ؛ ح: خود را خریدم ؛ خ: بریدم \* ؛ ب ت ح ز: افزوده بر دو گو عشق با  
 مریم همی باز که مریم هست او را یار و دمساز ز با او یار دمساز ( ت ز  
 د: بخت افتاده ام گو بر میگیم مرا بگذار تا در غم بهیم ؛ ت ب ز ح د: نه  
 بس شد آنکه عیش از من نهانست درین سنگم نشستن نیم جانست ؛ ج: جهان  
 او دارد آن به کو خوردنم ندانم من جز او یکی جزو عالم .



چه کوری دل چه آنکس کونسند	دلم کوراست و پینائی گزیند
که در عشقش سر خود را بفخام	سرم میخارد و پروا ندارم
که هر چه او میدهد زخم زبان است	ز بانم خود چنین پر زخم از آن است
ز کس بختم بند زو هم نباشد	سزدگر با من او هم دم نباشد
تو مادر مرده را شیون میاموز	مرا بگذار تا گریم بدین روز
که او در سالها نارد بیاد	منم کز یاد او پیوسته شادم
غم من بردش موئی نگردد	ز مهرم گود او بوئی نگردد
سریرم را ز گردون پایه باید	بدین بختم چنوه خوابه باید
زیانی دید خواهم کام و ناکام	دلم میجست و دانستم کز ایام
که هر کش دل جهد بیند زیانها	بلی هست آزموده در نشانها

۵۸ ث ح خ د : چه دل کور ؛ ج : چه دل کوری چه آنکوره ببیند . ۵۹ ج  
 د ث چ : که هر چه . ۶۰ ج چ : ببار ۴۱ ؛ خ : ببار ۴۴ نوشته شده . ۶۱ ،  
 ۶۲ ح : ببار ۷۹ . ۶۳-۶۴ ح : ببار ۷۹ . ۶۳ ب : در مشیه زشته شده . ۶۴ ت  
 ث د ر ج ج چ خ : در عمرها . ۶۴ ح : حذف شده . ۶۴ ث : بگرد مهر ازو  
 ۶۴ ت خ : دردش . ۶۵ ب : چواو ؛ چ د : چنن ؛ خ : خواهم ؛ د بکن  
 خواب از ج : چواو . ۶۵ ث ج : ز زیبائی مرا گر مابه باید ؛ ج : رخ زیبام را گر مابه  
 باید ؛ خ : در ؛ کزو سرسام را گر مابه باید ؛ تا به باید نیز خوانده میشود . ۶۵ ح : حذف شده  
 ۶۷ ، ۶۸ ت ز ۶۷ ، ۶۸ . ۶۷ د : بلی خود آزمودست از . ۶۷ خ : باید

کنونم می جهد چشم گهر بار  
 مرا زین قصر بیرون گریخت است  
 ۷۰- گر آید دختر قیصر نه شاپور  
 بدستان میفریبندم نه مستم  
 اگر هوش مرا در دل ندانند  
 سر اینجا به بود سرکش نه آنجا  
 اگر خسرو نه کی خسرو بود شاه  
 ۷۵- به او پهلو کند زین نوکس مست  
 و گر با جوش گرم برستیزد  
 چه خواهم دید بسم الله دگر بار  
 نباید رفت اگر چه سربشت است  
 ازین قصرش بر سوائی کنم دور  
 نیارند از ره دستان بدستم  
 من آن دامنم که در بابل ندانند  
 که فعل اینجاست در آتش نه آنجا  
 نباید کروش سر پنجه با ماه  
 نهد پیشم چو سوسن دست بر دست  
 چنان جوشم که از جوشم بریزد

۶۹ د ب ت خ : نوشتست ؛ ز : نخواهم ؛ ج : رفت گونی سر . ۷۰ ت  
 : حذف شده ؛ ب : در حاشیه نوشته شده . ۷۱- ۷۳ ح : حذف شده .  
 ۷۴ ج ت ج ج ؛ مگر . ۷۳ ت ز ج : سر آنجا . ۷۳ ج : که فعل آنجاست  
 در آتش نه اینجا . ۷۳- ۱۰۵- ۷۳ د : ۷۳ ، ۷۴ ، ۸۶ ، ۷۶- ۷۹ ، ازوره ، ۸۲-  
 ۸۵ ، ۸۶- ۹۱ ، ازوره ، ۹۹- ۱۰۲ ، ۱۰۴ ، ۱۰۵- ۷۳ ج : نشاید  
 ۷۵ ح : حذف شده . ۷۵ خ ب ت ز ج ج ر : نوکس ؛ خ : نه از ۷۶ ت :  
 حذف شده آ ۷۶ ت ج ؛ باخوی ؛ ز اگر ؛ ج ؛ و گریامن بجوشن برستیزد ؛ د : هر آن  
 که بهتر که با مهترستیزد ؛ ر ج ؛ چنان جوشم که از جوشن بریزد ؛ ۷۶ ت  
 که جوش او ؛ ج ج ؛ که او ؛ ح ؛ که جوش او ؛ د ؛ چنان افتاد که هرگز برنخیزد .

بگویم غمزه را تا وقت شبگیر  
 فرستم زلف را تا یک فن آرد  
 خیالم را بفرمایم که در خواب  
 ۸۰. گر آن نامهربان از مهر سیر است  
 شکیبائی کنم چندانکه یک روز  
 کمند دل در آن سرکش چه پیچم  
 سمنش را برقص آرد بیک تیر\*  
 شکیبش را رسن در گردن آرد  
 بدین خاکش دو اندیز چون آب\*  
 زمانه بر چنین بازی دلیر است\*  
 در آید از در عذر آن دل افروز  
 رسن در گردن آتش چه پیچم

۷۷، ۷۸ : ۷۸، ۷۷ \* ر : افزوده

زگیسو مشک بر آتش فشانم  
 ز تاب زلف خویش آرم بتابش  
 چو عودش بر سر آتش نشانم  
 فرو بندم بسحر غمزه خوابش

۸۱. ب ت : بی نه ؛ ت ز : چنین کاری

\*\* ب ز ث ج و (در نسخه بعد از ۷۰) : افزوده

نیم من نیز چندان گرسنه  
 ۸۱. ث : از در مهر  
 بنانی سیرم و نانی گرسنه

\*\*\* ب ت ز د : افزوده

ولی تاهست با مریم دلش گرم کجا دارد ز روی بیدلی شرم

۸۲ - ۸۳ : خ ث پ ۸۲، ۸۶، ۸۳ -

۸۲ ح : حذف شده . ۸۲ - ۹۰ : ج ج بعد از بیت ۱۱۰ نوشته شده

۸۲ - ۸۷ : ث ر ۸۲، ۸۶، ۸۳ - ۸۵، ۸۷ -

کند هم جنس با هم جنس پرواز      کبوتر با کبوتر باز با باز  
 نشاید باد را در خاک بستن      نه با هم آب و آتش و انشتن  
 ۸۵- چو وصلش نیست از هجوان چه ترا      تن تا زنده از زندان چه ترسم  
 زمینم من بقدر او آسمان وار      زمین را کی بود با آسمان کار  
 بود سرمایه داران را غم بار      تهدیدست این است از دزد و طرار  
 نه آن مرغم که کس بر من نهید قید      نه هر بازی تواند کرد نم صید  
 بنادانی فقام اندرین دام      بد انائی برون آیم سرانجام  
 ۹۰- مگر نشنیدی از جادوی جوزن      که داند دود هر کس راه روزن

۸۳- ۸۲: ح: ۸۶، ۸۳، ۸۴، ۸۵. آ: ۸۳ ث: پ خ ج چ: کند با جنس  
 خود هر جنس پرواز (چ: هر مرغ)؛ ح: کند هر. ۵۸۲: ت ز: از باران  
 ب: از تازان؛ ح: تن تا زنده؛ خ: تنم؛ د: شب تاریک از زندان  
 چه ترسم؛ ر: تن تا زنده از زندان؛ ۸۶: پ ح د: ز قدر. ۷۴-  
 ۱۰۵: د ۷۴، ۸۶، ۷۶، ۷۹، از دود ۸۲، ۸۵، ۸۹، ۹۱، ۹۶، از دود ۹۹-  
 ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۰۵. ۸۸: ز: من آن مرغم که گر بر من نهید قید به هر بازی  
 تواند کرد نم صید. ۸۸: ر: که بر من کس. ۸۸: خ: نه بازی گو. ۸۹: ر: جفت  
 شده. ۸۹: پ ث خ د: در فقام دین؛ ر: در فقام بدین. ۸۹: ح: آیم  
 بفرجام؛ پ: بنادانی. ۹۰: پ خ ت ب ش ح: ر: لباز ۱۱۱ نوشته شده. ۹۰: ز خ:  
 از هندوی. ۸۸، ۸۹، ۹۰: ر: ۸۸، ۹۱، ۱۱۲، ۸۹، ۹۰، ۱۱۳.

ز شورستان نیابد شهد شیرین	گر آید خسرو از بتخانه چین
ز تیزی نیز گلگون را رگی هست	اگر شب دیز تو سن را تکی هست
رطب های مرا مریم سرشته است	وگر مریم درخت قندگشته است
مرا نیز از قصب سربندشاهیست *	گر او را دعوی صاحب کلاه است
که جان شیرین کند مریم کند نوش *	۹۵- نخواهم کردن این تلخی فراموش
یکی سرکه طلب کرد انگبین یافت	یکی در جست و دریا در کمین یافت
بهر جا کرد رانی گردنی هست	همه ساله نباشد سینه با دست

۹۱ ث : نه آید ؛ ج : گر آمد . ۹۲ ج خ : نیاید ؛ ح : زخوستان بر آید شور  
 شیرین . ۹۲ ج ج : وگر ؛ ج : روشنرا . ۹۳ ز ج ج : زندی ؛  
 ح : اگر ؛ ب ج ت : در گلگون ؛ پ : یکی هست . ۹۳ ح : نگشتست ؛ ب ت : نه  
 رشتست ؛ ج پ ز ث ج خ : نوشتست . ۹۴ ج و را ورا \* ز ح : نروده  
 فراوان محنت و تیمار دیدم بسی نیک و بد از هر کس شنیدم  
 ۹۵ ح : که شیرین جان . ۹۵ ج ج خ : که جان شیرین کند مریم خود  
 نوش ؛ ب : که ز مریم ؛ ح : که شیرین جان ؛ ۹۶ ح : که از دریا نلین  
 یافت \* \* ز ح : ازوده

چه خوش زد این مثل آن مرهشیار که بود اندر سخن دانا و بیدار  
 ۹۷ ث : بردست ؛ ج : بی دست ؛ ح : دروست ؛ خ : ر : بردست ، ۹۷ ث خ :  
 بهر جای که دستی گردنی هست (خ : که رانی) . ۹۷ ب پ د : حذف شده

نبودم عاشق ار بودم بتقدیر	پشیمانم خطا کردم چه تدبیر *
مزاحی کردم او درخواست پنداشت	دروغی گفتم او خود راست پنداشت
دل من هست از این بازار بزار	قسم خواهی بدار و بدیدار
سخن را رشته بس باریک رستم	و گرچه در شب تاریک رستم
چنین چون موم چند افسرده باشم	برافروزم و گرچه مرده باشم *
بفرینش نگویم خیر و شر هیچ	خداوند اتو میدانی دگر هیچ
لب آنکس را دم کورا نیاز است	نه دستی راست حلواکان دراز است

۹۸ ب پ د : حذف شده . ۹۸ ث : حذف شده . ۹۹ ، ۱۰۰ ج : ۹۹ ، ۱۰۰

۹۹ ز ح : و او راست ؛ ت ج : و درخواست ؛ ج : کردم او را ؛ خ : او خود راست . ۹۹ ز ح : و او راست ؛ ج : گفتم او را ؛ خ : انگاشت

\* قبل از ۹۸ در نسخه ی پ د خ ب ت ث افزوده

چه بیند گرد رانی دست تقدیر جگر در پهلوی آویزد چه تدبیر

۱۰۱ ث خ د ب ت ز : ریسیم ؛ پ : بینم . ۱۰۱ چ : گشتم . ۱۰۲ ث ج ح در :

تاکی چو موم ؛ پ : چنین باکی چو موم ؛ چ : چنین تاکی ازو ؛ خ : تاکی

چو شمع . ۱۰۱ ح : حذف شده . ۱۰۲ ث : نی مرده ؛ ج چ در :

و گر نه مرده ؛ ز : اگرچه . \*\* ب ت ز ح : افزوده

نه دستی کین جرس بر هم توان زد نه غمخواری که با او دم توان زد

۱۰۴ ج : (ب آ) . ۱۰۴ ز ج چ خ : کو .

از آن به کش بر باد خزان	۱۰۵. بهاری را که برخاکش فشانی
به از افسوس شیران زبونگیر	گرفتار سگان گشتن ینجیر
بیای خود کسی رنجه مگردان	بیا کو گرمش باید چو مروان
بیای خود پیام خود گذارند	هژبرانی که شیران شکارند
بیای دیگران خواندن نیایم	چو دولت پای بست اوست پیام
بدندان کسان زنجیر خایند	۱۱۰. بدوش دیگران زنبیل سایند

۱۰۵ ح : حذف شده .

۱۰۵ د : درخاکش ؛ پ : بوخاکی . ۱۰۶ ب ت : بدندان سگان

۱۰۶ ژ ث ح خ د : جهانگیر ؛ خ د : افسون .

۱۰۷ پ : در اینجی از بیت ۳۱ تا ۸۰ نوشته شده ۱۰۷۰ ث : گرمش ؛

خ : چوشیران ؛ د : بیا کو گرمرا خواهی چو .

۱۰۷ ث ح : خود قدما ؛ ث ح : گردان ؛ ج د : بیای خویشتن

خود را بر نجان .

۱۰۸ پ : درعاشیه نوشته شده

۱۰۸ ب ث چ خ د : شیر کارزارند .

۱۰۸ ت چ خ د : پیام خود بیای .

۱۰۹ خ : اوکرد پیام . ۱۰۹ ب ت ز : خوانی ؛ خ : خواند ؛ ح :

سند . ۱۱۰ ث ح : انجیر ؛ ج : خو آید

چه تدبیر از بسی تدبیر کردن  
 به پیری می خورم بادم قنچ خرد  
 مرا این رنج و این تیار دیدن  
 همه جا دزد از بیگانه خیزد  
 ۱۱۵- با فسون از دل خود رست نتوان  
 دل من در حق من رای بدزد  
 نخواهم خویشتن را پیر کردن \*  
 که هنگام رحیل آخور زندگد  
 ز دل باید نه از دلدار دیدن  
 مرا بنگر که دزد از خانه خیزد  
 که دزد خانه را در بست نتوان  
 بدست خود تیر بر پای خود دزد

۱۱۰ - ۱۱۱ : ث ۱۱۰ ، ۹۰ ، ۱۱۱ . ۱۱۰ - ۱۱۲ : ج ۱۱۰ ، ۸۲ ، ۹۰ ،

از دزد نه دستی کین جوس بر هم توان زد نه غم خواری که با اودم توان زد

۱۱۱ ، ۱۱۲ ؛ د : ۱۱۰ ، ۱۱۱ ، ۹۰ ، از دزد نه دستی ... ۱۱۲ .

۱۱۱ ت : حذف شده . آ ۱۱۱ ث : از بس تقصیر ؛ ح : از بس ؛

ج ر : از پی . \* ز ح از دزد

ز کرد خویش بی تدبیر گشتم درین زندان که هستم پیر گشتم

ب ت ز ج چ د خ (بعد از ۹۰) :

زمان خصم است به گور از پوشم (ج چ ح خ د : زبان) که رسوائی بود گویاز کوشم

ب ت ز ج ح د خ (بعد از ۹۰) ؛ کسی کوسر بدانائی برآرد نکارد آنچه رسوائی برآرد

آ ۱۱۲ ج چ ح : خورد . ۱۱۲ ث : که در وقت رحیل آخور کند کرد ؛ پ : آخور کند

کرد ؛ ت : آخر . ۱۱۳ ث خ : حذف شده . آ ۱۱۴ ج چ : دزدی . ۱۱۳ ت

ز : مرا آن بد که ؛ ج : مرا همواره ؛ چ ح : مرا بگری .



وگر گوید نهم رخ برخ ماه	بگو بارخ برابر چون شود شاه
۱۳۵- وگر گوید ربایم زان زنج گوی	بگو چوگان خوری زان زلف بر روی
وگر گوید بخایم لعل خندان	بگو از دور میخور آب دندان
گر از فرمان من سر برگراید	بگو فرمان فواقت راست شاید *
فراقش گر کند گستاخ بینی	بگو بر خیزمت یا می نشینی
وصالش گر بگوید زان اویم	بگو خاموش باشی تا نگویم *

۱۳۴- ۱۳۶ ث چ ح : حذف شده . ۱۳۴ ج : بود ؛ د : بگو رخ کی برابر بود با<sup>شاه</sup>  
 ۱۳۵ خ د : از زلف ؛ پ : از زلف . ۱۳۶ ب خ ز : وگردندان زند در تارستان  
 بگو کز دور می خور آب دندان (بگو کب بدن دان) . ۱۳۷ خ : فواقت راست  
 شاید . \* ب ز افزوده : وگردندان زند در تارستان بگو کز دور  
 می گز لب بدن دان . ۱۳۸ ح : حذف شده . ۱۳۸ پ : بگو بر فرقش یا کی نشینی  
 ۱۳۹ ث پ خ ب ت چ د : کان اویم ؛ ج آن اویم . ۱۳۹ ج : خاموش بنشین تا بگویم  
 ز ث : تا بگویم ؛ د : خاموش بنشین ؛ خ : یا بگویم . ۱۳۹ پ ح : حذف شده . \* \* ب د  
 ز ت افزوده نکودانم بنای نونهادن خیال از پرده دیگر گشادن ؛ فقط در ب ت ز :  
 اگر چه قائم زیاده خست (ز ؛ نیلو) دل سنگین من دانی چه سختست (ت ب :  
 دانی که) ز ح د : ز دیده لعل بردامن چکانم زگیس و مشک بر آتش نشانم  
 ح د :

ز تاب زلف خویش آرم بتابت      فرو بندم بخواب غمزه خوابت

۱۴۰. فرو میخواند ازین مشتی فسانه  
 عتابش گرچه میزد شیشه بر سنگ  
 چو بر شاپور تیزی زد و خارش  
 بنرمی گفت کای مرد سخنگوی  
 اگر وقتی کنی برشته سلامی  
 ۱۴۵. که شیرین گوید ای بدمهر بدعهد  
 مرا ظن بود کز من بر نکودی  
 کنون در خود خطا کردی ظنم را  
 در او تهدیدهای مادگان نه  
 عقیقش نرخ می برید در جنگ  
 ز رنج دل سبک ترکشت کارش  
 سخن در مغز تو چون آب درجوی  
 رسان از من بدان دولت پیامی  
 کجا آن صحبت شیرین ترازشهد  
 خریدار کسی دیگر نکودی  
 که در دل جای داری دشمن را \*

۱۴۰ خ : می حذف شده . ۱۴۰ ح : وزین . ۱۴۱ ح : حذف شده . ۱۴۱  
 پ : عقیقش ؛ ز : سینه . ۱۴۱ د : میرسید ؛ ز : می پرسید ؛ پ :  
 عقاب عشق دل می بردش از . ۱۴۲ ت ب ث ج چ ح خ ز : تیزی زد  
 در : شندی . ۱۴۲ ث ج چ خ رح : بارش . ۱۴۳ ب ت ز : دگر گرفته مرد  
 ۱۴۳ ز : در مغز به . ۱۴۴ ح خ : بدان حضرت : ح ر خ : بدان  
 حضرت رسان از من پیامی ؛ ج : بدان دولت بری از من ؛ ب پ ت ث ج د :  
 بدان دولت رسان از من پیامی . ۱۴۵ ج : بدعهد بد مهر

۱۴۵ ج کجات . ۱۴۶ ز ث ج ح ر : بقی دیگر . ۱۴۷ ج : بر . ۱۴۷ ز : که همچون  
 دوست کردی ؛ ج چ خ : که چون جان بدستداری ؛ ر : جای کردی \* چ ر افزوده  
 ازین بیداد دل در داد بادت (چ بدین ؛ ج : بادل) ز آه تلخ شیوین یاد بادت

چوبخت خفته یاری رانشائی      چو دوران سازگاری رانشائی  
نداری جز مرادخویشتن کار      نباید بود از این سان خوشتن دارم  
۱۵۰- بخار تلخ شیرین بود گستاخ      چه شیرین شد رطب زنگیست بر شاخ

۱۴۸ ث چ : خفته را یاری نشائی ؛ ج : چوبختی ؛ پ : چوخفته -  
بختیاری را . ۱۴۸ د : نشاید

\* در اینجا و بعداً تقریباً تا آخر فصل در نسخ ث ترتیب بیت ها بکلی عوض  
شده ، در نسخ های ج و چ و سایر نسخ ه بیت های علاوه شده به ترتیب  
زیر است : ث (۱-۴) ؛ ج چ ح (۱-۲) ؛ خ (۱۱، ۲، ۳-۶) به از بیت  
۱۴۹ ؛ د (۱-۵) ؛ ر (۱-۴)

(۱) بدین خواری مجویم گر عزیزم      خط آزادیم ده گر کنیزم  
(۲) تو امن همسم در هم نشینی      بچشم زبردستانم نه بینی (چ ح خ رد : چه بینی)  
(۳) چنین در پایه زیرم مکن جای      و گونه بر در بالانهم پای (ر : بردرت)  
(۴) بطفل دانه های اشک جوشان      دوام بر در خویشت خروشان  
(۵) زگیسو مشک بر آتش فشام      ترا چون عود بر آتش نشام  
(۶) ز تاب زلف خویش آم بآبایت      فرو بندم بخواب غمزه خوابت (چ خ : بآب  
غمزه) ۱۴۹۰ پ : خویش کار . ۱۴۹۰ ث : زین سان . \* \* پ ث چ د  
چ ح خ ر : از زده چو تودل بر مراد خویش داری (پ : چو دلوا) مراد دیگران  
کی پیش داری (چ : دیگری) . ۱۵۰ ح : حذف شده .

بباغ افکندنت پالود خونم      چو بر بگرفت باغ از دربرونم  
 نگشتم ز آتشت گرم ای دل افروز      بدودت کور میگردد شب و روز  
 جفا زین بیش کاندادم شکستی      چونام آورشدی نامم شکستی  
 عمل داران چو خود را سازینند      بمعزولان ازین به بازینند  
 ۱۵۵- بمعزولی بچشم درنشتی      چو عامل گشتی ازمن چشم بست \*

۱۵۱ ح : حذف شده . ۱۵۳ پ خ در : رطب خارااست ؛ ب پ  
 چ د : چوشیرین . ۱۵۱-۱۵۳ خ : حذف شده . ۱۵۱-۱۵۵ ب ت :  
 حذف شده .

۱۵۱ خ : افکنیم ؛ پ : افکنم و ؛ ز : تابودخونم .  
 ۱۵۳ ج : چو بگرفت کور ؛ ث : نگرفت ؛ ز : چو بر بگرفت کور .  
 ۱۵۲ پ : بنستم ران بستت گرم .

۱۵۳ ث ج چ پ : همه روز ؛ ح خ پ : زدودت گرم میگردم  
 ۱۵۳ ج : چرا زین بیش اندام ؛ ح : جفا تاکی که اندام .  
 ۱۵۳ ج : چون ؛ پ : چوتا .

۱۵۴ ز ث ج ح : که خود را ؛ چ : که خود با ساز .  
 ۱۵۴ ، ۱۵۵ : خ ۱۵۴ ، ۱۵۵ : ح ۱۵۵ : حذف شده . ۱۵۵ د : چو  
 غافل ؛ پ : درنشین . \* ر : ازوره  
 بآب دیده گشتی چند رانم      وصال را بیاری چند خوانم

چو بی یار آمدی من بودمت یار  
چو کاری نداری با کسی کار  
چو کارم را بر سوائی فلندی  
سپر بر آب رعنائی فلندی \*  
برات گشتم را ساز دای  
بتشیب فراقم باز دای  
نماند از جان من جز رشته نائی  
ملکش کین رشته سر دارد بجائی

۱۵۶ خ : حذف شده . ۱۵۶ - ۱۵۷ پ : حذف شده . ۱۵۶ - ۱۵۹ پ  
ت : حذف شده .

۱۵۶ ث : بر کاری نبینم ؛ ح پ بر کاری ؛ ج ر : کاری -  
نباشد بامنت ؛ د : چو با یاری نباشد بامنت کار .

۱۵۷ ج : بر آب رسوائی . ۱۵۹ ح : حذف شده .

\* ج چ پ ز ث ؛ ر (بعد از ۱۴۹) افزوده

مرا تا خار در ره می شکستی  
کمان در کار ده ده می شکستی  
خ (قبل از ۱۵۲) افزوده :

مرا ناچار در ره می شکستی  
کمان در راه ده ده می شکستی  
د (بعد از ۱۴۹) افزوده

چو من یارت بدم در کاخ و ایوان  
همی خوردیم می در باغ و بوستان  
فروزان میشدی آن محفل تو  
ز روی من بدی خرم دل تو  
۱۵۸ پ ، بر آن برگشتم ؛ ج باز دای . ۱۵۸ ث ج د : بتعذیب ؛ ج ح ؛ تسلیم ؛ ر ؛  
بآسیب ؛ ج ؛ ساز دای ؛ پ ؛ نبشته بر ؛ ۱۵۹ ث ؛ مکن کین رشته دارد ؛ ر ؛ مکن کش ؛ ن ؛ مکن کین

۱۹. وزن شمشیر بر شیرین مظلوم      تو آن بس که بردی نیزه در روم \*  
 مکن کز گرمی آتش زود خیزد      از آن ترسم که ناگه دود خیزد  
 هزار از بهر می خوردن بود یار      یکی از بهر غم خوردن نگه دار

آ. ۱۶۱ ث ز ح خ : با شیرین . ۱۶۲ ر : که راندی ( بردی ) نیزه بر  
 د : تر این بس .

\* ث چ چ خ ابیات ۳، ۱، ۲ ؛ در ابیات ۲۱ نوشته شده در زیر نغز  
 (۱) چون نقش کارگاه رومیت هست      تو رومی کار از من دور کن دست  
 (تج ح : ز رومی ؛ بخ رد : ز رومی کار از من) . ث چ چ ح ،  
 (۲) ز باغ روم گل داری بخور من      مکن تاراج تاج و تخت از من  
 (برد : تخت و تاج ارمن ؛ تج ح : ارمن) . ث چ ح :  
 (۳) دو کاری های روم از دست بگذار      که از ارمن نیاید جز یکی کار  
 (تث : کر از آن ناید الا کار در کار ؛ بخ : که ناید راز الا کار در کار)  
 ۱۶۱ ح : حذف شده

آ. ۱۶۱ چ ؛ بر فروزد ؛ ث : دود ؛ پ : مکن گو می که . ۱۶۲ ث که آنگه  
 زود ؛ ج : وز آن آتش تن و جانم بسوزد ؛ چ پ خ : از آتش آنگه دود  
 ر ؛ و از آتش ترسم آنگه ؛ د : وز آن ترسم کز آتش . آ. ۱۶۲ خ د : هزاران بهر  
 ۱۶۲ د : یکی را بهر . آ. ۱۶۳ چ ؛ کوی ؛ ۱۶۳ چ ؛ دام دامن دور کوی ؛ ز ؛ کشیده  
 ۱۶۲-۱۶۳ ح ؛ ۱۶۲ ؛ افزوده ؛ خک بر راه مهجوران میفشان      تک بریش زجوران میفشان ،  
 . ۱۶۳

صرا در کار خود رنجور داوی      کشتی وردام و دامن دورداری \*

\* چ (بیدار ۱۶۲) ؛ ج (۱۶۱، (۱)، (۴)، (۱۶۲) ؛ خ (۱۶۱، (۱)، (۴)، (۱۶۳)  
 (۵)، (۲)، (۳)، (۶) - (۱۰)، (۱۳)، (۱۴)، (۱۶۸)، (۱۵) ؛ د (۱۶۱،  
 (۱)، (۴) ؛ ر (۱۶۳، (۱)، (۳)، (۴)، (۵) ؛ ح (۱۶۲، (۱)  
 بیدار ۱۶۸، (۱۵) ؛ افزوده

(۱) خشک بر راه مهجوران میفشان      نمک بر ریش رنجوران میفشان  
 (آج ح خ : در راه ؛ ر : بردامن دوران . بر : بر جان مهجوران ؛  
 خ : محرو جان .)

(۲) ز راه درد خود رویم چه تابی	خوابی را رها کن در خوابی
(۳) ترا در بزم شاهان خوش بردخوا	ز نگاه غویان روی بر تاب
(۴) رها کن تا دین محنت که هستم	خدای خویشتن را می پرستم
(۵) بدام آورده گیر این مرغ را باز	دگر باره بصحرای کرده پرواز
(۶) سوی شاهین بحری بازگشتی	که وحشی تر بود شاهین دشتی
(۷) مکن کاشوب ز لقم سر بر آرد	بروی دوستان در بر آرد
(۸) بسوزه پرده من ساز بردار	با هنگ حریف آواز بردار
(۹) اگر بر پرده من کج کنی ساز	شوم بر عاشقی دیگر کنم ناز
(۱۰) رخ معشوقه با این جمالی	جهان از مشتقازان نیست خالی
(۱۱) چراغ بویه زن گر خوش نسوزد	فتیله برکشد تا بر فروزد

مشو راهی که خردر گل بماند      ز کارت بیدلان را دل بماند  
 ۱۶۵ مزن آتش در این جان ستمکش      رها کن خانه از بهر آتش \*

(۱۲) چراغ من که بگذشت از قتیله      فرو زنده است چون در و رطوبله

(۱۳) توانم کوی را بتخانه کردن      دماغی چند را دیوانه کردن

(۱۴) خیال از پرده دیگر گشادن      بدیگر بیدلی دل بر نهادن

(۱۵) اگر چه قائم نازک دختست      دل سنگین من دانی چه سختست

آ (۱۵) ث : دانی که .

آ (۱۵) د : مرغ دمساز . آ (۹) د : بسوز پرده من گر کنی ساز .

آ (۱۳) د : توانم از بتی .

آ ۱۶۴ ج د : مرو ؛ خ : مشو راضی .

۱۶۴ - ۱۶۵ ح : حذف شده .

\* ث ج چ ح (ببر از ۱۶۳) ، پ خ د ر : افزوده

ازین آتش که عشق افروخت ازین      درینا عشق خواهد سوخت خرم

(آ ج : از آن ؛ چ : ارم ؛

ر : درین ؛ بر من ؛ د : که مهر

تج خ : سوخت از من .)

آ ۱۶۶ ث د : غمت بر هر رگی ؛ ج ، غمت بر سردلم ؛ پ : بردلم

چ ح خ ر : غمت بر هر رگم



غم تو در دلم پیچید ما ری  
 ز اشک و آه من در هر شماری  
 شکسته در بن هر موی خاری \*  
 بود در یانمی دوزخ شراری \*  
 بر آب دیده کشتی چند رانم  
 همه کارم که بی تو ناتمامست  
 چنین خام از تمناهای مست  
 چرا میجویم آب زندگانی  
 نه بینی هر که میبرد تانمیرد  
 امید از زندگانی بر نگیرد

۱۶۶۶ ج ح خ در ث پ : شکستم را . \* پ ش ج چ خ در ؛ ح (قبل از ۱۶۶۶)  
 افزوده : نه شب خسیم نه روز آسایشم هست (ح : خفتم) نه از تو ذره بخشایشم هست  
 صبوری چون کنم عمری چنین تنگ (ر : تصحیح شده ؛ د : صبوری کی) بمنزل کی رسم  
 پائی چنین نگ . ز : افزوده نیم خالی ز رنج و آل یکدم دلم شدیکره خانه غم  
 ۱۶۷۱ ج خ : ز آه و اشک ؛ ج : نه اشک ؛ د : هر حرف شده ۱۶۷۲ ث : بدو دریا ۱۲۷۰  
 ح : حذف شده \* \* ش ج چ خ در پ : افزوده : در این دریا کم آتش گشت کشتی  
 مرا هم دوزخی خوانم هم بهشتی (آر : هست) . ۱۶۸۱ ث ج ح خ : باب .  
 ۱۶۸۱ ث ج ح خ ر : وصال را ؛ ج : خیالت را براری ؛ د : خیالترا .  
 \* \* \* پ ث ج چ ح خ ر ؛ د (بعد از ۱۷۰) افزوده : (۱) مرا چون بد نباشد حال  
 بپتو که بودم با تو پارامسال بی تو . (۲) ترا خاکبست خاک از در گذشته  
 مرا آببست آب از سر گذشته (۳) چ : مرا آبی نه آب ؛ ش : مرا آبی و آب (۴) ث : ترا  
 خاکی و خاک (خ : بپای (۱۲) مرا بنیاد تو باید نهادن خیال از پرده دیگر کشادن ۱۶۹۱ ات ز  
 بی او . ۱۷۱۲ ج : از جان شیرین .

خرد ما را بدانش ره نمودست	حساب عشق ازین دفتر فروست
براین ابلق کسی چابک سوار است	که در میدان عشق آشفته کار است
بفرج ساختن فرز انگان ر است	چو شد پرداخته دیوانگان ر است
۱۷۵- بعشق اندر صبوری خام کار است	بنای عاشقی بر بی قرار است
صبوری از طریق عشق دور است	نباشد عاشق آنکس کو صبور است
بدینسان گرچه شیرینست رنجور	ز خسرو باد وایم چشم بد دور
چو بر شاپور خواند این داستان را	سبک بوسید شاپور آستان را *
که از تدبیر ما رای تو بیش است	همه گفتار تو بر جای خویش است
۱۸۰- وزان پس گردش اندیشه سفتی	سخن با او نسنجیده نگفتی
سخن باید بدانش درج کردن	چو زر سنجیدن آنکه خوچ کردن

۱۷۲ ح : صنف شده ۱۷۲ ث خرد خود را . ۱۷۲ د : حساب من . ۱۷۳ ا ب ت ز ش خ . بدین : پ یک  
 سواری . ۱۷۳ پ : آشفته کاری . ۱۷۳- ۱۷۵ ج : ۱۷۳ ۱۷۴ ۱۷۵ ۱۷۳ : د : ۱۷۴ ۱۷۳ ۱۷۵ .  
 ۱۷۴ ح : حذف شده . ۱۷۴- ۱۷۶ خ : ۱۷۶ ۱۷۶ ۱۷۵ ۱۷۴ پ : فرز انگان را . ۱۷۴ پ : چو  
 گردد ساخته دیوانگان را . ۱۷۵ ۱۷۶ پ : ۱۷۵ ۱۷۵ ۱۷۵ ج : قراری عاشقی : د : بر برد بار است  
 پ : بنای عشق خود . ۱۷۷ ج د : درین غم گرچه . ۱۷۷ پ ت ر : دایم رنج و غم دور : ج ج  
 خ د : دایم درد و غم دور . ۱۷۸ ب پ ت ج : شاپور پرسید \* . زح : افزوده دعاها گفت  
 بر ماه جهان تاب که بی اندازه باش ای درخو شتاب . ۱۸۰ ج : وزان پس گردش : د :  
 اندیشه رفتی . ۱۸۰ ح : همی سنجیده گفتی : د : سنجیده : پ : نسنجیده سخن با او نگفتی  
 خ : سخن با او همه سنجیده گفتی

## قصه فرهاد با شیرین \*

۱- پری پیکر نگار پر نیان پوش  
در آن وادی که جائی بود دلگیر  
گرش صد گونه حلوا پیش بودی  
از او تا چار پایان دورتر بود  
۵- که پیرامون آن وادی بخوار  
همه خرزهره بد چون زهره مار  
بت سنگین دل سیمین باکوش\*  
نخوردی هیچ خوری خوشتر از شیر  
غذاش از مادیان و میش بودی  
ز شیر آوردن او را درد سر بود  
همه خرزهره بد چون زهره مار

\* ز : آغاز داستان فرهاد نامه ؛ (ج : نامه سذف شده) ؛ ث :  
سبب عاشق شدن فرهاد بر شیرین ؛ ح : آغاز قصه فرهاد و  
سبب عاشق شدن او بر شیرین ؛ خ : آغاز قصه عشق فرهاد  
با شیرین ؛ د : قصه فرهاد و عاشق شدن او بر شیرین ؛ پ :  
ابتدای داستان فرهاد ؛ ر : آغاز عشق فرهاد . \* \* ز : افزوده

(۱) نگار خنکهی بت روی چینی سهی سروچمن بانوی چینی  
پ ز افزوده (۲) تمنای شهبان خاتون توران دلاشوب جهان بانوی ایران .  
خ (۱، ۳) افزوده (۳) شهنشاه تبان بانوی آفاق ننگوئی ز جمله نیکوان طاق .  
پ ۳ : غذاش مادیان میش بودی ؛ آ ۴ پ : خار پایان . آ ۵ پ :  
در آن وادی ... باغبانان ... بود چون خوار . ب ۷ ح : چون زهر خون خوار .

ز چوب زهر کن چوپان خبر داشت  
 دل شیرین حساب شیر میکرد  
 که شیر آوردن از جایی چنان دور  
 چو شب زلف سیاه افکند بر دوش  
 ۱۰- در آن حلقه که بود آن ماه ولسوز  
 نشسته پیش او شاپور تنها  
 از آن اندیشه کان سروهای داشت  
 چو گلرخ پیش او این قصه برگفت  
 نمازش برد چون هندو پیر را  
 ۱۵- که هست اینجا هندس مرد استاد

چراگاه گله جای دگر داشت  
 چه فن سازد در آن تدبیر میکرد  
 پرستاران او را کرد رنجور  
 نهاد از ماه زرین حلقه در گوش  
 چو مار حلقه می پیچید تا روز  
 فرو کرده زهر نوعی سخن ها  
 دل فرزانه شاپور آگهی داشت  
 نبوشنده چو برگ لاله بشکفت  
 ستودش چون عطاردمشتری را  
 جوانی نام او فرزانه فرهاد

آء ح ر : زهر چون چوپان ؛ ج : زچوب زهرجویان چون ؛ د : زهرکان  
 بء خ : چراگاه رمه . آء پ : آورد ؛ ج د : از جای . بء ث  
 ر : داشت رنجور ؛ خ : پرستاران او کردند  
 بء ب ت ج خ : آن ماه ؛ پ : آن ماه سیمین بردوش .

۱۰ - ۱۱ : ج ۱۱ - ۱۰

بء ث ج خ د : زهر نوعی فروعی کرده .  
 آء چ رخ : ازین ؛ ث وزان . ۱۲ پ : کرد . بء ث نبوشیده  
 ج : نبوشید و چو . آء ر : مردی .

نچسطلی دان واقلیدس گشائی *	بوقت هندسه عبرت نمائی
دو شاگرد یکی استاد بودیم	که ما هر دو بچین همزاد بودیم
قلم بر من فکند او تیشه بر دشت	چو هر مایه که بود از پیشه بر دشت
زمین را مرغ بر ماهی نگارد	تیشه چون سر صنعت بخارد
بآهن نقش چین بر سنگ بندد	۲۰- بصنعت سرخ گل را رنگ بندد
به تیشه سنگ خارا را کند موم	بصنعت دست بوسندش همه دم
بدین چشمه گل از خارت برآید	باستادی چنین کارت برآید

۱۶-۲۶ : پ ث چ ج ح خ در ۱۶، ۱۹، ۲۵، ۱۷، ۱۸، ۲۶.

۱۶ ر : و حذف شده ؛ ج : محیطی دان مر .

\* ج : ازوده

ز بس نقش غریب از سنگ و آهن بر آرد چشمه خورشید روشن

۱۷ ر : از یکی ازوده

۱۸ ج : چو هر بهره که بود آن پیشه در داشت ؛ خ : چوهر

بهری ۱۸، ۱۷۰ پ : حذف شده

۲۰ ب ت پ : حذف شده . ۲۰ آ د : صنعت . ۲۱ ب ت ز :

صنعت ؛ د خ ث چ ج ر : به پیشه . ۲۲ خ ت : خارامی کند

ج : وز آهن سنگ خارامی کند . ۲۲ ج د : چنان ؛ ح : زاستادی

۲۲ ج : بان ؛ ح : بدان ؛ د : برین ؛ ج : کوزین .

بود هر کار بی استاد دشوار	نخست استاد باید آنکهی کار *
شود مرد از حساب انگشتی گر	ولیک از موم و گل نز آهن و زر
۲۵ گرم فرمان دهی فرمان پذیرم	بدست آوردنش پر دست گیرم
چو مشاپور این حکایت را بر سر زد	غم شیر از دل شیرین بدر برد
چو روز آینه خورشید بر بست	شب صد چشم هر صد چشم بر بست *

۲۳ ج: نخست استاد باید آنکهی کار که بی استاد گردد کار دشوار  
 ۲۳ ت ز: و آنکهی. \* ز [بدا از ۲۱ (۳-۱)؛ ب [بدا از ۲۱ (۳)؛ ث  
 ج چ د [بدا از ۲۳ (۲)؛ د ج، پ [بدا از ۲۳ (۲)؛ ج ح [بدا از ۲۱  
 (۲-۱)؛ خ [بدا از ۲۲ (۲)؛ از رده :

(۱) چنین استاد در عالم نباشد چون او دیگر بنی آدم نباشد  
 (۲) بدستش موم و آهن هر دو یک باشد به پیشش خواه مرم و خواه سندان  
 (۳) توان هر صنعتی کردن بترتیب ز روی هندسه تر روی ترکیب  
 (۳ ز: ز راه؛ آ چ؛ چ او؛ آ د: چ او). آ ۲۴ ب ج پ ت ز:  
 بود. ۲۴ ب د: ولی. ۲۵-۲۶؛ چ ۲۵، ۲۶، ۲۶ ز: در بست. \* \* ز  
 ج د (بدا از ۲۶): جوابش داد شیرین شکو باره که باید بودند در بند این کار؛  
 ج ح خ د: توئی یاری ده و غم خوار شیرین و گرنه وای بر شیرین بسکین، دل من بر تو  
 دارد استواری که تو در هر صنعت دست داری، زمین بوسید پیش ماه شاپور که باد  
 از جان شیرین رنج و غم دور (ح ز: در و غم دور؛ ج: چشم بد دور)

تجسس کرد بشاپور آن زمین را	بدست آورد فرهاد گزین را *
بشاد روان شیرین بردشاش	برسم خواجگان کرسی نهادش
۳- در آمد کوه کن مانند کوهی	کز او آمد خلایق را شکوهی
چو یک پیل از ستبری و بلندی	بمقدار دو پیلش زورمندی *
ز قیاب حرم بنواختندش	بواجب جایگاهی ساختندش
برون پرده فرهاد ایستاده	میان در بسته و بازو گشاده

\* خ د قبل از این بیت افزوده : سراندر بندگیت افکنده باشم بهر حاجت که داری بنده باشم (آدرسم در بند) ۲۹ چ خ : برسم مهتران

\* پ [ (۳-۱) بداز ۲۸ ] ، ز [ (۱۱) بداز ۲۸ ] [ (۳-۲) بداز ۳۰ ] ، ج [ بداز

۲۹ (۱، ۲) ] ، ت [ بداز ۲۸ (۱) ] ، د [ بداز ۲۸ (۱، ۲) ] افزوده :

(۱) بگفت ای فخر استادان ایام همی خواند ترا شیرین به پیغام

(۲) چنان پنداشت فرهاد سیه رو که او را بود خواهد نیکی آموز

(۳) چه میدانست کایام جگر تاب وجودش را به محنت کود پرتاب

(۱) د : ترا شیرین همی (

آ ۳۱ چ : چو پیلی . ۳۱ چ : به مانند . ۳۲ چ : پایگاهی

\* پ چ د ج ت افزوده : بهر تیشه که بر سنگ آزمودی دو

هم سنگش جواهر مزد بودی . ۳۳ ب ز : برون از ؛ د : برون رفتند

۳۴ ب ز د ت ح : کمر ؛ زح : ابرو گشاده ؛ ج : زبان در بسته .

در اندیشه که لعبت باز گردون  
 ۳۵- جهان ناگه شبیخون سازی کرد  
 بشکر خنده های شکین ساز  
 دو قفل شکر از یاقوت برداشت  
 رطبهائی که سرش بار میداد  
 بنوش آباد آن خومای و شیر  
 ۴۰- ز بس کز دامن لب شکو افشاند  
 شنیدم نام او شیرین از آن بود  
 ز شیرینی چه گویم هرچه خواهی  
 چه بازی آورد از پرده بیرون \*  
 پس آن پرده لعبت بازی کرد  
 درآمد شکر شیرین باواز  
 وزان یاقوت شکرقوت برداشت  
 رطبرا گوشمال خار میداد  
 شکر خواند انگبین را چاشنی گیر  
 شکر دامن بخوزستان برافشاند  
 که در گفتی عجب شیرین زبان بود  
 بر آوازش بختی مرغ و ماهی

۳۳ ح ر : آردش زان پرده ؛ خ : آردش از پرده . \* ج ح خ  
 ر فصل از و ده ج « حکایت کودن شیرین با فرهاد ؛ ح : « حکایت کودن شیرین  
 با فرهاد جهت جوی شیر » ؛ خ : « آمدن فرهاد پیش شیرین اول بار » .  
 ۳۶ ث چ ر ج ح خ د : بشیرین خنده . ۳۷ پ : حذف شده . ۳۷  
 چ ر خ د ؛ وزو ؛ زرخ د ؛ و شکر ؛ ح : زیاقوت و ز شکر  
 ۳۸ ر ؛ که نخلش ؛ ث ؛ رطها کان شکروش بار می داد . ۳۹ ۳۴  
 ح : حذف شده . ۴۱ ح : در عاشیه نوشته شده . ۴۰ ز : حذف شده . ۴۱ ث  
 د : گوهر افشاند . ۴۲ خ : زخوزستان . ۴۲ خ : که گفتی .  
 ۴۰- ۴۴ : ج د : ۳۹ ، ۴۰ ، ۴۱ ، ۴۲ ، ۴۳ .



شکر را حلقه ها در گوش میکرد	طبرزد را چولب پر نوش میکرد
نبودی تن که حالی جان ندادی	در آن مجلس که لولب برگشادی
گرا فلاطون بدی مدهوش رفتی *	۴۵- کسیرا کان سخن در گوش رفتی
ز گرمی خون گرفتش در جگر جوش	چو شد فرهاد را آن بانگ در گوش
چو مصروعی ز پای افتاد بر خاک	بر آورد از جگر آهی شغب ناک
وزان سر کوفتن پیچید چون مار	بر روی خاک می غلطید بسیار

۴۴- ۴۴ : ث ۴۴ ، ۴۲ ، ۴۱ ، ۴۳ ، ۴۰ ، ۴۲- ۴۳ : پ خ چ د ۴۲- ۴۳

۴۳ ز چ رد پ چ خ : کردی . آ ۴۳ پ : چو آب او نوش ؛ خ : چو آب

نوش کردی . ۴۴ ث چ ر ج د پ خ : ز شکر

۴۴ پ ز چ ح د : نبودی کس .

چ خ : نبودی دل

۴۵ ث : در گوش ماندی . ۴۵ ث : مدهوش ماندی .

۴۵ ز چ ر ج ح خ : از هوش رفتی .

ث د : بیهوش .

\* ز ج د : از زده چو شد مسموع لفظش گوش فرهاد بهفت

اندام او لرزه در افتاد ( آج : چو گشت الفاظ او مسموع فرهاد )

۴۶ خ ر ج : چو بگرفت آن سخن فرهاد ، ۴۶ ب ت ث ز ج د : در ؛ چ زپا

افتاد بر ؛ پ : ز جای افتاد ؛ ث : چو مصروعی افتاد از پای در . ۴۸ ج د ت چ خ : بر غلتید .

چو شیرین دید کان آرام رفته  
 ۵- هم از راه سخن شد چاره سازش  
 پس آنگه گفت کای داتده استاد  
 مراد من چنان است ای هنرمند  
 بچایک دستی و استاد کاری  
 گله دور است و ما محتاج شیریم  
 ۵۱- ز ما تا کوسفندان یک دوفرتگ  
 دلی دارد چو مرغ از دام رفته  
 بدان دانه بدام آورد بازش  
 چنان خواهم که گردانی مراشاد  
 که بگشائی دل غمگینم از بند \*  
 کنی در کار این قصر استواری \*  
 طلسمی کن که شیر آسان بگیریم  
 ببايد کند جوئی محکم از سنگ

۴۹ ت : سارش . ۴۹ ت : بارش . ۵۰ پ : افتاد بازش .  
 ۵۱ آه ر : کی داتده ؛ خ : کای فرزانه فرهاد ؛ د : ای فرزانه استاد  
 ۵۲ ب ت : حذف شده ؛ ۵۲ ث ج خ د : حذف شده . \* ج (د) به  
 از ۵۳ (افزوده) :

(۱) ازین جاتا بمصر شام و تاروم هنر تو یک یک هست معلوم  
 (۲) تو لمودی در صنعت او ستادی (که مودی) هنرمند و حکیم و پاک زادی  
 (۳) چنان خواهم که از من دریگیری بدین حاجت که دارم دست گیری  
 ۵۳ ث : قصر این ؛ خ : این جوی . \* \* ز ج ج (۱) (د) به از  
 (۵۶) افزوده (۱) درین کارم اگر دولت بود یار بخوایم هم بزودی عذر این کار .  
 (۲) بخوایم از ما رجوه و راه بگیریم بکار اندر مکن سستی و تقصیر ج (به از ۵۷) ز  
 شیرین رستم با هم گفته در آن شیرین سخن از خوش رفته آه خ : به ۵۵ پ : کوهی

که چوپانانم آنجا شیر دو شد  
 ز شیرین گفتن و گفتار شیرین  
 سخن هارا شنیدن میتوانست  
 ز بانفش کرد پاسخ را فراموش  
 ۶۰- وز آنجا رفت بیرون تیشه در دست  
 حکایت باز جست از زیرستان  
 ندانم کوچه میگوید بگوئید  
 پرستار انم این جا شیر نوشند  
 شده هوش از سرفروها و مسکین  
 ولیکن فهم کردن می نداشت  
 نهاد از عاجزی بریده انگشت  
 گرفت از مهر بانی پیشه بردست  
 که مستم کور دل باشند مستان  
 ز من کامی که میجوید بجوئید

آ ۵۶ د : که چوپانان از آنجا ؛ پ : که چو بو نانم . آ ۵۷ ث ج ح :  
 و حذف شده .

۵۷ ز ج ث ج خ د : از تن ؛ ح : بشد هوش از دل .

\* ن د : ازوده

ز حسرت دستها بر هم گرفته      وزان شیرین سخن از هوش فیه

(آر : ز غیوت دستها بر هم )

آ ۵۷ ح : فراموش

۶۰ ر ج : در دست ؛ ز ت : تیشه در دست .

۶۰ - ۶۶ : ۵۹ ، ۶۱ - ۶۵ ، ۶۶ ، ۶۷

۶۲ ث : ز ما کامی که میجوید .

ح : که ز من .

رقبان آن حکایت برگرفتند	سخنهایی که رفت از سر گرفتند
چو آگه گشت از آن اندیشه فها	فلکند آن حکم را بر دیده بنیاد
۶۵- در آن خدمت بغایت چابکی داشت	که کار نازنینان نازکی داشت *
چنان از هم دید اندام آن بوم	که میشد زیر زخمش سنگ چو نم
بیشه روی خارا می خراشید	چو بید از سنگ مجرامی تراشید

آ ۶۳ ج : این حکایت باز گفتند . ۶۳ ث : که گفت . ۶۴ چ : فلکند  
 آن شغل . ۶۴ ج : چو آگه شد در آن اندیشه فهاد رقم زد کار را  
 آغاز بنهاد . \* د ج : افزوده : از آنجا شد برون چون پیل سرت  
 یکی تیشه چنان کالها س در ست ؛ ج ز د ح افزوده  
 بدیشان گفت کان موضع کجاست که شیرین را بدان میل و هواست  
 نشان دوش یکی فرزانه دستور (د: دارند کای فرزانه) بدان موضع که هست امروز  
 مشهور . د : افزوده

چو آمد بر سر آن کار فهاد رقم زد کار را بنیاد بنهاد  
 ج : برفت اندر سر آن کار فهاد فلکند آن حکم را بر دیده بنیاد  
 آ ۶۶ پ : چنا (حذف شده) در اندام آن بوم . ۶۷ چ : می تراشید  
 ۶۷ ز ث چ ج ح خ د : مجری . ۶۷ - ۷۳ : ث ج ح خ د پ چ  
 ۶۷ ، ۶۸ ، ۷۱ ، ۷۲ ، ۷۳ ؛ ر : ۶۷ ، ۶۸ ، ۶۹ ، ۷۱ ، ۷۳ .  
 ت : ۶۷ ، ۷۰ ، ۶۹ ، ۷۲ ، ۷۱ ، ۷۳ . ز : ۶۷ ، ۶۸ ، ۷۰ ، ۶۹ ، ۷۲ ، ۷۳ .

ز جای گوسفندان تا در کاخ  
 بیک ماه از میان سنگ خارا  
 به هرتیشه که بر سنگ آزموی  
 چو کار آمد با خر حوضه بست  
 چنان ترتیب کرد از سنگ جوئی  
 در آن حوضه که کرد او سنگ مستش  
 بنا چندان تواند بود دشوار  
 ۷۵- اگر صد کوه باید کند پو لا د  
 چه چاره کان بنی آدم نداند  
 دو رویه سنگها ز دشاخ و شاخ  
 چو دریا کرد جوئی آشکارا  
 دو هم سنگش جواهر مزد بودی  
 که حوض کوثرش بوسید بر دست  
 که در درزش نهی کنجید موئی  
 روان شد آب گفتی ز آب دستش  
 که بنارا نیامد تیشه در کار  
 زبون باشد بدست آدمی زاد  
 بجز مردن کزان بیچاره ماند

۶۸ ب ت : حذف شده . ۶۸-۶۹ : خ ث د ج ح ۶۸، ۶۸ پ : یاد  
 ۶۸ د : سنگها ؛ چ ز چ خ : شاخ بر شاخ . ۶۸ ج : بصنعت کرد ؛ خ ؛  
 چو دریا کشت جوئی آشکارا . ۷۰ ب ث خ د : حذف شده . ۷۱، ۷۲ :  
 د ب خ ح ج ۷۱، ۷۲ . ۷۱ ر : مردست ؛ چ ؛ کوثرش زد بوسه  
 ۷۳ چ آن سنگ ؛ ح ؛ از آن ؛ ز ؛ در آن حوضی .  
 ۷۳ ج ح خ ؛ کوئی  
 ۷۴ ت ز ؛ نیاید ؛ ح ؛ نباشد ؛ چ ت ز ح ؛ بر کار ؛ پ  
 خ ح ؛ دست در کار . ۷۵ خ ؛ اگر صد گونه . ۷۶ ث : چه چاره  
 کادمی آنرا نداند . ۷۶ پ ؛ مکر مردن گراو عاجز بماند .

## رفتن شیرین بتماشای حوض و جوی که فرهاد ساخته بود \*

خبر بردند شیرین را که فرهاد	بماهی حوضه بست و جوی <sup>بگشاد</sup>
چنان کز گوسفندان <sup>شگپر</sup> شام و	بحوض آید بیای خویشتن شیر
پزی پیکر بیامد سوی آندشت	بگرد حوض و گرد جوی برگشت
چنان پنداشت کان حوض گزیده	نکردست آدمی هست آفریده
بلی باشد ز کار آدمی دور	بهشت و جوی شیر و حوضه و حور
بسی بردست فرهاد آفرین کرد	که رحمت بر چنان کس کاینچنین کرد
چو رحمت دور شد نزدیک خواندش	ز نزدیکان خود بر تر نشاندش *

\* ب چ ج ح ث پ : حذف شده ؛ ث : صحرا گرفتن فرهاد از عشق شیرین  
 خ : آمدن شیرین بتفرج جوی ؛ د : رفتن شیرین بکوه بیستون بدیدن فرهاد  
 ز : خبر یافتن شیرین از جو و جوی ساختن . ۳ ج ح : حوض کند ؛ پ ت ز ث  
 خ د : حوض بست . ۴ ث چ ح خ ر د : بهشتی پیکر آمد . ۳ چ ج ح خ  
 د : بگرد جوی شیر و حوض ؛ ث پ : بگرد حوض و جوی سیر برگشت . ۵ ث : بهشته  
 جوی ؛ ح : حوضه حور ؛ خ : و روضه . ۶ ت کفر . ۷ - ۱۱۲ ب ۷ - ۹۱۷  
 ۸ - ۱۱۰ ، ۱۱۲ ، ۱۳۰ ، ۸۱۷ : ت حذف شده . ۷ خ : چو رحمت گفته شد . \*  
 ج افزوده : بلفظ چون شکر گوهر می سفت بچربی و بشیرینی همی گفت .

۷ که استادیت راحق چون گذاریم  
 ز گوهر شب چراغی چند بودش  
 ۱۰ ز نغزی هر دُری مانند تاجی  
 کشاد از گوش با صد عذر چون تو  
 چو وقت آید کزین به دست یابیم  
 بر آن گنجینه فوهاد آفرین خواند  
 وز آنجا راه صحرا نیز برداشت  
 ۱۵- ز بیم آنکه کار از نور می شد  
 که ما خود مزد شاگردان نداریم  
 که عقد گوش گوهر بند بودش  
 وز و هر دانه را شهری خراجی  
 شفاعت کرد کاین بستان و بفروش  
 ز حق خدمتت سر بر نتابیم  
 ز دستش بستند و در پایش افشاند  
 چو دریا اشک صحرا ریز برداشت  
 بصد مردی ز مردم دور می شد

۹ زح : و گوهر ؛ د : و گردن . ۱۰ ب ت : حذف شده . آ . آخ پ  
 چ : خورشید تاجی . ۱۱ ث ج ح خ ر د : وز و هر دانه شهری و خراجی  
 ( ح د : دانه شهری ) ؛ چ : را حذف شده . ۱۲ ا ح : بدستش داد  
 کین . ۱۳ ث چ خ : به وقت یابیم .  
 ۱۴ چ د : بدان ؛ چ : آفرین لر ....  
 ۱۵ چ : در آنجا ؛ پ : چو صحرا اشک زیر صحن .  
 ۱۶ چ : چو طوفان ؛ ز : اشک رستاخیز ؛ د : اشک ریزاریز .  
 \* ح خ : افزوده  
 وز آنجا سر نهاد اندر بیابان ( بس آنکه در نسخ ) هم گردید هر سوی شتابان  
 ۱۷ چ ز ز بهر آنکه ؛ چ : ز بهر آنکه . ۱۸ ا ح : بصد زاری ؛ پ : بصد صحرا

## صحر اگر فتن فرهاد از عشق شیرین \*

چو دل در عشق شیرین بت فوفا	بر آورد از وجودش عشق فریاد
بسختی میگذشتش روز کاری	نهی آمد ز دستش هیچ کاری
نه صبر آنکه دارد برک دوری	نه برک آنکه سازد با صبوری
فورفته دلش را پای در گل	ز دست دل نهاده دست بردل *
هـ- زبان از کار و کار از آب رفته	ز تن نیرو ز دیده خواب رفته
چو دیو از زحمت مردم گریزان	فتان خیزان تر از بیمار خیزان
گرفته کوه و دشت از بیقراری	وزو در کوه و دشت افتاده زاری
سهمی سروش چو برگ گل خمیده	چو گل صد جای پیراهن دریده

\* ز ت : در عشق ؛ پ : حذف شده .

آ ج : در فکر ؛ ج ح ر : در مهر ؛ پ : چو در دل مهر

ب ا ب ز : از وجود خویش .

آ ۳ ج ح خ : پای دوری . ب ت ج ح : نهاده سنگ . \* ز ج دانزد

نه پیچیده سراز سودای شیرین (ج ۱۵) بشوریده دل از صفای شیرین

ب ۵ ح ث : ز تن زور و ز دیده . ۷۱۶ : ح ۶۱۷ .

آ ۸ ج ج خ در : چو شاخ . ۸ - ۱۱ پ : حذف شده .





ز گرمی برده عشق آرام اورا	ز گرمی سوخته هم چون چراغش
چو طفلی تشنه کابش باید انجام	روانش برهلاک خویش گستاخ
رسیده آتش دل در دماغش	بلا ز اندازہ رنج از حد گذشته
ز مجروحی دلش صد جای سوراخ	چو ما راز سنگ و گوگ از محبوب دیتی
۲۰. بلا و رنج را آماج گشته	چو جادو از سداب و دیواز آهن
ز غم ترسان بهشیاری وستی	دلش بر آتش غم گشته بریان
چنان در میرمید از دوست و دشمن	
دلش نالان و چشمش زار و گریان	

۱۶-۲۸ : ر ۱۷، ۱۶، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۶، ۲۵، ۲۲، ۲۷، ۲۱، ۲۳، ۱۶، ۱۷ :

چ ث ح خ د ۱۷، ۱۶.

۱۶ پ : عشق اندام اورا . ۱۷ آ چ ث ج خ د : چو طفل . ۱۷ ب :

جام را . ۱۶-۱۷ : چ ر ۱۶، ۱۷ . ۱۸ پ ث ج ح خ د : ز چربی

۱۹ ج : چو . ۱۹ ث : زبانش . ۲۰-۲۷ : چ ۲۰، ۲۱، ۲۲ :

۲۶، ۲۵، ۲۷ : د ۲۰، ۲۶، ۲۳، ۲۷، افزوده در ۱۵، ۲۲، ۲۱، ۲۸ .

۲۲ ح : اندر میرید . ۲۳ ت چ ج ر ج : که ؛ ح ج ر : از

سپند و ؛ د خ : و دیو . ۲۳ ث چ ح پ : صفت شده .

۲۳ ز ت تش ؛ ج : تنش نالان و زار و چشم .

۲۳ ر : جگر از آتش .

شب‌ی و صد درینخ و نوحه تا روز	۲۵- دلش رفته قرار از بخت مرده
چنان از عشق شیرین زار بگریست	که شد آواز گریش بیست و بیست *
غمش دامن گرفته او بنم شاد	چو گنجی کز خرابی گردد آباد
علاج درد بیدرمان نداشت	غم خود را سر و سامان نداشت
فرو مانده چنین تنها و رنجور	زیاران منقطع وز دوستان دور
۳- گرفته عشق شیرین را در آغوش	شده پیوند فرهادش فراموش

۲۴ ت ز : حسرت و سوز . ۲۴ ج : بداز ۴۵ نوشته شده . ۲۴ پ  
 ث ح د : حذف شده . ۲۵ پ ث ت ج ح د : حذف شده . ۲۵ ر : و  
 بخت : ب خ ز ج : برده ؛ ۲۵ ج خ ر : پی دل ؛ خ : پی دل در  
 دویدن رخت برده ؛ ز : بخت برده . ۲۶ د ج ث ج ر پ : تلخ بگریست  
 ۲۶ ث ح ب ت ح پ : که رفت \* ز ج د : افزوده  
 «همی گفتمی که باشد گوئی آن روز که بینم روی آن ماه دل افروز  
 (۷) از آب دیده گر بگریستی زار سیاهی را بپوشستی از شب تار  
 (۱) ج : که خود کی باشد آن ؛ د : دگر کی . ۲۷ ج د : دیده کو  
 ۲۷ ت ث ر : واو ؛ ج : بدل شاد  
 ۲۸ پ : کد انست .  
 ۲۹ ح خ : چنان ؛ ۳۰ ر : شیرینش .

نه کس محرم که پیغامی فرستد	نه رخصت کز غمش جامی فرستد
بجای سرمه و چشمش کشیدی	گراز درگاه او گردی و میدی
بیوسیدی و برخواندی ثنائی *	و گرد راه او دیدی گیائی
ز دی بریاد او صد بوسه برخاک	چو پردی نام آن معشوق چالاک
بجای جامه جان را پاره کردی	۳۱ چو سوی قصر او نظاره کردی
گرفته انس با وحش بیابان	چو وحشی تو سن از هوسشتابان
برو گرد آمده یک شت نخجیر	ز معروفان این دام زبون گیر
یکی دامنش بوسیدی یکی پای *	یکی بالین گمش رفتی یکی جای

۳۲ د : اگر از کوی او ؛ خ : گردی رسیدی . ۳۲ ب : بجای رشته  
 د : در دیده . ۳۳ ج : اگر . ۳۳ چ : دعا ئی \* چ ،  
 خ (بعد از ۳۴) ، ر ، (در بعد از ۴۱) از زوده :

(۱) بصد تلخی رخ از مردم نهفتی سخن شیرین جز از شیرین نلفتی  
 (۲) چنان پنداشت آن دل داده ست که سوزد هر که را چون او دلی هست  
 (۳) کسی کش آتشی در دل فروزد جهان یک سر چنان داند که سوزد  
 (۴) د : بصد سختی . (۲) د : سوزیده مست . (۳) خ : کسی را کاشی  
 ۳۷ ج : آن ؛ پ : یکی دامن کشیدش . ۳۸ ج د : دامن کشیدی و  
 شخ : دامن کشیدی ؛ ح : دامن کشیدی و دگر پای ؛ خ : چ ث زب ت : بیسیدی .  
 \* \* چ از زوده یکی رفتن نمودی هر زمانش یکی بودی رفیق مهربانش

گهی با آهوان خلوت گزیدی      گهی در موکب گوران دویدی\*  
 ۴- گهی اشک گوزنان دانه کردی      گهی دنبال شیران نشانه کردی  
 بروزش آهوان دمساز بودند      گوزنانش بشب همراز بودند  
 نمودی روز و شب چون چرخ ناو      نخوردی و نیاشامیدی از درد  
 بدان هنجار کاوّل راه رفتی      اگر ره یافتی یک ماه رفتی  
 اگر بودیش صد دیوار در پیش      ندیدی تا نکردی روی او ریش  
 ۴۵- و گرتیری بچشمش در نیشتی      ز مد هوشی مژه بر هم نبستی

۳۶-۳۵ : خ ۴۲، ۳۵ - ۴۴، ۴۶، ۴۵، ۳۶ . ۴۷-۳۶ : ج

۴۲، ۳۵ - ۴۶، افزوده، ۳۶، ۴۱-۴۷ .

۳۹ ح : گهی با آهوان دمساز گشتی ؛ ت : جلوة

۳۹ ح : نشستی .

\* ج : افزوده

گهی بادام و دد دمساز گشتی      گهی با شیر نر همراز گشتی

۴۰ ح : ب آ

۴۰ ح : زمانی پشت گوران .

۴۱-۴۲ : پ ۴۲، ۴۱ . ۴۲ ح : با چرخ . ۴۳ چ : برآن ؛

پ : برآن هر خار کاوّل . ۴۴ ت : روی خود ؛ ج : رویا ؛ ح د :

چشم او . ۴۵، ۴۶ : خ چ پ ج ت ۴۵، ۴۶ . ۴۵ ج : زیهوشی .

وگر پیش آمدی چاهیش در راه  
نشاطی کز غم یارش جدا کرد  
غمی کان بادش دمساز میشد  
ادیم رخ بخون دیده می شست  
۵۰. نخفت ار چند خوابش می بایست  
دل از رخت خودی بیگانه بودش  
از آن بدنقش او شوریده پیوست  
نیاسود از دویدن صبح تا شام  
ز تن میخواست تا دوری گزیند  
۵۵. نبود آله که مرغش در نفس نیست  
چنان با اختیار یار در ساخت  
ز بی پرهیزی افتادی در آن چاه \*  
بصد جهد آن نشاط از دل ها کرد  
دو اسبه پیش آن غم باز میشد  
سهیل خویش را در دیده می جست  
که در بر دوستان بستن نشایت  
که رخت دیگری در خانه بودش  
که نقش دیگری بر خویشتن بست  
مگر کز خویشتن بیرون نهد گام  
مگر بادوست در یک تن نشیند  
نمیدانست کاندرا خانه کسی نیست  
که از خود یار خود را باز نشناخت

۴۷ ح : حذف شده . ۴۷ پ چ در : بصد قهر ؛ ت : قصد ؛ ج : فن . \* چ ر  
افزوده : دل از جان برگرفته و ز جهان سیر بلا همراه در بالا و در زیر  
شب و صد دریغ و ناله تا روز دلی و صد هزاران حسرت و سوز  
ره اردر کوی و کورد کاخ کردی نفیرش سنگ را سوراخ کردی  
۴۸ ج : بر . ۴۸ پ : حذف شده . ۴۹ - ۵۲ ح : حذف شده . ۴۹ شج خ : باب  
۵۲ ج حذف شده . ۵۲ - ۵۳ ز : ۵۲ ، ۵۲ ، ۵۲ ت : از آن شد نقش او گشته . پ : از انیس  
نقش دل اندر پ . ۵۳ ب : حذف شده . ۵۴ خ : زخور ؛ ۵۴ ج : در یک جا . ۵۵ ه  
ز چ ج در پ : بمیدان شد ملک در خانه ؛ خ : بمیدان شد مگر در خانه

اگر در نور و گر در نار دیدی	نشان هجر و وصل یار دیدی
کسی در عشق فال بد نگیرد	و گر گیرد برای خود نگیرد
زهر نقشی که اورا آمدی پیش	بنیک اختر زدی فال دل خویش
۶- هر آن نقشی که آید زشت یا خوش	کند بر کام خود آن نقش منسوب
بهر وقتی شدی مهمان آن نور	بیداری قناعت کردی از دور
دگر ره راه صحرا بر گرفتی	غم آن دلستان از سر گرفتی

آ ۵۷ خ : و گر . ۵۷ ث چ د ج ح خ پ : وصل و هجر . ۵۸ ، ۵۹ : پ  
 ث چ ج ر ۵۸ ، ۵۹ . ۵۶ - ۶۶ : ج ۵۷ ، ۵۸ ، ۶۰ ، ۶۱ ، ۶۳ ،  
 افزوده در ۶۳ (۲۰۱) ، ۶۲ ، ۶۴ ، ۶۵ ، افزوده در ۶۳ (۷۳) ، ۶۶ ،  
 خ ۵۸ ، ۵۹ ، ۶۰ ، ۶۱ ، ۶۲ ، ۶۳ : د ۵۶ ، ۵۹ ، ۵۸ ، ۶۰ ،  
 ۶۴ - ، افزوده در ۶۴ (۸-۱) ، ۶۵ ، ۶۶ .

۵۸ ث : زبهر خود

آ ۵۹ د : بهر .

ب ت : حذف شده . آ ب ح : برنامه . ب ب ز پ :

برنام خود ؛ ر : کام خویش ؛ ج : برنامه خویش .

ث : کند با ابروش آن ؛ ج : کند بر کار خود .

آ چ پ ح خ ر : بهر هفته ؛ د ، ح : آن حور .

آ ۶۲ چ : در گرفته .

شبانگاه آمدی مانند نخچیر  
 جز آن شیر از جهان خوری بش  
 ۶۵- بشب زان حوض پایه هیچ گشت  
 وزان حوضه بخوردی شربتی شیر\*  
 برون زان حوض ناوردی نبوش  
 همه شب گرد پای حوض میگشت  
 در آفاق این سخن شد داستانی  
 فاد این داستان در هر زبانی

\* ج: (بعد از ۶۳ (۱۱) و (۲) افزوده و بعد از ۶۵ (۳) - (۷) (افزوده شده)؛ د:  
 (بعد از ۶۴ (۱۱) - (۱۲) - (۱۴) - (۵) - (۸) - (۶) - (۷) - (۳) (افزوده)؛  
 (۱) چو رفتی سوی آن حوضه غریوان      تو گفتی خضر بود و آب حیوان  
 (۲) وزان حوضه دمی در جان کشیدی      علاج درد بی درمان چشیدی  
 (۳) نوائی چند از این سان بر کشیدی      بگرد حوض پایه در خمیدی  
 (۴) چو دیدی از جهان یک لحظه آرام      فرستادی کله سوی دلارام  
 (۵) که ای دوران بگوئی آن پری را      چه با ما پیشه کردی کافری را  
 (۶) بگویش ای بغارت برده جانم      بیویت زنده ماندست این روانم  
 (۷) چنان بمن خیالت چیر گشتست      که جان از دل دل از جان سیر گشتست  
 آ (۱۱) د: نزد آن. آ (۱۲) د: چو زان حوضه. آ (۳) د: چو آهی چند. آ (۴) د:  
 چو خوردی یافتی یک. آ (۵) د: نگوئی. ب د: پیشه دارد. د:  
 (۸) توای شب نیز هم پاری گوی کن      زمن نزدیک او پیغمبری کن  
 آ ۶۳ تخد، شبانگاه ۶۳ ج ح د: از آن حوضه. ب ۶۴ ز: از حوض؛ ث ب ز: زان  
 حوضه؛ د: از حوضه. آ ۶۵ د: زان حوضه.



## آگاه شدن خسرو از حال فرهاد \*

۱- یکی محرم ز نزدیکان درگاه      فرو گفت این حکایت جمله باشا  
 که فرهاد از غم شیرین چنان شد      که در عالم حدیثش داستان شد  
 دماغش را چنان سودا گرفته است      کزان سوداره صحرای گرفته است  
 ز سودای جمال آن دل افروز      برهنه پای و سرگردد همه روز

\* ب : خبر یافتن خسرو از عاشق شدن فرهاد بر شیرین ( ز ر ث )  
 آگاه یافتن ؛ ث ر : از عشق ؛ ث و طلب کردن او را ( چ : آگاهی خسرو  
 از عشق فرهاد ؛ ج : بحث کردن بدیمی از حال فرهاد با خسرو ؛ ح : خبر یافتن  
 خسرو پرویز از احوال فرهاد ؛ خ : خبر یافتن شاه از عشق فرهاد با شیرین  
 د : آگاهی یافتن از عاشق شدن فرهاد بر شیرین ؛ پ : خبر یافتن خسرو  
 عشق فرهاد و طلب کردن او ؛ ت : خبر یافتن خسرو از عاشق شدن  
 فرهاد بر شیرین .

آ ۲ ج ث ح د : چنان است .

ب ۲ ج ث ح د : داستان است

ب ۴ ج در : برهنه پا و سرگردد شب و روز ( ج : همه روز ) ؛

ح : برهنه پای و سرگردان شب و روز .

۵. دلم گوید بشیرین دردمند است	بدین آوازه آوازش بلند است
هراسی نر جوان دارد نه از پیر	نه از شمشیر میترسد نه از تیر
دلش زان ماه بی پیوند بینم	بیدارش از او خوسند بینم
زبس کار دبیاد آن سیم تن را	فراموش کرده خواهد خویشتن را
کند هر هفته بر قصرش سلامی	شود راضی چو بنیوشد پیامی
۱۰. ملک چون گوش کرد این داستانرا	هوس در دل فرود آن دلستانرا
دو هم میدان بهم بهتر گرایند	دو بلبل بر گلی خوشتر سرایند
چو نقدی را دو کس باشد خریدار	بهای نقد بیش آید پدیدار
دل خسرو بنوعی شادمان گشت	که با او بیدلی همدان گشت

۶۱۵ : خ ۵۱۶ . آ پ : نه بیسی ار جوان ۸۱۷۰ : چ ۷۱۸ ؛  
 ۷۲ ح : از آن ۷۲۰ پ ش ج ر : با وازیش ؛ خ : با وازیش زو ؛  
 چ ح : با وارش ۷۰ د : باشد ۸۱۷۰ : چ ۷۱۸ . ۸ پ ث  
 ج ح : حذف شده . آ د : زبس کاور ریاد آن .  
 ۴ ج ۱ : چو آرندش .  
 ۱۰ ر : کرد گوش . آ ۱۰ ج ح خ د : فرودش .  
 ۱۱ پ : بهم خوبتر  
 ۱۲ ح : جنسیرا ؛ ۱۲ ح : بهای جنس .  
 ۱۳ پ ج ر د : شد .

بدیگر نوع غیرت برد بر یار  
 ۱۵- دران اندیشه عاجزگشت رایش  
 چو بر تن چیره گردد درومندی  
 نشاید کرد خود را چاره کار  
 سخن در تندرستی تندرست است  
 طبیب ار چند گیرد نبض پیوست  
 ۲۰- ز نزدیکان خود با محرمی چند  
 که با این مرد سودائی چه ساینم  
 گرش مانم بدو کام تبا هست  
 که صاحب غیرتش افزود در کار  
 بحکم آن که در گل بود پالیش  
 بزیر آید سهمی سرواز بلندی  
 که بیمار است رای مرد بیمار  
 که سستی راهمه تدبیر سست است  
 بیماری بدیگر کس دهد دست\*  
 نشست وز درین معنی دمی چند  
 بدین مهره چگونه حقه با زیم  
 و گر خون ریزمش خون بیگناهست

آن ۱۴ چ : ز دیگر . ۱۴ ح : آورد ؛ خ : بر کار . ۱۵ ج : برین  
 اندیشه . ۱۶ پ : چو در . ۱۶ ر : فرود آید ؛ ح : بزیر افتد  
 سهمی . ۱۷ ح : حذف شده . ۱۷ ز : که تیمارست .  
 ۱۸ ح : همه اندام . ۱۸ ز : که سستی ؛ ح : که در سستی همه  
 اندام ؛ ج : ث ج خ رد : که در سستی ؛ پ : که در سستی همه  
 ج : سستی است . ۱۸ ، ۱۹ ، ۱۹ ، ۱۹ ح : طبیب ارچه بگیرد \* ر : فصل افزوده  
 رای زدن خسرو در کار فرهاد ؛ ح افزوده ؛ دل شه چاره آن نم ندانست که راز حیو  
 محرم ندانست . ۲۱ ج : سازم . ۲۱ ح : بدین حقه چگونه مهر با زیم ؛ ج : بازم ؛ ب : ت  
 ز : باین . ۲۲ ج : باو ؛ خ : که گر ۲۲ ج : خ د : خون ریزش خود ؛ ر : و گر خونش بریزم  
 ج : و گر خونش بریزم بی گناهست .

بسی کوشیدم اندر پادشائی	مگر عیدی کنم بی روستائی
کنون بر من کند عید آن مه نو	که کرد آشفته را یار خسرو
۲۵. خرومندان چنین دادند پاسخ	که ای دولت بیدار تو فرخ
کمین مولای تو صاحب کلاهان	بخاک پای تو سوگند شاهان
جهان اندازه عمر درازت	سعادت یار و دولت کارسازت
گرین آشفته را تدبیر سازیم	نه ز آهن کز زرش زنجیر سازیم
که سودا را مفرح زربود زر	مفرح خود بزر گردد تو انگر
۳۰. نخستش خواند باید با صد امید	زرافشانی بذاو کردن چو خورشید
بزر نزدلستان کز دین برآید	بدین شیرینی از شیرین برآید
بسایبنا که از زر کور گردد	بس آهن کو بزر بیزور گردد
گرش نتوان بزر معزول کردن	بسنگی بایش مشغول کردن
که تا آروز کاید روزاو تنگ	گذارد عمر در پیکار آن سنگ

۲۳ ح د : که تا عیدی . آ ۲۴ ر : کند بر من کنون . ۲۴ ج د : باز از خسرو آ ۲۶ خ :  
 همه مولای ؛ د : یکی مولای . ۲۷ ب ز : سعادت کار . ۲۸ آ چ :  
 که این ؛ د : گرین دیوانه را . ۲۸ ب ت ز : ز حذف شده . ۲۹ ، ۳۰ شج ۲۹ ، ۳۰  
 ۲۹ ح : حذف شده . ۲۹ ر : گرد میسر ؛ خ شج د : هم بزر گرد میسر . آ ۳۱ ت : ناصد  
 ۳۲ ث د یخ : براو . آ ۳۱ ج د : بزر بس ؛ ۳۲ ج : بساکس کو بزر . آ ۳۲ ج : کاز پیراو  
 تنگ . ۳۳ ت : این ؛ د : همراو . ۳۴ ث ج : حذف شده

## طلب کردن خسرو فرهاد را \*

چو شه بشنید قول انجمن را      طلب فرمود کردن کوهکن را \*

\* ت خ : فرستادن خسرو قاصدانرا بطلب فرهاد ؛ چ ج ، حذف شده  
 \* \* در نسخه های قدیمی شلاب ت ز ث بیت های که اغلب آنها با هم مطابقت  
 میکنند درج شده ، ترتیب شرا هم تقریباً یکی است . در نسخه ز از همه سایر نسخه های  
 ابیات بیشتری درج شده که مادر اینجا از همان نسخه استفاده کرده و از نسخه های ب  
 ت ث علاوه های لازم را قید نموده ایم .  
 ز :

- |                                 |                               |
|---------------------------------|-------------------------------|
| (۱) نقیبانرا بفرمود آن جهاندار  | مدارید این چنین اندیشه راخار  |
| (۲) که هست این داستانی برشانها  | از و ماند بعالم داستانها      |
| (۳) حدیث من همه عالم بخواند     | عجب باشد هر آنکس گش بداند     |
| (۴) ببايد خواند و پرسیدن ز حالش | بدین معنی بدادن گوشمالش       |
| (۵) نخستین تاچه میگوید دین کار  | بدیدن تاچه دارد بردلش بار     |
| (۶) بدانستن که از گفتار و کردار | بسیرت میل دارد یا بیدار       |
| (۷) آگوز بایدهش بیکار باشد      | وگرم عاشق بود دشوار باشد      |
| (۸) بران رخسار خندان چون نه     | چو عاشق شد چه فرهاد و چه خسرو |

(۹) بزرگان جمله پیش شه نشستند      یکایک دل درین اندیشه بستند

ز (۱۰) ، ب ، ت (۲)

(۱۰) چنین فرمود خسرو موبدان را      که حاضر کرد باید آن جوان را

ز (۱۱) فرستادن که تا او را بجویند      یکایک حال ما با او بگویند

بهر نیرنگ و هراسون که داند      مگر او را بنزد ما رسانید

ز (۱۲) ، ب (۵) ، ت ، ج (۳)

(۱۳) بیاوردند ده مرد هنرمند      همه دانا بهر کار و خردمند

ز (۱۴) ، ب (۶) ، ت (۲) ، ج (۴)

(۱۴) چنین فرمود خسرو قاصدان را      بهر جانب که یا بید آن جوان را

ز (۱۵) ، ج (۵) ، ب (۲) :

(۱۵) رسانید او لش از ماسلامی      بگویدش که داریمت پیامی

ز (۱۶) ، ب (۲)

(۱۶) اگر بینید کوسر پیچد از ما      دلش دادن که تا بندیشد از ما

ز (۱۷) ، ب (۳) ، ت (۳) ، ج (۱)

(۱۷) نخست این کنید از هر شمشیر      کنید از ما بلطف اسیدوارش

ز (۱۸) ، ب (۴) ، ج (۲)

(۱۸) نشاید هیچ نوع آزدن او را      با عزازی تمام آوردن او را

(۱۹) همه کاری توان کردن بتدبیر      نشاید ساخت از فولاد زنجیر

ز (۲۰)

(۲۰) چو بینیش بلطف و با مدارا بدارید اول این راز اشکا را

ز (۲۱) ، ب (۸) ، ت (۴) ، ج (۶)

(۲۱) که خسرو رای آن دارد که یوت بیند هست ازین درجست وجویت

ز (۲۲) ، پ (۹)

(۲۲) برو برقصهای گرم خوانید مگر او را بتزد ما رسانید

ز (۲۳) ، ب (۱۰) ، ت (۵) ، ج (۱۱)

(۲۳) نقیان راه جوئی در گرفتند پی فرهاد را پی برگرفتند

ز (۲۴) ، ب (۱۱) ، ت (۶)

(۲۴) جهان بود از خوشی چون گل شکفته عروس دهر در زیور نهفته

ز (۲۵) ، ب (۱۲) ، ت (۷)

(۲۵) بسان پرتوطی کوه و صحرا همه یکسر پراز مرجان و مینا

ز (۲۶) ، ب (۱۳) ، ت (۸)

(۲۶) بنفشه نیلگون و لاله دلسوز نقاب گل ربوده باده نوروز

بعداً ترتیب بیت های در نسخ های ز ، ب ، ت یکی است

(۲۷) زده در سایه هر سرو و تختی درم ریزان زهر شاخ درختی

(۲۸) ریاحین صف زاده در باغ بوستان نسیم صبحدم در هر گلستان

(۲۹) بسان چشم عاشق ابرو غمناک سرشته باد و باران شک با خاک

(۳۰) گوزن و گور در هر مرغزاری

همه شادی کنان از بهر یاری

ز (۳۱) ، ب (۱۸) ، ت (۱۳)

(۳۱) صغیر فاخته در باغ و گلزار

خروشان کبک نر بر فرق کهسار

بوقت صبح بلبل همچو مستان

بگلزار آمده با ساز و دوستان

بمدح گل زبان سوسن گشاده

شقایق گشته مست از جام باده

ز هر کنجی ریاحین بر دیده

بساط سبزه در صحرا کشیده

(۳۵) بخورده باده نرگس مست و بخور

بسان عاشقان بی درد ورنجور

سحاب از بی دلی افان و خیزان

خروشان هر زمان و اشک ریزان

بوقتی کاختر سعد آن نظر کرد

روان گشتند چون سیاره ده مرو

بهرمت قاصدان دریای جستند

بدین خدمت میا ترا سخت بستند

بشام و صبح همچون باد رفتند

دو اسبه از پی فرهاد رفتند

(۴۰) بهر جانب برون شد قاصد<sup>چیت</sup>

بفرمان ملک فرهاد راجست

همی رفتند اندر راه پویان

همه یک دل شده فرهادجویان

بباغ و راغ و درها مون و کهسار

بجستندش بهر وادی و هرغار

خبر پرسان همی رفتند چون باد

نشد معلوم شان احوال فرهاد

چو از کار طلب بی ساز گشتند

یکایک سوی خسرو باز گشتند

ز (۴۵) ، ت (۲۲)

(۴۵) همه بارنج و غم زن سعی بسیار

همه دلشنگ و سرگردان چو پرگار



ز (۴۶) ، ت (۲۸)

(۴۶) ندیده راحت و بی سود مانده از آن مقصود بی مقصود مانده

ز (۴۷) ، ت (۲۹) ، ب (۳۲)

(۴۷) همی گفتند هر یک با خود این راز که فرهادی چنین با نام و آواز

اگر او زنده بودی در زمانه بسی گفتندی از عشقتش فسانه

عجبت آنک نه غمگین و نه شاد حدیث کس نگفت از حال فرهاد

(۵۰) یکی زین قاصدان یک روز ناگاه بدید آن تنگ دل را بر سر راه

چو محرومان دل از شادی گسسته غبار عاشقی بر رخ نشسته

نه گویای سخن از بی زبانی نه جویای طعام از ناتوانی

گهی نالان چو رعد از بیقواری گهی گریان چو ابر نو بهاری

نه در غربت کس او را هم نشینی نه در محنت کس او را هم قرینی

(۵۵) نه هم رازی که با او راز گوید نه هم سازی که او درمان بجوید

طمع برداشته از خود بیکبار فراموش کرده نیک و بد بیکبار

چو قاصد دیدگان مجروح غنا بسان مرده افتاده در خاک

ز (۵۸) ، ب (۴۳) ، ت (۴۰)

ز سرتاپای آن مسکین نظر کرد غریبی دید با تیار با درد

بدانست او که فرهادست نه چو که از شیرین جدا ماندست و هم چو

(۶۰) سلامش کرد و پرسیدش که چونی چرا از مجلس شادی بروی

(۶۱) چرا افاده در خاک خواری  
جوابش داد و گفتا کای جوانمرد  
ز (۶۳) ، ت (۶۵)

تنی از تاب تب افاده در تاب  
دلی پر آتش و چشمی پر از آب  
ز (۶۴) ، ت (۶۶) ، ب (۶۸)

چوموم از روی شیرین دورمانده  
تنی چون شمع در آتش نشانده  
(۶۵) بکام دشمنان حیران فاده  
ز (۶۶) ، ت (۶۸)

چو می بینی مرا پیمان ترا زمار  
نباشد حاجت پرسش ازین کار  
ز (۶۷) ، ت (۶۹) ، ب (۷۰)

ز شیرین تلخ گشته روزگارم  
بدین سختی که بینی میگذارم  
ز (۶۸) ، ت (۷۰)

ز دیده آب حسرت برگشاده  
میان آتش سوزان فاده  
ز (۶۹) ، ت (۷۱)

درین محنت ز شادی دورمانده  
درین شدت چنین رنجورمانده  
(۷۰) نه از عالم کسی آگاه گشته  
نه رنج و درد من کوتاه گشته  
ندارم در جهان از نیک و بد کس  
کرا گویم که تو فریاد من رس  
(۷۲) کسی این محنت نیاباد اندر ایام  
که من دیدم ز هجران دلارام

بدر دآن مرد گفت ای غم رسیده  
 اگر رنجی کشیدی در زمانه  
 (۷۵) همی دانم اگر سختی کشیدی  
 که شاه خسروان خورشید آفاق  
 بزرگان بملگی در انتظارند  
 بدو فرهاد گفت ای مردهشمار  
 بستاری که قادر شد ز کامم  
 (۸۰) مگو چیزی که دانا یان نگویند  
 ز (۸۱) ، ت (۵۴)

مراجان اینچنین برب رسیده  
 چو گل جان پاره کرده در جوانی  
 چو غولان کنج بیغوله گرفته  
 فتاده بآب گرم و دم سرد  
 ب (۵۱)

(۸۵) چو دیدش قاصد آنجا گفت بر خیز  
 که آئی پیش تخت شاه شادان  
 چو بشنید این سخن فرهاد و یارند  
 که من مردی غریب و ناتوانم

فراوان انده و تیمار دیده  
 نماید آن رنج بر تو جاودانه  
 از آن سختی بآسایش رسیدی  
 بحاضر گشتن تو هست مشتاق  
 همه هوش و خرد سوی تو دارند  
 مرا با محنت و تیمار بگذار  
 که گردانم که من فرهاد نامم  
 مگو چیزی که کسی آنرا نگوید

گدازانم چو برف از آب دیده  
 نصیدارم امید زندگانی  
 دل از دست و زبان از کار رفته  
 مرا با محنتم بگذار و برگرد

که فرمان اینچنین دادست پرویز  
 خوری می ده شب و ده بامدادان  
 بران قاصد بسی افسانه خواند  
 چنین بی مایه و بی آب و نامم

ز (۸۵) ، ب (۵۵) ، ت (۵۸)

چومن در عشق دور از یار باشم  
بهمل تا در غم و تیمار باشم  
(۹۰) دگر باره زبان بگشاد آن مرد  
بجان بخش جهان باوی قسم خورد

ز (۸۷) ، ت (۶۰)

بمجبودی که گردان کرد گردون  
بدانائی که ثابت کرد هامون  
ث (۱۱) ، ج (۷)

نقیب خاص شد با چند سر هنگ  
برون جسته چو آهن از دل سنگ  
از آنجا طالب فرهاد گشتند  
بآباد و بویران برگزشتند

ث (۳)

ز هر سو قاصدی یگشت پریان  
بحکم شه شده فرهاد چو یان  
(۹۵) نشان جستند از فرهاد شیدا  
نکردندش بشهر و دشت پیدا

ره دیوانگان عاقل چه داند  
کسی دیوانه را منزل چه داند  
بجستندش بسی آن روز و آن شب  
رسیده جان ز بیم شاه بر لب

که ما فردا بر خسرو چه گوئیم  
نشان و نام فرهاد از که جوئیم  
ز هر نوعی حکایت باز گفتند  
درین اندیشها آن شب نغمتند

(۱۰۰) چو پیداشد بگاه صبح صادق  
بر اورنگ فلک گلچهر مشرق  
دگر از بامدادان قاصد شاه  
همی شد هر سوئی از راه و بی راه

نظرشان ناگهان بر شخصی افتاد  
یکی گفتا عجب گر نیست فرهاد

به مانند آرزو حیران دمی دیر  
 بدو گفتند کای شوریده هست  
 (۱۰۵) تقاضا میکند شاه جهان  
 بدیشان گفت فرهاد دلاور  
 ز من کامروز دیوان می هراسند  
 زهی بد بخت سرگردان که مایم  
 من دیوانه را رنجیر باید  
 (۱۱۰) چو بشنیدند از دستش ندادند  
 که نیکت یا قیم ای نور دیده  
 وگوسرگشتگی در سر نداری  
 بمعبودی که گردان کرد گردون  
 که تن چون پیل بودش پنجه چون شیر  
 ز حال و کار خود هیچت خبر هست  
 که دارد شوق با نام و نشانت  
 که این افسانه مار نیست باور  
 نپندارم که شاهانم شناسند  
 که پندارید کافوس شایم (ث ۷)  
 تو پیش شه بری شرمت نیاید  
 ز راه عذر در پایش فتادند  
 چراغی از بر مردم رمیده  
 حدیث ما چرا باور نداری  
 بدانائی که ثابت کرد هامون

ز (۸۸) ، ب (۵۸) ، ت (۶۰) ، ث (۲۳)

که من کاری ندارم اندرین راه  
 مگر بدون ترا نزدیک آن شاه  
 ث (۲۴)

(۱۱۵) گر آئی گرنیائی پادشائی ولی آن به که عذر شه بخوای

ز (۸۹) ، ب (۵۹) ، ت (۶۱) ، ث (۲۵)

چو آگه شد که شه میداند او را  
 بپا برخواست رخساره پراز گود  
 ز بهر حاجتی میخواند او را  
 وز آنجا در زمان آهنگ ره کرد

بیاد روی شیرین راه برداشت      پی دلجستن دلخواه برداشت  
یکی هفته دگر ره راه رفتند      بشام و صبحدم بیگاه رفتند

ز (۹۳)، ب (۶۳)، ت (۶۵)، ث (۲۹)

(۱۲۰) بدرگاه ملک بنشانندش      که و مه آفرین میخوانندش  
نشسته شاه نو بر تخت زرین      بکامش در بهانده نام شیرین  
می چون آتش اندر جام چون آب      فلکده ساقی روشن چو مهتاب  
سر آورده شراب لعل در جوش      سماع مطربان دل برده از هوش

ز (۹۷)، پ (۶۷)، ت (۶۹)

شهنشاه بد نشسته بادل شاد      خبر دادندش از احوال فهاد

ز (۹۸)، ب (۶۸)، ت (۷۰)، ث (۳۳) [ز]

(۱۲۵) بنمودند خاصان نام از راه      زمین بوسان رود با حضرت شاه

ز (۹۹) [ب ت ث]

آ (۱۲۵) بنمود آنکهی کورا در آرند      و را چندین زمان بر در ندارند

ز (۱۰۰)

رقیبان پرده هارا برکشادند      و را تا پیش خسرو راه دادند

ز (۱۰۱)، ب (۶۹)، ت (۷۱)، ث (۳۴)

در آوردندش از در چون یکی کوه      قتاده در پیش خلقی بانبوه

(بیت فوق در نوز ما در نمره ۲ این فصل نوشته شده)

ز (۱۰۲) ، ب (۷۰) ، ت (۷۲)

نشان محنت اندر سر گرفته      رهی بی خویشتن در بر گرفته

ز (۱۰۳) ، ب (۷۲)

نه از شاهان مرا ورا بدهرآسی      نه از دوران مرا ورا بود پاسی

ز (۱۰۴)

(۱۳۰) پردندش به پیش شاه شاهان      نبود اندر دلش مقدار شاهان

کجا دانتد شاهان مرده را      چرا خوانند جان آزرده را

درین محنت که من فوسوده جانم      چرا خواندهی شاه جها غم

ز (۱۰۷) ، ب (۷۱) ، ت (۷۳)

(۱۳۳) ز رویش گشته پیدایقاری      بر او بگریسته دوران بزاری

[آ (۳۴) ب : وصیت کرد خسرو ؛ آ (۲۱۱) پ : از آن ؛ آ (۲۲) ب : اورا

بدین حضرت ؛ آ (۲۳) ب ج : بر ؛ (۲۹) ب ت ث : نهناک ؛

آ (۳۴) ب ت ز : بهر گنجی . آ (۳۵) ب ت : نرگس مانده مخمور

آ (۳۸) ب : برپای . آ (۳۹) ت : بشام صبحدم چون . (۳۹) ب : نشان

کس ندارد از . آ (۵۵) : حذف شده . (۵۶) ب : حذف شده . آ (۵۷) ب

ت : برخاک ، (۵۸) ت : با تیمار و بادرد . (۵۹) ت : حذف شده .

آ (۶۱) ت : خاک و خاری . آ (۶۴) ت : فشانده . آ (۶۶) ز : نباشد جتن

آ (۷۲) ز : منیباد . آ (۸۳) ت : از کار رفته . آ (۹۰) ب : با او .

در آوردندش از دچون یکی کوه  
 نه در خسرو نگه کرد و نه در تخت  
 غم شیرین چنان از دل ربودش  
 ۵- ملک فرمود تا بنواختندش  
 ز پای آن پیل بالا نشانند  
 چو گوهر در دل پاکش یکی بود  
 چو مهبان را نیامد چشم در زر  
 بهر نکته که خسرو ساز میداد  
 جوابی هم به نکته باز میداد  
 قتاده در پیش خلقی بانیوه  
 چو شیران پنجه گردانند زمین سخت  
 که پروای خود و خسرو نبودش  
 بهر گامی نثاری ساختندش  
 بپایش پیل بالا زرفشانند  
 ز گوهرها ز رو خاکش یکی بود  
 ز لب بگشاد خسرو گنج گوهر  
 جوابی هم به نکته باز میداد

(۱۱۴) ث : نزدیکی شاه . آ (۱۱۹) ب ت ث : دگر در راه . (۱۱۹) ث :  
 صبح همچون باد . (۱۲۴) ت : جهان خسرو نشسته . (۱۲۵) ،  
 (۱۲۵آ) : ز (آ ۱۲۵) ، ۱۲۵ ، (۱۲۹) ب ز : مر و را ۲ ب ج خ : دلفتاده پیش  
 ۳ ز ج ث ج خ : کرده در ؛ ت : پنجه زد . آ خ ج ث رد : از خود ،  
 ج : بدان سان دل . ۳ ث : که پروای ثنا گفتن نبودش ؛ ج : که پروای  
 ثنای شه نبودش . ۵ ت ج د ح : بواجب جایگاهی .  
 آ ح : ز پا ؛ خ : آن پیل را بالا . ۲ ز ج ب ح خ : بگوش  
 خ د : بگوش پیل بالا زر . آ ۷ د : بر . ۷ د : ها حذف شده .  
 آ د ر : بر زر .  
 ۹ خ : حذف شده . ۹ ج ج ث ح رد : جوابش .



## مناظره خسرو با فرهاد \*

- ۱- نخستین بار گفتش کز کجائی      بگفت از دار ملک آشنائی  
 بگفت آنجا بصنعت درچه کوشند      بگفت انده خرنه و جان فروشد  
 بگفتا جان فروشی در این نیست      بگفت از عشق بازان این عجبت  
 بگفت از دل شدی عاشق بید نشان      بگفت از دل تو میگوئی من از جان  
 ۵- بگفتا عشق شیرین بر تو چون است      بگفت از جان شیرینم فزون است \*  
 بگفتا هر شبش بینی چو مهتاب      بگفت آری چو خواب آید کجا خواب  
 بگفتا دل ز مهرش کی کنی پاک      بگفت آنکه که باشم مرده در خاک

- \* ث : مخاطبه کردن خسرو و فرهاد ؛ ج : گفتار در مناظره ؛ ح :  
 مناظره کردن خسرو و پرویز با فرهاد ؛ خ : بدازیت ۲ سرفصل «آوردن  
 قاصدان فرهاد را پیش خسرو» نوشته شده . آ ۲ ث ح زصعت .  
 آ ۵ ث خ : جان شیرین \* \* ج ، ح (۱) د (۱۱۲) بدازیت ۶ : افزوده  
 (۱) بگفتا کار عشقت سخت زار است      بگفت از عاشقی خوشتر چه کار است  
 (۲) بگفتا جان بده دل بس که با او است      بگفتا دوستند این هردو با دوست  
 آ (۱) د ح : از عشق کارت . آ (۲) د : مرده . (۲) د : بگفتا دشمنند این هردو بی دوست  
 آ ع ح : بگفتا هرگزش بینی تو در خواب . ب ۲ ر : باشم حفته

بگفت اندازم این سرزیرپایش	بگفتا گر خرامی در سرایش
بگفت این چشم دیگر دارمش پیش	بگفتا گر کند چشم ترا ریش
بگفت آهن خورد و رخود بود سنگ *	۱- بگفتا گر کسیش آرد فواجنگ
بگفت از دور شاید دید در ماه *	بگفتا چون فجوئی سوی او راه
بگفت این از خدا خواهم براری	بگفتا گر بخواهد هر چه داری
بگفت از گردن این وام افکنم زو *	بگفتا گر بسر یابیش خوشنود
بگفت از دوستان ناید چنین کار *	بگفتا دوستیش از طبع بگذار
بگفت آسودگی بر من حرام است	۱۵- بگفت آسوده شو این کار حرام است
بگفت از جان صبوری چون توان کرد	بگفتا دو صبوری کن درین درد

۲-۹: د ۸، ۹، ۷، ۸۰ د: خرامد. ۹۳ ج: آن چشم. ۱۰۱ د: گر کسی  
 گیرد. ۱۳ ث زجت ح خ دب: گر خود \* چ ح: افزوده (ح بعد از ۱۲)  
 بگفتا چونی از عشق جمالش      بگفت این کس نداند جز خیالش  
 ۱۱ ر: گونیایی (نجوئی). ۱۳ خ: دیدن ماه \* \* در: افزوده  
 بگفتا دوری از مه نیست درخور      بگفت آشفته از مه دور بهتر  
 ۱۳ ج: بگفتا از خدا. ۱۰-۱۵ ج: ۱۰، ۱۴، ۱۲، ۱۳، ۱۵ \* \* \* خ: افزوده  
 بگفتا جان بعشقتش باخت خواهی که میگوید بهر ش ساخت خواهی، بگفتا جان  
 برای مهر جانان فدا کردند دایم سهر بانان. \* \* \* د ح چ: افزوده بگفت او خاص  
 من شد و مکن یاد بگفت این کی کند بیچاره فهاد. ۱۳ د: حذف شده. ۱۳ ج: کرد حذف شده،  
 د: از دل.

بگفت از صبر کردن دل خجل نیست      بگفت این دل تواند کرد دل نیست \*  
 بگفتا در غمش می ترسی از کس      بگفت از محنت هجران او بسی  
 بگفتا هیچ هم خوابت باید      بگفت ار من نباشم نیرشاید \*

۱۷ ب ت : حذف شده ۱۷ ث خ ح : کردو \* ر : ازوده (۱) بگفت از عشق  
 کارت سخت زار است بگفت از عاشقی خوشتر چکار است (۲) بگفتا جان مده بس دل  
 که با اوست بگفتا دشمنند این هر دو بیدوست . ۱۹ د : غمخواریت باید .

\* \* ج (۲۰۴۰۹) د (۸۰۷۰۲۰۴۰۹) ر (۴-۱) ح (۲۰۷۰۲۰۴۰۹) ۱۱۰۹۰۴۰۹

۱۳- ت (۳ درعاشیه) (۱) بگفتا چون از عشق جالش بگفت آن کس نداند جزو خیا  
 (۲) بگفت از دل جدا کن عشق شیرین بگفتا چون زیم بی جان شیرین . (۳) بگفت او آن من  
 شد ز من یار بگفت این کی کند بیچاره فرهاد . (۴) بگفت از من کم دروی نگاهی (ج)  
 ار مه کند دروی گناهی بگفت آقا فراسوزم باهی . ج د چ ح ازوده : (۵) بگفتا که  
 ویت سیری بودی بگفت آنکه که گردد دجله بامی . (۶) بگفتا کی شوی از عشق او دور  
 بگفت آنکه که آواز آید از صور . (۷) بگفتا جان چرا فرسوده داری چه باشد گر غمش  
 آسوده داری (ح : گودی ؛ د : گوزنم) . (۸) جوابش داد کاین شاه جهاندار چو  
 جانان اوست جان پیشش چه مقدار . ج د ح : (۹) بگفت آرام گیری بی دلارام  
 (د : گیر و خوش بیارام ؛ ح : گیر و بی) بگفت آرام دل کوئی دلارام (ح : کو بی) ج : (۱۰) بگفتا  
 جان من زین درد فرسود ندارد بعد ازین آسودگی سود (۱۱) بگفت آرام یابی گر کنی ترک بگفت  
 آرام گیرم لیک در مرگ . (۱۲) بگفتا از دولت مهرش برون کن خرد مرکار خود را رهنمون  
 کن . (۱۳) بگفت ای شاه عادل این مفرما فدای جان او باد این سرو پا .

۲۰. چو عا جز گشت خسرو در جواش  
 بیار ان گفت کز خاکی و آبی  
 بزر دیدم که با او بر نیایم  
 کشاد آنکه زبان چون تیغ پولاد  
 که مارا هست کوهی برگذگاه  
 ۲۵. میان کوه راهی کند باید  
 بدین اندیشه کس را دست نیست  
 بحق حرمت شیرین دل بند  
 که با من سر بدین حاجت داری  
 نیامد بیش پرسیدن صوابش  
 ندیدم کس بدین حاضر جوابی  
 چو زرش نیز بر سنگ آزمایم  
 فلند الماس را بر سنگ بنیاد  
 که مشکل میتوان کردن بدوراه  
 چنان کامد شدن مارا بشاید  
 که کار تست و کار هیچ کس نیست  
 کز این بهتر ندانم هیچ سوکند  
 چو حاجتمندم این چخت بر آری \*

۲۲ د : چوزر بر سنگ نیزش . ۲۳ ح : بر دیده . ۲۴ ث : برو  
 ح : بدان . ۲۵ آ : چ : کورد . ۲۵ ر : چنانک آمد شد .  
 ۲۶ ب : ت ز چ : باین ؛ ح خ در : بدین تدبیر ؛ ج : بدین  
 تدبیر مارا . ۲۷ آ : ث چ : بحق و . ۲۷ ج : ندانم ؛ د : که  
 بهتر زین نباشد . ۲۸ ح د : با ما ؛ ج : باین .

\* ز ، ج (۱) ، ح (۲) ، د (۲) : افزوده

(۱) نبینی هرگز از من جز فلکوتی بر آرم هر مرادی را که گوئی  
 (۲) بایوان در بسانم جایگاهت بکیوان بر فرازم پایگاهت  
 (۳) ح : هر مرادی را که جوئی .

جوابش داد مرد آهنین چنگ	که بر دارم ز راه خسرو این سنگ
۲۰. بشرط آنکه خدمت کرده باشم	چنین شرطی بجای آورده باشم
دل خسرو رضای من بجوید	بترک شکر شیرین بگوید
چنان درخشم شد خسرو ز فهاد	که حلقش خواست آزدن سولا
دگر ره گفت ازین شرط چه بآ	که سنگ است آنچه فرمودم نه خاکست
اگر خاکست چون شاید بریدن	وگر برود کجا شاید کشیدن
۲۵. بگرمی گفت کاری شرط کردم	وگوزین شرط برگردم نه مردم
میان در بند و زور دست بکشای	برون شود دست برد خویش بنای
چو بشنید این سخن فهاد بیدل	نشان کوه جست از شاه عادل
بکوهی کرد خسرو رهنمونش	که خواند هر کس اکنون بیستوش
بحکم آنکه سنگی بود خارا	ز سختی روی آن سنگ آشکارا

۲۹ خ : سوگند ؛ د : آن سنگ . آ ۳۱ د : زدل . آ ۳۳ ج : گفت زین  
 ۳۴ ج : آنچه ؛ ج ح د : است این که فرمایم نه ؛ ب : آنج ؛  
 ث : این که میگویم . آ ۳۴ ب ز ج ج ح خ د ت : دگر . ۳۴ د :  
 خواهد کشیدن . آ ۳۵ ث ج خ ج آری ؛ د : بتندی ؛ ۳۵ ب : اگر ؛ خ ؛  
 که گر . آ ۳۶ د : تیشه بکشای . ۳۶ ج : دست زوز ؛ ث د : رو .  
 آ ۳۸ خ : بسنگی کرد او را . ۳۸ د : که میخوانند هر کس ؛ ج : که هر کس  
 خواند . آ ۳۹ ث : بحکم آنک . ۳۹ ج ج رخ د : بسختی .

۴. ز دعوی گاه خسرو بادی خوش  
 روان شد کوهکن چون کوه آتش\*  
 بر آن کوه کمرکش رفت چون باد  
 کمر در بست و زخم تیشه بگشاد\*  
 نخست آزم آن کوسی نگه داشت  
 در او تمثال های نغز بنگاشت  
 بتیشه صورت شیرین بر آن سنگ  
 چنان بر زد که مانی نقش از رنگ  
 پس آنکه از سنان آتش انگیز  
 گزارش کرد شکل شاه و شبیز

آ ۴ ج : بادل . ب ۴ ج خ : مانند آتش ؛ چ د برون شد

\* ز ج د : افزوده

چو شیرتند زان ایوان برون شد      بدان گرمی روان بریستون شد

( آ ج : چو شیرین . ب ۴ : روان تا ) . ج : بر فصل افزوده

و رفتی فرهاد بکوه بیستون

آ ۴ ز ج د خ : بدان ؛ ح : پدرکش ؛ د : کوه و کوه بر رفت

آ ۴ ح : میان در بست

\* \* ج د : افزوده

بکه گفتا چو هستی سنگ پاره      جوانمردی کن و شو پاره پاره

آ ۴ خ : آزم کمر سیرا . آ ۴ ز ج ت چ رث د خ ح : براو . ۴۳ ، ۴۴

ز ج ح ت ب ج د ۴۳ ، ۴۴ . آ ۴ ج : نقش از سنگ . ۴۴ ت

مذف شده . آ ۴ ر : از سنان تیشه ؛ ج د : آهنین نیز ؛ ج : آهن

تیز ؛ ب ت ز ح : آتش تیز . آ ۴ د : ماه پرویز

۴۵- بر آن صورت شنیدی کز جوانی  
وز آن دنبه که آمد پیه پرورد  
اگرچه دنبه بر گرگان تله بست  
چوپیه از دنبه زانسان دید باز  
مکن کین میش دندان پیر دارد  
۵۰- چو برج طالعت نامد دنبه دار  
جوانمردی چه کرد از مهر بانی\*  
چه کرد آن پیر زن با آن جوانمرد  
بدنبه شیرمردی زان تله رست  
تو بر دنبه چرا پی میگدازی  
بخوردن دنبه دلگیر دارد  
ز پس رفتن چرا باید دنبه وار\*\*

۴۵ ج ح : بدان ؛ د : بدین ؛ خ : شنیدم

\* ج : افزوده

چنان بنگاشت نقش آن صنم را  
که نقاشان چین نقش ارم را  
۴۶ - ۵۰ ج د : حذف شده

۴۷ خ : برکرد

۴۹ ث ح : حذف شده

۴۹ خ : مگو کین گرک دندان تیز دارد

۴۹ خ : بخوردی

۵۰ ث ح : حذف شده . آ ۵ ز ج : دنبه وار

\*\* ب ت ز ج ث خ : افزوده

کجا باشد عروسی بر همه کس  
بش حشانه زنندش طبل واپس  
عروسان ترشدند این را نیست  
اگر طبلی زنند از پس عجب نیست

## کوه کندن فرهاد و زاری کردن \*

۱. چو شد پرداخته فرهاد را چنگ	ز صورت کاری دیوار آن سنگ
بکوه انداختن بگشاد بازو	همی برید سنگی بی ترازو
بهر خارش که با آن خار کردی	یکی برج از حصارش پاره کردی
نیاسودی ز وقت صبح تا شام	بریدی کوه بر یاد دل آرام
۵. بالاس مژه یا قوت میسفت	ز حال خویشتن با کوه میگفت
که ای کوه ارچه داری سنگ خاره	جوانمردی کن و شو پاره پاره
ز بهر من تو لختی روی بخراش	به پیش زخم سنگینم سبک باش
و گرنه من بحق جان جانان	که تا آن دم که باشی بستم جان
نیاساید تنم ز ازار با تو	کنم جان بر سر پیکار با تو

\* ت : کوه کندن فرهاد در عشق شیرین ( ز : بر یاد ) ؛ چ : ث خ ؛  
 زاری کردن فرهاد در عشق شیرین ( ث خ : در ) ؛ ح : ناله و زاری  
 کردن فرهاد در عشق شیرین شور انگیز ؛ د : کوه کندن فرهاد و زاری  
 کردن در عشق شیرین ؛ ر : کوه کندن فرهاد و زاری او . آ : ث چ ج  
 ح خ : فرهاد را پرداخته . آ ج : ز صعب کاری . ۳ چ : میکرد  
 ۴ - ۹ ب ت ز ث چ ج خ د : حذف شده .



۱۰. شبا هنگام کز صحرای اندوه  
سیاهی بر سپیدی نقش بستی  
شدی نزدیک آن صورت زمانی  
زوی بر پای آن صورت بسی بوی  
که ای محراب چشم نقش بندان  
۱۵. بت سیمین تن سنگین دل من  
تو در سنگی چو گوهر پای بسته  
رسیدی آفتابش بر سر کوه  
علم بر خاستی سلطان نشستی  
در آن سنگ از گهر چستی نشانی  
بر آوردی ز عشقش ناله چون کوی  
روا بخش درون دردندان  
بتو گمراه شده مسکین دل من  
من از سنگی چو گوهر دل شکسته \*

آ. خ : شب آن هنگام کو صحرا اندوه .

آ. خ : سپیدی بر سیاهی .

آ. د : لغوه چون

آ. ب : دعا گوئی ۱۵ ج :

بت سنگین دل سیمین بر من      بتو گمراه شده مسکین سر من

آ. ث ج د : سیمین بر آ. پ : تواز :

\* ج د : افزوده

نداری هیچ کردی بدول از من  
گر آری یک زمان اندر شام  
و گو بگذارم زین سان که هستم  
با امید تو این کان می کنم من  
چرا گشتی بدینسان عاقل از من  
دمار از سنگ و از سندان بر آرم  
چه باشد بیستون در پیش دستم  
بیا بنگر که چون جان می کنم من

زمانی پیش او بگریستی زار  
وز آنجا بر شدی پرشته کوه  
نظر کردی سوی قصر دلارام  
۷- جگر پالوده را دل بر افروز  
مراد بی مراد پیرا روا کن  
تو خود دامن که از من یاد ناری  
منم یاری که بریادت شب و روز  
پس از گریه نمودی عذربسیار  
به پشت اندر گرفته بار اندوه  
بزاری گفتی ای سرو گلندام  
ز کار افتاده را کاری آموز  
امید نا امید پیرا وفا کن  
که یاری بهتر از من یار داری  
جهان سوزم بغیر یاد جهان سوز\*

آخ : وزان پس . ۲۰ چ ر ج ح خ د : ز کار افتاده را کاری در  
آموز ( ج : بکار ) ؛ پ ز ث : ز کار افتاده کاری در آموز . ۲۱ پ  
مرد پیرا بر آور ؛ ج : را حذف شده ؛ ج : دوا کن . ۲۱ پ : امیدی  
را بر آور ؛ ج : روا کن . ۲۲ چ : دانی . ۲۲ ر : یاد داری  
۲۲ ، ۲۳ : ج ۲۲ ، ۲۳ . ۲۳ د : ای جهان \* ج در : افزوده  
(۱) تو را تا دل بخسرو شاد باشد غریبی چون منت کی یاد باشد

( آج : تو را چون ) ج د :

(۲) توی کز من همیشه غافل تو بعشق شاه خسرو خوشدلی تو

(۳) توی دل در نوای چنگ بسته منم زین سان دل اندر سنگ بسته

(۳) د : منم دل در هوای سنگ . ترتیب بیت های اضافه شده بقرار زیر است

ج : ۲۲ ، ( افزوده (۱) ، (۲) ، ۲۳ ، ( افزوده (۳) ) ، ۲۲ د ، ( افزوده (۱) ) ، ۲۳ ، ۲۴ ،

۲۵ ، ( افزوده (۱۳) ) .

نشسته شاد شیرین چون گل نو  
 ۲۵. خدا کرده چنین فوهاد مسکین  
 قدح ریزان بیاد روی خسرو  
 ز بهر جان شیرین جان شیرین  
 پس از حجبی و عمری در ضمیرم  
 بدین روزم که می بینی بدین روز  
 وجودی دارم از سنگ آفریده\*  
 وفا از سنگ و آهن چند جویم  
 غریبی را ملکش چون مادر سنگ  
 که داری بر یکی پهلود و قصاب\*  
 ۳. مکن زین بیش خواری بر دل تنگ  
 ترا پهلوی فربه نیست نایاب

۲۴ پ: حذف شده. ۲۴ ث ج ج ح رخ د: شکر ریزان. ۲۵ د: بیاد  
 روی. ۲۶ ح: حذف شده. ۲۶ ث: بسی حجبی؛ ج خ: از حذف شده.  
 ۲۷ ح خ: دل افروز. ۲۷ ب: زین روز \* ج در: افزوده  
 (۱) اهرام بخت بد دامن گرفتست که این بد بختی اندر من گرفتست  
 (تج: گزین سان بختی در؛ د: گزین بد بختی در)؛ ج د:  
 (۲) توهستی تا شراب و روده هم دست مرا با سنگ، بیکارست پیوست  
 (آد: تومستی) ۲۹ در: گونه چ ج خ: اگر نوز. ۲۹ ج: وفادار؛ د: وفادار  
 آهن و سنگ؛ پ: وفا از سنگ و آهن چون بجویم. ۲۹، ۳۰ ح: حذف شده. ۲۹-۳۱  
 ث: حذف شده. ۳۰ ج ب: بوسنگ؛ د: بر آ ۳۱ ب ز ث: هست؛ ت: هست؛ آ ۳۱ خ:  
 در. \* ج ر افزوده تو با جمعی نشسته خرم و شاد نشاط آغاز کرده و زغم آزاد (د: آزاد  
 کرده).

منم تنها چنین برپشته مانده	ز ننگ لاغری ناکشته مانده
ز عشقت سوزم و میسازم ازدو	که پروانه ندارد طاقت نور
از آن نزدیک تو می ناید این خاک	که باشد کار نزدیکان خطرناک*
۳۵- بحق آنکه یاری حق شناس	که جز کشتن منه بر سر سپاسم
مگر کز بند غم بازم رهایی	که مردن به مرا زین زندگانی*
بروز من ستاره بر می آید	به بخت من کس از مادر می آید*

آ ۳۲ ز : در پشته . ۳۲ د : ز سنگ . آ ۳۳ ح : از آن نزدیک تر . ۳۴ ث :

مرا سودای تو از دل بر آورد      سر خاکم بخت و گل بر آورد

\* د :

(۱) منم تنها چنین چون کاو و رنجور      تو میدانی خوک میرانی از دور

ج د : از دوده (۲) تو آوردی مرا در سنگ بستی      برقی در بر خسر و نشستی .

(۳) خطا باشد مرا در سنگ کشتن      روا نبود چنین دلتنگ کشتن

آ ۳۵ خ د : بحکم آن که . ۳۵ ت ز ج : به جز ؛ پ : بر من . آ ۳۶ د : مگر

کز گیر غم . \*\* ج (۳، ۱) ، د : از دوده (۱) ندانم کز کدامین خاک و

آیم که چون گودون همیشه در شتابم (۲) چنانم من که دور از آستان

همی باشم بکام دشمنانت (۳) ندانم طالع و مولود من چیست بدین طالع

که من زادم دگر کیست . \*\*\* در ، از دوده مرا مادر دعا گو دست گوئی که از تو

دور باد اهر چه جوئی (آد : مگو مادر) ۳۲ خ : (ب آ) ۳۷ ، ۳۸ : خ ۳۸ ، ۲۷

اگر در تیغ دوران رحمتی هست  
 و گریب میل شد پستان گردون  
 ۴۰- بدان شیری که اول مادر داد  
 کنی یادم بشیر شکر آلود  
 بشیری چون شبانان دستگیرم  
 بیاد آرم چو شیر خوشگواران  
 گوم شیرینبی ندهی ز جامت  
 ۴۵- چوکس جز تو ندادم یار و غمخوار  
 زبان تر کن بخوان این خشک لب را  
 چرا بژد ترا ناخن مرا دست  
 چرا بخشد ترا شیر و مرا خون  
 که چون از جوی من شیر خور شد  
 که دارد تشنه را شیر و شکر سود  
 که در عشق تو چون طفلی بشیم  
 فراموشم مکن چون شیر خواران  
 ز بانم تازه میدارم به نامت  
 مرا بی یار و بی غمخوار مگذار  
 بروز روشن آری این تیره شب را

۳۸ ث: تیغ بر آن؛ ر: زحمتی. ۳۸ چ: مرا ناخن ترا دست. ۳۸ خ:  
 (ب آ). \* چ ح افزوده و گریب عدلیست در دریا و در کوه چواتو  
 در نشاطی من در اندوه. ۳۹ آ ح: مگر بی میل. ۳۹ ح: که می بخشد  
 آ ۴ چ ث: بان. ۴۰ ح: که این بیچاره نگذاری از یاد. ۴۰ پ: بشیر  
 خوشگواران؛ چ: بشیر. ۴۱ ح: حذف شده. ۴۱ ح: حذف شده. آ ۴۱  
 چ د خ ث: گوم شیرین دهی ای جان ز جامت (خ: دهی بهره؛ ث: روزی)  
 ۴۲ چ: دهان شیرین کنی دادم چو نامت؛ ب ث ر: دهان شیرین می دادم (ه)  
 ز نامت (ث: به؛ پ: بنامت) چ د: دهن شیرین کنم دایم بنامت؛ خ: دهن شیرین  
 کنم بایا و نامت؛ ز: زبان را. آ ۴۵ چ د: بجز تو کس ندادم؛ ز: که کس. ۴۶ چ د: آتیره  
 ۴۶- ۴۸ ح: حذف شده.

بدانکی گرچه هستم با تو درویش  
ز دولتمندی درویش باشد  
مسوز آن دل که دلدارش تو باشی  
۵۰- چو در خوبی غریب افتادی ای ماه  
تو کامروز از غریبی بی نصیبی  
دریغا هرچه در عالم رفیق است  
توانگر و ار جان را میکشم پیش  
که بی سرمایه سوداندیش باشد  
ز گیتی چاره کارش تو باشی \*  
غریبان را فو مگذار در راه \*  
بترس از محنت روز غریبی \*  
ترا تا وقت سختی هم طوقی است

۴۷ پ : دخ ت : حذف شده . ۴۸ ث د : حذف شده . ۴۸ آ خ ج : آن درویش  
۴۹ پ : مسوز این . ۴۹ ب : بیاری گوش چون بارش تو باشی ؛ ح ج د :  
بگیتی . \* ث خ پ : افزوده

مخور خونم که خون خوردم ز بهر  
زیم آخرای من خاک شهرت  
(آخ : که خوردم خون ز بهر ؛ بخ : غریم ای من آخر ؛ پ : غریم )  
آخ : در کوی . ۵۰ ج د : در چاه ؛ پ : چو در چاهی ؛ خ : چو در کوی \* ؛ ج د : افزوده  
تو هستی خوشتر از جان و جوانی دلم را جان و جان را زندگانی  
۵۱ پ ج : حذف شده . ۵۱ آ د : تو امروز . \* \* ج در : افزوده

طمع در زندگانی بسته بودم امید اندر جوانی بسته بودم  
از آن هر دو کنون تو مید گشتم بلارا خانه جاوید گشتم ؛ ج د :  
بدل گفتا چو باشد او دلا رام (د : گفتم چو او) بکام دل ز خود کام و ناکام  
۵۳ ، ۵۲ ، ۵۱ خ : ۵۲ ، ۵۱ (ب آ) ۵۲ پ : هر که . ۵۲ ج چ : تا روز .

که از سختی تن آسانی پذیرد  
 مغور خونم که خون خوردم زهر  
 تو گوئی دست و ایشان پای گیرند  
 بد افتد گردی کردم نگوئی  
 خیالت را پرستش هانمودم  
 و گرجومی جز این دارم جهنم  
 مکن بایار یک دل بیوفائی  
 که کس با کس نکرد این سان جدائی

۵۳ ج : حذف شده . ۵۳ خ (ب آ) ۵۳ ح : چواز ؛ د : که سختی  
 را ؛ ب ت ز ر : که سختی تن تن آسانی ؛ ج پ : که سختی در ؛ د چ  
 ث : پذیرد . ۵۳ ج ح : و حذف شده . د : تو گوئی دست گیر او ؛  
 د چ پ : تو گوئی پای ایشان دست گیرد ؛ ث : تو گوئی دست گیر او  
 پای گیرد . ۵۴ خ پ ث : حذف شده ؛ ۵۴ - ۵۶ ح : حذف شده  
 ۵۴ ج : غریب ای من آخر ؛ د : غریب ام من آخر خاک .

۵۳ - ۹۷ : پ ۵۳ - ۶۱ ، ۶۴ - ۶۷ ، ۶۹ ، ۷۱ ، ۷۰ ، ۷۲ ، ۷۳ ، ۷۵

۷۷ - ۸۰ ، ۸۱ ، ۸۲ - ۸۶ ، ۹۰ - ۹۲ ، ۹۴ ، ۹۶ ، ۹۷ .

۵۵ ج : بدت باد اربدی ؛ خ : بدی افتد چو بد .  
 ۵۶ ج خ ث : کردم ؛ ث : اگر . ۵۷ ج : مکن بایار بی دل ؛ ث :  
 نکرد این بی خدائی . ۵۷ ج : نه کردست این جدائی ؛ پ ر :  
 نکرد این نا خدائی ؛ خ : که کس کردست با کس این جدائی ؛ ج  
 ح د : این ناسزائی ؛ پ : نکرد حذف شده .

اگر بادم تو نیز ای سرو آزاد  
وگر خاکم تو ای گنج خطرناک  
۶- اگر نگذاری ای شمع طرازم  
چنانم کش که دور از آستان  
منم در آچه مرغان شب خیز  
سری چون بید و جنبان بدین باد  
زیارت خانه بر ساز این خاک  
که پیهی در چراغیت میگذازم  
رمیمی باشم از دست استخوان  
همه شب موسم مرغ دل آویز

۵۸ - ۶۱ ح: حذف شده . آ ۵۸ د : اگر باد توام ای ؛ پ : اگر  
بادم چنین ای . ب ۵۸ ز : براین ؛ د : چون سوو ؛ چ : ر : باین  
پ : دراین . ۵۳ - ۶۴ ح: ۵۳ ، ۵۷ ، ۶۴ ، ۶۵ ، ۶۲ ، ۶۳ ، ۸۲  
۸۴ ، ۸۵ - ۸۸ ، ۹۷ ، ۶۹ ، ۷۱ ، ۷۳ ، ۷۸ - ۷۹ [ افزوده : ازو کین مر  
خواهد زمانه ولیکن من بایم در میانہ ، (۱۲) ] ، ۸۱ ، ۹۲ ، ۹۶ ؛ خ ۵۳  
- ۵۹ ، ۶۴ ، ۶۴ در اینجا ابیات مختلط نوشته شده ، ۶۰ ، ۶۱ ، ۸۳ ، ۸۶ - ۶۹ ،  
۷۲ ، ۷۳ ، ۷۰ ، ۷۱ ، ۷۴ - ۷۶ ، ۷۸ ، ۷۲ ، ۷۹ (افزوده) ، ۸۰ ، ۸۱ ، ۹۰ ، ۹۲  
۹۱ ، ۹۳ - ۹۷ . د : ۵۳ - ۶۱ ، ۶۴ ، ۶۸ ، ۸۲ ، ۶۹ ، ۷۰ - ۷۲ (افزوده در  
۷۹) ۸۰ ، ۸۱ ، ۸۳ ، ۸۴ (افزوده در ۷۹) (۱۲) ، ۸۵ (۱۳) ، ۸۶ ، (افزوده (۱۴) ) ۹۰ ، ۹۱  
۸۸ ، ۹۲ ، ۹۳ ، ۹۴ ، ۹۶ ، ۹۷ . آ ۵۹ پ : سروچالاک ، ۵۹ ج : زیارت خانه ... در ساز  
آ ۶۰ ج : بگذاری ؛ پ : و نگذارم ؛ ج : د ، و گر ؛ ب : چو ؛ چ : چو ؛ خ : ف  
آ ۶۱ ج : چنانم کن که برسم ؛ پ : د : چنان کشستم . آ ۶۱ د : بسختی باشم ؛  
آ ۶۲ ج : بنم آویخته چون مرغ . ب ۶۲ ج : چ خ ر : شب آویز .



بخود بر زار گریم تا که روز  
 شبی خواهم که بینی زاریم را  
 ۶۵- گواز پولاد داری دل نه از سنگ  
 کشم هر لحظه جوی نونواز تو  
 من افتاده چنین چون گاو و نهجور  
 مکن بیداد بر دل برده خوش  
 من اندر دست تو چون کاه پستم  
 ۷۰- چو من در دست زور از کوه پشتم  
 اگر من تیغ بر حیوان کنم تیز  
 زمین رهبان و زاهد زاری آموز  
 سحر خیزی و شب بیداریم را  
 بیخشنائی بر این مجروح و تنگ  
 بیک جو بر تو ای من جو جواز تو  
 قومی بینی و خرمیرانی از دور  
 لطف زین بیش کن با مرده خوش  
 و گرنه کوه عاجز شد ز دستم  
 چه باشد لشکری چون کوه پشتم  
 نه شب دیزم جوی سنجده نه پرویز

۶۳ چ ر : حذف شده . آ ۶۳ ح : تا بود . ۶۳ ج : گریه ؛ ح : بیارهبان  
 زاهد زاری آموز . ۶۶- ۸۱ ح : حذف شده . ۶۶ ج : بیک جواز تو  
 ۶۷ ج : حذف شده . ۶۷ ز ر : بینی خوک میرانی ؛ ت : تو  
 دانی و خوک ؛ چ : تو میدانی و خور . ۶۸ پ ر : (ب آ) .  
 ۶۸ چ : بر مرده ؛ د : قلم ؛ ر : کرم زین ؛ ج : بکن لطفی  
 بدین اثر مرده خویش . \* ر : بیت ۸۲ تکرار میشود و ترتیب بیت ۸  
 بقا زیر است ۶۸ ، ۸۲ ، ۶۹- ۸۱ ، ۸۲ ، ۸۳ ... آ ۶۹ پ : من اندر عشق تو . آ ۶۹ خ د  
 بت ایتم ؛ پ : و کوه . ۷۰ ج : حذف شده . آ ۷۰ ج خ درپ : در زور دست . آ ۷۰ پ : در  
 جولان کنم تیز . آ ۷۰ ش ج : از زد ؛ د : نه پرویزت بجویده نه شب دیز .

ز پرویز و ز شیرین و ز فرهاد  
 چرا چون نام هر یک پنج هست  
 ندانم خصم را غالب ترا و خورش  
 ۷۵. ولیک ادبار خود را ایستنا سم  
 همه در حرف پنجم ای پر نژاد  
 ببردن پنجه خسرو و شکر قست  
 که در مغلوب و غالب نام منیش  
 هم ادباری عجب در راه دارم  
 وز اقبال مخالف می هراسم  
 که مقبل تر کسی بد خواه دارم  
 که او را مقبلی بد خواه باشد  
 گرو بر خصم ماند بر من اندوه  
 مرا آن کس که این پیگار فرمود  
 طلب کار هلاک جان من بود \*

۷۲ پ ش خ ج د ح : ز شیرین و ز پرویز (ج د : چه ، ح : چو) . ۷۳ ج د :  
 پنجد ؛ ح ز : پنج اند . ۷۳ ج : حذف شده . ۷۴ نه برون . ۷۴ خ : ویده شده  
 ۷۵ ح خ پ ز : ب ت : از . ۷۶ ج : بیره . ۷۷ ب : اگر چه ؛ ج : و گر خود  
 ۷۷ ، ۷۸ خ : (ب آ) . ۷۹ ث : حذف شده . ۷۹ ج ح د : گران . ۷۹ ح : کار من .  
 \* پ ب ت ز ج (ج (۲۱) ؛ ح ؛ خ (۳۱) ؛ د : از و ده (۱) از او کین مرا خواهد زمانه  
 (ج : همین کین) ولیکن من نباشم در میان (خ ج چ پ ت ز : وی من نایم آنگه ؛ ح : بام)  
 (۲) چه راحت زانکه چون شیوی مرا گشت (ج : گر شیرین) رسید تیری و بیرون آید از پشت (ح  
 تیری برو و شیر را گشت) (۳) چو من تیغ زد پای مرا خست (ج پ : زخم زد) چه سود  
 افتادن شمشیرش از دست ؛ ج د : (۴) هر آنکس کو مرا انجا فرستاد قوا من بهای خون  
 من باد (۵) نگرود بی ستون بر دست من بست ولیکن بر امید میزنم دست .

۸۰- در این سختی مرا مردن شد آسان  
 که جان در غصه دارم غصه در جان  
 مرا در عاشقی کاریست مشکل  
 که دل بر سنگ بستم سنگ بودل\*  
 حقیقت دان مجازی نیست این کار  
 بکار آیم که بازی نیست این کار  
 توان خود را بسختی سنگ دل کرد  
 بدین سختی نه کاهن را خجل کرد  
 مرا عشقت چو موم زرد سوزد  
 دلم بر خویشتن زین درد سوزد\*  
 ۸۵- مرا اگر نقوه وزر نیست در بار  
 که در پایت کشم خوار خروار  
 رخ زردم کند در اشکباری  
 گهی زرکاری و که نقوه کاری\*

آیه دج ر : شد مردن ؛ خ : ازین . ۸۰ ح در ؛ خ : ماند ؛ د پستم ؛  
 پ : که دل بر غصه دارم غصه در جان ؛ ج : بسم . ۸۱ چ ج : در  
 سنگ ؛ ج در دل ؛ پ : مزاجی \* ج د : افزوده  
 اگر عقلم بود جانی نشینم و گرنه بینم از خود آنچه بینم  
 ۸۲ ح : حذف شده ۸۳ ج د : بدان \* \* ج د (۳، ۲) : افزوده (۱) زمانه هست  
 برین بی مدارا قیامت گشت برین آشکارا (۲) نخواهم دید دامن روی درمان ولی تا  
 هست جانی بیکم جان (۳) تو مارونی بحسن و من گدایم از آن داری وصل خود جدایم  
 ۸۶، ۸۵ : چ ۸۷، ۸۶، ۸۵، ۸۹، ۹۰، ۸۵ د پ : مرا خود نقوه ؛ چ : مرا کز ۸۵ ث ج  
 ج د : در پشست ؛ د کنم . ۸۶ ج د : عشق یاری . ۸۶ ث ج ج ح د پ ز ز کوبی \*\*\*  
 ج افزوده (۱) تویی چون ماه تابان در جهان نور (د : خسروان نو) به پیش آفتابی هیچ خسرو  
 (۲) من افتاده چنین چون گاو رنجور تومی بینی خوک میرانی از دور (۳) نشاید دید آن  
 مه را بتقدیر که باشد پیش خورشید جهانگیر .

ز سودای توای شمع جهان تاب  
 نه در بیداری آسودم نه در خواب  
 اگر بیدارم انده با یدم خورد  
 و گور در خوابم افزون باشدم درد  
 چو در بیداری و خواب این چنینم  
 پناهی به ز تو خود را نه بینم  
 ۹- بیا کز مردوی جان بر تو ریزم  
 نه دیوم کاخو از مردم گویزم  
 کسی در بند مردم چون نباشد  
 که اواز سنگ مردم می تراشد  
 تراشم سنگ و این پنهانیم نیست  
 که دریش است دریشانیم نیست  
 کسی را روبروی از خلق بخت است  
 که چون آینه پیشانش سخت است  
 بانگس چون نبخشد نشو خاکی  
 که دارد چون بنفشه شرمناکی  
 ۹۵- ز بیشرمی کسی کو شوخ دیده است  
 چو نرکس با کلاه زر کشیده است  
 جهانوا نیست کودی پس از من  
 نه بینی هیچ کس بکس تواز من  
 نه چندان دوستی دارم دلاویز  
 که گوروزی بیفتم گویدم خیز

۸۶- ۹۷: ج ۸۶ (افزوده ۱-۳)، ۹۰، ۹۱، ۸۸، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۷  
 ۸۷- ۸۹: ث: حذف شده. ۸۸: ج: و گور خوابم افزون باشد بود درد؛ د:  
 و گور خفتم افزون باشد مرا درد. ۸۹: ج: بر تو خود را در. ۹۲: د: که  
 در پیشست. ۹۳: ز ج: ر: روبرو؛ ج: کسی را ابروی خلق بستست  
 د: کسیرا در بروی، ۹۴: پ: ر: بر آن؛ خ: بدان؛ ج: نباشد؛ د:  
 ندارم؛ د: بدان کس چون ندارد. ۹۴: ت: حذف شده. ۹۶: ث: ز  
 پ: در ج: ج: نه بینی؛ پ: ت: ندیدی؛ خ: به بینی. ۹۲: ح: ب: بچندان

نه چندانم کسی در خیل پیداست	که گر میرم کند بالین من راست
منم تنها درین اندوه و جانانی	فدا کرده سری بر آستانی
۱۰۰- اگر صد سال در چاهی نشینم	کسی جز آه خود بالا نبینم
و گر گردم بکوه و دشت صلال	بجز سایه کسم ناید بدنبال
چه سک جانم که با این دردناکی	چو سگ داران روم خونی و خاکی
سگان را در جهان جای و مرا نه	گیا را بر زمین پای و مرا نه
پلنگان را بکوهستان پناهست	نهنگان را بدریا جایگاهست
۱۰۵- من بی سنگ خاکی مانده دلتنگ	نه در خاکم در آسایش نه در سنگ
چو بر خاکم نبود از غم جدائی	شوم در خاک تا یایم رهائی
مبادا کسی بدین بی خان و مانی	بدین تلخی چه باید زندگانی

۹۸ ب ت : حذف شده . ۹۹ ، ۱۰۰ : خ . ۹۹ ، ۱۰۰ : خ : (ب آ) .

۱۰۰ خ : (ب آ) . ۹۹ ج : کشیده پوستی براستخوانی ؛ پ : در آستانی

۱۰۱ ج : حذف شده . ۱۰۲ ج د ح : سگبانان ؛ خ : روم . ۱۰۳ اب

ت ج ز : (ب آ) . ۱۰۳ پ ج ح : در . ۱۰۵ ج : انم بی سنگ و جانی

مانده بر سنگ ؛ ز : خالی . ۱۰۵ ج ب ت ز ش ج ح خ د : باسایش ؛

پ : نه در خاک است پایایم نه در سنگ . ۱۰۶ ج د : چو در . ۱۰۶ اد :

تا یابی . ۱۰۲ - ۱۰۸ : پ ش ح خ ج ۱۰۸ ، ۱۰۷ . ۱۰۷ خ : خانی و ؛

ر : خانمانی . ۱۰۷ ج : بدین تلخی و ناخوش . ۱۰۷ ج د : حذف شده .

بتو باد هلاکم مید و اند  
 چو تو هستی نگویم کیستم من  
 ۱۱۰. نشاید گفت من هستم تو هستی  
 برفتن باز میکوشم چه سودا<sup>ست</sup>  
 درین منزل که پای از پویه فرود  
 برفتن مرکبم بس تیز گام است  
 چو از غم نیستم یک لحظه آزاد  
 ۱۱۵. دلا دانی که دانا یان چه گفتند  
 کسی کورا بود در طبع سستی  
 خطا گفتم که خاکم مید و اند  
 ده آن تست در ده چیستم من  
 که آنکه لازم آید خود پرستی  
 نیایم ره که پیشاهنگ دود است  
 رسیدن دیر می بینم شدن زود  
 ندانم جای آرامم کدام است  
 نخواهم هیچ کس را در جهان شاد  
 در آن دریا که در عقل سفند  
 نخواهد هیچ کس را تندرستی

۱۰۷-۱۱۴ : ب ت ز ۱۰۶ ، ۱۰۸-۱۱۳ ، ۱۰۷ ، ۱۱۴ ، ۱۰۷-۱۱۳ : ج ۱۰۶

۱۰۸-۱۱۲ ، ۱۰۷-۱۱۳ ، ۱۰۹-۱۱۳ : خ ۱۱۲ ، ۱۱۳ ، ۱۰۹ ، ۱۱۰

۱۰۸ پ ز ج د : غلط گفتم . ۱۰۹ چ د ث خ : چیستم ؛ د : ندانم

ث ت : نگویی . ۱۰۹ ز : و در ؛ چ د ث خ : کیستم . ۱۰۹-۱۱۱ ج

حذف شده . ۱۱۰ خ : حذف شده . ۱۰۹ پ : حذف شده . ۱۱۲ ت ز : واجب آید

۱۱۲ ب : راه و ؛ ز : راه پیش آهنگ . ۱۱۲ ج د : از تک بفرسود ؛ خ :

از ره بفرسود . ۱۱۲-۱۱۵ : ث ۱۱۴ ، ۱۱۲ ، ۱۱۳ ، ۱۱۵ ، ۱۱۲ ، ۱۱۳ : ج ۱۱۲ ، ۱۰۷ ، ۱۱۳

۱۱۲ ، ۱۱۳ پ : حذف شده . ۱۱۳ ج : ندانم راه باز آمد ؛ د : ندانم جا کدام وره . ۱۱۴ ث : حذف شده

۱۱۲ ب ج : در جهان هیچ کس ؛ پ : نیایم هیچ کس . ۱۱۵ ج : درین دریا آ ۱۱۶ ج : در عقل

۱۱۶ پ : حذف شده

مرا عشق از کجا در خورد باشد  
 بدین بی روغنی مغز و دماغم  
 ز من خاکستری مانده دین درد  
 ۱۲۰- منم خاکی چو باد از جای رفته  
 که بر صوفی هزاران گود باشد  
 غم دل بین که سوزد چون چراغ  
 بخاکستر توان آتش نهان کرد  
 نشاط از دست و زور از پای رفته  
 بدامن در کشم چون نقش دیوار  
 شوم در نقش دیوار آورم روی\*  
 اگر پائی بدست آورم دیگر بار  
 چو نقطه زیر پرگار آورم روی

۱۱۷ ز پ چ ز د : درد باشد ؛ ح : هزارم درد ؛ چ : هر مو  
 ۱۱۸ ح : حذف شده .

۱۱۸ ث ب ت ز : مغز و دماغم . ۱۱۸ پ : که چون سوزد .  
 ۱۱۹ ح : حذف شده .

۱۱۹ د : ماند . ۱۱۹ پ : تنور انشم لحنی شود سرد

۱۲۰ ج : من خاکی بیاد ؛ ب : از دست رفته .

۱۲۰ ب : نشاط از پای و روز از دست . ۱۲۱ ح : ازین بار  
 ۱۲۱ د : نقش پرگار .

۱۲۲ ث : روم ؛ د : در پیش \* پ ث چ ج ح خ : در : افزوده

بصد دیوار سنگین پیش و پس را ~ بندم تا نه بینم نقش کس را  
 ( پ پ د ث ج : روی ؛ پ چ د : برآم ؛ آج : سنگی ؛ آح : پس را بصد  
 دیوار سنگین پیش ؛ بخ : نبدم یا بینم هیچ کس را . )

ازین صورت پرستیدن <u>موابس</u> *	بندم دل دگر در صورت کس
سپاه روز رایت برکشیدی	چو شب روی از ولایت درکشیدی
بزخم کوه کودی تیشه را تیز	۱۲۱. دگر بار آن قیامت روز شبخیز
بروزش سنگ سفتن کار بودی	بشب تا روز گوهر بار بودی
دماغش سنگ با گوهر برآمیخت	ز بس سنگ و ز بس گوهر که میخت
حدیث کوه کندن گشت مشهور	بگردد عالم از فرهاد رنجور
بماندندی در او انگشت <u>خایان</u>	زهر بقیعه شدند <u>سنگ سایان</u>
در آن سرگشته سرگردان شدند*	۱۳. ز سنگ و آهنش حیران شدند

آ ۱۲۳ پ : نه بندم دگر . ۱۲۳ ج د : وزین ؛ ح : کزین .  
 \* ث ج ج ح خ در : افزوده  
 چوزین صورت حدیثی چندراندی دل مسکین بر آن صورت فشانیدی  
 (آپ ث ج ح : زین کونه ؛ ب ج چ د : بدان)  
 آ ۱۲۴ ج : ی حذف شده  
 ۱۲۴ ث : سپاه صبح ؛ پ : درکشیدی  
 ۱۲۶ ز : بروزش لعل ؛ ح چ : بار . ۱۲۶ د : حذف شده .  
 ۱۲۷ ح د : حذف شده . ۱۲۹ پ ث ج ح خ : بدیدندی .  
 ۱۳۰ پ : وز آن \* \* ج د : افزوده  
 مبادا کس که برگردد از و بخت که بد بختی بود کاری عجب سخت



## رفتن شیرین بدیدن فرهاد بکوه

### بیستون \*

نشسته بود شیرین پیش یاران	۱- مبارک روزی از خوش روزگار
چنانک آید ز هرگومی و سردی	سخن میرفت شان و هرنوردی
بدان تاریخ دل را شاد میکرد	یکی عیش گذشته یاد میکرد
که شادی بیشتر خواهیم ازین راند	یکی افسانه آینده میخواند
بلغفتند آنچه واگفتن دراز است	۵- زهر شیوه سخن کان دلنواز است

\* ت ز ر : رفتن شیرین بکوه بیستون و سقط شدن اسب او ؛ ث پ : رفتن شیرین بتماشای فرهاد ( پ بتماشای کون فرهاد ) ؛ ج چ : رفتن شیرین بکوه بیستون ؛ ح : رفتن شیرین بتماشای کوه کندن فرهاد مردن اسب او و بردوش بقصر آوردن فرهاد شیرین را ؛ خ : رفتن شیرین بکوه بیستون تفوج کار فرهاد ؛ د : رفتن شیرین بدیدن فرهاد و حکایت گفتن با هم ؛

آ ۲ ب ج چ پ ت د ح : از هرنوردی . ۳ خ : زگومی و زسردی  
آ ۴ ج : دیرینه .

۴ خ : زان راند ؛ پ ز : خواهیم ماراند .  
آ ۵ ج : زهر شیرین . ب ۵ ب خ : آنج .

سخن چون شد مسلسل عاقبت	ستون بیستون آمد پدیدار
بخنده گفت با یاران دل افروز	علم بر بیستون خواهم زد امروز
به بینم کاهنین بازوی فرهاد	چگونه سنگ می برد پولاد
مکر زان سنگ و آهن روزگاری	بدلگرمی قد بر من شراری
۱۰- بفرومود اسب را زین بر نهادن	صبارا مهد زرین بر نهادن
نبود آنروز گلگون درو شاقش	براسپی دیگر افتاد اتفاقش*
برون آمد چگویم چون بهاری	بزیبائی چو یغمائی نگاری
روان شد نوگسان پر خواب کرده	چو صدخومن گل سیراب کرده

آ ۶ ب : شد حذف شده ؛ پ دخ ؛ آخوکار . آ ۸ ج : که بینم . ۱۰ ح :  
در حاشیه نوشته شده . آ ۹ دج : مکرز ؛ چ ؛ مکران . ۱۰ چ ؛ قد  
در من بدل گرمی شراری ؛ ث ج ؛ در ؛ ز ؛ زد گرمی .

آ ۱۰ ج ؛ نهادند . ب ۱۰ چ ؛ نهادند .

آ ۱۱ پ ج چ ؛ باسی . ۱۲ ح ؛ بشکوئی

\* ج د ؛ افزوده

چو شیرین پای در مرکب درآورد  
بجان آفتاب اندر تب آورد  
چو ماه بدر بد در پست کوهی  
وزان سیمین بران با او گروهی

۱۲- ۲۵ : خ ۱۳ ، ۱۲ ، ۱۴ ، ۱۵ ، ۱۸ ، ۱۷ ، ۱۹ ، ۲۰ ، ۱۶ ، ۲۱ ، ۲۳ ، ۲۴ ، ۲۵ ، ۱۳

ث ج دج وح ؛ گشته . آ ۱۳ ج ؛ بسان نوگس پر خواب گشته ؛ ب ؛ در خواب کرده

بدان نازک تنی و آبداری	چو مرغی بود در چابک سواری
۱۵- چنان چابک نشین بود آن دلارام	که برجستی بزین مقدره گام
ز فعلش بر صبا مسمار میزد	زمین را چون فلک پرگار میزد *
چو کوهی کوهکن را نزد خود خواند	وز آنجا کوهتن زی کوهکن راند
چو آمد بانثار مشک و نسرين	بر آن کوه سنگین کوه سیمین
به عکس روی آن خورشید خشان	ز لعل آن سنگها شد چون بد خشان

۱۴ پ : حذف شده . آ ۱۴ ب ت ر ج : ب آن . ۱۵ ز : که درجستی ز زین ؛  
 چ ث ب ت : که درجستی بزین ؛ ج : برین مقدار یک ؛ ج : ز زین .  
 آ ۱۶ چ : به فعلش ؛ پ : می بست . ۱۶ چ : بر فلک ؛ پ : می بست .  
 ۱۶ ، ۱۵ : پ ۱۶ ، ۱۵ ، ۱۶ ، ۱۷ : د خ ؛ ۱۶ ، ۱۷ ، ۱۶ : ب ت : حذف شده  
 \* ز د چ ج : افزوده

خرامان میشد آن بدرنور پس و پیشش بتان مانند اختر (ج) بیابان  
 مانند اختر) . ۱۷ ج : حذف شده . ۱۷ ح : کوه کن زین کوه تن ؛  
 چ : کوهتن راند ؛ د : وز آنجا کوه کش بر کوه کن راند ؛ خ : کوه کن  
 زی کوه تن ؛ ب چ : کوه کن زی کوه کن ؛ ز : کوه کن زین کوه کن ؛ پ  
 کوه تن را سوی که راند . ۱۹ آ ث چ د خ ج ر : ز عکس . ۱۹ خ : ز لعلش ؛ ج ز :  
 ز لعلی سنگها ؛ پ : ز لعل آن سنگ شد . ۱۵ - ۲۵ ح ۱۵ ، ۱۸ ، ۱۶ (افزوده ۱۲)

۱۷ ، ۱۹ ، ۲۰ ، ۲۴ ، ۲۱ ، ۲۵ ؛ ج ۱۵ ، ۱۷ ، ۱۶ ، ۱۸ - ۲۵ .

۲۰. بیا دلعل او فهاد جان کن  
 زیار سنگ دل خرسنگ میخورد  
 عیار رنج پردش را در آن سنگ  
 بشخص کوه پیکر کوه می کند  
 پروت سنگ از آن میکند مادام  
 ۲۵. رخ خارا بخون لعل می شست  
 چو از لعل لب شیرین خبر یافت  
 بدستش آهن از دل گوهر گشت  
 کشته کوه را چون مرد کان کن  
 ولیکن عربده با سنگ میگرد  
 ترا زوئی نیامد راست و چنگ  
 غمی در پیش چون کوه دماوند  
 که از سنگش برون می آمد آن کام  
 مگر در سنگ خارا لعل می جست  
 بسنگ خاره در رفتی گم ریافت  
 باهن سنگش از گل نرمتر گشت

۱۵ - ۲۰ ر: ۱۵، ۱۶، ۱۸، ۲۹، ۱۷، ۲۰

۲۱ ج: بکندی کوه را آن کوه آهن .

۲۱ پ: بیا د سنگ .

۲۲ زج: بر آن؛ چ: بدان؛ ر: دستبردش را؛ پ: بیان

۲۲ د ر ج: ترا زوئی نیامد راست بر چنگ (د ر: در چنگ)

۲۲ ث: حذف شده . ۲۲، ۲۳: د ۲۲، ۲۳

۲۳ ت ب: گاه پیکر . آهن چ ث ر: درون سنگ؛ د:

همیشه سنگ را میکند نا کام که از سنگش ... ۲۵ پ خ ح ث: مگر

۲۷ ج خ: نرم تر؛ پ: از گل نرم تر . ۲۷ ج خ: از دل گوهر

ب ث: از دل نرمتر . ۲۷ ح: بود .

بدستی سنگرا میکند چون گل	بدیگر دست می زد سنگ بر دل
دلشرا عشق آن بت می خوراید	چوبت بودش چرابت میتراید
۳- مشکوب داشت با خود ساعی شیر	بدستش داد کاین بر یاد من گیر *
ستد شیر از کف شیرین جوار	بشیرینی چگویم چون شکر خورد
چو شیرین ساقی باشدم آغوش	نه شیر از زهر باشدم شودش
چو مست از جام می نگذاشت باقی	ز مجلس عزم رفتن کرد ساقی *

۲۹ ح : حذف شده . آ ۳ ح : لب حذف شده \* ز : افزوده

نظر بر روی شیرین کرد فرهاد	ز حیرت لرزه بر اندامش افتاد
چو کوه آتشین بودش دل از تاب	ز رنج کوه کندن غرقه در آب
چو روی روشن آن ماه نو دید	بر روی اندر قناد و خاک بوسید
دگر باره چو سر برداشت از خاک	تو گوئی زهر خورد و یافت تریاک
نوازشهای بیا ندازه کردش	دگرگون خدمتی نو تازه کردش

۳۲ : در آغوش .

آ ۳ ز پ ر : چو عاشق مست گشت از جام باقی (ز : گشت مست)  
 ث ج ح : چو عاشق مست گشت ؛ ج : بگذاشت ؛ خ د : چو  
 عاشق مست شد . \* \* ز

(۱) برفتن عزم کرد آن ماه خسار	بگردانید روی آن تازه گلزار
چنان زلتنگ شد فرهاد مسکین	که کاش تلخ شد چون فیت شیرین

رخ اندر خاک پای او بمالید	چو ابر تند شد چون برق نالید
بدو گفت ای چراغ و چشم فرهاد	ز رویت دور باد اچشم بیداد
(۵) چو گل خندان همیشه روی باد	پریشان گر بود آن موی باد
چنان کان تنگدرا یاد کردی	صی خواهم که از دل شاد گردی
تو آن سروی که هستی از غم آزاد	کجا بریادت آید نام فرهاد
من از روی تو دلبر شرمسارم	که چیزی لایق خدمت ندارم
ستام و اسب و سیم و گوهرم نیست	بجز از ناله چیزی دیگر نیست
(۱۰) درین محنت بجز جانی ندارم	اگر فرمان دهی حالی بر آرم
چو اینجا آمدن رغبت نمودی	بدیداری غم از جانم زدودی
بمان تا یک زمان رویت بینم	که بس دلکش و حیران و غریبم
بمان تا قصه های خود بگویم	یکی دم با تو نیک و بد بگویم
از آن ساعت که شیرازجوی خوری	دگر نام من مسکین نبردی
(۱۵) که شبها نیز در خوابت ندیدم	نه از کس نام و پیغامت شنیدم
نباشد شرط یاران ای دل افروز	که تو در عیش باشی من بدین روز
مرا بس دلخوشیها دادی اول	بدل گفتار تو گشتم مقول
بنزد خود چو خویشا نام نشاندی	بمن بر گوهرو شکر فشاندی
بفرمودی مرا کاری چنان کار	کز و حیران بماند مرد هشیار
(۲۰) ترا دیدم که دل در بند بود	ز بهر شیر فکر می فروزد

نهادم رنج بی پایان بجان بر  
 اگرچه روزگاری رنج بردم  
 مرا گفتی رو و دلشاد میدار  
 گمان بردم که باشی غمخو من  
 (۲۵) بمن حاجت تو را چندان بدانی  
 چو شیری چند از آن جانوش کوری  
 امیدم بد که باشی غمگسارم  
 رها کردی مرا با ناله و سوز  
 نگوئی تا درین غم یار من کیست  
 (۳۰) همی ترسم که آن شاه جهانم  
 ز بهر رویت ای دلدار دلخواه  
 اگر مقصودش حاصل کنم زود  
 کند ای نور چشم و راحت جان  
 تو باشی از برم دور او فاده  
 (۳۵) چو مانی از برم دوری دلارام  
 بدو گفتم آن بت خورشید خسار  
 اگر روزی در افتد در میان  
 نماند هیچ کس در رنج مادام

بجای آوردم آن خدمت ترا سر  
 با تمید تو راحت می شمردم  
 که من خواهم بزودی عذرا این کار  
 چو تاج و تخت باشی بر سر من  
 که کردم بر تو رنج شیر کوتاه  
 بیک بارم چنین فروش کردی  
 از این بهتر خوری تیمار کارم  
 نبردی نام من تا روز امروز  
 درین بیچارگی غمخوار من کیست  
 خورد ز نهار با این خسته جانم  
 کند دست مرادم از تو کوتاه  
 برآرد از وجود آتش و دود  
 مه نورا ازین دیوانه پنهان  
 من اندر کوه کندن جان بداده  
 مرا با خاک باید بردن این کام  
 که صابر باش روزی چند دیگر  
 ببینم تاجه پیش آرد زمانه  
 نباشد اعتماد کسی بر ایام





۴. بقصرش برد ز انسان ناز پرورد  
 که موئی بر تن شیرین نیاز ر  
 نهادش بر بساط نوبتی گاه  
 بنوبت گاه خویش آمد دگر راه  
 همان آهنگری باخاره میکرد  
 همان سنگی باهن پاره میکرد  
 چون آهوسبزه برکوه دیده  
 ز شورستان بگورستان ریده  
 شده برکوه کوهی بر دل تنگ  
 سری بر سنگ میزد بر سر سنگ

آ ۴ خ : برد ز انسان ناز

آ ۴ ج : نشاندش بر بساط نوبتی کار ؛ ح د : نشاندش .

آ ۴ ج : بنوبت گاه خود آمد دگر باز .

پ : آمدم از گاه

۴۳ - ۴۴ ج خ پ : حذف شده

۴۳ - ۴۴ : ر ۴۴ ، ۴۳

آ ۴ ج : چو آهوسبزه را بر کوه دیده

آ ۴ ب ح ت ز چ خ : به حذف شده

آ ۴ ث چ : برکوه و ؛ ح : با دل -

## خبردار شدن خسرو از رفتن شیرین بیدار فرهاد و کشتن فرهاد بمکر \*

۱. چهار سال از خسرو هر زمانی  
هزارش بیشتر صاحب خبر بود  
گر انگشتی زدی بر بینی آن ماه  
در آن مدت که شد فرهاد را دید  
۵. خبر دادند سالار جهان را  
در آمد زور دستش را شکوهی  
بهر جستی از شیرین نشانی  
که هر یک بر سوکاری دیگر بود  
ملک را یک یک کردند آگاه  
نه سنگ آن قلعه پولاد را دید  
که چون فرهاد دید آن دستان را  
بهر زخمی ز پای افکند کوهی

\* ج ت : خبر یافتن خسرو از رفتن شیرین بیدار ( ت : بکوه  
بیستون ) ؛ ز : خبر یافتن خسرو از حال شیرین ؛ ج : خبر یافتن  
خسرو از رفتن شیرین بکوه ؛ ث : صفت مردن فرهاد در عشق شیرین  
ح : در سبب مرگ فرهاد و کلامه چند در موعظه گوید ؛ پ : شنیدن خبر  
مرگ فرهاد ، گفتار در سبب مرگ فرهاد ؛ د : کشته شدن فرهاد در  
عشق شیرین ؛ ر : آگاهی خسرو از رفتن شیرین نزد فرهاد . آج : از خسرو  
د : خبر می جست . آچ : هزاران . بچ : شغلی دیگر ؛ د : کار دیگر . بچ : یکایک شاه را  
بچ : در ؛ نه کوه ؛ پ : گوهر پولاد ؛ د : ز کوه . آه : خ : چنین گفتند  
ب ت : زخمی که زد ؛ د : ز پای افکند

از آن ساعت نشاطی در گرفته است  
 بآن آهن که او سنگ آزمون کرد  
 کلنگی میزند چون شیر جنگی  
 ۱۰. بچربد روبه ارچربیش باشد  
 چو از دینار جورا بیشتر بار  
 اگر ماند بدین قوت یکی ماه  
 ملک سنگ شد زان سنگ سفتن  
 پرسش گفت با پیران هشیار  
 ۱۵. چنین گفتند پیران خردمند  
 فرو کن قاصدی را کز سر راه  
 ز سنگ آیین سختی برگرفته است  
 تواند میستون را میستون کرد  
 کلنگی نه که آن باشد کلنگی  
 وگر با گرگ هم حربیش باشد  
 ترازو سر بگرداند ز دینار  
 ز پشت کوه بیرون آورد راه  
 که بایستش بترک لعل گفتن  
 چه باید ساختن تدبیر این کار  
 که گر خواهی که آسان گردد این بند \*  
 ورا گوید که شیرین مرد ناگاه

از آن ساعت نشاطی در گرفته است  
بآن آهن که او سنگ آزمون کرد  
کلنگی میزند چون شیر جنگی  
۱۰. بچربد روبه او چربیش باشد  
چو از دینار جورا بیشتر بار  
اگر ماند بدین قوت یکی ماه  
ملک پیسنگ شد زان سنگ سفتن  
پرسش گفت یا پیران هشیار  
۱۵. چنین گفتند پیران خردمند  
فرو کن قاصدی را کز سر راه

۸، ۷ : ج د ۸، ۷ . آ ث ۸ : ج د ر ج : بدان : پ : بر آن آهن : ج : آزو  
 کرد . ۸ ز : ستون بی ستون را بیستون کُود . ۹ ز د : نه که باشد آن  
 ۹ ح : حذف شده . ۲ - ۱۲ : خ ۷، ۹، ۱۰، ۸، ۱۲ . ۱۰، ۱۱ ح : حذف شده  
 ۱۱ ث ج : با شیر . ۱۱ پ خ : حذف شده . آ ۱۱ ز : جوزا : ج : جوشد  
 ۱۲ ب ت ز : بر آن : ث : بدان . آ ۱۳ ج : زین . \* ج : ازوده  
 بیاید دید ازین شخصی بتقرین که نزدانش خبر دارند از دین  
 زبانی هیکلی بدخوی بد رنگ بحجتهای سر و آکنده چون سنگ  
 ۱۴ ث ز ج ج ح خ در پ : بدو .

مگر یک چند افتد دستش از کار	درنگی در حساب آید پد یار
طلب کردند نا فرجام گوئی	گره پیشانی دلتنگ روئی
چو قصاب از غضب خونی نشانی	چو نفاط از بروت آتش فشانی*
۲۰. سخنهای بدش تعلیم کردند	بزر وعده باهن بیم کردند
فرستادند سوی بیستو نش	شده برنا حفاظی رهنمونش**
سوی فرهاد رفت آن سنگدل مرد	زبان بگشاد و خود را تنگدل کرد
که ای نادان غافل در چکاری	چرا عمری بغفلت میگذاری

۱۸ ح : دلتنگ گوئی . ۱۹ پ ش ح و خ : حذف شده . ۱۹ ا ب ت : از قصب . \* چ در : از زده

چوسک در داوری باطل ستیزی      چوکی زود خنسی دیری خیزی (۱)  
 نکردی هیچ کاری پای برجای      وگر کردی فرو افتادی از پای (۲)  
 یکی خروار نان خوردی و بی زور      هزار افسانه بشنیدی و دل کور (۳)  
 (۱) دهر کرکس زود خفتی . ۲۰ ج : حذف شده . ۲۱ ج د : بی حفاظی \* \* در : از زده

(۱) چو چشم شوخ او فرهاد را دید بدستش دشنه پولاد را دید . (۲) بسان شیر خوشی  
 بسته از بند چوپیلی مست گشته کوه میکند . (۳) دلش در کار شیرین گرم گشته  
 بدستش سنگ و آهن نرم گشته (۴) از آن آتش که در جان و جگر داشت نه از  
 خورش و نه از عالم خبر داشت . (۵) بیاد روی شیرین بیت میگفت چو آتش شسته میزد که  
 (۱) د : تیشه ، آ (۲) د : رسته . (۳) د : بآ . د : چو دید آن مرد در احوال فرهاد زبان بگشاد  
 و آوازی بدو داد . ۲۲ د : شد . ۲۳ ث د : واورا . ۲۳ ج : چرا روزی .

۲۵- چه یار آن یار کوشیرین زیباست  
 کفقا بر نشاط نام یاری  
 چو مرد ترش روی تلخ گفتار  
 ز شیرین جان شیرین دید در کار  
 بر آورد از سر حسرت یکی باد  
 که شیرین مرد و آگه نیست فهاد\*  
 در یغا آنچنان سروشغبناک  
 ز باد مرگ چون افتاد بر خاک  
 ز خاکش غنبر افشاندند بر ماه  
 بآب دیده شستندش همه راه

\* ج د : افزوده

که گریتم بخواب آن نقش زیبا      یک به بیستون بردارم از جا

آه ۲۴ ج : بگفتش ؛ ح : بگفتاگز .

آه ۲۴ د : که می بینی توکاری

آه ۲۵ ج د : مرا صدره گرامی تر .

آه ۲۶ ح پ ج : چو آن مرد ترش رو تلخ .

آه ۲۶ ز : بر کار ؛ ج ج پ ر : دم شیرین ز شیرین دید

(ج : کرد) ؛ ث ح خ : غم شیرین برویش دید (خ : کرد)

\* \* ح : افزوده

در یغا آن جمال و خوب روی      در یغ آن لطف او و نغز گوئی

آه ۲۸ ب ت د : سروی ؛ ج : اینچنین . ۲۸ ز ج : در . ۲۹ ج :

افشاندندی ؛ پ : در چاه . ۲۹ پ : بآبی چشم ؛ ح : بآب چشم .

۱- هم آخر با غموش و مساز گشتند  
 سپردندش بخاک و باز گشتند\*  
 درو هر لحظه تیغی چند می بست  
 برویش در دریغی چند می بست  
 چو گفت آن زلف و آن خال ای زینا  
 ز با تش چون نشد لال ای دریغا  
 کسی را دل دهد کاین راز گوید  
 نه بیند و نه به بیند باز گوید  
 چو افتاد این سخن در گوش فرها\*  
 ز طاق کوه چون ماهی در افتاد\*

\* ز د ج : قبل از این بیت افزوده

(۱) بهر گش عالمی کردند فریاد  
 عجب کاریست کاکه نیست فرهاد  
 (۲) از ساعت که شیرین گشت بیجا  
 ز آب چشمها برخاست طوفان  
 (۳) بباد مرگ مرد آن ماه تا بان  
 ازین ماتم سیه پوشید کیوان  
 (۴) سسمی سرورش که بودت دل بدو شاد  
 برون رفت از جهان و جان بتوداد  
 (۵) چو کردند آن همه اندوه وزاری  
 بسی دیدند از او اندوه و خواری  
 آ (۳) ج : پیاد روی آن خورشید ؛ د : از آن . (۳) ؛ ایوان ؛ (۴) د :  
 جهان و دل تو داد . آ ۳۱ د : برو هر دم دروغی چند می بست ؛ پ : بیکود ؛ ج : برو  
 ۳۱ خ : میزد . آ ۳۱ ج خ د : برد ریغی ؛ پ : می خورد  
 ۳۳ پ : به بینند و نه بیند

\* \* ج د : افزوده

بر آورد از جگر آهی شنبناک  
 بیای کوه می غلطید بر خاک  
 (د : در خاک) . ز ت : بر فصل افزوده : « مودن فرهاد در عشق شیرین .

۳۵- برآورد از جگر باری چنان سرد  
 بزاری گفت کاوخ رنج بر دم  
 که گفتی دور باشی بر جگر خورد  
 ندیده راحتی در رنج مردم \*  
 اگر صد گوسفند آید فرا پیش  
 برد گوگ از گله قربان درویش \*

آه ر : از جگر آهی ؛ ح : چنان آهی برآورد از جگر سرد ؛ د : از دهان  
 آه ۳۶ ج ج : ادخ . \* ج د (۱-۷) ، زح (۱-۱۱) افزوده :

- |   |   |
|---|---|
| (۱) درینا هرزه رنج روزگارم  | درینا آن دل امید وارم                     |
| (۲) مرا زین کوه کندن حاصل این بود   | نشد کام میسر شکل این بود (ج : کام بآید)   |
| (۳) چون نادانان طمع در لعل بستم   | ندیدم لعل و سنگ آمد بستم (ج : نیامد لعل)  |
| (۴) چو آتش بود کا ندر خرمین افتاد   | چه طوفان بد که ناگه بر من افتاد           |
| (۵) جهان خالی شد از مهتاب خورشید  | چمن خالی شد از شمشاد و از بید             |
| (۶) چراغ عالم افروز از جهان شد  | نه شیرین کا قباب از من نهان شد            |
| (۷) نبخشاید فلک بر هیچ مظلوم  | نباشد شفقتش بر هیچ محروم                  |
| (۸) درینا آن چنان خورشید و آن ماه   | کزین سان درخشان افتاد ناگاه               |
| (۹) بگرید بر دل من مرغ و ماهی   | که رفت آب حیاتم در سیاهی (د : که شد)      |
| (۱۰) چرا از روی آن دلبر جدایم   | چو شیرین رفت من اینجا چرایم (ج : چه پام)  |
| (۱۱) اگر بی روی شیرین زنده مانم (ج : د : اگر بی جان)                                    | سزد کز تن برآوند استخوانم (ج : د : برآید) |
| (۱۲) ج : حذف شده . آه (۴) زج د : بد کزین سان رفتن (۱۱) ج : که پنهان شد . * ج د افزوده : |   |
| بگرید بر دل من مرغ و ماهی   | که رفت آب حیاتم در سیاهی (د : که شد)      |

چه خوش گفت آن گلابی با گلستان  
 فرو رفته بخاک آن سروچالاک  
 ۴۰ ز گلبن ریخته گلبرگ خندان  
 پریده از چمن کمک بهاری  
 فرو مرده چراغ عالم افروز  
 چراغم مرد بادم سرد از آست  
 بشیرین در عدم خواهم رسیدن  
 ۴۱ صلاى در شیرین در جهان داد  
 زمانه خود جز این کاری نداند  
 چو کار افتاد کرد و بینوائی  
 بهر شاخ گلی کو در زند چنگ  
 چنان از خوشدلی بی بهر گردد

هر آن چت باز باید دارمستان  
 چرا بر سر نیزم هر زمان خاک  
 چرا بر من نگردد باغ زندان  
 چرا چون ابر نخر و شمشیری  
 چرا روزم نگردد شب بدین روز  
 مهم رفت آقام زرد از آست  
 بیک تک تا عدم خواهم دویدن  
 زمین بر یاد او بوسید و جان داد  
 که اندوهی دهد جانی ستانند  
 درش در گیرد از هر سو بلائی  
 بجای گل بیارد بر سرش سنگ  
 که در کاش طبرزد زهر گردد

۳۸ پ چ ج ح خ درث : که هر چت باز : آ ۴۰ خ : ریخت : آ ۴۱ ت زد :  
 مرد و بادم : ب ۴۲ پ : فرو رفت آقام : آ ۴۵ ز ج د : صلاى  
 عشق : ح : صلاى مرگ : ب ۴۵ پ : بیاد او زمین بوسید و  
 جان داد : آ ۴۶ خ : ندارد : ج ۴۷ چ : برو در گیرد : خ درش  
 گیرد زهر سوئی : ث ح : درود : آ ۴۸ پ : بهر سنگ گلی :  
 آ ۴۹ ج : بهره : ب ۴۹ ج : زهره : ۵۰ ، ۴۹ : ح حذف شده .



۵- چنان تنگ آید از شوریدن بخت  
 که بر باید گرفتش زین جهان رخت  
 عنان عمر ازینسان در نشیب است  
 جوانی را چنین پا در رکیب است \*  
 کسی دارد ز دوران رستگاری  
 که بردارد عمارت زین عماری  
 مسیحا وار در ویری نشیند  
 ۵۵- جهان دیو است و وقت دیو بستن  
 بخوش خوئی توان زین دیو رستن  
 مکن دوزخ بخود بر خوی بد را  
 بهشت دیگران کن خوی خود را  
 چو دارد خوی تو مردم سرشتی  
 هم اینجا و هم آنجا در بهشتی \*

۵۰ خ : حذف شده . آ ۵۰ چ : سیر آید از برگشتن . ب ۵۰ د : گرفتن

آ ۵۰ ب پ ت ز ث ح : در رکابست . ۵۱ چ :

چنان سیر آید از برگشتن بخت که بر باید گرفتن زین جهان رخت

\* چ : افزوده به هر صد سال دوری گیرد از سر چو آن دوران شد آرد دور دیگر

آ ۵۲ ب ت پ ز ج چ خ ح : دارد ؛ ث در : یابد . ۵۳ ز ج خ ح د

چندین . آ ۵۴ ب ز ج پ د : و حذف شده ؛ ج : باید دیو

بستن .

۵۵ ج : از خوی

آ ۵۵ پ : بر خوی خود را

آ ۵۵ ز ج : هم آنجا و هم اینجا . \* \* چ : افزوده

چو گر به خویشتن تا کی پرستی بیفکن نعل از نعلین و رستی

منسوب ای دیده چندین غافل و مست  
 که چندان خفت خواهی در دل خاک  
 بدین پنجاه ساله حقه بازی  
 نه پنجه سال اگر پنجه هزار است  
 نشاید آه نین تر بودن از سنگ  
 زمین نطعیست رنگین خون بریزد  
 با خونا که شد برخاک این دشت  
 هر آن ذره که آرد تند با دی  
 ۶۵- کفی گل بر همه روی زمین نیست  
 چو بیداران بر آورد جهان دست  
 که فروشت شود دوران افلاک  
 باین یک مهره گل تا چند نازی  
 سرش بر نه که هم ناپایدار است  
 بین تا ریک چون ریزد بفرسنگ  
 که بر نطعی چنین جز خون نریزد  
 سیاوشی نرست از زیر این طشت  
 فریدونی بود یا کیقبادی  
 که بر وی خون چندین آدمی نیست

۵۷ ج ح د : چو هشیاران ۵۸ خ : درین ؛ د : هفته ۵۸۰ چ ث  
 خ ر : کند ؛ ج : که یادت نارد این . ۵۸ - ۶۲ : ج ۵۸ ، ۶۱ ، ۶۲  
 ۵۹ ، ۶۲ ، ۵۹ آ : چ : برین ۵۹۰ پ ح خ ر ج د : بدین ، ت ، پ :  
 بازی ؛ ث : مهره گل چند بازی ؛ چ : تازی . ۶۱ ب ح ث :  
 که بس . ۶ - ۶۵ : د ۶۳ ، ۶۱ ، ۶۲ ، ۶۵ ، ۶۴ .  
 ۶۲ ح : حذف شده . ۶۲ ز : رنگین چون ؛ چ ج در : رنگش چون  
 نریزد ؛ خ : زمین ریگست نطعیست چون ؛ ث : نطعیست خوش چون نریزد  
 آ ۶۳ پ : در زیر این دست . ۶۳ ب پ ز ث ج ح خ د : سیاوشی . ۶۴ ، ۶۵  
 ج ح ۶۴ ، ۶۵ آ ۶۵ ر : در ؛ ث ر : زمی ؛ ج : در ۶۵ ج که در وی .

که میداند که این دیرکهن سال  
 نماید کس که بیند دور او را  
 بروزی چند با دوران دویین  
 ز جور و عدل او در هر دو ساز<sup>ست</sup>  
 ۷۰- نمیخواهی که بینی جور بر جور  
 چه مدت دارد و چون پوش<sup>ل</sup> احوا<sup>ل</sup>  
 بدان تا در نیا بد غور او را  
 چه شاید دیدن و چیتوان شنیدن  
 در آن دامنه را پوشیده راز<sup>ست</sup> نیست  
 نباید گفت راز دور با دور

۶۶ چ : ش حذف شده . \* ز ث ج ح خ در پ : افزوده  
 بهر صد سال گیرد دوری از سر چو شد آن دور آرد دور دیگر  
 (آرج : دوری گیرد ؛ ث : روزی گیرد . ث ج ح رخ پ د : چو آن دوران  
 شد آرد ؛ ج : آمد دور دیگر ؛ ح د : آید) ۶۷ خ : دور ما را .  
 ۶۷ خ : غور ما را ؛ د : نه آن . ۶۷ پ : دیگر . ۶۷-۷۹  
 ۶۷ د : ۶۹ ، ۶۸ ، ۷۰ ، ۷۳ ، ۷۱ ، افزوده در ۷۲ ، ۷۶ ، ۷۷ ، ۷۸ ، ۷۹ ، ۷۴ .  
 ۶۷-۷۹ : ۶۷ ح : ۷۰ ، ۷۵ ، ۷۷ ، ۸۱ ، ۸۲ ، ۸۶ ، ۷۱ ، ۷۸ ، ۷۹ . ۶۷-۶۹ خ : ۷۱ ،  
 ۷۰ ، ۸۰ ، ۸۲ ، افزوده در ۷۲ ، ۷۱ ، ۷۲ ، ۷۸ ، ۷۹ ، ۷۵ ، ۷۶ ، ۷۷ . ۶۸ ح : چه  
 شاید گفتن . ۶۹ چ : ث ج ح خ ر د : ز جور و عدل در هر دور ساز نیست (د :  
 روز ؛ ث : دو) ؛ پ : زد دور عدل در هر دور ساز نیست . ۶۹ ر : درو ،  
 ج : درو بیننده را ؛ خ : در پرده ساز . ۷۰ ح : نباید گفتنت از  
 دور . ۶۹-۷۶ : ث خ : ۶۹ ، ۷۰ ، ۸۰-۸۲ ، افزوده در ۷۲ ، ۷۱

۷۲ ، ۷۵ ، ۷۳ ، ۷۶ ، ۷۶ ، ۷۶ ، ۷۲

شب و روز ابلق شد تند ز نهادر	بدین ابلق عنان خویش مگذار
بصدقن گر نمائی ذو فنونی	نشاید برد ازین ابلق حرونی *
فلک چند آنکه دیگ خاک را پخت	نرفت از خوی او خامی چو کیمخت
قمارستان چرخ نیم خایه	بسی پر مایه را بردست مایه
۷۰- عروس خاک اگر بد منیر است	بدست باد کن امزش که پیر است
مگر خسفی که خواهد بودن از بآ	طلاق امر خواهد خاک را داد
گر آن باد آید و گر ناید امروز	تو بر بادی چنین مشعل میفروز

آ ۷۱ ث : ابلق دان ؛ چ : تذرفار . ۷۲ ب : باین ؛ چ دپ : برین ؛  
 ر : سپار ؛ پ : خود نگهدار . ۷۲ ج : حذف شده . آ ۷۲ د : بصدعلم  
 ار . ۶۹ - ۸۳ : ج ۶۹ ، ۷۰ ، ۷۱ ، ۷۳ ، ۷۴ ، ۷۶ ، ۷۷ ، ۸۱ ، افزوده در ۷۲ ،

۸۲ ، ۷۲ ، ۷۸ ، ۷۸ ، ۷۹ ، ۷۵ ، ۸۳ . \* خ ث د ج ر چ : افزوده

چو گربه خویشتن تاکی پرستی بیفکن از بغل گربه که رستی  
 (آج : تا یکی خود را پرستی) ۷۳ ث : جو حذف شده ؛ د : نشد از طبع

او خامی کیمخت . ۷۳ ، ۷۴ پ : حذف شد . ۷۴ ج : بسی بی مایه  
 را بر بست ؛ چ : بسی بر پایه را . آ ۷۴ خ : از خاک .

۷۴ چ : باد را ؛ ج : طلاق آب .

۷۳ پ : تو بر بادی و شعله بر میفروز ؛ ث خ : تو بر

بادی تو مشعل بر (خ : چو بر) .

۵- ز خاکش گنبدی عالی برافراخت  
 خبر دادند خسرو را چپ و راست  
 پشیمان گشت شاه از کرده خویش  
 در اندیشید و بود اندیشه راجای  
 کسی کو یا کسی بد ساز گردد  
 ۱۰- درین غم روز و شب اندیشه میکرد  
 دیر خاص را نزدیک خود خواند  
 گلش فرمود در شکر سرشتن  
 وزیران گنبد زیارتخانه ست \*  
 که از ره زحمت آن خار برخواست  
 وزیران آزار گشت از ره خویش  
 که یاد افراهِ را چون دارد او پای  
 بد و روزی همان بد باز گردد  
 وزیران اندیشه هم روزی قفا خورد  
 که بر کاغذ جواهر داند افشاند  
 بشیرین نامه شیرین نوشتن

۵ پ : بر آن . \* پ ح د : افزوده  
 (۱) وزان پس از سر خاکش خروشان بسوی قصر شد گریان و جوانان  
 \* ز : ح (بعد از ۱۰) ، د (ارامه داده شده)

(۲) چو از فرهاد خالی شد زمانه  
 برست آن ماه تابان از بهانه  
 (۳) از آن دلتنگ بود آن ما خسار  
 که بر وی میهمان بود و وفادار  
 (۴) بجای او فراوان رنج برده  
 در آن محنت بنا کامی بمرده  
 (۵) چو یک هفته گذشت از مرگ فرهاد  
 حسودان جمله گشتند از غم آزاد  
 (۶) ح د : که با وی مهربان . (۷) د : ندید با حق در رنج مرده . آ : چ : از چپ  
 (۸) د : که خار زحمت از راه . (۹) ح : که پادشاه عمل چون ؛ خ : که پادشاه و را  
 چون ؛ ج : که این پادشاه را . ۸ د : حذف شده . آ : اح : از این ؛ ج : بر آن ؛ آ : اح : بر آن

نخستین پیکر آن نقش دل‌بند	تو لا کرده بر نام خداوند *
نام روشنائی بخش بنش	که روشن چشم از گشت آفرینش
۱۵- پدید آرنده انسی و جانی	اثرهای زمین و آسمانی
فلک را کرده گردان بر سر خاک	زمین را کرده گردشگاه افلاک
پس از نام خدا و نام پاکان	بر آورده حدیث درد ناکان
که شاه نیکوان شیرین دل‌بند	که خوانندش ز شیرینی شکوختند
شنیدم کز پی یاری هوسناک	بیا تم نوبتی زد بر سر خاک
۲۰- ز سنبل کرد بر گل مشک بیزی	ز نوگس بر سمن سیما بیزی
دوتا کرد از غمش سرو روان را	بنیلوفر بدل کرد ارغوان را
سمن را از بنفشه طرف بر بست	رطب ها را بزخم استخوان خست

آپ : نخستین نقش ... آخر صرغ ناخواناست ؛ ح : نقاش دل‌بند .  
 \* سرفصل افزوده «تسمیه نامه» ۱۵، ۱۴ : ج ۱۵، ۱۴، ۱۳ : ز : که  
 روشن گشت از و چشم آفرینش ؛ پ : ث : از و شد ؛ ح : که  
 روشن نام . آ ۱۶ : ث : فلک گردان کتده ؛ ج : فلک را کرد گردان  
 ۱۶ خ د : گردشهای ؛ ح : کوه سکالی . آ ۱۸ ج : که شاه  
 دلبران ؛ ث : شکر خندان شکر . ۱۸ د ر : که خوانندش شکر  
 خایان ؛ ح پ : خداوندان خداوند . ۱۹ خ : شنودم گزپی یار  
 ۲۲ خ : طوق بر . ۲۳ ج : بزخم ناچنان .

بلؤلؤ گوشه مه را خراشید	بلا له تخته گل را تراشید
ز رخ برقع زگیسوند بگشاد	پرند ماه را پیوند بگشاد
بزاری دوستان را یاد کردن	جهان را سوخت از فریاد کردن
همین باشد نشان دوستداری	چنین آید زیاران شرطیاری
بسر زانو برانو کوه پیمود	بر آن حمال کوه افکن بیخشود
جهان کو تا بر او گزید جهانی	غریبی کشته بیش از رد فغانی
چنو بادا کز او عبرت نگیرد	بدین سان عاشقی در غم بهیرد
دل از بهر تورنجور است ما را	حساب از کار او دور است ما را
که مرد و هم نمیگوئی بترکش	چو دامن سخت رنجیدی به مرکش
چو کشتی چند خواهی اندهش خورد	چو بایستش اول کشتن از درد

آ ۲۳ ز ج ت چ : گل را خراشید . ۲۳ چ ت ز ج : مه را تراشید .  
 د ۲۳ : خراشید . آ ۲۴ ز : پرند آن ماه را ؛ پ : از بند بگشاد .  
 ۲۴ - ۲۸ : د ۲۴ ، ۲۷ ، ۲۵ ، ۲۶ ، ۲۸ . آ ۲۶ د : چنین باید .  
 ۲۷ ث : راه پیمود . ۲۸ ب ت : تا جهان گزید ؛ د چ پ ث ج ز خ :  
 گزید زمانی ؛ ح : تا بدو گزید زمانی ، د : جهان گزید زمانی ، آ ۲۹ ز ج ح :  
 بدانسان ؛ چ : بدان در عاشقی . ۲۹ ز ر : چنو باد آنکه زو ؛ ج د : چو او  
 آ ۳۱ ث ح خ رد ، ز مرکش ؛ خ : گرفت سخت ؛ ث : چه دامن . ۳۲ د : که مرد  
 او و نمیگوئی . ۳۲ ، ۳۳ : چ ۳۲ ، ۳۳ . ۳۲ خ : بایدش ؛ پ : چو بایست اول کشتن کرد

غمیش میخور که خویش هم تو خوردی      عزیش کن که خوایش هم تو کردی  
 اگر صد سال بر خاکش نشینی      از و خاکی توی کس را نبینی  
 ۳۵- ولیکن چون ندارد گریه سودی      چه باید بی کباب انگیخت دودی \*  
 بغم خوردن نگر دی هیچ تقصیر      چه شاید کرد با تاراج تقدیر  
 بنا بر مرگ دارد زندگانی      نخواهد زیستن کس جاودانی  
 تو روزی و او ستاره ای دل افروز      فرو میرد ستاره چون شود روز  
 تو صبحی او چراغ ار دل پذیرد      چراغ آن به که پیش از صبح میرد  
 ۴- تو هستی شمع و او پروانه است      چو شمع آید شود پروانه از دست  
 تو باغی او گیاهی که تو خیزد      گیاه آن به که هم در باغ ریزد

۳۳ چ که هم خوایش . آ ۳۴ د : در خاکش . ۳۴ ت : از خاک نهر کس را  
 ۳۵ د : حذف شده \* پ ت ز ب ث ج ج ح خ د ر : افزوده  
 چو خاک ار صد جگوداری بدستی      نیابی مثل او شیرین پرستی  
 ( آ د ج ب ت ز : گهر ؛ ج ب ت ز ح : نبینی )  
 ۳۸ ب ج ج ح ح : و حذف شده ؛ ز : ستاره است ؛ ر : اوستاده  
 ۳۹ ب ج ج خ : و حذف شده .  
 ۴۰ خ : و حذف شده ؛ ۳۴ خ ر : رود ؛ ج : شمع حذف شده  
 ۴۱ ب ت ج د : حذف شده  
 ۴۲ چ : و حذف شده . ۴۳ پ چ : در خاک ریزد .



تو آتش طبعی او عود بلا کش	بسوزد عود چون بفروزد آتش
اگر مرغی پرید از گلستان	پرستد نسو طایر از آسمان
وگوشد قطره آب از سبویت	بسا دجله که سر دارد بجویت
۴۵. چو ماند بدرگو بشکن هلالی	چو خوبی هست از و کم گیر خالی
اگر فرهاد شد شیرین بهاناد	چه باک از زرد گل نسوین بهاناد
نویسنده چو از نامه پرداخت	زمین بوسید و پیش خسرو افت
بقا صد داد خسرو نامه را زود	ستد قاصد ببرد آنجا که فرمود

۴۲، ۴۳ : ح ۴۲، ۴۱، ۴۳ .

۴۴ ح، پ : طایر آستان : خ : آستان .

۴۴، ۴۵ د : حذف شده . ۴۴، ۴۵ ح : ۴۴، ۴۵

۴۴ خ : آب در سبویت

۴۴ پ : بسا قطره که دارد سر .

۴۵ خ : گیر خالی : ح : کم باش .

۴۶ ث خ : از رفت گل : ح : چو رفت آن زرد .

۴۶ د : نویسنده چو این نامه پرداخت : پ : شیرین  
بقایاد .

۴۷ د : بوسید و به پیش خسرو .

۴۸ ت : بشد قاصد ببرد آنجا که فرمود .

رخ از شادی فروزان کرد چون ماه	چو شیرین دید کامد نامه شاه
وزو یک حرف را ناخوانده نگذاشت	۵۰- سه جا بوسید و مهر نامه برداشت
طبر زدهای زهر آلود کرده	جگرها دید مشک اندود کرده
رطبهای در او پوشیده صد خار	قصبهای در او پیچیده صد مار
همه زهرابه‌های خوشتر از نوش	همه مقراضه‌های پریان پوش
نه جای آنکه از تندی بجوشد	نه صبر آن که این شربت بنوشد
فرو خورد از سر بیدار بختی	۵۵- بسختی و برنج آن رنج و سختی

۵۰ آ ح : زمین بوسید و بند ؛  
 پ : سرش بوسیده .  
 ۵۱ پ : در او یک حرف .  
 ۵۲ پ : حذف شده  
 ۵۳ د : حذف شده  
 ۵۴ خ : صد مال  
 ۵۵ ث : پیچیده صد خار  
 ۵۶ ت : (ب آ) .  
 ۵۷ ب ت ج ، که آن ؛ ج : بصبر آنکه آن شربت  
 بنوشد .  
 ۵۸ خ ، نه برک آنکه از تندی بجوشد

## جواب نامه شیرین بخسرو جهت تعزیت مریم بطریق طنز \*

- ۱- در اندیش ای حکیم از کار آیام      که پا داش عمل باشد سرانجام  
نماید ضایع از نیک است اگر دود      کمر بسته بدین کار است گردون  
چو خسرو بر فسوس مرگ فوهاد      بشیرین آنچنان تلخی فوستاد  
چنان افتاد تقدیر آلهی      که مریم را سرآمد پادشاهی  
۵- چنین گویند شیرین تلخ زهری      بخوردش داد از آن کو خورد بهری

\* ت: جهت مرگ مریم و تعزیت دادن بطریق افسوس ؛ ز: وفات  
یا فتن مریم ؛ چ ج: نامه نوشتن شیرین بخسرو (ج: شیرین بتعزیت  
مریم) ؛ ر: مردن مریم ؛ ث: تعزیت نامه نوشتن شیرین بخسرو  
بر طریق افسوس ؛ ح: گفتار در مردن مریم دختر قیصر روم ؛ خ:  
جواب نامه نوشتن خسرو به مرگ مریم بر طریق افسوس ؛ د: جواب نامه  
شیرین بخسرو و هم بطریق طنز به مرگ مریم . آ ۲ ت ج ز چ ح: و گر .  
ب ۲ ب ت: باین . ب ۳ د: بر شیرین چنان ، ۲ پ خ د: حذف شده  
آ ۲ ث: نیکست کردون . ب ۴ ز چ ح خ در: بر مریم .  
ب ۵ پ: کو داد بهری .

و گرمی راست خواهی بگذرا زهر	بزهر آلود همت کردش آن قهر
بهمت هندوان چون برستیزد	ز شاخ تازه برگ تر بریزد
فسون سازان که از مه مهره سازند	بچشم افسای همت حقه بازند
چو مریم روزه مریم نگه داشت	دهان در بست از آن شکر که <sup>داشت</sup> شه
برست از چنگ مریم شاه عالم	چنانک آ بستن از چنگ مریم
درخت مریمش چون از بر افتاد	ز غم شد چون دخت مریم آزاد
ولیک از بهر جاه و احترامش	زمانم داشت آیینی تما مش
نرفت از حرمش بر تخت شاهی	نپوشید از سلب هاجر سیاهی
چو شیرین را خبر دادند ازین کار	همش گل در حساب افتاد هم خار

آ ج ث : و گو خود راست . پ : بردش از دهر ؛ ح : کردن آن قهر  
 ج د : کرش از قهر . ۸۰۷ د : حذف شده . ۷۰ پ ت : برستیزند  
 ۷ ث ز ج ر : ز شاخ خشک ؛ ح : ز چوب خشک ؛ پ : بریزند  
 ۸ ج خ : حذف شده . ۸۰ ح : همه برچشم . آ ج خ : چو شیرین  
 پ : چو خسرو . ۹۰ ج خ : بر ؛ د : که سر ؛ ج : دهن در بست ؛ ج : دهن  
 بر بست . ۱۰ پ : چنان ما بستنی ؛ خ : چنین . ۱۲ ح : بهاتم  
 آ ج ح : بر تخت ماهی .  
 ۱۳ ح : از لباسها . آ ج : از آن کار .  
 ۱۴ ز ت ج : دم ؛ ح : آورد ؛ خ د : آمده همش .

۱۵- بنوعی شادمان گشت از هلاکش      که رست از رشک بردن جان پاش  
بد یگر نوع غمگین بود و دلسوز      که عاقل بود و می ترسید از آن روز  
ز بهر خاطر خسرو یکی ماه      ز شادی کرد خود را دست کوتاه  
پس از ماهی که خارا زیش برخاست      جهان را این غبار از پیش برخاست  
دلش تخم هوس فرمود گشتن      جواب نامه خسرو نوشتن  
۲۰ سخن هائی که او را بود در دل      نشانند از طیرگی چون دانه در گل\*  
نویسنده چو بر کاغذ قلم زد      بترتیب آن سخن هارا رقم زد  
سخن را از حلاوت کرد چون قند      سر آغاز سخن را داد پیوند  
بنام پادشاه پادشاهان      گناه آموز مشتی عذر خواهان  
خداوندی که مارا کار ساز است      ز ما و خدمت ما بی نیاز است

۱۵ ج : رشد مریم . ۱۶ پ چ خ ح ث ر : غمگین گشت ؛ ج : بهر یک  
نوع . ۱۷ ر : کرد دست خویش ؛ پ : کرد خسرو دست .  
۱۸ ب ت : پس ماهی ؛ ح ث : پس از یک ماه ؛ ج : برداشت .  
۱۹ ج ح : آن غبار ؛ ج : برداشت . ۱۸، ۱۷ خ : حذف شده .  
\* سرفصل افزوده ؛ ز : جواب نامه شیرین بخسرو ؛ ر : تعزیت  
نامه شیرین بخسرو در مرگ مریم از راه باد افراهِ ؛ د : رسیدن نامه شیرین  
بخسرو ؛ ج : تعزیت نامه نوشتن شیرین بخسرو جهت مریم ؛ خ : آغاز نامه . ۲۰ ج : این  
۲۱ ج : کرد پیوند . ۲۲ ز : گناه آور . ۲۳ ج : از ما و ز خدمت .

بحیرت زین شمار اختر شماران *	۲۵- نه پیکر خالق پیکر نگاران
بتر کستان فضلش هندوی راه	زمین تا آسمان خوشید تا ماه
نگارد بی قلم در سنگ یا قوت	دهد بی حق خدمت خلق را قوت
نماند جا و دان کس را در اندوه	ز مرغ و مور در دریا و در کوه
کند هنگام حیرت دستگیری	که نعمت دهد نقصان پذیری
بمالد گوش تا بیدار گردیم	۳۰- چو از شکوش فراش کار گردیم
تغیر های حال آفرینش	بحکم آن که در قانون بینش
گهی افلاس پیش آرد گهی گنج	گهی راحت کند قسمت گهی رنج
گهی رومی نماید گاه زنگی	جهان را نیست کاری جز دورنگی
که از تیمار این آن را کند شاد	که از بیداد آن این را دهد داد

۲۵-۲۶ د: حذف شده . ۲۵ ح: انجم شماران \* خ افزوده :

خداوندی که ما را دستگیر است همه جرم و گنه ما در پذیر است

۲۸ پ: چو مرغ . ۲۹ آ: ح: که از . ۲۹ ح: صبرت . ۲۹ پ:

حذف شده . ۲۹-۳۱ د: حذف شده . ۲۹، ۶۷، ۶۸ خ: ۳۶، ۳۸-۳۳

۳۴، ۶۲، ۶۵-۶۷ . ۳۲-۳۹؛ ۶۱-۶۸ خ: حذف شده . ۳۴ آ: ۳۴

ح پ ر: بحکم اوست . ۳۲-۳۷: ۳۲، ۳۶، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۷

۳۳ ز ش ح: که که رومی . ۳۳ ح ر: این آن را؛ ز: دهد یاد .

۳۳ ح خ ر: آن این را . ۳۴، ۳۵ د: حذف شده

۳۵- چه خوش گفت آن لهاوری بطوسی  
نه هر قسمت که پیش آید نشاط است  
چو روزی بخش ما قسمت چنین کرد  
خردمند آن بود کور همه کار  
جهان دار مہین جمشید آفاق  
۴- جهان دارد بنیر پادشاهی  
بہشت از حضورتش میعاد گاہیت  
چو مرگ خبر بود سگرا عروسی  
نه ہر پایہ کہ زیر اقد بساط است  
کہ قسمت کہ دوا باشد گہی درد  
بسازد گاہ با گل گاہ با خار  
کہ زد بالای ہفت اورنگ شش شلاق  
سری و با سری صاب کلاہی  
ز شاخ دولتش طوبی گاہیت

آ۳۵ ر : گفتا ؛ چ پ : چه خوش گفتست فردوسی طوسی : آ۳۵ چ  
پ ر : کہ مرگ . آ۳۵ ح : حذف شدہ . آ۳۶ پ : حذف شدہ .  
آ۳۶ چ : پیش آرد . آ۳۶ ز : نہ ہر پایہ ؛ چ : نہ ہر چیز .  
آ۳۷ ت : کہ روزی ؛ ز چ پ : بخش مان ؛ خ : چو روزی  
بخش مان روزی چنین کرد . آ۳۷ چ ر : گہی روزی دوا ؛ ح  
پ ز ث ر : کہ روزی کہ دوا بخشد گہی درد ( ز ث خ : دوا باشد )  
آ۳۷-۳۸ د : حذف شدہ . آ۳۸ پ : خردمندان بود کندر ہمہ  
حال . آ۳۸ ث : گہی با گل بسازد و گاہ .  
آ۳۹ ح ر : خورشید آفاق ؛ ح : جہاندار زمین . آ۳۹ ث  
چ ح ب ر : زد بر فرق .  
آ۴۰ پ : گاہی . آ۴۰ ث چ ح پ ج ر : زباغ ؛ پ : کلاہی .

درین دوران که مه تمام می‌اوراست  
 خبر داری که روز و شب دورنگست  
 درین صندل سرای آبنوسی  
 ۴۵- عروس شاه اگر در زیر خاک است  
 فلک زان کرد بر رفتن دلیرش  
 از او به گرچه شه راهم نمی‌نست  
 نظر بر گلستانی دیگر آرد  
 درین آن است کان لبت نهاد  
 ۵۰- مرنج ای شاه نازک دل بدین نچ  
 ز ماهی تابماه آگاهی اوراست  
 نوالش که شکرگاهی شرنکست  
 گهی ماتم بود گاهی عروسی\*  
 عروسان دگوار دچه پاک است  
 که آکه بد ز شاه زود سیرش  
 شهنش زود سیر آمد غمی نیست  
 وزو به دلستانی دربر آرد  
 وگرنه هر که ماند عیش راند  
 که کنج است آن صنم در خاک به کنج

۴۲ ب ت ز : درین دولت ؛ ح : تاماه . ۴۲ ح : آگاه . ۴۳ ث

زج ر : دارد . ۴۳ - ۵۰ : ح ۴۳ ، ۴۹ ، ۴۸ ، ۵۰ .

۴۴ د : درین کنبد \* د : ازوده

از آن سرد آمد این قصر دلاویز که چون جا گرم کردی گویدت خیز

۴۴ ث زج ر : زان داد ؛ د : دلیری ؛ ر : دلیریش . ۴۴ چ ث ج در :

که بود آگه ز شاه وزود سیرش (د : سیری)

۴۹ ، ۴۸ د : حذف شده . ۴۸ ، ۴۹ پ : ث ح ۴۸ ، ۴۹

۴۹ ث ج : کان دلبر . ۴۵ ج ت ز : باین ؛ ب : بآن ؛

ث از این . ۴۵ پ : آن و اندر خاک .



مخور غم کا دمی غم بر نتابد	چو غم گفتی زمین هم بر نتابد
بر نجد نازنین از غم کشیدن	نسازد نازکان را غم چشیدن
عنان آن به که از مریم بتابی	که گر عیسی شوی گردش نیابی
اگر در تخته رفت آن نازنین خفت	بترک تخت شاهی چون توان گفت
۵۵- بهی بنشین ز مرغان می چه ریزی	غمت خیزد گر از غم بر نخیزی
نه هرکش پیش میری پیش میرد	بدین سختی نمی درپیش گیرد*
بنالیدن مکن بر مرده بیداد	که مرده صابری خواهد نه فریاد
چو کار کالبد گیرد تباهی	نه درویشی بکار آید نه شاهی

۵۲ ز : زمی ؛ پ چ د : چو گفتی غم .  
 ۵۲ - ۵۵ د : حذف شده .  
 ۵۲ پ : نار بیان غم .  
 ۵۴ پ : اگر با تخته شد ؛ ح : اگر بر تخته شد .  
 ۵۵ ز : خون چه ریزی .  
 ۵۵ پ : غمت گیرد . ۵۵ ح : حذف شده .  
 ۵۶ د : نه هرکش دلستانی . ۵۶ - ۵۲ : چ ۵۲ ، ۶۱ ، افزوده ۵۷ ،  
 \* پ چ ش ج در : افزوده .  
 توزی کو مرد و هر کو زاد روزی بهرکش تن نباید داد روزی (آد ؛  
 و حذف شده) ۵۲ ج : نه بیداد . ۵۸ ، ۶۰ ، ۶۱ د : حذف شده

ز رود دجله گویک قطره کم باش  
 کهن ز نیلی از بغداد کم گیر  
 چنانکه از دیده رفت از دل روان  
 تو باقی مان که هستی جان عالم  
 مبادا کز سرت موئی بود باد  
 بحمد الله چو تو هستی همه هست  
 تو لعلی لعل بی همتا نکوتر  
 که اندر بر تابد جای جمشید  
 تو سیمرغی بود سیمرغ بی جفت  
 تو کانی کان ز گوهر در نماید  
 گهر آن به که هم گوهر ندارد  
 که در صحرا بود زین جنبی سیار  
 ز بهر چشمه مخروش و مغروش  
 بشادی بر لب شط جام جم گیر  
 دل نغوده بی او بغنوا دت  
 اگر سروی شد از بستان عالم  
 مخور غم تا توانی باده خورشاد  
 اگر هستی شود دور از تواز دست  
 تو در قدری و در تنها نکوتر  
 بتنهائی قناعت کن چو خورشید  
 اگر بامرغ باید مرغ هم خفت  
 مرنج ار با تو آن گوهر نماید  
 سوان بهتر که او همسر ندارد  
 ۷۰. گرو آهوئی ز صحرا رفت بگذار

۵۹ ش چ ح در : ز فیض . آ ب ج : ز شادی ؛ پ : بشادی یزد دجله . ۶۱  
 ح : حذف شده . آ ب ت ز رج : چنان کز . ۶۳ ، ۶۴ خ : حذف شده  
 آ ۶۴ ز : تو هم دوست . ۶۴ ح : حذف شده . ۶۴ - ۷۰ د : حذف شده .  
 آ ۶۴ ، اگر شد بنده آزادار دمت . آ ۶۵ پ : تو در ورزی ، آ ۶۶ چ : که همتا نیست با خورشید گاه  
 ث پ ر : که همسر شرک شد در راه جمشید ؛ ح : که اندوه ؛ خ : که شرکت ؛ ب ز ت ج : اندوه . ۶۶ ، ۶۷  
 ح ۶۲ ، ۶۳ ، ۶۴ آ چ ث ر : مرغ را خفت ؛ ح پ : اگر بامرغ باشد آ ۶۵ خ : که خسرو کان . ۶۹ ح : حذف شده  
 آ ۶۹ خ : هوان . ۶۹ پ : نباشد  
 آ ۷۰ ح : زدشت

اگر یک دانه رفت از خمن شاه  
فدا بادش فلک باخمن ماه  
گلی گر شد چه باید دید خاری  
عوض باشد گلی را نو بهاری  
بتی گر کسر شد کسری بهاناد  
غم مریم مخور عیسی بهاناد \*

۷۰-۷۱: ج ۷۱، ۷۰. آ ۷۱ ث خ ر: وگر. ۷۱۳ ت: بادت  
د: بر ۷۱۰ ث: حذف شده. ۷۲۰ پ: گلی گر \* بت زرج چ ازو  
(۱) چو شد پرداخته از نامه شاه  
به پیچید و ز زلفش منبرین کرد  
بقاصد داد و گفتا کز سر راه  
بدست خویش ده شاه جها ترا  
(۵) ستد قاصد چنان کش ماه فرمود  
اشارت کرد بر دربان درگاه  
اجازت ده که نزد شه شوم زود  
رج (۱۱، ۸) ج ث: که خود نامه بنزد شه رسانم  
بحاجب گفت دربان کای خداوند  
(۱۰) بنزد شاه عالم نامه دارد  
بیامد حاجب از وی حال بشنود  
(آ) ح: بر سر راه؛ د: زشادی سایه بان. ۱۳۳ د: در خدمت؛ (۴) ج: نباید دیدنت. (۵)  
ث ح د: چنان کش او فرمود؛ ج: چو شد قاصد چنان کش او فرمود.

## رسیدن نامه شیرین بخسرو \*

- ۱- چو خسرو نامه شیرین فروخواند  
بدل گفتا جواب است این نه <sup>چنگست</sup>
- از آن شیرین سخن عاجز فروماند  
کلوخ انداز را پاداش سنگست \*
- جواب آنچه بایستش دریدن  
دگر باره شد از شیرین شکرخواه
- ۵- ز کار آشوبی مریم بر آسود  
چو مریم دست کرد از جشن گویاه
- رطب بی استخوان شد شمع <sup>بدو</sup>  
جهان چون جشن مریم گشت بر شاه
- یکی آب از پس دشمن تمام است  
چو دشمن شده همه کاری بکام <sup>است</sup>

\* ز : افزوده و انصاف دادن ؛ ح د : حذف شده ؛ خ : تدبیر کردن  
خسرو در باب شیرین ؛ ج : فرو ماندن از کار شیرین ؛ ث : عاجز  
گشتن خسرو در عشق شیرین . آب : در آن ؛ د : خسرو فرو ؛  
ب : حیران . ۳، ۲ ح : حذف شده . آ ۲ ر : بخود گفتا . آ ۳ ث :  
درید او هر چه می ؛ ح ج : بدیدم آنچه میبایست دیدن . ۳ د : حذف شده ؛  
\* د : افزوده کسی که اندازد او بر آسمان سنگ به آزار سرخود دارد آهنگ . آ ۴ پ :  
چو غوغای ؛ ت : نهانست . ۵ پ شد کاری روز . آ ۶ د : حذف شده . آ ۷ چ را کرد دست ؛  
خ : از عیش . آ ۶ ج : در خدمت شاه ؛ د : در حضور شاه ؛ خ : چون عیش . آ ۷ ج : کارت . آ ۷ ح :  
از بی ؛ د : که آمد .

بشیرین چند چریسها فرستاد	بروغن کرد نرم آهن ز پولاد
بت فرمانبرش فرمان پذیرفت	که دردی داشت کان در مان پذیرفت
۱۰. بخسرو پیش از آتش بود پندار	کز آن نیکوترش باشد طلب کار
فرستد مهد و در کاوشش آرد	ببزم خود عروس آئینش آرد
بد فترها عتاب آمار میکرد	عتابش بیش میشد ناز میکرد
متاع نیکوئی بر کار میدید	بها میکرد چون بازار میدید
متاع از مشتری یا بد روائی	بدیده قدر دارد روشنائی

۸۰۷ : ۸۰۳۵ / ۷ د

۸ چ ح خ ر : نرم کرد آهن ز پولاد .

۹ ب ت : تو گوئی ؛ ج : در

۱۰ آ پ : بخسرو پیش از آتش بود پندار .

۱۱ پ : کزین نیکوترش .

۱۲ ز : بنزد خود عروس ؛ ث چ ر : بمهد خود

عروس آئینش آرد .

۱۳ د : متاع نیک خود بر کار

۱۴ ح پ : بهای کرد .

۱۵ ج : گیرد .

۱۶ د ر : قدر گیرد روشنائی

۱۵. ز بهر سود خود این بندینوش	متاعی کان بنخرند از تو مفروش *
در آن بازار یابی سودمندی	که چون بینی روانی در نبندی
ملک دم داد و شیرین دم نمیخورد	ز ناز خویش موئی کم نمیکرد
چو عاجز گشت از آن ناز بخوار	نهاد اندیشه را بر چاره کار
که یاری مهربان آرد فراجنگ	بر هواره همی راند خر لنگ
۲۰. سروکاری ز بهر خویش گیرد	سراکاری و گردپیش گیرد
ز هر قوسی حکایت باز میجست	نگیرد مرد زیرک شغلراست

آ ۱۵ ث : خویش ؛ خ : خویش آن . ۱۵ ح : متاعی که توان  
 بخرند بفروش ؛ خ : متاعی را که نخرند از تو بفروش ؛ ب ت ز :  
 بخرند

آ ۱۶ ث ر : در آن دیدست دولت .

آ ۱۶ ث چ ح پ ر : یابی . ۱۵ ، ۱۶ د : حذف شده .

آ ۱۷ ح : و حذف شده . \* خ : افزوده

چونیل خویش را یابی خریدار اگر در نیل باشی باز کن بار

آ ۱۸ خ : زان نانه کار ؛ پ : عاجز گشت . ۱۸ د : اندیشه

آ ۱۹ خ : راندی ؛ خ د : برهواری . ۲۰ ج : سروکاری ؛

د : سراکاری . ۲۰ چ خ : ز سروکاری ؛ ر : سرازکاری ؛ ج سروکاری ؛

د : سروکاری . ۲۱ ر : کار خود سست ؛ خ : مرد عاقل .

## صفت شوکت و تنعم خسرو در پادشاهی \*

۱. جهان داند که تا خسرو کمز است	کله داری چو او بر تخت نشست
بروز بار کورا رأی بودی	به پیشش پنج صف بر پای بودی
نخستین صف توانگرداشتی	دویم صف بود حاجتکار و درویش
سوم صف جای بیمارانی زور	همه رسته به موئی از لب گور
چهارم صف بقومی متصل بود	که بند پایشان مسمار دل بود

\* پ : بر تخت نشستن خسرو ؛ ز : صفت شوکت و  
 نزرگواری خسرو در پادشاهی ؛ ج : صفت بزرگی و آیین خسرو  
 پرویز ؛ خ : صفت ایوان پرویز و داد او ؛ ح : صفت  
 پادشاهی خسرو و پرویز و عدل او ؛ د : صفت بزرگی خسرو  
 ر : صفت داد و دهش خسرو .

آ ر : جهان خسرو که تا گردون ؛ ح : جهان داری . آ ث  
 خ ر : چنو ؛ ح : جهان داری . آ ث خ : بار بودی ؛ د : جای  
 ۲ ث ح خ : بر کار . آ چ ث پ ر : داشت در ؛ د : بود در  
 پیش . ۳ ز : حاجتمند ؛ چ خ : حاجتگاه ؛ د : جای حاجتگاه  
 ح : جای حاجتمند ؛ پ ث : حاجت خواه .

صف پنجم گنه کاران خونی	که کسرا کس نپرسیدی که چونی
به پیش خونیان ز امیدواری	مثال آورده خط رستگاری
ندا برداشته دارنده بار	که هر صف زیر خود بینند ز نه بار
توانگر چون سوی درویش دیدی	شمار شکر بر خود بیش دیدی
۱۰. چو در بیمار دیدی چشم درویش	گرفتی بر سلامت شکر در پیش
چو دیدی سوی بندی مرد بیمار	بآزادی نمودی شکر بسیار
چو بر خونی فتادی چشم بندی	گشادی لب بشکر به پسندی
چو دیدی خونی امید رهایی	فرودی شمع شکوش روشنائی
دل خسرو همه ساله بدین داد	چو مصر از شکر بودی شکر آباد *

۶ ث ج چ پ ح خ در : که کس کسرا . آ ۸ پ : نداد ز مرده را  
 ۸ ج خ : پیش خود ؛ ح : که هر کس .  
 ۹ خ : شکر خود را . ۱۰ ب ت ز : حذف شده .  
 آ ۱۱ ج : در سلامت ؛ خ : راه در پیش ؛ خ : از سلامت .  
 آ ۱۲ د : چو در بندی فتادی چشم بیمار . ۱۳ خ : بشکرو ؛  
 ث : لب بسوی ؛ پ : بشکرانه . آ ۱۴ ث ج خ ر : چو خونی دیدی  
 پ : چو دیدی سوی خونی . ۱۵ ب ت ز ج چ : شکر ؛ پ : فرودی نور  
 شمعش روشنائی . آ ۱۶ ز ج ث د خ ح ر : در خسرو ؛ ۱۷ خ : چو مصر  
 شکر بودی . \* ر : بر فصل افزوده « بمی نشستن خسرو بر تخت طاقدیسی »



۱۵- بمی بنشست روزی بر تخت

بگرداگرد تخت طاقدیسش

همه تمثال های آسمانی

ز ماه و زهره تا خرگاه کیوان

کو اکب را ز ثابت تا به سیار

۲۰- بترکیب گهرهای شب افروز

شناسائی که انجم را رصد راند

کسی کو تخت خسرو در نظر داشت

چنین تختی نه تختی آسمانی

چوپیلی گو بود پیل آرمی روی

بدین حرفت حریفی کور با بخت

دهان تاجداران خاک لیسش

رصد بسته بر آن تخت کیانی

درو پرداخته ایوان به ایوان

دقایق با درج پیموده مقدار

خبر داده ز ساعات شب و روز

از آن تخت آسمان تراخته خواند

هزاران جام یک خسرو ز برداشت

بر او شاهی نه شه صاحبقرانی

چو شیر ار شیر باشد عنبرین موی

ک ۱۵ پ : بدین غربی . ۱۶ پ : خاک بر سش . آ ۱۷ پ : بران

تمثالهای . ۱۸ - ۲۱ د : حذف شده . آ ۱۸ چ : ح خ ر پ : زمیخ ماه تا

آ ۱۸ ر : برایوان ؛ ث : با ایوان ؛ ح : بایوان ؛ خ : در ایوان . آ ۱۹ ث

کو اکب هاز . آ ۱۹ ب : دقایق را درج .

آ ۲۰ پ ر ح : بترکیب . ۲۱ ح : حذف شده . آ ۲۱ ب : که حکمترا

پ : خواند . آ ۲۲ پ : کسی او . ۲۲ پ : هزاران گنج .

آ ۲۳ چ : ث د پ ر : کاسمانی . آ ۲۳ خ : چ ه شه . ۲۴ ح د :

حذف شده . آ ۲۴ خ : پیلی کو .

۲۵- زمین تا آسمان را فی گشاده	ثریا تا ثری خوانی نهاده
ارم را خشک بد در مجلس جام	فلک را حلقه بد بردر گمش نام
بزرگی بایدت دل در سخا بند	سرکیسه بپرک گندنا بند
درم داری که از سختی در آید	سرو کارش بید بختی در آید
بشادی شغل عالم درج میکنی	خواجهش میستان و خرج میکنی
۳- جهان میده چنان چون میستانی	وگر بدهی ونستانی تو دانی
جهان نداری تنها کرد نتوان	تنهایی جهان را خورد نتوان
بداند هر که با تدبیر باشد	که تنها خوار تنها میر باشد
مخور تنها گرت خود آبجویت	که تنها خور چو دیا تلخ بویت
بباید خویشتن را شمع کردن	بکاد دیگران پا جمع کردن
۳۵- بین قارون چه دید از گنج دنیا	نیرزد گنج دنیا رنج دنیا

۲۵ خ د : راهی گشاده ؛ ح : بانی گشاده . ۲۵ د : راهی نهاده  
 ۲۶ پ ث : حذف شده . ۲۶ ج : حلقه شد . ۲۷ پ : سرکیسه بیند  
 ۲۸ د : حذف شده . ۲۸ ج : برآید ؛ ر : گزاید . ۳۱ ث ر : چنین میده  
 چنان کش ؛ پ چ د ح : چنان کش ؛ خ : چنان میده . ۳۳ ر : بدهی  
 ث : توندانی ؛ پ ح : اگر ندھی و بستانی . ۳۱ ح : جهانی . ۳۳ ح : حذف شده  
 ۳۳ ث : وگور خود ؛ پ د : اگر خود . ۳۳ ث : چوتنها . ۳۴ د : حذف شده . ۳۴ ج :  
 دل جمع ؛ ب ت پ ج ث : خوردن ؛ خ : در جمع باید کردن . ۳۵ ر : چه برد ؛ ج :  
 بقارون بین .

چو از دستت رود رنجی عظیمست	برنج آید بدست این خود سلیمست
تهی دستی شرف دارد بدین گنج	چو آید رنج باشد چون رنج
بگنج افشانی از خورشید بگذشت	ملک پرویز گز جهشید بگذشت
چو گنجش خاک و او چون گنج خاکی	بدش با گنج دادن خنده ناکی
خورش با کاسه داری باده با جام *	۴۰- دو نوبت خوان نهادهی صبح تا شام
مگس را گاو داری پشه را پیل	کشیده مایده یک میل در میل
نداستی چه خوری میهمانش	ز حلواها که بودی گرد خوانش
نگویم چند چندان که خواهی	نه گاو و گوسفند و مرغ و ماهی
صبا و ام ریاحین باز داری	چون بزمش بوی خوش را ساز داری
خراج هند بودی خرج مجبور	۴۵- بهنگام بخور عود و عنبر

۳۷-۳۵ : چ ۳۶، ۳۷، ۳۵ . پ ۳۶ : خود از دستت . ۳۷-۳۵ ت

ز ث ر : چون شود . ۳۷ پ ث خ : برین . ۳۴-۳۸ : چ  
 ۳۴، ۳۶، ۳۷، ۳۵، ۳۸ . ح ۳۹ : حذف شده . ۳۹ پ چ خ ر : چو خا کش

گنج . \* د : افزوده

نخوری بی غنایک جرعه باده نه بی مطرب شدی طبعش گشاده  
 آ ۴۱ ث : کشیدی مایده . ۴۲، ۴۳ د : حذف شده . ۴۳ ر :  
 ندانم ؛ چ : نکوم چند بد چند آنکه خواهی . ۴۴ خ : صبا بوی  
 آ ۴۵ د خ : بخور از .

گوارش تا بخوزستان رسیدی	چو خورد خاص او بر خوان رسیدی
بر آن سوده یکی در شب افروز	کبابی تر بخوردی اول روز
خویده زو بصدمن زر کانی	ز بازارگان بچوان در نهانی
رطوبت های اصلی اندر اندام	شنیدم کز چنان در باشد آرام
معطر کرده چون ریحان بغداد	۵۰- یک اسب بور از رقی چشم نوزاد
بشیر گوسفندان پروریده	ز شیر مادرش چوپان بریده
که بودی خرج او دخل یک اقلیم	بفرمودی تنوری بستن از سیم

۴۶-۴۹ ج : حذف شده . ۴۶ پ : گوارشرا .  
 ۴۷ د : ز اول ؛ پ : زول . ۴۷ پ : ت ز ث دح  
 خ ر : براو ؛ خ : دری ؛ ج : برو سوده . ۴۸ ر : همان  
 ج : بحری ؛ پ : ز بازارگان خریدی در نهانی .  
 ۴۸ ج : خریدم بد ؛ پ : خ ث ح ر : بده من زر خویده  
 ح : رایگانی ؛ ز : در ایام . ۴۹ پ : ث : چنین . ۴۹ ز : در ایام  
 پ : رطوبتها اصلی اندر . ۴۹ ج : حذف شده .  
 ۵۰ خ : اسب کوه ؛ پ : یکی نور از زنی از چشم نوزاد .  
 ۵۱ پ : حذف شده . ۵۱ ج : پریده . ۵۱ ر : گوسفندش . ۵۲ ج :  
 بفرمودش ؛ پ : بکودن . ۵۲ ج : که خرج او بودی ؛ پ : خ : بخرج  
 آن ؛ پ : اقلام .

در او ده پانزده من عود چون مشک	بسوزاندی بجای هیزم خشک
چو بریان شد کباب خوانش این بود	تنور و آتش و بریانش این بود
۵۵. بخوان زر نهادندی فرایش	هزار و هفتصد مثقال کمیش
بخوردی زان نواله لقمه چند	چو مغز پسته و پالوده قند
نظر کردی بمحتاجان درگاه	کجا چشمش بر افتادی ز ناگاه
بدو بخشید آن پوشیده خوانرا	تنور و هرچه آلت بودی آنرا
زهی خوانی که فرآشان توش	چنین نانی بر آرند از تنورش
۶۰. دگر روزی که خوان لاجوردی	گرفتی از تنور صبح زردی
همان پیشینه رسم آغاز کردی	تنور و خوانی از نوساز کردی

آ ۵۳ ج : درو مقدار ده من ؛ ج : دوده . ۵۳ ز ت ب : بسوزاندی بسا  
 ج ث خ ر : بسوزاندی ؛ پ : بسوزانده ؛ رخ : هیبه ؛ دح : بسوزید  
 بسان (ج : بجای) . آ ۵۴ چ ح : آن بود . ۵۴ ت چ ح : آن بود ؛  
 ب : کاین ؛ د : تنور و هیزم ؛ چ : تنور و آلت بریانش . ۵۵ ح  
 حذف شده . آ ۵۵ ز : بخوانی . ۵۵ پ : درهم کم و بیش ؛ خ : مثقال  
 در پیش آ ۵۶ خ : زان غذاها ؛ ر : در ؛ خ : بناگاه آ ۵۸ پ : بخشیدی ؛  
 خ : آن نوشد ؛ ر : آن زرینه ؛ چ : نوشیده . ۵۸ خ چ د : بود آ ۵۹ ر : که  
 طباطبائی ؛ پ : خوانش آ ۵۹ ث خ چ : نانها ؛ ح : چنان ؛ د : خواها ؛ پ : چنین بران  
 آ ۶۰ پ : که صبح ؛ خ : خود دیگر روز خوان ؛ ج : دگر روزه آ ۶۱ خ : همان رسم نخست ؛  
 د : همان دیکینه . آ ۶۱ پ : از زر . ۶۱ چ : تنور و نانی

همه روز این شگرفی بود کارش  
چو وقت آمد نهاد آن پادشاهی  
شرف خواهی بگرد مقبلان گرد  
۶۵. چو بر سنبل چو د آهوی تانار  
دگر آهو که خاشاک است خورش  
پدر کز من روانش باد پر نور  
که از بیدولتان بگریز چون تیر  
چو صحبت گر شبی بایده از روز  
۷۰. بهای دُر بزرگ از بهر اینست  
همه همراه این روش بود اختیارش  
بکاری نامد آن کارو کیائی  
که زود از مقبلان مقبل شود مرد  
نسیمش بوی مشک آرد بیازار  
بجای مشک خاشاک است گردش  
مرا پیرانه پندی داد مشهور  
بنه در کوی صاحب دولتان گیر  
چراغ از مشعل روشن برافروز  
کز اول با بزرگان همنشین است

آ۶۲ چ : همیدون این . ۶۲ د : بودی شکارش ؛ پ : همه روز .  
 ۶۳ ج : این ؛ د : آن فرمان روائی . ۶۳ - ۶۷ : پ ۶۴ ، ۶۵ ، ۶۶ ، ۶۷  
 ۶۸ - ۶۳ : خ ۶۳ ، ۶۷ ، ۶۸ ، ۶۹ ، ۷۰ ، ۶۳ پ ؛  
 که زورا . ۶۵ ج خ : آرر پدیدار ؛ پ : نسیمش مشک تانار آرد بار  
 ۶۶ د : بجای مشک خاشاک ست خوردش همان آهوه خاشاکست گردش  
 آ۶۷ پ : اگر آهو . ۶۸ پ ج خ ر : سرادر ؛ زج ث دح پ : وطن در آ۶۹ ح  
 دث : چو صبحی بایت روشن تر از روز ؛ پ : چوروزی بایت دری شب افروز -  
 ۶۹ ب ت ز : شعلی ؛ ج : چراغ مشعل از گیتی ؛ پ : چراغ از شعله رویت ؛ ج  
 ز : چراغ از مشعلی . ۷۰ ز : که دایم .

## قصه شکر اصفهانی \*

۱- بآیین جهاننداری یکی روز  
 بنشسته پیش تختش جمله شاهان  
 بمجلس بود شاه مجلس افروز  
 زچین تا غور وازی تا سپاهان  
 کمر بسته کله داران اطراف  
 ز سالار ختن تا خسرو زنگ  
 همه بر یاد خسرو باده در چنگ  
 چو دوری چند می در داد ساقی  
 نماند از شرم شاهان هیچ باقی

\* د : داستان شکر و رفتن خسرو باصفهان و ساختن او با شیرین ؛  
 ر : شنیدن خسرو اوصاف شکر اصفهانی را ؛ پ : حذف شده ؛ پ :  
 داستان خسرو با شکر اصفهان ؛ ز : قصه شکر ؛ ث : رفتن خسرو  
 باصفهان و عشق بازی با شکر ؛ ج : قصه شکر و رفتن خسرو باصفهان  
 ح : گفتار در حال خسرو با شکر اصفهانی ؛ خ : نشستن خسرو با بزرگان  
 و تفحص نمودن خوب رویان . آ : پ : برآیین ؛ پ : ث : دب : جهاننداران  
 ج : یک ؛ ج : سپهداران . ۳۱۲ : ج : ث : ح : پ : ۳۱۲ : پ : جمله  
 حذف شده . ۲۰ : ح : خ : د : ر : تاروم ؛ د : صفاهان . آ : پ : طاق تا  
 طاق ؛ ح : طاق در طاق . ۳۱۲ : ج : بر اطراف ؛ پ : ح : آفاق .  
 ۵ : ح : از شادمانی ؛ د : از شرمناکی .

سختن لختی بکستاختی در افکند	شهنشه شرم را برقع بر افکند
به عالم در کد امین بقعه بیشند	که خوابانی که در خورد فریشند
لطف گنج است و گنج آن بوم دارد	یکی گفتا لطافت روم دارد
فسانه است آن طرف در خوبروئی	یکی گفت از ختن خیزد نگوئی
که پیکرهای او باشد پر یزاد*	یکی گفت ارمن است آن بوم آباد
ز شیرینی نباشد هیچ تقصیر	یکی گفتا که در اقصای کشمیر
شکر نامی است در شهر سپاهان*	یکی گفتا سزای بزم شاهان

آء دث : بر انداخت . بء دث : در انداخت . آء پ : که خویرا  
 ح خ : فراشند . آء پ : ر : ز عالم : پ : جا : ح خ : باشد  
 ۹۰۸ : ج ۸۱۹ .

آء ز چ : آزاد . آء ز ب : آن باشد

\* چ : افزوده

یکی گفتا که در اران بتانند که جز حور بهشتی را نمانند  
 د : مقام خوب رویان آن نیست بخوبی هم چو فردوس نیست

۱۰، ۱۱ : پ خ ۱۱، ۱۰ . آء ح : ندارد . آء خ ز پ : سرای

آء ث : در ملک : د چ پ : در شهر صفاهان .

\* \* خ : افزوده

بکاری برده سازی برده سوزی بکیسو چون شبی و از چهره روزی



بشکر بر ز شیرینیش بیداد	وزو شکر بخورستان بفریاد
بزیر هر لبش صد خنده بیشست	لبش را چون شکر صد بنده بیشست
۱- قباتنگ آید از سروش چمن را	درم واپس دهد سیمش سمن را
رطب پیش دهانش دانه ریزست	شکر بگذار کین خود خانه خیزست
چو بر دارد نقاب از گوشه ماه	بر آید ناله صدیوسف از چاه
جز این عیبی ندارد آن دلارام	که کستاختی کند با خاص و با عام
بهر جانی چو باد آرام گیرد	چو لاله با همه کس جام گیرد
۲- ز روی لطف با کس در نسازد	که آن کس خان و مانرا در نوازد *
کسی کا ورا شبی گیرد در آغوش	نگردد آن شبش هرگز فراموش *

آ ۱۵ د : قباتنگ از قدش سرو چمن را . ۱۵ ح : سیمین . آ ۱۶ پ : زبانش  
 ح : لبانش . ۱۶ خ : کوخود دانه . ۱۶ پ ز چ ر : کور ؛ ث :  
 کوخود . ۱۶ ح : حذف شده . ۱۷ آ د : برگیرد ؛ ج ز : بر آرد . ۱۸ ا ث :  
 جز آن . ۱۹ آ ح : بهر جنبی . ۱۹ ث : چو باد ؛ ت ز ج د : باوه  
 . ۲۱ ، ۲۱ ، ۲۱ پ : ۲۰ ، ۲۱ ، ۲۰

\* خ : افزوده

کسی کز نخل او روزی رطب خورد . بیا د آن رطب عمری طوب کرد  
 آ ۲۱ ز چ : کسی را کوشی . ۲۱ د : نگردد هرگز آن شب فراموش ؛ ح : کند تیمار صد ساله  
 \* \* خ : افزوده کسی کو بر نمک دانش زد انگشت نمود آن کس شکر را سالها پشت .

ملک را در گرفت آن دلنوازی  
 فرس میخواست بر شیرین دوا  
 برد شیرینی قندی بقندی  
 ۲۵- بگوهر پایۀ گوهر شود خود  
 سرش سودای بازارش گردا  
 نه دل میدادش از دل راندن او را  
 درین اندیشه صابر بود یک سال  
 پس از سالی رکاب افشاند بر ماه  
 اساسی تو نهاد از عشق بازی  
 بتو کی غارت از تو کی ستاند  
 گشاید مشکل بندی ببندی  
 بدیبا آب دیبا را توان برد  
 که شکر هم ز شیرینی اثر داشت  
 نه شایست از سپاهان خواندن او را  
 نه شد واقف کسی بر حسب این حال  
 سوی ملک سپاهان راند بنگاه

۲۲ پ چ خ ح ث : گذشت اندیشه کارش ز بازی (ث : اندازۀ کارش) .  
 ۲۳ پ د : دواندن . ۲۳ د : ستاندن ؛ خ : از هندو ؛ پ : ار  
 ترکان ربودن . ۲۴ د خ : بشیرینی برد ؛ ج : بود شیرینی .  
 ۲۴ ج : مشکلی . ۲۵ ج : دیبا می توان .  
 ۲۶ پ ث : بازار سودای . ۲۶ پ : که آن شکرز . ۲۷ پ :  
 نمی شایستش از دل راندن او را نه از شاهان عالم خواندن او را  
 ۲۸ ز ث ر : آن حال ؛ د : بر ستر این ؛ پ : بر حسب احوال  
 \* ر : ر فصل افزوده « رفتن خسرو با صفهان در تمنای شکر » .  
 ۲۹ ث ز چ خ ح ر : بر راه ؛ ب ت ج چ : پس سالی . ۲۹ خ :  
 ملک سوی ؛ ح : سوی شهر ؛ پ : برد .

۳۴- فرود آمد بنز هت گاه آن بوم  
 گروهی تازه روی و عشرت افروز  
 نشاط آغاز کرد و باره میخورد  
 نهفته باز می پرسید جایش  
 شبی برخاست تنها با غلامی  
 ۳۵- چو خسرو بر سر کوی شکو شد  
 حلاوت های عیش آن عصر <sup>شد</sup> میداشت  
 سرا را حلقه زد خاموش خاموش  
 سواد می دید پیش از کشور روم  
 بکار خوشدلی روشن تر از روز  
 غم آن لعبت آزاده میخورد  
 بدست آورد هنجار سرایش  
 ز بازار شکر برخواست شامی\*  
 سپاهان قصر شیرینی دگر شد  
 که شکر کوی و شیرین قصر <sup>شد</sup> میداشت  
 برون آمد غلامی حلقه دگر گوش

آ ۳۴ پ ج : اندوز ؛ خ پ : و حذف شده ؛ ح : روی مجلس .  
 آ ۳۵ ب ش ح خ د ج چ ز ت : بکار ؛ پ : بروز ؛ ر : نگاه  
 \* خ : ر فصل افزوده « تشستن خسرو با شکر بیزم »  
 ۳۴ پ : حذف شده .  
 ۳۵ پ ج : جامی ؛ ر : کامی ؛ ح : بیزار شکر برداشت  
 کامی ؛ د : بیزار شکر انداخت دامی ؛ خ : برخاست  
 نامی .  
 آ ۳۶ پ : از عصر . ۳۶ پ : و حذف شده .  
 آ ۳۷ ر : بدر بر ؛ پ : بران در ؛ د : ترنگ حلقه .  
 ۳۷ پ : غلامی دید بیرون .

جوانی دید زیبا روی بر در      نمودار جهاندریش در سر  
 فرود آوردش از شبی چون ما      فرس را کرده حالی بر علفگاه  
 ۴. چو مهمانان بایوانش درون برد      بدان مهمان سراز کیوان برون برد  
 ملک چون بر نشان کار نشست      درستی چند را در کار شکست  
 اجازت داد تا شکر بیاید      بمهمان بر ز لب شکر گشاید  
 برون آمد شکر با جام جلاب      دهانی پر شکر چشمی پراز خواب  
 شکر نامی که شکر ریزد او بود      بباقی کز سپاهان خیزد او بود

آ ۳۸ ح خ ث پ د : نیکو روی . ۳۸ ج چ : بر سر . ۴۱، ۳۹ ج :

۴۱، ۳۹ . ۳۹ پ ز : کرد خواری ؛ چ : کرد برجای ؛

ث ح : بر در حالی تا ؛ ج : بست ؛ ر : راند حالی .

آ ۴ ج : چو مهمانش بایوان سر ؛ ح د : چو مهمان را بایوان

اندرون ؛ پ : چو مهمانرا بایوانش . ۳۳ ز چ ت : بآن ؛

پ : بران ؛ ث : بدر برد .

آ ۴ ح خ : بر بساط ؛ پ : در میان کار . ۴۱ چ ر : بر کار

ث : بنشست ؛ پ : می بست . ۴۲ پ : خواست تا .

۴۲ پ : بمهمان بر ز شکر لب گشاید . ۴۳ ح : درون ؛ چ :

چون جام . ۴۳ خ ث : دهان آ ۴ چ خ : آن بود ؛ پ : شکر

ریزد او بود . ۴۴ چ خ : آن بود ؛ پ : گلایگی گوسپاهی خیزد او بود .

۴۵. ز کيسو نافه نافه مشک مي بيخت  
 چو ويسه فتنه در شهد بوسی  
 کنيزان داشتی رومی و چینی  
 همه در نیم شب نوروز کرده  
 نشست و باده پیش آورد حالی  
 ۵۰. نشسته شاه عالم مهترانه  
 نه می در آئینه آن سمنبر  
 گلابی را بتلخی راه میداد  
 پیای رطل ها پرتاب میکرد  
 ز خنده خانه خانه قند می ریخت  
 چو دایه آیتی در چاپلوسی  
 کز ایشان هیچ را مثلی نبینی  
 بکار عیش دست آموز کرده  
 بتی یارب چنان و خانه خالی  
 شکر برداشته چون مه ترانه  
 در آب خشک میکرد آتش تر  
 بشیرینی بدست شاه میداد  
 ملک را شهر بند خواب میکرد

آ ۴۵ پ : ریخت . ۴۵ پ : ز لبها خانه ؛ چ : ز قند خانه خانه .  
 ۴۶ ح : حذف شده . ۴۶ پ : در شهر . ۴۶ ب : ت زد : در منقلوبی  
 پ : چودانه افق در فیلسوفی . ۴۶ ، ۴۷ : ج ۴۶ ، ۴۷ ، ۴۸ ج : هیچ  
 ث : هیچ مثلی را ؛ د : همه نازک بتان در نازینینی . آ ۴۸ ث : چون روز  
 گشته ؛ پ : گشته . ۴۸ پ : گشته . ۴۸ ح : د : گشته .  
 آ ۴۹ ح : خجره خالی ؛ د : بنی دلبر چنان ؛ پ : جای خالی . ۵۰-۵۳  
 خ ۵۰ ، ۵۱ ، ۵۲ ، ۵۳ : ۵۰-۵۳ : ر ۵۱ ، ۵۲ ، ۵۳ ، ۵۴  
 ۵۲ ، ۵۱ ث : پ : حذف شده . ۵۱ ح : حذف شده . ۵۲ ، ۵۳ ح : در  
 عاشیه نوشته شده . ۵۲ د : آب میداد . ۵۳ پ : لخته .

صداع مطربان از پیش برداشت	چونوش باده از لب نیش برداشت
برون آمد ز خلوت خانه شاه	۵۵- بحذری کان قبول افتاد در راه
بحسن و چاکی همتای او بود	کنیز را که هم بالای او بود
فرستاد و گرفت آن شب سرخویش	فرو پوشید ز روزه یورخویش
ستد داد شکر از انگبینش	ملک چون دید کامدناز تینش
بمصر و بی برافسونی غلط خواند *	در او پیچید و آن شب کام دل اند
که شیرین آمدش خسرو در آغوش	۶- کنیز از کار خسرو ماند مدهوش
فسونگر بود وقت چرب گوئی	فسانه بود خسرو در نگوئی
سری و گردنی بالاتری داشت	زهر کس کو بالا سروری داشت
بشیرینی فزون از نیشکر بود	بخوش مغزی به از بادام تر بود

۵۵ پ چ شخ در : شکر برخاست شمع از پیش ( پ و افزوده : چ :  
 خواست ) : ح : شکو شد شمع را از پیش . ۵۵ پ : ز حذف شده  
 ۵۶ د : بچست و چاکی : بحسن و نازکی . ۵۷ آ چ ح خ در : در  
 او پوشید . ۵۸ پ چ خ د : گرفت و زد شکر ( خ د پ چ :  
 شکو بر . ۵۹ خ : و حذف شده . ۶۰ چ در : ح : برافسانی : د : بمصر  
 خ : برافسون \* ر : افزوده ز شیرینی که آن شمع سحر بود گمان افتاد او را  
 کان شکر بود . ۶۱ ب ت : نیز رفت : پ ت چ خ ح ر : نغو گوئی . ۶۲ ز : بخوش  
 خوبی . ۶۳ پ چ ت ح خ در : بشیرین استخوانی نیشکر بود ( چ د : چون شکر )

روا بودی که سی فرسنگ رفتی	شبی کاسب نشاطش تنگ رفتی
چهل من ساغری در دم کشیدی	۶۶- هر آن روزی که نصفی کم کشیدی
بدستان از ملک دستورئی خواست	چو صبح آمد کنیز از جای برخاست
بشکر باز گفت احوال بادام	بنزدیک شکر شد کام و ناکام
نهانیهای خلوت را بدر داد *	هر آنچ از شاه دید او را خبر داد
که خوش باشد بیک جاشمع و شکر	شکر برداشت شمع و در شد از در
کنیزک شمع دارد شکر او بود	۷۰- ملک پنداشت کان هم بستر او بود
بخلوت با چومن مهمان نشستی	بپر سیدش که تا مهمان پرستی
ندیدم مثل تو مهمان در آفاق	جوابش داد کای از مهتران لحاق
ز شیرین شکری و چوب گوئی	همه چیزیت هست از خوبروئی

۶۶ ر : کم این بودی ؛ ث : فرسنگ بودی . آ ۶۶ خ : دران  
 روزی که من کم در کشیدی ؛ پ : در کشیدی . آ ۶۶ پ : برداشت .  
 آ ۶۷ ج : بشد نزدیک بانو کام و ناکام . ۶۸ پ خ : کرد آ ۶۸  
 د ح ج : هر آنچه . ۶۹ پ : حذف شده . \* ر افزوده  
 بدان تا شکر آله باشد از کار بگوید هویچه پرسد ز وجه انداز  
 ۷۰ ج : حذف شده . آ ۷۳ د : همه چیزت خوشست از ۷۳ خ د ج : نفزگوئی  
 ۷۱ ح خ : شمع دارو ؛ ث : شمع دار شکر او بود  
 ۷۲ پ : حذف شده آ ۷۳ ح : ز شیرین پیکری و نفزگوئی ( پ : خوبروئی )

یکی عیب است گر ناید گرانت	که بوئی در نمک دارد دهانت
۷۵- نمک در مردم آرد بوی پاکی	تو با چند نمک چون بوی ناکی
بسوسن بوی شه گفقاچه تدبیر	سمندر گفت سالی خوردن سیر
ملک چون رخت از آن بتخانه <sup>بست</sup> بر	گرفت آن پند را یک سال بردست
بر این افسانه چون بگذشت سالی	مزاج شه شد از حالی بحالی
بزیرش رام شد دوران توسن	بر آورد از درختش سیر سوسن
۸۰- شبی بر عادت پارینه برخا <sup>بست</sup>	ز شکر باز بازاری بیاراست
همان شیرینی پارینه دریافت	بشیرینی رسد هر کوشکریافت
چوشکلی چند رفت از عیش ساری	پدید آمد نشان بوس و بازی

۷۴ پ : کزایت . ۷۴ ح : که بوئی پر نمک . ۷۶ پ ح : گفقا شه  
 ۷۶ ر : سالی سوسن و سیر ؛ ت : و سیر ؛ ح : شکر لب ؛  
 ب پ ز ت ج چ ح خ د : شیر . ۷۷ آ خ : رخت خودزان خانه ؛  
 پ : رخترازان خانه . ۷۷ ج خ : در دست . ۷۸ ز د ر : بر آن .  
 ۷۸ ، ۷۹ د : ۷۸ ، ۷۹ پ : حذف شده . ۷۸ ، ۷۹ ب ت ز ج  
 ۷۸ ، ۷۹ آ پ : نرم شد . ۷۹ ر : بر آوردش درخت ؛ ز ج : شیر  
 ح : از درخت سوسن ؛ د : از درخت سبز . ۸۰ ج چ د ح ر ث : بشکوار  
 ت : بر آراست ؛ پ : بدستان از ملک دستور میخواست . ۸۰ خ : حذف شده . ۸۱ ح ؛  
 شبی بر عادت پارینه دریافت بشیرینی رسد کوشکریافت . ۸۲ آ در : چودوری ۸۲ ب :  
 نشاط .



همان جفته نهاد آن سیم ساقش  
 ملک نقل دهان آلوده میخورد  
 ۸- چو لشکر بر رحیل افتاد شب را  
 که چون من هیچ مهمانی رسیدت  
 جوابی شکرینش داد شکر  
 جز آن کان شخص را بوی دهان  
 ملک گفتا چو بینی عیب هر چیز  
 بر سیدش که عیب من کدامست  
 جوابش داد کان عیب است مشهور  
 چو دور چرخ با هر کس بسازی  
 نگارین مرغی ای تعمال چینی  
 خلاف نازکی داری دریغی

بجفتی دیگر از خود کرد طاقش  
 با مید شکر پالوده می خورد  
 ملک پرسید باز آن نوش لب را  
 به از من هم گریانی رسیدت  
 که پارم بود یاری چون تو در بر  
 تو خوشبوی ازین به چون توان بود  
 بین عیب جمال خویشتن نیز  
 کزان عیب این نگوئی زشت فام است  
 که یک ساعت ز نزدیکی نه دور  
 چو کیتی با همه کس عشق بازی  
 چرا هر لحظه بر شاخ نشینی  
 که هر ساعت کنی بازی به تیغی

۸۳ پ: نهاده ساق ساقش. ۸۳ ج: بجفت دیگر از خود گر؛ د: بجفتی  
 دیگر افتاد آفاقش. ۸۴ پ: چ ث ح خ در: بدین رغبت کسی در بر کشیدت  
 (پ: براین) ۸۷ پ: د: جواب. ۸۷ خ: که پارم چون باری بود در بر  
 ۸۸ د: ولیک آن شخص را بوی. ۸۸ ج: از آن. ۸۹ ج: خویش را نیز.  
 ۹۰ پ: حذف شده. ۹۰ د: این که گوئی. ۹۱ ر: ز نزدیکان. ۹۲ خ: در  
 شیه نوشته شده. ۹۳ د: نگارین و مرغ دانه چینی. ۹۴ ج: خلاف نازکی. ۹۴ ح: که هر  
 لحظه

۹۵- جوابش داد شکر کای جوانمرد  
 بستاری که ستر اوست پیشم  
 نه شب بامن کسی در پرده خفته است  
 کنیزان منند اینان که بینی  
 بلی من باشم آن کاول بیام  
 ۱۰۰- ولی آن دلستان کاید در آغوش  
 چو بشنید این سخن شاه از زبان  
 دُری کورا بود مهر خدائی  
 تو پنداری کزین شکر کسی خورد  
 که تامن زاده ام بر مهر خویشم \*  
 نه درم را کسی در دور سفته است  
 که در خلوت تو با ایشان نشینی \*  
 بی بنشینم و عشرت فرایم  
 نه من چون من بتی باشد قصبت \*  
 بدان معنی گناهی داد جانش  
 دهد نا سفتگی بروی گوائی

۹۵ چ : تو پنداری کسی از من شکر خورد ؛ ث ر : چه پنداری . \* د :  
 از زوره منم دختر چو انگور رسیده کسی یک گل زباغ من نچیده  
 ۹۶ ر : زنده ام (زاده ام) ؛ ح : بوده ام . ۹۷ آ پ ح در ث : نه  
 کس بامن شبی . ۹۷ چ : در روز ؛ ح : در پرده . ۹۸ ث د :  
 اینها . \* \* خ ، ث (۱۰۰) : از زوره

منم کاول بیام می کنم نوش چو من رفتم کنیز آید در آغوش  
 ۹۹ ر : در آیم ؛ در باشم من ؛ پ : یکی من . ۹۹ ز ج د خ ح نیام  
 آ- پ : و یک آن ؛ پ : ماند . ۱۰۰ پ : قاپوش \* \* \* پ : از زوره  
 منم کاول بیام می کنم نوش نه من باشم که شب آیم در آغوش  
 آ- ا ج : بر آن ؛ ر ج : بدین ؛ پ ث : بر این . ۱۰۲ ب : بر من

# عقد بستن خسرو شکرا \*

۱- چو بر زد آتش مشرق زبانه	ملک چون آب شد ز انجار وانه
بزرگان سپاهان را طلب کرد	وزیشان پرسش آن نوش لب کرد
بیک رویه همه شهر سپاهان	شدند آن پاکدامن را گواهان
که شکر همچنان در تنگ خویشست	نیاز رده گلی بر رنگ خویشست
۵- متاع خویشتن در بار دارو	کنیزی چند را بر کار دارد
سمندش گرچه با هوس بزین است	سنان دور با شش آهین است
عجوزان نیز کردند استواری	عروسش بگر بود اندر عماری
ملک را فرخ آمد فال اختر	که از چندین مگس چون رست شکر

\* ب پ ت ج ث ح خ د : حذف شده . ؛ ر : تفحص خسرو در کار  
 شکر و خواستاری . آ پ ؛ آتش از . آ پ ؛ خبر کرد . ۲ ر ؛  
 پرسشی زن ؛ خ : ملک چون آب . آ پ ؛ همه ملک . ۳ پ ؛ شده آن  
 آفر ؛ همچنین ؛ ج : بر مهر ؛ پ د : بر . آ پ ؛ نیز اندر ؛ خ ؛  
 عجوزان نیزه کردند آفتابی . ۷ خ ؛ عوسی . آ ب ت زد ؛ رای ؛  
 ج ؛ رای دختر ؛ پ ؛ بال و اختر . ۸ ث ج ح د خ زت ؛ چندان ؛  
 پ ر د زت ؛ رست شکر .

فرستاد و سرای خویش خواندش	بآیین زناشوئی نشاندش
۱۰- نسفته در دریایش راست	نگین لعل با یا قوت شد جفت
سوی شهر مداین شد دگر بار	شکر با او بد امنها شکو بار
بشکر عشق شیرین خوا میگرد	شکر شیرینی بر کار میگرد
چو بگرفت از شکر خوردن دل شاه	بنوش آباد شیرین شد دگر راه
شکر در تنگ شه تیمار میخورد	ز نخلستان شیرین خار میخورد
۱۵- شه از سودای شیرین شود در سر	گدازان گشته چون در آب شکر
چو شمع از دوری شیرین بر آتش	که باشد عیش موم از انگبین خوش
کسی کز جان شیرین باز ماند	چه سود ار در دهن شکر نشاند
شکر هرگز نگیرد جای شیرین	بچربد بر شکر حلوای شیرین

۹۴ پ ج ث ح خ ر : از سرای ؛ چ : فرستاد و بنزد ؛ د : از سرای  
 خویش و خواندش . ۹۵ پ : نشاندش . آث : نسفته در دریایش از  
 آشت . ۱۰۰ پ ث ح ر : لعل را . ۱۱۰ ج : بخوروار . ۱۲۰ پ :  
 شکر در پیش شیرین . ۱۳۰ پ : درکار . ۱۴۰ ج : آن (از) . ۱۵۰ چ :  
 بنوشاگاه ؛ پ : آخر صرع حذف شده . ۱۶۰ ج : بر تنگ ؛ خ : در عشق  
 ۱۷۰ پ : میگرد ؛ ث : شکو خار . ۱۸۰ ز در : در آتش ؛ ح : پر آتش .  
 ۱۹۰ ج : که عیش موم هست ؛ د : عیب موم . ۲۰۰ ۱۷ ، ۱۸ : خ  
 ۲۱۰ پ : کسی کز جام . ۲۲۰ ح : نشاند ؛ پ : ار از دهن .

شکر تلخ است چون شیرین باشد	چمن خاک است چون نسیرین باشد
ز فی خیزد شکر شیرینی از جان	۲- مگو شیرین و شگوهست یکسان
شکر بر مچهر آنجا عود سوزد	چو شمع شمع شیرین بر فروزد
ز شیرینی حلاوت وام دارد	شکر کان چاشنی در جام دارد
بشکر طفل و طوطی را فریبند	ز شیرینی بزرگان نا شکیند
شکر چون آب را بیند گدازد	هر آبی کو بود شیرین بسازد
که شیرین جان و شکر جای جا <sup>نست</sup>	۲۵- ز شیرین تا شکر فرتی عیا <sup>نست</sup>
پرند او شکر در پرده داری *	پریر وئیست شیرین در عماری

۱۹۳ ب پ ت ز : و چون ؛ خ : و گو خارست چون . ۱۹۳ ب پ ت ز :  
 و چون . ۱۹ ، ۲۰ : د ۱۹ ، ۲۰ . آ ۲۱ ب ت : شکر شیرین فروزد  
 ۲۲ د ح : حذف شده . ۲۲ آ ث پ خ ر : شکر گر ؛ خ : در جام یزد  
 ۲۳ ، ۲۲ : چ ۲۲ ، ۲۳ . ۲۴ ، ۲۳ : ح خ ث ۲۳ ، ۲۴ . آ ۲۴ ب :  
 هر آن آبی کو بود ؛ ث خ ر : کان بود . ۲۴ ح : شکر چون ابر را  
 خ : و گو چون آب را بیند ؛ ث : چو شکر آب را بیند . ۲۴ ، ۲۵ : حذف شده  
 ۲۴ ، ۲۵ پ : حذف شده . ۲۵ خ : جان جانست ؛ خ : که شکر . آ ۲۶  
 ز : ترش وئیست . ۲۶ پ : پرند او را بشکر پرده داری ؛ خ : بیش او ؛  
 ز : پرندان \* ح خ ر : ازوده بداند این قدر هرکش تمیز است  
 که شکر بهر شیرینی عزیز است (آخ : کورا ؛ ح : آنکس ؛ بخ : که شکر هم) .

دش میگفت شیرین بایدم زو	که عیشم را نمیدارد شکو سود *
یخ از بلور صافی تر بگوهر	خلاف آن شد که این خشک است و آن تر
گرم سنگ آسیا بر سر بگردد	دل آن دل نیست کز دلبر بگردد
۳- بسر کردم نگر دامن سراز یار	سری دارم مباح از بهر این کار

۲۷۳ ج : دلم ؛ د : دل شه گفت . ۲۷۳ ج : نمیدار ؛ پ : که طبع را

\* د ، ج ( ۷ ، ۶ ، ۱ ) ، خ ( ۷ ، ۱ ) : افزوده

(۱) زدلتگی بدل گفت ای دل پش      مد ارم چون شکو در تنگ از این پش

(۲) مرا با این شهی و تاجداری      اسیر شکو و شیرین چه داری

(۳) گهی کوئی مرا شکو نباید      شکو گرهست و از گوی بت آید

(۴) گهی گوید ز حلو و دود گیرد      دل از حلوای شیرین زود گیرد

(۵) نماند او با شکو در عاشقی دیر      بشیرین گوسنه گشت از شکو سیر

(۶) چو شیرین خوشتر است از جان شیرین      چه تلخ آید مرا هجران شیرین

(۷) چو من با جان شیرین کار دارم      نیاید عالمی شکو بکارم

(آر) ج : که شیرین . ۲۷۴ ج : نخواهم بی وجودش جان شیرین .

(۷) د : چو من بالعل ( ۲۸۰ ز : آن خشک است و این ؛ خ : خلاف

آفت کین ؛ زج د : خلاف این ؛ ب : خلافت . \* خ ر : افزوده

دگر ره گفت نشکیم ز شیرین      چه باید کرد با خود جنگ چندین

۲۹۴ خ : دل آن نیست کز دلبر . ۳۰۰ خ : دل از یار ۳۰۳ د : سری دارم فدای پای دلدار .

دگر ره گفت کاین تدبیر خام است  
 مرا آن به که از شیرین شکیم  
 مرا شیرین و شکر هر دو در جام  
 دلم با این رفیقان برفیق است  
 ۳۵- بیاید در کشیدن میل را میل  
 نمی خواهی که زیر افقی چوسایه  
 چنان راغب مشهور جستن کام  
 طمع کم دار تا گریش یا بی  
 دل آن به کز در مردی در آید  
 ۴- بصبرم کرد باید رهنمونی  
 صبوری کن که رسوائی تمام است  
 نه طفلم تا بشیرینی فرییم  
 چو ابر من بتلخی گردد ایام  
 ز بس ملاحیان کشتی غرق است  
 که کسرا کار بر ناید به تعجیل  
 مشو بر نردبان جز پایه پایه  
 که از نایافتن رنجی سرانجام  
 فتوحی برفقوح خویش یا بی  
 مراد مردم از مردی بر آید  
 زنی شد با زنان کردن زبونی

۳۲- ۳۶، ر ۳۲، ۳۵، ۳۳، ۳۴، ۳۶، خ ۳۲، نه طفلم تا که از  
 شکر فرییم. آ ۳۳ د: شکوهست در؛ پ: در دام. آ ۳۴ د: رفیقان  
 هم رفیق است. ۳۴ ث: ز بس ملاح کشتیها؛ خ: ملاح کشتی در.  
 آ ۳۵ دخ: میل در. ۳۵ پ: بر نیاید کار. ۳۶ خ د: مرد.  
 آ ۳۸ ح: کو تا پیش یا بی. ۳۸ د: فتوح روزگار خویش.  
 ۳۹ ح: حذف شده. آ ۴۰ ب: برودان؛ ج ج: بهودی؛ ج:  
 بهودان بر زنا. ۴۰ ج: زنا شد. ۴۱ زد: زنی کردن زنا؛  
 خ: زنی کردن بهودان ناتمام است؛ ث: زنی کردن حرام است.

برودان بر زنی کردن حرام است  
 مرا دعوی چه باید کرد شیری  
 اگر خود گو سپندی زند و ریشم  
 چوپیلان را ز خود با کس نگفتم  
 ۴۵- چنان در سر گرفت آن ترک طناز  
 چو کردان دل ستاند سینه چوید  
 دلم را اگر فراقش خون برآرد  
 ز معشوقان وفا جستن غریب است  
 مرا هر دم بر آن آردستیزش  
 ۵۰- من این آزم تا کی دارم اورا  
 زنی کردن زنی کردن کدام است  
 که آهوئی کند بر من دلیری  
 نه بر پشم کسان بر پشم خویشم  
 چوپیل در گلیم کس نخفتم  
 کز و خسرو نه کی خسرو کشد ناز  
 گرش خانه دهی کنجینه چوید  
 طمع بود و طمع طاعون برآرد  
 نگوید کس که سکبا بر طبیب است  
 که خیز استغفر الله خون بریزش  
 چو آزر دم تمام آزارم اورا

۴۲ ح : حذف شده . ۴۳ د : چو رو باهی ؛ ج : بامن . ۴۴ چ : و رفت  
 شده ؛ پ : تدریشم ؛ خ : اگر جز ؛ ج : اگر چون . ۴۴ پ : نگویم  
 ۴۴ خ : ر : گلیم خویش خفتم ؛ پ : با کس نگویم . ۴۴ ح : حذف شده  
 ۴۵ ج : چو کی خسرو ؛ پ : ازو . ۴۳-۴۵ د : حذف شده . ۴۶ خ :  
 چو کردار . ۴۶ ر : ورش . ۴۶ ح : حذف شده . ۴۷ خ : ج د ج چ ث : دلم را کز . ۴۷ ر :  
 طمع برد و طمع . ۴۸ ح : حذف شده . ۴۸ د ث ر : ز معشوقه ؛ پ : چستن حرام است . ۴۸ ج :  
 سکبان ؛ ب : نگوید سگ که . ۴۹ خ : بدان ؛ ح : بر آن دارد . ۴۹ چ : که رو ؛ د : که  
 جز استغفر الله خون نریزدش . ۵۰ چ : آزر دم



مزن کسرا ولی چون برستیزد	چنانش زن که هرگز برنخیزد
بگیلان درچه خوش گفت آن نکوزن	بیوژن اربازاری نکو زن
دل شه چاره آن غم ندانست	که راز خویش را محرم ندانست
دل آن محرم بود کزخانه باشد	دل بیگانه هم بیگانه باشد
۵۵- اگر برده نخواهی دانه خویش	مهل بیگانه را درخانه خویش
چنان گور از خود با بهترین دوست	که پنداری که دشمن ترکمی دوست
مگوناگفتی درپیش اغیار	نه با اغیار با محرم ترین یار

آه چ ث در : مزن زنا ؛ پ : مزن زنا گرنه برستیزد؛

ح ث : ولی گر .

۵۲-۵۱ : پ ث خ درح ۵۲، ۵۱ . آ ۵۲ در : نکوگفت

۵۲ د : مزن زنا چو خواهی زد ؛ پ : میازارم چو آزاری نکو

زن ؛ ز ث ج ح ر : میازار اربازاری نکوزن

آه پ ث ح خ در : چو دزدیده ؛ ث : خانه خویش .

۵۶، ۵۲ : خ ۵۲، ۵۶ .

۵۶ خ :

سخن در فرجه پرور که فجام ز واگفتن ترا نیکو شود نام

آه ح : چنان میباش با محرم ترین دوست ؛ د : با کمترین دوست؛

پ : بخلوت رازش از دیوار می پوش .

بخلوت نیزش از دیوار درپوش	که پر باشد پس دیوارها گوش
وگرنه توان که پنهان داری ازخوش	مده خاطر بان یعنی میندیش
۶- میندیش آنچه نتوان گفتش باز	که نندیشیده به ناگفتی راز
درین مجلس چنان کن پرده ساری	که ناید شخنه درشمشیربازی
سرودی کان بیابان را نشاید	سزدگر بزم سلطان را نشاید*

آ ۵۸ ز ح ث ر : میپوش ؛ د : بخلوت راز از دیوار ؛

خ : بخلوت نیز از دیوار می پوش .

آ ۵۸ ح ر : که باشد در پس دیوارها گوش .

آ ۵۹ ج د : باین ؛

ث ح ر : بدان ؛ پ : بوین ؛ خ : بدان خاطر ؛

د ح ج : معنی میندیش ؛ خ : معنی

۶- ۶۱ : ج ۶۱ ، ۶۰ : ۶۱ ب ت ز : حذف شده .

۶۱- ۶۳ : ح حذف شده . آ ۶۰ پ : آنکه . ب ۶۰ د : نیندیشیده

آ ۶۰ خ : که ناید رخنه درشمشیرغازی . آ ۶۲ پ : کویا بانی ، ت

چ : کویا بانی . آ ۶۲ ث : بزم شاهانرا ؛ پ : سرخروزم . \* ج : افزوده

سخن را نیک و بد باشد بی روی میان نیک و بد باشد یکی موی

درین محمل کسی خوشدل نشیند که چشم زاغ پیش از پر بیند

۶۲- ۶۶ خ : حذف شده .

مکن با هیچ بد محضر نشستی	که نارد در شکوهت جز شکستی
اگر دانا و گرنادان بود یار	بضاعت را بکس بی مهر مگذار
۶۵- درختی کار در هر گل که کاری	کز او آن بر که کشتی چشم داری
سخن در فرجه پرور که فرجام	ز وا گفتن ترا نیکو شود نام
چو خواهی صد قبا در شاه کامی	بدر پیراهنی در نیک نامی
اگر صد وجه نیک آید فرایش	چو وجهی بد بود زان بد بینیش
بچشم دشمنان بین حرف خود را	بدین حرفت شناسی نیک و بد را

۶۳-۶۶ خ: حذف شده . ۶۳-۶۴ : ر ۶۴، ۶۳ .

۶۳ ج د ت : نشستن ، شکستن .

۶۳ پ : مکن یا مختصر کس . ۶۳ پ : نیارد در شکوهت

جز . ۶۴ پ ج چ ز ت ب : اگر نادان و گردانا .

۶۴ پ چ ث د ح ر : مسپار .

۶۵ ج : کز آن آن ؛ ب پ ت ز چ ث : طمع داری ؛ د کزو

آن بر خوری کان چشم داری ؛ پ : کزو هر بر که کاری ؛ ث :

بر که کاری . ۶۶ پ : در درجه ؛ پ : پرور که ایام . ۶۶-۶۹ :

پ ۶۴، ۶۸، ۶۹، ۶۷، ۶۲ ر : چو دوزی . ۶۶-۶۹ : ث رح

خ ۶۶، ۶۸، ۶۹، ۶۷، ۶۸ ح : زان صد ؛ د : وجه بیش

آید . ۶۸ پ : زان وجه .

## تنها ماندن شیرین و مناجات و تضرع کردن \*

- |                                 |                                |
|---------------------------------|--------------------------------|
| ۱- ملک دانسته بود از رای پر نور | که غم پرداز شیرین است شاپور    |
| بخدمت خواند و گردش خاص          | ز تنهائی مکر تنگ آید آن ماه    |
| چو تنها ماند ماه سرو بالا       | نشانند از نرگسان لولوی لالا    |
| تنگ آمد شبی از تنگی حال         | که بود آن شب براو مانند یک سال |
| ۵- شبی تیره چو کوهی زاغ بر سر   | گوان جنبش چو زانگی کوه بر پر   |
| شبی دم سرد چون دل‌های بیسوز     | برات آورده از شبهای بیروز *    |

\* د ب فقط اول حرف فصل خواناست ، مناجات کردن شیرین .... ز ؛  
 زاری کردن شیرین در تنهائی ؛ ج ؛ فرستادن شاپور بر پیش شیرین ؛  
 ث ؛ پنهان ماندن شیرین از شاپور و تضرع نمودن ؛ پ ؛ خواندن  
 خسرو شاپور را از پس شیرین و تنها ماندن شیرین ؛ ج ؛ تنها  
 ماندن شیرین از شاپور ( ح ؛ و نیایش کرن و زاری کردن و شب در  
 فراق خسرو ؛ خ ؛ و نالیدن از محنت ) ؛ ر ؛ تنها ماندن شیرین و  
 زاری کردن وی . آ ج ؛ بد . آ پ ؛ این ماه . آ پ ؛ چوسه  
 را دید ماه . آ ر ؛ از تنگ حالی . آ ؛ مانند سالی . پ ؛ خنث شده  
 آ پ ؛ چو شبهای دلسوز \* ج از زوده ؛ شبی ناخوش تر از سوک غریبان زو چو شب بسیار  
 خیزان



زمین در سرکشیده چترشاهی  
 ۱۵- سواد شب که بود از دید ها نور  
 ز تاریکی جهان را بند بر پای  
 جهان از آفرینش بی خبر بود  
 سرافکنده فلک دریا صفت پیش  
 بذر دزدی ستاره کوده تدبیر  
 ۲۰- نهانده در خم خاکستر آلود  
 فرو آسوده یکسر مرغ و ماهی \*  
 بنات النعش را کرده زهم دور  
 فلک چون قطب حیران مانده بگری  
 مگر کان شب جهان جای دگر بود  
 ز دامن ورفشانده بر سر خویش  
 فرو افتاده ناگه در خم تیر  
 از آتش خانه دوران بجزود

آب : در بر ؛ پ : گرفته

۱۵ ج ، ب ت ز د ح : حذف شده

۱۵ ، ۱۶ : ج ۱۵ ، ۱۶ .

\* ح : بعد از این بیت بلافاصله از بیت ۲۳ نوشته شده ( نه موبد را

زبان زند خوانی نه مرغانرا نشاط پرفشانی )

۱۷ ث : زمین از

۱۷ ج ز : مگر آن . ۱۷ - ۲۲ ح : حذف شده

۱۸ ج : سرافکنده جهان دریا

۱۹ پ ج : فرود افتاده

۲۰ پ خ ر : بهانده

۲۱ ب : در آتش ؛ پ : از آیین خانه ؛ ر : پردود ؛ د : درگاه

مجره بر فلک چون کاه بر راه	فلک در زیر او چون آب و چاه
شریا چون کفی جوشد بتقدیر	که گرداند بکف هندوزن پیر
نه مؤبد را زبان زند خوانی	نه مرغان را نشاط پریشانی*
بهر گام از برای نور پاشی	ستاده زنگی با دور با شی
۲۵- چراغ بیوه زن را نور مرده	خروس بیوه زن را غول پرده
شنیدم کربشب دیوی زندیاه	خروس خانه بر دارد علی الله
چه شب بود آنکه با صدیو چون	خروسی را نبود آواز تکبیر*

۲۱ چ : در راه . ۲۲ ت چ در : درگاه ؛ پ : چوکاه در راه .  
 ۲۱ ، ۲۲ ث : حذف شده . ۲۲ ب ت ج : کف ؛ چ د ث ر : بد  
 ۲۲ پ : حذف شده . ۲۲ ج ر : زنی ؛ خ : بکف هندوان پیر  
 ۲۲ - ۳۴ : ۳۴ ث ۲۳ ، ۲۲ - ۲۷ ، ۲۹ - ۳۱ ، ۲۸ ، ۲۲ ، ۳۴ . ۲۳ خ :  
 زبان پند . \* چ در : ازوده  
 بریده بال نسرين پرند چو واقع بود طایر پر فکند (د : واقف)  
 ۲۴ پ : بهنگام ار برای دور . ۲۴ پ : پرزور . ۲۴ ج : حذف شده . ۲۵ خ :  
 پیرزن ؛ پ : برده ؛ د : نردمانه . ۲۵ پ ج چ ث ج در : پیره . ۲۲  
 ب ت : حذف شده . ۲۶ چ : غولی زند ؛ خ : گرشی ؛ پ : گزینت . ۲۷ ج  
 پ خ د : چو شب . ۲۷ ب : حذف شده . ۲۷ ج پ ۲۷ ، ۲۹ ، ۳۱ ، ۳۲ ، ۳۳  
 \*\* ج ازوده : زمین از آفرینش بی خبر بود مگر آن شب جهان جانی دگر بود

دل شیرین در آن شب خیره مانده	چراغش چون دل شب تیره مانده
ز بیماری دل شیرین چنان تنگ	که میکرد از ملالت با جهان جنگ
۳۰ - خوش است این داستان و شأن	که شب باشد هلاک جان بیمار
بود بیماری شب جان سپاری	ز بیماری بتر بیمار داری
ز بان بگشاد و میگفت ای زبانه	شب است این یا بلائی جاودانه
چه جای شب سیه ماریست گوئی	چو زنگی آدمی خوار نیست گوئی
از آن گریان شدم کین زنگی تار	چو زنگی خود نمی خندد و دگر بار

آ ۲۸ پ : در این شب تیره . آ ۲۹ د ح خ : ز تنهایی

آ ۲۹ ز ج ث د : ملامت .

آ ۳۰ ج خ : در باب .

آ ۳۰ خ : خواب .

آ ۳۱ خ : در جان سپاری .

آ ۳۱ پ : بترکاری نداری .

آ ۳۲ ح : و گفتا

آ ۳۳ ج : چه

آ ۳۴ ت ب ج ز د ح چ : دگر بار ؛ ج : چه ؛ ث ر :

یکی بار

۲۴ - ۳۳ : خ : ۳۴ ، ۲۶ ، ۲۲ ، ۱۳ ، ۲۵ ، ۳۹ ، ۳۰ ، ۳۱ ، ۲۸ ، ۳۲ ، ۳۳ ، ۳۴ .



۳۵. چه افتادای سپهر لاجوردی      که امشب چون دگر شبها نگردی \*

مگر دود دل من راه بستت      نفیر من خسبک در پاشکستت

مرا بنگر چه غمکین داری ای شب      ندارم دین اگر دین داری ای شب \*

شبها امشب جوانمردی بیاموز      مرا باز و دگش یاز و د شوروز

چرا بر جای ماندی چون سیه میخ      بر آتش میروی یا بر سرتیغ \*

۴۰. دهل زن را گرفتیم دست بستند      نه آخر پای پروین را شکستند \*

من آن شمع که در شب زنده داری      همه شب میکنم چون شمع زاری

چو شمع از بهر آن سوزم بر آتش      که باشد شمع وقت سوختن خوش

گره بین بر سرم چوخ کهن را      بیاید خواند و خندید این سخن را

۳۵ ب ج : فحندی \* ر : افزوده

نه زین ظلمت هی یایم امانی      نه از نور سحرینم نشانی

آ ۳۲ ح : مرا بهر چه . ۳۲ پ : یا روز شو . ۳۴ پ : ای سیه

\* \* ج افزوده

نه زین ظلمت هی یایم امانی      نه از بوی سحر یایم نشانی

آ ۴ پ : گرفتند \* \* \* خ : افزوده

مگر نداف را مرگ آمد افواز      که گرمردی گمانش داری آواز

۴۲ ح : حذف شده . ۴۲ ت : که باشد عیش موم از انگبین خوش

۴۳ ج ح : حذف شده . ۴۳ پ : آن

بخوان ای مرغ اگر داری زبانی	بخند ای صبح اگر داری دهانی
۴۵- اگر کافور نه ای مرغ شبگیر	چرا بر ناوری آواز تکبیر
و گو آتش نه ای صبح روشن	چرا نائی برون از سنگ و آهن
درین غم بد دل پروانه وارش	که شمع صبح روشن کرد کارش *
نگو ملکی است ملک صبحگاهی	در آن کشور بیابی هر چه خواهی
کسی کو بر حصار کنج ره یافت	گشایش در کلید صبح که یافت
۵۰- غرضها را حصار آنجا کشاید	کلید آنجا است کار آنجا کشاید
در آن ساعت که باشد شو جانها	گل تسبیح روید بر زبانها

ب ۴۶ : ب ت ز ج ث : آئی . پ : چرا پائی برون از : ر : بی سنگ  
 آ ۴۷ : ج : بدین . ۴۷ پ : که تیغ : ح : که مرغ صبح .  
 \* ر : فصل افزوده : ج : صفت شب و مناجات شیرین ؛  
 ر : ستایش صبحگاه ؛ د : صفت شب و نیایش کردن شیرین  
 آ ۴۸ : خ : نگو کامیست . ۴۸ پ : دران خلوت .  
 آ ۴۹ : خ : در حصار .  
 ب ۵۰ : ب ت ج : در آنجا .  
 ۵۰ . ۵۱ . خ : ۵۰ ، ۵۱ .  
 آ ۵۱ : ج : نشر جانها ؛ ج : نوش جانها .  
 آ ۵۲ : د : کل توخید .

زبان هر که او باشد تنومند  
 اگر مرغ زبان تسبیح خواست  
 در آن حضرت که آن تسبیح خوانند  
 ۵۵- چو شیرین کیمیای صبح دریافت  
 شکباییش مرغمانرا پرافشاند  
 شبستان را بروی خویشتن رفت  
 خداوند اشبم را روز گردان  
 شبی دارم سیاه از صبح نومید  
 شود گویا به تسبیح خداوند  
 چه تسبیح آرد آن کو بی زبانست  
 زبان بیزبان نیز دانند\*  
 از آن سیماب کاری روی بریافت  
 خوس الصبر وفتاح الفرج خواند  
 برای باخدای خویشتن گفت  
 چو روزم بر جهان پیروز گردان  
 دین شب روسیدم کن چو خورشید

۵۲ خ : زبان هر که باشد او تنومند .

۵۳ خ : آورد کو .

۵۴ پ : در آن ساعت . ۵۴ د : حذف شده .

\* ر فصل افزوده :

ر : نیایش کردن شیرین با یزدان پاک ؛ ج : مناجات

شیرین با الله تعالی . ۵۵ خ : روی دریافت .

۵۶ پ : حذف شده . ۵۶ ج : خود الصبر .

۵۷ ز ث : بروی خویش می رفت

۵۸ ز ث : باخدای خویش می گفت . ۵۸ ب ج ج چ

ج د : در جهان . ۵۹ ، ۶ : ث ۶۰ ، ۵۹ .

۶۔ غمی دارم اہلاک شیر مردان  
ندارم طاقت این کورہ تنگ  
توئی یاری رس فریاد هر کس  
بآب دیدہ طفلان محروم  
ببالین غریبان بر سر راه  
۶۵۔ بداور داور فریاد خواہان  
بآن حجت کہ دل رابندہ دارد  
بہ پاک آیینی دین پرورانت  
برین غم چون نشاطم چہ گردان  
خلاصی ده مرا چون لعل ازین سنگ  
بفریاد من فریاد خوان رس \*  
بسوز سینہ پیران مظلوم  
بتسلیم اسیران دربن چاہ  
بیارب یارب صاحب گناہان  
بآن آیت کہ جان را زندہ دارد  
بصاحب سستی پیغمبرانت

آء د ث شبی دارم . بء ج : بدین ؛ د : درین  
آء ج : لعل از سنگ ؛ پ : لعل در  
\* ز د ر : ازودہ  
ندارم طاقت تیمار چندین اغثنی یا غیاث المستغیثین  
آء پ ج د : معصوم .  
آء ت : حذف شدہ .  
آء د : ۶۵ ، ۶۴ ، ۶۹ ، ۶۸ ، ۶۵ .  
آء ج ث ح خ ر د : بدان ؛ ج : بآن حاجت .  
آء ج د ث ح ر خ ب : بدان ؛ پ : بران .  
آء ر : بدان پاکی دین .

بمحتاجان در بر خلق بسته  
 بدور افتادگان از خان و مانها  
 ۷۰- پوردی کز نو آموزی بر آید  
 بر یحان نثار اشک ریزان  
 بنوری کز خلائق در حجابست  
 بمقبولان خلوت برگزیده  
 بهر طاعت که نزدیک است  
 ۷۵- بان آه پسین کز عروشی پیشست  
 که رخصی بردل پر خونم آور  
 اگر هموی من گردد زبانی  
 بهمچرو جان خون بر خون نشسته  
 بوایس ماندگان از کاروانها  
 بسوزی کز سر سوزی بر آید  
 بقربان چراغ صبح خیزان  
 با نعامی که بیرون از حسابست\*  
 بمعصومان آلایش ندیده  
 بهر دعوت که پیشست مستجابست  
 بان نام مهین کز شرح پیشست\*  
 وزین غرقاب غم بیرونم آور  
 شود هریک ترا تسبیح خوانی

آ ۷۰ پ : نوردی ؛ پ : در آید . ۷۰ ج چ ح ر : باهی  
 آ ۷۱ خ : و نثار ؛ پ : بهار .

آ ۷۲ ج خ پ ر : بقوان و . \* چ ر : افزوده

بتصدیقی که دارد زاهدیر (ر: راهبیر) بتوفیقی که بخشد و اهبخیر

آ ۷۳ ث : بهر طاعت . آ ۷۴ ب ث ح خ ر پ : بدان . آ ۷۵ ث ح

خ رد : بدان ؛ چ : نام کهن ؛ زج چ ح خ د : کز نش . ۷۵ - ۶۲ : ح

۶۲ - ۶۴ / ۶۹ / ۶۵ / ۷۰ / ۶۶ / ۶۸ / ۷۱ / ۷۲ - ۷۵ \* \* خ : افزوده

بامید نجات بیم داران  
 ۷۷ ب : گردد زبانی  
 بصدق سینه تسلیم کاران

هنوز از بیزبانی خفته باشم      ز صد شکرت یکی ناگفته باشم  
 تو آن هستی که با تو کیستی نیست      توئی هست آن دگر جز نیستی نیست  
 ۸۰- توئی در پرده وحدت نهانی      فلک را داده بر در قهرمانی  
 خداوندیت را انجام و آغاز      نداند اول و آخر کسی باز  
 بدرگاه تو در امید و در بیم      نشاید راه بردن جز تسلیم  
 فلک بر بستی و دوران کشادی      جهان و جان و روزی هر سه دای  
 اگر روزی دهی و رجان ستانی      تو دانی هر چه خواهی کن توانی  
 ۸۵- بتوفیق تو ام زمین گونه بر پای      بر این توفیق توفیقی در افزای

۷۹ پ ح دث : نیستی نیست . ۷۹ ث ح دپ : توهستی وان دگر  
 ۷۸- ۹۳ ح : ۷۸ ، ۸۱- ۹۱ ، ۷۵ ، ۸۰ ، ۹۲ ، ۹۳ . آ ۸۰ پ : وصف نهانی  
 ۸۱ خ پ : ز آغاز و انجام . آ ۸۱ خ : کسی نام . آ ۸۲ ح د : از امیدوار  
 ۸۲ پ : حذف شده . ۸۳ ، ۸۴ خ : حذف شده .

۸۳ پ : دودی گشادی .  
 ۸۴ ح : یا جان ؛ ب : گرجان .  
 ۸۵ ز ج دث ر : کن تو دانی ؛ ح : توانی هر چه خواهی  
 کن تو دانی ؛ ب پ ت چ خ : کن توانی  
 ۸۳ ح د ب : بدین ؛ چ ر : بر افزای ؛  
 خ پ : بفرزای .

چو حکمی راند خواهی یا قضائی	بتسلیم آفرین درمن رضائی
اگرچه هر قضائی کان تو رانی	مسلم شد بهرگ و زندگانی
من رنجور بی طاقت عیالم	مده رنجی که من طاقت ندام
زمن ناید بواجب هیچ کاری	گواز من ناید آید از تو باری
۹۰- بالعام خودم دلخوش کن این بار	که انعام تو بر من هست بسیار
ز تو چون پوشم این راز نهانی	وگر پوشم تو خود پوشیده دانی
چو خواهش کرد بسیار از دل پاک	چو آب چشم خود غلتید بر خاک
فواخی دادش اینزد در دل تنگ	کلیدش را بر آورد آهن از سنگ
نیازش در دل خسرو اثر کرد	دلش را چون فلک زیر و زبر کرد

۸۶ خ : چو خواهی راند حکمی . ۸۷ ج د : تودانی . ۸۸ ز ج چ د  
 ث : عیالم ؛ خ : من آن رنجوری طاقت . ۸۹ ج ث : نیام .  
 ۹۰ د : از یار ؛ پ : ای یار  
 ۹۱ ج : تو سر پوشیده دانی ؛ ث : که گر پوشم . ۹۲ ج چ د :  
 در خاک ؛ ح : در آب .  
 ۹۳ ث ح : گشادند آهن ؛ پ خ : برون آمد کلید کارش  
 از سنگ .  
 ۹۴ ، ۹۳ : ث ح ر ۹۳ ، ۳ (فصل بعد) ۹۴ . ۹۳ پ : حذف شده .  
 ۹۴ ر : نیایش .

## رفتن خسرو بشکار و از آنجا راندن بقصر شیرین \*

۱- چو عالم برز و آن زرین علم را	کز او تاراج باشد خیل غم را
ملک را رغبت نخجیر برخاست	ز طالع قهمت تقصیر برخاست
جوان شد گلبن دولت و گویار	ز تلخی رست شیرین شکر بار
بفالی چون رخ شیرین همایون	شهنشاه سوی صحرافت بیرون
۵- خروش کوس و بانگ نای برخاست	زمین چون آسمان از جای برخاست
سپهداران علم بالا کشیدند	دلیران رخت بر صحرا کشیدند
برون آمد مهبین شهسواران	پیاده در رکابش تاجداران

\* ت : از آنجا حذف شده ؛ ز : بنخجیر رفتن خسرو و رفتن نزد  
 قصر شیرین ؛ ج چ : آمدن خسرو بقصر شیرین ؛ د : ... و آهنگ  
 قصر شیرین کردن ؛ ر : رفتن خسرو سوی قصر شیرین بیهانه شکار  
 ح : رفتن خسرو از آنجا بقصر شیرین ؛ خ : رفتن خسرو بغرم شکار  
 بقصر شیرین . آ ۱ ث : این ؛ پ : عالی علم را .

۱- ۴ : ح : ۱، ۲، ۳، ۴ . ۳ پ خ : حذف شده .

آ ۵ چ : نفیر کوس ؛ ج زب ت : خروش زنگ .

آ ۶ ر : علمداران . ۶ چ خ ر : در



ز دیگوسوسپه سالار قیصور	ز یک سودست درزین بسته
کلاه کیقبادی کثر نهاده	کمر در بسته و ابرو گشاده
رکابش کرده مه را حلقه در گوش	۱۰- نهاده غماشیه اش خوشی بر روش
چو لختی ابر کافتد بر سر ماه *	درفش کاویانی بر سر شاه
بگرد سر شده زین حصارش	کمر شمشیرهای زر نگارش
زبان گاو برده زهوه شیر	در آن پیشه که بود از تیر و شمشیر
فلک را دور باش از دور میگفت	دهان دور باش از نور می سفت

۸ ح : حذف شده . آ د ث ج : بر . آ ۹ پ : در بست و بارو

۹-۱۰ : ح ۹ ، ۱۶ ، ۱۹ ، ۱۷ ، ۲۱ ، ۱۰ .

۱۰-۱۱ : د ۱۱ ، ۱۰ . ۱۰ پ خ : اش حذف شده

\* ث خ : افزوده

گرافقادی سربیک سوزن ارمیغ      نبودی جای سوزن جز سرتیغ

۱۱-۱۲ خ : ۱۱ ، (افزوده) ، ۱۶ ، ۱۸ ، ۱۹ ، ۱۷ ، ۱۲ ، ث : ۱۱ ،

(افزوده) ، ۱۶ ، ۱۸ ، ۱۹ ، ۲۰ ، ۱۷ ، ۱۲ .

۱۳ ج : بگود زر : ث خ ر : بگود اندر (سر) شده ؛ پ :

زین نگارش . ۱۳ ، ۱۲ : ر ۱۲ ، ۱۶ ، ۱۳-۱۵ . ۱۱ ، ۱۲ ، ۱۳ ح : حذف

شده . ۱۳ پ : زبابک کاو . آ ۱۴ ث خ پ ر : از خنده .

۱۴ ، ۱۵ ح : حذف شده . ۱۴-۱۹ پ : ۱۴ ، ۱۷ ، (افزوده) ، ۱۶ ، ۱۹ .

۱۵- سواد چتر زرین باز بر سر  
 نفیر چاوشان از دور شود دور  
 نبود از تیغها پیرامن شاه  
 طواق مقوعه برخاک و بر سنگ  
 زمین از بار آهن خم گرفته  
 ۲۰- جنبیت کش و شاقان سوائی  
 غریو کوسها بر کوه پیل  
 چو بر مشکین حصاری بچی از زر \*  
 ز گیتی چشم بد را کرده مهجور  
 بیک میدان کسی پیش و پس راه  
 ادب کرده زمین را چند فوسنگ  
 هوارا از روا رو دم گرفته  
 روانه صد صد از هر سو جدائی  
 گرفته کوه و صحرا میل در میل

۱۲، ۱۶ : د ج چ ۱۷، افزوده، ۱۶ - ۱۵ : حذف شده .  
 ۱۵ ج : تار ؛ ب : در سر \* پ ج چ د (۱۷) ، ر : افزوده  
 گرافتادی سربک سوزن از میخ      نبودی جای سوزن جز سرتیغ  
 ۱۷، ۱۶ : ت ز ۱۶، ۱۷ .  
 ۱۶ خ : نفیر مقوعه گز ؛ پ : ... چاوشان گریش ... اول  
 و آخر مصرع ناخواناست . ۱۶ - ۲۲ : ح ۱۶، ۱۹، ۱۷، ۲۱، ۲۰  
 . ۲۲

۱۷ ج : یکی میدان  
 ۱۸ د ج چ ب ت ز : بر کوه  
 ۱۹ خ : هوا از کرد مرکب ؛ ج : هوارا آزد در دم گرفته .  
 ۲۰ د : هر سو که خواهی ؛ پ : رواز و هر صد . ۲۰ خ : حذف شده .

ز حلقوم دراهای درفشان	مشتبکهای زرین عنبرافشان*
صد و هشتاد و ستا در سپاهش	باب گل همی شستند راهش
صد و پنجاه مجرور در دلکش	فلکده بویهای خوش در آتش
۲۵. هزاران طرف زرین بود بسته	همه میخ در ستکها شکسته
بدان تاهو کجا کواسب راند	بهر گامی درستی باز ماند
غریبی کو گذر کردی در آن راه	بدانستی که کرد آنجا گذر شاه
بدین آیین چو بیرون آمد از شهر	با استقبالش آمد گردش دهر

\* خ ب ت ز چ ا ج (او) د ا ح (ا) افزوده

(۱) هزار اشتر بمفوشهای دیبا      رونده پر زریورهای زیبا (چ د: دونه زیر)

(۲) همان پنجاه پیل کوه پیکر      بزیر بار مجلس های از در (چ ح ت ب: بزیر ست)

خ: بزیر دستهای مجلس زر. آ ۲۳ ر: صد و پنجاه؛ ج خ پ: صد و هفتاد؛ پ: شبها. ۲۴ ب ت ج: حنفته. آ ۲۴ خ: صد و هفتاد؛ د: غلام قبا پوش. ۲۵ ث ج ح خ: بر آتش؛ د: همه در سر کلاه و حلقه در گوش.

۲۵ چ ح خ: طوق؛ ج ث ح خ: هزارش؛ د: هزارش نعل. ۲۵ ز: مشبکها؛ د: درستیها؛ پ: بسته؛ پ: همه در میخ زرین سخت.

۲۶ ب ت ج: کجا او. آ ۲۷ ح ر: غریبی گر؛ ج چ خ: بدان؛ ر: در آن؛ ث: بران؛ ح: بدین راه. ۲۷ پ: نمی دانستی آنجا چون کند شاه

۲۸ ج: باین؛ ح: بآن؛ پ: بدان. ۲۸ ح: تارک دهر.

شده بر عارض لشکر جهان تنگ	که شاهنشاه کجا میدارد آهنگ
چنین فرمود خورشید جهان گیر	که خواهم کرد روزی چند نجیر *
چو در نالیدن آمد طبک باز	در آمد مرغ صید افکن پرواز
روان شد در هوا باز سبک پر	جهان خالی شد از کبک و کبوتر
یکی هفته در آن کوه و بیابان	نرسند از عقابینش عقابان
پیاپی هر زمان نجیر میکرد	بنجیری دگر تدبیر میکرد
بنه در یک شکارستان نمی ماند	شکار افکن شکار افکن می راند
وز آنجا همچنان بردشت زیرین	رکاب افشاند سوی قصر شیرین
بیک فرسنگی قصر دلارام	فرود آمد چو باده در دل جام
شب از غنبر جهانرا کلاه می بست	زمستان بود و باد سرد می جست
زمین کز سردی آتش داشت زیر	پند آب را می کرد شمشیر

۲۹ خ: حذف شده . ۳۰ بخ: که روزی چند خواهم کرد . \* د: افزوده  
 نمیدانست شاپور این فسانه      که میسازد بنجیر او بهانه  
 هوای گلرخش دیوانه کردست      شه انگیزی چنین از خانه کردست  
 ۳۱ چ: در آمد باز . ۳۲ ح پ: از بازو ؛ ث: مرغ سبک پر .  
 ۳۳ خ: پیاپی همچنان . ۳۴ ج: بنجیر دیگر . ۳۵ خ: حذف شده  
 ۳۵ ت: بریک . ۳۵ پ: شکارستان شکارستان می راند . ۳۶ ج: همچنین با چتر  
 ح ر: بردشت ؛ پ: در دشت ۳۶ پ: زلب مکر فساندی سوی شیرین ۳۷ ج: فرسنگی  
 از قصر ۳۸ ح ث: حله می بست .

۴- اگرچه جای باشد گرسیری      نشاید کرد با سرما دلیری  
 ملک فرمود کاتش بر فروزند      بمن مشک و بخمن عود سوزند  
 بخور انگیز شد عود قماری      هوا میگرد خود کا فور باری  
 با سایش توانا شد دل شاه      غنود از اول شب تا سحرگاه \*  
 چو لعل آفتاب از کان برآمد      ز عشق روز شب راجان برآمد

آ ۴ ج د : اگرچه مرو ؛ ز چ ث ح ر ت ب : گرسیری ؛ پ : باشد  
 حا بگیری . ۴ پ : با آتش دلیری . ۴ - ۴۱ خ : حذف شده .  
 آ ۴ ج : فلک . ۴ ر : بمن عنبر بخمن ؛ د : بمن مشک و عنبر و  
 عود . ۴ خ : کا فور بازی . ۴ ح : حذف شده . ۴۲ ، ۴۳ : د  
 ۴۲ ، ۴۳ ، ۴۵ ، ۴۴ چ در : تن شاه ؛ پ : سر شاه . ۴۴ پ :  
 ز عشق روی شیرین . \* ب : افزوده

(۱) کنیزی کار دان را گفت چون ماه  
 (۲) فلان شش طاق دیبا را برون بر  
 (۳) ز خار و خار خالی کن میانش  
 (۴) بساطی گوهری دروی بگستر  
 (۵) بنه در پیشگاه شقه بر بند  
 (۶) نه ترک این سر اهنوی این بام  
 (۷) که گرم همان مائی ناز منهای  
 بخدمت خیز و بیرون روسوی شاه  
 بز ن با طاق این ایوان برابر  
 معبر کن به مشک و زعفرانش  
 بیار آن کوسی شش پایه از زر  
 پس آنکه شاه را گوای خداوند  
 شهنشه را چنین دادست پیغام  
 بآنجا کت فرود آرم فرود آی

۴۵. فلک سرمست بود از پویه چون پیل  
 طیبیان شفق مدخل گشادند  
 ملک ز آرامگه برخاست شادان  
 نبیدی چند خورد از دست ساقی  
 چو آشوب نبیدش در سرافق  
 ۵۰. برون شد تند و برشیدین نشست  
 دل از مستی شده رقص باو  
 خبر کردند شیرین را رقیبان  
 دل پاکش ز رنگ و نام ترسید  
 حنّاق شب کبودش کرد چون نیل  
 فلک را سرخی از اکحل گشادند\*  
 نشاط آغاز کرد از بامدادان  
 نماند از شادمانی هیچ باقی  
 تقاضای مرادش در برافاد  
 بسوی قصر شیرین راند سرمست  
 حریفی چند خاص الخاص باو  
 که اینک خسرو آمد بی نقیبان  
 وزان پرواز بی هنگام ترسید

آه ۴ ج دج : ملک . ۴۵ خ ج : جنّاق . ۴۶ د : حذف شده . \* خ :  
 ر فصل افزوده و رفتن خسرو بدر قصر شیرین و بگشادن در را . ۴۵ ، ۴۶  
 ج : حذف شده . ۴۷ خ : فلک ؛ پ : برخاست سامان . ۴۸ د : چو  
 رطلی چند خورد از . ۴۹ ج : بر سر . ۴۹ ث : در سرافق . ۵۰ ج  
 ر : شد مست ؛ خ : و حذف شده ؛ ث : برون شد زود . ۵۱ پ  
 ث ج خ ر : سوی قصر نگارین ؛ پ : رفت سرمست . ۵۱ پ : حذف شده  
 آه ۵ ج ث ج خ در : غلامی چند . ۵۲ ح ث : خبر دادند . ۵۲ ث  
 خ : که آمد خسرو اینک بی رقیبان ؛ پ : بی رقیبان . ۵۳ پ :  
 ز نام و رنگ . ۵۳ خ : نا هنگام .

حصار خویش را در داد بستن	رقیبی چند را بر در نشستن *
۵۵- بدست هریک از بهر تبارش	یکی خوان زر که بیحد بشمارش
زمقراضی و چینی پر گذرگاه	یکی میدان بساط افکنده بر راه
همه ره را طراز گنج بردوخت	گلاب افشاند و خود چون عود <sup>ببخت</sup>
پیام قصر بر شد چون یکی ماه	نهاده گوش بر در دیده بر راه
ز هنر نوک مژه کرده سنانی	بر او از خون نشاند دیده بانی
۶۰- بر آمد گردی از ره توتیا رنگ	که روشن چشم از و شد چشمه در <sup>سنگ</sup>

آ ۵۴ خ : فرمود بستن ؛ د : دروازه بستن . ۵۴ د : کیزی چند را  
 پ : رفیقش . \* چ : افزوده  
 کنیزان حبش ترکان و چینی کزان نیکو تران هرگز نه بینی  
 ۵۵ چ : یکی خوان بد زر بیحد شمارش ؛ ح : یکی زرین خان  
 بی حد شمارش ؛ خ : گهر چندان که بی حد بد ؛ د : یکی خوان گهر  
 بی حد شمارش ؛ پ : یکی خوان از زر با صد شمارش . ۵۶ د : در راه  
 آ ۵۷ پ : ره را بساط گنج . ۵۷ پ : گلاب افکند . آ ۵۸ ح : د : شد  
 بنشست باماه ( ح : د : چون ماه ) ؛ خ : بر بنشست چون ماه . ۵۸ پ :  
 دیده بر شاه . آ ۵۹ چ : ز نوک هر مژه . ۵۹ چ ز : برون از .  
 ۶۰ ج چ خ : که روشن چشم شد ز و چشمه سنگ ( چ خ : چشمه در )  
 د : چشمه سنگ ؛ پ : که روشن روز شد دور و زده . ناخواناست

پدید آورد از آن گلخانه گلشن	برون آمد ز گرد آن صبح روشن
چراغ انگشت برب مانده از دور	در آن مشعل که برد از شمعها نور
که شمشاد آب گشت از آب و رنگش	خندگی رسته از زین خدنگش
کلاه خسروی برگوشه گوش	مرصع پیکری در نیمه دوش
خطی چون نماییه گوش کشیده	۶۵- رخی چون سرخ گل نو بردیده
ز خوشخوابی چون برگس های مستش	گرفته دسته برگس بدستش
تذروش زیر گل رقاص گشته	گلش زیر عرق غواص گشته
بدست هویک از گل بسته دسته	کمر بندان بگودش دسته بسته
ز پای افتاد و شد یک باره از دست	چو شیرین دید خسرو را چنان مست

۶۱ چ : آن حذف شده ؛ چ : برون آمد ز ابران . آ ۶۱ ر : پدید آمد ؛  
 پ : کاشانه . ۶۲ ح خ ث پ : حذف شده . آ ۶۲ چ : که بود آ ۶۲ ؛  
 زیر خدنگش . ۶۳ چ : شهاد ؛ د : گشته . آ ۶۴ د ح : بر ؛ پ : در  
 نیمه گوش . ۶۴ ث خ : بر نیمه .  
 ۶۵ چ : گودش دمیده . ۶۶ پ ر : بخوشخوابی . آ ۶۸ د ح چ  
 ز ت ب : دست بسته ؛ ث : حلقه بسته .  
 ۶۸ چ : گل بسته .  
 \* د ح : افزوده

بدل گفتا که ماندیم زار و غمخوار (ح : خوار بی خار) ندانم چاره و تدبیر این کار



۷- زیبپوشی زمانی بی خبر ماند  
 که گونگذازم اکنون دروناقش  
 وگر بختی ز تندی رام گزدم  
 بگو شم تا خطا پوشیده باشم  
 چو شاه آمد نگهبانان دویدند  
 ۷۵- بسا دهقان که صدخون بکار

بپوش آمد بکار خویش در ماند\*  
 ندادم طاقت برک فراقش  
 چو ویسه در جهان بدنام گزدم  
 چو نتوانم نه من کوشیده باشم  
 زرافشانند و دیباها کشیدند  
 ز صدخون یکی جو بر ندارد

\* ب ز ، د (۱) ، خ ح : افزوده

- (۱) چونع شاه را عذری ندیدش  
 (۲) قیاسی کرد با خود آن گل اندام  
 (۳) بالماس سخن گوهرهی سفت  
 (۴) بخود گفتا که این کاریست شوار  
 (۵) ندانم چاره کارم چه باشد  
 (۶) تمنا کرد با خود آن دلارام  
 ترتیب بیت های علاوه شده بقرار زیر است : خ (۳، ۱، ۲، ۴)  
 د : (۱، ۳، ۵، ۶) آ ۷۱ ب ز خ ح : اگر ب : که بگذازم من اکنون .  
 آ ۷۲ ج چ ح : درد ؛ ر : زخم آ ۷۳ ث : خطا کوشیده . ۷۳ ج : بجان  
 کوشیده . ۷۴ ح چ ج ر : حذف شده .

بسا ناکشته را کز در در آرند  
 ملک بر فروش آن دیبای گلرنگ  
 دری دید آهین چون سنگ<sup>بسته</sup>  
 نه روی آنکه از در باز گردد  
 ۸۰- رقیبی را بنزد خویش خواند  
 چه تلخی دید شیرین در من آخر  
 درون شوگو نه شاهنشاه غلامی  
 که مهمانی بخدمت میگرداید  
 تو گاندر لب نمک پیوسته داری  
 ۸۵- درم بگشای کاخ پادشاهم  
 تو خود دانی که من از هیچ رانی  
 سپهر و دور بین تا در چه کارند  
 جنیبت راند و سوی قصر شد  
 ز حیرت ماند بر دل شکسته  
 نه رای آنکه قفل انداز گردد  
 که ما را نازنین بر در چرا ماند  
 چرا در بست ازین سان بر من آخر  
 فستاد دست نزدیکت پیامی  
 چه فرمائی در آید یا نیاید  
 بهمان بر چرا در بسته داری  
 بیای خویشتن عند تو خواهم  
 ندارم با تو در خاطر خطائی

۷۶ ج ج : حذف شده . ۷۶ پ : سپهر آنگاه بین . ۷۷ ر : بر فروش  
 دیبای ؛ د : آرد ؛ پ : فلک . ۷۷ ج : و حذف شده ؛ ج : قصر  
 دلبد . ۷۳- ۷۶ ج : ۷۳ ، افزوده ، ۷۴ ، ۷۵ ، ۷۶ .  
 ۷۳- ۷۶ : خ ۷۳ ، افزوده ، ۷۴ ، ۷۵ ، ۷۶ . ۷۸ ز ج ر : در ۷۸ ث  
 ز غیرت ماند دل در بر شکسته . ۷۹ ث : نه پای ؛ د : آنکه کز در . ۷۹ ج ش ج  
 پ : نه دست ؛ ز : سنگ انداز . ۸۰ د : کنیزی را ؛ پ : رقیبی چند را نزدیک خود . ۸۱ ز :  
 ازین آ ۸۲ خ : درون رو . ۸۳ د : فرماید . ۸۴ پ : حذف شده . ۸۴ ج : در چرا بر ؛ ج : بهمانان چرا  
 ۸۵ ح : بیای خویش عند خویش

بباید بامنت دمساز گشتن	ترا نادیده نتوان بازگشتن *
وگر خواهی که اینجا کم نشینم	رها کن کز سراسبت بینم
بدین زاری پیامی شاه میگفت	شکر لب میشنید و آه میگفت
۹-کنیزی کار دان را گفت آن ماه	بخدمت خیز و بیرون روسوی شاه
فلان شش طاق دیوار بیرون بر	بزن با طاق این ایوان برابر
ز خار و خار خالی کن میانش	معبر کن به شک و زعفرانش
بساطی گوهری دروی بگستر	بیار آن کرسی شش پاره از زر
بنه در پیشگاه و شقه بر بند	پس آنکه شاه را گوای خداوند

\* خ : افزوده برین دل داده خود رحمتی به درم بگشای و بر جان منقی نه  
 ۸۸ خ : خواهم ؛ پ : آنجا نشینم . ۸۸ ج ر : کز سر پایت ؛ د : کن تا سراپایت .  
 ۸۹ ج : پیام شاه ؛ د : میکرد . ۹۰ ب ت ز ث پ : چون ماه ؛ د : فرمود آن  
 ماه ؛ ج : کنیزی دارد آنرا . ۹۰ ز ج چ ث ح د خ ب پ : شو ؛ ت :  
 شو بر شاه . ۹۱ خ : حذف شده . ۹۱ ح : بدر بر ؛ پ : ایوانرا . ۹۲ ، ۹۳  
 خ ۹۲ ، ۹۳ . ۹۲ خ : (ب آ) . ۹۲ چ : ز خاک و خار ؛ ح خ ث پ : ز  
 خار و سنگ ؛ د : ز سنگ . ۹۲ چ خ ح ث ر د : معطر . ۹۳ خ : (ب آ)  
 ۹۳ چ خ ح ث ر : گوهرین ؛ ح : بروی . ۹۳ ر : از حذف شده ؛  
 پ : بر آنجا کرسی شش پایه زر . ۹۴ زر : در بند ؛ ج : بنه بر  
 ۹۴ خ : گوی ای ؛ ح : گو ای .

۹۵- نه ترک این سراهندوی این بام  
 که گرمه‌مان مائی ناز منمای  
 صواب آن شد ز راه پیش سنی  
 من آیم خود بخدمت برسو کاخ  
 بگوئیم آنچه ما را گفت باید  
 ۱۰۰- کنیز کار دان بیرون شد از در  
 همه ترتیب کرد آیین ز ریف  
 رخ شیرین ز خجلت گشته پر خوی  
 چو از نزل زرافشانی پرداخت  
 شهنشه را چنین دادست پیغام \*  
 بآن جاکت فرود آرم فرود آی  
 که امروزی درین منظر نشینی  
 زمین بوسم به نیروی تو گستاخ  
 چو گفتیم آن کنیم آنکه که شاید  
 برون برد آنچه فرمود آن سمنبر  
 فرود آورد خسرو را و خود رفت  
 که نزل شاه چون سازد پیای  
 به گلاب و شکو نرزی دگر خست

۹۵ د : که نه ترک این \* پ ح خ در : ازوده  
 پرستار تو شیرین هوس جفت بلفظ من شهنشه را چنین گفت  
 ۹۶ ب خ : اگر ؛ ث : بدان ۹۶ ج ح خ در : بهر ؛ چ : هر آن جا  
 کت فرود آیم (آرم) ؛ ث : بدان ۹۷ ح خ ث در : زروی ۹۷ ث ؛  
 دران ۹۸ ب : سخن گویم ۱۰۰ ح : فرمودش سمنبر .  
 ۱۰۱ ، ۱۰۲ د : حذف شده .

۱۰۲ ب ت : چون خوی ؛ چ : پرمی ؛ ج : چون می .  
 ۱۰۳ ح ث در پ : زجلاب ؛  
 ث چ خ : زکلاب .

فوستادش ز شربت های جلا	بدست چاشنی گیری چوم هتاب
برآمد یار و یاره هر دو در دست	۱۰۵- پس آنکه ماه را پیرایه بر بست
بر او هر شاخ کیس و چون کمندی	فرو پوشید گلناری پرندی
ز هر حلقه جهانی حلقه در گوش	کمندی حلقه وار افکنده بردوش
کشیده بر پرند ارغوانی	حمایل پیکری از زر کافی
برسم چینیان افکنده بر سر	سر آغوشی بر آورده بگوهر
فرود آویخت بر ماه در فشان	۱۱۰- سیه شعری چو زلف عنبر فشان
روان شد چون تذروی در هوای	بدین طاوس گر داری همائی
نیازی دیده نازی در گرفته	نشاط دلبری در سر گرفته
زمین بوسید شه را چون علامه	سوی دیوار قصر آمد خرامان
سم شب دیز را کود آتشین نعل	گشاد از گوش گوه کش بسی لعل
بقرف افشان خسرو کود پرتاب	۱۱۵- همان صد دانه مروارید خوشاب

۱۰۴- ب ت ز ج خ ث : فوستادش شرابه های ؛ دج : صراحه های ؛ ح :  
 فوستاد آن . ۱۰۳ ، ۱۰۴ خ : ( ب آ ) . ۱۰۵ ج : می بست . ۱۰۶ ج :  
 درآمد . ردخ ح ث پ : نقاب آفتاب از سایه بر بست . ۱۰۶ ج : دراو .  
 ۱۰۷ خ ث ح پ : خف شده . ۱۰۷ ج : کمند . ۱۰۷ ج : ز هر حلقه اش . ۱۰۸ د : خف شده ؛ خ :  
 ( ب آ ) ۱۰۸ ر : پرندی . ۱۰۸ ، ۱۰۹ خ : ۱۰۸ ، ۱۰۹ خ : ( ب آ ) . ۱۱۰ ز ج ت : از ماه . ۱۱۱ ج :  
 اگر . ۱۱۱ خ : در سرای . ۱۱۱ ج : خف شده . ۱۱۲ ب : بر هوای . ۱۱۲ خ : خف شده . ۱۱۲ ج : نشاط  
 عاشقی . ۱۱۳ پ : برگرفته . ۱۱۳ چون کنیزان . ۱۱۴ پ : کوده بر ار نعل .

## سخن گفتن خسرو و شیرین با هم \*

چمن کرد از دل آن سرو سبزه را	اچو خسرو دید ماه خرگهی را
بهشتی وار در بر خلق بسته	بهشتی دید در قصری نشسته
ز کوسی خواست افتادن سوی خاک	ز عشق او که یاری بود چالاک
برابر دست خود بوسید و نشست	بعیاری ز جای خویش برجست
ز پرستی کرد بر شیرین شکرین	زبان بگشاد با عذری دلاوین
سرت سپر و خت سرخ و دلت شاد	که دایم تازه باش ای سرو آزاد

\* ر : دیدن خسرو شیرین را و سخن گفتن با شیرین ؛ ج : با هم خفته  
 ز : پاسخ دادن خسرو شیرین را ؛ ت ج : با شیرین ؛ خ : سخن  
 گفتن شیرین و خسرو با یکدیگر .

ح : عذر خواستن خسرو پرویز از شیرین شور انگیز  
 ث : مخاطبه کردن خسرو و شیرین با یکدیگر

۲ ، ۳ ح ۲ ، ۳

۲ ث ب ح خ پ : بر قصر

آ ۳ پ : ز عشق

ب ۳ پ : راین در خواست افتاد بر آن خاک .

فلک در سایه سرو بلندت	جهان روشن بروی صبح خندت
خجل کردی مرا از مردمی ها	دلم را تازه کرد این خرقی ها
رهم کردی چو مهد خویش زیبا	ز کنج و گوهر و منسوج و دیا
فلکندی لعل ها در نعل شب دین	۱۰- ز فلکهای گوش گوهر آوین
برخ بر رشته لعل کشیدی	ز بس گوهر که در نعل کشیدی
برویت شادم ای شادی بریت	همین باشد نثار افشان کوت
ز شیرینی نکردی هیچ تقصیر	بهن در ساختی چون شهد با شیر
خطا دیدم نگار یا خطا بود	ولی در بستنت بر من چرا بود
تو رفتی چون فلک بالا نشستی	۱۵- زمین وارم رها کردی به پستی
که در جنس سخن رعنائی هست	نگویم بر تو ام بالا نی هست
چرا باید دی <sup>ه</sup> بستن بدین سان *	نه مهمان تو ام بر روی مهمان
بمهمان بهتر ک زین باز بستاند *	کریمانی که با مهمان نشینند

آه ب پ ت ز ش خ ح کردی ۹ ج ز هم پ ح د ر هم پ ز مهر آ ا ح د ز فلکهای ؛  
 د گردن آوین پ آوین ۱۰ د گوش و گردن آوین ج نعلها دریای آ ا ج ز بس فلک که در  
 ش و ج پ ا ز آن گوهر که ج د بر ؛ ش ح افشاندی آ ا ح ث نشاندی ۱۰ ۱۱ خ خ خ خ خ  
 آ ا ح ا تو بامن ساختی پ د شیر ۳ ا ج چ خ ح ث د پ ز خدشها ۱۴ ز خطا بود پ ؛  
 بامن ۱۶ ز نه در ؛ کجا درین سخن ۱۷ ز روا باشد ؛ ر چوادر باید بستن \* ج  
 ر افزوده شاید بست در بر مهمانی که جز تو نیستش جان و جهانی  
 \* \* ر افزوده مکرماهی تو یا حورای پریش که نزدیکت نباشد آمدن خوش

## جواب دادن شیرین خسرو را

۱- جوابش داد سرو لاله خسار  
 فلک بند کمر شمشیر بادت  
 سری کز طوق توجوید جدائی  
 مزن طعنه که بر بالا زدی تخت  
 ۵- علم گشتم بتو در مهر بانی  
 من آن کردم که از راه تو آید  
 توهستی از سر صاحب کلاهی  
 من از عشقت بر آورده فغانی  
 چها نداران که توکان عام دارند  
 که دایم باد دولت بر جهاندار  
 تن پیل و شکوه شیر بادت  
 مباد از بند پیدادش رهائی\*  
 کنیزان تو را بالا بود رخت  
 علم بالای سر بهتر تودانی  
 اگر کرد تو بالا رفت شاید  
 نشسته بر سریر پادشاهی  
 بیامی بر چو هندو پاسبانی  
 بخدمت هندوئی بر بام دارند

آت : بر حذف شده ؛ د خ ح ث پ : که باقی . ۲ ب ت ز : شکوه  
 پیل و زور شیر . ۳ چ : کز طاق . ۴ پ : ندائی . \* خ را افزوده  
 بچشم نیک بینادت نکوخواه  
 ۴ خ ح ث : بود بخت  
 آه خ : ترا در

آپ : نام دارند ۹ پ : بر نام دارند .



۱۰. من آن ترک سیه چشم بر این بام  
وگر بالای مه باشد نشستم  
وگر گفتی که آنان کارجمندند  
نه مهمانی توئی باز شکاری  
وگر مهمانی اینک داورت جای  
۱۵- بصاحب ردی و صاحب قبولی  
حدیث آنکه در بستم روا بود  
چو من خلوت نشین باشم تو <sup>مخور</sup>  
ترا بایست پیری چند هشیار  
مرا برون بهند خسرو آیین  
که هندوی سپیدت شد مرا نام  
شهنشه را کمینه زیر دستم  
چنین بر روی مهمان رفتند  
طمع داری بلبیک کوهساری  
من اینک چون کنیزان پیش برای  
نشاید کرد مهمان رافضوی  
که سرمست آمدن پیشم خطا بود  
ز تهمت رأی مردم چون بود دور  
گزین کردن فوستان باین کار  
شبستان را بمن کردن تو آیین

آ ج : بدین . پ ۱۰ : سپیدت شد مرا نام . آ ج پ : دگر  
گفتی که ایشان کرجمندند . پ ۱۲ ح : چنین در بر رخ ؛ ح : مهمان  
در . آ ۱۳ خ ح ج چ : توای . پ ۱۳ خ : مرغزاری  
آ ۱۵ ج : بصاحب مردی ؛ ج : بصاحب روی .  
۱۴-۱۵ : ح ۱۴ ، ۱۵ پ ۱۴ : که مست . پ ۱۷ زخ ث  
زر : کی بود ؛ د : کی شود دور  
پ ۱۸ ث د چ : طلب کردن ۱۸ ز ج د خ ث ر : بدین  
پ ۱۹ ج : تو آیین .

۲۰. چو من شیرین سواری زین ازد  
 تو میخواهی مگر کز راه دستان  
 بدست آری مرا چون مکلافلان <sup>ست</sup>  
 مکن پرده دری بامهد شاهان  
 تو باشکر توانی کرد این شور  
 ۲۵. شکر ریز ترا شکر تمامست  
 دو لخت بود در یک لخت بستند  
 دو دلبرد داشتن در یک دلی نست  
 سزاوار عطار دشد دو پیکر  
 رها کن نام شیرین از لب خویش  
 عروسی چون شکر کاوینی ازد  
 بنقلانم خوری چون نقلستان  
 چو گل بوئی کنی و اندازی از <sup>ست</sup>  
 ترا آن بس که کردی با سپاهان  
 نه باشیرین که برشکر کند نور  
 که شیرین شهد شد وین شهد <sup>خواست</sup>  
 زطا ووس دو پر یک پر شکستند  
 دو دل کردن کسی را عاقلی نست  
 تو خوشیدی ترا یک برج بهتر  
 که شیرینی دهانت را کند ریش

۲۰-۳۵: ج: ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۳۰، ۲۳، ۲۵، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۳، ۳۵؛ خ: ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۳۰، ۳۱، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۷، ۲۹، ۳۵. آ: ۲۱؛ تو میخواهی مرا کز راه: پ: تو میخواهی مگر کز روی: ۲۳ ر: وند شده: آ: ۲۳ در: درمهد: آ: ۲۴ خ: آن: ۲۴ ز ج ح ث: باشکر ج: توانی کردن: ۲۴-۳۵: د: ۲۴، ۳۰، ۲۵، ۲۷، ۳۱-۳۵ ۲۴-۲۹ پ: حذف شده: ۲۵ خ: و آن ۲۶ ز ج: زطا ووسی آ: ۲۲ خ ر: از یک: ۲۷ ر: دودل بودن طریق عاقلی.

۳- تو از عشق من من بی نیازی  
چو سلطان شو که بایک گوی سازد  
ز ده گوئی بده سوئیست ناورد  
مرا از روی تو یک قبله پیش  
اگر زیبا رخی رفت از کنارت  
۳۵- ترا مشکو مشکین پرغزالان  
ز دور اندازی مشکوی شاهم  
شوم در خانه غمناکی خویش  
بمن بازی کنی در عشق بازی \*

نه چون هندو که باده گوی بازد  
ز یک گوئی بیک گوئی رسد مرد  
ترا قبله هزار از روی من پیش  
ازو زیبا تر اینک ده هزارت  
میفکن سگ بر این آهوی نالان  
که در زندان این دیر است چاهم \*

نگه دارم چو گوهر پاک خویش

\* ر : افزوده

مزن شمشیر بر شیرین مظلوم ترا آن بس که بردی نیزه دردم  
آ ۳۱ خ : سازی ؛ پ : بازد . ۳۲ ب ت ج : که اوده ؛ خ : بازی  
۳۱-۳۳ : ث ۳۳ ، ۳۱ ، ۳۲ . ۳۲ ث : زیک سوی ؛ د : بیک  
سوی . ۳۳ ح : ترا قبله مزار . ۳۴ د : از آن  
۳۶ خ : حذف شده . ۳۶-۳۸ پ : حذف شده : ۳۶ ح : این  
سنگ سیاه ؛ د : و در دیر . ۳۶-۵۰ : ح ۳۶ ، ۳۷ ، ۴۳  
۴۵ ، ۴۴ ، ۴۷ ، ۴۸ . \*\* ب ت ز ج ث : افزوده  
بط خانه که بگیزد زخانی بود مردابش آب زندگانی (ز : سردابش)  
آ ۳۲ ب ت ز ج خ ح چ ث : شدم . ۳۲ ، ۳۸ د : حذف شده .

گل سرشوی از آن معنی که پاک است  
 بیا ساید همه شب مرغ و ماهی  
 ۴۰- منم چون مرغ در دامی گرفته  
 چو طوطی ساخته با آهنین بند  
 تو در خورگاه و من در خانه تنگ  
 چو من بازخم خو کردم درین خار  
 دوروزه عمر اگر داد است اگر دود  
 ۴۵- بلی چون رفتی شد زین گذرگاه  
 بسر بر میکندش گرچه خاک است  
 نیا سایم من از جانم چه خواهی  
 دری در بسته و بامی گرفته  
 به تنهایی چو عنقا گشته خور  
 ترا روزی بهشت آمد مراسنگ  
 نه مرهم باد در عالم نه گلزار  
 چنان کش بگذرانی بگذرد زود  
 زخارا به بریدن تاز خورگاه

۳۸ خ ر : از این . ۴۰ ج : نشسته . ۴۱ خ : دامی .  
 ۴۱ خ : حذف شده . ۴۲ د خ ر پ : در خانه تنگ ؛ ث : قومی  
 خواری . ۴۳ ب ت ج : بدین ؛ چ : باین ؛ د : برین ؛ ح :  
 درین دار ؛ د : بازخم خود .  
 ۴۳ ج : نه مرهم خواهم از گیتی نه . ز : نه کلین باد در عالم نه  
 ۴۴ ر : دوروزه ؛ ب ت ز ج ح خ : و گر دود  
 ۴۴ ، ۴۵ : ح ۴۵ ، ۴۴ .  
 ۴۵ ر : بلی چون رفت باید زین گذرگاه ؛  
 ح پ : ولی  
 ۴۵ ج د ث : یا ز خورگاه .

برین تن کو حمایل برفلک بست  
 بگوری چون بری شیراز کنارم  
 نه آن طفلم که از شیرین زبانی  
 درین خرمی که تو بر توغتای بست  
 ۵۰- چوزهره ارغونی را که سازم  
 چو آتش گرچه آخر نور پاکم  
 نخست آتش دهد چرخ آنکهی آب  
 بمجودوی که بخشد بار طرب خا  
 بسر هنگی حمایل چون کنی دست  
 که شیرینم نه آخر شیر خوازم  
 بخرمائی کلیجم راستانی  
 بیک جو بامنت سالی حساست  
 بیا زارم نخست آنکه نوازم  
 با وّل نوبت آخر دود ناکم  
 بحال تشنگا درین ویریا ب  
 که بی خارم نیاید کس طرب وار

۴۶ د : بدین . ۴۶ ج : کنی بست . ۴۶ خ : حذف شده  
 ۴۷ ج : بگوری شیر خواری از ؛ د : بشیوه چون بری . ۴۸ ح د :  
 بخلوئی کلیجم واستانی ؛ ج ث : واستانی ؛ ب : کلوجم ؛  
 خ : بخلوئی کیجه م راستانی . ۴۹ ج برین ؛ د : که سرتاسر ؛  
 پ : بر تو منارست . ۴۹ ج : یکی . ۴۶ - ۴۹ ، ۵۰ ح :  
 حذف شده . ۵۰ د : پس آنکاهی .

۵۱ - ۵۴ ج : ۵۰ ، ۵۲ ، ۵۳ ، ۵۱ ، ۵۴ . آ ۵۱ د پ : گرچه اول دور  
 ناکم . آ ۵۱ پ : باخرونوبی از نور پاکم ؛ د : باخرونوبت آخر نور پاکم  
 ۵۱ ح : حذف شده . ۵۲ ث : بجان . ۵۲ - ۶۱ ح : ۵۲ ، ۵۴ ، ۵۳ ، ۵۵ ، ۵۲  
 ۵۸ - ۶۱ ، آ ۵۳ ر : بفیاضی . ۵۳ - ۵۴ ح : ۵۳ ، ۵۴ .

رطب بی استخوان آبی ندارد  
 ۵۵- ترا بسیار می باشد درین راه  
 بسی هم صحبت باشد درین پو<sup>ست</sup>  
 تو در عشق من از مالی و جاهی  
 کدامین ساعت از من یاد کردی  
 کدامین جامه بر یادم دریدی  
 ۶۰- کدامین پیک را دادی سلامی  
 تو ساغر میزوی یادستان شاد  
 چومه بی شب بود تابانی ندارد  
 ولیکن تلخ و من شیرینم ای شاه  
 ولیکن استخوان من مغز<sup>ست</sup> ای تو\*  
 چه دیدی جز خداوندی و شاهی  
 کدامین روزم از خود شاد کردی  
 کدامین خواری از بهر کم کشیدی\*  
 کدامین شب فرستادی پیامی  
 قلم شاپور میزد تیشه فرهاد

۵۵ د : چو شب بی مه بود ؛ پ : چومه بی نور هم تابانی ندارد ..  
 ۵۵ ز : و حذف شده ؛ ج : ولیکن تلخ شیرینم من \* د : افزوده  
 رهاکن نام شیرین از لب خویش که شیرینی دهانت را کند ریش  
 ۵۶ پ : هم صحبتیم . ۵۶ ج : تن مغزم  
 ۵۷ د پ : از عشق .

\* \* خ : افزوده

کدامین پاسخ تلخ شنیدی کوان بکار یکی از من رمیدی  
 ۵۹ ز : کدامین سختی از  
 آ ۶۰ ج د خ ج ر پ : پیامی .  
 ب ۶۰ ج د خ ج ر پ : سلامی

## پاسخ دادن خسرو شیرین را \*

دگر باره جهاندار از سرمهر	بگلرخ گفت کای سرو سمن چهر
طبر خون با سهی سرتو قین باد	طبر زد با طبر خون هم نشین باد
دهان جز من از جام لببت دور	سر جز من ز طوق غنبت دور
عتابت گرچه زهر ناب دارد	بنا بر چشمه نوشاب دارد
۵- نهی گویم که بر بالا چوائی	بلا منمای چون بالانهای
سهی سروترا بالا بلند است	ببالا تر شدن نادلپسند است
نثاری را که چشم می فشاند	کدامین منجنیق آنجا رساند
مرا بر قصورکش یک میل بالا	نثار چشم من بین پیل بالا
چو بر من گنج قارونی فشاند	چو قارونم چو در خاک ماندی

\* پ : پاسخ دادن شیرین خسرو را . آ : ای ؛ ج : سرو پری ؛ ر : سرو چمن ؛  
 د ج : پری چهر آ : ج : از لعل ؛ پ : از یاد . س : ج : سری ؛ پ : بغیر من سر ز  
 آ : زنج : ر : گذر بر چشمه . ۴ - ۱۴ : خ : ۴ - ۹ ، ۱۱ ، ۱۲ ، ۱۳ ، ۱۴ ، ۱۵ : خ : بلا منما چو بالا  
 منمائی ؛ ج : بلا منما تا بالا . ب : ج : زشت ؛ ب : بالا بر . ۷ : پ : مقصود شده . ۸ : ج : ح : پ  
 ر : نثار اشک بین یک (صد) پیل بالا (ث : اشک من بین پیل) . آ : ز چ : ر : قارون  
 میفشاندی ؛ د : میفشانی . ۹ : چ : راندی ؛ د : خاک مانی .

۱۰- دل اینجا و رکجا خواهم گشاد  
 چو حلقه گریبایم بر درت بار  
 شوم چون حلقه در طوق بردوش  
 مکن بر من جفا کز هیچ راهی  
 و گردارم گناه آن دل رحیم است  
 همه تندی مکن لختی بیارام  
 شبانی پیشه کن بگذار گرگی  
 نشاید خوی بد را مایه کردن  
 چو خاک انداختی بر آستانم  
 تن اینجا سر کجا خواهم نهادن  
 درت را حلقه میبوسم فلک وار  
 خطا گفتم که چون در حلقه در گوش  
 ندارم جز وفاداری گناهی  
 گناه آدمی رسم قدیم است  
 رها کن تو سستی چون من شدم رام  
 مکن با سر بزرگان سر بزرگی  
 بزرگان را چنین بی پایه کردن  
 نه آن گاهیت خاک انداز خواهم

۱۳-۹ : ث ۹، ۱۱، ۱۲، ۱۰، ۱۳ . ۱۰ خ : حذف شده . آ ۱۰ پ : دل آنجا  
 ۱۴ د : تن آنجا ؛ پ : سر آنجا تن . آ ۱۱ خ : بیایم ؛ پ : بر درت راه  
 آ ۱۲ ج : درت چون ؛ ج : را حذف شده . ۱۰-۱۱ ج : ۱۰، ۱۱، ۱۲ خ : ۱۲  
 غلط گفتم . ۱۲ ج : حذف شده . ۱۱، ۱۲، ۱۱، ۱۲ ج : ۱۳، ۱۴ خ :  
 ندارم با تو در خاطر خطای . آ ۱۴ ز : این دل ؛ ج : گناهی آدمی رسمی  
 قدیمست ؛ خ : رسم ؛  
 ۱۵ پ : رها کن تو سستی لختی بیارام .  
 ۱۷ ج : بی مایه .  
 ۱۸ ت ب : بر آستانم . ۱۸ د ج : پس آگاهیت .



ملوکز راه من چون قنه برخیز	چو برخیزم تو باشی قنه انگیز
۲. مکن کاین ظلم را پرواز بینی	گراز من فی زگیتی باز بینی
نه هر خوانی که پیش آید توان خود	نه هر چ از دست برخیزد توان *
نه هر دستی که تیغ تیز دارد	بخون خلق دست آویز دارد
من این خواری ز خوبینم نه از تو	گناه از بخت بد بینم نه از تو
جوس بیوقت جنبانید کوسم	دهل بیوقت ز دبانگ خوسم
۲۱. وگر نه دردمه سوزم که دیدی	چنین روزی بدین روزم که دیدی
غلط گفتم که عشقت این شاهی	نباشد عشق بی فواید خواهی

۱۹. ب : نباشی ؛ د ج ث ز : نباشم ؛ پ : نباشی . ۲۰، ۱۹ : د ۱۹، ۲۰  
 ۲۱. ج : جزای ظلم کش درناز بینی ؛ ۲۰. ث د ج : نه زگیتی . ۲۱. ج پ :  
 نه هر چیزی ؛ خ د : نه هر آبی . \* ح د : افزوده  
 نه هر جوهر که پیش آید توان سفت      نه هر چه از دست برخیزد توان گفت  
 ( ۲۰ : نه هر چه آن بر زبان آید توان گفت ) . ۲۱. ج : ترا خورد  
 ۲۲. د : نه هر      ۲۴، ۲۵. ح : حذف شده . ۲۴. پ ج ز : کوشم  
 ۲۴. ز : خوشم . ۲۵. د : درد جان سوزم نبود ؛ ج : نه در چنان ؛  
 ج : نه درد با . ۲۵. ج د : چنان ؛ د : روزم نبود ؛  
 خ : چنین روزم بدین روزی که دیدی ؛ پ : چنین روزم بدین  
 روزم که دیدی . ۲۶. خ : حذف شده .

مزن چون رانندگان آواز بر من	بکن چندان که خواهی ناز بر من
بگو تا خط بمولائی دهم باز	اگر بر من بسلطانی کنی ناز
کنم در بیعت بیعت خموشی	و گر گوشم بگیری تا فروشی
پس آن چشم دگر پیش دارم	۳۰ و گر چشمم کنی سر پیش دارم
کله داریت را دانم که چونم	کمر بندیت را بینم بخونم
بسر گوردم نگر دانم سراز تو	اگر گردد سرم برخنجراز تو
گر آخو کس نمیداند تو دانی	مرا هم جان توئی هم زندگانی
نگردم جز خیالت را نظرگاه	بهشیاری و مستی گاه و بیگاه

۲۷ ج : مزن خون رندگان . ۲۹ چ : کنم در پستی . ۲۹ ر : اگر  
 ۳۰ د ح خ ر : پس این ؛ ر : آرام ؛ ح : چشمی .  
 ۳۱ ح : حذف شده . ۳۱ د : کمر بندیت را بسته بخونم .  
 ۳۲ ب ت ز چ ث خ : دانی ؛ د : بنگر که ؛  
 خ چ ث : کله داریم را دانی که چونم ؛  
 ۳۳ ز ح ت : با خنجر ؛  
 چ : پر خنجر .  
 ۳۴ ح : بسر نگردانم کوردم سراز تو .  
 ۳۵ خ : مرا هم جان تو و هم زندگانی .  
 ۳۶ پ : چو دیگر کس .

سروکارش بر سوائی کشیدی	۳۵. کسی جز من گراین شربت چشیدی
بزحمت جامه نومی بریدم	بخلوت جامه از غم میدیدم
بنای پادشاهی در نگردد	بدان تالشگرا ز من برنگردد
که طنبوری بدست آیم بکویت	نه رندی بوده ام و عشق زویت
جهان دار از کجا و عشق بازی	جهان داور منم در شغل سازی
بتاج و تخت بویی می خریدم	۴. ولی چون نام زلفت می شنیدم
ز دل تاجان ترا در بند بودم	بتن با دیگری خورسند بودم
خلاف راستی کاری نکردم	بفتوای کژی آبی نخوردم
جوان بودم چنین باشد جوانی	اگر گامی زدم در کامرانی

۳۵ د : کشیدی ؛ ث : کسی گر جز من این . آ ۳۶ د : جامه غم .  
 ۳۶ د : به صحبت . آ ۳۷ ج : بدین . ۳۷ ث خ : بر ۳۲ پ ؛  
 حذف شده . آ ۳۸ پ : نه رندم . ۳۸ د : که طنبوری ز غم ؛ ح : بدست  
 آیم ؛ ج : که با طنبور مست آیم .  
 ۳۹ ج : در عشق ؛ ث خ در : در کار . ۳۹ ج : جهان داری کجا  
 آیم د : بلی چون بوی ؛ ج : چون بوی .  
 ۴۰ د : مویت ؛ ث خ ج ز : موئی .  
 ۴۱ ث : بتو . آ ۴۲ د : ز جان بادل . ۴۲ ج ر : برون  
 از ؛ ح : خلاف دوستی . ۴۲ خ : حذف شده .

## پاسخ دادن شیرین خسرو را \*

دگر ره لعبت طاوس بیکو	گشاد از درج لولوتنگ شکو
روان کود از عقیق آن نقش زیبا	سخن هائی نگارین تورز دیا
کزان افزون که دوران جهان است	شب و روز زمین و آسمان است
جهانداور جهاندار جهان باد	زمانه حکم کش او حکم ران باد
۵- بفراشی کواکب در جنان بش	بسر هنگی سعادت در رکابش
مرا در دل ز خسرو صد غبار است	ز شاهی بگذر آن دیگوشمار است
هنوزم نازد دولت مینائی	هنوز از راه جباری در آئی
هنوزت در سر از خواهش غور	دریغ کاین غور از عشق دور است

\* پ : پاسخ دادن خسرو شیرین را . آ ۳ پ : دوران زمانست  
 آم د : جهان خاص جهاندار . ۵ ج پ : حسابش . ۷-۱۳ : د  
 ۱۰-۱۹ ، ۱۱ ، ۱۲ ، ۱۳ ، ۷-۱۰ : ث ۱۹ ، ۱۰ ، ۷ ، ۸ ، ۷-۱۰ ، ۱۰-۱۹ پ ۹  
 ۸ ، ۷ ، ۲ ج : عیاری . آ ۸ ج خ در : از شاهی \* چ ر :  
 افزوده :

هنوز از عشق بازی بی نیازی ترا شاهی رسد یا عشق بازی  
 (آر : توان عشق من و من بی نیازی) .

نیاز آرد کسی کو عشق بازی است	که عشق از بی نیازان بی نیاز است
۱۰. نسازد عاشقی با سر فوازی	که بازی بر نتابد عشق بازی
درین گرمی که باد سرد باید	دل آسان است بادل درد باید
من آن مرغم که برگلهها پریدم	هوای گرم تابستان ندیدم
چو گل بودم ملک بانوی سقلا	کنون در بانوی سسهم چو گل
چو سبزه لب بشیرو بوشستم	چو گل بر چشمه های سرد رستم
۱۵. درین گور گلین و قصه سنگین	بامید تو کردم صبر چندین
چو زر پالودم از گرمی کشیدن	فسردم چون یخ از سردی چشیدن
نه دستی کین جرس برهم توان زد	نه غم خواری که با اودم توان زد
همه وقتی ترا پنداشتم یار	همه جائی ترا خواندم وفادار

۹ ح ث : بی نیازی . آ ج ح : عاشقی را سر ؛ د : نسازد  
عشق بازی .

۱۰ ث : بازی . ۱۰ پ : حذف شده .

۱۲ - ۱۴ پ : حذف شده .

۱۳ ج ر : کنون در بانوی شیشه ام چو گلاب ؛

ب ت ز ث ج ح د : هستم چو .

آ ج ر : و حذف شده . ۱۴ ث : سو ؛ ج ح : ز فرستم

۱۶ ج : از گوهر .

چو دلداران مدارائی نگروری	تو هرگز در دلم جائی نگروری
که جان کردم بشمشیر تو تسلیم	۲۰. مرا دیگر ز کشتن کی بود بیم
حسابش خاک بهتر داند از سنگ	ترازو بر زمین چون یافت آهنگ
و گرنه بینم از خود آنچه بینم	گرم عقلی بود جائی نشینم
که بر شاید گرفت از وی شماری	گرازم من خود نیاید هیچ کاری
که هم تیری نشانم بر نشانه	زخم چندان تظلم در زمانه
بود در بند عشقت مانده ناشاد	۲۵. چو باید که چون من سروی آزاد
هنوزم در سر از شوخی شنبهاست	هنوزم در دل از خوبی طربهاست
هنوزم چشم چون توکان مستند	هنوزم هندوان آتش پرستند

۱۹ پ خ چ : که هرگز . ۱۹ - ۲۰ : خ ۱۹ ، ۲۰ ، ۲۱ ، ۲۲ : ر :  
 یابد . ۲۳ خ : باشد بهتر از سنگ . ۲۰ - ۲۲ پ : حذف شده  
 ۲۱ - ۲۰ ث ، ح (۲۰) : حذف شده . ۲۰ - ۲۴ : ح ۲۰ ، ۲۳ ، ۲۴ ، ۲۵ .  
 ۲۶ د : گرفتن زان . ۲۷ ث : بر زمانه .  
 ۲۵ ج خ د ح ر : سرو ؛ ث : باید چون من شمشاد ؛  
 ۲۵ ج خ ث ر : محنت ؛ ث : چنین در ؛ د : چنین در بند  
 انده ؛ پ : مانده هر ناشاد .  
 ۲۶ د : (ب آ) . ۲۷ چ هنوزم در دل از .  
 ۲۷ پ : هنوزم ترکستان چون .... آخر صریح ناخواناست



دلی بستانم و صد جان بیخشم	بهر دُر کز لب و دندان بیخشم
غزالان از من آموزند بازی	من آرم در پلنگان سرفرازی
زمثرگان زهر پالایند نه تریاک	گوزن از حسرت این چشم چاک
خواجه گودم بر گودن آرد	گر آهویک نطوسوی من آرد
بیوئی با ختن در گفتگویم	۴۰. بنازی روم را در جستجویم
در انگشتیم صد چون است گوئی	بهار انگشت کش شد در نگوئی
نیارد ریختن بر دستمن آب	بآن تویی که دارد طبع مهتاب
بر شوت با طبرزد جام گیرد*	چو یا قو تم بنید خام گیرد

ت ۳ چ : وجانی . آ ۳۸ د : کنون از حسرت ؛ خ : از حیرت ؛ چ : از  
حسرت آن ۳۸ ب : زخشان زهر .  
ت ۳ ز : بیوسی ؛ د : با ختن در گفت و گویم ؛ ح خ : ببازی ؛ چ : بیوئی  
تا ختن ؛ پ : بیوسی تا رخس ؛ ث : گز شد ؛ ح : کش کو  
آ ۴ ر : هرا انگشتم دو ؛ خ ح د : در انگشتم دو صد  
چون .

آ ۴ پ چ ح : بدان ؛ د ث خ ر : بدین ؛ چ : باین ؛ د که باشد  
آ ۴ ج : به بیند نام گیرد .

\* د ر افزوده

بهشت از قصر من دارد بسی نور عیار از نار پستانم بر دهور



بغوزه گرچه ترکی دل ستانم	بیوسه دل نوازی نیز داتم *
۴۵ زبس کاورده ام درچشم هانور	ز توکان تنگ چشمی کرده ام دور
ز تنگی کس بچشمم در نیاید	کسی باتنگ چشمان بر نیاید
چو برمه مشک را زنجیر سازم	بسا شیرا کز ونجیر سازم
چو لعلم برشکر ناورد گیرد	تو مرد آر آنکهی نامرد گیرد
شکر همشیره دندان من شد	و فاهم شهری پیمان من شد

۴۶ ح : به بیوسه جان .

\* در نیمه های ب ز ج بیت (۱۱) و (۲) ؛ در نیمه های ت خ بیت (۱۱) ؛ در نیمه

ح بیت های (۱) و (۲) و (۳) افزوده

(۱) نگیرد نارپستان مرا کس      که آواز نگیری ناید از پس

(۲) مگوکان نارخندان این نشان است      که آواز نگیری در دهان داشت

(۳) ز تخم هر یک خرما ببیند      ز نخلستان دگر خرما بچیند

(۴) ح : آوارش بگویه . (۲) چ : مگوکان . (۲) ح : بگیری

۴۵ چ : حذف شده . ۴۵ خ : بسی . ۴۶ چ : حذف شده

۴۷ ح : چومه برمشک اگر ؛ د : چو برمه زلفدار

۴۷ پ : بسا سودا . ۴۸ چ : حذف شده . ۴۸ چ : در با شکر

ر : با (در) ۴۹ چ : وفاهم پسته دندان من شد ؛ ث : وفایو

ح : هم سایه ؛ خ : هم شیوه ؛ د : هم بستر .

۵۰. جهانی ناز دارم صد جهان شوم  
 لب لعلم همان شکوفشاست  
 ز خوش تعلق چومی در جام ریزم  
 اگر چه نار سیمین گشت سیم  
 زخم روزی که بفروزد جهان را  
 ۵۵. ز رعنائی که هست این ترکست  
 چه شورشها که من دایم دین سر  
 برو تا بر تو نگشایم بخون دست  
 نخورده زخم دست راست بردار  
 تو سنگین دل شدی من آهین جان  
 دین در ناز دارم صد در آرم  
 سر زلفم همان دامن کشانست  
 شکر در دامن با دایم ریزم  
 همان عاشق کش عاقل فریم  
 بزر نیخی فروشد ارغوان را  
 نیا لاید بخون هر کسی دست  
 چه مسکینان که من کشتم بر این در  
 که در گردن چنین خونم بسی هست  
 بدست چپ کند عشقم چنین کار  
 چنان دل را نشاید جز چنین جان

۵۳ ز ت : در مهر ؛ ح ر : در خشم ؛ ث : در چشم دارم سر ؛ پ  
 در چشم . ۵۱ پ چ : حذف شده . ۵۲ ر : که می . ۵۳ پ :  
 حذف شده .

۵۴ د : حذف شده .

۵۶ ب ز ح د : بدین ؛ چ پ : در این .  
 ۵۷ خ گردنم . ۵۲ ، ۵۲ پ : حذف شده .  
 ۵۸ د : بر کار ؛ ح : پر کار .  
 ۵۹ چ : تو چون سنگین دلی .

## پا سخ دادن خسرو شیرین را

۱- ملک بار دگر گفت ای دل افروز	بگفتن گفتن از ما میشود روز
ملکن بامن حساب خوبروئی	که صدره خوبتر ز آنی که گوئی *
تو در آیینہ دیدی صورت خویش	بچشم من دری صد بار ازین پیش
ترا اگر بر دهان گویم دلارام	دهانم پر شکر گردد بدان نام
۵- گرت خورشید خوانم نیز هستی	که مهر را بر فلک رونق شکستی
دل شکر دران تاریخ شد تنگ	که یاقوت تو بیرون آید از سنگ
سهی سرو آن زمان شد در چمن <sup>سست</sup>	که سیمین نار تو بر نارون <sup>ست</sup>

آ ر : صیرو د ۲ ج چ ث د : بیشتر \* چ ر : افزوده  
 فروغ چشمی ای دوری ز تو دور چراغ صبحی ای نور علی نور  
 بدریا مانی از گوهر فشانی ولی آب تو آب زندگانی  
 ۳ د : بچشم من توئی ؛ ح : بچشم من دری صدره .  
 آ م ر : بزبان ۴ د ح ث ر : بدین ؛ ز خ : ازین  
 ۴ پ : حذف شده . ۵ د : در فلک .  
 آ ج : بر چمن . ۶ ح : سیمین سرو .  
 ۷ ج ت ب : حذف شده .

که خرما ی لب ت را نخل بستند	رطب را استخوان آن شب شکستند
وصالت چون ارم زان ناپیداست	ارم را سکه رویت کلید است
شکر مولای مولاداده تو ست	دقمر در نیکوئی دل داده تو ست
طبر ز در دهان پر آب گردد	گلت چون با شکر هم خواب گردد
بصورت های مومین جان در آرد	بهر مجلس که شهادت خوان آرد
کند در و ام از آن دندان در نام	صدف چون برگشاید کام را کام
بخرم گر با قلیسی فروشی	گراز یک موی خود نیمی فروشی
مبین در خود که خود بین زخم گاه است	۱۵- بدین خوبی که رویت رشک ماه است
که زخم چشم خویرا کند ریش	مبادا چشم کس بر خوبی خویش
بدین سان خون من در پی گناهی	میز آفر چو بر من پادشاهی

۸-۱۲ : چ ۸، ۱۱، ۱۲، ۹، ۱۰ . آ ۸ ح : آنکه . ۹، ۸ خ  
 ۸، ۱۴، ۹ . ۱۳ چ : مولاد . ۱۰-۱۳ پ ث : حذف شده  
 آ ۱۲ خ : بهر منزل . ۱۳ چ : موی . آ ۱۳ ح : در فام ؛  
 خ : کام و با کام ؛ ح : کام نا کام . ۱۳ ح : کند در فام ؛  
 ج : شود در فام از آن دندان در فام ؛ خ : کند در آن لب  
 و دندان تو وام . آ ۱۴ ث پ : گراز موی خودم . ۱۴ چ : ستانم گر  
 خ د : خرم گو خود ۱۴ ح : حذف شده . ۱۵ ر : که خود  
 بینی گناهست ؛ د : مبین خود را که خود بینی گناه است .

وگر شیرینی آخر شکرت کو	اگر شاهی نشان کوهوت کو
نفاق آمیز عذری چند بنمای	رهاکن خشم و راه صلح بگشای
وگر گفتم یکی را صد هزارم	۲۰- نه بد گفتم نه بد گوئیست کام
نکوئی نیز هم رسم نکوئیست	اگرچه رسم خوبان تندخوئیست
برحمت نیز هم لغتی گواهند	خداوندان بلی تندی نمایند
که گو تندی نگارا هم رحیمی	مکن بیداد بایار قدیمی
نه من خاک توام آیم چه ریزی	چو باد از آتشم تاکی گیزی
سراز طوق نوازش طاق دارم	۲۵- ز تو با آنکه استحقاق دارم
که باشد مستحق پیوسته محروم	همه دادندگان راهست معلوم
ز جان بگذر که جان پرور تو باشی	مرا تا دل بود دلبر تو باشی
ز بند دل کجا یابم رهائی	گمرا ز بند تو خود یابم جدائی

آ ۱۹ پ ر : جنگ و راه ؛ ث چ ج ح ب ز ت د : رهاکن خشم و راه صلح بگشای  
 خ : جنگ راه صلح . پ ۲۰ ب : را حذف شده . آ ۲۱ د : اگر خود ؛ ج : تنگ خویست  
 آ ۲۲ ج پ : یکی تندی ؛ ر : اگر تندی . ۲۱- ۲۴ پ : ۲۱، ۲۳، ۲۲، ۲۴ . آ ۲۳ د :  
 بیدار . پ ۲۳ ب : که هم تندی نگار آید رحیمی . آ ۲۴ ج : چو دود ؛ پ ۲۴ ث : تو آیم چه ؛  
 ح : نه من خاک توام آخر . آ ۲۵ د : بتو ؛ پ : ز تو باک ؛ ج : سراز طاق ؛ پ : سر  
 از طوق تو با این . ۲۶- ۳۶ خ : ۲۶، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۲۷، ۳۲، ۳۶، ۲۷ د پ : زول  
 آ ۲۸ ر : جویم ؛ و خ ج : رهائی ؛ خ : یابم خود ؛ پ : باکم . آ ۲۸ د : جدائی

پس این اسب جفا بر من دواند

۳۔ بشیرنی صلا اور شہر واد

مرا سہل است کین خارا آزمودم

بسیار خسته که اصل محکمی‌ها  
چفا کردن نه پس فرخنده‌فا

۷. دلم خوش کن که غمخوار آمد ستم

۳۵- چو شمع از پای نشینم بان کار

هنا نأشع از آن با آب دیده است

گره بزدل چرا دارد فی قد

چرا نخل رطب بردل خوردن خوار

همدون شیر اگر شیرین نبودی

۴۰- بشرینی روند این یک دو مسکن

گہم درخاک و گہ درخون نشانند

بتلخی پاسخی چون زهودادن

مبارک باد بسیار آزمودم

بسا غمها که در روی خرمی‌هاست

مکن کامشب شبی آخونه سالییت

تو اخواهم بدین کار آمدستم

که چون من هست شیرین جوی بسیار

که او نیز از لب شیرین بریده است

مگر کو نیز شہین رست در پند

مگر کوہم بشیرین شد گرفتار

بطفای خلق را تسکین نمودی

توشیرینی و ایشان نیز شیرین

۲۹ و : نسبت اسب ۲۹ پ : خون دواندن : ۲۹ - ۳۴ ، ۳۴ ، ۳۳ ، ۳۲ - ۳۱ ج ر

کین پار. ۳۱۲ ت ج ب : مبارک بود . ۳۱ د : حذف شد ۳۱۲ ح شیخ درپ : بسا اند

۳۳، ۳۴ و ۳۵. ۳۳ ح : یکن ؛ ب : مکن کا شب شب است آخره است

آ ۳۵ ب ج خ ش ح در: بدن. ۳۵ د: که چون هست آب جوی شیر بسیار. ۳۶ ث:

که او هم از لب شیرین بردست آب : که او هم چون من از شیرین ۳۷- ۳۹. پ: ۳۷، ۳۹.

۳۸. ۳۹ ح: حذف شده. ۳۹ ج: زلفی. ۴۰ ح: دند: پ: شوند. ۴۱ ح: اونرست.

## پاسخ دادن شیرین خسرو را

- ۱- ز راه پاسخ آن ماه قصب پوش  
گشاد از درج کوه قفل یا قوت  
مثالی دادمه را در سواری  
ستون سو را رفتن در آموخت  
۵- بخد مت بوسه زد بر گوشه بام  
چونوبت داشت در خدمت نمود  
نخستین گفت کای دارای عالم  
ز چین تا روم در توقیع نامت  
نه تنها خاک تو خاقان چین است  
۱۰- همه پالوده را کو بود زرد  
ز شکو کرده شه را حلقه در گوش  
رطبو را قند داد و قند را قوت  
براتی مشکوا در پرده داری  
چو غنچه تیوشد چون گل بر افروخت  
که باشد خشت پخته عنبر خام  
برون زد نوبتی در دل دیودن  
بر آورده علم بالای عالم  
قدر خان بنده و قیصر غلامت  
چنینست چند خاکی بر زمین است  
بچربی یا بشیرینی توان خورد

آ ث د : مه را ؛ ج : ز شکو کرده مه را ، ۲ چ ب ت ز ش خ چ : نقل داد ؛  
نخل داد و نقل را قوت . ۳ ث : برای خشک را در ۴ چ : ستونی . ۵ چ ث  
ت ب : که تا شد خشت . ۶ آ چ نخستینش ؛ ر : کی . ۸ د : قول  
خان . ۹ خ : جنابت ؛ د : چو اویت . ۱۰ ر : هر آن پالوده کو خود ؛  
د : هر آن پالوده کو را بود زرد . ۱۱ د : بچربی و .

من آن پالوده روغن گذارم  
 بلی تا گشتم از عالم پدیدار  
 نه پی در جست و جوی کس نشردم  
 ندیدم در تو بوی مهربانی  
 ۱۵- حساب آرزوی خویش کردن  
 نه عشق این شهوتی باشد هوائی  
 مرا پیلی سزد کورا کنم بند  
 بهمان غزالی چون شود شیر  
 تو گر سروی و من پیش تو خاشاک  
 ۲۰- سپند و عود بر مجهر یکی دان  
 کبابی باید این خان را نمک سود  
 که جز نامی ز شیرینی ندارم  
 ترا بودم بجان و دل خریدار  
 نه جز روی تو کس و اسجده بودم  
 بجز گردن کشتی و حکم رانی  
 بروی دیگران در پیش کردن  
 کجا عشق و توای فارغ کجائی  
 تو شاهی بر تو نتوان بیدق افکند  
 به کنجشگی عقابی کی شود سیر  
 نه آخر هر دو هستیم از یکی خاک  
 بخور از عود و بر مجهر یکی دان  
 مگس در پای پیلان کی کند سود

۱۳ د : حذف شده . آ ۱۴ د : در تو باین ؛ ث ج ب ز : تو موئی ؛ ۱۳ ر : و  
 دل گرانی ؛ د : و کامرانی . آ ۱۵ خ : (کار) خویش ازوده .  
 آ ۱۶ ث ز ت ب د : نه عشق آن . آ ۱۷ د : مرا فیلی سزد کانا .  
 ۱۷ د : تو نتوان بند افکند . آ ۱۸ خ د : کی شود . ۱۸ ر :  
 ز کنجشگی . آ ۱۹ د : توئی سرو و منم . ۲۰ ر : بخور و دود  
 و خاکستر ؛ د : بخورش زشت و ؛ ب : بخور از دست  
 ۲۱ ب : حذف شده . آ ۲۱ ز چ : جوان را



زبانت آتشی خوش میفروزد  
 چو سیلی کامدی در حوض ماهی  
 ز طوفان تو خواهم کرد پرهیز  
 ۲۷- کمند افکندنت بر قلعه ماه  
 بشب بازی فلک را در نگیری  
 در ناسفته را گسفت باید  
 بر باغ ارم پوشیده شاخ است  
 من آیم نامم آب زندگانی  
 ۲۸- نخواهم آب و آتش با هم افتد  
 به ارتازنده باشم گود آنکس  
 بروم با شکر میکن شکاری  
 خوش آن باشد که دیگت را نسوزد  
 مراد خویشتن را برد خواهی  
 برین در خواه بنشین خواه بگریز  
 چه باید چون نیابی بر فلک راه  
 با فسون ماه را در بر نگیری  
 سخن در گوش دریا گفت باید  
 غلط گفتم در بازی فواح است  
 تو آتش نام آن آتش جوانی  
 کز ایشان فتنه ها در عالم افتد  
 نگر دم کز من او را بس بود بس  
 تو را با شهید شیرین نیست کار

۲۷ ز ش ج : آتش ؛ ب ز ج چ ح ث ت در : فروزد ؛ د : زبان از آتش  
 خود ۲۷ ج : سوزد ؛ ج بسوزد . آ ۲۳ د : تو سیلی کامدی در جوی  
 ۲۸ ج : مرآب ؛ ج : عذر خواهی . ۲۴ ج : بگریز ؛ د : درین ره خواه ؛ ج  
 ث : بدین در . ۲۵ د : بر طرف راه . ۱۹ ، ۲۰ ، ۲۸ خ : صدف شده . ۲۸ ج :  
 ورم باغ ۲۸ ج : گفتم که دریائی ؛ ر : گفتم که در روزی ؛ ح : که میوه بس  
 ۲۹ ر : نام ؛ ج : زندگانیست . ۲۹ ج : جوانیست . آ ۳۰ ج زت اکاب ؛ ج ز  
 درم ؛ ج : نام افتد . ۳۱ ج : گزینسان . آ ۳۱ د : بر آنم تا که باشم . ۳۲ د : گومن .

مکو دندان که او خوش بخاید	شکر بوس لبم کسر انشاید
که شیرینی لبش را خانه خیرا <sup>ست</sup>	بشیرین بوسه را باز از تیرا <sup>ست</sup>
که از قصاب دور افتد قصاب با <sup>ف</sup>	۳۵ ز شیرین و شکر چندین من لا <sup>ف</sup>
یکی ابریشم اندازد یکی سنگ	دو باشد منجیق از روی فرهنگ
لب شیرین بود شکر شکن لب	بشکر نشکند شیرینی کس
ز شکر خواستی گلشکو خویش	ترا گر ناگواری بود ازین پیش
شکار ماه کن یا صید ماهی	شکر خوردی و شیرین نیز خواهی
سرکوی شکر دانی کدام است	۴. هوای قصر شیرینت تمام است
نپردازم بسرخاریدن خویش	من از خون جگر پالودن خویش
پرستاری طلب چا بکتر از من	نیاید گر سرپرستی دیگر از من

۳۳ ث : شکر بوس لب ؛ ج : شکر نوش لب ؛ ز : لبم و اکس ؛ چ :  
 نه شکر نوش لب و اکس ؛ ز : شکر بوسی لب کس را ؛ خ : شکر نوش  
 لب و اکس ؛ د : شکر نوش لبم را . ۳۳ د : او خوردش ؛ ج : مکو  
 دندان او . ۳۴ ز : لبم را . ۳۵ ر : بشیرین از شکر ؛ د : بقند شکن  
 ۳۸ د : بود زین . ۳۸ ج خ ر : ساختی ؛ د : ز شیرین خوا<sup>ستی</sup>  
 ۳۹ ر : شکر خواهی . ۴۱ ت خ ر : باریدن خویش ؛  
 ج : من از خون جگر تا گردن خویش ؛ چ : پالوده خویش .  
 ۴۲ د ر : شه پرستی .

بیاد من که باد این یاد بدرود  
 بتندی چند گوئی با اسیران  
 ۴۵- ز غم خوردن دلی آزاد داری  
 چه باید با تو خون خوردن مسافر  
 ز تو گر کار من بدگشت بگذار  
 نشینم هم درین ویرانه وادی  
 که با شیرین چه بازی کرد پریز  
 ۵۰- بس این یک ره که در دام اوقانات  
 چو شد در نامها نامم شکسته  
 ز در بستن رقیم رسته باشد  
 ز قدم من سمرها در جهان است  
 نوا خوش میزنی گونگسلد رود  
 تو میگو تا نویسندت دیران  
 بدم دادن سوری پر باد داری  
 بدم فربه شدن چون میش لاغر  
 خدائی هست کونیکو کند کار  
 بر انگیزم منادی بر منادی  
 عروس اینجا کجا کرد او شکریز  
 هم از نرخ و هم از نام اوقاد  
 در بی نام و تکان باد بسته  
 خزینه به که او در بسته باشد  
 در قصرم سمر قدی از آن است

۴۳- ۴۶ د : حذف شده . آ ۴۳ ز : عیش بدرود . ۴۴ خ : حذف شده  
 ۴۶ ج : شدم ؛ ج : بدم فربه نکرد و میش لاغر . آ ۴۷ خ : کار  
 نیکو است ؛ ح : کار من نیکو است ؛ د : ز من گو کار تو بدگشت ؛ ج :  
 کو بهتر کند کار . آ ۴۸ ز : برین . آ ۴۹ د : بد انگیزم . ۴۹ ث : کردی شکر ؛ د : پری  
 او کجا کرد برین . آ ۵۰ ر : بس آن . ۵۰ ث ج : هم از برج و هم از نام ؛ خ : هم از  
 نیک و هم از نام . آ ۵۱ د : نامان . آ ۵۲ د : نظریسته زفته رسته شد  
 ۵۲ ز ح ج : که آن . ۵۳ ح : حذف شده .

توانم بر تو از گیسو رسن بست	اگر بر در گشادن نیستم دست
بزلف چون رسن بر بامت آرم	۵۵- گرم باید چو می در جامت آرم
رسن بازی نمیدانی چه سودا <sup>ست</sup>	ولی باد از رسن پایت ربودا <sup>ست</sup>
فسوزم روغن خود در چراغ <sup>غمت</sup>	همان به کافچه من دیدم زدا <sup>غمت</sup>
شب خوش باد و روز خوش که رقم	ز جوش خون دل چون باز گفتم
جبین را گرد کرد و فوق را را <sup>ست</sup>	بگفت این و چو سرو از جای برخا <sup>ست</sup>
جهان پر شد ز قالبهای قندش	۶۰- پرند افشاند و از طرف پرندش
ز نخلدان میگشاد و زلف میبست	بد آن آیین که خوبان را بود <sup>ست</sup>
بپوشیدن همی کرد آسکا را	جمال خویش را در خز و خارا
گاهی میزد شقایق بر بنا گوش	گاهی میکرد نسرين را قصب پوش

آن ۵۵ خ: در بر. ۵۶ چ ز ت ب: در تو؛ ح: بر تو در. ۵۵ ب ش ج:  
 حذف شده. ۵۵ خ: ورم؛ د: گرم باید که می. ۵۶ د: ثابت ربودست  
 ۵۶ د: رسن قابی. ۵۷ ب ت ر: بد اغمت. ۵۷ ح: بیه خود را؛  
 ز: بسوزم. ۵۸ د: تا باز گفتم؛ ج: ز جوش خون خود در؛ پ ز ت: ز جوش  
 خون خود چون. ۵۹ ث: بگفت و هم چو سرو. ۵۹ د ح خ: جبین را کج  
 گوشت. ۶۰ د: و حذف شده. ۶۱ ب چ ث ح ج: بان؛ ز چ ج ث ت: رود  
 دست. ۶۱ د: حذف شده. ۶۲، ۶۳ ح: حذف شده. ۶۲ د: در کوه  
 ۶۳ ت ز ث: در بن گوش؛ ث: در؛ ج: بر بن گوش.

گره می بست و بریه مشک میسود	گهی بر فرق بند آشفته میسود
که پایش بر سر شمشیر میشد	۶۶. بزبور راست کردن دیر میشد
نه نیکو کرد بر زنجیر یان حال	ز نیکو کردن زنجیر و خلخال
بدان تاج و کمر شه گشته محتاج	ز کیسوه کمر میکرد و گه تاج
کمند انداخته بر گردن شاه	شقایق بستنش بر گردن ماه
که حلوا را بسوزد آتش گرم	در آن حلوای ترکود آتشی نرم
بکرد آن خوبروی از خوبروئی	۷۰. چو هر هفت آنچه بایست از نکوئی

۶۴ ت : حذف شده . ۶۵ خ : و حذف شده . ۶۵ - ۷۰ ج : حذف شده

۶۶ ر : و حذف شده ؛ د : به نیکو .

۶۶ ث : فال

۶۷ د : حذف شده .

۶۷ ب ز چ ث ج : بان

۶۸ د : ز کیسوی شقایق کردن ماه ؛ ب ج ث ز ت : سقلى

۶۸ پ ت ث خ : در .

۶۹ چ در : در آن حلوا پزی

۶۹ د : آتشی .

۷۰ خ : در نکوئی

۷۰ د : از هر چه گوئی ؛ خ : آن دلستان ؛ د : بکرد آن خوبرو ؛ ج : آن ماه روی

ز خورشید آسمان را گرد خالی	ز شوخی پشت برشته گرد خالی
سوریش ساق را سیاب میداد	در آن پیچش که زلفش تاب میداد
چو افی هر کواصی یافت میکشت	بگیسوی رسن و از پس پشت
بآن مشکین رسن میکرد بازی	بلورین گردنش در طوق سازی
رسن در گردنش با خود همی برد	۷۵ ولی کز عشق آن گردن همی مرد
ز شاه آرام شد چون شد دلایم	بر عنائی گذشت از گوشه بام
که تا باز آمد آن رعنا ی دلبد	بسی دادش بجان خویش سوگند
بآن آب آتش از عالم برانگیخت	نشست و لؤلؤ از نوکس همی ریخت
نمود آنچ از فسون باید نمودن	بهر دستان که دل شاید ربودن
عجب چست آید از معشوقه چست	۸۰ عملهای آن که عاشق را کند مست

۷۱ ر : بشوخی . ۷۲-۷۵ ح : حذف شده . ۷۳ چ در : میدید  
 ۷۴ ب : بلور ؛ چ ب ج : بلوری . ۷۴ د خ ر : بدان  
 ۷۶ ح : ز رعنائی ؛ ح : از روزن . ۷۶ د : زشه آرام  
 ۷۷ ز : آید . ۷۸ د : نشست و نوکس از لؤلؤ ؛ چ : از شو  
 همی ریخت . ۷۸ ر : بدان آب از جهان آتش ؛ خ د : بدان  
 ۷۹ ، ۸۰ ح : حذف شده . ۷۹ د : که آن شاید نمودن .  
 ۷۹ ب ز ج ت : شاید .  
 ۸۰ چ : بسی چست آمد .

## پاسخ دادن خسرو شیرین را

ملک چون دید ناز آن نیازی	سپر بفکند از آن شمشیر بازی
شکایت را بشیرینی نهان کرد	ز شیرینان شکایت چون توان کرد
بشیرین گفت کای چشم و چراغ	همای گلشن و طاووس با غم
سرم را تاج و تاجم را سیرری	همم پای افکنی هم دست گیری
مرا دلبر تو و ولداری از تو	ز تو مستی و هم هشیاری از تو
ندارم جز توئی کانجا کشم رخت	نه تاجی به ز تو کانجا زخم تخت
گرفتم کز من آزاری گرفتی	بی خونم چرا باری گرفتی
بدین دیری که آیی در کنارم	بدین زودی مکش لختی بدارم

آح : ناز اندر ؛ د : ملک چون دید آن بی نیازی . ۳۲ ح : ز  
 شیرینی . آ۳ ح : بنوی گفت . ۳۴ ر : هم از پای .  
 ۵ د : حذف شده . ۵۵ ج : همم مستی .  
 ۶۰ ج : برم رخت . ۶۱ ج : برم رخت .  
 ۶۲ د : حذف شده . ۶۳ خ : گرفتم من که آزاری .  
 ۸ ب : حذف شده .  
 ۸۴ ح : بدان . ۸۵ ث : ممکن .

نگو گفت این سخن دهقان بنهر  
 ۱۰- تو دانی عذریا جان هردو اینک  
 مکن نازی که بار آرد نیازت  
 بنومیدی دلم را بیش مشکن  
 غم از حد رفت و غم خواهم کشتی  
 غمی کان با دل نالان شود جفت  
 ۱۵- نشاید گفت با فارغ دلان راز  
 فروگیر از سو بار این جوس را  
 جهان را چون من و چون تو بسی بود  
 ازین دروازه کو بالاو زیر است  
 فرب دل بس است ای دل فریم  
 که کشتن دیر باشد کاشتن زود  
 تو دانی عید و قربان هردو اینک  
 نوازش کن که از حد رفت نیازت  
 نشاطم را چو زلف خویش مشکن  
 توئی و در تو غم خواری بسی نیست  
 بهم حالان و هم سالان توان گفت  
 مخالف در نسا زد ساز با ساز  
 باسانی بر آراین یک نفس را  
 بود با ما مقیم ار با کسی بود  
 نخواندستی که تا دیر است دیر است  
 مکن شوخی که از حد شد شکیم

آهت آن سخن ؛ ح خ چنین گفت ؛ د : دهقان شهرو د ؛ ۹ در ؛ باید  
 آ ؛ چ ح خ در ؛ چو خواهی . ۱۰ ر : توانی ؛ آ ا ث د ج ز ؛ باز آرد .  
 ۱۱ خ ؛ توئی غمخوار و غمخواری ؛ د : در تو دلاری . ۱۲ د ؛ بادل نادان  
 ۱۳ ر ؛ بهم سالان و هم حالان . ۱۴ ا ث ؛ حذف شده ۱۶ خ ؛ فروگیر این جوس را از سربار  
 باسانی تو رخت خویش بردار . ۱۷ ت ز ؛ بدان غافل ز کا خویش کسوا ۱۷۲ د ؛ جهان  
 را چون من و تو هم . ۱۸ ح ؛ حذف شده ۱۸۰ د ؛ نشستندی . ۱۹ ا ح ؛ است این دلنوازی  
 دج ؛ فرب دلکش است ۱۹۰ ر ؛ نوازش کن که ؛ ح ؛ از حد رفت بازی



۲۰. بساز ای دوست کام را که وقت است  
 بس است این طاق ابرو ناگشاد  
 ز سر بنشان خمار که وقت است  
 در فرخار بر فغفور بستن  
 نطقیرا به طاقی وانهادن  
 غم عالم چرا بر خود نهادی  
 بجوی مولیان بر پل شکستن  
 تو شادی کن که امروز آفتاب است  
 بروز ابر غم خوردن صواب است  
 ۲۵. شمیخون بر شکسته چند سازی  
 نه دامنش باشد آنکس نه فرهنگ  
 گرفته با گرفته چند بازی  
 خود مندی که در جنگی نهد پای  
 که وقت آشتی پیش آورد جنگ  
 بماند آشتی را در میان جای  
 درین جنگ آشتی رنگی بر انگیز  
 زمانی تازه شو تا کی شوی تیز  
 که تا روشن شود هم چشم و هم روز  
 بروی دوستان مجلس بر افروز

۲۱-۲۲ ح : حذف شده . ۲۳ ث د : ز طاقی تا بطاقی رو ؛ چ ج : ز طاقی  
 پانطاقی ؛ ر : بطاقی با نطاقی ؛ خ : نطاقی با نطاقی . ۲۲ خ :  
 تو شیرینی نشاید تلخ گفتن زبد خوئی در ابرو . ناخوانا . نهفتن

آ ۲۶ د : در فرخار .

۲۶ چ : بموی ؛ د : به موی موی آن بریک

آ ۲۳ ح د : بر دل .

۲۴ . ۲۵ ح : حذف شده . ۲۵ خ : حذف شده . ۲۷ ح : نهاد

آ ۲۸ خ : بر آمیز . ۲۸ خ : کند شو .

۳۰. بیستان آمدم تا میوه چینم	منه خار و خشک در آستینم
ز چشم و لب در این بستان پیدام	کهی شکوگشائی گاه بادام
درین بستان مرا کوخیز و بستان	ترنج غنغب و نارنج پستان
سنان خشم و تیر طعنه تا چند	نه جنگ است این در پیکار دریند
تو ای آهو شیرین نزد بهر جنگی	رها کن بر دوان خوی پلنگی
۳۵. فرود آی از سوارین کبر و این ناز	فرود آورده خود را میند از
در اندیش ارچه کبک نازنین است	که شاهینی نه شاهی در کمین است
هم آخورد کنار پستم افقی	بدست آئی هم اندر دستم افقی
همان بازی کنم بازلف و خالت	که با من میکند هر شب خیالت

۳۰-۳۴: د ۳، ۳۲، ۳۳، ۳۱، ۳۴. ب ۳: خ: و حذف شده.

۳۱: د: ز چشم و لب چون نقل مجلس جام؛ ج: ز چشم. ۳۲: خ: گهم  
شکوفشان کن گاه بادام؛ ز: د ج ب ث: گهم. ۳۲: ج ب  
ث ج ز: حذف شده. ۳۱، ۳۲، ۳۴: ح: حذف شده.

۳۳: خ: جفا از حد گذشت ای یار. آ ۳: د: توئی آهو شیرین  
شیر. ب ۳: د: باد دادن. ۳۴: خ: حذف شده.

ت ۳: ر: و شاهی؛ خ: نه شاهین؛ د: چو شاهت. ۳۷: ح  
کنارم مست خفتی؛ خ: بستم؛ ز: بستم. ۳۷: ج: بدستانی هم اندر  
ر: بدست آئی و هم در. ۳۸: د: هر دم خیالت.

۳. چه کار افتاده کاین کار اوفاده  
 ۴. نه بوی شفقتی در سینه داری  
 کلیم خویشتن را هر کس از آب  
 چو دورت بینم از دمساز گشتن  
 اگر خواهی حسابم را دگر کن  
 گره بگشای ز ابروی هلالی  
 ۴۵- نخواهی کاریم در خانه خویش  
 بآن ره کامدم دامن شدن باز  
 بدین در مانده چون بخت ایستاده  
 نه حق صحبت دیرینه داری  
 تواند بر کشیدای دوست شتاب  
 رهم نزدیک شد در باز گشتن  
 ره نزدیک را نزدیکتر کن  
 خزینه پر گهر کن خانه خالی  
 مبارک باد گیرم راه در پیش  
 چنان کا دل زدم دامن زدن ساز

۳۹ ت : اوفاده .

۳۶ ، ۴۳ ، ۴۴ ح : حذف شده .

۳۹ د : حذف شده

۴۴ ث : زهم بر تک شد از در باز گشتن .

۴۳ ، ۴۴ : خ ۴۴ ، ۴۳ .

۴۴ ث : ره بر تنگ را بر تنگ تر کن .

۴۴ چ ت ب ز ث : از ابروی .

۴۴ ج ر : بدان

خ : بدین

۴۶ د : حذف شده .

بداروی فراموشی کشم دست	بیاد ساقی دیگو شوم مست
بجلاب دگر نوشین کنم جام	بخلوای دگر شیرین کنم کام
ز شیرین مهر بردارم دگر بار	شکر نامی بچنگ آرم شکر بار
۵۰- بنید تلخ با او می کنم نوش	ز تلخیهای شیرین کو کنم گوش
دلم در باز گشتن چاره سازد	سخن کوتاه شد منزل درازا <sup>ست</sup>

۴۷، ۴۸ : ز ۴۷، ۴۸

۴۷ : د : ز جام ساقی .

۴۸ : ح : بجلابی ؛ خ : دگر شیرین .

۴۸ : ج : نوشین کنم

خ : ز شیرین مهر بردارم دگر بار

۴۹ : ث : مهر دارم من دگر

۴۹ : د : بدست آرم دگر بار

۵۰ : ح : تلخ را با او کنم نوش .

۵۰ : ح خ : کنم شیرینی شیرین فراموش .

۵۰ : د : به تلخیهای شیرین کم کنم گوش .

۵۰ : د : کار سازست .

۵۰ : ث : کوتاه کن .

## پاسخ دادن شیرین خسرو را \*

۱- بخد مت شمسۀ خوبان خلخ	زمین را بوسه داد و داد پاش
که دایم شهریارا کامران باش	بصاحب دولتی صاب قزان باش
مبادا بی تو هفت اقلیم را نور	غبار چشم زخم از دولت دور
هزارت حاجت از شاهی روا باد	هزارت سال در شاهی بقا باد
۵- کسی کو باده بر یادت کند نوش	کو آن کس خود منم یادت در آغوش
بس است این زهر شکوگون <sup>نشان</sup>	بر افسون خوانده افسانه خواندن
سخن های فسون آمیز گفتن	حکایت های باد انگیز گفتن
بنخجیر آمدن با چتر زرین	نهادن منی بر قصه شیرین *

\* پ : جواب گفتن خسرو شیرین را ؛ ح : پاسخ دادن شیرین شور  
 انگیز خسرو پرویز . آ ۱ د : بانوی . آ ۲ چ خ : بوسه کرد و . آ ۳ پ :  
 شهریاران شادمان . آ ۴ پ : چنان دانی تو هفت اورنگ را نور .  
 آ ۵ ح : چشم بد . آ ۶ پ : حاجت روا ؛ ح : هزارت دولت . آ ۷ د :  
 درگیتی . آ ۸ پ : بادت فراموش . آ ۹ د : بجز شادی همه  
 بارش فراموش . آ ۱۰ پ : آن . آ ۱۱ پ : خواندن ؛ آ ۱۲ ح :  
 مهر انگیز . \* \* چ : بعد از بیت ۱۸ نوشته شده .

زودن بر مستمندی ریشخندی	ندارد پادشاهی را گزندی
بتوفیر آهوئی نخبیر کردن	۱۰. بصید اندر سکی توفیر کردن
بسر دستی نیایم واسر دست	چومن گنجی که مهم خا <sup>ن</sup> شکست
وزین نیرنگها بسیار خوانی	توزین بازبچه ها بسیار دانی
گل آرد بید لیکن بر نگیرد	خلاف آن شد که بامن درنگیرد
چو دریا راز پنهانت ندانم	تو آن رودی که پایانت ندانم
هرآن چم دردل آید بر زبان است	۱۵- من آن خانچه ام کام عیان است
که دندان چون صد در سینه دار	کسی دردل چو دریا کینه دارد
کزین چربی و شیرینی شود رام	حریفی چوب شد شیرین بر این بام

آ ۹ ر : نباشد . آ ۱ پ : اندر شکر ؛ آ ۱ ح : اندر یکی . ا ح :  
حذف شده ؛ آ ۱ ا ب : مهرش آب ؛ ث ج خ : که خاکم مهر .

آ ۱ د : نیاید بر سر دست . آ ۱ ز چ ت : کم آیم با سر ؛ ج ح :  
با سر ؛ خ ؛ کی آیم واسر ؛ ر : بر سر ؛ پ : ز سر دستی که آیم ؛ آ ۱ ب ح در  
افسانها . ۲۰- ۱۳ : ح ۱۷ ، ۱۴ ، ۱۸ ، ۱۹ ، ۲۰ ؛ خ : ۱۳ ، ۱۲-  
۱۹ ، ۱۴- ۱۶ ، ۲۰ . آ ۱ ت ز : حذف شده . ۱۵ پ ت ز ح : حذف شده

۱۵- ۲۰ : پ ۱۶ ، ۲۰ . ۱۵ ج : هر آنچه ام بردل . ۱۶ ت ز  
ج : حذف شده . آ ۱ ب ج : حریف ؛ ت ز خ ج : بدین ؛ د : درین نام ؛  
ث : چراغی . ۱۷ د : توزین چربی و شیرینی شورام .

شکر کفایت را چون نوشم  
 ز بانی تیزبینم دگر هیچ  
 ۲. سخن تاکی ز تخت و تاج گوئی  
 سخن را تلخ گفتن تلخ راست  
 چو من با تو نگویم تا نسجم  
 قرار کارها دیرا و قد دیر  
 سخن در نیک و بد دارد بسی روی  
 ۲۵. درین محمل کسی خوشدل نشیند  
 که من خود شهید و شکوفه فروشم  
 جگر سوزی بسی سوز جگر هیچ  
 نگوئی سخته اما سخت گوئی  
 که هر کس را در این غار ازدها  
 نسنجیده مگو تا من نونجم  
 که من آینه بردارم تو شمشیر  
 میان نیک و بد باشد یکی موی  
 که چشم زاغ پیش از پرنسند

۱۴-۱۸ : د ۱۷، ۱۵، ۱۶، ۱۸، ۱۴-۲۶ : ح ۱۷، ۱۴، ۱۸، ۱۹، ۲۲، ۲۴،  
 ۲۶ . ۱۴-۲۷ : خ ۱۷-۱۹، ۲۶، ۱۴، ۲۰، ۲۵، ۲۷ .  
 ۱۴-۲۹ : ت ز ۱۷-۱۹، ۲۶، ۲۹، ۲۲-۲۵ . ۱۴-۲۶ : پ  
 ۱۴، ۱۶، ۲۰، ۲۵، ۱۸، ۱۹ . ۱۹، ۱۸ : ث ج ۱۹، ۱۸ . ۱۹ ب  
 ج : حذف شده . ۱۹ ز ث : پس ار ؛ ر : سوزی و جز سوز ؛ خ : بسوز  
 ح : سوزی و پس . ۲۰، ۲۱ ت : حذف شده . ۲۰ پ : نگوئی سخته  
 نا . ۲۱، ۲۲، ۲۳ ج : حذف شده . ۲۱ د : درین ره . ۲۲ ج  
 ر : سخن با تو . ۲۳ ج : که من آینه ئی دارم . ۲۳، ۲۵ ح : حذف شده  
 ۲۴ ج : سخن را نیک و بد باشد پس و روی . ۲۵ ث پ ج : کسی  
 خرم ؛ د : کسی دلخوش . ۲۵ پنج ب ت ذ ث خ ج ج : از پرنسند .

سر سَنک است نام و تنگ زَنهار	مزن بر آ بکینه سنگ بسیار
سَخَن تا چند گوئی از سَر و سَت	همانا هم تو مستی هم سَخَن مَسْت
سَخَن کان از دماغ هوشمند است	گو از تَخْت الثری آید بلند است
سَخَن گو چون سَخَن بیخود نگوید	اگر جز بد نگوید بد نگوید
۳. سَخَن باید که با معیار باشد	که پر گفتن خوان را باور باشد
شبی زین صد که میگوئی را	نگوید مطربی لشکر گهی را
اگر کودی بدر دسر کشیدن	ز تو گفتن زمن یک یک شنیدن

۲۶ چ ر : سرو ؛ ث ح : و نام . ۲۶ چ پ ت ر : زنهار  
 ۲۶ - ۲۷ : خ ۲۶ ، ۱۴ - ۱۶ ، ۲۰ ، ۲۵ ، ۲۷ ، ۲۷ - ۳۱ : ج حذف شده  
 ۲۷ د : حذف شده . ۲۸ خ : حذف شده . ۲۸ ث : کواز ؛ پ : سخن  
 کندر . ۲۹ چ د : گو سخن . ۲۹ ح : اگر خواهد که گوید ؛ ت  
 زخ د : اگر چه . ۳۰ پ : که در

۳۱ ر : یکی زین ؛ ث : شبی زین به ؛ ز : یکی صد زین  
 ۳۱ چ ث ح د : بگوید ؛ ت ز : بگوئی ؛ ح : بگو آن مطرب  
 ۳۲ ز چ ت ج د : اگر نیکست درد ؛ ح خ : چو خوشندی  
 بدر د .

۲۲ - ۳۲ : ت ۱۹ ، ۲۶ ، ۲۷ ، ۲۸ ، ۲۵ ، ۲۲ ، ۲۳ ، ۲۴ ، ۲۵

۳۰ ، ۳۱ ، ۳۲ ، ۳۳ ، ۳۴ .



گوت باید بیک پوشیده پیغام	بر آوردن توانی صد چنین کام
عروسیرا چو من کردی حصاری	پس از عالم عروسی چشم داری
۳۵- بین در اشک مروارید پوشم	مکن بازی بهر وارید گوشم
بآه عنبرینم بین که چونست	که عقد عنبرینم زیورخونست
لب چون نار دان بین گچه خرد	که نارم را ز بستان دزد بردا <sup>ست</sup>
مگر برفندق دستم زنی سنگ	که عناب لبم دارد دری تنگ
مبارک رویم اما در عماری	مبارک بادم این پرهیز کاری
۴۰- مکن گستاخی از چشمم پرهیز	که در هر عمزه دارد دشنه تیز

۳۳ ح : کوه . ۳۳ پ : مرا بردن . ۳۴ ح : کردن ؛ ز : چوکودی  
 در حصاری . ۳۴ ج : عروسیان دگورا ؛ ح : پس از من تو عروسی  
 چشم داری . ۳۵ ث : در چشم ؛ خ : بین اشک چو ؛ ج ، د :  
 بین در اشک . ۳۶ ، ۳۷ : ب ج ۳۶ ، ۳۷ ، ۳۸ د : بهار عنبرینم  
 ۳۶ ج ز : پر ز خونست . ۳۷ ز ج ث ج ر : لب چون نار دانم بین چه  
 خود است ( ج : بین که ) ؛ خ : لب چون نار دانم بین که خونست . ۳۷ ج  
 که نارم را ز بستان . ۳۷ پ ت : حذف شده . ۳۸ ت ز ب : مگور ؛ ج :  
 چنگ ؛ خ : من برفندق دستم دگر سنگ ؛ د : مگور برفندق دستم زنی چنگ . ۳۸ ر  
 دلی تنگ . ۳۷ ، ۳۸ ح : حذف شده ؛ ج : در حذف شده ؛ ز ج خ د : روی . ۳۹ پ  
 بادت . ۴۰ ت ز : ناوکی تیز ؛ ج : ناوک تیز ؛ ح : دارم ؛ پ : که اندر عمزه دارم .

هران موئی که در زلفم نهفته است	بر او ماری سیه چون قیخفته است
ترا با من دم خوش درنگبرد	بقندیل یخ آتش درنگبرد*
بطمع این رسن درچه نیفتم	بحوص این شکار از ره نیفتم
دلت بسیار گم میکرد از راه	درو زنگی بیاید بستن از آه
۴۵- نبینی زنگ در هر کاروانی	ز بهر پاس می دارد فغانی
سحر که تا نیاید کاروان تنگ	نبیند هیچ مرغی در گلوزنگ
غلط رانی که زخمت مطلق افتاد	بر ادهم می زدی بر ابلق افتاد

۴۶- ۴۶ : خ ۴۳- ۴۶ : ۴۲- ۴۲ . آ ۴۱ پ : مویم . ۴۱ ، ۴۲ : د .  
 حذف شده . آ ۴۲ خ : دمی . ۴۲ پ : در آتش دان ؛ خ : بقندیل  
 آنج . \* ب : افزوده زبانی تیر می بینم دیگر هیچ جگسوزی بسی سوز جگر هیچ  
 ۴۳ ب ت ز ح ث پ چ خ د : (ب آ) . ۴۳ ث : بحوص آن شکار .  
 ۴۴ ح : حذف شده . آ ۴۴ پ : میکرد از آن ؛ د : دلت بسیار  
 بر میگردد از راه . ۴۴ ت : ای شاه ؛ ز : دورنگی را بیاید هشتن  
 ای شاه ؛ ج : بستن از ماه . آ ۴۴ ت ز : سحر که کاروان آرد  
 شب آهنگ ؛ ر ج : سحر تا کاروان نارد شب آهنگ ؛ ث : سحر را  
 پ : سحر که کاورد یاد شب آهنگ . ۴۴ چ مرغی بر گلوزنگ . آ ۴۲ ر :  
 زخمه ات ؛ ب ت چ ز ث ج د : غلط رانی ؛ پ : غلط رانی که جوی .  
 ۴۲ ز : به ادهم . ح پ : بر ابلق میزدی بر ادهم .

بهند وستان جنیبت می دواند	غلط شده بیابان یازمانی
بدریا می شدی در شط نشستی	بگل رغبت نمودی لاله بستی
۵۰- بجان داروی شیرین ساز کوی	ولی روزه بشکر باز کوی
ترا من یار و آنگه جزمت یار	ترا این کار و آنگه بامنت کار
مکن چندین بر این غم خوار	که کوی پیش ازین بسیار زاری
بر و فرموش کن ده رانده را	رها کن در دهی و امانده را
چو فرزندی پدر مادر ندیده	یتیمانه بلقمه پروریده
۵۵- چو غولی مانده در بیغوله گاهی	که آنجا نگذرد موری بماه
ز تو کامی ندیده در زمانه	شده تیر ملامت را نشانه

۴۴ ز : لاله کشتی . ۵۰ تخ : حذف شده . ۵۵ ح : ولی روزه بهریم

۵۲ ب : که کودش ؛ ح خ د : بسیار خواری ؛ بسیار یاری

\* ب چ خ در : ازوده

(۱) از بستن بر حصار خویشتن در غلط گشتم بحال خویشتن در

(۲) ز بیم غرق دریا ماندن این بار ز کشتی واجب است افشاندن این بار

(۳) (ب در : بکار) . ۵۳ ح پ : در مانده را ؛ ۵۳ ح پ : در

مانده را ؛ چ خ : مانده را . ۵۴ ج : چو فرزندی بهادر در

ندیده . ۵۴ د ت ث : بلطمه

۵۶ د ب : حذف شده .

درین سنگم رهاکن زار و بزور  
 چو باشد زیرو بالاسنگ بر سنگ  
 جوانمردی کن از من بار بردار  
 ۶۰- گل افشاندن غبار انگلیختن چه  
 بس آن کز بهر تو بیچاره گشتم  
 مرا آن روز مژادی کرد بد رود  
 من مسکین که و شهرم داین  
 همان پندارم ای دلدار دلسوز  
 ۶۵- ترا مثل تو باید سر بلندی  
 چه آنجا کن کزو آبی بر آید  
 دگر سنگی برو نه تا شود گور  
 بپوشد گرچه باشد ننگ بر ننگ\*  
 گل افشانی بس از ره خار بردار  
 نمک خوردن نمک دان ریختن چه  
 ز خان و مان خویش آواره گشتم  
 که شیرین را رها کردی بشهرود  
 چه شاید کردن المقدار کاین  
 که اقامت ز شب دیز اولین روز  
 چه بر خیزد ز چون من مستمندی  
 رک آنجا زن کزو خوئی گشاید

۵۷ پ: برین سنگم رهاکن راز رودر؛ د: زهاکن زر و زور، ۵۸ ح  
 د: حذف شده \* ث: بیت ۶۴ در اینجا بصورت نیر نوشته شده  
 همان پنداری دلدار دلسوز که از رخس اوفادام اولین روز  
 ۵۸- ۵۹: بیچ خ ۵۸، ۶۴، ۵۹، ۵۹ زر: گل افشانی: زپ: از من  
 ج: کن: بخ: افشانی کن از من: پ: ب: افشاندی. ۶۰: ر: چند، آ: ۶۰: د: غبار انگلیختن  
 ۶۱، ۶۲: پ: ت ۶۲، ۶۱. ۶۱: ث: حذف شده. آ: بخ: زب: کزو: ج: هم: کزو بهر تو: آ: بخ  
 خود: ز زخوان: آ: ۶۳: پ: که از: ج: اولین: بخ: قصه: ۶۳: ب: ج: ز: کرد. ۶۴: ث: بخ: رد: بهر  
 از ۵۸: ۶۴: پ: که اقامت از آن روزی بدین روز: ۶۵: پ: تو باشد. ۶۶: ج: رک: آن: آ: پ: افزاید

مگر کانون اساس نونهادی

کهن گردو کجا گرمی فزاید  
چو خشک و پیر گردد کی شود راست

کرم کردی خداوندی نمودی

امید حجه و پرداختن نیست

هنوز اسباب حلوا ناتمام است

که مستم کردتوان میهمانی

توانم خواندنت میهمان دگر بار

در هر گنج را وقتی کلید است

بجای پرفشانی سرفشانند

بنای دوستی بر باد دادی

گلیم تو کزو گرمی نیاید

درختی کز جوانی کوثر برخاست

۷۰- قدم برداشتی ورنجه بویی

ولیک امشب شب در ساختن نیست

هنوز این زیر با در دیک خام است

تو امشب باز گرد از حکم رانی

چو وقت آید که گردد پخته این کار

۷۵- بعالم وقت هر چیزی پدید است

نبینی مرغ چون بیوقت خواند

۶۷ ث ح چ ت ب : اساسی . آ ۶۸ ت چ ث ز ب : گلیمی نو . ۶۸ نیاید

ث : گرمی نیاید . ۷۱ ، ۷۲ خ : حذف شده . ۷۱ چ : ولی امشب

۷۱ ح : حجه و ؛ د : حضور حجه . ۷۲ ت ز چ ث : این زیر

بارا گوشت ؛ ح : این زیره با گوشت ؛ پ : این زیر بارادیک

۷۳ پ : از مهربانی ؛ چ : کامرانی . ۷۳ ر : بهستان کرد ؛ ح :

که مستی ؛ ث چ ت : که بستم ؛ د : که مستی کرد . ۷۴ پ : بخواند

میهمانت . ۷۵ ث خ : ز عالم . ۷۵ خ : وقت ؛ د : گنج

را روی . ۷۶ ح : حذف شده .

۱- چو خسرو دیدگان معشوق طناناز  
فسونی چند با خواهش برآمود  
بلا به گفت کی مقصود جام  
سرم را بخت و بختم را جوانی  
۵- چو گردون با دلم تا کی کنی حرب  
بعشوه عاشقی را شاد میکن  
نبینی عیب خود در تند خوئی  
ز سر بیرون نخواهد گردن آن ناز  
فسون بردن بیابل کی کند سود\*  
چو اغ دیده و شمع روانم  
دلم را جان و جان را زندگانی  
بیستوی تهی میکن سرم چوب  
مبارک مرده آزاد میکن  
بدینسان عیب من تا چند جوئی

٢٠ ب ز چ ث ح : کوردن . \* ث ح خ چ ز ت : افزوده  
چو کوران چند لعل از سنگ پیرا چواده بینم و فرسنگ پرسم  
(آخ : کونه لعل) . آ ۴ خ : سرم را تاج . ب ۴ پ : و جانم  
آ ۵ ز چ ث خ پ ر ج ج ت : یادلم ؛ ب د : جانم . ب ۵ ت ز :  
سرم را این چنین تا کنی چرب ؛ چ پ : سرم بی روغنی تا کی کنی چرب  
ث خ : ز بستوی ؛ ح : تمی کوردن ؛ ج : ببستوق ؛ د : بزیتون  
روغنی . ۲۲-۵۰ ج ۵، ۱۹، ۱۱، ۱۸، ۶، ۱۰، ۲۱، ۲۰، ۲۲، ۶۰-۹۰ د : حذف شده .  
ب ۶ خ : حذف شده . آ ۷ ح : از تند خوئی . ب ۷ ز : چنین چه جوئی ، را کوئی

چو کوری کو نبیند کوری خویش  
 ز لعل این سنگها بیرون میفکن  
 ۱- هلاکم کردی از تیمار خواری  
 شب آمد برف میریزد چو سیلاب  
 مکن کامشب ز برفم خواب گیرد  
 یک امشب بر درخویشم بده یار  
 ۱۱- ره آنکس راست در کاشانه تو  
 مدان آن دوست را جزو دشمن خویش  
 بصد دستان کسی دیگر کشد پیش  
 بخاک افکندیم در خون میفکن  
 عفاک الله زهی تیمارداری  
 ز یخ مهری چو آتش روی برآید  
 بدار روزا که این برف آب گیرد  
 که تا خاک درت بوسم فلک مار  
 بدوزم دیده و آنکه در تو بنیم  
 که دوز چشم خود در خانه تو  
 که یابی چشم او بر روزن خویش

۸ خ پ ج : بصد دستان دگر کس پیش ؛ ث : بدستان دگر کس دل کند  
 ریش ؛ ب : بصد دستان دیگر کس کشد ؛ ج : بصد گونه دگر کس را کشد  
 ر : بصد گونه کشد عیب کسان ؛ ج : بسی نقصان دیگر کس کند پیش . ۹ ب  
 ت ج ج : حذف شده . ۱۰-۳۵ ج : حذف شده . ۱۰-۲۴ ث : ۱۰-۱۲، ۲۰، ۱۳  
 ۱۴-۱۸، ۲۳، ۲۴ . آ (ج : از زندها ر خواری . آ ۱۱ ح : برف می بارد ؛ پ : برف  
 آمد همچو ؛ د : برف میریزد چو مهتاب . ۱۱ پ د : زبده . ۱۲-۲۱ ث  
 ۱۲، ۲۰، ۱۳-۱۸، ۲۳ . آ ۱۲ ج ر : تاب گیرد ؛ پ : مگر ؛ ج : بیرقم . ۱۳ ج :  
 حذف شده . ۱۳-۲۳ : ز . ۲۰، ۱۳-۱۸، ۲۳ . ۱۳ پ ج ث خ د : زمین  
 وار . ۱۴ از ج : و حذف شده . ۱۵ پ : ره آید آ ۱۶ ث : بده آن آواخ و در روز  
 د : که بینی .

بر آن کس دوستی باشد حلالت	که خواهدیشی اندر ملک و مالت
رفیقی کو بود بر تو حسد ناک	بخاکش ده که نوزد صحبتش خاک
مکن جانا بخون حلق مرا تر	مدارم بیش ازین چون حلقه بر در
۲۰- عذابم میدهی وان ناصوابست	بهشت است این و در دوزخ عذابست
بهشتی میوه داری رسیده	بجز باغ بهشتش کس ندیده
بهشت قصر خود را باز کن در	درخت میوه را ضایع مکن بر*
درم بکشای و راه کینه در بند	کمر در خدمت دیرینه در بند
و گر ممکن نباشد در گشادن	غویی را یک امشب بار دادن
۲۵- برا فکن برقع از محراب جمشید	که حاجتمند برقع نیست خورشید

۱۷ از ث خ ج ر: اندر جاه؛ ح: که بینی خواهد اندر جاه و مالت؛ پ:  
 که ستی خواهد اندر جاه و مالت. ۱۸ آ ج: چسب. ۱۸۰ ج خ: بیادش  
 ج: نوزد او بخور خاک. ۱۹ د: حذف شده. ۱۹-۲۲ ت ز: حذف شده.  
 ۲۱ ت ز ج ح ث پ: و این. ۲۰ ج: است حذف شده. ۲۰ ج: حذف شده  
 ۲۱-۲۸ پ: حذف شده. ۲۱ آ د: میوه دار نورسیده؛ خ: میوه داری یار رسیده.  
 ۲۲ د: حذف شده. ۲۲ خ ج: بهشتی \* ج خ ر: افزوده  
 رطب برخوان رطب خواری نه برخوان سکندر تشنه لب بر آب حیوان  
 ۲۳ ج ب: بر بند؛ ج: در بکشا؛ ۲۳ ج خ: بر خدمت؛ ج: بر بند. ۲۴ ج  
 ج: امشب جای دادن. ۲۵ د: محراب خورشید.



گر آشفته شدم هوشم تو بردی	بیر جوشم که سر جوشم تو بردی
مفرح هم تو دانی کدو بر دست	که هم یا قوت و هم غنیر ترا هست
لبی چون انگبین داری زمین دور	زبان در من کشتی چون نیش زنبور
مکن با این همه نرمی درشتی	که از قائم نیاید خار پستی *
۳. چنان کن کز تو خوشدل باز گوم	بیدار تو عشوت ساز گوم
قدم گرچه غبار آلود باشد	نظر یاری ز تو خشنود باشد
وگو بامن نخواهد شد دلت را ست	بدشواری توانی عذر آن خواست
مکن برفوق خسرو سنگ باری	چو فوهادش مکش در سنگ ساری
کسی کا ندازد او بر آسمان سنگ	بآزار سر خود دارد آهنگ.

آء ث ، شد . ۲۶ چ : بخور ؛ چ پ : تو خوردی ؛ ح : مبر .  
 ۲۷ ز : هم گوهر . ۲۸ خ چ ز ت ب : لب . ۲۸ خ : زمان . ۲۳  
 خ پ : با آن ؛ پ : نرم آن . \* خ : افزوده  
 مکن بامن بجای غنیرین بوی که بد کردن نیاید از چنان روی  
 آبر : تو دلخوش . ۳۰ چ : خنق شده . ۳۱ ح : خنق شده . آء ز : باشم ؛ ث  
 ح ب : دام . ۳۲ ر : بیدار تو دل ؛ ب ح خ : دام . آء ر : بر من ؛ ح : نخواهی  
 گشت دل ؛ خ : دل شدن . ۳۲ ز : این . ۳۰ - ۴۰ : ح ۳۲ ، ۳۴ ، ۳۷  
 ۳۳ ، ۳۸ ، ۴۰ ، ۳۲ - ۳۸ : ت ز ث ۳۲ ، ۳۴ ، ۳۷ ، ۳۸ ، ۴۰ ، ۴۱ ؛  
 خ ۳۲ ، ۳۴ ، ۳۶ ، ۳۷ ، ۳۸ ، ۴۰ ، ۴۱ ، ۴۵ .

شکست سر کنی خون بر تن افتد  
 کذر بر مهر کن چون دلنوازان  
 نه هر عاشق که یابی مست باشد  
 گهی بامن بصلح و گه بجنگی  
 سپیدی کن حقیقت یا سیاهی  
 ۴- شدی بدخوندا نم کاین چه کین  
 مرا تا پیش رنجانی که خاموش  
 ترا تا پیش تر گویم که بشتاب  
 وزن چندین جراحت بردل تنگ  
 قفای گرد نان برگردن افتد  
 بمن بازی مکن چون مهر بازیان  
 نه هرگز دست شد زان مهر بازیان  
 خد اتوبه دهادت زین دورنگی  
 که نبود مار ماهی مار و ماهی  
 مگر کابین معشوقان چنین است  
 چو دریا بیشتر پیدا کنم جوش  
 شوی پستو چو شاگرد رسن تاب  
 دلست این دل نه پولاد است و نه سنگ

۳۲- ۴۳: ج ب ۳۲- ۳۴، ۳۳، ۴۰، ۴۳، ۳۸، ۳۹؛ د: ۳۲، ۳۴، ۳۷، ۳۸، ۴۱  
 ۳۳- ۳۹، ۳۸، ۴۳: خ، حذف شده آ ۳۵ ج کنی چون؛ ج ج ث: در تن ۳۵ ج ج زون  
 ث درب: نان؛ ح: قفای کردن آن بر ۳۶ ج، حذف شده آ ۳۶ پ چمن بر آ ۳۶ ج  
 مکن بازی بمن آ ۳۷ پ: که بینی آ ۳۷ ج: نه مرگ از دست؛ خ: نه هیچ از دست شد در دست باشد  
 پ: در دست ۳۸ ب ج: بیدار ۳۹- ۴۳ ج خ: حذف شده ۳۷، ۳۸، ۳۹ پ: ۳۷، ۳۳، ۳۸  
 آ ۳۷ پ: که باشد مار ماهی مار ماهی. آ ۳۷ ج: مکن کابین معشوقی نه این است  
 آ ۴ ج: بر میزنم خوش آ ۴۲ ح: ترا هر چند گویم بیش آ ۴۲ ث: شوی و پس  
 ج: شوی با پس آ ۴۲ پ حذف شده آ ۴۳ ج خ مکن آ ۴۳ ج: و نه حذف شده؛ پ:  
 ناسنگ. ۴۱- ۴۹: پ ۴۱، ۴۳، ۴۴، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۲، ۴۹.

که بد کار نیست دشمن کامی ای دوست	بکام دشمنم کردی نه نیکوست
مکن کارم کژی در کار من راست	۴۵- بده یک وعده چون گفتار من راست
نهان میسوز و میساز آشکارا	برغم دشمنان بنواز ما را
که شیرین تلخ گردد چون شود	بشور انگیزختن چندین مکن زور
که شیرینی بچربی سازگار است *	بکن چربی که شیرینیت یار است
کنوت یا قم چون ابروی آب	ترا در ابروی جستم چو مهاب

۴۴- ۴۵: ج ۴۴، ۴۵. ب چ خ: کردن. ۴۴: د: دشمن کار  
 ج: دشمن کامی دوست؛ چ: دشمن کامی از. ۴۴- ۴۸: خ ۴۵، ۴۶  
 ۴۴، ۴۵، ۴۸: ج: حذف شده، ۴۴، ۴۵: ج ۴۴، ۴۵  
 ۴۵ ز پ: حذف شده. آ ۴۵: چ: گفتار ما. ۴۵، ۴۹: ت ۴۶، ۴۷  
 ۴۸. ۴۵: ج ب ت ز ث خ: کژی ای بر؛ چ: کار ما؛ ر: مکن  
 چندین کجی در؛ ث: مکن کام کژی بر کار ما راست؛ د: مکن  
 چندین کژی بر کار من راست؛ چ: کارم کجی بر کار ما راست.  
 ۴۶: ج خ: میساز و میسوز. آ ۴۷: ج: بشور.  
 ۴۸، ۴۹: ج ۴۸، ۴۹. ۴۸: ت ث د: حذف شده. آ ۴۸: پ:  
 یار است حذف شده. \* پ: افزوده  
 موا باغبان گویم که بشتاب شوی سس سس چو ساگرد ز سس  
 ۴۹: چ ث: ترا در آب می جستم. ۴۹: چ: کنونی بینمت.

چو در دست آمدی سوزنده بودی	۵۰. چراغی عالم افروزنده بودی
چون نزدیک آمدی خود بودی آتش*	گلی دیدم ز دورت سرخ و دلکش
زمین چون سخت گرد سنگ باشد	عتاب از حد گذشته جنگ باشد
نه یک سان روید از دمی ده انگشت	نه هرتیغی بود چون زخم هم پشت
به از تو با کسی دسان گودم	توانم من کز اینجا باز گودم
نظر بر صحبت دیوینه دارم	۵۵. ولیکن حق خدمت میگذارم

آه ج : تو در آغاز ؛ چ ث خ ت : چراغ

ب۵ بد : چو در چشم آمدی

آه ج دب ت ز ث ح خ : چو در دست ؛ ب ث چ ح خ : هستی آتش

\* ت : افزوده

گلی دیدم ز دورت سرخ و دلکش چو افتادی بدستم هستی آتش

ب۲ خ : سنگ گودد

آه ب : نه هر روی بود چون ؛ ج : هم جفت ؛ د پ : بازخم ؛

خ ر : نه هرتیغی بود بازخم ؛

ث : نه هر روئی بود بازخم ؛

ح : نه هرتیغی بود در زخم ؛

ج : نه هرتیغی بود بازخم هم جفت ؛

چ : نه هر روئی بود بازخم .

## پاسخ دادن شیرین خسرو را \*

۱- اجازت داد شیرین باز لب را  
عقیق از تارک لؤلؤ بر انگلیخت  
نخستین گفت کای شاه جوا<sup>بخت</sup>  
به نیروی تو بر بدخواه پیوست  
۵- ببالای تو دولت را قباچست  
زیادت بخت باد از بخت یاری  
پس آنکه تند شد چون کوه آتش  
تو شاه ی رو که شهر آشتیاری  
نباشد عاشقی جز کار آن کس  
که در گفت آورد شیرین طبر را  
گهر می بست و مرواریدی<sup>بخت</sup>  
بتو آراسته هم تاج و هم تخت\*  
علم را پای باد و تیغ را دست  
بیا زوی تو گردون را کمان<sup>سست</sup>  
که پشیمان پشت روزگاری  
بخسرو گفت کی سالار سرکش  
تکلف کردنی باشد مجازی  
که معشوقیش باشد در جهان<sup>بس</sup>

\* ح : پاسخ دادن شیرین شور انگیز خسرو پرویز را . ۲ خ ح : گهر  
می سفت . ۳ خ : نخستین گفت ای \* \* ج : افزوده  
پس آنکه گفت کای گیتی خداوند      بکامت دوست دشمن باد در بند  
۴ پ : تیغ در دست . ۵ ج خ : حذف شده . ۶ ، ۷ : ث ۶ ، ۵ . آ ۶ ج  
ج : زیادت باد بخت ؛ خ : زبخت باد دولت بختیاری . ۶ ز ج ح : پشت  
ج : که پشیمان بخت . ۹ ، ۸ ، ۶ پ : حذف شده . ۹ ، ۸ : ز ح : حذف شده .  
۱ خ : حذف شده

۱۰- مزین طعنه مراد در عشق فرهاد	به نیکی کن غویبی مرده را یاد
مرا فرهاد با آن صهربانی	برادر خوانده بود آن جهانی
نه یک ساعت بمن در تیز دیده	نه از شیرین جز آوازی شنیده
بدان تلخی که شیرین کرد روز	چو عود تلخ شیرین بود سوزش
از او دیدم هزار آرم دلسوز	که نشنیدم سلامی از تو یک روز
۱۵- مرا خاری که گل باشد بر آن خار	به از سروی که هرگز ناورد بار *
از آهن زیر سو کردن ستونم	به از زرین کمر بستن بخونم
مسی کز وی مرا دستینه سازند	به از سیمی که در دستم گذارند *
چو انگی کو شبنم را بر فروزد	به از شمع که رختم را بسوزد

آ ز : این . آ ۱۲ ث خ ح : رخ من ؛ ج : نه یک ساعت مراد سیر  
 دیده . ۱۳ ز ت : حذف شده . آ ۱۴ ح : از و دارم . ۱۴ ر : پیامی  
 آ ۱۵ ج : بدان ؛ ز : که بر گل باشد آن ؛ پ : گران خار ۱۵ ج : بداند  
 بیت ۱۶ نوشته شده . \* ج : افزوده

مرا دیوی که باشد غمگسارم به از حوری که ناید در کنارم  
 مرا مرگی که باشد با سلامت به از عمری که باشد با ملامت  
 آ ۱۶ ز ج در : ز آهن ؛ ث : سر حذف شده . ۱۷ د : سیمی  
 که بردستم . \* \* ج : افزوده

شرابی کان بتلخی ساز کارست به از نوشی که نیشش صد هزار است

بود عاشق چو دریا سنگ در بر  
۲۰- بزدان مانده چون آهن در این سنگ

مبادا تنگ دل را تنگ دستی

چو مستی دارم و دیوانگی هست

قلم درکش بحرف دست سایم

همان انگار کامد تند بادی

۲۵- موا سیلاب محنت بیش در کرد

من اینک مانده ام در آتش تیز

هوا کافور یزی می نماید

چو ابر از شور بختی شد نمک بار

هوا داری مکن شب را چو خفاش

منم چون کوه وایم سنگ بر سر

دَل از شادی و دست از دوستان

که با دیوانگی صعب است مستی

حریفی ناید از دیوانه و مست

که خوف دست گیران را نشایم

ز باغت برد برگی بامدادی

تو رخت خویشتن بردار و برگرد

تو در من بین و عبرت گیر و بگریز

هوای ما اگر سردست شاید

دَل از شیرین شور انگیز بردار

چوباز جرّه خور روز و باش

آ ۱۹ ث : در سر آ ۲ ز : برین ؛ ج : بدین . ۲۰ د : دَل از شادی و دست

از خرمی تنگ ؛ ج : دست از دوستی . ۲۲ پ ر : و حذف شده . آ ۳ ج

پ د ث ب ر : بحرف دست ؛ ز ت ج ح خ : بدست حرف . ۲۳ ث ج ح خ ج ر

ز ت : که دست حرف ؛ ث : که دست حرف سایان را . ۲۳-۲۹ ج : ۲۳، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸

۲۴، ۲۳، ۲۴ ج : حذف شده . آ ۴ ج : همان پندار . آ ۵ ز ج پ : بیشتر ؛ ر : در بدر

ج : بیش تر ۲۵ چ در : برگیر و . آ ۶ د : چون خود مانده ام . ۲۶ پ : تو رخت خویشتن

بردار و بگریز . آ ۷ د : کافور باری ۲۷ ب : گرم است . ۲۸، ۲۹ د : حذف شده . ۲۹ ب : حذف

شده . ۲۹ ت ج ث ج ح جرّه خود ؛ ز : جرّه را . ۲۸-۳۱ ج : حذف شده

۳۳- شد آن افسانه ها که من شنیدی  
 شعیری زان شعار نونما ندست  
 نه آن ترکم که من تازی ندانم  
 فلک را طنز که کوی من آید  
 دلت گرم غ باشد پر نگیرد  
 ۳۵- اگر صد خواب یوسف داری از بر  
 گر آنکه میزدی یک حربه چون  
 بدی دیلم کیانی بر گزیدی  
 برو کن هیچ روئی در نکلنجی  
 بزور و زرق و کسب اندوزی خویش

گذشت آن مهربانیها که دیدی  
 و گر تازی ندانی چو نهاند است  
 شکن کاری و طنازی ندانم  
 شکن خود کار کیسوی من آمد  
 دمت گر صبح باشد در نگیرد  
 همانی و همان عیسی و بس خور  
 چو صبح اکنون دوستی میزنی تیغ  
 تبر بفروخته زوین خریدی  
 اگر موئی که موئی در نکلنجی  
 نشاید خویش از روزی خویش

۳۳ خ : اگر . ۳۴ چ : من آن ترکم که این ؛ د : نه آن ترکم که طنازی ندانم ؛  
 ۳۳ ح : بازی ندانم . ۳۳ د : شکر بازی و غمازی ندانم . ۳۳ پ : فلک  
 بازی که گوی من آمد . ۳۳ ج : حذف شده . ۳۴ ج : حذف شده . ۳۵ پ  
 همان مریم همان عیسی همان خور ؛ ز : عیسی دم خور ؛ ث : عیسی  
 بس ؛ خ : و آن خور . ۳۵ ، ۳۶ ج : ۳۵ ، ۳۶ . ۳۶ ث : تیغ  
 ۳۶ ج : میزنم . ۳۷ ح : حذف شده . ۳۷ ج : برین دیلم کیانی ؛ خ : شدی  
 ب چ پ : بدین . ۳۷ ج پ ر : بفروختی . ۳۸ ؛ اگر موئی بهوئی .  
 ۳۹ ر : زرق کسب ؛ ج : بزور و زور کسب اندیشی ؛ خ پ : افروزی



۴. گره بر سینه زن بی رنج و خورش  
 حلالی خور چو باز آن شکاری  
 مرا شیرین از آن خوانند پیوست  
 یکی را تلخ تر گویانم از جام  
 گلابم گر کنم تلخی چه باک است  
 ۴۵. نبیدی قاتلم بگذارم از دست  
 چون نام من بشیرینی بر آید

ادب کن لفظ را یعنی که خاموش  
 مکن چون کوه کسان مردار خواری \*  
 که باز یهای شیرین آرم از دست  
 یکی را عیش خوشتر دارم از نام  
 گلاب آن به بود کو تلخ خاک است  
 که از بویم بمانی سالها مست  
 اگر گفتار من تلخ است شاید

۳۷ - ۴۱ : ج ۳۲ ، ۳۸ ، ۴۰ ، ۳۹ ، ۴۱ ، ۴۰ - ۴۱ : ح ۴ ، ۴ ، ۴۰ ، ۴۱ ز  
 چ : و حذف شده . ب : ز : ادب را لفظ کن ؛ چ چ : عشق را ؛ ر :  
 عشوه را ؛ ث ح خ : ادب کن عشق را ؛ پ : ادب عشق را یک لحظه خاموش  
 ۴۱ زت : حذف شده . آ ۴۱ ج : حلالی جوی چو باز شکاری \* . ح (۳۱) ، ج (۴۰)  
 ح (۲۱) ازوده : (۱) تحمل کن بخود در رهنمونی نه چندان که پیش آرد زبونی  
 (۲) زبونی کان ز حد بیرون توان کورد جهودی شد جهودی چون توان کورد (۳) چو شای  
 باز ماند از پریدن ز گنجشکش لکد باید کشیدن (۴) شتر کز هم جدا گردد قطارش  
 ز خاموشی کشد موشی مهارش . آ ۴۲ ج : بدان ؛ پ : شیرین زبان . ب ۴۲ ز :  
 رانم . آ ۴۲ ز چ : گودانم . ب ۴۲ پ : یکی را عیش بردارم من از نام . ب ۴۲ ز چ : تلخ ؛ گلاب  
 آن به که او خود تلخ خاک است ؛ ح : آن به که طعمش ؛ پ : آن به که آن خود . آ ۴۵ ج چ خ  
 بوی ؛ پ : از خامی ؛ د : نه کز . ۴۵ ح : حذف شده .

دوشیرینی کجا باشد بهم نغز	رطب با استخوان به جوز با مغز
درشتی کوردم تر خا رپشتی است	بسا نومی که در زیرش درشتی است
گهر در سنگ و خروما هست در خار	وز اینسان در خوابی گنج بسیار
۵۰- تحمل را بخود کن رهنمونی	نه چندانفی که بار آرد ز بونی
ز بونی کان ز حد بیرون توان کرد	جهودی شد جهودی چون توان کرد
چو خوکوش افکند در پردباری	کند هر کودکی بر وی سواری
چو شاهین باز ماند از پریدن	ز گنجشکش لگد باید چشیدن
شتر کز هم جدا گردد قطارش	ز خاموشی کشد موشی مهارش

۴۷ ج : خورجوز ؛ ز ج ث ح : به کوز با : ۴۸ ج : درشتی گر  
کم با خاک ؛ د : از . ۴۸ ب ج خ : نوما ؛ ز ج ر : زیر  
۴۸ ، ۴۹ ج : ۴۸ ، ۴۹

۴۹ ج ث : با خار . ۴۹ ج : وزین در سان .  
۵۰ ج : تحمل بخود در . ۵۰ ج : پیش آرد .  
۵۰ ، ۵۱ ج خ : بیداز ۴۱ نوشته شده

۵۱ پ : زبانی کو . ۵۲ پ : افتد انور ؛ ۵۳ ، ۵۴ ج ؛  
بیداز ۴۱ نوشته شده . ۵۳ ز ت ج : کشیدن .  
۴۱ - ۵۴ ج ۴۱ ، (ازورده ، تحمل کن بخود ...) ۵۰ ، ۵۱ ، ۵۳ ، ۵۴ .  
۴۲ - ۴۹ ، ۵۲ ، ۵۳ . ۵۴ ت ز : طفلی مهارش ؛ د : موری مهارش .

۵۵. کسی کو جنگ شیران آزماید  
 سگان وقتی که وحشت ساز گردند  
 پس آنکه بوزبان آورد سوگند  
 بقدر گنبد فیروزه گلشن  
 بهر نقشی که در فردوس پاک است  
 ۶۰. بدان زنده که هرگز او نمیرد  
 بفیاضی که فطرت را خورش داد  
 که بی کاوین اگر چه پادشاهی  
 بدین تندی ز خسرو روی بوتا<sup>فت</sup>  
 چو شیر آن به که دندان نهاید  
 ز یک دیگر بدنان باز گردند  
 بهوش ز پرک مجان خردمند  
 بنور چشمه خورشید روشن  
 بهر حوفی که در منشور خاک است  
 به بیداری که خواب او را نگیرد  
 خود را جان و جان را پرورش داد  
 زمن بر نایت کامی که خواهی  
 ز دست افکند گنجی را که دریا<sup>فت</sup>

۵۵ ج : (ب آ)

آ ۵۵ ج : سگی کان جنگ . ۵۵ ز : گشاید .

۵۷ خ : بروشن نامه گیتی خداوند .

۶۰ ت ز : حذف شده .

آ ۶۰ ب : بدان الله کو هرگز ؛ ج : که هرگز او

آ ۶۰ ت ز : که فکرت را ؛ ج : که دور آنرا روش ؛ ر : بیداری

که تن هارا ؛ پ ث د ح خ : بدارائی که دوران را روش داد

آ ۶۰ پ ث ح رد : بمعبودی که جان را . ۶۰ ، ۶۱ ج : ۶۰ ، ۶۱

آ ۶۲ پ ب ث خ : اگر صد . ۶۳ ج ح : افشاند

## باز گشتن خسرو از قصر شیرین بنومیدی \*

شبا هنگام کا هوی ختن گرد	ز ناف مشک خود خود را رسن کرد
هزار آهو بره لبها پراز شیر	برین سبزه شدند آرامگه گیر
ملک چون آهو نافه دریده	عتاب یار آهو چشم دیده
ز هر سو قطره های برف و باران	شده بارنده چون ابر بهاران
ه- ز هیبت کوه چون گل می گدازید	ز برف از زیر بردل می گدازید

\* ت : .... از در قصر ... ؛ ز : رفتن خسرو بحسم و پشیمان  
 شدن شیرین و رفتن از پی او ؛ ج : باز گشتن خسرو بلسگرگاه  
 خود ؛ ر : باز گشتن خسرو از قصر شیرین ؛ د : برگشتن  
 خسرو از قصر شیرین و شکایت کردن بشاپور ؛ خ : گفتار در  
 مراجعت خسرو از قصر بحشم ؛ ح : بخشم رفتن خسرو و پرویز  
 از قصر شیرین شوریکو ؛ ج : بخشم رفتن خسرو ز شیرین . آخ :  
 وطن کرد . آب ز ج خ : به ناف ؛ ز ت : کفن کرد ؛ ح : خود شب  
 ۳ ت ز ج ج : بدین ؛ ح : بران سبزه شده ؛ پ : بدین سبزه شده ؛ د : از آن  
 ۴ ج : نافه آهو . ۳ ت : چون برک . ۴-۹ ج : بعلت پاره شدن گوشه  
 صفحه مصرع های اول بیت های فوق ناخوانا است . ۵ ح : حذف شده . ۵ پ : چو برف از کوه  
 وارگل میگدازید ؛ د : بردل میتراشید

نقاب نقره خنکی بسته شب‌دین	بزیر خسرو از برف درم ریز
بمشکین موی درنگرفت موی	ز بانفش موی شد وز هیچ روی
بحمد الله نشد یک نقطه بکار	بسی نالید تا رحمت کند یار
جوابش هوزمان خونریز تر بود	نفیرش گرچه هر دم تیز تر بود
از آن در شاه دل رنجور بگشت	۱۰- چو پای سی از شب دیجور بگشت
زدیده بر فوس خوناب ریزان	فوس می راند چون سمار خیزان
زهی بی خویشتن بگرفت در پیش	سراز پس مانده میشد بادل ریش
نه دست آنکه برد پای شب‌دین	نه پای آنکه راند اسب را تیز
ز مروارید بر گل خوشه بسته	سرشکش راه راره توشه بسته

ب: ب: خنک بسته؛ ج: سبز خنکی بسته؛ ر: بسته خنک؛ پ: زهره بسته. ۷: ز مشکین. ۸: ت: بصد حیلست؛ ر: بصد فرصت. ۹: ت: دیرتر؛ پ: بیشتر. ۹: خ: چو آتش. ۱۰: ح: دج: دل رنجور برگشت. ۱۱: ت: زپ: سیلاب؛ ح: سیماپ؛ خ: ز دیده برف چون سیماپ؛ د: ز نرکس بر سمن سیلاب ریزان. ۱۲: ت: فوس بس؛ د: فوس میراند؛ ج: چو از پس؛ خ: بادی. ۱۳: خ: رج ج: چ: زت پ: بگرفته. ۱۴: در: سرشک و آه راره؛ ح: سرشک راه راره؛ پ: خ: راه رو. ۱۴: ث: چو مروارید.

۱۵- درین حسرت که آویج گردین راه  
مگر بودی درنگم را بهانه  
گهی میزد ز تندی دست بر دست  
چو آمد سوی لشکرگاه نوید  
درید ابرسیاه از سبز گلشن  
۲۰- شهنشاه نوبتی بر چرخ پیوست  
نه از دل در جهان نظاره میکرد  
بآسایش نمودن سر نهیداشت  
ندیم و حاجب و جاندار و دستور  
بصنعت هر دم آن استادانقا  
۲۵- زدی بر آتش سوزان او آب

پدیدار آمدی با کوه یا چاه \*  
بماندی رختم اینجا جاودانه  
گهی دستارچه بردیده من بست  
دلش میسوخت از گرمی چو خورشید  
بر آمد ماهتابی سخت روشن  
کنار نوبتی را شقه بر بست  
ولیکن جامه از تن یاره میکرد  
سرازانوی حسرت بر نهیداشت  
همه خفتند و خسرو ماند و شاه  
بر او نقش طرب بستی که خوش باش  
برویش در بخندیدی چو ماهتاب

۱۵- ح ز ج ث خ د پ ب : دران ؛ خ : کردی از راه ؛ ت ج ر ح :  
گرد این راه \* متن در نسخه پ قطع میشود (بیت های ۱۶-۴۸ حذف شده)  
تو ز د : آنجا . آ ۱۹ ت ز ث : از روی ؛ د : دران ابرسیاه از  
روی گلشن . آ ۲۰ ح خ : با چرخ . آ ۲۱ ت ز : ولی پیراهن از دل ؛  
ج ج : ولیکن پیراهن را ؛ ر : بجای جامه دل را ؛ د : بلی پیراهن از دل ؛  
خ : بجای جامه جانرا تازه می کرد ؛ ح ث : بجای جامه جانرا . آ ۲۳ ج  
ب : و حذف شده ؛ ت ج در : همه رفتند . آ ۲۴ ج : آن زمان . آ ۲۵ ج : بسی آب .

دش دادی که شیرین مهر باشت  
بدین تلخی مبین کان در زباشت \*

ملک چون جای خالی دید از انیا  
شکایت کرد با شاپور بسیار

که دیدی تاجه رفت امروز با من  
چه کود آن شوخ عالم سوز با من

چه بیشومی نمود آن ناخدا ترس  
چو زن گفتی کجا شرم و کجا ترس

۳۰ کله چون نارون پیشش نهادم  
باستغفار چون سرو ایستادم

تبر بر نارون گستاخ میزد  
بدهوه سرو بن را شاخ میزد

نه زان سرما نوازش گرم گشتش  
نه دل زان سخت روئی نرم گشتش

ز بانس سر بر سرتیرو تبر بود  
یکایک عذرش از جوش تبر بود

ت ۲ چ ت ث خ : دران ؛ ز : دلش بر مهر و تلخی ؛ ر : مبین کش ؛

ب ج ج : بدان تلخی ؛ ت بدان تلخ \* ث ج ج خ در : افزوده

(۱) اگر شیرین سر پیکار دارد رطب دانی که سر با خار دارد

ث ج خ ر : افزوده

(۲) بود شیرین که شیرین خشم ریزد ر شیرینی بجز صفا چه خیزد

ث ج ج خ د ر : افزوده

(۳) مرنج از گرمی شیرین رنجور که شیرینی بگرمی هست مشهور

(آ) (ث ج) چه گو ؛ د : که شیرین ؛ ج : و گو ؛ خ : که گر (۲) ؛ مکن سودا که آ ؛ د :

اگر مست شیرین مست (آ) ۲۷ ب جای حذف شده (آ) ۲۸ ج بر من ، ۲۹ خ حذف شده ، ۳۱

۳۲ ج ۳۱ ، ۳۲ ، ۳۳ ج د : باره ؛ خ : بیشه ۳۲۰ خ ؛ حذف شده ۳۲۱ ت ؛ تران

بلی تیزی نماید یار با یار  
 ۳۵ ز تیزی نیز من دارم نشانی  
 اگر هاروت بابل شد جمالش  
 ز بس سروی که چون یخ شد سترگ  
 غمش را کز شکیبائی فرو نست  
 سرشت طفل بد را دایه داند  
 ۴۰ مرا او دشمنی آید نهانی  
 چه خواهش کان نکردم دوش با او  
 نه تا این حد که باشد خار با خار  
 مرا در کالبد هم هست جانی  
 و گرسر بایک هندو ست خالش  
 فسون هر دورا بر یخ نوشتم  
 من غمخواره میدانم که چون است  
 بد همسایه را همسایه داند  
 نهفته کین و ظاهر مهر بانی  
 نپذیرفت و روان شد هوش با او

۳۴-۴۴ د ۳۴، ۳۵، ۴۲، ۴۳، ۴۶-۳۸، ۴۳، ۴۴، ۴۴-۴۴ ح  
 ۳۴، ۴۳، ۴۶-۴۴، ۴۳، ۴۴ آ ۳۴ ج ح خ و بلی تنیدی ؛ ث ؛ یکی تیزی  
 ۳۴ ج ؛ نه چندان که ؛ ج ؛ آن ؛ زد ؛ در خار ؛ ح ؛ نه تا آن حد که خرما  
 گشت با خار . ۳۵ ح ؛ حذف شده . ۴۱-۳۵ ت ز ث ؛ حذف شده .  
 ۳۵ د ؛ اگر دارد ز تیزی او نشانی . ۳۶ د ؛ سریانک ؛ ر ؛ سر بابل ؛  
 ج ؛ سر تا بک .  
 ۳۸ ح ؛ من غمخواره می دانم . آ ۴ ب ج ؛ داند ؛ ر ؛ آمد ؛  
 ح ؛ مرا او دشمنی دارد نهانی ؛ خ ؛ مرا او دشمنی .  
 ۴۲ خ ؛ و پیدا . ۴۴ ت ز ج ح ؛ حذف شده . آ ۴ خ ؛ بگرم  
 آ ۴ خ ر ؛ جدا شد .



سخنهای خوش از هر دم و راهی	بگفتم سالی و نشنید ماهی
شب آمد روشنائی هم نبخشید	شکست و مومیائی هم نبخشید*
اگرچه وصل شیرین بی نمک نیست	وز و شیرین تری زیر فلک نیست
۴۵- مرا پیوند او خواری نیرزد	نمک خوردن جگر خواری نیرزد
بزییر پای پیلان در شدن است	به از پیش خسیسان داشتن است
باب اندر خفه کشتن چو ماهی	از آن به کز وزع ز نهار خواهی*

۴۲ ح : حذف شده . \* ز چ : افزوده

سبل گراب دارد دارد او باز (چ : سپد) گراینگ کم کند او کم شود باز (چ : کم شود  
او کم کنم) . ۴۴ ب : حذف شده . ۴۴ ج : اگرچه وصف . ۴۵ ج :  
مرا گلبرگ . ۴۸ ح : جگر خوردن نمک خواری نیرزد ؛ ز : جگر خوردن  
جگر خواری نیرزد . ۴۴ خ : مست ؛ پ : وا شدن .

۴۷ ج : حذف شده . ۴۷ ب : خفه ؛ ث : خفه ؛ ز : تته ؛  
چ : تبه ؛ ت ج : خفی ؛ د ر : باب اندر شدن نوقه ؛ ح : حبه ؛  
خ : خفه ؛ پ : باب اندر غرق بودن . ۴۷ ج : کز بنگ ؛  
خ : کز وزق فریاد خواهی . \* \* ج ر : افزوده

(۱) بناخن سنگ بر کندن ز کسار به از حاجت بنزد ناسزاوار  
ج : (۲) بدریا غرق کشتن همچو ماهی از آن به کز وزع ز نهار خواهی  
ث : (۳) چه باید ملک جان دادن بشوخی که ننشیند کلا غش بر کلوخی

همه کس دُر در آب پاک یابد	کسی کو خاک جوید خاک یابد
چومن در سنگ ریزه کان کم کان	چه بیرون چو غنی جان کم جان
۵۰- چه باید ملک جان دادن بشو	که نشیند کلاغش بر کلون
مرا چون من کسی باید بناموس	که باشد همسر طاوس طاوس
نخستین خاکرا بوسید شاپور	پس آنکه زد بر آتش آب کافور
کزین تندی نباید تیز بودن	جوانمردیست عند انگیز بودن
ستیز عاشقان چون برق باشد	میان ناز و وحشت فوق باشد*
۵۵- اگر گومت شیرین هست معذور	که شیرینی بگرمی هست مشهور
نه شیرین خود همه خرماد هانی	ندارد لقمه بی استخوانی

۴۸ ح : همه کس ز دریا پاک یابد . ۴۸ د : هوانکو . ۴۸ - ۵۰ ث :  
 ۵۰ ۴۸ / ۴۹ آ چ : چومن در سیل ؛ ج ر : چوادر سنگ  
 ۴۹ خ : حذف شده . ۵۰ ث : حذف شده . ۵۰ ج : دل دادن  
 ۵۲ خ : پس آنکه زد نرفتن

۵۳ - ۵۶ د : ۵۶ / ۵۷ / ۵۹ .

\* ج ( بعد از ۶۴ ) : افزوده

همه خوبان چنین باشند بدخوی      عروس کی بودی بی رنگ و بی بوی  
 خ : چو شیرینی بگرمی هست مشهور      ز شیرین این قدم گرمیست معذور  
 ۵۵ ج ث پ : حذف شده . ۵۶ ز : همین ؛ چ : همان .

گرت سرگرد از صفرای شیرین	ز سفوه دور کن حلوائ شیرین
مگر شیرین ازین صفوا خبر داشت	که چندین سرکه در زیر شکو داشت
چو شیرینی و ترشی هست در کار	گرت صفرا و سودا نیست بگذار
عجب ناید ز خوبان زود سیری	چنانک از سنگی و ز شیر شیری
بجور از نیکوان نتوان بریدن	بباید ناز معشوقان کشیدن*
همه خوبان چنین باشند بدخوی	عووسی کی بود بی رنگ و بی بوی
کدامین گل بود بی زحمت خار	کدامین خط بود بی زخم پرگار

۵۷۲ ج: گرت بس ۵۷۲ ر: ز سر بیرون مکن سودای شیرین؛  
 خ ز: سودای شیرین ۵۷۲، ۵۸۱ خ: (ب آ) ۵۷۲، ۵۸۱ خ: ۵۷۲، ۵۸۱  
 ۵۸۱ پ: از این تلخی ۵۸۱ ث خ ر: چندان؛ پ: چندین زهرد  
 ۵۸۹ ج خ: (ب آ) ۵۸۹ خ: ترشی هردو در کار ۵۸۹ ج: بردار؛  
 ر: ازین صفرا و سودا دست مگذار؛ ث: گرسودا و صفرا؛ پ: گرت  
 سودا و صفرا ۵۸۹ ب د ج: عجب ناید ز خوبان تند خوئی چنان که مهر گردون  
 کینه جوئی ۵۸۹ ج: چو از من مهر و از تو کینه جوئی ۵۸۹ ب خ: (ب آ) ۵۸۹، ۵۹۰  
 خ ۵۸۹، ۵۹۰ آ پ: از یاوران ۵۸۹ پ خریدن \* د ج: خ خ ر پ (ب آ)  
 ۵۸۹ (۶۵): افزوده شبه با در بود عادت چنین است کلید گنج زرین آهنین است؛  
 ج: صدف با در بود گل هست با خار وزین شیوه بهالم هست بسیار  
 ۵۸۹ ج: حذف شده ۵۸۹ پ: کدان رخ بود بی دور پرکار

ز خوبان توسنی رسم قدیم است	چو مار آبی بود ز خمش سلیم است
۶۵- رهائی خواهی از سیلاب اندوه	قدم بر جای باید بود چون کوه
گر از هر باد چون بیدی بلری	اگر کوهی شوی کاهی نیزری
به ارکامت بنا کاهی بر آید	که بوی عنبر از خامی بر آید
بر آن مه ترک بازی کردن توان	که بامه دست بازی کردن توان
ز نست آخر در اندر بند مشتاب	که از روزن فرود آید چو مهتاب
۷- مگر ماه وزن از یک فن در آیند	که چون در بندی از روزن در آیند
چه پنداری که اوزین غصه دور	نه دورست آن ندانم کو صبورست

۶۴ ح : رسمی . ۶۴ ، ۶۵ پ : ۶۴ ، ۶۵ ؛ ب ت : افی . ۶۵ ج :  
 از صحرای . ۶۶ ، ۶۵ ح : ۶۶ ، ۶۵ . آ ۶۶ ت د پ ث ج ر : چو  
 کاهی ؛ خ : چون کاهی بر آئی . ۶۶ پ : اگر کاهی شوی کوهی نیزری .  
 ۶۶ ، ۶۶ ج : ۶۶ ، ۶۷ ، ۶۷ پ : خامی حذف شده . ۶۸ - ۷۱ خ :  
 ۶۸ ، ۷۱ ، ۶۹ . آ ۶۸ خ : توک و تازی . ۶۸ ج ر : برمه ؛ ح : با  
 مه خرقه بازی ؛ پ : که مهر است او و بازی . آ ۶۹ ح : ز نست او و دیش  
 در ؛ د : ز نست آخر در آید زود مشتاب . ۶۹ ج : که از روزن در آیدم .  
 ۶۹ پ : حذف شده . آ ۷۰ پ د : بر آیند . ۷۰ ج چ : درگیری . ۷۰ پ  
 حذف شده ، ۷۱ ث ج : تو پنداری . ۷۱ پ : ندانم گر ؛ که دور ؛ ج : او ندانم گر ؛ ر : نه دورست  
 او ولی ؛ ز : او پندام ؛ چ : آنکه از دانش ؛ ث : او که از دانش . ۷۰ خ : حذف شده  
 ۷۰ ، ۷۱ ، ۷۱ ث ۷۰ ، ۷۰

گر از کوه جفا سنگی در افتد	ترا بر سایه او را بر سرافتد*
و گر خاری ز وحشت حاصل آید	ترا بر دامن او را بر دل آید
یک امشب را صبوری کرد باید	شب آ بستن بود تا خود چه زاید*
۷۵- ندارد جاودان طالع یکی خوی	نماند آب دایم در یکی جوی
همه ساله نباشد کا مکاری	گاهی باشد عزیز ی گاه خواری
بهر نازی که بر دولت کند بخت	نباید دولتی را داشتن سخت

آ ۷۲ پ ح خ ر : جفا سنگی ؛ ح خ : در آید ؛ ب ت چ پ د ج :  
 بر سرافتاد ؛ ب ت ث ز ج چ د : وفا . ۷۲ پ : ترا بر دامن او  
 را بر سرافتاد .

\* پ : ۷۱ ، ۱۳ - ۲۰ ، ۲۴ - ۳۱ ، ۳۳ ، ۳۴ ، ۴۲ - ۴۵ ، ۷۲ ، ۷۳ .  
 ۷۳ ج : آمد . ۷۳ ز ح ر ت : و گر ؛ خ پ : اگر ؛ ب ت ج چ د : و گر  
 ۷۳ ث خ : در دل آید . ۷۴ ر : یک امشب را . ۷۴ ز د : که شب آ بستن است  
 پ : که شب آ بستی است آخر بر آید . ۷۵ ج د : نماند ؛ ح خ  
 ر : ندارد ؛ ب پ ت ز ث ج : ندارم ؛ د : بیک خوی .  
 ۷۵ د : نباشد .

\*\* ۷۵ ، ۷۴ : ت ۷۵ ، ۸۱ ، ۷۴ ؛ خ ۷۵ ، ۸۱ ، ۸۵ - ۷۵ ، ۸۰  
 ۷۵ - ۸۰ : ث : حذف شده . ۷۵ - ۷۹ پ : حذف شده .

۷۴ - ۸۲ ج ت : ۷۴ ، ۸۱ ، ۷۵ ، ۷۶ ، ۷۷ ، ۷۸ ، ۷۹ ، ۸۰ ، ۸۲

بگرددش گاه اول باز گردد	کجا پرگار گردش ساز گردد
کند آهستگی با کوه خام	هوان رایض که او توسن کند رام
که بر وی هر که را خواهد نشاند	۸۰. بصبرش عاقبت جائی رساند
که صبر آمد کلید بند بسته	بصبر از بند گردد مرد رسته
بخندد شمع چون سیمار گردد	گشاید بند چون دشوار گردد
مراد شه بدین زودی برآید	امیدم هست کاین محنت سزاید
خوابی را برفق آباد میکند	بدین وعده ملک را شاد میکند
چو اختر میگذشت او فال میزد	۸۵. ز دولت بر رخ شه خال میزد

۷۸-۸۲ د : ۷۸ ، ۸۱ ، ۷۹ ، ۸۰ ، ۸۲ . آ ۷۸ د : که چون .

آ ۷۹ ت ز : هوان کس را که او ؛ ح : که توسن را ؛ ب چ : هوان رایض که او کوه کند رام .

۸۳ ج : هر که خواهد بر . ۸۳ ز ر : کار بسته .

۸۱ ت ج : بعد از ۷۷ نوشته شده . ۸۰ ، ۸۱ ح : ۸۰ ، ۸۱

آ ۸۲ ت ز : دشوار ؛ پ : گشاید کار

آ ۸۲ ت ز : بخندد صبح چون بیدار گردد ؛ چ : چون بیدار ؛ ر : بخندد صبح چون شب تار گردد .

آ ۸۳ ر : کاین سختی .

۸۵ پ : حذف شده . آ ۸۵ ح : چو دولت

همان صاحب سخن پیر کهن سال  
که چون بی شاه شد شیرین د<sup>ل</sup> تنگ  
مژه بر نوگسان مست میزد  
هوار آتش نه کرد از آه بریان

چنین آگاه کرد از صورت حال  
بدل بر میزد از سنگین دلی سنگ  
زدست خود بسر بردست میزد  
زمین را آب داد از چشم گریان \*

\* ت : پشیمان شدن شیرین از کار خود و رفتن بر عقب خسرو ؛  
 ز : پشیمان شدن شیرین و آمدن او از پی خسرو ؛ چ : آمدن شیرین  
 از عقب خسرو ؛ ج : بلسگرگاه حذف شده . د : پشیمان شدن شیرین  
 و رفتن او عقب خسرو ؛ ث : پشیمان گشتن شیرین از رنجاندن خسرو  
 پ : پشیمان شدن شیرین از رفتن خسرو ؛ خ : (بعد از بیت ۶) آگاه شدن  
 شیرین از رفتن خسرو و رفتن در عقب او . ۱-۸ [ب ت ز] : ر ۱، ۲،  
 ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۷، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۸۷، ۳۸۸، ۳۸۹، ۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۴، ۳۹۵، ۳۹۶، ۳۹۷، ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۰۵، ۴۰۶، ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۱، ۴۱۲، ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۱۸، ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۳۳، ۴۳۴، ۴۳۵، ۴۳۶، ۴۳۷، ۴۳۸، ۴۳۹، ۴۴۰، ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۴۵، ۴۴۶، ۴۴۷، ۴۴۸، ۴۴۹، ۴۵۰، ۴۵۱، ۴۵۲، ۴۵۳، ۴۵۴، ۴۵۵، ۴۵۶، ۴۵۷، ۴۵۸، ۴۵۹، ۴۶۰، ۴۶۱، ۴۶۲، ۴۶۳، ۴۶۴، ۴۶۵، ۴۶۶، ۴۶۷، ۴۶۸، ۴۶۹، ۴۷۰، ۴۷۱، ۴۷۲، ۴۷۳، ۴۷۴، ۴۷۵، ۴۷۶، ۴۷۷، ۴۷۸، ۴۷۹، ۴۸۰، ۴۸۱، ۴۸۲، ۴۸۳، ۴۸۴، ۴۸۵، ۴۸۶، ۴۸۷، ۴۸۸، ۴۸۹، ۴۹۰، ۴۹۱، ۴۹۲، ۴۹۳، ۴۹۴، ۴۹۵، ۴۹۶، ۴۹۷، ۴۹۸، ۴۹۹، ۵۰۰، ۵۰۱، ۵۰۲، ۵۰۳، ۵۰۴، ۵۰۵، ۵۰۶، ۵۰۷، ۵۰۸، ۵۰۹، ۵۱۰، ۵۱۱، ۵۱۲، ۵۱۳، ۵۱۴، ۵۱۵، ۵۱۶، ۵۱۷، ۵۱

۵. ز مرگان خون بی اندازه میریخت  
 چو مرغی نیم گشت افشان و خیزان  
 نه دست آن که غم رایای دارد  
 چو از بیطاعتی شوریده دل گشت  
 بگلگون برکشید آن تنگ دل تنگ  
 ۱۰. برون آمد بران رخس خجسته  
 زهی باریک چون پرگار ابرویش  
 نکاور برده باریک میراند  
 جهان پیمایش از گیتی نوردی  
 بهر نوحه سرشکی تازه میریخت  
 ز نرکس بر سمن سیماب ریزان  
 نه جای آنکه دل برجای دارد\*  
 از آن گستاخ روئیم با خجل گشت  
 فوس گلگون و آب دیده گل رنگ  
 چو آبی بر سر آتش نشسته  
 شبی تاریک چون ظلمات گیسوش  
 خدا را در شب تاریک میخواند  
 گو برده ز چرخ لاجوردی

۵ج سرشک . ۶۱۵ : پ ۴۱۵، ۶ . ۶ج دچ : گلاب ریزان  
 ۲ ت ز چ ح ب : حذف شده .  
 ۷ خ : نه دست آنکه .

\* ز : افزوده

سران بهتر که در غم پای دارد در آن غم خویشتن برجای دارد  
 چ ث ح پ د : سران نه که در غم پای دارد نه جای آنکه دل برجای  
 دارد (پ : سران بهتر که ؛ ث : دل آن نه که دل ۰) ۸ ر : شد  
 آه خ : دلکش ؛ ث ح : دل شد ۹ ز : چشم ؛ ث ح : خجل شد . آ. پ :  
 روز ؛ د : روان ۱۳. و حذف شده ۱۳. پ چ ث خ ح : سبق برده ؛ خ : لاژوردی



بآیین غلامان راه برداشت  
 ۱۵- همی شد تا بلسگرگاه خسرو  
 زبان پاسبانان دید بسته  
 همه افیون خور مهتاب گشته  
 بهم بر شد بر آن نظاره کردن  
 ز درگاه ملک میدید شاپور  
 ۲۰- با فسونهاد آن تابنده مهتاب  
 برون آمد سوی شیرین خوان  
 بدو گفت ای پری پیکر چه مودی  
 که شیر اینجار سد بنور گردد  
 چو گلرخ دید در شاپور بشت  
 ۲۵- عجب در ماند شاپور از سپاسش

پی شبیدیز شاهنشاه برداشت\*  
 جنیبت را ند بر خورگاه خسرو  
 حمایل های سرهنگان گسسته  
 ز پای افتاده مست خواب گشته  
 نمی دانست خود را چاره کردن  
 که میراند سواری پرتک از دور  
 ملکر آورده بود آن لحظه در خواب  
 نکرد آگه کسی را از غلامان  
 پری گرنیستی اینجا چه کردی  
 و گر مار آید اینجا مور گردد  
 سبک خود را ز گلگون اندر انداخت  
 فوا تر شد که گوردو حق شناسش

۱۴۱ ثخ : بگرفت . ۱۴۲ ج : شبیدیزو ؛ ثخ : بگرفت . \* ر : ازورده  
 بهرگامی که گلگونش کند کرد      بگلگون آب دیده خاک تو کرد  
 ۱۴۵ ج دح : راندنا ؛ زد : درگاه . ۱۴۶ ج ث : حمایل های سرهنگان شکسته  
 ۱۴۷ ز : خورو ؛ ج : چون مهتاب . ۱۴۸ ج : زیبا افتاده . ۱۴۹ ج : بر آن ؛ ج : در شد  
 ۱۵۰ ج : که سیامد ؛ خ : که آمد یک سواری ؛ د : که می آمد . ۱۵۱ ج : بر آن ؛ خ : با فسون اندر آن  
 ۱۵۲ ر : برده ؛ آ ج : زان غلامان . ۱۵۳ د : حذف شده ؛ ۱۵۴ ث : چون مور . ۱۵۵ د : در ؛ شناسش  
 د : فروتر .

نظر چون بر جمال نازنین زد	کله بر آسمان سر بر زمین زد
بپرسیدش که چون افتاد رایت	که مارا تو تیا شد خاک پایت
پری پیکر نواز شها نمودش	برسم مادگان لختی ستودش
گرفتش دست و یک سو برد از آن پیش	حکایت کرد با او قصه خویش
۳۱- از آن شوخی و نا دانی نمودن	خجل گشتن پشیمانی فروزدن
وزان افسانه های خام گفتن	سخن چون مرغ بی هنگام گفتن
نمود انگه که چون شه بارگی راند	دلم در بند غم یک بارگی ماند
چنان در کار خود بیچاره گشتم	که منزلها ز صبر آواره گشتم
وزان بیچارگی کردم دلیری	کند وقت ضرورت گور شیری
۳۵- تو دولت بین که تقدیر خداوند	مرا در دست بدخواهی نیفکند

۲۶ ت : کله بر آستان . ۲۸ چ ح ث پ ر : بلفظ ؛ خ : بلفظ خادمان ؛ د :  
 بلفظی در افشان . ۲۹ چ : دست در سو ؛ زت ج ح : رفت ؛ د : رفت از  
 آن پیش ؛ خ : بردش از راه ؛ پ : بردش از پیش . ۲۹ خ : قصه شاه  
 ۳۱ ج : وزان . ۳۲ چ ح ث پ د : پشیمانی نمودن .  
 ۳۲ ت : چون او . ۳۳ پ : در بند غم . ۳۳ ح ر : ز عقل ؛  
 خ : منزلهای غم ؛ پ : ز منزلهای عقل آواره گشتم ؛ ۳۴ پ : خفته  
 ۳۴ ج : گربه شیری .  
 ۳۵ خ : وزین

چو این برخواسته برخواست آمد  
کنون خود را ز قوی بیم کردم  
دو حاجت دارم و دربند آنم  
یکی چون شه طرب را گوش گیرد  
۴۴- مراد رگوشه تنها نشانی  
بدان تالپو و نازش را بینم  
دوم حاجت که گریابد بمن راه  
گر این معنی بجای آورد خواهی  
و گونه تا ره خود پیش گیرم  
۴۵- چو روشن گشت بر شاپور کارش

بحکم راست آمد راست آمد  
به آمد را بتو تسلیم کردم  
بر آور زانکه حاجتمند آنم  
جهان آواز نوسا نوش گیرد  
نگوئی راز من شه را نهانی  
جمال جان نوازش را بینم  
بکاوین سوی من بیندش شاه  
بکن ترتیب تا ماند سیا هی  
سرخویش و سرای خویش گیرم\*  
بصد سوگند شد پذیرفتارش

۳۷، ۳۶ د: حذف شده. ۳۶ ح: حذف شده. ۳۷، ۳۶ د: حذف شده

۳۷ خ: این در. ۳۶ پ: راست بینی؛ ۳۷ ب ت ج چ ح بتو؛  
ج: امانت را. ۳۹ ر: یکی شه چون. آی پ: بر گوشه. ۳۹  
د: من باکس؛ خ: بگوئی راز من باشه نهانی؛ ح: من کس را  
۴۲ ب ت ز ج د: که چون؛ ث: دو حاجت.

۴۳ د: بکاوین. ۴۳ د: گر این حاجت. \* ج: افزوده  
که در غم بیش از نیم نیست طاقت  
۴۵ ج: پذیرفتارش.

بر آخر بست گلگون را چو بیدیز  
 دو خوکه داشتی خسرو مهیا  
 یکی ظاهراً ز بهر باده خوردن  
 پریوخ را بسان پاره نور  
 ۵۰- گرفتش دست و نشاندهش بر آن دست  
 ببالین شه آمد رخ گشاده  
 زمانی طوف میزد در گرد گلشن  
 ز خواب خوش درآمد ناگهان شاه  
 در ایوان بر د شیرین را چو پرویز  
 بر آمده بگوهر چون ثریا  
 یکی پنهان ز بهر خواب کردن  
 سوی آن خوابگاه آورد شاپور  
 برون آمد در گردک فرو بست  
 بخدمت کردن شه ایستاده  
 زمانی شمع را میگرد روشنی  
 جبین افروخته چون برفلک ماه

۴۶ ت ز : به ایوان ؛ د ب ج چ پ ح : گلرخ را ۴۷ ب ز ث ت ؛  
 دو گردک ؛ د : در خوکه ۴۷ ح : تا ثریا ؛ خ : چون مهیا ؛  
 پ : ناخواناست ۴۸ پ ج : دگر پنهان ؛ ح : یکی باطن .  
 ۴۹ ث : پریورا ؛ پ : پری پیکر ۴۹ پ : بسوی .  
 ۵۰ پ ت ج ث د : در آن ؛ پ : و بنهادش ۵۰ چ ح خ در  
 در خوکه ؛ ث چ ز : برو بست .  
 ۵۱ آ ه ث ح پ ر : دل گشاده ( پ ح خ : نهاده ) ۵۱ چ ح  
 ث پ ر : دل نهاده . \* سرفصل افزوده چ : « آمدن شاپور  
 ببالین خسرو » ؛ ر : « خواب دیدن خسرو و تعبیر شاپور » .  
 ۵۲ آ ه خ : ناگهی .

که اسی من خفته و بخت تو بیدار  
 کزان شادی بگردون سرکشیدم  
 بدست آورد می روشن چراغی  
 بکن تعبیر تا چون باشد این خوا  
 که چشمهت روشنی یابد بدان نور  
 بگیری در کنار آن نوش لب را  
 زمین را کیمیای لعل پوشیم  
 بپاده سالخورد و نرگسی نو  
 بر انگیزد ز دریا گرد کافور  
 وزین دریا در آن کشتی گیریم

ستایش کرد با شاپور بسیار  
 ۵۴- با قبال تو خوابی خوب دیدم  
 چنان دیدم که من در پهن باغی  
 چراغم را بنور شمع و مهتاب  
 بتعبیرش زبان بگشاد شاپور  
 بروز آرد خدای این تیوه شب را  
 ۵۵- بدین مژده بیا تا باده نوشیم  
 بیا را نیم فردا مجلسی نو  
 چو از مشرق برآید چشمه نور  
 می کافور بود در جام ریزیم

آ ۵۴ ز چ ر بر ۵۴ چ خ : چون بخت ؛ ح پ ر : و بختم تو .  
 آ ۵۵ ج : خواب ؛ پ : ازان ؛ خ : خوب تو دیدم . ۵۵ ج : کزان  
 دیدن ؛ پ : ازان . آ ۵۶ ز چ : چنین ؛ ب چ خ پ : در صحن ؛  
 ر : که اندر پهن . ۵۶ خ : حذف شده . آ ۵۷ ز : بنور و شمع ؛ پ : این کار . آ ۵۸ ج  
 ازان . آ ۵۹ ج چ : مجلس نو . آ ۶۰ خ : که نوزد پیش او مینویک جو ؛ ت ز چ :  
 براح ؛ ث چ : بنار ؛ ح : پیاز ؛ د : جانقزای ؛ پ : نوکس مست .  
 آ ۶۱ ث : حذف شده . آ ۶۲ ث گیریم ؛ ح د : کافورگون ؛ پ : کافورنو . آ ۶۳ ج  
 د خ : بدان ؛ د وزان ؛ ث ح خ ر : در آن زورق ؛ ث : نشینیم ؛ پ : وزین طونا

رخ شاه از طرب چون لاله بشکفت	چون نرگس در بساط خرمی خفت *
۶۵- سحر که چون روان شد مهد خور <sup>شید</sup>	جهان پوشید ز یورهای جمشید
درآمد دزدی از مشرق سبک <sup>ست</sup>	عروس صبح را زیور بهم بست
بجنبانید مرغان را پرو بال	بر آوردند مرغان بانگ خلخال
درآمد شهریار از خواب نو <sup>شین</sup>	دلش خرم شده زان خواب <sup>دو</sup> شین
ز نو فرمود بستن بار گاهی	که با او بود کوهی همچو کاهی
۷۰- برآمد نوبتی را سر بر افلاک	نهان شد چشم بد چون گنج در خاک

۶۴ ت ر چ ث ح خ ر : در نشاط این سخن خفت (ث: آن) ؛ ج :  
 در نشاط آمد سخن گفت ؛ پ : دونرگس \* سرنصل افزوده ر : در مجلس  
 آراستی خسرو در شکارگاه . ۶۵- ۷۴ ج : ۶۵ ، ۷۰ ، ۶۸ ، ۶۹ ؛  
 ۷۱ ، ۷۳ ، ۷۲ ، ۷۴ . آ ۶۵ ب ت ج چ خ پ د : جمشید ۶۵ ث  
 ب ت ج چ خ : خورشید ؛ ج د : عروسانه برآمد جرم خورشید ؛  
 پ : عروسانه برآمد مهد خورشید . آ ۶۶ پ ث د رخ : برآمد ؛  
 ب ج ح : برون جست از کمین دزد . آ ۶۷ ج : فرو بست ۶۲ ج :  
 بر آورده ز مرغان ؛ ز ر : خوابان .  
 ۶۹ پ : خوابگاهی . ۶۹ ب : چون کلاهی ؛ ز ج چ  
 ر : کم ز کاهی ؛ ح : کوهی برگ کاهی .  
 ۷۰ پ ح : حذف شده .

کشیده بارگاهی شصت در شصت	ستاده خلق بودر دست بر دست
ز سرهنگان سلطانی حمایل	درو درگاه از آن زرین شمال
ز هرسو دیلمی کرده بعیوق	فرو هشته کله چون جعد منجوق
بدهلیز سرا پرده سیاهان	حبش را بسته دامن در سپاهان
۷۵- سیاهان حبش ترکان چینی	چو شب باماه کرده همنشینی
صبارا بود در پائین اورنگ	ز تیغ تنگ چشمان دهگذرتنگ
طناب نوبتی یک میل در میل	نبوت بسته بود در پیل در پیل
ز گودکهای دورا دور بسته	مه و خورشید چشم از نور بسته
درین گودک نشسته خسرو چین	دران دیگر قاده شور شیرین

آ ۷۱ ر : بر شصت ۷۱ ت ز : ستاده بود خلایق ؛ د : قاده ۷۲ ر :  
 برهنگان ؛ پ : سمایل . ۷۲ ج دران ؛ چ پ ث خ ر ج ب : درگاه  
 شده زرین ؛ ح : درو درکی ز ر شده زرین ؛ د : درو دیوار شد .  
 آ ۷۳ ب : پرده ؛ ت ز چ : کرده ؛ ج خ ر : کورن . ۷۳ ح : حذف شده  
 ۷۲ ۷۳ ب د : ۷۲ ۷۳ . ۷۴ ح : پرده سرایان .

آ ۷۵ ح : و حبش . ۷۵ خ : باروز . ۷۶ ج : بوده ؛ ز خ :  
 در آیین . ۷۶ ث : ز تیغ چشم تگان . ۷۶ ح : حذف شده .  
 ۷۷ خ : پیل بر آ ۷۸ د : پس خورگاه ۷۸ ت از دور آ ۷۹ د : درین خورگاه  
 ۷۹ ح : دران گودک ؛ خ : نگنده . ۷۹-۹۰ ح : ۷۹ ۸۰ ۸۱ ۸۲ ۸۳ ۸۴ ۸۵ ۸۶ ۸۸ ۸۹

۸۰- بساطی شاهوار افکنده ز رفت  
 ز خاکش باد را گنج روان بود  
 منادی جمع کرده همد مانرا  
 نهانده در حریم پادشائی  
 ادب پرور ندیمان خود مند  
 ۸۵- نهاده توده توده بر کرانها  
 بدست هر کسی بر طوفه گنجی  
 ملک را ز رشت افشار درمشت  
 لبالب کرده ساقی جام می نوش  
 که گنجی بود هربادی کز و رفت  
 مگر خود گنج باد آورد آن بود  
 برون کرده ز در نام محرمانرا  
 و شاقی جز غلامان سرائی  
 نشست بر سر کوسی تنی چند  
 ز یاقوت و زمرد نقل دانها  
 مکمل کرده از عنبر ترنجی  
 کز افشردن برون میرفت از نگشت  
 پیای کرده مطوب نغمه در گوش

آب ت ج د چ پ : بساط . ۸۰ ز ج چ خ ت : بود ؛ ج : تازی ؛ خ :  
 که گنجی بود هربادی کو رفت . ۸۰ ، ۸۱ ح : حذف شده . ۸۳ ح : حذف  
 شده . ۸۳ ج : نهاند اندر . ۸۳ خ : وشاقان و غلامان ؛ پ : وشاقان  
 جمله اندر خود سرائی . ۸۴ ز چ ر : ندیمانی ؛ پ : وزیران و ندیمان  
 ۸۵ ج ح خ : نقل دانها . ۸۵ ج ح خ : بر کرانها ؛ ث : ناردانها  
 ۸۶ ز : حذف شده . ۸۶ ، ۸۷ ب چ د ۸۶ ، ۸۷ آ ح : نشسته هر  
 د ج اهریکی ؛ پ : زدست ؛ ج ح خ چ پ : بر طوفه ؛ پ : مطلب . ۸۷ و :  
 دست افشار . ۸۷ ت ز ج د : میشد ؛ د : افشردن . ۸۷ پ : حذف شده ۸۷ ، ۸۸ خ ۸۸  
 ۸۷ ، ۸۸ آ ب : باره چون ؛ د ج ر ا جام چون ۸۸ ز ج چ ب د : زخمه ؛ پ : بانگ در



نشته بارید بریط گرفته	جهان را چون فلک در خط گرفته
۹۰- بدستان دوستانوا کیسه پر از	بزخمه زخم دلها را شفا ساز
زدود دل گره برعود میزد	که عودش بانگ بر داود میزد
همان نغمه دماغش در جودا <sup>شت</sup>	که موسیقار عیسی در نفس <sup>شت</sup> داشت
زدلها کرده در مجمر فوزی	بوقت عودسازی عود سوزی
چو بدستان زدی دست شکریز	بخواب اندر شدی مرغ شب آویز
۹۵- بنوعی گوش بریط را بمالید	کز آن مالش درو بریط بنالید
چو بزخمه فلکند ابریشم ساز	در آورد آفرینش را باواز
نگیسا نام شخصی بود چنگی	ندیعی خاص امیری سخت سنگی

۸۷، ۹۰ ح : حذف شده. ۹۰ خ د : بزخم زخمه. ۹۰ ج : حذف شده \* ب ج  
 ج : افزوده (۱) گشاد از رودخیزان سرودش دورود از چشم خسرو هشت<sup>ش</sup> رود  
 (۲) نوای نوبزد از چوبی دست که نر شیرین برو شیرینی هست  
 (۱) ج : از دیده سیل خون ؛ (۱) ج : بانگ رودش ؛ (۲) ج : براند ؛ ج :  
 برآمد ؛ (۲) ج : که از ؛ ب : از او ) ۹۲۰ د : نوی در نظر آست ؛ ز : بر ؛ ج :  
 در نگس ؛ دپ : در مجلس ؛ ح ت : لبها ؛ ۹۳ پ سازش ؛ ۹۴ د : چو در ۹۴ ج :  
 شکریز ؛ پ : سحر خیز ؛ ۹۵ ر : بدانسان ۹۵ ج خ : نالش دل ؛ ز : برو  
 ر : دل بریط ؛ ت : دران ؛ ۹۶ پ : ناز ؛ ۹۶ ب : پرواز ؛ ج چ : در آواز  
 ۹۷ ت نخ در ؛ مردی ۹۷ خ ج : و میری ؛ د : خاص میری .

از او خوشگوتری در لحن آواز	ندید این چنگ پشت ارغنون ساز
ز رود آواز موزون او بر آورد	غنا را رسم تقطیع او در آورد
۱۰۰- نوا هائی چنان چالاک میزد	که مرغ از درد پر بر خاک میزد
چنان میساخت الحان های <sup>موزون</sup>	که زهره چرخ میزد گرد گردون
جزا و افزون شمرد از زهره خود را	ندا دی یاری کس بارید را
در آن مجلس که عیش آغاز میکرد	بیک جا چنگ و بریط ساز میکرد
نوا ی هر دو مرغ از بریط و چنگ	به هم در ساخته چون موی بارنگ
۱۰۵- ترنمشان خمار از گوش میبرد	یکی دل داد و دیگر هوش میبرد

۹۸ د ث خ ر : کزو ؛ ج چ : لحن و ؛ د خ : کزو خوشگوی تر در  
 لحن و آواز ؛ پ : او ز خوش گری تر لختی در آواز . ۹۸ د : این  
 چرخ . ۹۹ ج : همت او . ۹۹ ز : غنا را رسم کردون . ۹۹ پ :  
 حذف شده . ۱۰۰ ز : از عیش ؛ ج : از حال ؛ ح : از شوق ؛  
 پ : که مرغ از رشک بر سر خاک می زد . ۱۰۰ ، ۱۰۱ : زج ۱۰۱ ،  
 ۱۰۰ . ۱۰۱ پ ت ث : حذف شده . ۱۰۱ ر : چنان بر ساختی الحان  
 ج : بر ساخت ؛ خ : برخاست ؛ ح : چنان بر ساخت آگاهها . ۱۰۲ از : نوبی  
 یار کس جز . ۱۰۳ خ زج ح پ ر چ : کردند . ۱۰۳ ا ج : بیک چنگ و دو بریط  
 ۱۰۳ ا ث : به از ۱۱۶ . ۱۰۴ ا ج : نوا های چو مرغ از ؛ پ ر : نوا ی هر دو ساز . ۱۰۴ ا ج :  
 خوش گشته آهنگ ؛ ب خ ح ز : چون بوی ؛ آ ه . ا ث ج ح : غبار . ۱۰۵ پ : یکی می داد

بناله سینه را سوراخ کردند	غلامان را بشه گستاخ کردند
ملک فرمود تا یکسر غلامان	برون رفتند چون یکک خواها
مغنی ماند و شاهنشاه و شاپور	شدند آن دیگوان از بارگه دور
ستای بار بدستان هی زد	بهشیاری ره مستان هی زد
۱۱۰. کلیسا چنگرا خوش کرده آواز	فکنده ارغنون را زخمه در ساز
ملک بر هودو جان انداز میکرد	در گنج و در دل باز میکرد
چو زین خوگاه گردان دور شد شاه	برآمد چون رخ خرگاهیان ماه
بگود خورگه آن چشمه نور	طوافی کرد چون پروانه شاپور
ز گنج پرده گفت آن هاتف جان	کوزین مطرب یکی را سوی من خوان
۱۱۵. بدین درگه نشانش ساز در چنگ	که تا بر سوز من بردارد آهنگ
بحسب حال من بردارد آواز	بگوید آنچه من گویم بدو باز

آ ۱۰۸ پ ب : بناکه سینه را . آ ۱۰۸ ج : ستادی . ۱۰۸ ث ح : از پیشگاه .  
 آ ۱۱۰ ر : آغاز . ۱۱۰ ز : فکند آن ؛ پ ب ت ج د خ : از ساز ؛ ج :  
 فکند ارغنون از نغمه در ساز ؛ پ ح ج : نغمه ؛ ر : بر ساز . ۱۱۱ ج ث  
 ج ر : کرده . ۱۱۱ ج : سرگنج ؛ د ح : بر مرد و گنج . آ ۱۱۲ ح : گردون ؛  
 ح خ : دور شد ماه . آ ۱۱۳ خ : خرگاهیان شاه . ۱۱۳ ح : حذف شده . آ ۱۱۴ ز : از آن  
 ج د خ : کوزان ؛ ح : نزد من . آ ۱۱۵ ج خ : برین ؛ ث : بران ؛ ث : چنگ در چنگ ؛ پ :  
 نشان با ساز و او چنگ . آ ۱۱۵ ج : بردارد ؛ پ : که بر زمین او بر . آ ۱۱۶ ج خ پ ر : پس  
 آورد ساز ؛ ح : الحال ؛ پ : نخستین حال . آ ۱۱۶ ز : به آن ساز ؛ ج : بیان ؛ ج پ ح : آواز

نکيسارا بر آن در برد شاپور	نشاندش يك دو گام از يشكه نو
كزين خروگاه محرم ديده بر دوز	سماع خروگهي از وي در آموز
نوا بر طوز اين خروگاه ميزن	رهي كو گويدت آن راه ميزن
۱۲۰- از اين سو بار بد چون بلبل مست	ز ديگر سو نكيسا چنگ در دست
فروغ شمعهاي عنبر آلود	بهشتي بود از آتش باغي از دود
ملك دل داده تا مطرب چه سازد	كدامين راه و درستان را نوازد
بكوش چنگ در ابريشم ساز	فكنده حلقه هاي محرم آواز
نوا بازی كنان در پرده تنگ	غزل كيسو كشان در دامن چنگ
۱۲۵- نگار خروگهي با مطرب خویش	غم دل گفت كاین برگو ميندیش

۱۱۷ آ ب خ د : بدان . ۱۱۸- ۱۲۰ ز ج : حذف شده . ۱۱۸ پ : بيا موز .  
 ۱۱۹ آ پ : بر ضرب . ۱۲۰ آ پ : نوكس مست ؛ د : چون پيل سر .  
 ۱۲۱ ح : حذف شده . ۱۲۱- ۱۲۳ ج : حذف شده . ۱۲۱- ۱۲۵ ر  
 ۱۲۱ ، ۱۲۲ ، ۱۲۳ ، ۱۲۴ ، ۱۲۵ . ۱۲۱ خ : باغ آن دود ؛ پ : بودگوني  
 مطلق . ۱۲۲ پ : دستار ا بسازد . ۱۲۳ پ : محكم آواز  
 ۱۲۴ ب : پرده چنگ . ۱۲۴ چ : در پرده ؛ ح : غزل دامن كشان  
 ۱۲۵ ب چ : مي زن ميندیش ؛ ز : و ميندیش ؛  
 ج خ پ : برگوي و ميندیش  
 ث : برزن ميندیش .

## غزل گفتن نکيسا از زبان شيرين \*

نکيسا بر طريقي کان صنم خواست	فرو گفت اين غزل در پرده را ست
مخسب اى ديده دولت زمانى	مگر کز خوشدلى يابى نشانى
براى از کوه صبراى صبح اميد	دلم را چشم روشن کن چو خورشيد
بسا ز ابي بخت با من روزى چند	کلیدی خواه و بگشای از من اين بند *
هـ- ز سربرون کن اى طالع گراني	رها کن تا توانى ناتوانى

\* خ ج چ ث : سرود گفتن ؛ ح : سرود گفتن نکيسا از زبان  
شيرين شور انگيز ؛ د : سرود گفتن نکيسا با خسرو از زبان شيرين  
ر : سرود با خسرو گفتن نکيسا از زبان شيرين .

۲ خ : يابم نشانى

\* \* ح : از زوده

ز يارى حکم کن يا شهر يارى ندارد هيچ بنياد استوارى  
۳ ز چ ث ر : بخورشيد ؛ د : که حاجتمند برقع نيست  
آه د : با ما . ب ج : کلیدی خواه و بگشای از من اين بند را  
پ : کلیدی خواه بگشایم دل از بند .  
آه ب ت ج ح : اين طالع ؛ پ : برون کزين .

بعیاری بر آری دوست دستی  
 جگر پر تاب و دل در موج خون است  
 نه زین افتاده تر بینی ضعیفی  
 اگر بر کف ندانم ریخت آبی  
 ۱۰. و گرجلاب دادن را نشایم  
 و گرنقشی ندانم دوخت آخر  
 و گرجینی ندانم در نشاندن  
 میندازم چو سایه بر سر خاک  
 چومه در خانه پروینیت باشد  
 ۱۵. سرایت را بهر خدمت که خواهی  
 مرا پرسی که چونی ز آرزویم  
 غریبی چون بود غمخوار مانده

بر افکن لشکر غم را شکستی  
 گوی آری رحمتی و قش کنون است  
 نه زین جان باز تر یابی حریفی  
 توانم کرد بر آتش کبابی  
 فقای ز آب دست آخر گشایم  
 سپند خانه دانم سوخت آخر  
 توانم گردی از دامن فشاندن  
 که من خود اوقادم زار و غما  
 چو زهره درد بر چینیت باشد  
 کنیزی میکنم دعوی نه شاهی  
 چو میدانی وی پرسی چه گویم  
 ز کار افتاده و در کار مانده

بء د: در آور لشکر بخ: در افکن. آ: ۷۲ ت ز ج چ د خ ش ح ر پ: جگر در تاب ۷۲  
 ج: اگر رحمتی کنی. آ: چ ر: یابی. ۸۲ ر: زین پیچاره: ت ج ح خ پ ت:  
 بینی. آ: ۹۴ ب خ: و گو بج: در کف. ۹۱۸ ح: ۹۱۳، ۸۰۹، ۱۰۲ چ ر: فقای است  
 د: دایره: ح: اگر. ۱۲۰ اب: روی: آ: ۱۳۱ ح: ت: تو سروی سرو پاشایست چالاک  
 ۱۳۱ د: که من افتاده ام خود. ۱۵-۱۳ ح: خنث شده. ۱۴ ت زدو: خنث شده. آ: ۱۴ چ چن  
 خ: د: آ: ۱۵ ج بهر معنی. آ: ۱۶ ج: چومی پری و میدانی: دومی بینی: ح: و می گوئی.  
 آ: ۱۷ ج: غریبی چون بود بی مار مانده. ۱۷۲ ج: افتاده در.

چو گل در عاشقی پرده دریده  
 چو خاک آماجگاه تیر گشته  
 ۲۰- بامیدی جهان بر باد داده  
 نه هم پستی که پشتم گرم دارد  
 مثل ز غرقه چون می رودی خست  
 ز بی کامی دلم تنها نشین است  
 چو بر ناید مرا کامی که باید  
 ۲۵- مگر تلخ آمد آن لب را وجودم  
 مرا این سوختن سودی بزرگ است  
 نخواهم کرد بر تو حکم را بنی  
 ز عالم رفته و عالم ندیده  
 چو لاله در جوانی پیر گشته  
 به پنداری بدین روز او فاده \*  
 نه بختی کز غریبی شرم دارد  
 که باید مرده را نیز از جهان بخت  
 بسازم چون ترا کام این چنین است  
 بسازم تا ترا کامی بر آید  
 که وقت ساختن سوز و چو وجودم  
 که سود کاسدان دودی بزرگ است  
 گرم زین بهتر کرداری تو دانی

۱۸ ح : جامه دریده ؛ خ : چو گل در عشق پیراهن دریده . ۱۹ آ چ ث : چو خار  
 ۱۹، ۲۰ ج : ۱۹، ۲۰ آ چ : آماج و گاه . ۲۰ ز : برین ؛ ت ج : به نادانی . \* د افزوده  
 ز تو کامی ندیده در زمانه شده تیر ملامت را نشانه . ۲۳ آ چ خ ر : غریبان ؛ ج اگر جوانی  
 ۲۲ د : مرد . ۲۲ پ ث ح : از زمین ؛ پ : مرده را هم . \* \* د : افزوده  
 مگو کین سوختن سودی بزرگست که وقت ساختن سوز و چو وجودم . ۲۳ ج پ ر :  
 گو . ۲۳، ۲۴ ز : ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۴ آ چ خ : نامد . ۲۴ ج ت پ پ : بسوزم .  
 ۲۴، ۲۵ ت ۲۵، ۲۶، ۲۵ ب : حذف شده . ۲۵ ح : این آب از وجودم . ۲۵ ث : سوختن بریند .  
 ۲۶ ر : سوزی عظیمست . ۲۶ ر : که سوز عاشقان سوزی سلیمست . ۲۶ پ ح د ت :  
 حذف شده .

## غزل گفتن باربد از زبان خسرو \*

نکیسا چون غزل با چنگ برگفت	ستای باربد با ساز شد جفت
نوارا پرده عشاق بر بست	درا فکند این غزل چون عاشق <sup>ست</sup>
سحرگاهان چو از می <sup>ست</sup> گشتم	بمستی بودر باغی گذشتم
بهاری مشکبو دیدم دران باغ	بچنگ زراغ و در خون چنگ آن زراغ
۵- گل صد برگ و با هر برگ خاری	بزندان کرده گنجی در حصاری

\* رخ ج ث : سرود گفتن ؛ ج : سرود گفتن باربد ؛ ح : سرود  
گفتن باربد از زبان خسرو پرویز . آ ح : این غزل بر ؛ ج : این غزل  
از ت د : نکیسا چون زد این افسانه بر ساز ستای باربد برداشت آواز  
(د : در آورد) ؛ ر : نکیسا چون زد این طیاره بر چنگ ستای باربد بردا<sup>شت</sup>  
آهنگ . آخ : نکیسا کین غزل بر خنک . ۲ ت زد : عراقی وار بانگ از  
چرخ بگذاشت بآهنگ عراقی این پرده برداشت (د : این بانگ) ؛ ر : باواز  
حزین چون عذر خواهان روان کود این غزل را در سپاهان . ۲ ح د : چون بلبل  
آه ب ت د : سحرگاه ؛ د ج ج چ ر : که از . ۳ خ : زمستی . ۴ د : بچنگ از  
باغ و درخین چند آن زراغ ؛ ب ت ز : بخون زراغ ؛ ح : و حذف شده ؛ ج ح د ز :  
چنگل زراغ . آه ز ر : گلی ؛ ج : و حذف شده ؛ د ر ه : ۵ ج : بزندان گنجی و در حصاری



حصاری لعلتی در بسته من	حصاری قفل او نشکسته من
بهشتی پیکری از جان سرشتش	ز هر میوه درختی در بهشتش
ز چندان میوه های تازه و تر	ندیدم جز خماری خشک بر سر
پری روئی برین در خانه کوده	دلم را چون پری دیوانه کوده
۱۰. بیداری دماغم هست رنجور	کز اندیشه ام نهی گردد پری دور
و گر خشمم ز مغزم برزند تاب	پری وام کند دیوانه در خواب
پری راهم دلی دیوانه جوید	در آبادی نه در ویرانه جوید
همانا کان پری روی فسون سنج	درین ویرانه زان پیچید چون گنج

۶ ج : حذف شده . آء ز در : بسته بومن ؛ خ : بسته لیکن ؛ چ : بست  
 تء ز در : نشکسته دشمن ؛ چ : نشکسته دامن ؛ خ : نشکسته لیکن  
 ۸ ث : تازه تو . ۱۰ ز چ ح خ در : در ؛ ث : دربر . ۹ چ خ : درین  
 دل ؛ چ : بدین دل ؛ ر : که در دل ؛ ح : در و بت خانه . ۱۰ ج : کرد  
 خ : ز بیداری . ۱۰ ج خ : اندیشه ؛ ز چ ت : که از خاطر . ۱۱ ح :  
 بمغزم بردهد ؛ د : اگر چشمم ز مغزم . ۱۲ ، ۱۳ : د : ۱۲ ، ۱۳ . آء ۱۲ ج خ  
 ر : دل . ۱۲ خ د : باید . آء ۱۳ ث ح : سخن سنج ؛ د : ندانم  
 ۱۳ ب : در گنج ؛ د : درین ویرانه پیچیدست چون گنج  
 خ : دران ویرانه چون مار بست بر گنج ؛ ح : دران ویرانه  
 زان کنجید جو گنج .

۱۵- بخواب نرگس جادوش سوگند  
 بدود افکندن آن زلف سرکش  
 بیانگ زیورش کز شور خلخال  
 بهرواریده دیبای مهدش  
 بعنبر سودنش برگوشه تاج  
 ۲۰- بنارش کز جابت بی نیاز است  
 بطاق آن دو ابروی خمیده  
 بآن مژگان که چون برهم زدنش  
 بتاجش برنهم چون در مکنون  
 که غمزه اش کرد جادور زبان بند  
 که چون دود افکنان دمن ز آتش  
 در آرد زاهد صد ساله را حال  
 بهروارید شیرین کارشدهش  
 بعقد آمودنش برتخته عاج  
 بعذرش کان بسی خوشتر نیاز است  
 مثالی را دو طعرا برکشیده  
 کند زخمش دل هاروت را ریش

۱۴ ج : حذف شده . ۱۴ ج : آید . ۱۵ خ : که غمزش . ۱۶ ج :  
 دکش . ۱۶ ج : افکند برمن . ۱۷ ، ۱۸ ج : ۱۷ ، ۱۸ ، ۱۷ ز :  
 حذف شده . ۱۷ ج : کز بانگ ؛ د : کز گوش ؛ چ : بیانگ زیو  
 گز ۱۷ ر : در آرد مرده ؛ چ : در حال . ۱۸ ج : بجوهرهای مروارید  
 ر : بهروارید دیبای . ۱۸ ج : مهدش . ۱۸ ، ۱۹ ، ۲۳ ج : حذف شده  
 ۱۸ خ : حذف شده . ۱۹ خ : بعنبر سودنش برتخته عاج . ۱۹ خ : بلعل  
 آمودنش برگوشه تاج . ۲۰ ز : بنازی ؛ چ : بنات ؛ ج : کز جهانی ؛ ز : کز  
 خیانت ؛ ب : جنایت . ۲۰ خ : بلطفش ؛ ج : بعهدش . ۲۱ ر : مثالی زان . ۲۲ ج :  
 بران ؛ ح : دخ ؛ ر : بدان ؛ د : برجان . ۲۲ ز : تیغش .



بسحر آن دو بادام کمر بند      بلطف آن دو عناب شکر خند  
 بچاه آن زرخ در چشمه ماه      که دل را آب از آن چشمه است و آن چاه  
 بطوق غنغیش گوئی که آبی      معلق کرده اند از آفتابی  
 بدان سیمین دونا زنگس افروز      که گردی بستد از نارنج نوروز  
 بفندقهای سیمینش در انگشت      که قاقم را ز رشک خویش گشت

- ۲۹ ح : حذف شده      آ ۳۰ ز : بآن چاه ؛ ر : بر چشمه  
 ۳۱ ب : که آب از آب چشمه گشت و آن چاه ؛ د : چشمت  
 آ ۳۱ د : ز طوق  
 ۳۱ ب ت ج ج ح خ : کوره اند ؛  
 ز ث : است ؛ د ر : گشته است .  
 آ ۳۲ ج ب ث : بآن  
 ج خ د : نار مجلس .  
 ۳۲ ز ج د : که تاوان .  
 ۳۲ ت : حذف شده  
 ۳۲ ، ۳۳ : ج ۳۲ ، ۳۳ .  
 ۳۳ ج ح خ ر : ده انگشت ؛ خ : سیمین ؛ د : رنگینش .  
 ۳۳ د : رشکش  
 ۳۲ ، ۳۵ : ج ۳۲ ، ۳۳ ، ۳۴ ، ۳۵ .

چوسیمین تخته شد بر تخت سیمین	بان ساعد که از پس رونق و آب
ولیکن شوشه از نقره خام	۳۵- بان نازک میان شوشه اندام
که گر گویم بشب خفتن نیارم	بسیمین ساق او گفتن نیارم
بدو سو گندمن بر جای خوش است	بخاک پای او کز دیده پیش است
درون جان کنم جای نشستنش	که گردستم رسد کارم بدستش
جهان را شاه و اورا بنده باشم*	زدستم نگذرد تا زنده باشم

آ ۳۴ ج ح خ در : بدان ؛ ب ت چ : ناب ؛ ث ج : تاب .  
 ۳۴ ج : سنجاب . آ ۳۵ ج ح خ در : بدان . ۳۵ ج ح خ : از  
 عنبر ؛ د : شوشه است .

آ ۳۶ ج : ز سیمین ؛ چ : تیام .  
 \* خ : افزوده

نگاری جست و نسرين و دلاوين	که دانستی گناه از عشق
تنی کورا اگر مادر نژادی	اساس عشق بازی بر فادی
تنی کا زر اگر دیدی جمالش	فکندی تشنه از شرم جمالش
ورا بر ناخوانا دیدارش ندیدی	طریق بت پرستی برگزیدی

ب : افزوده

چو زیر زد بار بد برخشکی رودی بدین تری که من گفتم سرودی  
 ۳۸ زر : دهد ؛ خ : اگر ۳۸ ر : میان جان ؛ د : میان دل کنم .

## غزل گفتن نگیسا از زبان شیرین \*

نگیسا زود چنگ خویش بنواخت	۱. چو رود بار بد ز این پرده پرداخت
چنین بگری برون داد از عماری	در آن پرده که خوانندش حصاری
بر افکن سایه چون سرو بخاک	دلم خاک تو گشت ای سرو حالاک
رسن در گردنی چون من نیابی	ازین مشکین رسن گردن چه تابی
رسن در گردن آیم چون اسیران	۵- اگر گردن کشتی کردم چو میوان
دو عالم در یکی ویرانه من	نکنجد آسمان در خانه من
نباشد پشه با سیمرخ همزور	نتابد پای پیلان خانه مور

\* ت ر د خ ج ث : سرود گفتن ؛ ح : سرود گفتن نگیسا از زبان شیرین  
 شور انگیز ؛ ج : سرود گفتن نگیسا . آج چ در : این پرده . ۳. آخ ؛  
 چنگ خویشان ساخت ؛ ح : چنگ خویش را ساخت . ۲. ث ح : حذف شده  
 ۲. در : بر آورد ؛ ج : برون برد . ۳. آخ : تو شد . ۳. د : سایه هم  
 بر سر . ۴. آخ : چو میزان . ۴. ج د : گردن ؛ خ : چون او ؛ ج :  
 چو سیران . ۵. آخ : شیران ؛ خ : بکیران .  
 ۶. ث خ : حذف شده . ۷. ت : حذف شده . ۷. ۶. د : ۶. ۷.  
 ۷. ب ج ث ح خ : ندارد ؛ ج در : نتابد .

سپهری کی فرود آید بچاهی  
 سری کو نزل در بانوانشاید  
 ۱۰- بجان آوردن دوشینه منگر  
 دران حضرت که خواهش را قدم نیست  
 بعد از آوردن چندین گنا هم  
 دهم چندان زمین را بوس بر بوس  
 بچهره خاک را چندان خواشم  
 ۱۱- بساطت را برخ چندان کنم نرم  
 چنین خواندم ز طالع نامه شاه

کجا کنجد بهشتی در گیاهی  
 نثار تخت سلطان رانشاید  
 بجان بین کا وریدم دیده بر سر  
 شفیع بایدم وان جزو کرم نیست  
 اگر عذری بدست آرم بخواهم  
 که بخشایش بر آرد کوس بر کوس  
 کزین خاک آبرویی بر تراشم  
 که اقبال دهد منشور آرم  
 که صاحب طالع پیکان بود ماه

۹ ب ت ز : حذف شده . ۱۰، ۹، ۱۰ ح : ۱۰، ۹، ۱۰ د : حذف شده  
 ۱۱ ح : باسو : ج : کامدستم : ث : کا ورندم . آا : ث خ :  
 دین : د : خواهش را قلم . ۱۱ ج : خواهم : د : و حذف شده  
 ۱۲ ر : کردن : ج : چندان . ۱۳ د : که گو : ج : اگر عمری : ت : عذری  
 ۱۳ ر : زخم (دوم) : زر : در : د : چندان من آنرا . ۱۴ ج : آم  
 ب ت ح در : در : خ : بخشاید . آا ز ت : چندان کنم گرم .  
 ۱۴ ر ج : که از : ر : کزان . ۱۴ ز ت : آا ، ۱۵ ، ۱۵ آج د :  
 کرم . ۱۵ ب ت ز ت ح ج : اقبالم . ۱۵ ز ت : آا ، ۱۴ ، ۱۴ .  
 ۱۶ خ : بطالع نامه ای شاه . ۱۶ د : که طالع نامه .

من آن پیکم که طالع ماه دارم  
 ز جوش این دل جوشیده با تو  
 بویدم تا پیامت را گذارم  
 ۲۰- دهانم گرز خردی کرویگ ناز  
 زبان گو برزد از آتش زبانه  
 و گر چشمم ز ترکی تنگی کرد  
 خم ابروم اگر زه بر کمان بست  
 و گرز لقم سراز فرمان برفت  
 چو پیکان پای از آن در راه دارم  
 پیامی داشتم پوشیده با تو  
 هم از گنج تو وامت را گذارم  
 بخورده در میان آوروش باز  
 نهادم باد و لعلش در میانه  
 بعدر آمد چو هندوی جوانمرد  
 بزنی تیری تو را نیز این کمان هست  
 هم از سر تا فتن تا دیبانی افت

۱۷ ب ت : حذف شده

۱۷ خ ح : نیکم . ۱۷ ح : چو نیکان تازیان راه دارم ۱۸ خ از تو  
 ۱۹ ز ح : دویدم . ۲۱-۲۵ : ر ۲۱، ۲۴، ۲۲، ۲۳، ۲۵ . ۲۱ ح : زبانم  
 گرز از : ز : زبانم کوده از آتش ؛ ت : دهانم گرز ؛ ج : گو برزد ؛ د : گو  
 ز آتشها ؛ خ : زبانم گرز آتش زد زبانه . ۲۱ ب : دو لعل اند  
 د : نهادی پای . ۲۲ ب ت د : ز تنگی ترکی . ۲۳ : بعد دارد  
 ۲۳ چ : در ؛ ت : گورده . ۲۳ د : بزنی تیرش گوت تیر و  
 کمان ؛ ج : تیرش ؛ ز : آن ؛ ج : تیر و کمان ؛ خ :  
 ارکمان ؛ ح : ترانیز آن . ۲۳، ۲۴ : ح خ ۲۴، ۲۳ .  
 ۲۴ ج د : پاداش .



۲۵- و گر غمزه ام بمستی تیری انداخت  
 گراز تو جعد خویش آشفته دید  
 چو مشعل سر بر آوردم برین در  
 اگر خطت کمر بند بخونم  
 و گر گیرد خیالت کار من سست  
 ۳- عقیقت گر خورد خونم ازین بش  
 من آن باغم که میوش کس نچسبت  
 بهشیاری ز خاکت تو تیا سخت  
 بزنجیرش نگر چون در کشیدم  
 نهادم جان خود چون شمع بر سر  
 نیایی نقطه و از خط بروم  
 بآب دیده گیرم دامنش هست  
 مهر و ارید دندانش کنم ریش  
 درش پیدا کلیدش ناپدیدست

۲۵ ج چ : ام حذف شده ؛ ج د : زمستی ؛ ح : و گر چشمم .  
 ۲۵ خ : حذف شده . آ ۲۴ ج : چو باتو ؛ ج : اگر جعد  
 خودت آسوده . ب ۲۶ ح : بر کشیدم .  
 ۲۶ د : حذف شده .

۲۷ خ ر : در آوردم بدین ؛ ح د : بدین .  
 ۲۷ ج : چو شمع .

۲۸-۲۹ ، ج ۲۹ ، ۲۸

۲۹ ج ر : وصال ؛ د : پای من .  
 ۲۹ ت ز ج : دامن گیرمش  
 ۳۰ ح : وصال گر .

۳۱ ت ز ج چ : میوم ؛ ث : که کس میوش . ۳۱ ب چ ث ح :  
 درم ؛ ج : درش بند ؛ ب چ ث ح : کلیدم

کسی کو جز تو بر نام کشد ست  
 جز آن لب کز شکر دار جہانی  
 اگر چون فندقم بر سوزنی سنگ  
 ۳۵- بر آن کس چون دهان پسته آ  
 کسی کو با ترنجم کار دارد  
 رطب چینی که با فخرمستیزد  
 دهانی کو طمع دارد بسیم  
 اگر خود آفتاب آید و گرما ه  
 بعشوه ز آب انگورش کنم مست  
 ز بادامم نیا بد کس نشانی  
 ز عنایم نیا بد جز تو کس رنگ  
 که جز تو پسته خواهد ز قدم  
 ترنج آسا قدم بر خار دارد  
 ز من جز خار هیچش بر فخرمستیزد  
 بهوم سرخ چون طفلش فریم  
 بدین میوه نیا بد جز تو کس راه

۳۲ د : کسی کو چست بر نام کشد ؛ ر : کسی گر ؛ ۳۲ ث : نه ز  
 آب پاک انگورش را کنم مست ؛ ۳۲ خ : در نام زندند است ؛ ۳۲  
 ب : به آب اذمال ؛ ح خ : نه آب ز آب ؛ د : بشیره آب  
 انگورش کنم مست . ۳۳ ب ج : کوشکو ؛ د ر : دهانی ؛ ج  
 نشانی ؛ خ : شکر کرد . ۳۳ ت : زیا قوتم . ۳۳ ح : حذف شده  
 ۳۴ - ۳۸ ح : حذف شده . ۳۴ خ : رسد ؛ خ : وگو . ۳۴ ج :  
 نیاید . ۳۵ ث ر : پسته بگشاید . ۳۵ - ۳۹ خ ث : ۳۷ ، ۳۵ ،  
 ۳۹ ، ۳۶ - ۳۸ : ج ج زت پ ۳۷ ، ۳۸ ، ۳۶ ، ۳۶ ، ۳۷ ، ۳۶ :  
 د ۳۷ ، ۳۶ . ۳۸ خ : بهوم زرد ؛ ج : برنگ . ۳۹ ر : اگزیر ؛  
 ر : زیر ماه ؛ خ : اگزیر کافاب ؛ ۳۹ ب ز ج : برین .

## غزل گفتن باربد از زبان خسرو \*

ستای باربد برداشت آواز	نگیسا چون زد این افسانه ساز
باهنگ عواق این پوده برداشت	عراقی واریانگ از چرخ بگذشت
خیال گنج می بیند چراغم	نسیم دوست می باید دماغ
کدامین باد را باشد چنین بوی *	کدامین آب خوش دارد چنین جو

\* خ ج ث : سرود گفتن ؛ خ : سرود گفتن باربد از زبان خسرو پرویز

ج : سرود گفتن باید . ۱ ر : نگیسا چون زد این افسانه برچنگ

ستای باربد برداشت آهنگ . ۲ ب ث : بیت ؛ ج : آواز ؛ ر :

مین بانگ ؛ خ : بر آهنگ . ۳ خ : می یابد . ۳ ت : تا بد . ۴-۹ :

پ ۴ ، (افزوده \*\* ) ۱۰ ، ۸ ، ۹ ، ۷ ، ۵ ، ۶ ، \*\* بازت ج ج ش خ پ :

افزوده (۱) مگر بوما گذشت آهوسحرگاه کوه زدن افه بوطرف خرگاه (ج ج) :

نافه را ؛ ب : (۲) مگردی ماه گشت از و بهشتی کز من دوزخ پدید آمد بهشتی ،

(۳) مگر شب هند شد و آفاق قیصور که میبارد بجای برف کافور

(۴) مگرد در باغ شیرینست خسرو که می آید بهاری تازه از نو

(۵) مگر شیرینی شیرین در آمد که ناگه شورن از خسرو بر آمد (۶) مگر عتاب

شیرین شد شکو ریز که طوطی گشت سلطانی چو پردیز . آئیم باشد درین خوی

که ما را سربلندی در سر آورد	۵- مگر سروی ز طارم سر بر آورد
پرافشان کرد بر گلزار جمشید	مگر وقت شدن طاوس خور <sup>شید</sup>
که شب را روشنی در منظر افتاد	مگر ماه آمد از روزن در افتاد
که چندین خرمی در ما اثر کرد*	مگر باد بهشت اینجا گذر کرد
که گلزار شب از زاغ سیاه رست	مگر باز سپید آمد فوا دست
که ما را زنده دل دارد نهانی	۱۰- مگر با ما است آب زندگانی
که چون پروانه غم را بال و پر <sup>وخت</sup>	مگر کاقبال شمع نو بر افروخت

آه ز : به طارم ؛ پ : سر در .

به ت ز ت : سربزرگی ؛ ر : پر سر .

۵، ۶ : خ ت ج پ ۵، ۶ .

۶- ۹ : ب ۶، ۷، ۸، ۹ .

آ ۷ ح : ماه نو ؛

پ : ماه از فرار روزن افتاد .

۷ پ : روشنی بر منظر .

۸، ۹ : خ ج ت ح ج ز ت پ ۸، ۹ .

\* خ : افزوده

مگر زهره فرود آمد ز گردون که ساز مجلس ما کرد موزون

آ ۱۱ خ ر : مگر اقبال

مگر شیرین ز لعل افشاندنوشی	که از هر گوشه خیزد خروشی *
بگو ای دولت آن رشک پری را	که باز آور بهانیک اختری را
ترا بسیار خصلت جوینکوست	بگویم راست مودی راستگوست
۱۵- منم جوگشته و گندم دروده	ترا جو داده و گندم نموده
مبین کز توسنی خشمی نمودم	تواضع بین که چون رام تو بودم
نبود دزد هندو را کسی دست	که با دزدی جوانمردیش هم هست
ندارم نیم دل در پادشاهی	ولیکن رنج دل چندان که خواهی
دلم خون گرید از غم چون نگرید	کدامین ظالم از غم خون نگرید

۱۳ خ : که از هر گوشه می خیزد . \* ب ج چ ح خ : ازوده

(۱) چو در دام آمد آن آهوی طناز که برصیاد خود کرد آن همه ناز (ج: بخوری)

(۲) بدشواری تواند رفتن از دام که بود آنگاه توسن و این زمان رام (ج: آن ماه: ج: تند)

(خ: که بود او آن زمان بند این زمان)

(۳) ز ریحانی چنان چون در کشم دست که می مستور بودم و این زمان مست

(خ: بدشواری ازین گلشن توان رست) . ۱۴ خ : نگویی... ناخوابا... هم رسم

نکو نیست . ۱۵-۲۳: ح ۱۵، ۲۱، ۱۹، ۲۰، ۲۲، ۲۳، ۱۵ ج: توئی

۱۶-۱۸ ح: حذف شده . ۱۶ پ: حذف شده . ۱۸-۲۳: رخ ۱۸، ۲۱، ۱۹، ۲۰،

۲۳، ۲۲ . ۱۶ ث: چون زان . ۱۲ خ: حذف شده . ۸۰ خ: ندارد . ۱۸ ج: رنج

ر: درد . ۱۹ ات ز: دلم می ۱۹ ج: عاشق ؛ ح: طالع

۲۰- تنم ترسد ز هجران چون نترسد      کدامین کافر از هجران نترسد  
 لگد کوب غمت زان گشت رجم      که بخت بد لگد زد بر قوحم  
 چو بی زلف تویدل بود دستم      دل خود را بزلفت باز بستم  
 بخلوت بالبت دارم شماری      وز اینم کردنی تر نیست کاری\*  
 گرم خواهی بخلوت بار دادن      بجای گل چه باید خار دادن\*  
 ۲۵- از آن حقه که جز مرهم نیاید      بده زانکو بدادن کم نیاید  
 چه باشد کز چنان آب حیاتی      بغارت برده بخشی ز کافیتی

آ. پ ر : چون نترسد . ب. ج : عاشق ؛ پ ر : عاقل ؛ ر :

از مجنون . ۱۸ - ۲۱ : ث ج ۱۸ ، ۲۱ ، ۱۹ ، ۲۰ .

۱۹ - ۲۱ : ث ج ۱۹ ، ۲۱ ، ۲۰ . آ ۲۳ ب : بیوسد بالبت .

۲۳ خ ج چ ث ز ت پ ب : وزینم

\* پ ب ت ز ج چ ث ح خ : افزوده

چه فرمائی کمربندم برین کار      اگر کارست تا بر بندم این بار

(آح ث ز : بدین ؛ ج : درین ؛ ب : دارم ؛ ث : گوت باریست ؛ پ : گوت کار

باسربندم این .) آ ۲۴ ج : اگر . \* \* ت ز : افزوده

دلی راکش نوازش کرد خواهی (ز : دلی راکر) چه باید کرد با او این تباهی

۲۵ ب ث : ز آنچه ؛ ج : آنچه ؛ ت ز : زانچه ؛ ج : زانچه آن ؛ پ : میباشد

آ ۲۶ پ ث : حیوتی ؛ پ : کرده . ۲۶ ج : بخشد ؛ پ : ز کوفتی .

## غزل گفتن نکيسا از زبان شیرين \*

نکيسا کود از آن خوشتر ادائی	۱- چو برزد بار بد زين سان نوای
بنور روز اين غزل در ساخت باچک	شکفته چون گل نوروز خوش رنگ
سرکويت مرا خوشتر ز گلشن	زهی چشمم بيدار تو روشن
غبارت توتیای چشم دردم	خیالت پیشوای خواب و خوردم
ز تو روشن چراغ صبح خیزم	۵- بتو خوشبو دماغ مشک رينم
چراغ و شمع را رخشنده باغی *	مرا چشمی و چشم را چراغی

\* رخ ج ث : سرود گفتن ؛ ح : سرود گفتن نکيسا از زبان شیرين شور انگيز  
 پ : غزل خواندن کل ؛ چ : سرود گفتن نکيسا . اپ : حذف شده . آه ج  
 پ ر : و نورنگ ؛ خ : نورنگ . ۲ ز : اين سخن ؛ ج : اين نوا برداشت  
 خ : پرداخت برچنگ ؛ پ : بر ساخت برچنگ . ۳ خ : سرا . آه زج  
 ح پ ر : خوشدل ؛ ت ز ج چ ح پ ر : بيزم . ۵ ب : ز تو زنده ؛  
 پ : بتو ؛ ح : ز تو . ۶ ث ج ح خ : و چشم را ؛ چ ر : چراغ  
 چشم و چشم افروز باغی . \* \* ر : افزوده  
 فروغ از چهار تو مهر فلک را نمک از کان لعل تو نیک را  
 جہالت اختران را نور داده بخوبی عالمت منشور داده

چه می خوردی که روت چون بهار است  
 از آن می خور که آن می سازگار است  
 جمالت چون جوانی جان نواز د  
 کسی جان با جوانی در نواز د  
 تو نیز از آینه بردست یابی  
 ز عشق خود دل خودت یابی  
 ۱۰- مبین در آهنگ چاین ای بت چاین  
 که باشد خویشتن بین خویشتن بین  
 کسی آن آینه بر کف چه گیرد  
 که مردم نقش دیگر کس پذیرد  
 تو آینه چشم چون منی بس  
 که نماید بجز تو صورت کس  
 بدان داور که او دارای دهر است  
 که بیتو عمر شیرینم چو زهر است  
 مگر تلخ آمد آن لبر وجودم  
 که وقت سوختن خایده چو عودم  
 ۱۵- بترک بیدلی گفتن دلت داد  
 زهی رحمت که رحمت بردلت داد

۷ ج پ : نو بهار است . ۷ ج ز ج چ ث پ : که آن ؛ ر : که آنت ؛ ث : جمالت  
 با جوانی می بسازد . ۸-۱۲ ج : حذف شده . ۸ ج : دل نواز ؛ خ : جمالت  
 را جوانی ؛ پ : جان نواز است . ۸ ج : و جوانی ؛ ز خ : با جان ؛  
 پ : در نواز است . ۸-۱۲ ج : حذف شده . ۹ ج : داری ؛ پ : تا کی  
 آت ز ج : در آهنگ ؛ ب چ ر : در آینه . ۱۱ ج : کسی آینه را بر ؛ ج :  
 در کف ؛ ب خ : کس آن آینه را . ۱۰-۱۲ ج : در فصل بعد پس از بیت ۴  
 نوشته شده . ۱۳ ج : بان ؛ ۱۳ ج : جان . ۱۴ ج : چ ث خ پ ر : حذف شده  
 ۱۴ از : این . ۱۴ از : سوزد . ۱۵ ، ۱۶ ر : ۱۵ ، ۱۶ خ : زهی  
 بی هم رحمت بردلت داد ؛ پ : زهی ظالم که زحمت بردلت داد .



تو با تریاک و من باز هجران سوز  
 گمان بردم که چون سستی پذیرم  
 کنون افتادم از سستی و مستی  
 بس این یاران خود را زار گشتن  
 ۱- زنی هر ساعت بر سینه خاری  
 حدیث بیزبانی بر زبان آر  
 ز بی رختی کشیدم بر درت رخت  
 و گر نه من کیم کز حصن فولاد  
 ترا آن روز و آنکه من بدین روز  
 در آن سختی تو باشی دستگیرم  
 گرفتی دست لیکن پای بستی\*  
 جوانمردی نباشد یار گشتن\*  
 مزنی چون میزنی بنواز باری  
 میان در بسته را در میان آر  
 که سختی روی مردم را کند سخت  
 چراغی را برون آرم بدین باد

آ ۱۶ خ : دلسوز ؛ ح : باد . ۱۶ چ ث خ : این ؛ ز : درین ؛ ج : و  
 من آنکه . آ ۱۷ چ پ : سختی . ۱۷ ح : در آن بستی . ۱۸ ا ت ج :  
 افتادم ؛ ح : از بستی . ۱۸ ب ت : بار بستی ؛ پ : گرفتن دست و  
 آنکه باز بستی . \* ۱۸ - ۲۷ ث : ۱۸ ، ۲۶ ، ۲۷ ، ۱۹ - ۲۱ ، ۲۴ ، ۲۲ ، ۲۳ .  
 ۱۸ - ۲۷ ح : ۱۸ ، ۲۶ ، ۲۷ ، ۱۹ - ۲۲ ، ۲۴ . آ ۱۹ چ ر : بس است این بار ؛  
 ز : ساز . \* \* ت ز : افزوده .

چه باید ریخت خون مستمندی که هرگز بر تو ناید زو گزندی  
 آ ۲۰ ب : در سینه ؛ خ : زنی هر ساعتی بر دید خاری . ۲۰ ث ت :  
 و رمی زنی ؛ ح : مزنی گر ؛ پ : گو میزنی . ۲۰ - ۲۵ ج : ۲۰ ، ۲۱ ، ۲۴ ، ۲۲ ، ۲۳ ،  
 ۲۵ . آ ۲۱ خ حدیث بی زبانان ؛ ز : حدیثی . ۲۳ ح : حذف شده ۲۳ ز پ : برین ؛ ج : ازین .

ت را گردست بالا میپرستم	بحکم زیر دوستی زیر دستم
۲۵- مشو در خون چون من زیر دستی	چه نقصان کعبه را از بت پرستی
چه داریم از جمال خویش مهجور	رهاکن تا تو امی بینم از دور
جوانی را بیادت می گذارم	بدین امید روزی می شمارم
خوشا وقتی که آبی در برم تنگ	می نامم دهی بر ناله چنگ
بناز نیم شب زلفت بگیرم	چو شمع صبحدم بپشت بهیرم
شبی کز لعل میگویند شوم مست	بخسبم تا قیامت بر یکی دست
من وزین پس زمین بوس و ثاقت	ندارم بیش از این برگ فراق
بتو دادم عنان کار سازی	تو دانی گوشتی و رمی نوازی
به پیشت گشته واقفنده باشم	از آن بهتر که بی تو زنده باشم

۲۴۱ ت ج : تراکز ؛ خ : لا لا . ۲۴۲ ج : گیر . ۲۲- ۲۵ : پ ۲۲، ۲۴ ،  
 ۲۵، ۲۳ . ۲۵ ث ت ز ح : حذف شده . ۲۶، ۲۷ ث ح : حذف شده .  
 ۲۷، ۲۸ : خ ۲۷، ۲۸ . ۲۷ آ ج : باین ؛ ج پ : میگذارم ؛ خ : بدین  
 آمید من بر هیچ کام ۲۸ آ ج ح خ ر : خوشا وقتی . ۲۸ ز : باناله . ۲۸، ۲۹ : ج  
 ۲۸، ۲۹ پ : حذف شده . ۲۹ ز : بیازم ؛ ج : بیارم دست و زلفت را ؛ ج : بتا  
 ۳۳ ج : بخفتم . ۳۳ ج پ : درد فراق . ۳۴ ج : ترا دادم . ۳۴ ب  
 ج خ ح : گر . ۳۳ ج : و حذف شده . ۳۴ ث : بودن \* خ : افزوده  
 زنی هر ساعتی بر سینه ام سنگ      مزن چون می زنی بنوا چون چنگ

## غزل گفتن باربد از زبان خسرو \*

نکیسا چون زد این لیا و جنگ	ستای باربد برداشت آهنگ
بآواز حزمین چون عذرخواهان	روان کرد این غزل را در سپاهان
مراد رکویت ای شمع تلوئی	فلک پای بز آگند است گوئی
که گر چون گوسفندم میبری سر	بیای خود دوم چون سگ بر آن در
دلم راصی بوی اندیشه نیست	بیرکز بیدلی به پیشته نیست

\* رخ چ : سرود گفتن ؛ ح : سرود گفتن باربد از زبان خسرو  
 پرویز ؛ پ : غزل خواندن باربد . ا ر :  
 نکیسا چون زد این افسانه بر ساز      ستای باربد برداشت آواز  
 ۲ ر : نوار پرده عشاق آراست      در افکند این غزل را در ره راست  
 ۲ د : به آوازی ؛ خ : باهنگ ؛ ۲ د : در افکند ؛ ز : گریز کرد این غزل را در  
 ز ت : صفاهان . آ ۳ ج : اگر چون . ۳ ج : اگر چون . ۳ ج چ د :  
 فلک دانه پراکنده است گوئی ؛ ح ر : فلک پای بز افکند است گوئی ؛ ث : فلک  
 باری ؛ خ : فلک بر پای بند افکند گوئی ؛ پ : فلک واری چو ال در ست گوئی . آم خ  
 د : اگر چون . ۳ ت ز چ ح د ب : بیای خود دو ان آیم بدان در چ پ روان ؛ ح بدین  
 ب : بران ؛ چ د بدین ؛ ج : بران . آ ه ج : و اندیشه ؛ د : و اندیشه ها .

تقی کو بار این گل بر نتابد  
چو در خدمت نباشد شخصی <sup>نحو</sup>

بسوی کوشم که دل بردارم از تو  
نه بتوان دل زکارت بر گرفت <sup>نیت</sup>

۱۰- بدان جان کز چنین صد جان فرو  
بدان چشم سیه کاهوشکار <sup>ست</sup>

فرو ماندم ز تو خالی و نومید  
جد اگشتم ز تو رنجور و تنها

مدام پیش ازین چون ماه در میخ  
۱۵- چو در ملک جمالت تازه شد رای

بعمری کو بود پنجاه تا شصت  
چه باید صد گره بر جان خود <sup>بست</sup>

آهت زج ر: این دل ؛ پ: این غم. پ: اول و آخر مرع نیست: ... غم دیگر نتابد: ۷۰ د:  
حذف شده. آهت ز: نفس ؛ ج: مورد ؛ ۷ خ: پ: شود ؛ پ: از حذف شده \* زج (بیدار ۱۳)  
افزوده: دل از من شد بفریدیک تو پویان. نم بیدل دل و دلدار جویان (ج: بیدل شدم). آ: ۸  
د: بسی گفتم. ۸ پ: حذف شده. ۹ ج: نه بتوان دل ز بارت. آ: ۱۰ ز: بدان دل ؛ خ: جان صد  
آج: و چشم غبار است. ۱۱، ۱۲، ۱۳ پ: ۱۱، ۱۲، ۱۳ د: حذف شده. آ: ۱۲ ج: ماند ؛ ج: خاک و  
آ: ۱۲ ز: ج خ: پ: فرو ماند ز: جدا ماند. ۱۳ ش: فرو ماند. ۱۴ ج: د: حذف شده. پ: آخ: تو دانی با  
آ: ۱۵ پ: بنادی تازه. ۱۶ ت: ر: در فصل بیدیت نوشته شده. آ: ۱۶ ش: بعمری کان بود. پ: آخ: زج د:  
بر پای ؛ ش: در پای.

پس از عمری که <u>کودم دیده</u> جایست	کم از یک شب که <u>بوسم خاک پایت</u>
چنان دان گویم <u>پوخته</u> کردی	که بی شک <u>مردۀ</u> را <u>زنده</u> کردی
بنوری بر <u>فروز</u> <u>افسودۀ</u> را	بیوسی <u>زنده</u> گردان <u>مردۀ</u> را
۲۰- مراقب بود روی تو دیدن	مبارک باشد آواز <u>ت شنیدن</u> *
<u>خلاف</u> آن شد که از <u>چشم نهانی</u>	چو از چشم بد آب <u>زندگانی</u>
<u>خدائی</u> کافرینش <u>کرده</u> اوست	ز تن تا جان <u>پدید</u> آورده اوست
<u>امیدی</u> هست <u>کز روی</u> تو <u>دلسوز</u>	بروز آرد <u>شبنم</u> را هم یکی روز
چو شیرین <u>دست</u> بود <u>بار</u> دید	زدست عشق خود را <u>کار</u> دید
۲۵- نوائی برکشید از <u>سینه تنگ</u>	بچنگی داد <u>کاین</u> در <u>ساز</u> با <u>چنگ</u>
<u>بزن</u> راهی که <u>شه</u> <u>بیراه</u> <u>گردد</u>	مگر <u>کاین</u> داوری <u>کوتاه</u> <u>گردد</u>

۱۷ ج ث : از حذف شده . ۱۷ ج : کودم ؛ ر : جای پایت . ۱۸ ، ۱۷ ج :  
 ۱۷ ، ۱۸ ج : حذف شده . ۱۸ پ در : داری . ۱۸ خ : کین بزم .  
 ۱۹ ، ۱۸ ج : ب چ زت . ۱۸ ، ۱۹ ج : ۱۸ ج : حذف شده . ۱۹ ر : بیوسی .  
 ۱۹ ج ح خ در : بیوئی ؛ ج : زنده کن پژ مردۀ . ۱۹ ، ۲۰ ج : ث . ۱۹ ، ۲۰ ج :  
 ۲۰ ز : بادم . \* ت ز ج : افزوده . بیدارت گشایم دیدگان را . بیوت زنده گردان  
روان را . ۲۱ د : حذف شده . ۲۱ ج : خلاف آفت . ۲۲ ج : آرنده .  
 ۲۳ ج : کان روی دل افروز ؛ ج ح خ ر چ ث زت پ ب : امیدم ؛ د : گزان روی  
دلسوز . ۲۳ پ : برون آرد . ۲۵ ز پ : بر ساز ؛ ج د : گفت کاین در ساز با (د : کاین  
 حذف شده) . ۲۶ ج : حذف شده .

## غزل گفتن نکيسا از زبان شیرين

۱- نکيسا در ترنم جادوی سآخت  
پس آنکه این غزل در راهوی سآخت  
بسا ز ای یار با یاران دلسوز  
که دی رفت و نخواهد ماند امروز  
گروه بگشای با ما بستگی چند  
شآب عمر بین آهستگی چند  
زیاری حکم کن تا شهر یاری  
ندارد هیچ بنیاد استواری\*  
۵- بروزی چند با این سست رختی  
بدین سختی چه باید کرد سختی  
بسا تابه که ماند از طیرگی سورد  
بساکبا که سگبان بخت و سگ خورد  
خوشی آن باشد که اشب یاده تو  
امان باشد که فردا باز کوشیم

آخ : در ترانه . ۳ د : در غزل این پرده بناوخت . ۲ پ : ماندن . آست  
ز : بامن ؛ ج : روزگی چند . آچ : زیاران ؛ زج : شج ر : تا ؛  
پ : کن بر . ۴ ب : ندارد صبح . \* ج : افزوده  
بروز چند با دوران دویدن چه شاید دیدن و چه توان شنیدن  
آه ز : نوروزی ؛ ج : شست . ۵ خ : برین . ۴ هـ : حذف شده  
۴ د : حذف شده . آء ب خ : طیرگان ؛ پ : به ترتیب زیر نوشته شده  
بسا تابه . ناخرابا . گان سورد بچ ؛ کورد ؛ ح خ : کورد سگ خورد . ۶ زت ؛  
حذف شده ۷ ب : کواش ؛ ج چ د پ ب : می بنوشیم ؛ ج : چه خوش . ۲ ج : بگوشا  
پ : زمان باشد .

چو بر فردا نماید امیدواری  
جهان بسیار شب بازی نمود<sup>ست</sup>  
۱۰- بهاری داری از وی برخوردارموز

گلی کورا نبوید آدمی زاد  
گل آن بهتر کزو گلاب خیزد  
در آن حضرت که نام ز سفاست  
لب دریا و آنکه قطره آب  
۱۵- چو بازار تو هست از نیکوی تیز  
بجو کالای کاسد تا توانی  
درستی گوچه دارد کار و باری

بباید کردن امشب سازگاری  
جهان نا دیده جانچه سود<sup>ست</sup>  
همه فصلی نخواهد بود نوروز  
چو هنگام خزان آید بر دباد  
گلابی گر گذارد گل بریزد  
چومن کس در حساب آید محالست\*  
رخ خورشید و آنکه گرم شتاب  
کسادی را چومن روغن بر انگیز  
بکار آید یکی روزت چه دانی  
شکسته بسته نیز آید بکاری

۸ ح دج : ببايد کرد . ۹ ح : حذف شده ۹ ح دج : بسيار بازيها . ۹ د :  
جهان بي ديدن جانان چه سودست . ۱۰ ح دج : داری و برخوردار تو . ۱۱ ح د : که  
هر ؛ د : که هر روزی نخواهد بود نوروز ؛ خ : فصلت ، ۱۱ ح د :  
گلبرگ کو ؛ د : نبويد . ۱۱ پ : چو هنگامش سرآید . ۱۲ ح د : کزو ماورد  
پ : گز آن . ۱۳ ح : گلابی چون . ۱۳-۲۲ : د ۱۳ ، از ۲۰ ، ۱۴-۱۹  
۲۲ . ۱۳ پ : درین . ۱۳ پ : چومن اندر ؛ ح : چون زرد حساب ؛ ج : جوی را  
ر : چومن مس ؛ ث : جوی اندر حساب ؛ د : بیت ۲۰ فصل به تکرار شده . ۱۴ پ : جرم  
ح : گرمی و تاب . ۱۵ ح دج : چون مرا . ۱۶-۲۲ : ح ۱۶ ، ۱۸ ، ۱۹ ، ۲۰ ، ۲۲ ، ۱۶  
تج : که کار آید تو از وی چه دانی ( ج : به کار ) . ۱۷-۳۵ پ : حذف شده

اگرچه زر بهر افزون عیارست	قراضه ریزها هم در شمارست
نهادستی ز عشقم حلقه در گوش	بدین عییم خریدی باز مفروش
۲۰- تمنای من از عمر و جوانی	وصال تست و آنکه زندگانی
به پیغامی ز تو راضی است گوشم	برآیم زین اگر زین پیش گوشم
منم در پای عشقت رفته ازدست	بزحمت خورده و تنها شده دست
من آن سایم که در بالا و دزیر	ز پایت سرنگو دانم بشمشیر
نگردم از تو تا بی سر نگردم	ز تو تا در نگردم بر نگردم
۲۵- سخن تا چند گویم با خیالت	برون رانم جنیبت با جمالت
بهر لختی که تا اکنون نمودم	چو لحن مطربان در پرده بودم

آ ۱۸ د : اگرچه زر بوزن . ۱۹ ث : خریدستی . ۲۰ ت زج د :  
 رضای . ۲۱ ح :

نهادستی ز عشقم حلقه در گوش بدین عییم خریدی باز مفروش

۲۱ د : حذف شده . آ ۲۲ ح : من از دریای . ۲۲ ج :

بر غبت ؛ ر : بخلوت خورده می . آ ۲۳ ت زج ر : منم آن سایه

کز بالا و از زیر ( ز : و در زیر ) ؛ ح : سایه . ۲۳ ج : چو شمشیر

آ ۲۴ ب : بی تو تا . ۲۵ - ۳۶ ح : حذف شده . ۲۵ - ۲۹ ج ب ج

خ ۲۴ ، ۲۶ ، ۲۷ ، ۲۸ ، ۲۹ ، ۲۵ . ۲۵ - ۳۶ : ۲۷ ، ۲۸ ، ۲۵ ، ۲۹ ، ۳۱

۳۲ ، ۳۳ ، ۳۵ ، ازوده ، ۳۶ . ۲۶ - ۲۸ ت ز ث : حذف شده . آ ۲۶ ر : بهر سختی .



کنون در پرده خون خواهم افتاد	چو برق از پرده بیرون خواهم افتاد
چراغ از دیده چندان روی پوشد	که دیک روغنیش ز آتش نجو شد
بجای توتیا گردت ستانم	گهی بوسه گهی دردت ستانم
۳۱- بخسبانم ترا من می خورم ناب	که من سوت خوش باشم آتودر خواب
سر زلفت بگیسو باز بندم	گهی گریم ز عشقت گاه خندم
چنان بر نقش دل مالم نگینت	که بردستت نداند آستینت
در آغوش آنچنان گیرم تنت را	که نبود آگهی پیراهنت را

آ ۲۸ ج : از دیده جویان ؛

ج : از پرده چندان نور .

۲۹- ۳۰ : ر ۲۹ ، ۳۰ .

آ ۲۹ خ : بوسم .

آ ۲۹ ج : گهی دردت . ۳۰ خ د : حذف شده

آ ۳۱ ج د : به گردن .

آ ۳۲ ج : در نقش ؛

ز : دل دارم ؛ ج د : دل بندم ؛

ر : چنان بندم بدل نقش

۲۵- ۲۹ ج ب ج خ : ۲۴ ، ۲۶ ، ۲۷ ، ۲۸ ، ۲۵ ، ۲۹ .

۲۵- ۳۶ د : ۲۷ ، ۲۸ ، ۲۵ ، ۲۹ ، ۳۱ ، ۳۲ ، ۳۳ .

چو لعبت باز شد پنهان کند از  
 ۳۵- گر از دستم چنین کاری برآید  
 خدا یا ده به پیروزم گودان  
 چو خسرو گوش کرد آن بیت چاک  
 من اندر پرده چون لعبت شوم باز  
 ز هوشا ریم گلزاری برآید\*  
 چنین به روزی روزیم گودان  
 ز حالت کرد حالی جامه را چاک  
 قوی کن جان من در کالبد هان  
 بصد فریاد گفت ای بار بدهان

۳۴ د : حذف شده

۳۴ ج : کنم .

\* د (۱-۳) افزوده

(۱) نشینم در بر تو خرم و شاد دعا گوی تو باشم وز غم آزاد

۳۵ ج : حذف شده و بجای آن (۲) نوشته شده

(۲) ز یزدان دولتت خواهم شب و روز مگر باشم بیدار تو فیروز

(۳) پس آنکه گفت با مطرب که برگوی سخنهای که من گویم بسر گوی

(۳ د : دگر گوی)

آه ۳ ت ز : خدا یا یار را روزیم ؛ ج خ : خدا یا کار پیروزیم ؛

د : خدا یا کار فیروزیم . ۳۶ ب : چنین بهروز و بهروزیم گودان

ج : از این بهروز می روزیم گودان ؛ د : چنین فیروزی

روزیم . ۳۷ آ ر ح خ د : این . ۳۸ د : حذف شده .

۳۸ پ : تو بر کن جان ؛ ج : روان کن جان .

## غزل گفتن بارید از زبان خسرو

۱- نکیسا چون ز شاه آتش برانگیخت  
 با ستادی نوائی کود بر کار  
 ز ترکیب ملک بر دآن خلل را  
 ببخشای ای صنم بر عذر خواهی  
 ۵- گواز حکم تو روزی سرکشیدم  
 پشیمانم ز هو بادی که خوردم  
 گرفتم هر چه من کردم گناهست  
 قلم در حروف کش بی آیم را  
 ازین پس سر ز پایت بر نتابم  
 ۱۰- کنم در خانه یک چشم جای  
 ستای بارید آبی بر او ریخت  
 کز او چنگ نکیسا شد نگو سار  
 بزیر افکنده برگفت این غزل را  
 که صد عذر آورد بر هر گناهی  
 بسی زهر پشیمانی چشیدم  
 گرفتارم بهر عذری که کردم  
 نه آخر آب چشمم عذر خواست  
 شفیع آرم بتو بی خواهیم را  
 رخ از خاک سرایت بر نذارم  
 بدیگر چشم رویم خاک پایت

۱- ۱۰ د: حذف شده. آ: ز: ز: شه. ۲ پ: حذف شده. ۳ ز: چ  
 پ: افکند و بر؛ ر: بزیر افکن فرو؛ ث: بزیر افکند بر. ۴ ج: چ: بر  
 ۵ ز: ز: درهر. ۶ ز: ز: بسا. ۷ خ: ج: باده؛ ۸ ث: بهر جوی؛  
 ت: بهر کاری. ۹ ج: ت: قلم بر حروف. ۱۰ ح: حذف شده. ۱۱ خ: ج: ز: بر نذارم  
 ت: از آن. ۱۲ ب: سراز فرمان و رایت؛ ر: سر. ۱۳ ا: ر: چشم بوسم.

سگم وز سگ بتر پنهان نگویم  
 نصیب من ز تو در جمله هستی  
 اگر محروم شد گوش از سلا مت  
 درین تب گرچه بر نام فغانی  
 ۱۵- ز تو پرسش مرا امید خاصست  
 نداری دل که آبی در کنارم  
 ز تو بی روزیم خوانند و گویم  
 اگر راضی شدی کاین دل خراست  
 نهائی کز غمت غمناکم ای جان  
 ۲- منم عاشق مرا غم سازگار است  
 گرت جان از میان جان نگویم  
 سلامی بود و آن هم باز بستی  
 ز بانرا تازه میدارم بنامت  
 گرم پرسی ندارد هم زبانی  
 اگر برخاطرت کردم تمامست  
 و گرداری من این طالع ندارم  
 مرا آن به که من بهروز اویم  
 رضای دوستان جستن ضو است  
 نگوئی من کدامین خاکم ای جان  
 تو معشوقی تو با غم چه کار است

۱۱ ج : گرت جادرمیان ؛ ج : نجویم ؛ ح : گرازجان . ۱۲ ، ۱۳ ج ۱۳  
 ۱۲ . ۱۳ ج : از . ۱۳ ث : در باز ؛ خ د : و حذف شده ؛ ر : درینز  
 ۱۳ ث ، و گر . ۱۳ ب : تمامت . ۱۴ ج : ندارم . ۱۵ ث ؛  
 مرا امید پرسش ز تو خامست اگر در خاطرت کردم تمامست  
 ۱۵ ج : اگر در . ۱۶ از : ندارم ؛ ج : که آری ؛ چ ر : بر . ۱۶ از : دارم ؛ پ : طاقت  
 ۱۷ ج : بد روزیم . ۱۷ زخ پ : آن بس ؛ ج : بدروز . ۱۸ ت ز : حذف شده . ۱۸  
 پ ث خ ر : اگر تو راضی کاین . ۱۹ - ۲۰ : پ . ۱۹ ، ۲۰ د : حذف شده . ۱۹ ث ؛  
 کز بیت ؛ خ : نبینی . ۱۹ ج ح : کز کدامین . ۱۸ ، ۱۹ ث ؛ ۱۸ .

تو بر من تا توانی ناز میساز  
 تو کوسازی و گونه من بر آنم  
 اگر من جان دهم در مهر بانی  
 اگر من بر نخوردم زان نگوئی  
 ۲۵ تو دایم مان که صحبت جاودان  
 مرا گر روز و روزی رفت بر باد  
 چو برزد بارید بر خشک روی  
 دل شیرین بدان چوبی بر آفت  
 که تا جانم بر آید میکشم ناز  
 که سوزم در غمت تا میتوانم\*  
 ترا باید که باشد زندگانی  
 تو بر خوردار باش از خوبوئی  
 من ارمایم و گونه پاک از آن نیست  
 ترا هر روز روز از روز به باد  
 بدین تویی که برگفتم سرودی  
 که چون روغن چراغ عقل و آسوخست

۲۱، ۲۰ : پ ۲۱، ۲۰ . آ ج خ د : با من . ۲۳ پ : تا حذف شده  
 ۲۲ ز ث ج ب : تو کوسازی و گونی \* ج ث ح خ پ ر : افزوده  
 مرا گونیست دیدار تو روزی تو باقی باش در عالم فروزی  
 (آپ : هست) . ۲۳ ج د : وگر . ۲۳ ج : ترا باشد که باید  
 ۲۴ ت ز ج : وگر ؛ ج در : از نیکوئی . ۲۴ ج : بر خوردار ؛  
 پ : تو باقی باش در عالم فروزی . ۲۵ ث : وگونی . ۱۸، ۱۵، ۱۴  
 ۲۰، ۲۴، ۲۵ ح : حذف شده . ۲۳، ۲۲ خ : حذف شده . ۲۵-۱۷ : خ  
 ۱۷، ۱۹، ۱۸، افزوده . ۲۵، ۲۰، ۲۱، ۲۴ . ۲۴ خ : و حذف شده .  
 ۲۶ ج : بارید زین . ۲۷ ث : که گفتم خوش ؛ د : تغزی ؛ ز : که من گفتم  
 ج : بدین تویی و تغزی خوش سرودی . ۲۸ ج خ : بدین ؛ د : از آن ؛ ر : بدان گویی  
 ۲۸ ث : چون آتش .

چنان فریاد کرد آن سرو آزاد	کز آن فریاد شاه آمد بفریاد
۲. چو شاهنشاه شنید آواز شیرین	رسیدی کرد و شد و ساز شیرین
در آن پرده که شیرین ساختی	هم آهنگیش کردی شه باواز
چو شخصی کو بکوهی راز گوید	بدو کوه آن سخن را باز گوید
از آن سومه ترانه برکشیده	وز این سوشاه پیراهن دریده

۱۶-۲۷ : ت ز ۱۶، ۱۷، ۱۹، ۲۰، ۲۲، ۲۱، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۶  
۲۷،

ر : ۱۶، ۱۹، ۱۸، ۲۱، ۲۰، ۲۲، (افزوده\*)، ۲۳، ۲۴، ۲۵  
۱۷، ۲۶، ۲۷.

آ ۳ : شهنشاه چون.

ب ۳ : سروری کرد.

۳۱ ح : حذف شده

۳۱، ۳۲ : ز ۳۱، ۳۲.

آ ۳ ز : همان آهنگ ؛ د : آهنگ شهری ؛ پ : هم آهنگی  
بکردی شه.

ب ۳ ج : آن حکایت . آ ۳ ج ح خ ر : ازین ؛ خ : وین

ب ۳ ج ت ر : وز آن ؛ ح ث خ : وزان ؛

پ : ماه.

صداع مطربان از راه برخوا <sup>ست</sup>	چو از سوز دو عاشق آه <sup>ست</sup>
ز جز خسرو سوارا کرد خالی	۳۵ ملک فرمود تا شاپور حالی
سوی خرگاه شد بیصبر و پش <sup>ش</sup>	بر آن آواز خرگاهی پراز جو <sup>ش</sup>
گرفتش دست و گفتا جانگه دار	در آمد در زمان شاپور هشیار
چو خود را دستگیری دید بنشست	اگر چه کار خسرو می شد از دست <sup>ست</sup>
چه آواز است رازش درین آموز	پس آنکه گفت کین آواز دلسوز

۳۴ ت ز : چو زین سان از ؛  
 ث : چو زان سواز دو عاشق ؛  
 ح : چو زان سان از ؛  
 خ : چو از ساز ؛  
 پ : چو از این هردو عاشق آه برخاست ؛  
 ۳۳ خ : صدای مطربان ؛  
 ۳۵ ت : سراکودند ؛  
 خ ث : بجز .  
 ۳۶ ح : خرگاه .  
 ۳۶ پ : برین خرگاه .  
 ۳۸ ز : کرد بنشست ؛  
 ۳۹ ح : زهرش .

## بیرون آمدن شیرین از خرگاه \*

حکایت برگرفته شاه و شاپور      جهان دید ندیک سرفورد نور  
 پری پیکر بیرون آمد از خرگاه      چنان کز زیر ابر آید بیرون ماه  
 چو عیاران سرمست از سر مهر      پای شه در افتاد آن پری چهر  
 چو شه معشوق رامولای خود <sup>دید</sup>      سر او را بزیر پای خود دید  
 ۵. ز شادی ساختش برفرق خود جای      که شهر تاج بر سر به که در پای

\* پ : در رسیدن خسرو و شیرین یکدیگر ؛ ت : بیرون آمدن شیرین  
 از خرگاه و در قدم خسرو افتادن ؛ ز : بهم رسیدن خسرو و شیرین  
 چ : عشرت کردن خسرو و شیرین ؛ خ : رفتن خسرو به خرگاه  
 شیرین ؛ د : ... از خرگاه پیش خسرو ؛ ح ت : حذف شده  
 آ چ : و حذف شده ؛ پ : اول و آخر مصرع ناخواناست ؛ این غم  
 شاه و شاپور ؛ ج : در ؛ ج : جهان را دید .  
 آ پ : آمدن خواهان . ۲ ج : که از ؛ پ : چنان کز زیر ابر  
 خورشید تابان . آ ۳ ت ز : آن پری چهر . ۳ ت ز : از  
 سرمهر . ۴ ت ز ج : سروی را ؛ ح د ث خ ر : سر خود .  
 ۵ ت : بر تابی ؛ پ : برفرق سرجای .



در آن خدمت که یارش ساز میکرد  
 چو کار از پای بوسی برتر آمد  
 از آن آتش که بر خاطر گذر کرد  
 ملک حیران شده کان روی گلرنگ  
 ۱۰ نهان در گوش خسرو گفت شایو  
 ز بهر آنکه خود را تا با امروز  
 کنون ترسد که مطلق دست شاه  
 چو شه دانست کان تخم بومند  
 بسی سوگند خورد و عهد هاست  
 ۱۵ بزرگان جهان را جمع سازد

مکافاتش یکی ده باز میکرد  
 تقاضای دهن بوسی در آمد  
 ترش روی بشیرین در اثر کرد  
 چرا شد شاد و چون شد باز دلتنگ\*  
 که گرمه شد گرفته هست معذور  
 بنام نیک پرورد آن دل افروز  
 نهد خال خجالت بر رخ ماه  
 بر و راحت نیارد جز پیوند  
 که بی کاوین نیارد سوی او دست  
 بکاوین کردنش گردن فوارد

آء ج د : بهر خدمت ؛ پ : باز میکرد ؛ پ : مکافات نکرده باز میکرد  
 آء خ : وزان . آء ج پ : بر اثر . آء ج د : ملک حیران که آن  
 بت روی گلرنگ . \* ج : افزوده نهان در گوش خسرو را زیگفت  
 حکایت های رفته باز میگفت . آء ت ب : اگر مه ؛ ج : که گر  
 شده ؛ پ : جهانی دید یکسو نور در نور . آء ر : برای (ز بهر) . آء ج :  
 این دل ؛ د : بنام و تنگ . آء ج ج : کشد ؛ خ : نهد خار . آء ب : بر رخت ؛  
 ج خ ش ح د پ : زحمت ؛ ز ر : بدو سر در نیارد . آء پ خ ج ح ش زت ؛ کابین ؛  
 ش زت ؛ بنام . آء ج : سازیم ؛ ب پ ش زت : سازم . آء ج : فرازیم ؛ ب ت پ  
 ش ز : فرازم ؛ پ خ ش ؛ ب کابین .

که از دست این زمان آن برونخیزد	وی باید که می در جام ریزد
بروی یک دیگر عالم به بنیم	یک امشب شادمان با هم نشینیم
بخنده برگشاد از ماه پروین	چو عهد شاه را بشنید شیرین
سر زلفش بر قاصی در آمد	لبش با دُر بغواصی در آمد
سماع مطربان را خواب داده	۶. خروش زیور و زر تاب داده
بجرعه ساقیان رامست کرده	لبش چون می قدح بردست کرده
که مه مطرب بود خورشید ساقی	ز شادی چون تواند ماند باقی
کز اسباب غرضها دور مانده	دل از مستی چنان مخمور مانده
زلذت کرده شهوت را فراموش	دماغ از چاشنیهای دگر نوش
دل از شادی کجا باشد شکوبا *	۲۵ بخور عطر و آنگه روی زیبا

۱۸ ت ز : آن رشک پروین . ۱۹ ت زد : لب لعلش بغواصی . ۱۹ :  
 برآمد . ۲۰ زج : خروش زر و زیور ؛ خ : خروش زبر و بیم در . ۲۰ :  
 ج دث ر : دماغ ؛ چ : تاب داده . ۲۰ پ : حذف شده . ۲۱ پ ج ث  
 د خ : میکرد . ۲۱ چ : در دست ؛ ر : از می . ۲۱ ح : حذف شده  
 ۲۲ ج بود باقی ؛ پ : چون ترانه بود باقی . ۲۴ ت ز ج د : شکر نوش  
 پ ؛ جگر هوش . ۲۴ د : شهوت ها . ۲۵ ج ث خ : بخور عود .  
 ۲۵ چ : وی ؛ ز ت : از جانان . \* پ : افزوده  
 شه و شیرین بسان شیر و شکر      نشسته باده نوشان عیش در ...

دو آب و آتش اندر آب و آتش	فرمانده ز بازیمهای دلکش
چو مقناطیس کاهن را رباید	کششهای بی بدن رغبت که باید
نکردند از وفا زنها رخواهی	ولیکن بود صحبت زینهای
برون آمد ز شادی چون گل از بو <sup>ست</sup>	چو آمد در کف خسرو دل <sup>ست</sup> دو
پرنده ماه را پروین بر آمود	۳۳. دل خود را چو شمع از دیده پالود
مگر بر مجرمه عود میساخت	بمژگان دیده را بر ماه میدو <sup>خت</sup>
گهی می بست سنبل در کمندش	گهی می سودنو گس بر پزندش
گهی لرزید چون سیماب پیو <sup>ست</sup>	گهی بر نار سیمینش زوی <sup>ست</sup>
ز شب بر ماه مشک انداز کردی	گهی مرغول جعدش باز کردی
غلامانه کلاهش بر نهادهای	۳۵. که از فوق سرش معجوش گشادی

۲۶. ب ت ج ج : دو ؛ زر : در ؛ پ : چو آب . ۲۷. ت ز ج ب : شاید  
 پ : بر این ۲۷. ج : کاهن می رباید . ۲۸. ت : نکرد اندر وفا . ۲۹. ب : کف  
 دوست ؛ ح : در دل شیرین ؛ پ : دل و ؛ ز ث د ت ؛ گل دوست ؛ ۲۹. ج ؛  
 نمی گنجید شه چون غنچه در ؛ ح : بر چون . ۳۱، ۳۲. ح : حذف شده  
 آ ۳۱. ب ر : در ماه . ۳۱. ج : ولی بر مجرمه چون . ۳۲، ۳۳. خ : ۳۲، ۳۳. ب :  
 در ؛ خ : می کود . ۳۲. ر ت پ د ث : بر کمندش . ۳۳. ز ث خ ؛ گه می ؛ ح : گه  
 می زد دید . ۳۴. ز ج ث خ د ت : می کرد . آ ۳۴. ث : یکی ؛ د : مرغول غنبر  
 ۳۴. د : ز شب در روز مشک . آ ۳۵. د : گهی از فوق او معجوش گشادی (ت : سر معجز)

گه از گیسوش بستی بر میان بند  
 گه آوری ز نخ چون سیب در مشت  
 گهی دستینه از دستش ربودی  
 گهی خلخالهاش از پای کنی  
 ۴. گه آوری فروزان شمع در پیش  
 گهی گفتی تنم را جان توئی تو  
 گه از لعلش نهادی در دهان قند  
 گهی دیدی و در حال دل خویش  
 گهی گفت این منم و آن توئی تو  
 بدش در بند آن پاکیزه دل بند  
 بشاهد بازی آن شب گشت خور

آ ۳۶ ج : گهی گیسوش . ۳۶ ب : بردهان . ۳۶ ح : حذف شده . ۳۶  
 پ : بر زبان قند . ۳۸ ح : زمانی یاره از دستش ربودی ؛ ث : زمانی  
 یارش از ساعد . ۳۸ ج : بندیش ؛ چ : ببند بازویش ؛ ر : ببازو  
 بندیش بازو ؛ ح : بندش آن ؛ خ : ببازی . ۳۹ پ : و جوئی  
 حالت خویش . آ ۴۰ ت ز ج د پ : گهی گفتی مرا جانان توئی تو ؛  
 خ : تن و جانم . ۴۱ پ : گهی گفتی منم این و این توئی تو ؛ ت  
 ج ح ث د : گهی گفتی مرا درمان توئی تو ؛  
 ر : و حذف شده ؛ خ : گهی گفتی که درمانم توئی تو . ۴۱ چ :  
 گهی گفتی که جانانم توئی تو گهی گفتی دل و جانم توئی تو  
 آ ۴۲ ب ث : در بند وزان ؛ ح : پاکیزه گوهر . ۴۲ ز : بشاهد بازی  
 زو گشت ؛ ج : بود ؛ ح : باور ؛ پ : آن حذف شده ؛ خ : دل کشته خورسند .

نشاط هر دو در شهوت پرستی	بشیر مست ماند از شیر مستی
صدف میداشت در خویش را پس	که تا در وی نیفتد نوک الماس
۴۵ ز بانگ نوشمهای خوشتر از نو	زمانه ارغنون کرده فراموش
دهل زن چون دهل را ساز میکرد	هنوز این لابه و آن ناز میکرد
بدینسان هفته دمساز بودند	گاهی با عذر و گاه با ناز بودند
بروز آهنگ عشرت داشتندی	دمی بیخوشدی نگذاشتندی
شب نرد قناعت باختندی	بیوسه کعبتین انداختندی
۵۰ شب هفتم که کار از دست میشد	غرض دیوانه شهوت مست میشد*
ملک فرمود تا هم در شب آن ماه	به برج خویشتن روشن کند راه

---

۴۴ رخ : درج خویش را . ۴۴ ج : در دُر ؛ چ ث خ  
 ر پ : بر دُر ؛ ث خ ر ت : بر در ؛ ح : بروی  
 ۴۵ ج : سازهای . ۴۵ چ : ث را افزوده (ارغنون را) .  
 ۴۶ خ : حذف شده . ۴۶ پ : آن لابه . ۴۷ ث : برین  
 ۴۷ ج ح : باعیش . ۴۸ ح : شبی . ۴۹ ح : حذف شده .  
 ۴۹ ج ت : تاختندی . ۵۰ پ خ ج ز ت : شب هشتم .  
 \* فصل افزوده ت : « بازگشتن شیرین از لشکرگاه بقصر خویش »  
 ز : « رفتن شیرین به خانه خویش » ؛ ج : « بازگشتن شیرین بقصر  
 خویش » . ۵۱ پ : به برج خویشتن زد شب قدمگاه .

نشیند تا بصد تمکینش آرند	چومه در محمل زرینش آرند*
سپاهی چون کواکب در رکابش	که از پری خدا داند حسابش
چو رفت آن نقد سیمین باز در سنگ	ز نقد سیم شد دست جهان تنگ
۵۵ فلک برگرد زرین باد بانی	نماند از سیم کشتیهانشانی
شهنشه کوچ کرد از منزل خویش	گرفته راه دارالملک در پیش
بشهر آمد طرب را کار فرمود	بر آسود و زمی خوردن نیاسود
بفیض ابروی سیمادر خشی	جهان را تازه کرد از گنج بخشی

۵۳، ۵۲ : ر ث ج پ ح خ ۵۲، ۵۳ .

آ ۵۲ ج : فرستد . ۵۲ ح : بهمد خود عروس آیینش آرند .

۵۲ د : آرد .

\* ر : افزوده

چنان کاید ببرج خویشتن ماه بقصر خویشتن آمد ز خرگاه

۵۳ ج : که از کثرت ؛ ج د : ز بسیاری ؛ پ : که ارزاین . آ ۳۳ ث : آن

ماه ؛ ح : چو شد ؛ خ : آن قفل . ۵۴ ج : ز سیم نقد . آ ۵۵ پ

دملک . ۵۵ پ : از سیم حذف شده ؛ د : و گورها . \* خ : بر فصل

افزوده «مراجعت نمودن خسرو بهداین» . آ ۵۷ پ : سار . ۵۶ ز : بیاسود

آ ۵۸ ز چ ث : ابر سیمائی ؛ ب پ ت : سیمای ؛ ج ح : ابرو سیماب ؛ خ :

ابرو سیماب ؛ د : ابر سیماب از . ۵۸ ح ر : از تاج ؛ پ : زرد کرد .

درآمد مرد را بخشنده دارد	زمین تا در نیار و بر نیارد
نه ریزد ابر بی توفیر دریا	نه بی باران شود دریا مهیا
نه بر مرد تهمی کف هست باجی	نه از ویرانه کسی خواهد خراجی
ملک فرمود تا اختر شناسان	کنند اندیشه در دشوار و آسان
بجویند از شب تاریک تارک	بروشن خاطر و روزی مبارک
که شاید مهند آن ماه دل افروز	ببرج آفتاب آوردن آن روز
۶۵ رصد بندان بر او مشکل گشایند	طلب را طالع میمون نهانند

۵۹ پ : نیارد در . آء ز : نه ریزد آب . بء پ ت ز : نه بی  
 دریا شود باران ؛ پ : نه بی دریا شود مارا مهیا ؛ چ : درها .  
 آء ب ز خ در : تهمی رو ؛ ت چ ح : تهمی دست است .  
 آء ب چ : ویران کسی ؛ ت : ویرانه خیزد . آء پ : حذف شده  
 آء ح ج چ خ ث پ ر ت : شبی فرمود . بء ز پ : اندیشه  
 دشوار ؛ ت خ : اندیشه دشوارش . ۶۳ ، ۶۴ ، ۶۵ : ت ۶۳ ، ۶۴  
 آء پ : تر تاریک . بء ح : خاطر و روز ؛ پ : خاطر ؛  
 پ : روزی حذف شده . آء خ : مهر آن . بء چ ت ح  
 پ : بیزم ، آء ز : نهانند ؛ ح : خردمندان بدو مدخل  
 آء ز چ پ ر : طرب را ؛  
 ج : طالع

## آوردن خسرو شیرین را از قصر بهداین \*

عروس صبح را پیروز شد بخت	به پیروزی چو پیروزه گون تخت
عجوزه عالم از بس چاره کردن	جهان رست از مرقع پاره کردن
که خور از شرم آن آرایش انداخت	شه از بهر عروس آرایش ساخت
سراسر سرخ موی وز رد خال	هزار اشترسیه چشم و جوان سال
همه زرین ستام و آهین سم	۵- هزار اسب مرقع گوش تادم

\* ز : هدیه فرستادن خسرو شیرین را ؛ ج : گفتار در آرایش عروسی  
 شیرین ؛ ج : فرستادن خسرو شیرین را بهداین بطلب او ؛ خ : آوردن  
 شیرین را بهداین ؛ ح : فرستادن خسرو پرویز و آوردن شیرین  
 شور انگیز را و نکاح کردن ؛ پ : آرایش کردن خسرو جهت شیرین  
 د : حذف شده . آ ا د : فیروز آ پ : برگشادن ، ب ب :  
 از رو سازه ؛ ر : عروس عالم از زریاره ؛ خ : زر پاره کردن ؛  
 پ : عجم را عالم از زر پاره کردن . ب ب : از بهر ؛ د : که چرخ  
 ث : از شرم او . آ ا ت ز ج ج : و حذف شده . ب ب : یکایک  
 سرخ موی وز رد خال . ۶ ، ۵ : ح ج د ۶ ، ۵ . آ ۵ ب : دوش تا  
 پ : زرین تا ؛ ۵ ح : عنان .



هزار استرستاره چشم و شرنگ	که دوران بود بارقارشان لنگ
هزاران لعبان نارستان	برخ هریک چراغ بت پرستان
هزاران ماهرویان قباپوش	همه دُر در کلاه و حلقه در گوش*
ز صندوق و خزینه چند خروار	چوسنگ آگنده از لؤلؤی شهوار
۱. ز مفروشها که پردیبا وزر بود	ز صد بگذر که پانصد بیشتر بود
چو طاوسان زرین ده عمار	بهر طاوس در کبکی بهاری
یکی مهدی بزر ترکیب کرده	ز بهر خاص او تزیین کرده

آء ت ج چ د پ : و حذف شده ؛ ز چ ح : یکرنگ ؛ خ ج : هزار  
 اشتر . آء ت ز : که بارقارشان بود دوران لنگ (ت : بودی) ؛  
 ث : بارقارشان چنگ ؛ پ : که در این بود بارقار او لنگ .  
 آء ت ز چ خ د ج : هزار از ؛ ح : هزار از ماهروئی . ۸ ح : حذف شده  
 آء ت ز چ ث ح خ د : هزار از ؛ ز ز چ ث خ پ : قصب ؛ ب ت ج : قبا  
 پوش . ۸ ز : در جبین ؛ خ : همه زرین کلاه ؛ پ : همه در سر کلاه .  
 \* ز : افزوده قطار اشتران دیده .... که بارش طشت ....  
 ۱۰۱۹ : ب ج ۱۰ ۹۰ ۹۱ : ز صندوق جواهر ۹۱ همه آگنده ؛ ح : چو د ؛ خ : چو بار  
 د : پر لؤلؤ ؛ ح : چو د آگنده . آء ج : دیبای زر \* ت ز : افزوده همه پر زردیبا های  
 چینی کزان سان در جهان اکنون نیستی . آء ج ح : ز طاوسان ؛ د : زیبا صد  
 عمار ۱۱ ث : بر کبکی ؛ ج خ ح : در کبک . آء ب ت : بدر ؛ خ : زر . ۱۳ ج : ترکیب  
 ۱۲ خ : کردند . ۱۲ پ : حذف شده .

زحده بیستون تاطاق گرا	جنیبتهاروان باطوق وهورا
زمین را عرض نیزه تنگ داده	هورا موج بیرق رنگ داده
۱۵- همه ده موکب ترکان چون شهد	عماری بر عماری مهد بر مهد *
شکریزان عروسان بر سر راه	قصبه های شکروگون بسته بر ماه
پریچهره بتان شوخ دل بند	ز خال و لب سرشته مشک باقد
بگود فوق هوسرو بلندی	عراقی وار بسته فرق بندی
ز پشت زین بر اسبان سواره	ز گیسو کرده مشکین تازیانه

۱۶، ۱۲ : ج ۱۲، ۱۵، ۱۳، ۱۴، ۱۶، ۱۲ - ۱۲ : ج ۱۲، ۱۵، ۱۳، ۱۴، ۱۶، ۱۲  
 ۱۲، ۱۴ : آ ۱۳ از : کسرا ؛ خ ؛ گرای ؛ د : طاق کسری . ب ۱۳ چ :  
 و حذف شده ؛ ث خ ؛ طاق ؛ خ ؛ هرای ؛ د : با طاق زری .  
 ۱۵، ۱۴ : ج ۱۵، ۱۴، ۱۳، ۱۴، ۱۵ : ت : حذف شده .  
 آ ۱۴ از : چوب نیزه ؛ ج ؛ عرض برق ؛ ث پ : دارد . ب ۱۴ اب ؛ بیدق ؛  
 ج ؛ بروق ؛ ج ؛ لشکر ؛ ز ؛ برق ؛ ث ؛ دارد ؛ ب ۱۳ ج :  
 تنگ داده . ۱۶-۱۴ : خ ؛ حذف شده . ۱۵، ۱۴ : ح ؛ ت : حذف شده  
 ۱۵ ز پ ؛ حذف شده . آ ۱۵ ر ؛ خوبان ؛ ج ؛ مهد . ۱۵ ج در ؛  
 در عماری مهد در . \* ث ؛ افزوده زمین را عرض نیزه تنگ دارد هورا  
 موج بیرق رنگ دارد . آ ۱۷ ب ت ز ج ح ؛ بتانی ؛ ج ح ؛ خوب دل بند ؛ ث ؛  
 بتانی خوب و ؛ خ ؛ بتان خوب ؛ دل بند ؛ ۱۷ ز ج ج ح ؛ و حذف شده . ۱۸ ت ز حذف شده ؛  
 د (ب آ) ۱۹ ر ؛ پشت ؛ ث ؛ بر آن . ۱۹ د ؛ ز مشکین کرده گیسو تازیانه .

زده بر لؤلؤ زر لؤلؤ تر	۲. بگیسو در نهاده لؤلؤ زر
چنین آرایشی از چشم بد دور	بدین آیین بدین رونق بدین نور
باستقبال شیرین باز رفتند*	یکایک در نشاط و ناز رفتند
بیاوردند شیرین را بصد ناز	همه ره گنج ریز و گوهر انداز
غنی شد دامن خاک از خزاین*	چو آمد مهد شیرین در مداین
شهنشاه ریخت در پایش نثاری	۲۵. بهر گامی که شد چون نوبهای
درم روید هنوز از پشت ماهی	چنان کز بس درم ریزان شاهی
چو در برج حمل تابنده خورشید	فرود آمد بدولت گاه جمشید

آ ۲. ح ج : لولوی ؛ خ : نهاده گوهر و زر ؛ ج : در فکنده ؛  
 ث : کوکب . ۲. ح : لولوی زر لولوی زر ؛ ج : بلولودر نشانده  
 خوشه زر ؛ خ : زده در زر و گوهر ؛ پ : زبر لولوی بر ؛ ب :  
 زده در لولو ؛ ث : زده در کوکب . آ ۲. خ در : بدین رونق بدین  
 آیین بدین نور ؛ ج : دور آ ۲. ح ج : چنین آرایش از چشم بدان دور ؛  
 ر : زو چشم بد دور . ۲۱. پ : حذف شده . آ ۲. پ : کوندند . \* ب ج در :  
 افزوده (۱) بجای فندق افشان بود بر سر در افشان هر دُری چون فدی تر  
 (۲) بجای پره گل نافه مشک مرصع لؤلؤ تر باز رخسار (آ ۲) : هر یکی چون لؤلؤ  
 تر ؛ آ ۲. د : دسته گل . \* \* افزوده ج « در زفاف خسرو و شیرین » ؛ د : نکاح  
 بستن خسرو و شیرین را . آ ۲. خ : بهر گامی که می شد چون بهاری . آ ۲. ج : که از  
 ۲۶. ز : ریزد ؛ ج : از آب و ماهی ؛ پ : درم در دید این دم . . . ناخواناست .

۳۴. ملک فرمود خواندن موبدان را  
 ز شیرین قصه برانجهن خواند  
 ۳۵. که شیرین هم مراجفت است و هم  
 زمن پاکست با این مهربانی  
 گراوراجفت سازم جای آن هست  
 می آن بهتر که با گل جام گیرد  
 چو برگردن نباشد گاوراجفت  
 ۳۵. همه کرد از جبینها برگرفتند  
 گرفت آن گاه خسروست شیرین  
 سخن را نقش بر آیین او بست  
 چو مهدش را به مجلس خاصگی داد  
 همان کار آگاهان و بخردان را  
 که هکس جان شیرین بروی افشاند  
 بهرنیکی که بنمایم سزاوار  
 که داند کرد از نینسان زندگانی  
 بدو کردن فوازم رای آن هست  
 که هومرغی بجفت آرام گیرد  
 بگا و آهن که داند سنگراست  
 بر آن شغل آفرینها برگرفتند  
 بر خود خواند موبدان که بنشین  
 برسم موبدان کاوین او بست  
 درون پرده خاصش فرستاد

۲۸ ت ز : حذف شده . ۲۸ ب : و موبدان را ؛ ح خ چ ث : همه کار ۲۹ ج ر : راند  
 ۲۹ ج : هریک . ۳۰ ت ز : حذف شده . ۳۰ ج د خ پ ر : که شیرین شد مراهم جفت  
 ۳۱ ب ج ج د خ ر : بهرچیز که بنوازم ( ج : بهر مهربی ؛ ث ر خ پ : مهرش ؛ ث :  
 بنوازی ) ۳۱ پ : زنی پاکست . ۳۲ ج : جان ۳۲ ز پ : جای آن ؛ ج ج : برو آیم ؛ ث  
 ج : هم کردن ؛ ت ز : برصحرای ۳۳ ر : خاکرا ؛ ج د : زمین بی گاو و آهن چون توان سفت ؛ ح  
 پ : بگا و آهن که جاشایندین سفت . ۳۵ ج : آن کار ؛ پ ز ج ث : در گرفتند ؛ ت : بدان شغل  
 ۳۵ ج : حذف شده . ۳۵ پ : بران عشق آیم ؛ ث ح پ : ببستند ؛ ت ج ح خ د : کابین . ۳۸  
 پ ز : چو مهرش ؛ ح : بخلوت .

## عروسی کردن خسرو و شیرین \*

سعادوت چون گلی پرورد خوا <sup>هد</sup> نخست اقبال بردوزد کلاهی ز دریا دُر بر آرد مرد فواص چو شیرین گشت شیرین تر جل <sup>ا</sup> ۵ بخور کاین جام شیرین نوش <sup>ان</sup> بخلوت بر زبان نیکنامی که جامی باده در باقی کن مشب مشو شیرین پرست ارمی پستی	بیار آید پس آنکه مرد خواهد چو وقت آید نهد برفوق شاهی بکم مدت شود بر تاجها خاص صلا در داد خسرو را که دریا <sup>ب</sup> بجز شیرین همه فروش بادت فرستادش پوهشیاران پیامی مرا هم باده هم ساقی کن مشب که نتوان کرد بر نقلی دوستی
---	--

\* ث : رسیدن خسرو و شیرین بطریق زنا سوئی ؛ ج : بکاخ نشستن  
 خسرو و شیرین را ؛ ج : حذف شده ؛ ر : زفاف خسرو و شیرین  
 ح : در زفاف گوید ؛ ت زب : عروسی کردن خسرو و شیرین ؛ پ : داماد شدن  
 خسرو و عروسی شیرین ؛ ج ۲ : پس آنکه در ؛ ر : پس آنکاهی ؛ ج : برفوق شاهی  
 آ ۳ ج : چو آرد ؛ ج ۳ : بر تاج شه ؛ ت ۴ د : صدا در داد ؛ ۵ ۶ ج : حذف شده ؛ آ ۴ ج زد  
 ت ب ث : جام نوشین ؛ ۵ ۵ - ۸ : پ ۵ ۸ ۶ ۷ ۶ ۵ : بهشیاری ؛ آ ۷ ج : که  
 ساقی ؛ ث : جام و باده ؛ ر د ت پ ج : جام باده ؛ ۸ ۲ : بایک دل (نقلی) .

چومستی مرد را بر سر زند دود  
 ۱۰. دگر چون بر مراوش دست باشد  
 اگر بالای صد بکوی برد مست  
 بسا مست که قفل خویش بگشاید  
 خوش آمد این سخن شاه عجم  
 ولیکن بود روز یاده خوردن  
 ۱۵. نوای باربد لحن نکلیسا  
 گهی گفتی بسا قی نغمه رود  
 گهی با باربد گفتی می از جام  
 ملک بریاد شیرین تلخ یاده  
 بشادی هر زمان میخورد کاسی  
 ۲۰. چو آمد وقت آن کاسوره و شاد  
 کبابش خواه تر خواهی نهک سود  
 بگوید مست بودم مست باشد  
 بهشیاری بهشیاران کشد دست  
 بهشیاری ز دزدان کود فریاد  
 بگفتا هست فرمان آن صنم را  
 جگو خواری نهی شایست کردن  
 جبین زهره را کرده زمین سا  
 بده جامی که باد این عیش بدر  
 بزن کاسال نیکت باد فرجام  
 لبالب کرده و بر لب نهاده  
 بدینسان تاز شب بگذشت پای  
 شود سوی عروس خویش داماد

آ ۹ : دهد . آ ۱۰ : و گر خود ؛ ت : بر مرادم . ۱۱ ج ح : حذف شده  
 ۱۰ ، ۱۱ پ د : حذف شده . ۱۱ ث : زند دست ؛ ز : کند مست .  
 ۱۲ ب : حذف شده . ۱۳ پ ح : زمستان . ۱۵ خ : زمی .  
 ۱۴ - ۱۷ : ۱۷ ث خ ۱۶ ، ۱۶ . ۱۶ د خ : زخمه . ۱۶ ب : بده یاده  
 خ : بادا عیش . ۱۸ ، ۱۷ : ح ۱۸ ، ۱۷ . ۱۷ پ :  
 حذف شده . ۱۹ ب ح : حذف شده . ۲۰ ج : رود .

چنان شد دست کزوی شو بر برد	بجای غاشیش بر دوش بر برد
چو شیرین در شبستان آگهی یافت	که مستی شاه را از خود تهی یافت
بشیرینی جمال از شاه به هفت	نهادش چفته شیرین تراز جفت
ظریفی کرد و بیرون از ظریفی	نشاید کرد با مستان حرفی
۲۵. مجوزی بود مادر خوانده او را	زنسل مادران وامانده او را
چکوم راست چون گرگی بتقدیر	نه چون گرگ جوان چون به پیر*
دو پستان چون دو خیک آب رفته	ز زانو زور و از تن تاب رفته
تنی چون خر کمان از کور پستی	برو دوشی چو کیمخت از درستی

۲۱ ث ت ز ج ح خ د : چنان بد ؛ ر : چنان بدست کش بی ؛ پ :  
 چنان بد کزین وی . ۲۲ ح : زمستی . ۲۳ خ : خفته . ۲۴ د خ :  
 کرد بیرون . ۲۴ ح : که نتوان . ۲۵ پ ح ث خ : خوانده او .  
 ۲۵ ب : ز رسم ؛ ث ح پ : وامانده او ؛ ح : زنسل دایکان  
 ۲۶ د ت پ : چکوم چون کهن گرگی بتقدیر ؛ ج : گرگ ؛ د : بزور  
 پ : بتقدیر . ۲۶ چ : گرگ کهن ؛ ت د ح ث : گرگی \* دزت : افزوده  
 گر آن جانی که گفتی جان نبوده بد ندانی که یک دندان نبوده  
 ( ز : ندارد ) . ۲۷ ح : زتن نیرو ز دیده خواب رفته ؛ پ :  
 ز زانو تاب . ۲۷ خ : حذف شده . ۲۸ ت ز در : برو پستی ؛  
 خ : برو دستی .

دوخ چون چو ز هندی ریشه ریشه	چو خنظل هر یکی ز هوی بشیسته
۳۰. دهان و لفعج اواز شاخ شاخی	بگور تنگ می ماند از فراخی
شکنج ابرویش بر لب قتاده	دهانش را شکنجه بر نهاده
نه بینی خورگهی بر روی بسته	نه دندان یک دوزنیخ شکسته
مژه ریزیده چشم آشفته ماند	ز خوردن دست و دندان سفته ماند
بعد از یوری بر بستش آن ماه	عروسانه فرستادش بر شاه
۳۵. بدان تا مستیش را آزماید	که مه را ز ابر فوقی می نماید
ز طرف پرده آمد پیر بیرون	چو ماری کا پید از نخجیر بیرون

۲۹-۳۱: ت ز ۳۱، ۲۹، ۳۰، ۲۹-۳۱ ح: حذف شده. آ ۳۱ ب پ: دهان  
کنج اواز؛ چ: دهان و دو لفعج از؛ ز ت ب: دهان لفعج اواز؛ ر: دهان  
لفعجش؛ د: دهان و لفعجش از شاخی بشاخی؛ ث: دهان و هردو  
لفعج از. ۳۲ چ د ث ب ر: بگوری. آ ۳۲ ج: نهاده؛ ج: شکنج ابرویش.  
آ ۳۲ ت: دهانش از شکنجه؛ د: لبانش را. ۳۱، ۳۲، ۳۱، ۳۲، ۳۱، ۳۲ پ: حذف شده  
آ ۳۲ چ ز: ز بینی؛ پ د: به بینی؛ ج ج: بسته. ۳۲ ز: بدندان دوزنیخی  
شکسته؛ پ ج د: بدندان. ۳۳ چ پ: حذف شده. ۳۲، ۳۳ ح: ۳۲، ۳۳.  
آ ۳۳ پ: براو ماه. ۳۳ ث د پ خ: سوی شاه. ۳۵ ح: که فربه را بدو  
فوقی نماید؛ ز: زوجه؛ ت: که ماه از ابر. ۳۶ ج: چو بومی؛ خ ج د:  
چو یوزی؛ ت ث ح ز: چو بازی.



بدندانی که یک دندان نبودش	گران جانی که گفتی جان نبودش
که در چشم آسمانش ریمان بود	شه از مستی در آن حالت چنان بود
که خوشتر زین رود کبک بهاری	ولیک این مایه بودش هوشیاری
بدین دل کاهوی فربه در افکند	۴. کمان ابروان را زه بر افکند
وزان صد گروگ رو باهی نیز زید	چو صید افکند شد کاهی نیز زید
شده در مهده ماهی اژدهائی *	کلاغی دید بر جای همائی
خیال خواب یا سودای مستیست	بدل گفت این چه اژدها پرستیست
چه شیرین کز ترش روی مرا کشت	نه بس شیرین شد این تلخ دوتا پشت

۳۷ زح : ندارد ؛ خ : که گوئی جان تا ؛ ث : کوان حسنی که گوئی  
 ۳۲ زح : ندارد ؛ پ : که دندانی . ۳۷ ز د ت : حذف شده .  
 ۳۸ ر : در آن ساعت . ۳۹ ت چ خ ر : ولیک آن ؛ ج ح :  
 ولی آن ؛ پ : ولیکن . ۳۹ ث ج چ خ ح ت : ز آن ؛ پ :  
 زان بود ؛ ح : که بهتر . ۴۰ ج ر : بدان . ۴۱ ب  
 پ ت ث ج ح خ د : افکنده بود . ۴۰ ، ۴۱ ج : ۴۱ ، ۴۰ .  
 ۴۱ د : حذف شده . \* د : افزوده

بخود بر بانگ در زد کاین چه رشتیست خیال خواب یا سودای مستیست  
 ۴۳ ج : بخود بر بانگ بر زد کاین چه رشتیست ؛ پ : گفتا چه ؛ چ :  
 بدل گفتا چه . ۴۴ ج : آن ؛ ب ت ج : این کوژ ؛ ح : این چوخ .

۴۵. ولی چون غول مستی رهز نش بود  
در آورد از سر مستی بدودست  
گمان آمد که آن مادر ز نش بود  
فاد آن جان بشیشه شیشه شکست  
بصد جهد و بلا برداشت آواز  
چو شیرین بانگ مادر خوانده بشنید  
برون آمد ز طرف هفت پوره  
۵۰. چه گویم چون شکو شکو کدا مست  
چو سروی گریه در دامنش نش  
نه و خورشید با خویش درویش  
گلی از صد بهارش مملکت پیش

۴۵ ح : ولی چون غول دشتی . ۴۵ چ ر : گمان افتادگان ؛ ث  
د : گمان افتاد کو ؛ ح : گمان نقادگان . ۴۶ ت ز ج دپ : بکرداری  
که پهلوه اش بشکست ؛ چ : فاد انجام جام و شیشه بشکست ؛  
ر : فاد انجام و شیشه هردو بشکست ؛ خ : فاد از جای جام  
و شیشه بشکست ؛ ح : فاد انجام شیشه شیشه بشکست .  
۴۹ چ : زهی ؛ ح : پوره . ۵۰ پ ح : حذف شده . ۵۱ ب : نیز  
کی گوهر ؛ ت ز : نه که او هم ناتمام است ؛ ر : نه که او نیزش ؛ د :  
نیزه اورا هم ؛ خ : نیزه کورا هم . ۵۲ چ خ : کو بود ؛ ز ج ث : ما  
خ : ماه قبا . ۵۲ چ ر : مهی . ۵۳ ت ز : هزارش .  
۵۱ ۵۲ ح د : حذف شده .

بیتی کا مد پرستیدن حلالش      بهشتی نقد بود آنکہ جمالش  
 جهان افروز دلبندی چہ دل بند      بخرمینہا گل و خروارہا نقد  
 ۵۔ بہاری تازہ چون گل پر درختان      سزاوار کنار نیک بختان  
 خجل روئی ز رویش مشتری را      چنان کز رفتنش یکبک دری را  
 ز خالش چشم بد در حال رفتہ      چو دیدہ نقش او از فال رفتہ  
 ز گرمی داری آن مشک جو      تراز و گاہ جو میزد گہی سنگ  
 لب و دندان از عشق آفریدہ      لبش دندان و دندان لب ندیدہ  
 ۶۔ رخ از باغ سبک روی نسیمی      دہان از نقطہ موہوم میمی

آ۳۳ پ : صوابش . آ۳۳ ب ج چ خ : نقد با او آن ( ج : و آن )  
 د : نقد با او از ؛ ر : نقد بازار ؛ ح : بہشتی نذر با حسن و  
 پ : نقد و باواری خوابش . \* پ ج چ ث د خ ح ر : ازوہ  
 بہشتی شربتی از جان سرشتہ ولی نام طمع بر یخ نوشتہ  
 آ۵۵ ح ث : چون برک درختان ؛ پ : بتازہ تازہ . ۵۲ ح : حذف شدہ  
 ۵۶ ، ۵۷ : ر ۵۶ ، ۶۲ ، ۶۳ ، ۵۷ - آ۵۶ د : خجل کشتہ ؛ ۵۷ پ :  
 حذف شدہ . آ۵۷ چ ث ر : خواب رفتہ ؛ ج ث ؛ بدرا ؛ ح : بدرا خال ؛ ۵۷ ج ر :  
 از تاب ؛ ب ت و فال ؛ ث ؛ در تاب ؛ چ خ ؛ نقش اورا فال ؛ د : از حال آ۵۸ ر :  
 زکوسی ؛ ب ت زج ث ؛ چون سنگ . ۵۸ پ خ ح : حذف شدہ . ۵۹ ، ۶۰ ج ۶۰ ،  
 ۵۹ آ۵۹ خ : دندانش از . ۵۹ د ؛ کس ندیدہ . آ۶۰ د : رخس باغ بود ؛ دہانش از .

که رحمت بر چنان لولو فروشان	ز گوش و گردنش لولو خروشان
که تا بر حرف او ننهد کس انگشت	عقیق یم شکلش سنگ درشت
ترازو داری زلفش بدان بود *	نیمش در بهام سنگ جان بود
چراغی بسته بر دود سپندی	کشیده گرد مه مشکین کمندی
بیوسی دخل خوزستان خریه	۶۵. بنازی قلب ترکستان دریده
گلاب از شرم آن گلها عرق ریز	رخي چون تازه گلهاى دلاویز
کشیده چون دم قاقم ده انگشت	سپید و نرم چون قاقم بروشت
طبا شیرش برابر شیر هشته	تنی چون شیر با شکر سرشته
ز بازی زلفش از دستش پریدن	ز تری خواست اندامش چکیدن

۶۱ - ۶۸ : خ ۶۱ ، ۶۲ ، ۶۳ ، ۶۸ . آ ۶۲ : پ : نیم سفتش ؛ ج :

سیم شکلش ؛ ب : نیم . ۶۲ : ب : قادر ؛ ج چ د پ ر : کس ننهد

\* ۶۲ ، ۶۳ : خ ۶۳ ، افزوده ، ۶۲

تنی چون شیر با شکر سرشته      طبا شیرى برابر شیر هشته

۶۲ ، ۶۳ : پ ث ج د ز ت ب : ۶۲ ، ۶۳ . آ ۶۲ : پ : در حیا . ۶۳ : د :

ترازو داری زلفش توان بود . ۶۳ : ج : حذف شده . ۶۴ : خ : چواهی بسته

آ ۶۴ : خ : چون لاله ؛ ج : چون سرخ . ۶۴ : ج : گلاب او عرقها دلاویز ؛ پ : گلاب

او چو گلهاى . ۶۷ ، ۶۸ : ج ب ۶۸ ، ۶۲ . ۶۸ : ت ن ج : حذف شده . ۶۸ - ۷۰ : ج :

حذف شده . ۶۸ : د : طبا شیرى که بر شیرى نوشته . ۶۹ : خ : ز تارى

۱- گشاده طاق ابرو تابناکوش      کشیده طوق غبغب تاسردوش  
 کرشمه گردنی بردل عنان زن      خمار آلوده چشمی کاروان زن  
 زخا طرها چو باده گرد میبرد      ز دلها چون مفرح دردمی برد  
 گل و شکو کد امین گل چه شکو      باو و مانند و بس الله اکبر  
 ملک چون جلوه دلخواه نوید      تو گفتی دیو دیده ماه نو دید  
 ۱- چو دیوانه ز ماه نو بر آشفست      در آن مستی و آن آشفستگی خفت  
 سحرگه چون بعاذت گشت بیدار      فتادش دیده بر گلهای بیخار  
 عروسی دیده زیبا جان درو بست      تنوری گوم حالی نان درو بست

۷. د : حذف شده . آ ۲. پ : با برو دوش ؛ چ : تاسرکوش ؛ ب ت  
 ز ث ج ح : سردوش . ۷. ث : تابن گوش ؛ خ ر : تاسردوش  
 ب پ ت ز ج چ ح : بناگوش . آ ۷. پ ح خ ج چ ث : بادل .  
 ۷۲. ح : کوردمی برد . ۷۳. ث خ : بدو ؛ چ : و گفت ؛  
 خ : بدو و مانند من والله اکبر ؛ د : بدو و مانند مه الله والاکبر  
 پ : برو دوشی چه خوش الله اکبر . آ ۷۴. ح ج : تو کوئی .  
 ۷۵. ث ح : دیوانگی خفت . آ ۷۶. پ : سحرگه چون بعاذت چون  
 گشت بیدار . ۷۷. ج چ د : ببالین دید سروی یاسمین بار ؛ ر :  
 چشم بر خرماي ؛ خ : بر خرماي ؛ پ : نهادش چشمه بر خرماي  
 بی خار . آ ۷۸. د : درو جست ؛ پ : درد دل او .

شکسته بوسه شیرین خارش	نید تلخ گشته ساز گارش
شکفته در کنارش خومن گل	نهاده بر دهانش ساغر مل
دوسیمین نار بر سبیش نهاده	۸۰. دوشکین طوق در حلقش نهاده
شکر میگفت فی التاخیر آفات	بنفشه باشتایق در مناجات
شکيب شاه نیز از راه برخاست	چو ابر از پیش روی ماه برخاست
شراب چینیان مانی فرب است	خود با روی زیبا ناشکيب است
طبرزد می ربود و قدمی نخست *	بخورستان در آمد خواجه سرست
چو گل زان گل پخندیدن درآمد	۸۵. سراول بگل چیدن درآمد
صلای میوه های تازه در داد *	پس آنکه عشق را آوازه در داد

۷۹ ح : کشیده در دهان او ساغر مل . ۷۹ خ د : دسته گل ؛ پ : نهاده  
 ۸۰ ج : بر ؛ خ : در گردن . ۸۰ ح : نار در دستش ؛ د : بر سیمش ؛ خ : بوسینه  
 ۸۱ پ : کالتاخیر ؛ ح : سحر میگفت . ۸۲ پ : شگفت ؛ پ : نیز از راه .  
 ۸۳ ج پ ر : روی خوبان . ۸۳-۹۳ د : حذف شده . ۸۴ پ : میبست .  
 \* ج ج چ ث خ پ ر : افزوده نه خوشتر زان صبحی بود دیده (خ : صبحی ؛  
 پ : دیده دیده ) نه صبحی زان مبارک تر دیده . ۸۵ پ : حذف شده .  
 ت ز ج ث ر ه اول ؛ چ خ : شه از اول . ۸۵ ج : زین ؛ ر : زان بخ ۸۶ خ :  
 صلاى توشه‌های \* \* ج افزوده  
 بابر یق عقیق آورد جمعی که شد پر در بلورین طشت شمعش

گه از سیب و سمن بد نقل سازش  
 گهی باز سپید از دستش رفت  
 گهی از بس نشاط انگیز پرواز  
 ۹- گوزن ماده میکوشید با شیر  
 شگرفی کرد و تا خازن خبردا<sup>شت</sup>  
 حصاری یافت چون در قفل بر در  
 نه بانگ پای مظلومان شنیده  
 خدنگ غنچه با پیکان شده جفت  
 ۹- مگر شه خضر بود و شب سیا<sup>هی</sup>  
 گهی با نار و نرگس رفت بازیش\*  
 تذرو باغ را بر سینه بنشست  
 کبوتر چیره شد بر چنگل باز  
 برو هم شیر نر شد عاقبت حیر  
 بیا قوت از عقیقش مهر بردا<sup>شت\*</sup>  
 چو آب زندگانی مهر بر سر  
 نه دست ظالمان بروی رسیده  
 به پیکان لعل پیکانی همی سفت  
 که در آب حیات افکند ماهی

\* قبل از این بیت در نسخه های ج ح د خ پ ر : افزوده  
 چو تخت میل شه شد تخته عاج حساب عشق رفت از تخت و از تاج  
 ( آخر : پیل ؛ چو تاج . کدپ ث ر : رست ) . آ ۸۷ ح : سازی ؛  
 ج : سازش . ۸۷ ح : بازی ؛ ج : بازش . ۸۸ پ : رفت ؛ ج خ ث ر :  
 جست . ۸۸ ح : تذروش باز را ؛ ج : تذرو باز را . ۸۸ - ۹۰ پ : حذف شده . ۸۹  
 ج خ ث ر : بر سینه . ۹۰ ب : حذف شده . ۹۰ ، ۹۱ ، ۹۲ ت : ۹۱ ، ۹۲ ، ۹۳ : بروم غما<sup>قت</sup>  
 شد شیر نر چیر . آ ۹۱ ح : و حذف شده \* \* ث خ ج ح پ ر ( ز ( بد از ۹۵ ) ، افزوده  
 برون برد از دل پردرد او درد نینقاد از گل بی گرد او گرد ( پ ت ز ج خ : برآورد )  
 آ ۹۲ ج : پردر ؛ ر : یافت سیمین قفل . ۹۳ خ : آنجا رسیده . ۸۳ ، ۸۹ ، ۹۲ ،  
 ۹۳ ح : حذف شده .

بضرب دوستی بردست میزد	دبیرانه یکی در شصت میزد
نگویم بر نشانه تیر می شد	رطب بی استخوان در شیر می شد
شده چنبر میانی بر میانی	رسیده زان میان جانی بجانی
چکیده آب گل در سیمگون جام	شکر بگداخته در مغز بادام
۱۰۰. صدف بر شاخ مرجان میهد <sup>بسته</sup>	بیکجا آب و آتش عهد بسته
ز رنگ آمیزی آن آتش و آب	شبستان گشته پر شگوف و سیاه
شبان روزی بترک خواب گفتند	بمرواریدها یا قوت سفتند
شبان روزی دگر خفتند <sup>هوش</sup>	بنفشه در برو نرگس در آغوش
بیک جا هر دو چون طاووس <sup>خفته</sup>	که الحق خوش بود طاووس خفته
۱۰۵. ز نوشتن خواب چون سر برگرفتند	خدارا آفرین از سر گرفتند

۹۷ پ ب ت ز ج : رطب چون ؛ خ : رطب در استخوان چون . ۹۷ ،  
 ۹۸ ، ۱۰۸ ح : حذف شده . ۹۸ آ خ : در میانی . ۹۹ پ : کشیده  
 ۱۰۰ آ ج : قند بسته . ۱۰۱ د : حذف شده . ۱۰۲ آ خ : ز  
 رنگ آمیزی آن آتش و آن آب . ۱۰۳ آ خ : گشته چون ؛ ج :  
 کرده تر . ۱۰۴ خ : حذف شده . ۱۰۵ آ ج : شبها روزی .  
 ۱۰۶ ج : زمروارید . ۱۰۷ آ ب پ ز خ ت : بی هوش ؛ ج : شبها  
 روزی . ۱۰۸ ج د : نسرين . ۱۰۹ د حذف شده . ۱۰۵ - ۱۰۹ ج : صرع روی  
 این ایت خوابانیت . ۱۰۵ آ ج : خواب بخوش ؛ پ : در سر .



بآب اندام را تأدیب کردند  
 زدست خاصگان پرده شاه  
 همیلا و سمن ترک و همایون  
 ملک روزی بخلوت گاه بنشست  
 ۱۱۰- برسم آرايشی درخوردشان کرد  
 همایون را بشاپور گزین داد  
 سمن ترک از برای باریدخواست  
 پس آنکه داد با تشریف و منشور  
 نیایش خانه را ترتیب کردند  
 نشد رنگ عروسی تا یک ماه  
 ز حنا دستها را کرده گلگون  
 نشانند آن لعبتان را نیز بردست  
 ز گوهر سرخ و از زر زردشان کرد  
 طبرزد خورد و پاداش انگبین داد  
 همیلا را نکیسا یار خود ساخت\*  
 همه ملک شمیرا را بشاپور

۱۰۷ پ : حذف شده . ۱۰۷ د : هیچ شش ماه . ۱۰۸ ح : حذف  
 شده . ۱۰۸ ب : زحنی . ۱۱۰ ز ح : زگوهر سبز و سرخ  
 و زردشان کرد ؛ خ : بگوهر ؛ ت : وز زر . ۱۱۲ ر :  
 (ب آ) . ۱۱۳ ب ز ح ت : یار خود خواست ؛ ر : یارشد  
 راست ؛ خ : بهر خود خواست . \* ر : افزوده  
 ختن خاتون ز روی حکمت و بند بزرگ امید را فرمود پیوند

۱۱۳ : همه نان ؛

ز : همه مرز ؛

ث ج خ پ ر د : ملک مهین بانو ؛

ح : همه ناز مهین بانو بشاپور

چو آمد دولت شاپور در کار	در آن کشور عمارت کرد بسیار
۱۱۵. در اقا را که صحنش نور دارد	بنا گویند کز شاپور دارد
ملک را کار از آن پس خرمی بود	چو دولت با مرادش همی بود
جوانی و مراد و پادشاهی	از این به گریه هم باشد چه خواهی
نبودی یک زمان بی پایه و ریز	جهان را خورد و باقی کرد بد رود
جهان خوردن کسیرا خوشگوار	غم کار جهان خوردن چه کار است

۱۱۴ ث : شاپور بسیار . ۱۱۳ ب ج ث در : آن دولت ؛ خ ؛  
 در آن دولت بناها . ۱۱۵ ت پ ب ج : حذف شده . ۱۱۵ آ چ د ؛  
 در آن بقعه ؛ ث : در اقا ؛ ز ؛ در اقا . ۱۱۶ ر ؛ از آن پس  
 کار خسر و خرمی ؛ ح ؛ از آیین ؛ پ ؛ ازین . ۱۱۶ ر ؛ ز  
 دولت بر . ۱۱۷ آ ج ؛ شادمانی . ۱۱۲ پ ؛ چو این هر سه  
 بود دیگر چه خواهی ؛ ج ؛ ازین بهتر نه باشد کامرانی ؛  
 ح ؛ ازین بهتر نگه کن تا چه خواهی ؛ خ ؛ ازین بهتر بود دیگر  
 چه خواهی . ۱۱۸ ت ج خ پ در ج ز ب ؛ نبودی روز و  
 شب . ۱۱۸ پ ؛ و دیگر کرد ؛ ح ؛ جهان میخورد .  
 ۱۱۹ ب ث ت ؛ خوردن بلی کاین ؛ ج چ خ ؛ خوردن بشکی ؛  
 پ ؛ بلی این ؛ ر ؛ کزین کاین .  
 ۱۱۹ د ح ؛ حذف شده .

۱۲۰. بخوش طبعی جهان میداد و بخود  
 پس از یک چند چون بیدار دل گشت  
 چو مویش دید بان بر عارض افکند  
 ز هستی تا عدم موئی امید است  
 چو در موی سیاه آمد سپیدی  
 ۱۲۵. بنفشه زلف را چندان دهد تاب  
 ز شب چندان توان دیدن سیا  
 سک تازی که آهو گیر گردد  
 بکیر آهویش چون پیر گردد \*

قضای عیش چندین ساله میکرد  
 از آن بیموده کاریها خجل گشت  
 جوانی راز دیده موی بر کند  
 ولی آن موی خود موی سپید است  
 پدید آمدنشان نا امیدی  
 که باشد یاسمن را دیده در خواب  
 که بر ناید فروغ صبحگاهی  
 بکیر آهویش چون پیر گردد \*

۱۲۰. خ : قضای عشق . ۱۲۱ د ث ح خ ج : شد ؛ ب پ ؛ از شد  
 شده . ۱۲۲ ر : از آن گستاخ روئیا ؛ د : وزان . ۱۲۳ چ خ  
 د : در . ۱۲۳ ، ۱۲۴ خ : ۱۲۳ ، ۱۲۴ ج : دریغکان  
 یکی موی ؛ چ : دریغ ؛ ث : مکران ؛ ر خ : مکران ؛ ب : موی خرد  
 ت : موی جز ؛ پ د : دریغکان دگر موی . ۱۲۴ ب : امید  
 آمد پدید از نا امیدی . ۱۲۷ پ : چو آهو . ۱۲۷ ح : حذف شده  
 \* ج : ازورده

کیوتر بچه چون آمد پرواز ز چنگ شه فتد در چنگل باز  
 ج ث خ : ازورده چو باشد تندرستی و جوانی چگونه خوش نباشد  
 زندگانی (آث : تا جوانی ؛ ث خ : حلاوت چون ندارد زندگانی).

هوای باغ چندانی بود گرم	که سبزی را سیدی دارد آرزم
چو بر سبزه نشان برف کافور	بیاد سرد باشد باغ معذور
۱۳. کمان ترک چون دواقت از تیر	د فی باشد کهن بامطربی میر
چو گندم را سیدی داد رنگش	شود تلخ اربود سالی درنگش
چو کازر شوی گردد جامه خا	خورد مقراضه مقراض ناکام
بخار دیگ چون کف بر آرد	همه مطبخ بخاکستر در آرد
سیاه مطبخ را گویندیش	که داری آسیائی نیز دریش

۱۲۶ - ۱۳۰ : ر ۱۲۶ ، ۱۲۸ ، ۱۲۹ ، ۱۲۷ ، ۱۳۰ ، ۱۲۶ - ۱۳۳ : پ ۱۲۶

۱۲۸ ، ۱۲۹ ، ۱۳۱ ، ۱۲۷ ، ۱۳۰ ، افزوده\* ، ۱۳۲ ، ۱۳۳ ، ۱۲۷ - ۱۳۹ : د ۱۲۷

۱۳۰ ، ۱۳۳ ، ۱۳۸ ، ۱۳۹ ، ۱۲۷ - ۱۳۱ : ت ۱۲۷ ، ۱۳۰ ، افزوده\* ، ۱۲۸

۱۲۹ ، ۱۳۱ ، ۱۲۷ - ۱۳۱ : ز ش ۱۲۷ ، ۱۳۰ ، افزوده\* ، ۱۲۸ ، ۱۲۹ ، ۱۳۱

۱۲۸ پ : باغ را چندان بود . آ ۱۲۹ خ : برگ کافور ؛ پ : نشان بزرگ کافور

۱۲۹ پ : معصور ، ۱۲۹ - ۱۳۰ ح : حذف شده ، ۱۲۸ - ۱۲۹ د : حذف شده ، ۱۳۰

خ : حذف شده . ۱۳۰ پ : مطرب ؛ ت یا . \* بزچ پ ت : افزوده

(۱) چو باشد تندستی و جوانی حلاوت پیش دارد زندگانی ؛ ب ز

ج چ ث خ ت : افزوده (۲) چو بیماری و پیری راه گیرد چه سنگین دل چراغی کو

نمیرد (آ پ : چون ندارد) ، ۱۳۱ ب ت : سنگش ؛ پ : سیدی داد شکو ، ۱۳۱

پ ، آ خ جمع حذف شده . ۱۳۱ - ۱۳۲ د : حذف شده . آ ۱۳۳ پ : ز سر ۱۳۴ ج پ

ح : دارد ؛ ح خ ز : چوخ در پیش . ۱۳۴ - ۱۳۷ د : حذف شده .

۱۳۵. اگر در مطبخت نامست عنبر  
 شوی در آسیا کافور پیکر  
 بر آن کس کا سیا گردی نشاند  
 نهاند گرد چون دامن فشاند  
 کسی کا فتنه بر او ز این آسیا کرد  
 بصد دریا نشاید غسل او کرد  
 جوانی چیست سودائی است در سر  
 وزان سودا تمنای میسر  
 چو پیری بر ولایت گشت والی  
 برون کرد از سر آن سودا پسالی  
 ۱۴۰. جوانی گفت پیری را چه تدبیر  
 که یار از من گویند چون شوم پیر  
 جوابش داد پیر نغز گفتار  
 که در پیری تو خود بگریزی ای یار

آ ۱۳۵ پ : وگر در مطبخش با دام عنبر . ۱۳۵ پ ح : شود آ ۱۳۶ پ :  
 نشاندش ؛ ز : فشاند ؛ ح : گردش . ۱۳۶ پ چ : ح ث ر : چون  
 خود را ؛ خ : چون خود بر فشاند . ۱۳۷ پ : این . ۱۳۷ ت ج  
 چ خ ح ز : آن کرد . ۱۳۸ پ : تمنایست در سر . ۱۳۹ ح :  
 حذف شده . ۱۳۹ ث : در ولایت ؛ پ : سودائی شادی ؛ ت ز  
 خ ب : بسیلی . ۱۳۹ ج د : جوانی گشت معزول از حوالی ؛ خ :  
 برون برد از سرت .

آ ۱۴۱ پ : توهم

۱۴۱ - ۱۴۵ : ح ۱۴۱ ، ۱۴۳ ، ۱۴۴ ، ۱۴۵

۱۴۱ - ۱۴۲ : ت ب چ ز ۱۴۱ ، ۱۴۲ ، ۱۴۲

آ ۱۴۱ پ خ ز ح ت د ، از یار .

بر آن سر کاسمان سیماب <sup>بزد</sup>	چو سیماب از بت سیمین گونزد *
مسیه موئی جوان را غم زداید	که در چشم سیاهان غم نیاید
غم از زنگی بگرداند علم را	نداند هیچ زنگی نام غم را
۱۴۵- سیاهان توتیای چشم از آن <sup>ست</sup>	که فراش ره هندوستان <sup>ست</sup>
مخسب ای سر که پیری دیر آمد	سپاه صبحگاه از در در آمد
ز پنبه شد بنا گوشت کفن <sup>ش</sup>	هنوز این پنبه بیرون ناری از گو <sup>ش</sup>

آ ۱۴۲ ز چ ت : کاسیا . ۱۴۲ ج : از همه کاری ؛ د : از همه

شادی . ۱۴۲ پ : حذف شده . \* ب ج چ ز ت : افزوده

(۱) بود در نیمه عمری مرد نامی      که مه در نیمه یابد تمامی  
(۷) جوان را دولتی باشد جهانگیر      چو مرد پیر شد دولت شود پیر

(آ) ز ت : نیم . آ ج : جوانی . ۲ ت ز : چو مردم

آ ۱۴۳ ج : سر موئی ز مردم . ۱۴۳ ث : غم زداید ؛ پ : نماید

۱۴۴ ث : سیاهان توتیای نام غم را . ۱۴۵ د : حذف شده . آ ۱۴۵ :

سیاهی توتیای ؛ چ ز ت ح ت پ : توتیا در چشم ؛ خ : سیاهی

توتیا در ؛ پ : سیاهان توتیا در چشم آرامند . ۱۴۵ پ :

هندوستانند . ۱۴۶ ت ب چ ز : حذف شده . ۱۴۶ ج پ : بر سر ؛

د : ای دیده پیری . ۱۴۶ خ د : برآمد ؛ د خ : از شب آ ۱۴۷ :

ج ث پ ح : شد از پنبه ؛ خ : چو پنبه ؛ پ : گوشت . ۱۴۷ پ : نارم .

ز پیری در جوانی یاس من یافت	چو خسرو در بنفشه یاسمن یافت
جهان بد عهد بود اندیشه میکرد	اگر چه نیک عهدی پیشه میکرد
گاهی شبیدیز را چون بخت بستاخت	۱۵۰ گاهی بر تخت زرین نرد میباخت
گاهی میگشت با شیرین هم آغوش	گاهی میکرد شهد بارید نوش
شدند این چار نزهتگاه پرویز	چو تخت و بارید شیرین و شبیدیز
خوابی در دل آبادش آمد	از آن خواب گذشته یاش آمد
هر آنج آباد شد گیرد خوابی	چو میدانست کز خاکی و آبی
چو در بدی رسد نقصان پذیرد	۱۵۵ مه نو تا بیدری نور گیرد
چو گردد پخته حالی بر بریزد	درخت میوه تا خامست خیزد

۱۴۸ د : از آن سیماب کاری روی بر تافت . ۱۴۸ ج : تاخت یافت  
 خ : نسترن یافت ؛ پ : در جوانی راس منداست . ۱۵۰ پ : می ؛ تخت  
 د : تخت می ساخت . ۱۵۱ پ : میکرد سحر ؛ د ح ث : سحر بارید  
 گوش ؛ چ ج : لحن بارید گوش . ۱۵۲ ث : میکرد ؛ ج : گاهی بود  
 با شیرین گل هم آغوش . ۱۵۲ ج : چو بخت بارید . ۱۵۲ ر : بشد هر  
 (شدند) ؛ ح : بشد هر چار نزهتگاه شبیدیز ؛ ث : شده هر چار  
 خ : شد این هر . ۱۵۳ از : غم نود در دل آبادش آمد ؛ ج : بسان مرغ در پرواز  
 آمد . ۱۵۴ ج : د که میدانست . ۱۵۴ ج د : یابد خوابی ؛ د : هر آنچه . ۱۵۵ ح : چو از  
 بدی بشد . ۱۵۶ پ : بریزد . ۱۵۶ ج : چو وقت میوه آمد بر بریزد ؛ پ : پخته در  
 حالی بریزد ؛ خ ح ث : پر بریزد .

## ترغیب کردن شیرین خسرو را در دانش\*

بترهت بود روزی با دلفروز      سخن در داد و دانش میشد آنروز  
زمین بوسید شیرین کای خداوند      ز رامش سوی دانش کوش یکچند  
بسی کوشیده در کامرانی      بسی دیگر بکام دل بهمانی  
جهان را کرده از نعمت آباد      خوابش چون توان کردن به بیداد  
۵- چو آن گاوی که از وی شیر خیزد      لگد در شیر گیرد تا بریزد

\* پ : نصیحت کردن شیرین خسرو را در عدل ؛ ت : ترغیب کردن شیرین  
خسرو را در دانش و خواندن بزرگ امید ؛ ز : پند دادن شیرین خسرو را  
ث : رغبت نمودن خسرو در داد و دهش ؛ ج : خوش دل کردن شیرین خسرو را  
چ : ترغیب کردن شیرین خسرو را بعدل ؛ ح : نصیحت کردن شیرین شور انگیز  
خسرو پرویز را ؛ خ : نصیحت کردن شیرین خسرو را در عدل ؛ د : تحویلی  
کردن شیرین خسرو را بداد و دانش ؛ ر : اندرز شیرین خسرو را در داد و  
دانش . آ : د : بنزهتگاه روزی . ب : میشد ؛ پ : کرد ؛ خ : رفت  
آب ؛ بوشید . ۳ چ ر : دل برانی . ۴ پ : خوابش کی توان ؛ ب  
ت ز ث : زیباد . آ ه ب پ ت ز ث ح خ ؛ چان گاری ؛ پ : از ظرف شده  
ب ه پ : لگد بر شیر کوید ؛ ب ت ز چ ؛ بندد ؛ ح د : کوید .



دعای بد کند خلوت نشینی	حذر کن ز آنکه ناگه در کمینی
زند تیری سحر که بر نشانه	زنی پیر از نفسهای جوانه
که نفیرین داده باشد ملک بر باد	ندارد سودت آنکه بانگ و فریاد
سیه گشت از نفیر داد خواهان	بسا آینه کاندردست شاهان
همه کاری نه بر موقع کند شاه	۱۰. چو دولت روی برگرداند از راه
خبر پیشی دهد باد خزان	چو برگ باغ گیرد نا توانی
کشندش پیش از آن بر دیده دماغی	چو دور از حاضران میر و چرخ
بغرد کوهه ابراز سر کوه	چو سیای ریختن خواهد بانبوه
رسد خود بوی کشنیش بر افلاک	تلرگی کوزند کشنیزه بر خاک
نشاید جز بآتش کردنش راست	۱۵. درختی کاوّل از پیوند کثر خاست

آ ۶ ج : از کمینی . ۷ ج : حذف شده . ۷ ب ت ج ح خ : زن ؛ پ ؛  
 زنی سرو از . ۸ ج : سوز و فریاد ؛ ب ؛ و حذف شده . ۹ ج : بشد  
 ۱۰-۱۵ ج : حذف شده . ۱۰-۱۴ خ : بعد از ۲۸ نوشته شده . ۱۰-۱۴ خ : برگردان  
 ج : از شاه . آ ۱ پ ؛ چو ترک . آ ۱ ث ؛ خراپیش دهد ؛ ج خ ؛ خبر  
 پیشش دهد (خ ؛ برد) ؛ ر ؛ خبر پیشین برد . ۱۳ خ ؛ کشندش  
 شمر توده دماغی ؛ ج ؛ کشیدش ؛ ج در ؛ دریده ؛ پ ج ؛ باغی  
 آ ۱۳ ب ؛ ریختن خواهد ؛ د ؛ ریخت خواهد شد . ۱۴ پ خ ؛ حذف شده . آ ۱۴ ج  
 د ؛ کند ؛ ر ؛ کشنیز . ۱۵ ج خ ؛ حذف شده . ۱۵ ب ؛ چو خشک و پیر گردد کی شود راست

جهان سوزی بس است و جور سازی	ترا به گور رعیت را نوازی
از آن تو رسم که گود آن مثل را <sup>ست</sup>	که آن کس گفت کور کس نهی خوا <sup>ست</sup>
کهن دولت چو باشد دیر سوند	رعیت را نباشد هیچ دربند
ز مثل خود جهان چون طاق <sup>ست</sup>	جهان خود را باستحقاق بیند
۲۰. ز مغوری که در سر ناز گیرد	مراعات از رعیت باز گیرد
نواقبالی بر آرد دست ناگاه	کند دست دراز از خلق کوتاه
خلایق را چونیکو خواه گورد	باجماع خلایق شاه گورد
خود مندی و شاهی هردو داری	سپیدی و سیاهی هردو داری
نجات آخرت را چاره گو باش	درین منزل ز رفیق باخبر باش
۲۵. کسی کوزر بدر ترکیب سازد	قیامت را کجا ترتیب سازد

آ ۱۶ ث : جهان سازی ؛ پ خ ر : بدست و ؛ ح : بدست و ظلم سازی ؛ پ ۱۶ پ  
 د خ (خ د : به که رعیت) ترا آن به رعیت ؛ ح : به که . ۱۷ ح : حذف شده  
 آ ۱۷ گورد ؛ ث : باشد ؛ پ ج چ در : این ۱۷ چ در : که آن شه گفت .  
 آ ۱۸ پ : ح باشد ؛ ث ح خ : که باشد ؛ پ ۱۸ پ : نباشد ؛ ج خ : ندارد  
 آ ۱۹ ج ح خ ر : را ؛ د : بر . ۱۹ پ د : جهان را خود ؛ ج : جهان با  
 خود باستحقاق . آ ۲۰ ب ت ز : ناز دارد . ۲۰ ث : از حذف شده ؛ پ ت ز  
 باز دارد . ۲۲ - ۲۷ خ : حذف شده . ۲۳ - ۲۷ پ ث ح : حذف شده . ۲۴ ج ؛  
 ز رفیق و اخیر . آ ۲۵ ج در : کسی کوسیم وزر

به بین دور از تو شاهانی که مژند  
 بهمانی مال بدخواه تو باشد  
 فروخوان قصه دارا و جمشید  
 در این نه پرده آهنگ آن چنان ساز  
 ۳. چو خسرو دید کان یار گرامی  
 بزرگ امید را نزدیک خود خواند  
 ز مال و مملکت با خود چه بردند  
 ببخشی شهنه راه تو باشد  
 که با هر یک چه بازی کرد خور  
 که دانی پرده پوشیده راز  
 ز دانش خواهد اورانیک نامی\*  
 بامید بزرگش پیش بنشانند

۲۶ ر : ز مال و ملک شاهی هیچ بردند ؛

ج : با خود تا چه بردند .

۲۷ ج د : چو مانی . ۲۷ ز : بسختی ؛ ج د : چو بخشی

۲۸ ، ۲۹ ر : ۲۸ ، ۲۹ .

۲۸ ح : کرد جمشید .

۲۹ ز : آن عرین ساز .

\* ر : سرفصل افزوده « سؤال جواب خسرو با بزرگ امید »

۳۰ ، ۳۱ ج : ۳۰ ، ۳۱ .

۳۱ ث : ماه گرامی . ۳۱ پ : خواهد اورانیک نامی

\*\* سرفصل افزوده ج چ ح « سؤال کردن خسرو (ح : خسرو پرویز)

از بزرگ امید ؛ خ : اول سؤال خسرو از بزرگ امید ؛ د : طلب کردن

خسرو بزرگ امید را . ۳۱ پ خ : بامیدی .

که ای از تو بزرگ امید مردان  
خبر ده کا ولین جنبش چه چیز<sup>ست</sup>  
جوابش داد ما ده راندگانیم<sup>۲۵</sup>  
۳۵- ز واپس ماندگان ناید درست این  
نخستین راندان جز نخستین  
مرا از خود بزرگ امید گردان\*  
که آن دانش بردانا عزیزست\*  
وز اول پرده بیرون ماندگانیم  
نخستین راندان جز نخستین

\* ت ر ج در افزوده :

(۱) پریشان خاطر و شوریده رایم  
(۲) مدام فکرت اندر چند چیز است  
(۳) وقوفی نیستم بر سر آنها  
(۴) جوابش داد دانای سخن سنج  
(۵) چو فرمودی بتوفیق الهی  
(۶) جهانداور بر رسیدش کز آغاز  
(۷) آ ج د : مدام اندیشه ام بر ؛ ر : مدام اندیشه ام در ؛ (۲) در ا که  
آن دانش بردانا عزیز است . آ (۳) زر ؛ در ؛ (۳) ج د : نگشته ؛ ج پتر  
آنها . (۴) ر : دانش داشته . آ (۵) ج ؛ بتایید . (۵) ج د ؛ چون تو خواهی ؛  
ر : بگویم آنچه میدانم کماهی . آ (۶) ر : بدو گفتا ؛ ج ؛ ز آغاز (۶) ت زد ؛ بامن  
آ ۳۳ پ ح ر : این \* \* خ ر : سرفصل افزوده خ ؛ اول سؤال خسرو از بزرگ امید ؛  
ر : اولین جنبش . آ ۳۵ پ : ز دانش ماندگان باید درستی ؛ خ : ناید درستی  
آ ۳۵ خ : نخستی رانداند .

دگوباره پرسیدش جهاندار	که دارم زین قیاس اندیشه بسیار *
نخستم در دل آید کین فلک چیست	درویش جانور بیرون او کیست
جوابش داد مرد نکته پرداز	که نکته تا بدین دوری مینداز
حسابی را کزین گنبد برونست	جز ایند کس نمیداند که چو نیست
۴- هر آنچ آمد شد این کوی دارد	درو روی آوردن روی دارد
وزان صورت که با چشم آشنا نیست	بکستای سخن راندن روانیست
بلندانی که راز آهسته گویند	سخن های فلک سر بسته گویند
فلک بر آدمی در بسته دارد	چو طرفه کو سخن سر بسته دارد *
دگر ره گفت کاجوام کواکب	بگو تا بر چه مرکوبند راکب

\* قبل از این بیت سرفصل افزوده پ : سؤال کردن خسرو از فلک ؛ خ : سؤال  
دوم در چگونگی فلک ؛ ر : چگونگی فلک . ۳۸ - ۴۲ ج : برابر ۴۷ نوشته  
شده . ۳۸ پ : بایدت ؛ چ : حد در . ۳۸ ج : برابر این بیت  
بیت ۵۰ نوشته شده . ۴۱ ، ۴۰ ج : حذف شده . ۴۰ ج (هر) آن کامد شد  
۴۰ پ : آفریدن روی دارد ؛ خ : درون ، آفرید ، هر آن ؛ خ : که چشم  
آشنا . ۴۰ خ : بکستای ؛ ج : درو کس را . ۴۲ ، ۴۳ ج : برابر ۴۶ نوشته شده .  
۴۲ ج : فلک آهسته گویند ؛ پ : سر بسته دارد . ۴۳ ب : زج د : حذف شده .  
۴۲ ث : چ : چه طرفه ؛ ج : چه طرفه کو سخن پیوسته دارد \* سرفصل افزوده پ : سؤال  
کردن خسرو از کواکب ؛ خ : سؤال سیم در چگونگی اجرام کواکب ؛ ر : اجرام کواکب  
آفرید ؛ ۴۲ ث : چ : راکب ؛ پ : و راکب ؛ ج : ندانم بر چه ؛ ب : ز می گویند

۴۵. شنیدستم که هر کوب جهانست  
 جوابش داد کین ماهم شنیدیم  
 چو واجستم ازان صورت که هست  
 دگر گفت او که ما اینجا چوایم  
 جوابش داد و گفت از پرده این راز  
 ۵۰. که ره دور است ازین منزل که میاک  
 چو زین ره بستگان یابی رهائی  
 دگره گفتش ای دانای اسرار  
 جدا گانه زمین و آسمانست  
 درستی را باین قایم ندیدیم  
 رصد بنمود کاین معنی محالست\*  
 کجا خواهیم رفتن وز کجا ایم  
 نکرد کشف کس با پرده میساز  
 ندیده راه منزل چون نمایم\*  
 بدانی خود که چونی وز کجا ئی\*  
 خبر دارند از اسرار هر کار

۴۶ پ ث ج ح خ در : بدین . ۴۲ ح : حذف شده . ۴۷ پ : واجستم ؛ ث :  
 جنس ؛ خ : محالست . ۴۷ پ : جسنی \* پ خ ر : فصل افزوده پ : سؤال  
 کردن خسرو از دنیا ؛ خ : سؤال چهارم در چگونگی مبدأ و معاد ؛ ر : مبدأ و معاد .  
 ۴۸ پ ث ج چ ح خ در : دگره گفت ما اینجا (پ : آنجا) . ۴۸ پ : در کجا ایم  
 ۴۹ ز چ د : و حذف شده ؛ خ : از پرده راز . ۴۹ پ ث ج ح خ د : تو ؛ ر : ا هم  
 ۵۰ ث : که دورست این ازان منزل که میایم . \* \* پ : فصل افزوده سؤال خسرو از دگر  
 ۵۱ پ : حذف شده . ۵۱ خ : تو که زین بستگان ؛ ث : رو ؛ ج : ده ؛ ح : بستگان ؛ د :  
 بستگی \* \* \* فصل افزوده خ : سؤال پنجم در چگونگی احوال بعد از حیات ؛ ر : گذشتن  
 از جهان . ۵۲ ج : گفت کای ؛ پ ث ح خ ر : دریای دربار (خ : در دار) ؛ د : دگر گفتش  
 که ای . ۵۲ پ ث ح خ ر : عجب کار .

عجب دارم زیارانی که خفتند      که خواب دیده را باکس نگفتند  
 همه گفتند چون مادر زمین آی      نگوید کس چنین رفتم چنین آی  
 ۵۵- جوابش داد دانای نهانی      که نقد این جهانست آن جهانی  
 نشید این ترنم را دران ساز      مخالف باشد ار برداری آواز  
 نفس در آتش آری دم بگیرد      وگر آتش در آب آری ببرد \*  
 دگر باره شه بیدار بختش      سؤالی زیر کانه کرد سختش  
 که گر جانرا جهان چون کالبد خود      چرا با ما کند در خواب ناورد

آ ۵۳ ح : که رفتند . ۵۳ د : حذف شده . ۵۴ ح : حذف شده . آ ۵۴ د : ما  
 در درون . ۵۴ ت : کین ؛ ج ، چنان ؛ د : رفیم چون آی . ۵۵ ب پ  
 ت ز ج چ د : آن جهانست این جهانی ؛ ح ، جهان هست ، آ ۵۶ ر : ننگه آن  
 ترنم اندین ساز ؛ ج ح خ د : چون آری (چو گفتند ؛ خ ، شنیدم ؛ د : شنیدن)  
 آن ترنم را بدین (ح خ : بدین) ساز ؛ پ ، نشید ناخواناست ؛ پ ث : آن  
 ترنم را بدین ؛ ب آن ترنم را بدین ؛ ت ز : درین ساز . ۵۶ ج ، مخالف بشی  
 آ ۵۷ پ : تیش بر آتش . ۵۷ پ : گر حذف شده ؛ ج د : گر آتش را در  
 آب (د ، و ر) \* پ خ ر ر فصل از و ر پ : سؤال کردن خسرو از روح  
 خ : سؤال ششم در پگونگی حال روح . آ ۵۹ ج : که جانهای جهان کز کالبد  
 پ : دارند با خود .  
 ۵۹ د : چرا با ما کند در خواب آورد .

۶۵. وگرجان ماند و از قالب جدا شد  
 جوابش داد کاین مشکل سؤالت  
 نه از جان بی جسد پرسید شاید  
 نه بی پرگار جنبش دید شاید  
 چو از پرگار تن بیکار گردد  
 دگر ره گفت اگر جان هست حاصل  
 ۶۵. چومی بینم بخواب این نقشها چیست  
 جوابش داد کز چندین شهادت  
 بگو تا جان چندین کس کجاشد  
 ولی جان بی جسد دیدن محالست  
 فلک را جنبش پرگار گردد \*  
 نه نقش کالبد ها هست باطل  
 نکه دارنده این نقشها کیست  
 خیال موده را با تست مادت

۶۱- ۶۰ د : حذف شده . آ ۶۰ ب ت ز ث ج چ : کز ؛ پ : از ؛ ح : وکو  
 ب ۶۰ پ : بگو جان چنین کس را کجاشد . آ ۶۱ پ ث ج ح خ : محکم سؤالت  
 پ ج چ : سؤالیست . آ ۶۲ ج : ناخواناست . آ ۶۲ ح : نه جان را بی جسد  
 کس دید شاید . ۶۲ ب ت ز : حذف شده . آ ۶۳ ج : چو زین پرگار ؛  
 ج : بی پرگار ؛ پ : گردی . ب ۶۳ ج : بگردشگاه اول باز گردد . \* پ  
 خ ر ر فصل افزوده . پ : سؤال کردن خسرو از جان و جسد ؛ خ :  
 سؤال هفتم در چگونگی خواب ؛ ر : در چگونگی دیدار کالبد در خواب  
 آ ۶۴ ج : اگرده ؛ ج د : که گرجان ( د : گفت ) دگر گفتا ؛ ث : گرجان  
 ب ۶۴ ج : ز نقش کالبد ها گشت باطل ؛ پ : کالبد را ؛ د : کالبد مان  
 آ ۶۵ د : آن . ۶۵ ح : پدید آورنده این . ب ۶۶ پ خ : بایست مادت  
 د : عادت ؛ ر : با تست عادت .



چو گردد خواب را فکرت خریدار      دران مادت شود جانها پدیدار \*  
 دگر ره گفت بعد از زندگانی      بیاد آرم حدیث این جهانی  
 جوابش داد پیر دانش آموز      که ای روشن چوانغ عالم افروز  
 ۷۰- تو آن نوری که پیش از صحبت خاک      ولایت داشتی بر بام افلاک  
 ز تو گو باز پرسند آن نشانها      نیاری هیچ حرفی یاد از آنها  
 چو روزی بگذری زین محنت آباد      از آن ترسم کزین هم ناوری یاد  
 کسی کو یاد نارد قصه دوش      تواند کود امشب را فراموش \*

آ ۶۷ پ د : در فکرت ؛ خ ش ج : پدیدار ؛ ۶۷ پ خ : مدت ؛ ر : عادت  
 ب ت ز ح د : جانی ؛ پ : جانرا ؛ ج : جانرا نمودار \* ر فصل افزوده :  
 پ : سؤال کردن خسرو از مرگ ؛ خ : سؤال هشتم در آنج بعد از زندگانی  
 ما دادند جان ؛ ر : دریا کردن دوره زندگانی پس از مرگ . ۶۸ ث : حذف شده  
 آ ۶۸ د : دگر گفت که بعد از ۶۸ ج : بیاد آید ؛ ز : آن ؛ ۶۹ چ : دانش  
 آ ۷۰ پ : شخصی . آ ۷۱ ج : این . ۷۲ ج : نداری هیچ . ۷۲ ث ح : حذف شده  
 ۷۳ چ : که زان ؛ خ : که این . آ ۷۳ ز ح : یاد دارد ؛ ۷۳ ج : که امشب را کند فردا  
 فراموش . ۷۴ خ : بعد از ۸۰ نوشته شده \* \* ر فصل افزوده : پ : سؤال خسرو  
 از افلاک ؛ خ : سؤال نهم در چگونگی آسمان ؛ ر : چگونگی زمین و هوا ؛  
 ج د ز : افزوده نمودش کژ نمودی آسمان نیست تفکرها تضرعهای جا نیست  
 (آر : نمودش کژ نمود آسمان نیست ؛ د : نمودش چون نمود آسمان نیست . ب : چو  
 آدمی همچون جهان نیست ؛ ر : جا نیست .)

تفکر چیست اندر آدمی زاد	دگر باره بگفت ای فرخ استاد
که چون پرسیدی از حال تفکر	۷۵. جوابی دل پسندش داد چون ندر
تضرع شد بمقصودی که خواهی	تفکر در مناجات الهی
زمین را با هوا شری برانگیز	دگر ره گفت کز دور فلک خیز
زمینی و هوائی چند پرسی	جوابش داد به کز پند پرسی
زمین خاکی که او خاکی نیززد	هوا باد است کز بادی بلرزد
زمین را آخرین بطن آدمی بود *	۸۰. جهان را اولین بطنی زمین بود
طبیانه در آموزم یکی پند	دگر باره بگفتش کای خورمند
جهان جان و جان آفرینش	جوابش داد کای باریک بینش

۷۴، ۷۵، ۷۶: پ ح در حذف شده ۷۵، ۷۴ ج: حذف شد ۷۵،  
 ۷۶ خ حذف شده. آ ۷۶ ج: عطیات الهی ۷۶ ج: وسیلت شد بهر معنی که  
 خواهی. آ ۷۶ ج: دگر گفتش که ای دور؛ ح کای دو: ۷۷ ز: تا هوا  
 ۷۸، ۸۲: پ ۷۸، ۸۲. آ ۷۸ ج: اگر نه پند. آ ۷۹ ج: باد است؛ د:  
 هوا بادی که از ۷۹ پ پ ت ث چ ح خ د: زمین خاکی که او خاکی (پ: که آن)  
 ح: و او) آ ۸۰ د: هوارا اولین \* سرفصل افزوده خ: سؤال دهم در چگونگی تفکر؛  
 خ: افزوده نمودش او نمودی کاسمانیست تفکرها تضرع حانیست؛ پ: سؤال کردن  
 خسرو از طبخ؛ خ: سؤال یازدهم در محافظت مزاج؛ ر: در پاس تندرتی از راه اعتدال.  
 آ ۸۱ ج: دگر ره گفت خسرو کای. آ ۸۲ ج: تغییرهای حال آفرینش؛ خ: جهان و جان جان  
 پ: جهان جانی و؛ ج: جانان آفرینش؛ ج: جهان را آفرینش.

طبیعی در یکی نکته نهفته است  
 بیا شام و بخور خورده که خواهی  
 ۸۵- ز بسیار وز کم بگذر که خاست  
 دوزیرک خوانده ام کاندردیاری  
 یکی کم خورد کاین جان میگزاید  
 چو بر حجت عدالت ره نبردند  
 دگر ره باز پرسیدش که جانها  
 ۹۰- جوابش داد کز راه ندیده  
 شنیدم چار موبد بود هشیار  
 درین مشکل فرومانند یک چند  
 خدا آن نکته را با خلق گفته است  
 کم و بسیار نه کارد تباهی  
 نگه دار اعتدال اینست تمامست  
 رسیدند از قضا بر چشمه سار  
 یکی پر خورد کاین جان میفزاید  
 بمحرومی و سیری هر دو مریزند\*  
 چگونه بر پرند از آشیانها  
 نشاید گفتن الا از شنیده  
 مسلسل گشته با هم جان هر چار  
 که از تن چون رود جان خورند\*

۸۳ خ : حذف شده . ۸۳<sup>ب</sup> د : نکته را با کس نگفتست . ۸۴<sup>آ</sup> : (خوردی)  
 ح : چندانکه ؛ پ : داری . ۸۵<sup>خ</sup> : ز بسیاری و کم بگذر . ۸۶<sup>ب</sup>  
 ت ز : من در دیاری . ۸۶<sup>ج</sup> : در چشمه . ۸۷<sup>آ</sup> خ : جانرا کزاید  
 ث د : جان میکدازد . ۸۸<sup>ج</sup> در : ز محرومی .  
 \* سرفصل افزوده : حکایت ؛ ر : چگونه رفتن جان از جسم  
 ۹۹<sup>ث</sup> ج خ د : دگر باره پرسیدش . ۹۰<sup>پ</sup> : کو راهی ؛ ث خ : راهی  
 ۹۰<sup>پ</sup> (از) پ : آن . ۹۱<sup>ج</sup> : موافق . ۹۲<sup>ث</sup> : شود ؛ خ : روان  
 \*\* سرفصل افزوده : ر : تمثیل موبد اول .

یکی گفتا بدان ماند که در خواب  
 بسی کوشد که بیرون آورد رخت  
 ۹۵- چو از خواب اندر آید تاب دیده  
 دوم مؤبد بقصری کرد مانند  
 از و شخصی فرو افتد گران سنگ  
 ز ماندن دست و بازو ریش بیند  
 شکنجه گرچه پنجه اش را کند<sup>ست</sup>  
 ۱۰۰- هم آخر کار کش بی آب گردد  
 سوم مؤبد چنان زد داستانی  
 رباید گوسفندی گرگ خونخوار  
 در اندازد کسی خود را بغرقاب  
 ندارد سودش از کوشیدن سخت  
 هراسی باشد اندر خواب دیده \*

۹۳ ج : خود را بغرقاب ۹۴ ج : آن

\* رفضل افزوده ر : تمثیل مؤبد دوم . ۹۷ ج : از آن  
 ۹۷ پ : جان زده . ۹۸ ج : بازویش یابد ؛ چ : بازویش بیند ؛  
 خ : ریش گردد ؛ د : ریش یابد . ۹۹ ح خ د : حذف شده . ۱۰۰ پ :  
 کار چون بیکار ؛ ج د : کار چون بی تاب ؛ ح : کار کش بی تاب ؛ خ :  
 کار او بی آب ؛ ر : کار کو بی تاب . ۱۰۱ پ : هم او از لنگره . \* رفضل  
 افزوده ر : تمثیل مؤبد سوم . ۱۰۱ پ چنین . ۱۰۲ ج : گرگ . ۱۰۲ پ :  
 گوسفند . ۱۰۳ ج : شبان با گرگ بیکار ؛ ح د : به یکبار .

کشد گوگ از یکی سوتا تواند  
 چو گوگ افزون بود در چاره سازی  
 ۱۰۵. چهارم مرد موبد گفت کاین راز  
 عروسی در کنارش خوب چون ماه  
 نه بتوان خاطر از خویش پرده بخت  
 هم آخر چون شود دیوانگی هیر  
 درین اندیشه لختی قصه رانند  
 ۱۱۰. چو میمردند میگفتند هیاهات  
 زمرده هر کسی افسانه راند  
 مکر پیغمبران کایشان امینند  
 سخن چون شد بمعصومان خواست  
 زدیکر سوشبان تا وار هاند  
 شبانرا کرد باید خرقه بازی\*  
 بشخصی ماند اندر حجله ناز  
 بدو دریافته دیوانگی راه  
 نه از دیوانگی با او توان ساخت  
 گریزد مرد از و چون آهواز شیر  
 ورق نادیده حرفی چند خوانند  
 کز آن بازیچه دور افتاد شهما  
 نمرده راز مرده کس نداند  
 بنا محرم نگویند آنچه بینند\*  
 ملک پرسیدش از تاج رسالت

۱۰۴. زت : زور هاند ؛ ج : زوستاند ؛ ج : اور هاند. ۱۰۵. خ : افزون شود. ۱۰۶. ح : کرده  
 \* در فصل افزوده ر : تشیل موبد چهارم. ۱۰۵. ج : چهارم موبد گفت این راز ؛ ج : این  
 ۱۰۶. پ : براو ؛ ب : ت زت ج : دیوانگی دریافته ؛ د : بدو دیوانگی ره یافته ناگاه  
 ۱۰۷. ث : ح : خاطرش از خویش پرده بخت (ث : از غیر) ؛ پ : برداست. ۱۰۷. ر : باوی. ۱۰۹.  
 ث : فصلی. ۱۱۰. ح : صنف شده. ۱۱۱. ب : ت ز : که دور افتاد از آن منصوبه شهما ؛ ج : ر :  
 کزین ؛ ج : چه دور افتاد ازین بازیچه شهما. ۱۱۱. ب : زمرده. ۱۱۲. ح : نمود ؛ ج : حال. ۱۱۲. پ :  
 پیغمبرانی کان امینند ؛ ر : کانهجا امینند. \* در فصل افزوده ر : در نبوت پیغمبر اکرم .  
 ۱۱۳. ب : پ ت ز ج ح خ د : پرسید از آن تاج (پ : کز ؛ ب : ت ج ح د : از) .

که شخصی در عرب دعوی کند کیست

۱۱۵- جوابش دادگان حرف آلهی

بگنبد در کنند این قوم ناورد

نه ز انجم گوید و نه ز چرخ اعلا<sup>ش</sup>

کند بالای این نه پرده پرواز

مکن بازی شها با دین تازی

۱۲۰- بجوشید از نهیب اندام پرویز

ولی چون بخت پیروزی نبودش

چو شیرین دید کان دیرینه استا<sup>د</sup>

شاگفتش که ای پیر یگانه

چو برخسرو گشادی گنج کافی

۱۲۵- کلیدی کن نه زنجیری دین بند

بنسبت دین او با دین ما چیست

برونست از سپیدی و سیاهی

برون از گنبد است آواز اینمرد

که نقشند این دو او شاگرد نقاش<sup>ش</sup>

نیم زان پرده چون گویم من آن راز

که دین حقست و باحق نیست بازی

چو اندام کباب از آتش تیز

صلای احمدی روزی نبودش

در گنج سخن بر شاه بگشاد

ندیده چون توئی چشم زمانه

نصیبی ده مرا نیز ار توانی

فروخوان از کلیله نکتة چند

آ ۱۱۶ پ: بگنبد چون گنبد؛ ج: در کشند؛ د: احوال آنمرد؛ ر: آنمرد. ۱۱۷، ۱۱۸ ح: حذف شده

آ ۱۱۷ د: گوید و از چرخ آ ۱۱۷ پ: ج: که هستند این و آن شاگرد؛ ث: که این نقش است و او شاگرد؛ خ: د:

که نقشند این و او شاگرد؛ ز: این دو و او آ ۱۱۸ پ: آن آ ۱۱۸ پ: د: نیم زان پرده من چون گویم

این راز (د: آواز) ث ج ج: من این؛ ر: ازین. ۱۱۹ پ ج ج: ج: که حق دینست و بجن

و با دین نیست. آ ۱۲۲ ج: د: دانسته استاد. آ ۱۲۳ ث ج: ج: بجوایش گفت کای پیر یگانه (ث: کان)

آ ۱۲۴ پ: مرا گوی توانی؛ خ: مرا از زندگانی. آ ۱۲۵ د: کلیدی تو و زنجیری برو بند (ر: خشیه اصلاح

شده) ۱۲۵ ح: کلیدی.

## گفتن بزرگ امید چهل نکته از کلیله \*

بزرگ امید چون گلبرگ بشکفت      چهل قصه بچل نکته فروگفت \*  
 نخستین گفت کز خود بر حذر باش      چو کاوشتر به زان شیر جمالش \*  
 هوا بشکن کزو یاری نیاید      که از بوزینه نجاری نیاید \*

\* ب ت : گفتن بزرگ امید چهل نقطه از کلیله ؛ پ : گفتن بزرگ امید نکته چند  
 از کلیله و دمنه ؛ ت : گفتن بزرگ امید چهل قصه بچهل نکته ؛ ز : گفتن بزرگ  
 امید چهل قصه در چهل نکته در پیش خسرو و شیرین ؛ ج : سخن گفتن بزرگ امید  
 از کلیله ؛ چ : پسند دادن بزرگ امید شیرین را ؛ ح : چهل نکته گفتن بزرگ  
 امید بجهت شیرین شور انگیز ؛ خ : فروگفتن بزرگ امید چهل نکته از کلیله  
 و دمنه بر طریق نصیحت ؛ د : سؤال کردن خسرو از بزرگ امید در حکمت و  
 جواب او ؛ ر : گفتن چهل قصه از کلیله و دمنه با چهل نقطه \* ر فصل افزوده  
 ر : کاوشتر به شیر . آ ب ت چ : نخستش ؛ ث : بد حذر \* ث پ :  
 کاوشتر به ؛ ز ح د : کاوشتر به ؛ ج : کاوشتر به ؛ خ : چو کاوشتر به زان  
 کاوشمالش \* ر فصل افزوده ر : نجاری بوزینه . آ پ ح : کاری ؛ ز باری ؛ ر :  
 پاری . ب ت ز ث چ : که از کی کدین کاری نیاید (ز ؛ کدی) ؛ ح خ : که از کی کزین کاری نیاید  
 (ح ؛ گیتی) ؛ پ : چو از کی کزین کاری نیاید ؛ ج : چو از کی که نجاری نیاید \* ر فصل  
 افزوده ر : روباه و طبل .

بتلیس آن توانی خورد ازین راه  
 ۵- مکن تا در غمت ناید درازی  
 مخور در خانه کس هیچ زنهار  
 همان پا داش بینی وقت نیرنگ  
 رباخواری مکن این پند بنیوش  
 بخود کشتن توان زین خاکدان  
 ۱۰- شغال و گوک وزاغ این ساز کرد  
 بچاره کین توانی جست از اعدا  
 کزان طبل دریده خورد رو باه  
 چو زاهد ممسکی در خرقه بازی  
 که با تو آن کند کان زاغ با مار  
 که ماهی خوارید از چنگ خرچنگ  
 که با شیر رباخور کود خروگوش  
 چنان کان پیر ماهی زافت شست  
 که از شخص شتر سر باز کردند  
 چنان کان خرد مرغ از موج دریا

آ ۴ ج : بتلین ؛ ج : ارتوانی . \* سرفصل افزوده ر : زاهد ممسک خرقه بدزد با خت  
 ۵ ب پ ت ز ش چ خ : با \* سرفصل افزوده ر : زاغ و مار \* سرفصل افزوده  
 ر : مرغ ماهی خوارید از چنگ \* سرفصل افزوده ر : خروگوش و شیر . آ ۸ ث : وین  
 پند . ۸ پ : که با شیر زیان چون کرد .  
 \* سرفصل افزوده ر : سه ماهی ورستن یکی از شست . آ ۹ ح : بخو  
 کشتن . ۹ پ چ : تیر ماهی . \* سرفصل افزوده ر : سازش شغال  
 و گوک وزاغ بر کشتن شتر . آ ۱۰ چ : شغال وزاغ و گوک این ؛ ح : شغال  
 و گوک و روبه . \* سرفصل افزوده ر : طیطوی با موج دریا . آ ۱۱ پ  
 چ در : بچاره کین توان جست از اعدا . آ ۱۲ پ طو طیی ؛ ر : طیطوی  
 \* سرفصل افزوده ر : بط و سنگ پشت .



بسا سرکز زبان زیر زمین رفت	بطانرا با کشف فصلی چنین رفت *
ز نا اهلان همان بیتی درین بند	که دید آن ساده مرغ از کپی چند *
بحیلت مال مردم خورد نتوان	چو بازرگان دانا مال نادان *
۱۵- چو بر دانا گشائی حیل را در	چو غوک مارکش دسر کنی سر *
حیل بگذار و مشنوزان حیل سا	که موش آهن خورد کودک برد باز *
چو نقش حیل بر چادر نشانی	بدان نقاش چادر سوز مانی *
ز دانا تن سلامت بهر گردد	علاج از دست نادان زهر گردد *

۱۳ ح : زمین شد . ۱۳ ر : کشف را با بطان فصلی ؛ ت : درین رفت ؛ ح : در  
 این شد ؛ ز : فعلی . ۱۲ ، ۱۳ : چ ۱۲ ، ۱۳ \* ر فصل افزوده ر : مرغ و کپی  
 و کرم شب تاب . ۱۳ ب پ ت ز ث : که بند ؛ چ ح : که بیند ؛ خ : که  
 در بند ؛ د : دران بند . ۱۳ خ : بدید آن ؛ پ ت ز : مرد . \* ر فصل افزوده  
 ر : بازرگان دانا و بازرگان نادان \* ر فصل افزوده ر : غوک و مار و راسو .  
 ۱۵ ج چ ح ر : گشائی . ۱۵ پ : ماکس بر سر کشی سر ؛ د : بارکش . \* ر فصل افزوده ر :  
 موش آهن خوار و باز کودک بر . ۱۶ ، ۱۷ : ث چ بدوز ۳۵ نوشته شده ۱۶ خ : و صفت شده  
 پ : بشنو ؛ ج : زان بگندزین ؛ ح ر : از ۱۶ ج ؛ و کودک ؛ د : پرد باز . \* ر فصل  
 افزوده ر : زن و نقاش چادر سوز . ۱۷ ج د : فشانی . ۱۷ ج : شوی ؛ د : پوش .  
 \* ر افزوده : طیب نادان که دار و رازها آبیخت . \*\* ح افزوده زمخت رست هر کو  
 چشم بر بست بدین تدبیر طوطی از قفس رست . ۱۸ پ : دانا بر سلامت . \* ر ، افزوده  
 کبوتر مطوقه و رهانیدن کبوتران از دام .

چوزان مرد پلید آن پارسازن	ز بیماری بدانائی رهدتن
چوان مرغ نگارین رست از آن دام *	بدانائی توانی رست از ایام
ز موش دام در زاغ دهن دوز *	مکن شوخی وفا داری در آموز
که موش از زاهد ارجو بود زرداد *	مهر یک جو ز کشت کس به میداد
که بردل چرخ ناگه میزند تیر *	مشو مغرور چون گرگ کمان گیر

۱۹ ر: حذف شده. ۱۹ آ ح: زنادانی به بیماری دهدتن؛ پ ج خ: دهد.

۱۹ ث ج ح خ: چوزان بیگانه مرد آن آشنا زن (ح: چوان بیگانه مرد از)؛

پ: چوزان بیگانه مرد و پارسازن. ۲۰ د: حذف شده. ۲۰ ث ج

چ ر: توان رستن ز ایام؛ پ: ازین دام. ۲۱ پ: چوازمی نگار

رست از ایام؛ خ: جست از دام؛ ج: از این؛ ح: از

\* سرفصل افزوده ر: هم عهدی زاغ و موش و آهو و سنگ پشت.

۲۱ پ: پیاموز. ۲۱ ج: چو موش و دام؛ د: چو موش؛ پ خ: دهن

سوز. \* سرفصل افزوده ر: موش و زاهد و یافتن زر. ۲۲ د: حذف

شده. ۲۲ پ: که موش از جوهر زاهد میکند یاد؛ ث ج: از حذف شده

خ: آن. \* سرفصل افزوده ر: گرگی که از خوردن زه کمان جان

داد. ۲۳، ۲۴ د: ۲۳، ۲۴.

۲۳ ج ح د: که بردل میزند ناگه فلک تیر (ح: که برما)

\* سرفصل افزوده ر: زاغ و بوم.

رهاکن حرص کاین جمال محروم	ن سازد باخرد چوزاغ بابوم *
۲۵- مین ازخرد بینی خصم راخرد	زیلان مین که خرگوش آب چون برد *
ز حرص و زرق باید روی برتافت	ز روزه گربه روزی مین که چون یافت *
کسی کاین گربه باشد نقش بندش	نهد داغ سگی برگوسفندش *
زفته در وفاکن روی در روی	چنان کزیم دزد آن زن دران شوی *
رهی چون باشد این خصمان بنا	چنان کز دیو و دزد آن پارسامرد *

آ ۲۴ پ : رهاکن مانیرد خار محروم ؛ خ : خون . ۲۴ پ : ن سازد جو  
 خردا راغ بابوم . \* سرفصل افزوده ر : راندن خرگوش پیلانرا از چشمه  
 آب . ۲۵ پ : مین کخریه ؛ ت ث : خورده ؛ خ : خود . ۲۵ پ ح  
 که نرد از خام داستان کم توان بود \* سرفصل افزوده ر : گربه روزه دار  
 بادراج و خرگوش . ۲۶ پ : حذف شده . ۲۶ ، ۲۷ ، ۲۸ ، ۲۹ ، ۳۰ ، ۳۱  
 ح : حذف شده . ۲۶ ب ت ز ث : و حذف شده ؛ چ خ : ز حرص خورد باید  
 ۲۶ ج د : ز روزه گربه \* سرفصل افزوده ر : ربودن دزد گوسفند را هدر ابنام سگ . ۲۷ ، ۲۸  
 ث : حذف شده . ۲۷ د : حذف شده . ۲۷ پ : کسی کز گربه های نقش بندش \* سرفصل افزوده  
 ر : شوهر زن و دزد . ۲۸ ج : با ؛ پ : وفائی . ۲۸ پ : زربان ؛ ج : بدان \*  
 فصل افزوده ر : دیو و دزد و زاهد . ۲۹ پ : حذف شده . ۲۹ ج د : رهائی باشد از خصمان  
 بناورد (ج : بایت ؛ ج : از خصم ناورد) . ر : باشد از خصمانت ناورد ؛ ح : از  
 ۲۶ ث خ د : دیو دزد ؛ ج : دام و د \* سرفصل افزوده ر : زن و نجار و پدر زن .

۳- چه باید چشم دل را تخته بردوخت  
 چو نجاری که لوح از زن درآموخت\*  
 اگر بد نیستی با بدمشو یار  
 چنان کان موش نسل آدمی خوار\*  
 بواکشتن توانی زین طرف رست  
 که کپی هم بدین فن زان کشف رست\*  
 چو خر غافل نباید شد درین راه  
 کزین غفلت دل خور خورد روباه\*  
 به ار با عذر آن زاهد کنی پشت  
 که راسوی امین را بیگنه گشت\*<sup>۵</sup>

آ ۳۱ ث : و دل ؛ ج : تخت ؛ چ : نخیه . ۳۲ ج : مختاری ؛ د : لوح زن  
 بیاموخت ؛ چ : بیاموخت\* ؛ سرفصل افزوده ر : برگزیدن دختر  
 موش نژاد موش را . ۳۳ پ ح : آدمی زاد ؛ ت زج : آدمی  
 سار . ۳۴ ب ت ث : بعد از ۲۹ نوشته شده . \* سرفصل افزوده  
 ر : بوزینه و سنگ پشت . ۳۵ د : تو برگشتی ؛ ج : جهان رست  
 خ : صفت رست . ۳۶ د : که آهوم بدین دام از کشف رست ؛  
 پ ج چ : که کپی هم بدین ( چ : باین ) فن از کشف رست ( ج : چیست )  
 \* سرفصل افزوده ر : فریفتن روباه خورا و بشیر سپردن . \*  
 سرفصل افزوده ر : زاهد نسبه اندیش و کوزه مشهد و روغن .  
 ۳۵ ، ۳۴ ، ۳۳ ، ۳۲ پ ث ج ح خ د : حذف شده .  
 \* سرفصل افزوده ر : کشتن کبوتر نر کبوتر ماده را \* \* رنبر بعد از ۳۴ و در  
 نزهی پ ث ج چ خ بعد از ۳۹ افزوده : مزین بی پیش بینی برکس انگشت  
 چنان کان نر کبوتر ماده را کشت ( چنان کو تواند بود انگشت )

۳۵. حساب نسیه های کثر میندیش      چو زان حلوای نقد آن پیر درویش<sup>۱</sup>  
 بهشیاری رهان خود را دین غار      چو موش آن گربه را از دام تیمار<sup>۲</sup>  
 برون پر تا نفوسائی درین بند      چو مرغ قبری زین قبه چند<sup>۳</sup>  
 بصدق ایمن توانی شد<sup>۴</sup> شمشیر      چو آن زاهد شغال از خشم شیر<sup>۵</sup>

آ ۳۵ پ : نقشهای کج ؛ چ : نسیها کثر ؛ ح : بی سازی کن .  
 آ ۳۵ پ : جو آن حلوای نقد و قعر درویش ؛ ج : چو از ؛ د :  
 حلوای قند آن مرد درویش ؛ ح : نقد از سیم درویش ؛ ج ر :  
 مرد درویش ؛ خ : سیم درویش .  
 آ سرفصل افزوده ر : کشتن زاهد را سوی امین را . ۳۶ ، ۳۷ ،  
 ج ۳۶ ، ۳۷ . آ ۳۶ ب پ ت ز ث چ ح خ د : خار .  
 آ ۳۶ د : که موش از گربه رست از دام تیمار ؛ پ : گویه .  
 آ سرفصل افزوده ر : قبری باشا و شاهزاده . آ ۳۷ ج : بفرسائی  
 آ ۳۷ ز ث : قبری ؛ ب ت : زان ؛ ج : در ؛  
 پ : چو مرغ تیره شد وین فتنه چند ؛  
 د : چو مرغ مرده را زین فتنه چند .  
 آ سرفصل افزوده ر : شغال زاهد و سعایت جانوران پیش شیر  
 آ ۳۸ ب ت : شغال ؛ ز : شکار ؛ ث : رحم آن شیر ؛ ج چ د :  
 چنگ آن شیر ؛ ح : از خشم شمشیر . آ سرفصل افزوده ر : سیاح و زنگر و مار

بخون ریزی مکن چنگال را تیز  
 ۴- تو نیکی کن مژگ از خصم خو بخوار  
 کزین بی پنجه گشت آن شیرخو نیز  
 به نیکی برد جان سیاح ازان مار\*  
 ز بازگان بچه تا شاهزاده\*  
 دل خسرو حصار گشت ازان گنج  
 چو برگفت این سخن پیر سخن  
 پشیمان شد ز بدعتهای بیداد  
 سرای عدل را نو کرد بنیاد

۳۹ ر : بعد از ۴۱ نوشته شده . آ ۳۹ پ ث ج ح خ در ، بخون خواری  
 ۳۹ ب ت ز ج خ : بی پنجه ؛ ث ج : بی پنجه شد ؛ د : کزین پنجه  
 شد آن شیرخو نیز . ب ۴۰ د : برد مرغ ساج ؛ پ : سیاح  
 ازین کار .

\* سرفصل افزوده ر : چهار بچه بازگان و بزرگرو شاهزاده و توانگو  
 آ ۴۱ پ : بقدر هر کسی روزی نهاده . آ ۴۱ د : چه بازگان بچه  
 چه شاهزاده . \* \* سرفصل افزوده ر : رفتن شیر بشکار و  
 شکار شدن بچه های او . آ ۴۲ خ : مرد سخن . ب ۴۲ پ : شد ازین  
 کنج ؛ ج : شد ازین رنج ؛ خ : شد ازان کنج ؛ د : شد  
 بدان کنج ؛ ج : شد درین بند ؛ پ : گشت ازان بند  
 آ ۴۳ د : و بیداد

ب ۴۳ ث : سرای عهد را

پ : سرای عدل را بنیاد نهاد .

## حکمت و اندرز سرائی حکیم نظامی \*

دلا از روشنی شمع برافروز	ز شمع آتش پرستیدن میاموز
میار از خاطر آتش پرستی	در آتش خانه خاطر شکستی
من خاکی کزین محراب هیچم	چنو صدر را بحکمت گوش پیچم
بسی دارم سخن کان دل پذیرد	چه گویم چون کسم دامن نگیرد
منم دانسته در پرگار عالم	بتصریف و بنحو اسرار عالم

\* ب : در صفت کمال نفس خویش گوید ؛ پ : نظامی در حق خود گوید  
 ت : بیان حال افلاک و گردش آن ؛ ز : کلمه چند در حکمت گوید ؛  
 ث : در پند و حکمت و احوال عالم ؛ ج : گفتار در حکمت و موعظه ؛  
 ح : در شرح احوال خویشتن گوید ؛ خ : این چند کلمه در باب خود گوید ؛ د :  
 کلمه چند در حکمت ؛ ر : حکمت و اندرز سرائی حکیم نظامی ؛ ج : در حکمت  
 خویش گوید نظامی . آ ب ز ث ج ح د ؛ گ روشنی ؛ ب : نوردل ؛ ت چ خ ؛ نور  
 دین ؛ پ ت ز ج ؛ چو شمع ؛ پ چ ؛ در آموز ؛ ر ؛ پیاموز ؛ پ چ ؛ تپ شده  
 آ چ ؛ مناز ؛ ر ؛ بیار از خاطر آتش پرستی ؛ پ چ ؛ در در خانه خاطر شکستی ؛ ر ؛ از  
 آتش خانه خاطر نشستی ؛ د ؛ غفلت نشستی ؛ آ پ چ ؛ درین ؛ چ د ؛ چوا و ؛ چ ح چو  
 آ م ج ؛ بسی دامن ؛ پ ؛ کودل ؛ د ؛ دلپذیرست ؛ پ ؛ چون کسی ؛ د ؛ چون کنم  
 زان ناگزیرست ؛ آ ه ؛ پ ؛ نمی دانست ؛ ه چ ؛ و حذف شده ؛ پ ؛ احوال عالم .





توان دانست عالم را بغایت	بدین ترتیب از اوّل تا نهایت
چو بر عقل این نمونش گشت <sup>ظاهر</sup>	یک تک میدود ز اوّل باخر
۱۵. خدایست آنکه حد ظاهر ندارد	وجودش اوّل و آخر ندارد
خدا بین شوکه پیش اهل پیش	تنگ باشد حجاب آفرینش
بدان خود را که از راه معانی	خدا را دانی از خود را بدانی
بدین نزدیکیّت آینه در پیش	فلک چو بدان دوری میندیش
تو آن نوریکه چرخست <sup>شمست</sup> طشت	نمودار دو عالم در تو جمعست
۲۰. نظامی پیش ازین رمز نهانی	مگو تا از حکایت وانمائی

۱۳، ۱۴ : ج ۱۳، ۱۴ . آ ۱۳ د : عالم را بدایت . ۱۳-۱۸ ح :  
 حذف شده . آ ۱۴ خ : این حذف شده ؛ ج ر : نمونه ؛ خ : نمودش ؛  
 د : نموده . آ ۱۵ ب پ ت ج د : می رود ؛ خ : می رود ز اوّل با  
 باخر . آ ۱۵ پ ز : خود ظاهر ؛ ج چ خ : او ظاهر .  
 ۱۶ ب ت ز : حذف شده . آ ۱۶ پ : که در قانون پیش ؛ ۱۶ پ ج  
 ج د : تنگ (د : دگر ؛ چ : بک ؛ پ : عجب) باشد حسب آفرینش  
 ۱۷ ث : تو خود را دان که از راه معانی . آ ۱۸ پ : بر این ؛ ب  
 ت ث ج : آینه پیش . آ ۱۸ ب ج چ : بدین ؛ پ : برین .  
 آ ۱۹ ح : نوریکه خط . آ ۲۰ ب ت ز : نظامی چند ؛ پ :  
 راه معانی ؛ ث ح : راز نهانی ..

## صفت شیرویه و انجام کار خسرو \*

چو خسرو تخته حکمت در آموخت	بآزادی جهان را تخته بردوخت
ز مریم بود یک فرزند خامش	چو شیران ابرو و شیرویه نامش
خوی خرمغز و مغزی پر ز خنک	وزان دلتنگ روی آفاق دلتنگ
نسخته روی و ابریز چشم و اشقر	سزاوار خم گل نه خم زر
۵- شنیدم من که آن فرزند قتال	در آن طفلی که بودش قریب ده سال

\* ب ج : بند کردن شیرویه خسرو را ؛ پ : در صفت شیرویه و حال خسرو و شیرین ؛ ت : قصه خسرو با شیرویه ؛ ز : شکایت کردن خسرو با بزرگ امید از شیرویه ؛ ث : صفت مقور بودن تخت بر شیرویه و نهایت عمر خسرو ؛ ج : داستان شیرویه پسرخسرو ؛ ح : بقتل آوردن شیرویه پدر خود خسرو را ؛ خ : حکایت خسرو با بزرگ امید ؛ د : صفت شیرویه گرفتن خسرو و بند کردن . آ پ : هفته . ا ج پخته . ب ج د چو شیر شوزه و (ج شوزه بد) شیرویه نامش ؛ خ : شیران بدرک و ؛ پ : ایشان روی و شیرویه نامش ؛ ح : ز بدخونی که بد شیرویه نامش . م ر : در حاشیه نوشته شده ؛ خ : حذف شده . آ ب : بسخته از ث : بسخته ؛ ج : بشچه ؛ ح : د : بشنجه . ب ت ز : سزای خم نیروی خم زر ؛ پ : ز اوار خم گل نه خم تر ۵ د : در آن خردی که بودش قریب نه سال ؛ ح : نه سال ؛ پ : در آن مدت

که شیرین کاشکی بودی مراجعت	چو شیرین را عروسی بود میگفت
ز دولت یا ز دانش یا ز دینش	ز مهرش باز گویم یا ز کینش
وزو شه نیز ناخشنود میبود	سرای شاه ازوپز دود میبود
دلم بگرفت ازین وارونه فرزند	بزرگ امید را گفت ای خردمند
فساد طالعش را می شناسم	۱۰- ازین نا فرخ اختر می هوا
چو گرگ ایمن نشد بر مادر خویش	ز بد فعلی که دارد در سر خویش
که خاکستر بود فرزند آتش *	ازین نا خوش نیاید خصلتی خوش
همه آن گوید او کورا خوش آید	نگوید آنچه کس را دلکش آید

۲۰ ب پ ت چ د : کاچکی ؛ ج : چه بودی کربدی شیرین مراجعت ؛ ۲۰ ر :  
 ز دانش یا ز دولت یا ز دینش . ۲۰ ب پ ت ج ح خ د : وزو پیوسته ؛  
 ر : بدو پیوسته . آ ۹ د : گفتی خردمند . ۱۰ پ ۱ : حذف شده .  
 آ ۱۰ ح : ز حکم چرخ و اختر ۱۱ - ۱۴ : خ ۱۱ ، آ ۱۱ ، ۱۲ ، ۱۳ ، ۱۴ ،  
 آ ۱۳ ، ۱۴ : آ ۱۱ ح : هوا و میل دارد در سر ؛ ج د : بر سر  
 آ ۱۱ ح : زو مادر . ۱۶ - ۱۲ : ب ت ز : ۱۴ ، ۱۵ ، ۱۶ ، ۱۳ ، ۱۲ ، ۱۴ .  
 د ۱۴ ، ۱۲ ، ۱۳ : آ ۱۲ ج چ : ازان ؛ پ : حسن خوش ؛ ح : حاصلت  
 \* خ ازوره : بدست او شود این خانه ویران وزو آید خلل در ملک ایران  
 ۱۳ ح : حذف شده . ۱۵ - ۱۳ : چ ۱۵ ، ۱۴ ، ۱۳ ، ۱۴ : ب ت ز : آن کورا ؛  
 پ : همه ؛ ج : همی گوید ازان کورا ؛ د : همیشه آن کند کورا .

نه با فروش همی بینم نه با سنگ  
 ۱۵- چو دود از آتش من گشت خیران  
 ز فرو سنگ بگیریزد بفرو سنگ\*  
 سرم تاج از سرافرازان ربودست  
 نه بر شیرین نه بومن مهر با نست  
 خلف بس ناخلف دارم چه سودست  
 نه با همشیرگان شیرین زیانست  
 که خرد در پیشه ها پالا نگری را  
 بجشمی بیند این دیو آن پری را  
 بلی مارم که چون او مهره دارم  
 ز من بگذر که من خود گزوه مارم  
 نه هر گل میوه آرد هر نی قند  
 نه هرزن زن بود هرزاده فرزند  
 ز خویشان بیش دارد آشنائی  
 بسایگانه کز صاحب و فائی

\* خ ، افزوده ندارد هیچ بوی بختیاران ندارد هیچ رنگ شهریاران  
 ۱۴ ب ت چ ، ز فروش سنگ بگیریزد ؛ د : ز فرهنگی بدو را قناد فوسنگ  
 ۱۵ ، ۱۶ : پ ث ح خ د ، حذف شده ؛ ج ، ابداز ۱۷ نوشته شده  
 ۱۵ ج : ولیک . ۱۶ چ ، حذف شده . ۱۶ ج : ناخلف آمد .  
 ۱۷ ج : حذف شده . ۱۷ - ۱۹ خ : حذف شده . ۱۸ ث ج چ :  
 آن دیو این . ۱۸ پ : ار پیشه ها ؛ چ : را حذف شده .  
 ۱۹ ج : حذف شده . ۱۹ پ : کره مارم .  
 ۱۹ ب پ ت چ د : یکی مارم . ۲۰ ج ، حذف شده . ۲۰ پ :  
 بودزاده فرزند ؛ د : هرزاد . ۲۰ ج : نه هر شاخی گلی آرد نی قند ؛ ب  
 ت ث چ خ ، میوه آرد ؛ پ ، هرگی قند . ۲۱ ، ۲۲ : ر ۲۱ ، ۲۲ .

بسا زاده که کشت آنرا کزوزاد	بس آهن کوکند بر سنگ بیداد*
بزرگ امید گفت ای پیش بین شاه	دل پاکت زهر نیک و بد آگاه
گرفتم این پسر درد سرتست	نه آخر پاره از گوهر تست
۲۰. نشاید خصمی فرزند کردن	دل از پیوند بی پیوند کردن
کسی بر ناربن نارد لگد را	که تاج سر کند فرزند خود را
درخت تود از آن آمد لگد خوار	که دارد بچه خود را نگو سار
تو نیکی بد نباشد نیز فرزند	بود تیره به تخم خویش مانند
قبای زرچو در پیرایش افتد	از و هم زر بود کارایش افتد
۳۰. اگر تو سن شد این فرزند چهاش	زمانه خود کند رایش تو خوش باش
جوانی داردش زینسان پرازجو	به پیری تو سنی گردد فراموش

آ ۲۲ پ : بسازاده که اورا کشت کوزاد ؛ چ ؛ کشت آنکس . ۲۲ پ : بس  
آهن کوکند . \* خ افزوده

ازین اندیشه دایم اشک ریزم      دلم ندهد که هم خوش بریزم  
چو چاره نیست با حکم الاهی      کز و آید خلل در ملک شاهی  
ز مام خویش را دارم بتقدیر      چو کاری به نهی گوید بتدبیر  
۲۳ پ : دل مار زهر . ۲۴ ب زد : این . ۲۵ ح پ : حذف شده . ۲۶ ح : حذف  
شده . ۲۶ پ د : نارون ؛ خ : نازنین ؛ ۲۷ پ : حذف شده ۲۷ ث ج خ : توت ؛ ح :  
توت ؛ د : توت . ۲۹ ح : حذف شده ۲۹ ب ت : تیز آتش افتد . ۳۱ پ : بران جوش  
خ : زینگونه پر جوش .

## نشستن خسرو به آتش خانه \*

چنان افتاد از ان پس رای خسرو  
 که آتش خانه باشد جای خسرو\*  
 چو خسرو را آتش خانه شد رخت  
 چو شیری تند شد شیرویه بر تخت  
 بنوشا نوش می در کاس می داشت  
 ز دورا دور شه را پاس میداشت\*  
 بران نگذاشت آخر بند کورش  
 بکنجی از جهان خرسند کورش  
 هـ. دران تلخی چنان برداشت باو  
 که جز شیرین کسی نگذاشت باو

\* ب پ ت ث چ ح د : حذف شده . ز : گرفتن شیرویه خسرو را ؛ خ :

نشستن شیرویه بر تخت و بند کردن پرویز را .

\*\* خ در : افزوده

نسازد باهمالان هم نشستی (هم نشینی در نزد) کند با موبدان آتش پرستی (خ :

آتش گزینی) . ۲ د : حذف شده . آ پ بآیین خانه . ۲۰ ز : شیرو

پ ث ح خ ر : چو شیر مست شد (ر : شد حذف شده) شیرویه (ح : شهرت)

بر تخت . ۳ ث : ز دوران دور . \*\*\* پ افزوده :

دلس حوش عداوت بر سر آورد بدشمن کاری شه سر بر آورد ؛ خ : افزوده

باستقلال خود فرمان می داد وزان فرمان بایران کم دلی شاد . آ ح در :

پان ؛ ث ؛ جان ؛ خ ؛ بگذشت ؛ ت ؛ د ؛ و آخر . آ ه ؛ ث ؛ بگذشت ؛ ج ؛ بگذاشت

دل خسرو بشیرین آنچنان شاد	که با صد بندگفتا هستم آزاد
نشاندی ماه را گفتی میندیش	که روزی هست هر کس را چنین پیش
زیادی کو کلاه از سر کند دود	گیاه آسوده باشد سرو و نهجور
هر آنچ او فحل تر باشد زنجیر	شکارا فکن برو خوشتر زند تیر
۱۰- چوکوه از زلزله گردد بدو نیم	ز افتادن بلندان را بود بیم
هران پخته که دندانش بزرگست	بدنبالش بسی دندان گرگست
بهر جا کاشی گردد ز راندود	بسوی نیکوان خوشتر رود دود
تو در دستی اگر دولت شدا ز دست	چو تو هستی همه دولت مرا هست
شکر لب نیز از او فارغ نبودی	دلش دادی و خدمت می نمودی

آء ح : دل شیرین بحسرو آنچنان . ب پ ز : گفتی . آء ح : گفتا  
 ب پ ت ز : هر یک را . ۸ پ ث : حذف شده . آء ح : بیادی  
 ۹-۱۴ : پ ۱۳ / ۹ / ۱۰ / ۱۱ / ۱۲ / ۱۴ . آء ح : کسی کو فحل تر باشد به  
 ننجیر ؛ ب پ : هر آنچ آن ؛ ز : ننجیر . آء ح : بدو . ب پ : از  
 افتادن . آء ب : بران ؛ د : هر آنچه بخته که دنبالش بزرگست ؛ ح :  
 دنبالش بزرگست . آء خ : نه هر جا کاشی ؛ ب ت ز ج : گردد روان زود ؛ ۱۲ پ ت  
 ز ح : بشود دود ؛ د : کند ؛ ۱۳ پ ت ز د : بحمد الله چو تو هستی همه هست  
 ح : چو تو هستی بحمد الله همه هست . ۱۴ پ : دلش میدادی و خدمت  
 نمودی ؛ ث ح د : و خدمتها ( د : و خوشندی ) نمودی .

۱۵- که در دولت چنین بسیار باشد  
 شکنج کار چون برهم نشیند  
 گشاده روی باید بود یکچند  
 نشاید کود بر آزار خود زور  
 نه هر کز زنده اورا تب نگیرد  
 ۲۰- بسا قفلا که بندش ناپدیدست  
 بدانائی ز دل پرداز غم را  
 اگر جای تو را بگرفت بدخواه  
 ولی چون چاه نخشب آب گیرد  
 گهی شادی گهی تیمار باشد  
 بمیرد هر که در ماتم نشیند  
 که پای و سر نباید هود و دریند  
 که بس بیمار و اگشت از لب گور  
 نه هر کس را که تب گیرد بمیرد  
 چو و ابینی نه قفلست آن کلیدست  
 که غم غم را کشد چون ریک نم را  
 مقنع نیز داند ساختن ماه  
 جهان از آهنی کی تاب گیرد

۱۵ پ ث ح د : گهی شادی و گه تیمار . ۱۶ پ ث ح خ در : درهم .  
 ۱۷ ب ت ز ج : حذف شده . ۱۷ پ : ساسد ؛ ح د : بنیاید ؛ ۱۸ ث :  
 بنیاید ؛ ح خ : بنیاید . ۱۸ ب پ ت ز ث ج ح خ : که صد نیهار (خ ؛  
 تیمار) . ۱۹ ، ۲۰ ح : حذف شده ؛ چ ر : ۲۰ ، ۱۹ ، ۱۹ خ ؛ حذف  
 شده . ۱۹ پ : حو و استی ؛ (قفلیست) ؛ د - بنیاست . ۲۰ پ : حذف  
 شده . ۲۰ ، ۲۱ ، ۲۱ ث ؛ ۲۰ ، ۲۱ د : هر کس را که زندست تب نگیرد ؛  
 ر : نه هر کس صحت اورا . ۲۰ د : نه هر کوراتی گیرد بمیرد . ۲۱ ث :  
 بداروئی ز دل ؛ د : بدانائی ز خود بردار غم را . ۲۲ پ تر ۲۲ چ : مقنع ساختن و اندوگر  
 ماه ؛ ح : داند ساختن با ماه . ۲۳ ، ۲۴ ح : حذف شده . ۲۳ پ : ولی حو و صده را  
 را اب کرد ؛ ز ؛ نخست ؛ ج : بخش



درین کشور که هست از تیره رانی  
 ۱- بیاید ساخت با هر ناپسندی  
 ستیز روزگار از شرم دورا<sup>ست</sup>  
 دو کس را روزگار آزرده است  
 بزن چون آفتاب آتش دین<sup>دیر</sup>  
 نماند کس درین دیر سپنجی  
 ۲- اگر بودی جهان را پایداری  
 فلک گر مملکت پاینده دادی  
 کسی کودل درین گلزار بندد  
 اگر دنیا نماند با تو مخروش  
 سیه کافور و اعمی روشنائی  
 که ارزد ریش گاوی ریش خندی  
 از و دوری طلب کازم دورا<sup>ست</sup>  
 یکی کو مرد و دیگر کونز است  
 که بی عیسی نیابی در خوان خیر  
 تو نیز ارم نهانی تا نوبی  
 بهر کس چون رسیدی شهر یاری  
 ز کی خسرو بخسرو چون قاری  
 چو گل زان بیشتر گرید که خند  
 چنان پندار کاقد باری از د<sup>ش</sup>

۲۴، ۲۵ خ: حذف شده. ۲۶ پ: نهم روشنائی. ۲۵ پ: که آورد دیش  
 گاوی؛ ث: گاوری. ۲۶ پ: سرم نشست؛ ح: سرم بیشت.  
 ۲۶ پ: کازم سست؛ ح: بیشت. ۲۷، ۲۸ پ: حذف شده. ۲۷ ح: آذر.  
 ۲۷ ب: یکی چون مرد. ۲۸، ۲۹ خ: حذف شده. ۲۸، ۲۹ د: حذف شده؛ ر: بدار. ۳۵  
 نوشته شده. ۲۸ ح: دیز؛ ۲۸ ح: نیابی از خوان خیز. ۲۹ ح: تو نیز تفریقانی به پ: حذف شده  
 آج ح: جهان پاینده داری. ۳۱ خ: د: حذف شده. ۳۱ ث: داری. ۳۱ پ: شج ح  
 ر: کی قادی. ۳۲ پ: این همه بداد و ابدد؛ ر: برین. ۳۲ پ: ز گل ران سر برید کو خند  
 ۳۳، ۳۴ ح: حذف شده. ۳۳، ۳۴ خ: حذف شده. ۳۳ ب: ت: ز: بر تو. ۳۳ ح: چنان  
 کوفتات باری؛ چ: د: ر: بارت.

ز تو یا مال ماند یا تو مانی  
 ۳۵. چو بر بط هر که او شادی پذیرا  
 پس آن به کونماند تا تو مانی  
 چه ملکست این که خود ضحاک بخوار  
 ز درد گوشمالش ناگزیر است  
 هم از پشت تو انگیزد ترا مار  
 بشهوت ریزه کز پشت راندی  
 عقوبت بین که چون بی پشت ماند  
 شکم واری طلب نه پشت واری  
 بدین پشته منه بر پشت باری  
 که بر پشت شکم چیزی نبستند  
 بعنن و سترون بین که رستند  
 بدا پخت هست از و خرسند بیاش  
 ۴. گرت عقلست بی بیوند میباش  
 نه به ز آسودگی نزهت ستانیت  
 نه ایمن تر ز خرسندی جهانیت

آ ۳۴ د : یا تو بهانی . ب ۳۴ ث ج : به کان نماند ؛ د : نماند تو بهانی ؛  
 ک ۳۵ پ : ملک طبعوره طسور ریست ؛ ج : بازی . ب ۳۵ ح : زرنج و  
 گوشمالش ؛ ث : گوشمال ؛ آ ۳۶ پ : چه نسبت ؛ ر : چه ماست  
 ۳۶ - ۵۳ ح : حذف شده . آ ۳۶ پ د : پاره کز پشت . ب ۳۶ پ : به بین  
 تا عاقبت بی پشت ماندی . آ ۳۸ ج : بدین ؛ ر : درین ؛ پ : برین بسته  
 منه اریشت مارین . ب ۳۸ پ طلب به از حکمی ؛ د : بی پشته باری .  
 ۳۹ پ ج : حذف شده . آ ۳۹ ز ث : تو عنین ؛ د : کسانی زین ملامت  
 خانه رستند . ب ۳۹ ث : باری نبستند . آ ۴۰ ر : عقلیست . ب ۴۰ پ :  
 به انج ؛ ج : بر آنخت ؛ ب د : زو . آ ۴۰ پ : زخورشیدها  
 آ ۴۰ پ : که با آهستگی نزهت ستانست .

چو نانی هست و آبی پای درکش  
 بخرسندی برآور سرکه رستی  
 همان زاهد که شد در دامن غار  
 ۴۵- همان که بد که ناپیدا است در کوه  
 جهان چون مار افی پیچ پیچ است  
 چو از دست تو ناید هیچ کاری  
 چو در بندی بدان میباش خرسند  
 و گرد چاه یابی پایه خویش  
 ۵۰- درین دریا که لب پر زهر دارد  
 چو بالائیت باشد زیر شوزیر  
 که هست آزاد طبعی کشوری خوش  
 بلائی محکم آمد سر پرستی  
 بخرسندی مسلم گشت از اغیار  
 پرواز قناعت رست از انبوه  
 تو را آن به کز و در دست هیچست  
 بدست دیگران میگیر مازی  
 که تو گنجی بود گنجینه در بند  
 سعادت نامه یوسف بنه پیش  
 در آن کس راست کز بن بهر دارد  
 که به باشد دم شیر از دم شیر

۴۲ پ : جوانی هست آبی پای . آ ۳۴ پ : بخرسندی برآور سرکه رستی ؛  
 ۴۳ پ : بخود پرستی ؛ ز : خود ؛ در ز ر . ۴۴ پ ت ز : حذف شده .  
 ۴۴ پ : مسلم شد بخرسندی ز اغیار ؛ ج : مسلم کرد آن غار ؛ ث : مسلم شد ز اغیار  
 ۴۵ پ : ناسد در کوه . ۴۵ ج : سرانجام از قناعت . ۴۶ د : که اندر دست . ۴۷ پ : حذف  
 شده . ۴۷ ث ج : دشمنان . ۴۸ ب : در گنجی ؛ پ : بران . ۴۸ پ ت ز ث : که من کنم  
 ۴۹ ج : اگر ؛ ج : مینی . ۴۹ پ ج : بیندیش . ۵۰ پ د : حذف شده . ۵۰- ۵۱ ر : در  
 شایه . ۵۱ ر : ره بر زهر . ۵۱ ث : کورتن ؛ خ : کورین . ۵۱- ۵۲- ۵۱- ۵۲- ۵۱-  
 ۵۱ پ : حذف شده . ۵۱ ج د : بالا نیست پایت . ۵۱ ر : از سر شیر . خ : بیت ۳۲ بد ز  
 ۵۱ تکرار شده .

چون زیر از قدر تو جای تو باشد	علم دان هر که بالای تو باشد
تو پنداری که تو کم قدر داری	توئی خود کز دو عالم صدر داری
دل عالم توئی در خود مبین خرد	بدین همت توان کوی از فلک برد
۵۵- چنان دان کایزد از خلقت گزید <sup>ست</sup>	جهان خاص از پی تو آفرید <sup>ست</sup>
بدین اندیشه چون دلشاد گودی	ز بند تاج و تخت آزاد گودی
و گر باشی به تخت و تاج محتاج	زمین را تخت کن خورشید را تاج
بدین تسکین ز خسرو سوز میبرد	بدین افسانه خوش خوش روز میرد
شب آمده همچنان آن سرو آزاد	سخن میگفت و شه را دل هم داد

۵۲ ج : از حذف شده . ۵۲ ر : تاج بلا واسطه ۵۵ نوشته شده . ۵۳ خ : چه پنداری  
 پ : تو آن دری که خود هم قدریابی . ۵۳ پ : توئی کز هر دو عالم صدریابی  
 ث : توئی آن ؛ ر : توئی تو . ۵۴ پ : در این عالم مبین در چنین خرد . ۵۴ ز  
 ب ت : باین ؛ ر : جهان برد . ۵۵ ۵۷ ح : حذف شده . ۵۵ خ : حذف  
 شده . ۵۵ پ : ا خلقت ؛ ج : کایزد ز خلقت برگزیدست . ۵۶ پ  
 بر این اندیشه و ا را ساد میکن ؛ ج د : ازین اندیشه . ۵۶ پ : زبند  
 مال و ملک آزاد میکن . ۵۷ ت ج د : بتاج و تخت . ۵۸ ب : باین  
 تسکین ز خود آن سوز میبرد . ۵۸ پ : بر این ؛ ت : باین ؛ ۵۸ پ :  
 بر این ؛ ت ز : باین . ۵۸ ج : بدین افسانه شب باروز میبرد .  
 ۵۹ ح : حذف شده . ۵۹ پ : سیاهی بر لبش مسمار میداد ؛ ث ج د : شه را پندید

## کشته شدن خسرو \*

شبی تاریک نور از ماه برده	فلک را غول وار از راه برده
جهان میگفت کآمد زنگی مست	سیاهی بر لبش مسماری بست
زمانه با هزاران دست بی زور	فلک با صد هزاران دیده بی نور
شهنشته پای را با بند زرین	نهاد بر دو سیمین ساق شیرین
هـ - بت زنجیر موی از سیمگون دست	بزنجیر زرش بر مهره می بست
بشفقت ساقهای بند سایش	همی مالید و می بوسید پایش

\* ب د : کشته شدن خسرو ؛ پ ث ح : حذف شده ؛ ت : کشته شدن خسرو با ثبات  
 شایرویه ؛ ز ج ر : کشتن شایرویه خسرو را ؛ چ : گفتار در کشته شدن خسرو  
 خ : کشتن شایرویه بدر خود را خسرو پرویز . ۲۱۱ پ : حذف شده . آ بیت  
 شب تاریک نور از راه برده (خ : از ماه میبرد ؛ د : از ماه) ؛ ث ج ح : ماه میبرد  
 آ ث ج ح خ : راه میبرد . ۲۲ ح : حذف شده ؛ ر : بعد از بیت ۱۰ رفته است . آ را  
 جهان میگفت کآمد فتنه سر مست . ۳ ت ج چ د : دیده هم کور ؛ ز ث ح : دیده کور ؛  
 ر : دیده شبکور . آم د : حفته بد بایند . آه پ ز د : از حذف شده ؛ ح : آن .  
 پ : بران زنجیر زرین مهد می بست ؛ چ د : بر مهر آه ر : ز شفقت ؛ پ : بشفقت  
 می نهاد او سر سایش ؛ خ : بشفقت . ۲۶ ب ت ز ج : همی بوسید و می مالید پایش .

که بر بانگ حکایت خوش توان خفت	حکایت‌های مهرانگیز می گفت
بر آواز شهنشه گوش میداشت	بهر لفظی دهن پر نوش میداشت
بشیرین در سرایت کرد خوابش	چو خسرو خفت و کمتر شد جواش
فلک بیدار و از چشم آب رفته	۱۰- دویار نازنین در خواب رفته
نبوده در سرشتش هیچ مهری	فرود آمد ز روزن دیوچهری
چو نفاظ از بروت آتش فشانی	چو قصاب از غضب خوئی نشانی
سریر شاه را بالا می جست	چو دزد خانه بر کالاهمی جست
جگر گاهش درید و شمع را کشت	ببالین شه آمد تیغ در مشت
که خون برجست از و چون آتش از میخ	۱۵- چنان زد بر جگر گاهش سرتیغ
برون زد پر ز روزن چون عقابی	چو از ماهی جدا کرد آفتابی

۷۲ د : بر ذوق حکایت . آ ۸ پ ج ج چ د : پر نوش میکرد ؛ آ ۸ پ  
 ج چ د : باواز شهنشه گوش میکرد ؛ ب ت : بر آوازش ؛ ز : باوازش  
 خ ؛ باواز ؛ ح : گوش میکرد . ۹ پ ج : بر آ ۱۰ پ : در خواب خفته  
 ۱۲ ب ت ج چ زح : حذف شده . آ ۱۲ پ : قصب در خون . ۱۲ د :  
 برون . آ ۱۴ پ : دست . ۱۴ پ : تهیگاهش درید و  
 تیغ برکشت .  
 آ ۱۵ ت ز ش چ : در . ۱۶ ج : برون رفت او ز روزن چون  
 عقابی ؛ پ ج چ ر : ز دسر ؛ ب : ز رونق چون .

ملک در خواب خوش پهلودریده	گشاده چشم و خوراکشته دیده
زخونش خوابگه طوفان گرفته	دلش در تشنگی از جان گرفته
بدل گفنا که شیرین را ز خوش خوا	کم بیدار و خواهم شربتی آب
۲. دگوره گفت با خاطر نهفته	که هست این مهربان شبها نخته
چو بیند بر من این بیداد و خواری	نخسبد دیگر از فریاد و زاری
همان به کین سخن ناگفته باشد	چو من مرده شوم او خفته باشد
بتلخی جان چنان داد آن وفادار	که شیرین را نکرد از خواب بیدار *
شگفته گلبنی بینی چو خورشید	بسو سبزی جهان را داده امید

آ ۷۲ پ : در خواب شد . ۱۸۳ پ ر : دلش از تشنگی از ؛ د : دلش از تشنگی در  
 ج د ح : دلش از (ح : در) تشنگی در . ۷۲ ث چ : آن مهربان (چ : نازنین)  
 آ ۲۱ ث : چو بر من بیند این . ۷۲ پ چ د : ماند . ۷۲ ر : شوم من  
 مرده او ؛ پ چ د : چو من مرده شوم او خفته (پ : زنده) ماند ؛ ب :  
 چو من کشته شوم او . آ ۳۳ پ : دادن وفادار . ۲۳ پ : نکرد از خواب  
 \* سرفصل افزوده ر : تفصیل . \* پ افزوده

درآمد در زمان شاپور هشیار	گرفتش دست و گفتش جان بکهدار
اگرچه کار خسرو میشد اردست	چو خوردا دستگیری دید بنشست
بس آنکه گفت کین آواز دلسوز	چه آواز ست رازش در من آموز
۲۴ ج : خفته شده . آ ۲۵ پ چ ج : برآید (پ : برآمد) ناگه ابری تند سست ؛ د : برآید تند بادی تیز سر مست .	

۲۵. برآید ناله ابری تند و سرمست  
 بدان سخری فرو یارد تگرگی  
 بخون ریز ریاحین تیغ در دست  
 کزان گلبن نمائد شاخ و برگی  
 بباغ اندر نه گل بیند نه گلزار  
 چو گل ریزد گلآبی چون نریزد \*  
 دآمد نرگس شیرین ز خوش خواب  
 بیانگ نای و فی بیدار گشتی  
 بخون گرم شاهش کرد بیدار  
 که بود آن سهم را در خواب دیده  
 یکی دریای خون دید آه برداشت

۲۵ ح : دشنه . آ ۲۶ د : بران ؛ ب : بدان تیزی ؛ ث : فرو ریزد  
 ۲۶ د : و حذف شده . ۲۸ ح : حذف شده . آ ۲۸ ج : برنرد ؛ چ : نگرید  
 ۲۸ د : گل بیند ؛ ز : بریزد ؛ چ : نگرید . \* سرفصل افزوده ر : بیدار  
 شدن شیرین . آ ۳۰ پ : دگر دمی که بختش یار بودی ؛ پ ز ج ح خ د :  
 یار بودی .

۳۳ ج : بیانگ نای و فی بیدار بودی ؛ پ ز ح خ د : بیدار بودی  
 آ ۳۱ پ خ : فلک را بین چه سردی کرد این بار ( پ : کرد حذف شده )  
 ۳۱ ر : که خون . ۳۲ ح : حذف شده . آ ۳۳ پ : خوابگاه حوس  
 ۳۳ پ خون ارسس .



دریغا چشمش آمد در خرابی	ز شب می جست نور آفتابی
چراغی روشنش تاراج کرده	۲۱. سریری دید سر بی تاج کرده
سپه رفته سپهسالار مرده	خزینه در گشاده گنج برده
بسی بگریست و آنکه عزم ره کرد	بگریه ساعتی شب را سیه کرد
بران اندام خون آلود می ریخت	گلاب و مشک با عنبر بر آمیخت
چنان کز روشنی می تافت چون نور	فروشستش بگلاب و بکافور
بسی ازیدش کزان بهتر سازند	۲۴. چنان بزمی که شاهان را طرازند
بکافور و گلاب اندام را شست	چو شه را کرده بود آرایشی چیست
بدین اندیشه صد دل را گرو کرد	همان آرایش خود نیز نو کرد

۳۴. ب پ ت ز ث ح خ د : دریغا چشمش آمد در خرابی (ب پ ت خ؛  
 نقبش ؛ ز : بختش ؛ پ ز ث ح خ د : بر) ۳۵. ج : مانده .  
 ۳۵. پ ز ج ح خ : چراغ روشنش . ۳۶. خ : خزانه . ۳۷. پ :  
 زگریه ساعتی حانرا سیه کرد . ۳۸. ب ت ز ج چ : بدان ؛ خ :  
 اوربخت . ۳۹. پ : بیاورد و بکافور ؛ ح : بکلام و بکافور .  
 ۴۰. چ خ : حذف شده . ۴۱. پ : نرلی . ۴۲. د : بسازندش ؛ پ :  
 بهتر سازست . ۴۱. ح : حذف شده . ۴۲. خ : کوده شد . ۴۳. پ : اندام  
 خود ؛ ث ج خ د : اندام خود ؛ ج ر : اندام او . ۴۴. ج : آرایشی .  
 ۴۵. پ د : براین ؛ ج : صد جانرا گرو کرد .

## پیغام فرستادن شیرویه بشیرین \*

ولی اظهار این معنی نشایت	دل شیرویه را شیرین بیاست
یکی هفته درین غم بارکش باش	نهانی کس فرستادش که خوش باش
شود در باغ من چون گل شکفته	چو هفته بگذرد ماه دوهفته
ز خسرو بیشتر دارم شکوهش	خداوندی دهم بر هر گروهش

\* ب پ ث ج ح خ د : حذف شده ؛ ت : پیغام کردن شیرویه  
 با شیرین و فریب دادن شیرین اورا ؛ ز : پیغام فرستادن شیرویه  
 شیرین را و جواب دادن او ؛

ج : پیغام فرستادن شیرویه بشیرین .

آ ح : شهرویه ؛ ب پ ت ث ج خ : دل شیرویه را شیرین بیاست  
 آ ب پ ت ث ج خ : ولی حورآن زبانی را نشایت (ج : حورا ؛  
 پ : جزبی) ؛ ز : ولی حوری زبانی را نشایت ؛ ح : ولی خود  
 بر زبان گفتن نیارست ؛ د : ولی گفتن خودش را می نشایت ؛ ر : ولیکن  
 با کسی گفتن نشایت .

آ ز : دردکش . آ د : شوی ؛ خ : در باغ دل . آم ج د :  
 گروهت . آ ج د : شکوهت .

۵ - چو گنجش زیر زر پوشیده دارم      کلید گنجها اورا سپارم  
 چو شیرین این حکایتها نیوشید      چو سرکه تند شد چون شیر و جوشید  
 فریبش داد تا باشد شکیبش      نهاد آن کشتنی دل بر فروشش\*  
 پس آنکه هرچه بود اسباب خسرو      ز منسوج کهن تا کسوت : تو  
 بمحرومان و محتاجان نذا کرد      ز بهر جان شاهنشاه فدا کرد

آه ج : چو گنجت ؛ د : چو گنجت زیر سر پوشیده دارم ؛ خ :  
 پوشیده در دارم . آه ج : بردستت ؛ ح : ویرا ؛ د : با تو  
 ع ج : حذف شده آه د : حکایتها ؛ ر : سخنها را ؛ ب ؛ د :  
 زکرمی در جگر خوش بجوشید ؛ پ ث ج ج : چون شیر ؛ ر :  
 چون می بجوشید . آه ج : فریبی . \* ب ت ز ج د ؛ (ر : ریش)  
 افزوده :

(۱) بشیرینش پیغامی فرستاد      که گر خواهی که از و صلح شوی شاد  
 (۲) بجای آورده آن چیزیکه گویم      که من خود بیگمان مهر تو جویم  
 (۳) بسی گاهست و چند روز گارست (د : و دیری)      که مهرت در دل من پایدارست  
 (۴) چو اندر دوستی آگاهم از تو      بجای آر آنچه من در خواهم از تو  
 ( د : بجای آورده آنچه آن خواهم )  
 (۵) که گرچه روی دارد در گرانی      دران سرتی بود مارا نهانی  
 ( بیت بالائی در نسخه د حذف شده ) .

- (۶) چو آید با تو مارا وقت پیوند  
(۷) بگو تا از نخست آن ستفایان  
(۸) پس آنکاهی ز صحن این سرا<sup>یش</sup>  
(۹) کنند از مرغ دولت بال و پرش  
(۱۰) جواهر بپرکنند از جام جمشید  
(۱۱) چو بی پرویز باشد جای پریش  
(۱۲) چو کوتاهی دهند این داوری را  
(۱۳) مفرح سازی از یاقوت شطرنج  
(۱۴) پس آن پرویزه جاش چاره<sup>سازی</sup>  
(۱۵) مکن یاری بهمهر آن بار بدر  
(۱۶) چو زین اندیشه داری بی نیاز  
(۱۷) ز جان همواره خوشنودیت<sup>حیم</sup>  
(۱۸) چو بر شیرویه شد پیغام شیرین  
(۱۹) هر آن چیزیکه او فرمود و گفت  
(۲۰) چو فارغ گشت شیرین را خبر داد  
(۲۱) چو آید وقت مارا با تو . (۶) د : هریک با : د : گویم نکته .  
(۷) آ : د : این کاخ و ایوان . (۸) ج : حذف شده . آ : ب  
ت ز : ز صحن شیر نیمش . (۸) ر : طوق و تخت ؛

(۸) ب ت ز : آواره تخت و جا قدیمش . آ (۹) ز : کنند آن ؛  
 (۹) د : از ملک و دولت باز رختش ؛ ر : از ملک و دولت دور  
 رختش . آ (۹) د ر : شادروان و تختش . آ (۱۱) ب ت ز  
 ج : حذف شده . (۱۲) ج د : حذف شده .  
 آ (۱۳) ر : یاقوت و شطرنج . (۱۴) د : حذف شده . آ (۱۴) ر :  
 پیروزه خانرا پاره سازند . آ (۱۴) ر : نگین و تاج و طوق و  
 یاره سازند .  
 آ (۱۵) ز : آن یارید را . آ (۱۵) ز : آن بار . (۱۵) د ج  
 شده . آ (۱۶) د : چوزین اندازه .  
 آ (۱۷) ج : خوشنودیت سازم . آ (۱۷) ز : سر آن .  
 آ (۱۷) ج : سر آنرا با تو گویم .  
 آ (۱۸) د : چوزین ؛ ج : چواز ؛ ب ت ز : چوزی .  
 آ (۱۹) ز : بکرد از بهر او .  
 آ (۲۰) د : شیرین زان ؛  
 آ (۲۰) د : دل شیرین دران ؛ ج ر : دل شیرین ازان ) .  
 آ (نمره بندی متن) ب ت ز : وزان پس هرچه . آ ۹ د : به  
 مظلومان و ؛ ر : به محتاجان و محرومان .  
 آ ۹ ج : ز بهر روح شاهنشاه .

## جان دادن شیرین در دخمه خسرو \*

چو صبح از خواب نوشین سر آورد	هلاک جان شیرین دوسر آورد
سیاهی از حبش کافور میبرد	شد اندر نیمه ره کافور دان خرد
ز قلعه زنگی در ماه می دید	چومه در قلعه شد زنگی بخنید
بفرمودش برسم شهر یاری	کیانی مهدی از عود قمار ی
۵- گرفته مهد را در تخته زر	برآموده بمروراید و گوهر
بآیین ملوک پارسی عهد	بخوابانید خسرو را دران مهد
نهاد آن مهد را در کتف شاهان	بمشهد برد وقت صبحگاهان
جهانداران شده یکسر پیاده	بگوداگرد آن مهد ایستاده

\* ب پ ت ث ج ح خ د : حذف شده ؛ ز : کشتن شیرین خود  
 را از بهر خسرو ؛ ج : کشتن شیرین بر سر دخمه خسرو .  
 ۱ آ ح در ؛ بر سر ؛ پ خ ؛ نیم ره . ۲ ح خ ؛ حذف شده  
 ۳ ج ؛ بر ماه ؛ پ ؛ در جاه ؛ آ ه ؛ ت ؛ گرفت آن مهد را .  
 ۴ ث ج خ ؛ بخشبانید ؛ ح ؛ بران مهد .  
 ۵ ب ث ح ؛ در سفت شاهان ؛ پ ؛ سفت شاهان ؛ ر ؛ در دوش  
 شاهان ۶ خ ؛ بمشهد رفت ؛ ۸ ج خ د ؛ بگوداگرد مهدش .

قلم زانگشت رفته بار بردا	بریده چون قلم انگشت خود را
۱۰- بزرگ امید خرد امیدگشته	بلرزانی چو برگ بیدگشته
باواز ضعیف افغان بر آورد	که مارا مرگ شاه از جان بر آورد
پناه و پشت شاهان عجم کو	سرو سالار شمشیر و علم کو
کجا آن خسرو دینیش خوانند	گهی پرویز و گه کسری خوانند
چو در راه رحیل آمد روا رو	چه پرویز و چه کسری و چه خسرو
۱۵- گشاده سرکنیزان و غلامان	چو سروی در میان شیرین خوان
کشیده سرمها در نرگس مست	عروسانه نگار افکنده بر دست
نهاده گوهر آکین حلقه در گوش	فکنده حلقه های زلف بر دوش
پرنده زرد چون ناهید بر سر	حریری سرخ چون خورشید در بر

آ ۱۰ ح : خود نویدگشته . آ ۱۱ ز ت : باوازی ؛ چ : باوازی حزین ؛  
 ح د : باواز حزین . آ ۱۲ ث ر : سپهسالار و شمشیر ؛ ث : حذف شده  
 آ ۱۳ ر : کجا کان ؛ ح : کجا آنکوشه دینیش ؛ ب ت ز ت ج چ :  
 خواندن ؛ آ ۱۴ ب ت ز ت ج چ : خواندن . آ ۱۵ پ : کجا کسری و کو پرویز  
 و خسرو ؛ ر : چه جهشید و چه کسری . آ ۱۶ پ : برکنیزان . ۱۷ ، ۱۶ :  
 ر ۱۶ ، ۱۷ آ ۱۶ ث : سرمه زادر ؛ د : سرمه اندر نرگس . آ ۱۷ ج : فکنده  
 رنگ بر دست . ۱۷ خ : حذف شده ۱۸ د : (ب آ) . آ ۱۸ خ : پرند ؛ د : پند  
 زرد چون ناهید در بر ؛ ر : خورشید بر ؛ ج : در بر . آ ۱۸ ج خ حریر ؛ ر :  
 ناهید در بر ؛ چ : بر سر .

پس مهد ملک سرمست میشد  
 ۲۰- گشاده پای در میدان عهدش  
 کسی کان فتنه دید از دست میشد  
 گمان افتاد هر کس را که شیرین  
 گرفته رقص در پایان مهدش  
 همان شپرویه را نیز این گمان بود  
 ز بهر مرگ خسرو نیست غمگین  
 که شیرین را بر او دل مهربان بود  
 بدینسان تا بگنبد خانه شاه \*  
 بزرگان روی در روی ایستادند  
 چو مهد شاه در گنبد نهادند  
 نفراشی درون آمد بگنبد  
 ۲۵- میان در بست شیرین پیش مؤبد  
 سوی مهد ملک شد دشنه در دست  
 در گنبد بروی خلق در بست

۱۹ ح : پس مهد شه آن ؛ خ : سرمست میروفت . ۱۹ خ : از دست میروفت  
 ۲۰ د : نهاده پای ؛ پ : در پایان . ۲۰ ب : ب ت ز ج ح : در  
 پائین . ۲۱ ج : افتاده . ۲۱ ث : ز بهر جان  
 ۲۲ ، ۲۳ : ح ۲۲ ، ۲۳ . ۲۲ آ ح : همان شپرویه را نیز  
 آن ؛ ث : در دل گمان بود ؛ ز ج : آن  
 ۲۲ پ ج ج ح د ؛ بدو  
 ۲۳ خ : همه راه . ۲۳ ب خ : ازین سان . \* ر : ازوره  
 پس او در غلامان و کنیزان ز نرگس بر سمن سیماب ریزان  
 ۲۴ پ ؛ برگنبد . ۲۴ پ : روی برگنبد نهادند .  
 ۲۶ پ ج ؛ پالین ملک ؛ د : دشنه بردست .



جگر گاه ملک را مهر برداشت	بیوسید آن دهن کو بر جگر داشت
بد آن آیین که دید آن زخمزارش	همانجا دشنه زد بر تن خویش
بخون گرم شست آن خوابگاه را	جراحت تازه کرد اندام شه را
۳۰ - پس آورد آنکهی شه را در آغوش	لبش بر لب نهاد و دوش بردوش
به نیروی بلند آواز برداشت	چنان کان قوم از آوازش خبر داشت
که جان با جان و تن با تن به پیوست	تن از دوری و جان از داوری رست
بیزم خسرو آن شمع جهاننا	مبارک باد شیرین را شکر خواب
بآمرزش رساد آن آشنائی	که چون اینجا رسد گوید دعائی
۳۵ - کالهی تازه دار این خاکدان را	بیا مرز این دویار مهربان را
زهی شیرین و شیرین مردن او	زهی جان دادن و جان بردن او

۲۷ خ: بیوسید آهنی کو در جگر داشت؛ ح: بیوسید آن جگر کو در دهن داشت؛ ب: پ: ت: ز: ث: ج: کو در جگر؛ د: کاندز جگر. ۲۸ ب: ت: ز: بران؛ ج: به آن؛ پ: خ: بر آیینی؛ ج: ح: د: به آیینی.

۲۸ ح: دشنه زد او بر تن؛ ج: دشنه زد بر پهلوی. ۲۹ د: آن زخم که

۳۰ ج: رخس بر رخ نهاد؛ د: رخس بر رخ نهاد و دست بر؛ ث: گوش بر گوش. ۳۱ پ:

آوازی بلند؛ ث: با هستگی. ۳۲ خ: ز آوازش. ۳۳ ج: خفته شده. ۳۴،

۳۵: ببا ز ۴۸ نوشته شده. ۳۳ پ: خفته شده. ۳۴ د: رسان و آن. ۳۵ پ: آنجا.

۳۵ ب: ت: ج: آن؛ د: آن خاکدان را. ۳۵ ب: ت: ج: د: آن. ۳۶ ب: ت: زهی دل؛ ج: دل بردن او.

۷ چنین واجب کند در عشق مردن  
نه هر کو زن بود نامرد باشد  
بسا رعنا زنا کو شیر مرد است

۴۰. غباری بردمید از راه بیداد

برآمد ابری از دریای اندوه  
ز روی دشت بادی تند پرخا<sup>ست</sup>

بزرگان چون شدند آله ازین راز<sup>ه</sup>  
که احسنت ای زمان وای زمین

۴۵. چو باشد مطرب زنگی و روسی

دو صاحب تاج را هم تخت کردند

بجانان جان چنین باید سپردن  
زن آن فردا است کو بیدرد<sup>ش</sup>  
بسا دیبا که شیرش در نوردا<sup>ست</sup>  
شب بخون کرد بر نسرین و شمشاد  
فرو بارید سیلی کوه تا کوه  
هوارا کرد با خاک زمین راست  
بر آوردند حالی یکسر آواز  
عروسا نرا بدامادان چنین ده  
نشاید کرد ازین بهتر عروسی  
در گنبد برایشان سخت کردند

۳۸ ج : نه هر که ۳۸ ج : بسا زن کو به از صد مرد باشد ؛ خ : کو مادر در باشد

۳۹ خ : بسا مرد که با زن در ؛ پ : بسا زیبا ؛ زج چ ج : که شیرین در ؛ ج : حذف شده . آ ۴۰ پ : راه بیداد . ب ۴۱ پ : بر شیرین و ۴۰ پ : حذف شده . آ ۴۱ ج :

کوه در کوه . ۴۲ ج : بسیار ۳۹ نوشته شده ۴۲ ز : کرد چون ۴۳ ب : بر آورد

حالی ؛ خ : یکسر حالی . ۴۴ پ : که احسنت ؛ ب : ت زشت : زمانه وی زمین ؛ ج : ای زمین  
وای زمانه . ۴۴ ث : عروسا نه بدامادان ؛ پ : عروسا نرا بر افتادین .

۴۵ ج : چه باشد مطربی ؛ ب : ت : چو باشد مطربان ؛ پ : ت ج چ مطربان  
خ : زنگ . ۴۵ ج : کرد زین .

وز انجا باز پس گشتند غمناک  
 که جز شیرین که در خاک درشتست  
 منه دل بر جهان کین سوزناکس  
 ۵۰. چه بخشد مرد را این سغله ایام  
 بصد نوبت دهد جانی به آغاز  
 چو بر پائی طلسمی پیچ پیچی  
 در این چنبر که محکم شهر بندست  
 نه در چنبر توان پرواز کردن  
 ۵۵. درین چنبر گشایش چون نمایم  
 نبشتند این مثل بر لوح آن خاک  
 کسی از بهر کس خود را نکشتست \*  
 وفا داری نخواهد کرد با کس  
 که یک یک باز نستاند سر انجام  
 بیک نوبت ستاند عاقبت باز  
 چو افتادی شکستی هیچ هیچی  
 نشان ده گردنی کوئی کمندست  
 نه بتوان بند چنبر باز کردن  
 چو نگشادش کسی ما چون نمایم

۴۷ ج : این منزل ؛ ح : بر تخته خاک ؛ پ : این خاک . ۴۸ ج : (ب آ)  
 ۴۸ ج : بجز شیرین . ۴۸ ز ج ح د : کس از بهر کسی \* ر بر فضل افزوده  
 نگویش جهان . ۴۹ د : در جهان ؛ ج : کان ؛ ح : پر نا کس . ۴۹ ب ت  
 ث ح : جوانمردی نخواهد . ۵۰ ح د : حذف شده . ۵۰ ج خ : چو بخشد  
 پ : این شغل را نام . ۵۱ پ : جانی با عراز . ۵۳ پ : نشان ده  
 ازدلی کوئی کرد دست ؛ ج ر : کمند نیست . ۵۴ ، ۵۵ خ : ۵۴ ، ۵۵ .  
 ۵۴ ب ت ز : نه بر چنبر ؛ ر : نه با چنبر . ۵۴ پ : سرو چنبر .  
 ۵۵ پ : در عثیه نوشته شده . ۵۵ ج : چو نگشاید کسی  
 ر : چو نگشاد دست کس .

همان به کاندین خاک خطرناک  
 بگیریم از برای خویش یکبار  
 شنیدیم که افلاطون شب و روز  
 پرسیدند از و کین گریه از چیست  
 ۶۴. ازان گریه که جسم و جان در ساز  
 جدا خواهند گشت از آشنائی  
 دهی خواهی شدن کز دیده راز است  
 بیای جان توانی شد بر افلاک  
 مگو بر بام گردون چون توان شد  
 ۶۵. پرس از عقل دور اندیش گستاخ  
 ز جور خاک بنشینیم بر خاک  
 که بر ما کم کسی گرید چو مازار\*  
 بگریه داشتی چشم جگر سوز  
 بگفتا چشم کس بیهوده نگریست  
 بهم خو کرده اند از دیر که باز  
 همی گریم بدان روز جدائی  
 بی برگی مشکوکان ره دراز است  
 رها کن شهر بند خاک بر خاک  
 توان شد گر ز خود بیرون توان شد  
 که چون شاید شدن بر بام این کاخ

آ ۵۶ پ ث ج ح خ د : کاندین خط . ۵۶ ح : در خاک ؛ د : برین خاک . ۵۷ پ :  
 حذف شده . ۵۷ ج : بگیریم \* سرفصل افزوده ح : در نصیحت فرزند  
 خود گوید ؛ ج : حکایت و نصیحت . ۵۸ - ۱۳۴ ح : حذف شده .  
 آ ۵۸ پ : شنیدیم من که . ۵۸ خ ب ت ز : نگریه داشتی چشمی (خ چشم)  
 ث در : جها نسوز . آ ۶۰ ب ت ح خ : ز بهر آنک جسم ؛ پ ج چ د : بدان  
 گویم که . آ ۶۱ خ : بران . ۶۲ ، ۶۳ ث : حذف شده . آ ۶۴ پ : رهی خواهد ؛ ر : کان ره  
 درازست ؛ ج د : بازست . آ ۶۲ پ : مرو ؛ ر : بی برک و سازست ؛ پ ت خ د :  
 کان ده . آ ۶۳ پ : ستر بند . آ ۶۴ پ ث ج ح خ در : توان رفت . آ ۶۶ پ ث ج ح خ در : توان  
 رفت از خود (پ از خود) بیرون توان رفت . آ ۶۵ ج : پرس ؛ چ : چالاک . آ ۶۶ چ بام افلاک

چنان که عقل فتوا میستان	علم برکش برین کاخ کیانی
خرد شیخ الشیوخ راه تو بس	از و پرس آنچه میپرسی نه از کس
سخن که قول آن پیر کهن نیست	بر پیران و بال است آن سخن نیست
خرد پای و طبیعت بند پایست	نفس یک یک چو سوهان بند پایست
۷۰. بدین زرین حصار آن شد برو	که از خود برگرفت این آهنین بند*
ازین خرمن مخور یکدانه گاوین	بر و میلرز و بر خود نیز میترس
چو عیسی خربرون ران زین تنی چند	بمان دریای گاوان خرمی چند
بسا تشنه که بر پندار به بود	فرب شوره کردش نمکسود

۶۶ ب ت : بعد از ۶۸ نوشته شده . ۶۶ ج : بدین ۶۷ ر : رای تو بس ؛ ب  
 ت : راه او بس . ۶۸ خ : حذف شده . ۶۸ ب پ ت ژ ش ج د : کونل آن  
 ۶۸ پ : بزندان و و بالت این ؛ ج : بر پیران دانا آن . ۶۹ د : حذف شده  
 ۶۹ ز : خود را بر طبیعت . ۷۰ ب ت ز : بعد از ۸۷ نوشته شده . ۷۰ آ پ :  
 برین زرین حصار این بند بر بند ؛ ث ج خ د : بر این . ۷۰ ب ش ج آ آن  
 \* ر ، ح (بعد از ۹۳) افزوده : چو این خضمان که از یارت بر آرند بر آن  
 کارند کز کارت بر آرند . ۷۱ آ د : مده یکدانه . ۷۱ پ : تو با او باش و از  
 خود نیز می ترس ؛ ث : بر دم لرز و از خود . ۷۲ خ : حذف شده . ۷۲ ج چ ز : برین  
 ب ت ژ ت : گاوین . ۷۳ ، ۷۴ ر : بعد از ۷۶ نوشته شده . ۷۳ آ ب پ ت : بسا  
 پشه ؛ پ خ : که بر امید . ۷۳ پ : زمین شوره را کردش ؛ ج : فرب تشنگی .

که تلخک راز تر شک باز نشناخت	بسا حاجی که خود از اشتراک انداخت
بنه بر پشت گاو افکن زمین وار	۷۵- درین نه گاو پشت آدمی خوار
درین خریشته هم بر پشت گاو	اگر زهوه شوی چون باز گاو
کمر بسته بگردش ازدها نیست	حصار چرخ چون زندان ستر است
که دم با ازدهائی بایش کرد	چگونه تلخ نبود عیش آن مرد
حریفی گردنت با ازدها چند	چو بهمن زین شبستان خست بر
نه زین هفت ازدها یابی رهائی	۸۰- گوت خود نیست سودی زین
که غل بر گردنت و بند بر پای	بملکی در چه باید ساختن جای
بدشمن ترکسی باید سپردن	چه داری دو آنکش وقت مردن
شود عیسی بحرمت خربسیلی	بحرمت شو کزین دیر مسیلی

۷۵، ۷۶ خ: حذف شده. ۷۵ آ: ازین نه؛ چ: پشت گاو. ۷۵ ب: افکنی وار  
 ۷۶ د: حذف شده. ۷۶ ز: یار گاو. ۷۷ پ: میدان. ۷۷ ر: کمر در بسته  
 گردش؛ پ: بگردن. ۷۸ خ: که دم زین ازدها می بایش خورد. ۷۹، ۷۸: چ  
 ۷۸، ۷۹: ۷۹ خ: حذف شده. ۷۹ ب: پ ت ث ج چ: حریفی کردن این ازدها  
 ۸۰- ۱۲۰ پ: حذف شده. ۸۰ خ: حذف شده. ۸۰ ج: در: نه آجو (ج: باخو) ز  
 ازدها. ۸۱- ۹۵: ۸۲- ۸۷، ۹۴، ۸۱، ۹۵، ۸۳، ۸۴، ۹۰، ۹۱، ۹۳، ۹۲.  
 ۸۱ ج: بملکی راجه؛ خ: در چه شاید. ۸۱ خ: که غل گردنت و گنده پای؛ ت: کند بر پای  
 زج چ: کنده؛ ث: کنده پای؛ د: در گردنت؛ آ: ۸۲ چ: آخست وقت. ۸۳ خ:  
 حذف شده. ۸۳، ۸۴: چ: ۸۳، ۸۴.

سلامت بایدت کس را میازار	کارب را در عوض تیرست بازار
۸- ازان جنبش که در نشر نیاست	درختان را و مرغان را حیات است
درخت افکن بود کم زندگانی	بدرویشی کشد نخجیر بانی
علم بقلن که عالم تنگ نایست	عنان درکش که مرکب تنگ پاست
ز مال و ملک و فرزند وزن و زور	همه هستند همراه تو تا گور
روند این همهرهان تا خاک یا تو	نیاید هیچکس در خاک با تو
۹- رفیقانت همه بی ساز گردند	ز تو هریک براهی باز گردند
بمرگ و زندگی در خواب و مستی	توئی با خویشان هر جا که هستی
خلاف آن شد که در هر کار گاهی	مخالف دید خواهی بار گاهی *
ازین مثنی خیال کاروان زن	عنان بستان علم بر آسمان زن
چو این خصمان که از یارت بر آرند	بر آن کارند کز کارت بر آرند

۸۴ ر: که بدرا در عوض. ۸۵ خ: که مانشو. ۸۶ د: حذف شده.  
 ۸۶- ۹۶ خ: حذف شده. ۸۷ ج: تنگنا نیست؛ د: حایست ۸۷ د:  
 در آه نوشته شده. ۸۷ ج: پاپست. ۸۸ ج: که مال؛ ج: فرزند و زور  
 ۸۸ ث ج ج: همهره تالب گور. ۸۹ ث ج ج: حذف شده. ۸۹ ز: چالاک؛  
 ج ر: غمناک. ۹۰ ث: دمسار؛ ر: بد ساز ۹۰ ج: از تو یک یک ۹۰ ج: تو  
 باشی خویشان هر جا \* رج ث: بده گویا قلی پرواز خود را که گشتند از توبه صد بار صد بار  
 (آج: مده؛ بچ: خود را). رج: زمین کز خون باکی ندارد. بیادش (ج: آبش) ده که جز خاک  
 ندارد. آه ب ت ز ث: چه این؛ ج: چو خصماند کز ۹۴ ب ت ز ج: بدان؛ ث: بدین

۹۵. نفس بردار ازین نای گلو تنگ  
 در این هستی که یا بد نیستی زود  
 دلا منشین که یاران برنشتند  
 در این کشتی چو نتوان دیر ماندن  
 درین دریا سرازغم بر میاور  
 ۱۰۰. نفس کوتا سپهر آهنگ دارد  
 بدین خوبی جمالی گاهمی رست  
 بفرساید زمین و بشکند سنگ  
 پی غولان درین بیغوله بگذار  
 جوان مردان که دل در رنج بستند  
 ۱۰۵. ز جان کندن کسی جان بردخواهد  
 که پیش از مردن خود مردخواهد  
 گره بگشای ازین پای کهن لنگ  
 ببايد شد بهست و نیست خو شنود  
 بنه بر بند کایشان رخت بستند  
 ببايد رخت بر دریا فشاندن  
 فرو بر غوطه و دم بر میاور  
 زلب تا ناف میدان تنگ دارد  
 اگر بر آسمان باشد زمی رست  
 نهاند کس درین بیغوله تنگ  
 فرشته شو قدم زین فرش بردار  
 بجان دادن ز جان آهنگ رستند  
 که پیش از مردن خود مردخواهد

۹۵، ۹۶ د: بعد از ۸۲ نوشته شده. ۹۶ ر: ازین هستی؛ د: نیستی سود  
 ۹۷ د: بار بستند. ۹۸ د: حذف شده. ۹۸ ج: در دریا. ۹۹ ث خ در:  
 فرو خود؛ چ: بر غصه و دم. ۱۰۰ ث ج چ در: نفس کو بر؛ ز: کو با  
 ۱۰۱ خ: کمالی. ۱۰۳ د: حذف شده. ۱۰۳ ا ب ت ز: برین.  
 ۱۰۴، ۱۰۵ ج: بعد از ۹۶ نوشته شده. ۱۰۴ ث خ د: که ره بر رنج (دعجنگ)  
 چ: کنج؛ راجنگ. ۱۰۴ ج: بستند؛ ر: بجان و دل ز جان آهنگ رستند  
 ۱۰۵ ا ب ت ز ج چ خ: دادن. ۱۰۵ ر: که پیش از دادن جان مردخواهد





شکایت‌های عالم چند گوئی	بیوش این گریه را درخنده روئی
درختی را که بینی تازه بیخش	کند روزی ز خشکی چارمیخش
بهاری را کند کشور فروزی	بیادش بر دهد ناگاه روزی
دهد بستاند و عاری ندارد	بجز داد و ستد کاری ندارد
۱۲۰ جنایت‌های این نه شیشه تنگ	همه در شیشه کن بر شیشه تنگ
مگر در پای دور گرم کینه	شکسته گردد این سبز آبلینه
بده دنیا مکن کز بهر هیچت	دهد این چرخ پیچان پیچت
ز خود بگذر که با این چار پیوند	نشاید رست ازین هفت آهین بند

۱۱۶ ج : بد و گوئی بد او چند گوئی ؛ ز : آن . ۱۱۷ ب ت ز ث ج : بیند  
 ۱۱۷ ب ت ز ث : کشد روزی بخشکی ( ث : زخشکی ) ؛ د : زمانه چارمیخش  
 ۱۱۸ ج : بهاری را که شد ؛ ر : گیتی فروزی . ۱۲۰ ث د ج : خیانت‌های ؛  
 خ : امانت‌های . ۱۲۲ ج : درون شیشه کن در شیشه . ۱۲۱ پ : بنیر  
 آبلینه . ۱۲۲ خ : حذف شده .

۱۲۲ ج : غم دنیا مخور کز ؛ د : بکن دندان مکن کز ؛ پ : هیچت  
 ۱۲۲ ر : پیچا پیچ پیچت ؛ پ ث ج : دهد این چرخ گردان  
 پیچ پیچت ( پ : که هم ؛ پ : خرچ ) . ۱۲۳ ج : بعد از بیت ۷۰  
 نوشته شده . ۱۲۳ ث : با ان . ۱۲۳ پ : نشاید بستن ؛ پ ت :  
 نشاید رست ( ت : با این ) ازین آهین بند .

گل و سنگی شد این ویرانه منزل	درو با دست بردل پای درگل
۱۲۶- درین سنگ و درین گل <sup>هنگ</sup> مرد فر	نه گل بر گل نهد نه سنگ بر سنگ *
توکز عبرت بدین افسانه مانی	چه پنداری مگر افسانه خوانی
درین افسانه شرطست <sup>راشد</sup> اشک	گلابی تلخ بر شیرین فشاندن
بحکم آنکه آن کم زندگانی	چو گل بر باد شد روز جوانی
سبک رو چو بت قبحاق من بود	گمان افتاد خود کافاق من بود
۱۳۰- همایون پیکری نغز و خردمند	فرستاده بهمن دارای در بند
پرندهش دیر و از دیر آهنی تر	قباش از پیرهن تنگ آستین تر
سرانرا گوش در مالش نهاده	مراد در همسری بالش نهاده
چو توکان گشته سوی کوچ <sup>چ</sup> هشتا	ز توکی داده رخم را بتاراج
اگر شد ترکم از خوگه نهانی	خدایا ترک زادم را تو دانی

آ ۱۲۴ ر: گل و سنگ است این ویرانه منزل؛ ب ت ز: درین ویرانه. ۱۲۴ ر: درو  
 هارا دودست و پای؛ ج: درو بارست؛ چ: برو بادست؛ خ: درو خارست؛ د:  
 درو سنگست. ۱۲۵، ۱۲۶ خ: حذف شده. ۱۲۵ د: درین دل \* بر فصل افزوده ر:  
 نتیجه افسانه خسرو و شیرین. آ ۱۲۶ ج: درین. ۱۲۶ ج: مکن افسانه. ۱۲۷،  
 ۱۲۸، ۱۲۹ ج: ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹ ج: ۱۲۷ ج: فبار اشک بر شیرین. ۱۲۹ ث: تو  
 گوئی ترک سیمین ساق من بود؛ ج: گمان آمده. آ ۱۳۰ ج: د: همایون پیکری (ج: پیکر)  
 نغز خردمند. آ ۱۳۲ ر: بر؛ د: نهاند. ۱۳۲ د: نهاند. ۱۳۳ ر: به توکی.

## در نصیحت فرزند خویش گوید \*

مقام خویش را در قاب قوسین	به بین ای هفت ساله قوه العین
نه بر تو نام من نام خدا باد	منت پروردم و روزی خداداد
که خندیدیم ماهم روزی چتد	درین دور هلالی شاد میخند
بر افروزند انجم از جمالت *	چو بدر انجمن گردد هلالیت
تو اسما خوان که خود معنیت <sup>بخشد</sup>	۵- بدانش کوش تا دنیا بت بخشد
علم برکش بعلمی کان خدا نیست	قلم درکش بحر فی کان هوا نیست
زهی فرزانه فرزند نظامی	بنا موسی که گوید عقل نامی

\* ز: با فرزند خویش گوید ؛ ح خ ج : در نصیحت فرزند خود گوید  
 ر: در نصیحت فرزند خود محمد گوید ؛ چ د : در نصیحت فرزند گوید  
 ت: در نصیحت فرزند خویش فرماید . آح : ای حذف شده .  
 آج ح ر: خویشتن در قاب ؛ ز ث چ خ : بر قاب . آ ب ت ث  
 خ : نیرو . ۴ ح : حذف شده . ۳ ث خ در : انجم را .  
 \*\* ج د : افزوده

نخست از همنشین بد پرهیز      ز راه تهمت انیار پرهیز  
 ۵ ر: حذف شده . آء ز: بحرف .

## خواب خسرو \*

چنين گفت آن سخن پرداز شبخیز که از شبها شبی روشن چو <sup>میتا</sup> خوامان گشته بر تازی سمندی بچربی گفت با او ای جوانمرد ۵- جوابش داد تا بی سر نگر دم سوار تند از آنجا شد روانه	کزان آمد خلل در کار پرویز جمال مصطفی را دید در خواب مسلسل کرده گیسو چون کمندی ره اسلام گیر از کفر برگرد ازین آیین که دارم بر نگر دم بتندی زد برو یک تازیانه
---	--

ب پ : حذف شده ؛ ت : صفت خللی که در کار خسرو پرویز آمد از  
 معجزات رسول خدا صلی الله علیه وسلم . ز : بخواب دیدن خسرو  
 رسول خدای و سپری شدن روزگار او ؛ ث : اندر زوال پادشاهی خسرو  
 ج : در سبب زوال مملکت خسرو ؛ چ : صفت خلل که در ملک خسرو  
 پدید آمد ؛ ح : سپری شدن خسرو بدوین بدعای پیغمبر ؛ خ : سبب  
 تزلزل ملک پرویز ؛ د : در خواب دیدن خسرو پیغمبر را صلی الله علیه  
 وسلم و ترسیدن و بیمار شدن او ؛ ر : در خواب دیدن خسرو پیغمبر اکرم را . آب  
 ت ز ث ج چ خ ؛ سحر بیدار ؛ ح : سخن بیدار ؛ ا ج چ خ : در ملک پرویز  
 ۶- ۵۹ ث ج : حذف شده . آم د : به هیبت گفت . ۵۵ ح : هشتم . ۶۰ چ ح : شد زانجا ؛  
 خ : از آن سو شد .

ز خواب خویش چون خسرو درآمد  
 سه ماه از ترسناکی ماند بسیار  
 یکی روز از خمار تلخ شد تیز  
 ۱۰- بیا تا در جواهرخانه گنج  
 ز عطر و جوهر و ابریشمین  
 وزان بپایگان را مایه بخشیم  
 سوی گنجینه رفتند آن دو همراه  
 خریطه بر خریطه بسته زنجیر  
 ۱۵- چهل خانه که او را گنج دان بود  
 بهر گنجینه یک یک رسیدند  
 چو آتش دودی از مغزش برآمد  
 نهفتی هیچ شب زانده و تیار  
 بخلوت گفت شیرین را که برخیز  
 به بنیم آنچه از دلها برد رنج  
 بسنجیم آنچه باید از خزین  
 روانرا زین روش پیرایه بخشیم  
 ندیدند از جواهر بر زمین جای  
 ز خسرو تا بکی خسرو همی گیر  
 یکی زو آشکارا ده نهان بود  
 متاعی را که ظاهر بود دیدند

۷ خ در: ز خواب خوش چو خسرو اندر آمد. آ ۸ چ: گشت بیمار؛ ر: بود  
 ۸ چ: نهفتی روز و شب. آ ۹ د: از شراب تلخ. ۹ د: گفت با شیرین که  
 آ ۱۰ ج ر: خانه و گنج. ب ۱۰ ر: از خاطر برد. آ ۱۱ ج ح خ: آنچه خواهیم؛ ر:  
 آنچه باشد. آ ۱۲ د: ازان؛ ب ت: بخشیم؛ ج خ: سازیم. آ ۱۳ ح: روانرا  
 روشن پیرایه؛ ب ت: بخشیم. ج خ: سازیم. آ ۱۴ ح: همراه. آ ۱۵ د: در زمین  
 ج خ: از جواهر هیچ بر جای؛ ح: بر زمین راه. آ ۱۵ د: خهان خانه. آ ۱۵ د  
 ر، زان؛ خ: یکی در آشکارا رده؛ ح: آشکارا رده. آ ۱۶ ب ت ز:  
 بهر گنجینه در یک یک؛ خ: یک یک بر رسیدند.

دگرها را ز نسخت راز جستند      ز گنجوران کلیدش باز جستند  
 کلید و نسخه پیش آورد گنجور      زمین از بار گوهر گشت رنجور  
 چو شش گنجی که پنهان بودیدش      همان با قفل هر گنجی کلیدش  
 ۲۰. کلیدی در میان دید از زرناب      چو شمعی روشن از خوبی چو مهتاب  
 ز مردم باز جست آن گنج را سر      که قفل آن کلیدش بود بر در  
 نشان دادند چون آگاه شد شاه      زمین را داد کندن بر نشانگاه  
 چو خاریدند خاک از سنگ خارا      پدید آمد یکی طاق آسکا را  
 درو سربسته صندوق زمر مر      بران صندوق سنگین قفلی از زر  
 ۲۵. بفرمان شاه آنرا درگشادند      درون قفل را بیرون نهادند  
 طلسمی یافتند از سیم ساده      برو یکپاره لوح از زر نهاده

۱۸۱۱۷ ح: حذف شده. ۱۷ ر: بنسخت؛ خ: د: باز؛ چ: دگر باره ز نسخه راز  
 ۱۷ د: ز گنجورش. ۱۸ خ: و حذف شده. ۱۹ ب: ت: همان بایند هر قفلی (ز: قفلی هر)  
 کلیدش. ۲۰ چ: ح: ر: از بس رونق و تاب. ۲۱ آ: ر: در. ۲۲ خ: نیست در بر؛ چ: بود در  
 د: بود از زر. ۲۲ ح: حذف شده. ۲۲ ر: دادند و. ۲۲ خ: زمین فومود کندن؛ د: داد بر کندن  
 نشانگاه. ۲۳ ۲۴ ۲۵ ب: ت: ز: حذف شده. ۲۳ د: ب: از ۲۵ نوشته. ۲۳ ح: ر: خار؛ خ:  
 حای. ۲۴ ح: حذف شده. ۲۴ د: در آنجا صندوقی بود؛ خ: ز: در بسته. ۲۴ د: بران صندوق  
 قفلی دید از زر؛ چ: صندوق زرین. ۲۵ د: حذف شده. ۲۵ ر: شاه آن در یکشادند؛ د: بر  
 ۲۵ چ: در قفلی به بیرون بر نهاند. ۲۶ ب: ت: د: شاه دید از؛ ز: چ: خ: دید شاه  
 ۲۶ ح: ز: زارندند چو ترکیبی نهاده؛ چ: برو یک تازه لوح.

بران لوح زرازسیم سرشته	ز راندرسیم ترکیبی نوشته
طلب کردند پیری کان فروخواند	شهنشاه زان فروخواندن فرو ماند
چو آن ترکیب را کردند خارش	گزارنده چنین دادش گزارش
۳۰. که شاهی کارد شیر با بکان بود	بجستی پیشوای چا بکان بود
ز راز انجم و گردون خبر داشت	در احکام فلک نیکو نظر داشت
زهفت اختر چنین آورد بیرون	که در چندین قرآن از دور گردون
بدین پیکر پدید آید نشانی	در اقلیم عرب صاحب قرانی
سخن گوی و دلیر و خوب دیدار	امین و راست عهد و راست گفتار
۳۵. بمعجز گوش مالد اختران را	بدین خاتم بود پیغمبران را
ز ملت‌ها برآرد پادشائی	بشرع او رسد ملت خدائی *
بدو باید که دانا بگردد زود	که جنگ او زیان شد صلح او سود

۲۷ د : بدان ؛ خ : ز راندر شده ۲۷ د : اندر ز رچو ترکیبی ۲۸ د : عجب  
 ماند ۳۰ د : نخستین ۳۱ ب ت ز : کزین ؛ ج د : ازین ۳۲ د : سخن گوی  
 دلیر خوب کودار ؛ ر : خوب کودار ؛ ج : چوب گفتار ۳۳ ح : عهد و خوب دیدار  
 ۳۵ د : هم او خاتم ۳۶ ح : بشرع او دهد ملت کوائی \* ح خ در : افزوده  
 کسی را پادشاهی بیش (ر : خویش) باشد (د : کسی کو پادشاه خویش باشد)  
 که حکم شرع او در پیش باشد (د : شرع او پیش پیش باشد)  
 ۳۷ ح : برو . ۳۷ د : زیان و صلح .



چو شاهنشاه در آن صورت نظر کرد  
بعینه گفتی آن شکل جهان تاب  
۴۴. چنان در کالبد جوشید جا<sup>نش</sup>

بپرسید از بریدان جهان گرد  
همه گفتند کاین تمثال منظور  
نماند جز بدان پیغمبر پاک  
محمد کاین دامن خلقتش گزید<sup>ست</sup>  
۴۵. برون شد شاه از آن گنجینه<sup>دستگ</sup>

چو شیرین دیدش راجش در مغز  
بشه گفت ای زیبایی و رای  
دران پیکر که پیش از ما نهفتند

سیاست در دل و جانش اثر کرد  
سواری بود کان شب دید رخسار<sup>نش</sup>  
که بیرون ریخت مغز از استخوان

که در گیتی که دیدست این چنین<sup>مرد</sup>  
که دل را دیده بخشد دیده را نور  
کز و در مکه عنبر بوی شد خاک  
ز بانس قفل عالم را کلید<sup>ست</sup>  
از آن گوهر فاده بر سرش سنگ

پویشان پیکرش زان پیکر نغز  
سزای تاج و تخت کیقبادی  
سخن دانی که سپهرده نگفتند

۳۹ چ : کوئی آن شکل ؛ ح : گفت آن شکل ؛ در : گفت کاین (د : کان شیخ)  
شکل . آ۴۴ د : از بزرگان . ب۴۴ ب ت زد : این (ت آن) جوانند  
ب۴۴ ر : کعبه ؛ ح : عنبر بود شود خاک . ب۴۵ خ : بر دلش سنگ .  
آ۴۴ ب ت ز : شه را دیده در ؛ د : شود در سر . ب۴۴ د : زان نغز پیکر  
آ۴۷ خ : بشه گفتا که نیکورای وزادی ؛ د : بشه گفتا که ای دانای  
زادی ؛ ر : بدانائی و رادی . ب۴۷ د ر : طراز تاج و .  
آ۴۸ ت : از ان ؛ چ خ ر : درین .

۵۰. چنن پیغمبری صاحب ولایت  
 بخاصه حجتی دارد الهی  
 ره و رسمی چنن بازی نباشد  
 اگر بردین او رغبت کند شاه  
 ز باد افراہ ایزد رسته گردد  
 ۵۵. برو نام نکو خواهی بماند  
 بشیرین گفت خسو و راست گوئی  
 ولی زانجا که یزدان آفرید است  
 ره و رسم نیاکان چون گزدام  
 دلم خواهد ولی بختم نسازد  
 رصد بستند و کردند این نمودار  
 کزو پیشینه کردند این روایت  
 دهد بردین او حجت گواهی  
 برو جای سرافرازی نباشد  
 نماند خار و خاشاکی دین راه  
 با قبال ابد پیوسته گردد  
 همان در نسل او شاهی بماند  
 بدین حجت اثر پیدا است گوئی  
 نیاکان مرا ملت پدید است  
 ز شاهان گذشته شرم دارم\*  
 نوآیین آنکه بخت او را نوازد

۴۹ ح خ : حذف شده . ۴۹ ج : پیش از بود این کار . ۵۰ د : که از  
 ز : آن ؛ چ خ د : حکایت . ۵۱ ب ت ز : فصاحت حجتی .  
 ۵۲ ح د : رسم . ۵۳ ر : خاشاکش . ۵۴ ح : بفرایندی در  
 بسته گردد ؛ خ : ز باد فراه این در رسته گردد . ۵۵ ح : حذف شده . ۵۵ د :  
 بدو . ۵۵ د : بر . ۵۶ د : دین . ۵۷ ج خ : ولی زان ره ؛ ح : ایزد .  
 ۵۷ خ : بنا کامی مرا . \* د ، ر (در حاشیه) افزوده : چنن گفت آن نکو  
 رای نکورو کزان آمد خلل در کار خسرو . ۵۹ د : حذف شده .

۶۰. در آن دوران که دولت رام او بود  
 رسول ما بحجت‌های قاهر  
 گهی میکرد مه را خرقه سازی  
 گهی با سنگ خارا را زمیگفت  
 شکوهش کوه را بنیاد میکند  
 ۶۵. حضورش گنج را ناچیر میکرد  
 خلایق را زد دعوت جام در داد  
 بفرمود از وفا عطری سشتن  
 حبش را تازه کرد از خط جمالی  
 چو از نقش نجاشی باز پرداخت  
 زبهر نام خسرو نامه ساخت  
 زمشرق تا به غرب نام او بود  
 نبوت در جهان میکرد ظاهر  
 گهی میکرد بروی خرقه بازی  
 گهی سنگش حکایت باز میگفت  
 بروت خاک را چون باد میکند  
 نسیمش گنج بخشی نیز میکرد  
 بهر کشور صلاهی امام در داد  
 بنام هر کسی حوزی نوشتن  
 عجم را برکشید از نقطه خالی  
 زبهر نام خسرو نامه ساخت

آب و شخ د : که در دوری که دوران رام او بود ؛ چ : در آن دوری که  
 دوران رام ؛ چ ح : دوران ؛ ۶۰ ر : مه کرد بامه ؛ چ د : مه کرد (چ ؛  
 کرده) بروی ؛ چ ح : میکند برمه خرقه (خ ؛ حقه) ؛ ۶۴ ح : شکوهش سنگ  
 را بنیاد میکند ؛ ۶۴ چ : خاک را برباد ؛ چ ؛ ۶۵ ب ح : حذف شده  
 ؛ ۶۵ ر : عطایش ؛ خ : رنج را ؛ ۶۶ ر : جام میداد ؛ ۶۶ ح : شهری ؛ ر :  
 امام میداد ؛ ۶۷ ر : عطا ؛ ۶۷ چ : بخسرو نامه شیرین نوشتن ؛ ب ت ز : هر یکی  
 د : هر یکی سطری ؛ ح : هر شهری حرفی ؛ چ ح : حرفی ؛ خ : سطری ؛ ۶۸ چ ح د :  
 عرب ؛ ت : داد ؛ ۶۹ چ چ ح د نام ؛ خ ؛ کار ؛ ب ت ز : نخستین ؛ ۶۹ چ خ :  
 زبهر نام ؛ د : زبهر نام خسرو نامه را ساخت .

## نامه پیغمبر \*

که بی جایست و بی او نیست جا <sup>ئی</sup>	سرنامه بنام پادشاهی
عظیمی کا خیش مقطع ندارد	قدیمی کا ویش مطلع ندارد
وجودش تا ابد فیاض جودا <sup>ست</sup>	خداوندی که خلاق الوجودا <sup>ست</sup>
خود گردم زند حالی بسوزد	تصوّف با صفاتش لب بدوزد
بدوزخ در کند حکمش روانست	۵. اگر هرز اهدی کا ندر جهانست
فرستد در بهشت از کیستش پاک	و گره عاصی کو هست غمناک
ده و گیر از خداوندان عجیب <sup>ست</sup>	خداوندیش را علت سبب <sup>ست</sup>

\* ب ت : نامه رسول (ت : رسول خدا) صلی الله علیه وسلم بخسرو ؛ پ : حذف شده ؛ ز : نامه رسول خدای بخسرو ؛ ث : حذف شده ؛ ج : نامه نوشتن رسول علیه السلام بخسرو ؛ چ : نامه پیغمبر علیه السلام بخسرو ؛ ح : نامه نوشتن حضرت پیغمبر بخسرو پرویز ؛ خ : نامه فرستادن رسول علیه السلام پیش پرویز ؛ د : نامه نوشتن پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم به خسرو پرویز ؛ ر : نامه نوشتن پیغمبر بخسرو . ار : حذف شده . آ ا ج : بنام کردگاری . آ ا ج : خداوندی کویمی کامگاری ؛ ب ت : که بر جایست ؛ ح : که بی جا نیست . ۳۰ ، ۲۰ ، ۱۰ ج ج ح خ ر ۲۳ ؛ آ ج : کریمی ار : حکیمی . آ ج : در . ۵۳ ج ج خ در در کشد . آ ب ا کان ؛ ج : ناپاک . ۷۰ خ : حذف شده .

بیک پشه کشد پیل افسریرا  
 ز سیمرغی برد قلاب کاری  
 ۱۰. سپاس او را کن ارضا صاحب سپاسی  
 زهر یا دی که بی اولب بگردان  
 بهر دعوی که بنمائی آله اوست  
 ز قدرت در گذر قدرت قضا<sup>ست</sup> را  
 خدائی ناید از مشتی پرستار  
 ۱۵. تو ای عاجز که خسرو نام داری  
 چو مخلوقی نه آخر مرد خوا<sup>هی</sup>  
 اگر بی مرگ بودی پادشائی  
 که میداند که مشتی خاک <sup>س</sup>مجبو

بموری برده پیغمبری را  
 دهد پروانه را قلب داری  
 شناسائی بس آن کوراشناسی  
 ز هرچ آن نیست او مذهب بگزار<sup>ن</sup>  
 بهر معنی که خواهی پادشاه او<sup>ست</sup>  
 تو فرمان رانی و فرمان خدا<sup>ست</sup> را  
 خدائی را خدا آمد سزاوار  
 اگر کی خسروی صد جام داری  
 ز دست مرگ جان چون برخوا<sup>هی</sup>  
 بسا دعوی که رفتی در خدائی\*  
 چه در سر دارد از نیرنگ و نامو<sup>س</sup>

۹، ۸ خ: بدان ۱۲ نوشته شده . ۸، ۱۱ ح: حذف شده . ۹ آ ج: سیمرغ نر  
 ۱۰ خ: سپاس او کن . ۱۱ از ث ج چ د: زهج او نیست زو (د: زان)؛ چ: خود  
 ز: آن) مذهب؛ ب: آن مذهب . ۱۲ آ ج: بهر دعوت . ۱۳ ح: حذف شده  
 ۱۵ آ ج: چو کی خسرو اگر صد جام؛ ح: وگر . ۱۶ آ ح: تو آخر؛ د: نه حذف شده  
 ۱۶ آ ج: ز دست مرد؛ چ: چون جان . ۱۷ د: گری در خدائی . \* ج: د: از زوده  
 فلک گرم ملک باینده دادی (ج: ناپند لودی) ز کی خسرو بی خسرو کی قادی  
 ۱۷، ۱۸ ر: ۱۷، ۱۸، ۱۷، ۱۸ آ ح: مشت ۱۸، ۱۸ ج: نیرنگ و افسوس .

خدا بین شو که خود دیدن هنر نیست	مبین در خود که خود بین را بقصر نیست
۲۰. حساب آفرینش هست بسیار	۲۰. ز خود بگذر که در قانون مقدار
وزو این ربع مسکون آبخوری	زمین از آفرینش هست گردی
وزان بهر این مداین هست شهری	عراق از ربع مسکون هست بهری
توئی زان آدمی یک شخص در خواب	در آن شهر آدمی باشد زهوبآ
تو این مقدار خود را ز آفرینش	قیاسی باز گیر از راه بینش
چه دارد آفرینش جز تباهی	۲۵. بین تاپیش تعلیم آلهی
خداوندی طلب کردن محالست	به بین گیتی کزینسان پایمالست
نه برجای و نه حاجتمند جا نیست	گواهی ده که عالم را خداست
مرا بر آدمی پیغمبری داد	خدائی کادمی را سروری داد

۱۹ ح: حذف شده ۱۹ ز: بطریقت نیست . ۱۹ ب ت ز ث ج: هنر بین شو  
 ج د: هنر بین شو که خود بین را هنر (ج: خبر) نیست . ۲۰ خ: حذف  
 شده . ۲۱ ح: حذف شده . ۲۱ ج: مسکون و انوری . ۲۲ ر: است بهری . ۲۲ ث  
 وزو شهر مداین: ج ج ح خ در: وزان بهر مداین: ۲۳ ر: بهر آب . ۲۴ ج  
 ح: قیاسی (ح: قیاس) باز بین . ۲۴ ث ج ج ح خ در: حد و مقدار خود (ج: خویش) از  
 (د: خود را از: ح: خود در) آفرینش . ۲۵ ث ج خ د: چه باشد در حساب این پادشاهی  
 ۲۶ ث ج: بتو کیبی کز انسان (ج: از) . ۲۶ ج: ز تو کیبی: ج: به تو کیبی: خ: در: بتو کیبی . ۲۶ ج: تنها  
 خداوندی محالست . ۲۷ ج: در عالم: د: گواهی ده که خالق یک خداست . ۲۷ ج: نه در جائی نه  
 ج د: نه در . ۲۸ ح: خداوندی که ما را: ج: خدائی کافریش سروری . ۲۸ ج: بر حملگی .

ز طبع آتش پرستی را جدا کن	بهشت شرع بین دوزخ رها کن
۳۰. چو طاووسان تماشا کن درین باغ	چو پروانه رها کن آتشین داغ
مجوسی را مجس پر دود باشد	کسی کا تش کند نمرود باشد
در آتش مانده وین هست ناخوش	مسلمان شو مسلم گرد از آتش
چون نامه ختم شد صاحب نورش	بعنوان محمد ختم کردش *
بدست قاصدی جلد و سبک خیز	فرستاد آن وثیقت سوی پرویز
۳۵. چو قاصد عرضه کرد آن نامه نو	بجو شید از سیاست خون خسرو
بهر حرفی کزان منشور بخواند	چو افیون خورده مخمور در ماند

۲۹ ج چ : پرستیدن رها کن ؛ روح ؛ پرستیدن جدا کن ؛ ب ت خ : رها  
 کن . ۲۹ ب ت ز ج خ : بهشت و . ۳۱ : ح خ حذف شده . آ ۳۱ د : مجوسی  
 جانفش را پر دود ؛ ج : مجوسی را چنین پر دود ؛ ت ز : مجس .  
 آ ۳۲ د : وان . ۳۳ ب ت ز ث ج : بعنوان بر محمد ؛ چ : مهر کردش  
 \* سرفصل افزوده ت : رسیدن نامه سید المرسلین صلی الله علیه  
 وسلم بخسرو پرویز ؛ ز : رسیدن نامه رسول خدای بخسرو ؛  
 ج : رسیدن نامه رسول بخسرو ؛ خ : رسیدن نامه پیغمبر  
 علیه الصلوه والسلام پیش خسرو . آ ۳۴ ب ت ج : بدست رافعی ؛ ث ج ح  
 خ د : واقعی ؛ ز ث ج چ ح خ د : و حذف شده \* \* ج : افزوده باندک مدتی قاصد  
 رسیدن عجب مانند انک دیوان چویند . آ ۳۵ ج چ ح خ : عرض . آ ۳۶ چ کزان نامه فرو .

ز گرمی هر گش آتش فشانی	ز تیزی گشت هر مویش سنانی
تو گفتی سگ گزیده آب را دید	چو عنوان گاه عالم تاب را دید
نوشته کز محمد سوی پرویز	خطی دید از سواد هیبت انگیز
که گستاخی که یارد با چومن شاه	۴۰ - غرور پادشاهی بردش از راه
نویسد نام خود بالای نامم	کرا زهره که باین احترامم
ز خشم اندیشه بد کرد و بد کرد	رخ از سرخی چو آتش گاه خود کرد
نه نامه بلکه نام خویشان را	درید آن نامه گردن شکن را
بر جعت پای خود را کرد خاکی	فرستاده چو دید آن خشمناکی
چراغ آگهان را آگهی داد	۴۵ - ازان آتش که آن دود تهی داد
دعا را داد چون پروانه پرواز	ز گرمی آن چراغ گردن افراز
کلاه از تارک کسری در افتاد *	عجم را زان دعا کسری بر افتاد

۳۹ ب ت ز : خطی دید از هیبت آتش انگیز ؛ ج : سوادش ؛ ث : سواری .  
 ۳۹ ح ر : نوشته از . ب ؛ ث : که دارد ؛ ح : چه دارد ؛ آ ؛ ث : که او با  
 ۴۲ ح : حذف شده . آ ؛ ج : از گرمی . ب ؛ ح : اندیشه کرد او ؛ د ؛ آن  
 نامه را بدید . ب ؛ ح : بیدار ؛ ب ؛ ح : نوشته شده . آ ؛ ح : ازان آتش که او را  
 داشت . ب ؛ ح : چراغ آسمان را ؛ ح : چراغ آگهان آگاهی داشت . آ ؛ ج ؛ ح ؛  
 در افتاد \* رفصل افزوده ؛ ت ؛ آشفته شدن پادشاهی بر خسرو پرویز .  
 ز : فی معجزات النبی صلی الله علیه وسلم ؛ ج : در معجز رسول علیه السلام



ز معجزه‌های شرع مصطفائی  
سریرش را سپهر از زیر برداشت  
۵۰. برآمد ناگه از گردون طوقی

پلی بر دجله ز آهن بود بسته  
پدید آمد سمووی آتش انگیز  
تبه شد لشکرش در حرب ذیهار  
در آمد مردی از در چوب در ست

۵۵. بدو گفتا من آن پولاد دستم  
در آن دولت ز معجزه‌های مختار

برو آشفته گشت آن پادشائی\*  
پسر در کشتنش سمشیر برداشت  
ز ایوانش فرو افتاد طاقی  
در آمد سیل و آن پل شد شکسته  
نه گلگون ماند بر آخور نه شبیر  
عقابش را کبوتر زد بمنقار  
بخشم آن چوب را بگرفت و شکست  
که دینت را بدین خواری شکتم  
بسی عبرت چنین آمد بدیدار

\* ح : قبل از این بیت افزوده ،

بزرگانی که کردند این حکایت  
که چون پرویز شه آن نامه بدید  
برو ختم رسالت گشت قاهر

۴۸، ۴۹ ح : حذف شده . ۴۸ ب ت ز : آشفته شد . ۴۹ ب ت ج :

از پیش ؛ ۵۵ ت ج د : از ایوانش ؛ ۵۵ ح : وز ایوانش ؛ ۵۵ ج : ز دیوارش

۵۵ ح : سیلی آن ؛ ر : شد کسسته . ۵۲ ج : سموم . ۵۲ ج ج : در

۵۳ ح : حذف شده . ۵۳ ز : بر ؛ د : در حرب بلغار . ۵۵ د : که دست را بدین چو

شکتم . ۵۶ ح : بعد از ۵۸ نوشته شده ۵۶، ۵۷، ۵۶، ۵۶ ج : دوران . ۵۶ د : بشیخال

تو آن سنگین دلان را این که دیدند	بتایید آلهی نگر ویدند
اگر چه شمع دین دودی ندارد	چو چشم اعمی بود سودی ندارد*
زهی پیغمبری کن بیم و امید	قلم راند بر افریدون و جمشید
۶- زهی گردن کشتی کز بیم تاجش	کشد هر گردنی طوق خواجهش
زهی ترکی که میرهفت خیلست	ز ماهی تا بماه اورا طفیلست
زهی بدری که اور در خاک خفتست	زمین تا آسمان نویش گرفتست
زهی سرخیل سرهنگان سرار	سخن را تا قیامت نوبتی دار
زهی سلطان سواری کافوریش	ز خاک او کشد طغرای بینش
۶۵- سحر که پنج نوبت کوفت بر خاک	شبانگه چار بالش زد بر افلاک

۵۷- ۵۸: د ۵۷۱۵۸ - ۵۸ ج: چو سمع \* ج، د (بباز ۵۷) ر: ازوه  
 هدایت چون نبیستان در بدایت (ر: چون بدینسان راند آیت) بدان  
 مانند محرم (ج: محرم مانند) از عنایت . ۶۰ خ: حذف شده  
 آب و بت ز ش چ: کردن زنی . ۶۰ ج: کشیدم گردنی . ۶۱ ج: حذف  
 شده . آب و بت ز چ: کامیر؛ ث: خیلش . آب و ث: طفیلش  
 آب و ث د: اور در خواب؛ ج: اور در پره . آب و بت ز چ: زمین و آسمان  
 ۶۳، ۶۴، ۶۳، آب و خ: زهی سرهنگ؛ ز ج: سرخیل <sup>خیل</sup>  
 ح: و هم سرهنگ  
 آب و خ: ز خاک او کنند . ۶۵ ر: در خاک .

## در معراج سید المرسلین \*

شبی رخ تافته زین دیرفانی      بخلوت در سوای آم هانی  
 رسیده جبرئیل از بیت معوی      براقی برق سیر آورده از نور  
 نگارین پیکری چون صورت باغ      سرش بکر از لکام و رانش از داغ  
 نه ابراز ابرنیشان در فشان تر      نه باد از بادستان خوش بمان  
 ۵- چو دریائی ز گوهر گزده زینش      نگشته وهم کس ز ورق نشینش

\* ب : در معراج رسول صلی الله علیه وسلم ؛ ت : فی معراج النبی صلی  
 الله علیه وعلی آله وسلم ؛ ز : فی معراج النبی صلی الله علیه وسلم  
 ث : در صفت معراج النبی صلی الله علیه و آله وسلم ؛ ج : در معراج  
 رسول علیه السلام ؛ چ : در معراج سید المرسلین ؛ ح : در معراج  
 حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم گوید ؛ خ : در معراج سید المرسلین  
 علیه السلام ؛ د : در صفت معراج آنحضرت ص . آ ؛ ب خ : دورفانی  
 ب ؛ ب ت ز : براق ؛ ج : برق رو . آ ؛ ج : نگارین صورتی ؛ خ : نگارین  
 پیکرش ؛ ح : نگارین صورتی چون پیکر باغ . آ ؛ خ : لجام ؛ ب ت :  
 لکام و پایش . ب ؛ ز چ ح د : باد نیشان ؛ ج : باد صرصر خوش روان  
 ۵ ج : نگشته هیچکس .

قوی پشت و گران نعل و سبک خیز	براندن تیز بین و در شدن تیز
و شاق تنگ چشم هفت خرگاه	بدین ختلی شده پیش سه نشا
چو مرغی از مدینه بر پریده	با قصی الغایت اقصی رسیده
نموده انبیا را قبله خویش	بتفضیل امامت رفته در پیش
۱۰- چو کرده پیشوائی انبیا را	گرفته پیش راه کبریا را
برون رفته چو و هم تیز هو شان	ز خرگاه کبود سبز پوشان
ازین گردابه چون باد بهشتی	بساحل گاه قطب آورده کشتی
فلک را قلب در عقرب دریده	اسد را دست برجی بهت کشیده
مجّزه که کشان پیش براقش	درخت خوشه جو جزا شتیاقش

۶ چ ر : بدیدن تیز ؛ ج : برفتن دور بین و . ۷ ح خ : خف شده  
 ۷ ث : بران ؛ ج : بران خیلی ؛ ر : بدان ؛ د : بدان خیلی ؛ ز :  
 خیلی . ۸ ج : مرینه . ۹ ح : قبله در پیش .  
 ۹ ر : امامت . ۱۰ ح : بعد از ۱۸ نوشته شده . ۱۰ خ : خف  
 شده . ۱۰ ج : بکرده . ۱۰ ح : راه پیش .  
 ۱۱ ب ت ز ج خ : زوهم . ۱۱ ح : کبود و .  
 ۱۲ ب ت : قطب از راه ؛ ز : قطب انداخت .  
 ۱۳ ج ح : درجه بهت . ۱۳ ج : جزا درو ثاقش ؛ چ ح :  
 چون جزو استیاقش .

۱۵. کمانرا استخوان برگنج کرده  
 رحم بر ما دران دهر بسته  
 ز رفعت تاج داده مشتری را  
 بدفع ترلیان آسمان گیر  
 چو یوسف شربت در دلو خورده  
 ۲۰. ثریا در رکابش مانده مدهوش  
 بنزلهش نسرطایر پرفشاده  
 ز رنگ آمیزی ریحان آن باغ  
 چو بیرون رفت ازین دهلیز خضر  
 ترازو را سعادت سنج کرده  
 ز حیض دختران نعش رسته  
 روبرو ز آفتاب انگشتری را  
 ز جعبه داده جوزا را یکی تیر  
 چو یونس وقفه در حوت کرده  
 بسرهنگی حمایل بسته بردوش  
 وز چون نسر واقع باز مانده  
 نهاده چشم خود را مهر ما زاغ  
 رکاب افکند و شد صحرا بصحرا

۱۵ ج : برگنج . ۱۵۰ ج : ترازوی سعادت . ۱۶۰ ج : دور بسته  
 ۱۸۰ ب ت ث ح : بدفع ترکیان ؛ ز : کرکسان ؛ خ : ترکمان  
 ۱۹۰ ج : از دلو . ۱۹۰ ج خ : وقعه  
 ۲۱ ، ۲۲ ح : حذف شده

۲۱ ر : بزیرش نسرطایر ؛ ح : زیرش نسرطایر ؛ ث : بتکرش  
 نسرطایر . ۲۲ د : نسرطایر . ۲۲ ث : شیرین آن باغ  
 ۲۳ ث : مهرهون زاغ . ۲۳ ث : حذف شده . ۲۳ ر : ازان  
 میدان خضرا ؛ ب ت ز : دهلیز اخضر . ۲۳ ر : افشاند  
 از صحرا ؛ د : افشان شد از صحرا .

بدان پرندگی طاوس اخضر  
 ۲۵- چو جبریل از رکابش باز پیش گشت  
 سرافیل آمد و بر پریشانندش  
 ز رفوف برف طوبی علم زد  
 جریده بر جریده نقش میخواند  
 چو بنوشت آسمان را فروش بر  
 ۳۰- فرس بیرون جهاندا ز کل کوفین  
 جهت را جعد بر جبهت شکستند  
 قدم بر قع ز روی خویش برداشت  
 فکند از سرعتش هم بال هم پر  
 عنان برزد زمیکایل بگذشت  
 بهودج خانه رفوف رساندش  
 وز اینجا بر سر سدره قدم زد  
 بیابان در بیابان رخس میباید  
 باستقبالش آمد تارک عرش  
 علم زد بر سر پر قاب قوسین  
 مکان را نیز بر قع باز بستند  
 حجاب کاینات از پیش برداشت

۲۴ ح حذف شده . آ ۲۴ ج چ خ : بران . ب ۲۴ ب ت ز ث : مکنده  
 سرعتش . آ ۲۵ ب ت ز : باز می گشت . ب ۲۵ ج : عنان  
 درزد بمیکایل ؛ ب ت : بمیکایل ؛ ز ث : بمیکایل و ؛  
 ح د : زمیکایل و . آ ۲۷ ج : زرفوف بر قع طوبی ؛  
 ج : زرفوف بر پر . ب ۲۷ ج : قلم زد ؛ ح : رقم .  
 ۲۸ خ : رخس میخواند .  
 آ ۳۱ ث : دواند .

۳۱ ، ۳۲ ح : حذف شده ؛ ۳۱ ، ۳۲ ر : ۳۱ ، ۳۲ . آ ۳۱ ت ز  
 چ : مکان را نیز . آ ۳۲ ج : چو حق بر قع ؛ ب ت ز ث چ د : ز نور خویش

محمد در مکان بی مکانی	پدید آمدنشان بی نشانی
کلام سرمدی بی نقل بشنید	خداوند جهان را بی جهت دید
۳۵. بهر عضوی تنش رقصی در آورد	ز هر موئی دلش چشمی بر آورد
دران دیدی که حیرت حاصلش بود	دلش در چشم و چشمش در دلش بود
خطاب آمد که ای مقصود درگاه	هران حاجت که مقصود است در خواه
سرای فضل بود از بخل خالی	برات گنج رحمت خواست حای
گنه کاران امت را دعا کرد	خدایش جمله حاجتها را کرد
۴. چوپوشید از کرامت خلعت خا	بیامد باز پس با گنج اخلاص
گلی شد سرو قدری بود کامد	هلالی رفت و بدری بود کامد
خلایق را برات شادی آورد	ز دوزخ نامه آزادی آورد *
زما بر جان چون او ناز بینی	پیاپی باد هر دم آفرینی

آ ۳۳ ت : بی نشانی . ۳۳ ث د : پدید آنگه نشان ؛ ب ت : نشانی از مکانی ؛ ز : نشان لامکانی . ۳۴ چ : (ب آ) . آم خ : بی حذف شده  
 ۳۵ چ ح : بر آورد . ۳۵ ج : بهر موئی . ۳۶ ح : حذف شده آ ۳۷ ر : وزان  
 ث : دران حیرت که عبرت ؛ ج : ریده ؛ ۳۷ ح : هرانچست هست حاست زود در خواه . آ ۳۸  
 ث چ ح د : حشو خالی ؛ آ ۳۹ ب ت ز : چوپوشید ؛ ح : خا . ۴۰ ، ۴۱ ، ۴۲ ث : حذف شده . آ ۴۱ پ  
 رفخ قدری ؛ ب ت ز ث چ ح خ د : قدری ؛ ۴۱ پ : هلالی بود بدری بود کامد ؛ ث چ ح : و  
 ۴۲ ح : نامدو ؛ پ : آمد \* خ : ازورده ؛ جهان را تو سای دیده خاکش هزاران آفرین  
 بر جان پاکش ؛ ۴۳ ب : بنوی باد ا ت ز : سویی باد هر روز ؛ پ : هر روز آفرینی .

## اندرز و ختم کتاب \*

نظامی هان و هان تازنده باشی      چنان خواهم چنان کافکنده باشی  
نه بینی در که دریا پرور آمد      از افتادن چگونه بر سر آمد  
چودانه گری بیتی بر سر آئی      چو خوشه سر مکش کز پادرائی  
مدار کن که خوی چرخ تداست      بهمت رو که پای عمر کنداست  
هوا مسموم شد با گردی ساز      دوا معدوم شد با دردی ساز

\* ب : در مذمه جهان و نصیحت ابناء روزگار ؛ پ : در خاتمت کتاب  
ت : فی الموعظه والنصیحه ؛ ز : فی الموعظه ؛ ث : در خاتمت  
کتاب گوید ؛ ج : در حب حال و تخلص کتاب ؛ چ : گفتار در موعظه  
ح : در خاتمه الکتاب ؛ خ : در نصیحت نفس و خاتمت کتاب ؛ د :  
گفتار اندر ختم کتاب و کلمه چند در موعظه . آ پ : تادیده باشی  
آ پ : چنان خواهم که توافکنده . ۲ ح : حذف شده . آ ث :  
دیدنی در که . ۳ ب خ : کز افتادن پ د : ز افتادن ؛ ث چ چ :  
کز افتادن .

۳ چ : (ب آ)

آ ۳ چ د : با سر آئی . ۳ ب پ ت ز ح خ : کز سر پرائی .  
آ م ت ز : کن جو خوی . آ ه ث : هوا مسموم .



طیب روزگار افسون فروش است	چو زرقان ازان ده رنگ پوش است
گاهی نیشی زندکین نوش اعضاست	که آرد ترشی کین دفع صفاست
علاج الرأس او انجیدن گوش	دم الاخون او خون سیاوش
بدین مرهم جراحت بست نتوان	بدین دارو زعلت رست نتوان
۱۰. چو طفل انگشت خود میزدین مهاد	زخون خویش کن هم شیر و هم شهد
بگیر آیین خرمسندی ز انجیر	که هم طفلست و هم پستان و هم شیر
برین رقعہ کہ مشطرنج زیانست	کمینه بازی بین الرخانست
دریغ آن شد که در لعب خطناک	مقابل میشود رخ بارخ خاک
درین خیمه چه گردی بند برپای	گلور ازین طنابی چند بگشای

۶ ح: حذف شده . آء ث: طبیعت ؛ ب ت ز ج چ د:  
 افیون . بء چ: ازان نه رنگ . آء پ: کان . بء چ: که ترشی  
 دهد کاین دفع ؛ پ: آرد برستر ؛ ج: آرد توشه ؛ ت: آرد  
 کان . ۸ پ چ ح د: حذف شده . آء ب ت ز: علاج رای ؛ ث:  
 پیچیدن گوش . بء ب ت: دم لا خون او ؛ خ: دم الاخوی او . آء پ  
 بران ؛ خ: برین ؛ پ: جراحت ریش . ۱۰ ح: حذف شده . آء پ: میزد  
 حذف شده . بء د: خویش خود . ۱۲-۱۶ ح: حذف شده . آء چ: بدین ؛ د: بدین عرضه که .  
 آء ج: بازیش ؛ پ: بین کوز جانست . بء ت: محامل میشود رخ بر رخ ؛ پ: رخ: محامل  
 ث: نهاده میشود رخ بر رخ ؛ ج: نهاده میشود ؛ د: مخالف میشود . آء ج د: چه بندی بند

۱۵- برون کش پای ازین پاچله تنگ      که کفش تنگ دارد پای رالنک  
 قدم در نه که چون رفیق رسیدی      همان پندار که این ده را ندیدی  
 اگر عیشی است صد تیمار با اوست      و گر برگ گلی صد خار با اوست  
 بتلخی و بترشی شد جوانی      بصفرا و بسودا زندگانی  
 بوقت زندگی رنجور حالیم      که با گرگان وحشی در جوالیم  
 ۲- بوقت مرگ با صد داغ هرمان      ز گرگان رفت باید سوی کرمان  
 ولایت بین که مارا کوچگاهست      ولایت نیست این زندان و چاهست

آه ا ب ت زد : برون کن پای ازین با سنجۀ (د : پا تا به) تنگ ؛  
 پ : ازین باریجہ ؛ ج : بیخولہ . ۱۶ پ : حذف شدہ .  
 ۱۶ خ : چنان ؛ ب ت ز ج چ د : همان افکار . ۱۷ پ ز ث  
 ج چ د : اگر عیش است . ۱۸ . ۲۰ ح : حذف شدہ . ۱۸ ا ب ت ز  
 ج : بترشی و بتلخی . ۱۸ ج د : بسودا و بصفرا . ۱۹ . ۲۴ خ :  
 حذف شدہ . ۱۹ پ : گرگان گیتی . ۲۰ ح : حذف شدہ .  
 \* چ ر : افزوده . ز گرگان تا بکرمان راه کم نیست ز ما تا مرگ موئی  
 نیز هم نیست . ج چ در : سری داریم وان (چ : آن) سرم شکسته  
 بحسرت (ج د : زحیرت) بر سر زانو نشسته ؛ سری (ج : سر)  
 کو هیبت جلاد بیند همان بہتر کہ بر (چ : سزد گو بر سر ؛ ر : صواب  
 آند بر) زانو نشیند . ۲۱ پ : ولایت نیست مارا کون گاهست . ۲۱ ج چ کاین ؛ د : کاین

زگرمانی چو آتش تاب گیریم	جگر در تری بر فاب گیریم
چو مونی برف ریزد پر بریزیم	همه در موی دام و دگریزیم *
بدین پا تا کجا شاید رسیدن	بدین پر تا کجا شاید پریدن
۲۵ ستمکاری کنیم آنکه بهر کار	زهی مشتی ضعیفان ستمکار
کسی کو بر پر موری ستم کرد	هم از ماری قفای آن ستم خورد
بچشم خویش دیدم در گذرگاه	که زد بر جان موری مرغی راه
هنوز از صید منقارش نپرداخت	که مرغی دیگر آمد کار او ساخت
چو بد کردی مباش ایمن ز آفات	که واجب شد طبیعت را مکافات

۲۳، ۲۳ ج : حذف شده . ۲۶ د : ز سرما هم چو یخ برف آب گیریم  
 پ : جگر در باب و دل برابر گیریم . ۲۳ د : حذف شده  
 \* ج د افزوده چو باشد در زمستان سوز سرما (ج : چو باشد  
 گاه تابستان و گرما) همی گوئیم ای خوش گاه گرما (ج : همی گوئیم  
 ای خوش گاه سرما) . ۲۴ ب ت ز : بدین پایه (ز : پایه) کجا ؛ ح :  
 باشد رسیدن . ۲۴ پ : بر این در تا کجا ؛ د : بتوان پریدن .  
 ۲۵ ج : حذف شده . ۲۶ ج چ خ : سرموری ؛ ح : تن موری . ۲۶ ز  
 ج : موری قفای ؛ چ : بازی قفای . ۲۷ ب ت ز ت ح خ : بر گذرگاه  
 ۲۷ ج : بجان موری زد مرغی راه . ۲۸ خ : هنوز از جنگ و منقارش  
 ۲۸ ح : که آمد مرغی دیگر کار او . ۲۹ پ : شوا این ؛ چ : از

۳. سپهر آیینۀ عدلست شاید      که هرچ آن از تو بید و انماید  
منادی شد جهان را هر که بد کرد      نه با جان کسی با جان خود کرد  
مگر نشنیدی از فراموش این راه      که هر کوه کند افتد دران چاه  
سرای آفرینش سرسری نیست      زمین و آسمان بی داوری نیست  
هر آن سنگی که دریایی و کان نیست      در و دری و یا قوقی نهان نیست  
۳۵. چو ما را چشم عبرت بین تباهست      کجا دایم کین گل یا گیا هست  
چو عیسی هر که دارد قوتیائی      زهر بیخی کند دارو گیا ئی

۳۱، ۳۲ : ج ۳۱، ۳۰ . آ ۳ پ : سپهر اشمۀ عدلست و شاید ؛ ث چ ر :  
عدلست و . آ ۳ ج چ : که هرچه از تو بید (ج : ببیند) . ح : که از تو هر  
چه ببیند ؛ د : که هر چیزیکه ببیند . آ ۳ ب ت ح : نداشت در جهان  
کای هر که (ز : هر کس که) بد کرد . چ : منادی در جهان شدم که بد کرد  
ح : دارد در جهان هر که بد کرد . آ ۳ ب ت ث چ ح : کسان ؛ د :  
بر جان خود . آ ۳ خ : آن . آ ۳ ج خ در : که هر کو (د : هر  
که) چاه کند (خ : چاه افکند) افتاد در چاه ؛ پ : درین . ۳۳ - ۳۶  
ح : حذف شده . آ ۳ خ : با داوری . ۳۴ د : حذف شده . آ ۳ پ ث چ  
چ خ : که دریا و کانست (ث : کوهست) . آ ۳ ث چ خ : نهانست . ۳۵ ،  
۳۶ ، ج ۳۶ ، ۳۵ . ۳۵ ، ۳۶ د : حذف شده . آ ۳ ب ت : کان ؛ ز : یا ؛ خ :  
یا کانست . آ ۳ چ : کند دارو ز بیخ هر گیا ئی ؛ ب ت ز : کشد دارو ؛ ث : در گیا ئی

تو نیز آخر بسوزی گرچه عودی	گرفتم خود که عطار وجودی
چو وقت آمد بجالینوس مانی	اگر خود علم جالینوس دانی
چه افلاطون یونانی چه آن کرد *	چو عاجزوار باید عاقبت مرد
که پیش از مرگ یک نوبت بهیرم	۴- همان به کین نصیحت یادگیرم
بدین تدبیر طوطی از قفس رست	ز محنت رست هر کو چشم در رست
* بصد سو گند چون یوسف شوی رست	اگر با این کهن گرگ خشن پوش
* که چشمی گرید و چشمیت خندد	لیادت را چنان بر گاو بندد

۳۷ ب ت : و نه آخر هم بسوزی ؛ ز : تو هم آخر بسوزی ؛ ج :  
 باخر خود بسوزی . ۳۸-۴۴ ح : حذف شده . ۳۸ ر : و گر .  
 ۳۸ ر : چو مرگ آمد ؛ ب ت ز ث خ : چو حکم آمد (ز ث : آید)  
 ج : آید \* ح : از زوده  
 چو یوسف عاقبت در قعر چاهی و گر چون گرگ یوسف بیگناهی  
 ۴۰ ز : حذف شده .

۴۱ ب ت ث : به گر نصیحت ؛ پ : یاد گیرم . ۴۱-۴۴ خ :  
 حذف شده . ۴۱ ث : هر کو دیده ؛ ج د : بر بست . ۴۱ ث :  
 قفس جست . ۴۲ پ : سود دوست . ۴۳ پ : حذف شده .  
 ۴۳ ج : لحافت را چنان در ؛ د : لباس ؛ ث : چنان رخت  
 ترا بر گاو . ۴۴ د : که چشمت گرید و .

چه پنداری کز نینسان هفتخوانی  
بود موقوف خوئی واستخوانی  
۴۵- بدین قاروره تا چند آبریزی  
بدین غربال تا کی خاک ریزی  
نخواهد ماند آخر جاودانه  
درین نه مطبخ این یک چارخانه  
چو وقت آید که وقت آید باخر  
نهاینها کنند از پرده ظاهر  
نه بینی گرد ازین گردون که بینی  
جز آن قالب که در طلبش نشینی  
ازین جا توشه بر کجا علف نیست  
درین جا چو که آنجا جز صدف نیست  
۵۰- درین مشکین صد نهایی نهایی  
بسا درها که یابی از معانی

۴۴ ب ت : خوانی استخوانی ؛ ز : جانی استخوانی ؛ ج :  
حرفی و . ۴۵ ث : حذف شده . ۴۵ پ : براین ؛ ج : باین  
ح : ابریزی . ۴۶ د : نخواهی ماندن ؛ ب ت ز ث : ماندن  
ح : نخواهد ماندن کس جاودانه .  
۴۶ ث : این هر چارخانه ؛ ح : هر ؛ خ : آخر چارخانه  
۴۷ خ : حذف شده . ۴۷ ج : که این وقت آید آخر ؛ ح :  
که کار آید باخر . ۴۸-۷۷ ج : حذف شده  
۴۸ د : ازان ؛ چ : ازین گنبد ؛ ر : ازین دوران ؛ پ :  
گردون به بینی . ۴۸ پ : در گردون نه سی .  
۴۹ پ : دران جا ؛ ج : در آنجا کوش کاینجا . ۵۰-۵۲ خ :  
حذف شده . ۵۰ ر : که بینی از معانی ؛ ج : پر معانی

نوآین پرده بینی دلاویز      نوای او      نوازشهای نوخیز  
 کهن کاران سخن پاکیزه گفتند      سخن بگذار مروارید سفید  
 درنگ روزگار و گونه گرد      کند رخسار مروارید را زرد  
 سخنهای کهن زالی مطراست      اگر زال ز رست افکار عفاست  
 ۵۵. نگویم زربلین      نو نیزد      چو دقایق کفتی جو نیزد  
 گذشت از پانصد و هفتاد و شش سال      فرد بر خط خوبان کس چنین خال

۵۳ ج : نوای از نوازشهای ؛ د : نوای آن نوازشهای شبخیز

۵۲ د : سخن دانان سخن دوشیزه گفتند ؛ پ : کهن سالان

۵۳، ۵۴، ۵۵ خ : ربحار

۵۳ پ خ : آفت گرد . ۵۳ پ : کند ربحار . ۵۴ پ : بوداز

بیت ۵۵ نوشته شده .

۵۴ پ : کهن رازان ؛ چ ج : زال ؛ د : کهن کاران .

۵۴ پ ث ر : وگو ؛ خ : وگر زال ز رست از کار ؛ ت : زالی

ب ج : از کار عفاست ؛ د : روزانکه . ۵۵ خ : حذف شده

۵۵ پ : زو نوشتی ؛ پ : سیز ؛ ج : چو نیزد .

۵۵ پ : گفتی رر ؛ ج : گفتی رو . ۵۶ ج : گذشته پانصد و پنجاه

و شش ؛ ب ت ز : هفتاد و یک سال ؛ د : پنجاه و شش ؛ ر :

هفتاد و شش . ۵۶ پ : برخد ؛ خ : روی .

چودانستم که دارد هرداری	ز مهر من عروسی درکناری
طلسم خویش را از هم گسستم	بهر بیتی نشانی باز بستم
بدان تا هر که دارد دیدم دوست	به بید مغز جانم را درین پوست
۶. اگر جان محبوبم تن نیست	و گر یوسف شدم پیراهن اینست
عروسی را که فروش گل پنوشد	اگر پوشد ز چشم از دل پنوشد
همه پوشیده باماست ظاهر	چو کفتی خضر خضر آنجاست حاضر

آ ۵ پ چ خ : ز بهر من ( پ خ : ز مهد ) عروسی درکناری ( چ :

حصاری ؛ پ : بهاری ) ؛ ب ت : درحصاری

آ ۵ پ : سکستم .

آ ۵ ب ت ز : جستم .

ب ۶ پ : اگر من حال مهجورم چنین است .

ب ۶ در نسخه پ در آ ۶ نوشته شده : ( عروسی کوکلاب از گل پنوشد )

۶ ا چ : حذف شده .

آ ۶ پ ث چ خ د : عروسی کوکلاب از ( ج د خ : کونقاب از ؛

ث : کونقاب ) گل پنوشد ؛ ز : بیوشد .

آ ۶ پ : و گر ؛ ث : و گر پوشد ز چشم دل . آ ۶ ج : همه

پوشیدنی بر ما است ؛ چ : پوشیده ها ؛ خ د : پوشیدنی ؛

پ : حاضر . آ ۶ ث چ : اینجاست .



نظامی نیز کاین منظومه خوانی  
 نهان کی باشد از تو جلوه سازی  
 ۶۵. پس از صد سال اگر گوئی کجا او  
 چو گرم قز شدم از کرده خوش  
 حضورش در سخن یابی نهانی  
 که در هر بیت گوید با تو رازی  
 زهر بیتی ندا غیر ده ها او \*  
 بریشم بخشم از برگی کم ریش  
 حلالی بر نیارم پخته از کام  
 دری بی قفل دارد کان کنج  
 که از یک جو پدید آرم بسی گنج  
 زمین اصلیم در بردن رنج  
 ۷. زدانه گر خورم مشتی با غار

آ ۶۳ ج : نظامی کایدش ؛ د : نظامی بین داین ؛ ب ت ز : منصوبه  
 ۶۴ ر : عیانی . ۶۴-۷۷ ث : حذف شده . ۶۴ د : بازی ۶۵ -  
 ۷۷ پ : حذف شده . ۶۵ ب ت ز : پس صد ؛ پ : پس صد سال  
 اگر گوئی کجا اوست ؛ ث : چو صد سال دگر گوئی . ۶۵ پ : زهر  
 حرفی ندا آید که ها دوست ؛ ث : زهر حرفی نواخیزد ؛ ب  
 ت ز ج : ندا آید ؛ ج د : ندا آید که ها هر \* ج د : بعد از ۶۶ ابیات  
 ۷۸ ، ۷۹ ، ۸۰ ، ۸۵ نوشته شده . آ ۶۶ ب ت ز ج خ د : لک ز کرده ۶۶ ج د :  
 از بزم نهی (ج : دهی) پیش ۶۷ ج د : جلایی ؛ خ : جلایی بر نیارم پخته از کام  
 ۶۸ خ : حذف شده . ۶۹ ج : حذف شده . آ ۶۹ ب ت ج : زمینی ؛ خ : زمینی ام که  
 چون دین بری رنج ۶۹ خ : بید آرم من از یک جو یکی گنج ؛ ب ت ز ج د : آرم یکی گنج  
 آ ۷ ب ت ز : دودانه گر خورم جایی با غار ؛ ج : دودانه گر خورم مشتی .

بران خاکی هزاران آفرین بیش  
 کسی کو بر نظامی میبرد رشک  
 بیا کو شب به بین کان کندم را  
 بهر در کز دهن خواهم بر آورد  
 ۷۵- بصد گرمی بسوزانم دماغی  
 فرستم تا تر از و دار شاهان  
 که مشتی خورد گنجی کشد پیش \*  
 نفس بی آه بیند دیده بی اشک  
 نه کان کندن که خود جان کندم را  
 زخم پهلوی پهلوی چند ناورد  
 بدست آرم بشبها شب چراغی  
 جو چندم فرستد مذر خواهان \*

۷۱ خ د : بدان . ۷۲ چ ر : که مشتی جو خورد گنجی کشد (ر : کند) ؛ چ  
 د : نه پیش . \* ر : بر فضل افزوده نگویش حسودان ۷۲- ۷۷ خ :  
 حذف شده . ۷۳ د : نفس بی تاب ؛ پ : بی آه دارد ؛ ت : سینه بی انگ  
 ۷۴ ت د : بیا یک شب . ۷۳ ر : بین جان ؛ ب ز : بلی جان ؛ ت : یکی  
 جان ؛ چ : نه وقت مرک بین جان کندم را . ۷۴ چ : حذف شده . ۷۴ ج :  
 حدیثی کرده ؛ د : بدری کردهان . ۷۵ چ : بسوز آرم . \* \* ب ت ز  
 چ چ (ر : در حاشیه) افزوده ؛ به (چ : ز) بیوزنی (ر : به بیوزنان)  
 به بیوزنان (ر : به بیوزنی ؛ چ : بدریانی) دم (دهد در نیمه چ) گنج  
 زمین (ب ت ز چ : جفا) برگاو گردون نالد (ت : نالم) از رنج ؛  
 بلی (ت : یکی) خرموده (ب ت ز : خرمهره) چون (ر : جز) درده نباشد  
 ازور (ر : وزو) جز دام و دد فربه نباشد .  
 سازد (چ : باشد) خواش چنگ را ناخن نوارد (ر : برآزد ؛ چ : بخراشد)

خدا یا حرف گیران در کمینند	حصاری ده که حرفم رانه بینند
سخن بی حرف نیک و بد نباشد	همه کس نیکخواه خود نباشد
ولی آن کز معانی بانصیبست	بد اند کین سخن طرزی غریبست
د. اگر شیری غریبانرا میفکن	غریبان را سگان باشند دشمن
چه پاک از طعنه خاکی و آبی	چو دارم درع زرین آفتابی
بسا منکر که آمد تیغ در مشت	مرا زد تیغ و شمع خویش را گشت
بسا گویا که با من گشت خاموش	درازیش از زبان آمد سوی گوش
چو عیسی بر دوزانو پیش بنشست	خری با چارپا آمد فرادست *

۷۷ ج د : حذف شده . ۷۷ پ : شامان حرف ؛ ح : الهی  
 ۷۷ ج : حرفم را در نه بینند ؛ پ : نه بندد . ۷۸ د : حذف شده  
 ۷۸ ب ث ز ج : نیکخواه این ؛ ر : نیک خواهد . ۷۹ ب ت ج چ خ :  
 بلی آن ؛ ز : یکی آن ؛ پ ج : بلی آن کز معانی بی نصیب است ؛ د : کسی را کز معانی  
 ۷۹ پ : بداند کین طرازی بس غریب است ؛ خ : کین نسق ؛ ج : طرز . ۸۰ پ :  
 غریبان را تسان دارند دشمن ؛ ب ت ز خ : دارند دشمن . ۸۱ خ : حذف شده . ۸۱ -  
 ۸۴ : ۸۲ ، ۸۳ ، ۸۴ ، ۸۱ ، ۸۴ د : حذف شده . ۸۲ - ۸۴ پ ث : حذف شده  
 ۸۲ ب ز : زخم درشت ؛ ت : کرازد زخم و شمع خویشتن گشت ۸۳ ج خ : از من ۸۳  
 ج : درازی زبان آمد ؛ خ : درازی زبان آمد سوی گوش . ۸۴ خ : حذف شده . ۸۴ ب ت ز ج  
 چ د : افزوده ندیم عیب هر کو (ج : کس کو) عیب شویست (ج : جویست) مگر عیب  
 کسی کو عیب گویست (ز ت ج : جویست)

۸۵. زمن گر کوکبی شمع برافروخت      کس از من آفتابی در نیاوخت  
 که گر در راه خود یک ذره دیدم      بصد دستش علم بالا کشیدم  
 و گر سنگی دهن در کاس من زد      دری شد چونکه در الماس من زد  
 چو کوه آن آبها کز من ستانند      خورم باز آن اگر بر من فشانند  
 چو ابر از بحر من پیرایه پوشند      ز پس دزدند و در پیشم فروشند  
 ۹. تحمل بین که بینم هندوی خویش      چو ترکانش جنیت در کشم پیش  
 که آن بی پرده را موزون کنم ساز      که این کنجشک را گویم زهی باز

آ ۸۵ ب ت زج : زمن هر کوکبی ؛ ر : گراز من کوکبی . ۸۵ پ خ : بس از  
 آ ۸۶ پ : خود حذف شده . ۸۶-۹۷ د : حذف شده . ۸۷ پ چ خ : اگر  
 سنگی دهن بر کاس ؛ ز ت : بر کاس . ۸۷ پ : آنکه ؛ ت : کو  
 ۸۸-۸۹ ر : در سینه نوشته شده .

آ ۸۸ پ : از من . ۸۸ پ ت ر : خورم هم من ؛ ج : خورم هم  
 خ : خورم من زان . ۸۹ ت ز : پوشد . ۸۹ ب ت ز : دزدیده  
 در پیشم فروشند (ت ز : فروشد) ؛ ج : زمن دزدند هم با من فرو  
 ۹۰ ج چ خ ر : میکشم .

آ ۹۱ خ : را حذف شده ؛ پ : کنم بار  
 آ ۹۱ ت : که آن ؛ ج : گهی ؛  
 پ : گهی کنجشک را گویم گهی بار .

زهر زانی بجز چشمی نجویم	بهر زنی جز احسنتی نگویم
بگوشی جام تلخیهام کنم نوش	بدیگر گوش دارم حلقه درگوش
نگهدارم بچندین اوستادی	چراغی را درین طوفان بادی
۹۵- زهرکشور که برخیزد چراغی	دهندش روغنی از زهر دماغی
گر اینجا عنبرین شمع می دهد نور	ز باد سردش افشانند کافور
بشکر زهر می باید خریدن	پس هر نکته دشنامی شنیدن
من از دامن چو دریای ریخته در	گریبانم ز سنگ طعنه ها پر
کلوخ انداخته چون خشت نناک	کلوخ اندازی ناکرده بر خاک

۹۲ پ : بهر زنی جز احسنتی نگویم ؛ ت : بهر زانی . آ ۹۳ پ  
نگویم جام ؛ ت : زگوشی ؛ خ : بگوش . ۹۳ ث : گوش باشم .

۹۴ ج : بدین . ۹۵-۹۷ : خ : ۹۶، ۹۵، ۹۷ .

۹۵ پ : بردارد چراغی

۹۵ ر : ایای

۹۶ ر : ورا اینجا ؛ پ : گر آنجا ؛ ح : عنبری .

۹۷ ر : باید چشیدن

۹۸-۱۰۲ پ ث خ : حذف شده . ۹۸ ج : طعنه هادر .

۹۹ ت د : حذف شده . ۹۹ ر : خشت درآب

۹۹ ج : با خاک ؛ ر : دریاب .

۱۰۰. دهان خلق شیرین از زبانم      چو زهر قاتل از تلخی دهانم  
 چو گاوی در خراس افکنده پویان      همه ره دانه ریز و دانه جویان  
 چو برقی کو نماید خنده خوش      غریق آب و می سوزد در آتش  
 نه گنجی ایدل از ماران چه نالی      که از ماران نباشد گنج خالی  
 چو طاوس بهشت آید پدیدار      بجای حلقه در بانی کند مار  
 ۱۰۵. بدین طاوس ماران مهره باشند      که طاوسان و ماران خواجه تا <sup>شدند</sup>

آ. ت : شیرینت از زبانم .

۱۰۱ د : حذف شده . آ. ج : افاده ؛ ت : یونان

آ. ج : دانه ریزان .

آ. ج : بر آتش

آ. ب ت ز ث ج ح خ د : نه گنجست ؛ پ : نه گنجست

ایدل ماران . آ. پ : که نبود گنج ها از مار خالی

۱۰۴ ح : از اینجا ربیات حذف شده .

آ. ب پ ت ز ث ج ح خ د : آمد پدیدار .

آ. ث : به حلقه حلقه دروانی ؛

پ : دروانی کند مار ؛ ج : در سینی کند مار

آ. پ ت خ : برین طاوس

آ. ج د : که طاوسان مهره شهره باشند .

نگاری اگدشت این نقش دساز	پدر هندو و مادر ترک طناز
مسی پوشیده زیر کیمیائی	غلط گفتم که گنجی واژدهائی
دری و زر قعر دریائی نهاده	چراغی بر چلیپائی نهاده
تو در بردار و دریا را رها کن	چراغ از قبله تر ساجدا کن
۱۱۰- مبین کاشگمی را رهنمونست	عبارت بین که طلق اندودنست
عروسی بکرین با تخت و با تاج	سروین بسته در توحید و معراج
خدا یا هر چه رفت از سهو کاری	بیاموز از کرم کامرز کاری *

۱۰۶ خ : نگار ؛ چ : یکشنبه است ؛ د : دلگشت این نقش بدساز ؛  
 ج : بر ساز . ۱۰۷ پ : مسین پوشیده کین را کیمیائست . ۱۰۷ پ  
 از دهائست . ۱۰۸ ب پ ز ث خ : بر فرق دریائی ؛ چ ر : پر  
 ( ر : در ) ژرف دریائی ؛ د : دری در دریا در نهاده . ۱۰۸ د :  
 چراغی در کلیسا بر نهاده . ۱۱۰ ، ۱۱۱ ، ۱۱۲ ث ؛ ۱۱۰ ، ۱۱۱ ، ۱۱۲ د ؛ عبارت بین  
 که طاق ؛ پ ، طاق اندوده ؛ چ ، جونست . ۱۱۳ ب پ ت ز ث چ  
 خ : عروس ؛ د : با طوق و با تاج . ۱۱۴ پ : سروتن بسته با توحید ؛  
 چ : سروتن ؛ ج : بر توحید . ۱۱۵ ر : در فصل با بعدی نوشته شده  
 \* چ :

ببخشایش کریم و پادشاهی کرم کن بر نویسنده الهی ؛  
 پ ث خ : این بیت در آخر فصل آید نوشته شده و کتاب با این بیت ختم می‌شود .

## طلب کردن طغول شاه حکیم نظامی را \*

چو داد اندیشه جادو و دماغم      ز چشم افزای این لعبت فراغم  
 زهر عقلی مبارک بادم آمد      طریق العقل واحدیادم آمد  
 شکایت گونه میکردم از بخت      که در بازو کمانی داشتم سخت  
 بسی تیر از کمان افکنده بودم      نشد بر هیچ کاغذ کار مودم  
 ۵. شکایت چون بر انگیزد خروشی      نماید بی بها گوهر فروشی

\* ب : در صفت حال خود و امید نوازش از ملوک ؛ ت : در خاتمت  
 کتاب و دعای دولت ملک اسلام نصره الدین انارالله برهانه ؛ ز :  
 خواندن پادشاه نظامی را علیه الرحمه و سخن گفتن با او . ج :  
 طلبیدن قزل ارسلان شیخ نظامی را ؛ چ : در مدح و خاتمت کتاب  
 د : در تقصیر از عبادت و آموزش از عنایت الهی .  
 ر : طلب ردن طغول شاه حکیم نظامی را .  
 آ ب ت ز : افسای این لعبت چراغم ؛ چ : افسای ؛ ج :  
 افسای این جادو فراغم .

۳. ۵. در حاشیه نوشته شده . آ ه ب چ د : نینگیزد ؛ ت : بتنگیزد  
 ز : نمی گیرد . آ ب ت ز : که ماند بی وفا ؛ چ : که ماند ؛ د : نماند



چنین مهدی که ماهش در نقابست  
 خریدندش بچندان دلپسندی  
 پذیرفتند چندان ملک و مال  
 بسی چنینی تور نا بریده  
 ۱۰- همان ختلی خوام خسروانی  
 بتشریفم حدیث از گنج میرفت  
 پذیرشها نگر در کار چون ماند  
 پذیرنده چگونه رخت برداشت  
 بدین افسوس میخوردم دریغی  
 ۱۵- که ناگه پیکی آمد نامه در دست  
 ز مه بگذر سخن در آفتابست  
 رسانندش بچوخی از سر بلندی  
 که باور کرد آن آمد محالم  
 بجز مشک از هوا گردی ندیده  
 سرافسار زر و طوق کیانی  
 غلام از ده کنیز از پنج میرفت  
 ستودم چون سقط شد بار چون ماند  
 زمین گشته را ندوده بگذشت  
 ز دم برخویشتن چون شمع تیغی  
 بتعجیل در روی داد و بنشست

ت : مهری . ۷ ز : بحد آن ؛ چ : بچندین .  
 ۷ چ : رسانندش . ۸ ز : کردن آن ؛ ج : کردنش ؛  
 چ : کردن آمد آن محالم .  
 آ : ب : خیلی ؛ ز : خیلی ؛ ج : د : خکی ؛ ت : ختلی  
 چراغ ( در حاشیه خکی خرام نوشته شده )  
 ت : سرافسار ؛ ج : سزاوار زرو . آ : آج : سخن از  
 ۱۳ ز : اندوده ؛ ج : ندوده . آ : ب : ز : باین . آ : ب : ت : زج :  
 باخویشتن ؛ ج : برخویشتن مرانه تیغی . آ : ۱۵ ج : زناکه .

که سی روزی سفر کن کاینک از راه  
 ترا خواهد که بیند روز کی چند  
 مثال دار کاین توقع شاهست  
 مثال شاه را بر سر نهادم  
 ۲۰. فرو خواندم بفرومان و بفرونگ  
 بعزم خدمت شه جستم از جای  
 برون راندم سوی صحراستان  
 ز گوران تک ربودم در دودین  
 زرقص ره نمیشد طبع سیرم  
 ۲۵. همه ره سجده میبرد قلم وار  
 بهر منزل کزان ره میبردیم  
 بهر چشمه که آبی تازه خوردم  
 نسیم دولت از هر کوه و رودی  
 زمشکین بوی آن حضرت بهر گام  
 بسی فرسنگی آمد موکب شاه  
 کلید خویش را مگذار در بند  
 همت شحنه همت تعویذ را هست  
 سه جا بوسیدم و سر برگشادم  
 کلیدم ز آهن آمد آهن از سنگ  
 در آوردم پشت بارگی پای  
 گرفته رقص در کوه و بیابان  
 گرو بردم ز مرغان در پریدن  
 زمین رقص تر مرکب بزیرم  
 تبارک راه میرفتم چو پرگار  
 دعای دولت شه می شنیدم  
 بشکر شه دعائی تازه کردم  
 ز لطف شاه میدادم درودی  
 زمین در زیر من شد عنبر خام

آ ۱۶ ر : روزه ؛ ب ت ز : کانک ؛ ج : زانکه . ۱۶ د : فرسنگ  
 ۱۷ ، ۱۸ ج : حذف شده . ۱۷ ب ز : خویشتن . آ ۲۰ ر : مرا فرمان  
 ۲۰ ج : آتش از سنگ  
 آ ۲۹ ب ت ز : آن منزل بهر گام . ۲۹ ج ر : زیر من چون عنبر خام .

۳۰. چو برخود رنج ره کوتاه کردم  
 درون شد قاصد و شه را خبر کرد  
 شه از طرف جواهرخانه پیش  
 بشمس الدین محمد گفت برخیز  
 برون آمد ز درگاه خاص  
 ۳۵. مراد بر بزمگاه شاه برودند  
 نشسته شاه چون تابنده خورشید  
 زمین بوسش فلک را تشنه کرده  
 شکوه تاجش از فرجها نگیرد  
 طرفداران ز سقسین تا سمرقند  
 ۴۰. درش بر حمل کشورها گشاده  
 زمین بوس بساط شاه کردم  
 که چشمه برب دریا گذر کرد  
 چو شمع افروخت از پروانه خوش  
 در آن زاهد روتانه را تیز  
 ز دریا داد گوهرها بغواص  
 عطار درایبرج ماه برودند  
 بجای کیقباد و جای جمشید  
 مه از سرهنگ پاسش دشنه خورده  
 فکنده قیروان را جامه در قیر  
 بنوبگاه درگاهش کمر بند  
 همه در حمل بر حمل ایستاده

۳۲، ۳۳ ر: (در مشیه نوشته شده) . ۳۲ ب ز ج : شه از صراف جوهر

خانه . ۳۲ ج : در پروانه . ۳۳ ج چ د (ر: در حاشیه) :

بیار آن .

۳۴ د : خادم خاص . ۳۴ ت : کوهر را .

۳۵ ج : مراد بر بزمگاه . ۳۶ ر : بتاج کیقباد و تخت جمشید؛

ج : شاه جمشید . ۳۷ ج : مه از سرخیل پاسش دشنه کرده . ۳۸ ت

(در حاشیه) : زامن تا . ۴۰ ج : بر حمله کشورها . ۴۱ ت : همه ره حمل .

کف رادش بهر کس داده بهری  
 ز تیغ تنگ چشمان حصارى  
 بدریا ماند موج نیل رنگش  
 سر تاج قزلشاه از سرتخت  
 ۴۵. بهشتی بزمش از بزم بهشتی  
 خروش ارغنون و ناله چنگ  
 بریشم زن نواها بر کشیده  
 براوتار مفتی هر سرودی  
 نواها مختلف در پرده سازی  
 کهری شهری و گاهی حمل شهری  
 قدر خانرا بران در تنگباری  
 که هم در بود در دل هم نهنگش  
 نهاده تاج دولت بر سر بخت  
 ز حوضکهای می پر کرده کشتی  
 رسانیده بزیر زهره آهنگ  
 بریشم پوش پیراهن دریده  
 بر آهنگی دگر بر بسته رودی  
 نوازش متفق در جان نوازی

۴۱ ج : حذف شده . ۴۱-۴۵ : ر ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۱، ۴۲  
 ۴۱ ج : بخلفی دانه . ۴۱ ج د : دخل شهری . ۴۲ ت : بدان ، ر :  
 دران ؛ ج د : تنگ خواری . ۴۳ ج : مانده ؛ ج : شک رنگش ؛  
 د : شک رنگش . ۴۴ ر : که در دل بود هم درهم نهنگش . ۴۴ ج د : سرو  
 تاج ؛ ت : بخت . ۴۴ ت : تخت . ۴۵ ب ت زج د : بهشت بزمش  
 ۴۵ ج : من پر کرده . ۴۶ ب ت زج : خارش ؛ ر : ناله .  
 ۴۶ ر : بچرخ زهره . ۴۸ ر : حذف شده ؛ ج : بساز ۵۵ نوشته شده  
 ۴۷ د : بریشم کش . ۴۸ ر : همی گفتی معنی هم سرودی ؛ ز : بر  
 اوتاد . ۴۸ ج : آهنگ ؛ ج : آهنگی .

۵۰. غزلهای نظامی را غزالان  
 گرفته ساقیانش باده در دست  
 چو دادندش خبر کامد نظامی  
 شکوه زهد من بر من نگذاشت  
 بفرمود از میان می برگرفتن  
 ۵۵. بخدمت ساقیانرا داشت در بند  
 اشارت کرد کاین یک روز تا شام  
 نوای نظم او خوشتر ز رود است  
 چو خضر آمد زباده سرتیایم  
 پس آنکه حاجب خاص آمدو گفت  
 ۶۰. درون رقم تنی لرزیده چون بید  
 زده بر زخمهای چنگ نالان  
 ملک میخورد می بدخواه شد<sup>مست</sup>  
 فرودش شادی بر شادگامی  
 نه زان پشمنی که زاهد در کله داشت  
 مدارای مرا پی برگرفتن  
 بسجده مطربانرا کرد خرسند  
 نظامی را شویم از رود و از جام  
 همه گفتار او یکسر سرود است  
 که آب زندگی با خضر یا بیم  
 درای ای طاق باهر دانشی جفت  
 چو ذره کو گراید سوی خورشید

آ ۵۰ ج : خطائی بر غزالان ؛ ج : بر غزالان . ۵۰ ج : زده زخمها بر چنگ  
 آ ۵۵ در : ساقیان می برگرفت دست ؛ ب ت ز ج : ساقیانرا .  
 آ ۶۰ ج : ر : شهنشه خورد ( ر : خورده ) می بدخواه شه ( ج : شد )  
 مست ؛ ز : فلک میخورد ؛ ج : بد دل شده مست .  
 آ ۵۵ ب ت ز : در ؛ ج : در کامرانی . ۵۵ ج : مداوای مرانی ؛ د :  
 مدارای مرا پی برگرفتن ؛ ج : در . ۵۵ ج : د : خلوت . ۵۵ ج : کرده . ۵۷ : پ ز :  
 عنف شده ؛ ت : در حاشیه . ۵۷ : ر : سراسر قولهای او سرود . ۵۹ ت ز ج : طاق

سرخود همچنان برگردن پیش  
 بدان تابو سم اورا چون زمین پای  
 گرفتم در کنار از دلنوازی  
 من از تمکین او جوشی گرفتم  
 ۶۵- قیام خدمتش را نقش بستم  
 در درج شکستم را گشادند  
 سخن گرفتم چو دولت وقت مید  
 نصیحتها که شاهانرا بشاید  
 وزان بذله که رضوانش پسند  
 ۷۰- بسی پالوده های زعفرانی  
 گهی چون ابرشان گریه گشاد  
 چنان گرفتم که شاه احسنت میگفت  
 سرا فکنده فکنده هر دو در پیش  
 چو دیدم آسمان برخواست از جای  
 بهوری چون سلیمان کرد بازی  
 دو عالم را در آغوشی گرفتم  
 چو گفت اقبال او بنشین نشستم  
 درستی چندی از توفیق دادند  
 سخنهای که دولت می پسندید  
 وصیتها کزو درها گشاید  
 زبانی گریگوش آرد بخندند  
 بشکر خندشان دادم نهانی  
 گهی چون گل نشاط خنده دادم  
 خرد بیدار میشد جهل میخفت

آ ۶۱ ب ت ز د : فکنم ، چ : فاده . آ ۶۲ ج : از تسکین . ۶۶ ر : حذف  
 شده (در حاشیه نوشته شده) آ ۶۷ ج : وقت می پسندید .  
 ۶۸ ، ۶۹ ر : ۶۸ ، ۶۹ . آ ۶۸ ج : وصیتها که دلها را ، ج : کزو  
 دل برگشاید . آ ۶۹ ر : از آن . آ ۶۹ ج د : زبانا اگر .  
 آ ۷۰ ج : پس پالوده های . آ ۷۱ ج د : گهی چون برقشان در  
 (ج : برق راه) خنده دادم . آ ۷۲ ب ت ز ج : مغز میخفت ، ج : بخت میخفت

سحام ساقیانرا برده از هوش	مغنی را شده دستان فراموش
درآمد راوی و برخواند چون	ثنائی کان بساط از گنج شد پُر
۷۵- چو بر پای ایستادم گفت نشین	بسو گندم نشان داین منزلت بین
بدان فتوا کنون هر جا که هستم	نشینم همچنان کاغذانشستم
حدیثم را چو خسرو گوش میکرد	ز شیرینی دهن پر نوش میکرد
حکایت چون بشیرینی درآمد	حدیث خسرو و شیرین درآمد
شهنشاه دست بردوشم نهاده	ز تحسین حلقه در گوشم نهاده
۸۰- شکر ریزان همی کرد از عنایت	حدیث خسرو و شیرین حکایت
که گوهر بند بنیادی نهادی	دران صنعت سخن را داد داری
گزارشهای بی اندازه کودی	بدان تاریخ ما را تازه کودی
نه گل دارد بدین تری هوایی	نه بلبل زین نو آئین تر نوایی

۷۴ ج : سحام ؛ ر : کوده مدهوش . ۷۳ د : مغنی کوده دستانرا  
 فراموش . ۷۴ چ د : روایی برخواند . ۷۵ ۷۶ ر : حذف شده  
 (در حاشیه نوشته شده) ۷۴ ب ت ز : بآن ۷۶ ر : آنچنان ۷۷ چ :  
 چو گوهر . ۷۸ ب ت ز : حذف شده . ۷۹ چ : برگوشم .  
 ۸۰ چ : حذف شده ۸۰ ب ت ز : شکو میریخت میکرد (ز : و میکرد) از عنایت (ت : عبارت)  
 ۸۱ ج : روایت . ۸۲ ب ز ج : بدو ؛ د : دران . ۸۳ - ۸۷ ر : در حاشیه نوشته شده .  
 ۸۳ ب ت د : بدان . ۸۳ ب ت د : زان ؛ ز : نوایی تر .

گشاده خواندن او بیت بریت  
 ۸۵- ز طلق اندودگی کامد حریش  
 چه حلوا پخته در جوش این حش  
 دران پالوده پالوده چون شیر  
 عروسی را بدان شیرین سوار  
 چو بردندان ما کردی حلالش  
 ۹۰- ترا هم بر من و هم بر برادر  
 برادر کوشه نهنشاه جهان بود  
 بدان نامه که بر دی سالها رنج  
 شنیدم قرعه زد بر خلاصت  
 چه گوئی آن دهن دادند یا نه  
 ۹۵- چو دانستم که خواهد فیض دریا  
 که گشاده خواندن او بیت بریت  
 هم آتش دایه شده ز مهر بریش  
 که هر کو می خورد میگوید العیش  
 ز شیرینی نکردی هیچ تقصیر  
 که بودش بر قش شیرین عمار  
 چه دندان مزد شد بازلف و خاش  
 معاشی فرض شد چون شیرداد  
 جهان ترا هم ملک هم پهلوان بود  
 چه دادت دست مزد از گوهر و گنج  
 دوپاره ده نوشت از ملک خاست  
 مثال ده فرستادند یا نه  
 که گردد کار بازگان مهیا

۸۴ ج : گشاد و خواند او این بیت بریت . ۸۵ ج : حذف شده  
 ۸۵ ب ت ز ج : اندوده ، آتش داده . ۸۶ در : حلوا  
 کوده ؛ ج : پخته اندر جوش . ۸۷ ج : ازین ؛ ج : درین .  
 ۸۸ ت ز : بآن ؛ ج : بدین . ۸۹ ز : مزد باشد زلف و  
 ۹۲ ب ت ز : بآن ، ج : بدین ، د : درین . ۹۴ ب ت ز ج :  
 کان . ۹۵ ، ۹۶ ج : حذف شده .



همان خاک خراب آباد گردد	ز بند آزاده آزاد گردد
دعائی تازه بر خواندم چو بختش	بگوهر در گفتم پای تختش
چو بر خواندم دعای دولت شاه	ز بازیهای چرخش کودم آگاه
که من یا قوت این تاج مکلل	نه از بهر بها بر بستم اول
۱۰۰- دری دیدم بکیوان برکشیده	به بی مثلی جهان مثلش ندیده
برو نقشی نوشتم تا بماند	دهد بر من درودی هر که خواند
صرا مقصود ازین شیرین فسانه	دعای خسروان آمد بهمانه
چو شکر خسرو آمد بر زبانم	فسون شکر و شیرین چه خوانم
حدیث من حدیث خشت و بنا <sup>ست</sup>	که از بی نانی آن ترشی همیخوا <sup>ست</sup>
۱۰۵- بجای خشت چون دادند نانش	زدست افزار ترشی رست جانش
بلی شاه سعید از خاص خویش <sup>م</sup>	پذیرفت آنچه فرمودی پیش <sup>م</sup>

۹۶ ر: به بند افتاده ۹۷ ر: بر حذف شده؛ چ: ز بختش ۹۷ پ: برگرفتم  
 ۹۸ ب ت ز: حذف شده ۹۹ ب ت چ: آن؛ ج: ... که یا قوتی چنین تاجی  
 مکلل ۱۰۰، ۱۰۱ ر: حذف شده. آ ۱۰۰ ج: دری دادم. آ ۱۰۱ ج د:  
 برو بنوشتم این را تا بماند. آ ۱۰۳ ج: چون نام خسرو آمد بر دهانم. آ ۱۰۳ ج: و  
 حذف شده؛ چ: شکر شیرین را چه خوانم. ۱۰۴، ۱۰۵ ر: حذف شده. آ ۱۰۴ ج: حدیث  
 مرد نباست. آ ۱۰۵ ب ت ز: بجای سرکه؛ ج: نامش. آ ۱۰۵ ج: زدست افشار  
 ترشی رست خوانش. آ ۱۰۶ ج: آنچه شه فرمود پیشم.

چو بحر عمر او کشتی روان کرد	ولی چون هست شاهی چون تو برجا
از آن پذیرفته‌های رغبت انگیز	۱۱۰. یکی ده زان دوشه را داد باید
چو شاه گنج بخش این تکه بشنید	پذیرفت آن ثنا و حمدا شاه
چو خوبا حمد و با اخلاص من کرد	بمملوکی خطی دادم مسلسل
۱۱۵. که شد بخشیده این ده برقمای	بملکی طلق ماند بی غرامت
مرا نه جمله عالم را زیان کرد	
همان شهزادگان کشور آرای	
دگر باره شود بازار من تیز	
خود از شهزادگان دیگر گشاید	
چو صبح از تازه روی خوش بختد	
با خلاصی که بود از من بدوراه	
ده حمد و نیا نرا خاص من کرد	
بتوقیع قزل شاهی مستجبل	
زما برزاد برزاد نظامی	
بطلقی ملک او شد تاقیامت	

۱۰۷. ب ت ز ج : چورخت . ۱۱۰. چ : حذف شده . ۱۱۰، ۱۱۱. ر :  
 حذف شده (در حاشیه نوشته شده) . ۱۱۱. ج : یکی ده زان ده شهزاده باید  
 ۱۱۱. ب ت ز چ د : از تازه روی باز خندید . ۱۱۲. ج : این  
 ۱۱۳. بود : ز : برد : ر : از دل بدوراه  
 ۱۱۳. ج : چورو با حمد . ۱۱۴. ژ : قول شاه .  
 ۱۱۵. چ : آن ده را تمامی . ۱۱۵. د : زما پس زاد .  
 ۱۱۶. چ : حذف شده . ۱۱۶. ر : بملک طلق دادم  
 ۱۱۶. ج : بطلق .

کسی کین راستی را نیست باور	منش خصم و خدایش بادا و ر
اگر طغی زند بروی خسیسی	بجز وحشت مباد او را ایسی
بلغت باد تا باشد زمانه	تبارش تیر لغت را نشانه
۱۲۰. چو کار افتاده را کار شد راست	در گنجینه بگشاد و بر آراست
دروغ را بتأید الهی	برو غم را بخلعت های شاهی
چو از تشریف خود منشوریم داد	بطاعت گاه خود دستوریم داد
شدم نزدیک شه چون بغت مسعود	وزو باز آمدم با تخت محمود
چنان رفتم که سوی کعبه حجاج	چنان باز آمدم کاحمد زمعراج
۱۲۵. شنیدم حاسدی زانها که دانی	که دزد کیسه بر باشد نهانی
یوسف صورتی گرگی همی زاد	بلوزینه درون الماس میداد
که ای گیتی نگشته حق شناست	ز بهر چیست چندی نی سپاست
عروسی کا سمان بوسید پایش	دهی ویرانه باشد رونمایش

۱۱۷ د : راستیش نیست ۱۱۷ ر : و صنف شده ۱۱۸ ب : دروی  
 ۱۱۹ ج نیز ؛ ج : لغت جاودانه . ۱۲۰ ، ۱۲۱ ج : بیدار ۱۲۲ نوشته شده  
 ۱۲۳ ب ت زد : مشهوریم . ۱۲۴ ب : با بخت . ۱۲۳ ج د : چون تخت  
 ۱۲۵ ت : دزدی . ۱۲۶ ج : ز یوسف صورت ؛ د : همی کرد .  
 ۱۲۶ ج : بلوزینم ؛ ب ت ز ج د : بلوزینم در الماسی همی داد  
 (د : همی کرد) ۱۲۸ ز : باشد در بهایش .

دهی و آنکه چه ده چون کوره تنگ	نباشد طول و عرض نیم فرسنگ
۱۳۱. ندارد دخل و خرجی کیسه پرداز	سوادش نیم کار ملک ابخاز
ز بی حرزی در آن خاک خرابه	مسلمان پخته کافر خورده تابه
چنین دادم جواب حاسد خودش	که نعمت خواره را کفران میدیش
چرا می باید ای سالوک نقاب	دران ویرانه افتادن چو مهتاب
بحمد من نگر حمد و نیان چیست	که یک حمد اینچنین به کاچنان بیست*
۱۳۵. اگر بینی دران ده کار و کشتی	مرا در هر سخن یابی بهشتی
گرو دارد ز دانه خوشه پر	من آرم خوشه خوشه دانه در
گراورا بیسه با استوار است	مرا صد بیسه از عود قمار است

۱۲۹ ر: که باشد. آ ۱۳۱ ج: نباشد دخل و خرج؛ چ: خرج و دخلی  
 ر: خرجش ۱۳۱ چ: ر: حذف شده (ر: در حاشیه نوشته شده)  
 ۱۳۱ ج: مسلمان خفته کافر سیر خوابه. ۱۳۲ چ: نعمت داده؛  
 ب ت ز: کفران منه پیش. آ ۱۳۳ د: این سالوک؛ ج: ای طوار  
 نقاب؛ ب: صعلوک؛ ج: لغاب. ۱۳۳ چ: درین.  
 ۱۳۴ چ: حذف شده. ۱۳۴ ج: حمد چنین به زانچنان \* د:  
 در نمره ۱۴ نوشته شده. آ ۱۳۵ چ: درین در کارو؛ ج: کار و کشتی  
 ۱۳۵ ج: ر: بینی بهشتی آ ۱۳۶ د: اگر؛ ج: چ: آرد. آ ۱۳۷ ت ز:  
 بیسه بر، د: بیسه تا، ج: بیسه نا. ۱۳۷، ۱۳۸ ر: ۱۳۷، ۱۳۸.

گراورا آب از فیض فراست  
 و گردارد خواجهی سوی اورا  
 ۱۴۰. چون کشور بها گنجی خطرناک  
 ولیکن بر چنان مینو اساسی  
 سپاس من نه از وجه منالست  
 ز خرواری صدف یک دانه دُر به  
 نه آن ده شاه عالم لایزال داشت  
 ۱۴۵. ولی چون ملک خرسندیم را دید  
 مرا زان ده بس این دولت شب و روز  
 مرا در فیض نطق آب حیاتست  
 خراب آباد کن شد دولت شاه  
 به ارزانی که ارزانم بدان خاک  
 کنم هر ساعت این در اسپاسی  
 بدان وجهست کاین وجهی حلالست  
 زلال اندک از طوفان پُر به  
 که ده بخشد چه خدمت جای آن داشت  
 ولایت در خور خواهنده بخشید  
 که بر عزم جهاد م باید امروز

آ ۱۳۸ ج : آب در فیض ، ج : فیض از آب ؛ ر : ابر فیض آب  
 ۱۳۸ ر : فیض لب . ۱۳۹ ر : لباز ۱۴۲ نوشته شده . ۱۳۹ ج : اگر  
 ۱۳۹ ج : آبادگی ؛ ر : بس دولت . ۱۴۰ د : بیداز ۱۳۴ نوشته شده  
 ۱۴۰-۱۴۱ ر : حذف شده (در حاشیه نوشته شده) آ ۱۴۱ ج : گنج . ۱۴۰ ب ت ز  
 ج د : نه ارزانی ؛ ج : به ارزانم که ارزانی بدین ؛ ج د : بدین آ ۱۴۱ ج :  
 در چنین . آ ۱۴۲ ج : منالست . ۱۴۲ ج : از ان وجهست کان ؛ ب  
 ت ز : کو ؛ ج د : کان وجه . ۱۴۳ ج د : زلالی . آ ۱۴۴ ر : نه این آ ۱۴۴  
 د : که در ؛ ج : که خدمت ؛ ر : چو خدمت . آ ۱۴۵ ج د : ولیکن چون ملک خرسندیم  
 دید . ۱۴۶-۱۴۸ ر : حذف شده (در حاشیه نوشته شده) آ ۱۴۶ ج : چهارم ؛ ر : باید آموز .

یزک دارد عوام آنجا دویده  
 زخم هر شب بدان شمشیر بازی  
 چو من خرسندم و بخشند<sup>خشنود</sup>  
 ۱۵۰. چه میگفتم سخن محمل کجا را<sup>ند</sup>  
 بسلطانی چو شه نوبت فرو گرفت  
 شکوهش پنج نوبت بر فلک برد  
 خروش طبل گفتی تا درو میست  
 نفیر کوس گفتی تا دو ماهست  
 ۱۵۵. بران اورنگش آرام اندکی بود  
 بری ناخورده از باغ جوانی  
 همه شب تیغ همت برکشیده  
 ز کا فر گردنی چون مرد غازی  
 تو نقد بوالفضولی خرج کن زود\*  
 کجا میرفتم و رختم کجا ماند  
 غبار فتنه از عالم فرو روفت  
 نفازش کرده هفت اقلیم را خرد  
 که میدانست کان طبل چیست  
 کرا در دل که شه در کوچگاهست  
 چو بر قش زادن و مردن یکی بود  
 چو ذو القرنین از آب زندگانی

۱۴۷ ج : حذف شده . آ ۱۴۷ د : یزک دار عوام اینجا رسیده ؛  
 ب : رسیده . آ ۱۴۸ ز ج : بآن ، چ : بران . ۱۴۸ ب ت ز ج : بر مرد غازی . ۱۴۹ ج : بعد از ۱۴۵ نوشته شده .  
 \* ر : رفضل افزوده تأسف بر مرگ شمس الدین محمد جهان  
 پهلوان . ۱۵۰ ج : (ب آ) . ۱۵۱ ج : فرو گفت . ۱۵۱ ر :  
 از گیتی ؛ ج : فرو رفت . ۱۵۲ ب ت ز : فلک زد . ۱۵۲ ب ت ز :  
 اقلیم را زد . ۱۵۳ ر : خروش طبل وی گفتی دو . ۱۵۴ ب ت ز : تابا<sup>هست</sup>  
 ۱۵۵ ، ۱۵۶ ج ۱۵۵ ، ۱۵۵ ب : حذف شده . ۱۵۵ ج : بدان .

که بادش آن جهان از این جهان <sup>بیش</sup>	شهادت یافت از زخم بداندیش
گذشت از پایه خاکی و آبی	سه پایه برفلک ز دزین خالی
که بر من بیش از آن درها گشاید	گران دریا شد این درها بجای <sup>بند</sup>
نسب داران گوهر باد بر جای	۱۶۰. گرا و را سوی گوهر گرم شد رای
جهان بر وارثانش باد باقی	گرا و را فیض رحمت گشت ساقی
مباد این تخت گیرانرا گزندی	گرا و را خاک داد از تخته بندی
سر این تاجداران را بقا باد	گرا و بی تاج شد تاجش رضا با
نظرگاه دعای نیک خواهان *	خصوصاً وارث اعمار شاهان
ز نام او پزیرد نور بینش	۱۶۵. مؤید نصرت الدین کافرینش
فریدون وار بر عالم مبارک	پناه خسروان اعظم اتابک

۱۵۷ در : که بادش آنجهان پادشاه ازین (د : این) بیش ، ج چ :  
 که بادا آن جهانش زین جهان . ۱۵۸ ج : چو پایه . ۱۵۹ ر : که  
 بر ما . ۱۶۰ ر : پای ۱۶۱ د : نسب داران او باشند .  
 ۱۶۲ د : جهان پردازشانش . ۱۶۲ ، ۱۶۳ : چ ۱۶۲ ، ۱۶۳  
 ۱۶۲ چ د : داد خاک . ۱۶۳ ج : مباد این گیرانرا گزندی .  
 ۱۶۴ ر : خصوص آن ؛ ج : وارد اعمار  
 \* ز : سرفصل افزوده دعای پادشاه  
 ۱۶۵ د : ز خاک او کشد طغرای بینش .

ابوبکر محمد کن سر داد	بدانائیش هفت اختر شکوخت
بدولت یادگار شهریاران	بشاهی تاج بخش تاجداران
فلک را بوسه که سم سمنش	۱۷۰ ستاره پایه تخت بلندش
و شیت نامه کشور خدائی	سریرش باد در کشور گشائی
بر آنچ امید دارد کامران باد	جهان را تاابد شاه جهان باد
مساعدا با سعادت زندگانی	سعادت یار او در کامرانی
ورق کاینجا رساندم در نوردم	سخن را بر سعادت ختم کردم
که گوید باد رحمت بر نظامی	۱۷۵ روانش باد جفت شاد کامی

۱۶۷ د :

حسن شاه مبارک کز ره جود علی شاه و محمد کرد خوشنود

۱۶۷ ج : محمد هست از و شاد . ۱۶۸ ، ۱۶۹ ر : ۱۶۸ ، ۱۶۹ .

۱۷۱ ز : کشور خدائی . ۱۷۱ ز : کشور گشائی . ۱۷۲ ج : بدانچ

۱۷۴ ث ح : رسید اندر نوردم . ۱۷۵ ث خ : حذف شده .

۱۷۵ ح : جفت نیکنامی . ۱۷۵ ح : که خواهد رحمتی بهر از نظامی

د : که گوید رحمت حق .

\* ب افزوده : تم الکتاب بحمد الله وحسن توفيقه والصلوة

والسلم على بنیه محمد وآله فی منتصف من شهر جمادی الاول



لسنه ثلاث وستين وسبعماية على يدنى العبد الضعيف المحتاج الى  
رحمة ربه احمد بن الحسين بن سانه غفر الله وتوبه وستر عيوبه  
فى الدارين .

پ : افزوده تمت الكتاب خسرو وشيرين فى يوم الحد جهادى الاول  
بعون الله تعالى وحسنه توفيقه والسلام .

ت : افزوده تم الكتاب بعون الله تعالى وحسنه ستيرد والصلوة  
والسليم على نبيه محمد وآله فى خامس عشرين رمضان المبارك  
لسنه ست وستين وسبعماية الهلاليه .

ز : افزوده تم الكتاب الموسوم بخسرو وشيرين فى مقالات ملك الشعرا  
افضل المتقدمين نظامى كنجه طيب الله مرقده فى سلخ رجب المحجب  
لسنه سبع وسبعين سبعماية الهجرية م

ث : افزوده تمت الكتاب بعون الملك الوهاب و الحمد لله حق حمده والصلوة  
والسلام على بنيه محمد من سده م

ح : افزوده  
نوشته شد بتاريخ عشرين شعبان المعظم سنه ١٢٩٨ ، كتبه  
العبد المحتاج الى رحمة الله العلى محمد بن حاحى محمد  
البنولى احسانى .

---

ج د : افزوده

تم الكتاب بعون الملك الوهاب .

خ : افزوده

تمام شد کتاب خسرو و شیرین از گفتار ملیح الکلام نظامی گنجیه  
رحمة الله عليه في شهر سنه اربع وعشرين وثمانماية الهجرية  
النسوية كتب النفثقر الى الله الغنى الاكبر ابن على جعفر البایسنقری  
تجاوز الله عن سيئاته محمد وآله

ر : افزوده

آخر آذرماه ۱۳۱۳ در مطبعه « ارمغان » انجام طبع یافت .

## فهرست

صفحه

۱	خسرو و شیرین
۲	در توحید باری عزّ اسمه
۷	گفتار در استدلال در توفیق شناختن
۱۲	در مناجات
۱۸	فی نعت خاتم النبیین علیه الصلوة والسلام
۲۲	در اشارت اولوالامر بنظم کتاب
۲۷	در تاریخ و سابقه این نظم
۳۴	در ستایش آبا بک ابو جعفر محمد طیب الله مرقدہ
۴۱	در خطاب زمین بوس
۴۷	در مدح پادشاه سعید قزل ارسلان
۵۶	گفتار در ترتیب کتاب و نکته چند در عشق
۷۳	آغاز داستان خسرو و شیرین
۸۰	رفتن خسرو بشار و از آنجا بخانه دهقان
۸۴	سیاست نمودن هر مزخسرو را
۸۷	بغواب دیدن خسرو نیای خویش را
۸۹	صفت کردن شاپور حسن شیرین و عاشق شدن خسرو
۱۰۱	رفتن شاپور بار من بطلب شیرین

۱۰۲	نمودن شاپور صورت خسرو را بشیرین	XVIII
۱۱۲	نمودن شاپور صورت خسرو را بار دوم	XIX
۱۱۵	نمودن شاپور صورت خسرو را بار سوم	XX
۱۲۰	نمودن شاپور خود را بشیرین	XXI
۱۳۲	رفتن شیرین بشکار و از آنجا آمدن رفتن	XXII
۱۴۶	گریختن خسرو از هرمز و رفتن بار من	XXIII
۱۶۳	رسیدن شیرین بمشکوی خسرو	XXIV
۱۶۶	خبر یافتن شیرین از گریختن خسرو از پدر	XXV
۱۷۱	رسیدن خسرو بار من	XXVI
۱۷۵	در صفت بزم خسرو و آمدن شاپور	XXVII
۱۸۶	خبر دادن خسرو مهین بانورا از حال شیرین	XXVIII
۱۹۶	خبر یافتن خسرو از واقعه هرمز	XXIX
۲۰۱	رفتن خسرو بدارالملک مداین	XXX
۲۰۳	باز آوردن شاپور شیرین را بار من	XXXI
۲۰۶	گریختن خسرو از بهرام و رفتن بار من	XXXII
۲۱۰	رسیدن خسرو و شیرین در شکارگاه بیکدیگر	XXXIII
۲۱۶	نصیحت کردن مهین بانو شیرین را	XXXIV
۲۲۲	فرهت کردن خسرو و شیرین در بهار	XXXV

صفحه

۲۳۱	شیر کشتن خسرو در بز مگاه	XXXVI
۲۳۷	فرهت کردن خسرو با شیرین	XXXVII
۲۴۳	مثل گفتن دختران شیرین	XXXVIII
۲۵۳	مراد طلبیدن خسرو از شیرین و مانع شدن از	XXXIX
۲۷۸	بخشم رفتن خسرو از شیرین و رفتن بروم و پیوند او با مریم	XL
۲۸۱	لشکر کشیدن خسرو و جنگ بهرام و ظفر یافتن	XLI
۲۸۹	نشستن خسرو بار دوم بیادشاهی	XLII
۲۹۸	زاری کردن شیرین از مفارقت خسرو	XLIII
۳۰۵	وفات کردن مهین بانو و وصیت او با شیرین	XLIV
۳۱۳	نشستن شیرین بیادشاهی بر جای مهین بانو	XLV
۳۱۹	خبر یافتن خسرو از مرگ بهرام چوبین	XLVI
۳۳۱	صفت بار بد مطرب	XLVII
۳۳۸	شفاعت خسرو پیش مریم جهت آوردن شیرین	XLVIII
۳۴۴	آمدن شاپور پیغام از پیش خسرو و بشیرین	XLIX
۳۷۴	قصه فرهاد با شیرین	L
	رفتن شیرین بتماشای حوض و جوی که فرهاد	
۳۸۵	ساخته بود	LI
۳۸۷	صعرا گرفتن فرهاد از عشق شیرین	LII

صفحه

۳۹۶	آگاه شدن خسرو از حال فرهاد	LIII
۴۰۰	طلب کردن خسرو فرهاد را	LIV
۴۱۲	مناظره خسرو با فرهاد	LV
۴۱۹	کوه کندن فرهاد و زاری کردن	LVI
۴۳۶	رفتن شیرین بدیدن فرهاد بکوه بیستون	LVII
	خبردار شدن خسرو از رفتن شیرین بدیدار فرهاد	
۴۴۵	وکشتن فرهاد بمکر	LVIII
۴۵۸	نامه خسرو جهت عزای فرهاد با فسوس	LIX
	جواب نامه شیرین بخسرو جهت تعزیت مریم بطریق	
۴۶۵	طنز	LX
۴۷۴	رسیدن نامه شیرین بخسرو	LXI
۴۷۷	صفت شوکت و تنعم خسرو در پادشاهی	LXII
۴۸۵	قصه شکر اصفهانی	LXIII
۴۹۷	عقد بستن خسرو شکر را	LXIV
۵۰۶	تنها ماندن شیرین و مناجات تضرع	LXV
۵۱۸	رفتن خسرو بشکار و از آنجا راندن بقصر شیرین	LXVI
۵۲۲	سخن گفتن خسرو و شیرین با هم	LXVII
۵۲۴	جواب دادن شیرین خسرو را	LXVIII

۵۴۱	پاسخ دادن خسرو شیرین را	LXIX
۵۴۶	پاسخ دادن شیرین خسرو را	LXX
۵۵۳	پاسخ دادن خسرو شیرین را	LXXI
۵۵۷	پاسخ دادن شیرین خسرو را	LXXII
۵۶۵	پاسخ دادن خسرو شیرین را	LXXIII
۵۷۱	پاسخ دادن شیرین خسرو را	LXXIV
۵۸۰	پاسخ دادن خسرو شیرین را	LXXV
۵۸۷	پاسخ دادن شیرین خسرو را	LXXVI
۵۹۴	بازگشتن خسرو از قصر شیرین بنومیدی	LXXVII
۶۰۵	رفتن شیرین از عقب خسرو به لشکرگاه	LXXVIII
۶۱۹	غزل گفتن نکلیسا از زبان شیرین	LXXIX
۶۲۲	غزل گفتن باربد از زبان خسرو	LXXX
۶۲۸	غزل گفتن نکلیسا از زبان شیرین	LXXXI
۶۳۳	غزل گفتن باربد از زبان خسرو	LXXXII
۶۳۷	غزل گفتن نکلیسا از زبان شیرین	LXXXIII
۶۴۱	غزل گفتن باربد از زبان خسرو	LXXXIV
۶۴۴	غزل گفتن نکلیسا از زبان شیرین	LXXXV
۶۴۹	غزل گفتن باربد از زبان خسرو	LXXXVI

۶۵۴	بیرون آمدن شیرین از خرگاه	LXXXVII
۶۶۲	آوردن خسرو شیرین را از قصر بهداین	LXXXVIII
۶۶۲	عروسی کردن خسرو و شیرین	LXXXIX
۶۸۶	ترغیب کردن شیرین خسرو را در دانه	XC
۷۰۱	گفتن بزرگ امید چهل نکتة از کلیله	XCI
۷۰۹	حکمت و اندرز سرانی حکیم نظامی	XCII
۷۱۲	صفت شیرویه و انجام کار خسرو	XCIII
۷۱۶	نشستن خسرو به آتش خانه	XCIV
۷۲۳	کشته شدن خسرو	XCV
۷۲۸	پیغام فرستادن شیرویه بشیرین	XCVI
۷۳۲	جان دادن شیرین در دخمه خسرو	XCVII
۷۴۶	در نصیحت فرزند خویش گوید	XCVIII
۷۴۷	خواب خسرو	XCIX
۷۵۴	نامه پیغمبر	C
۷۶۱	در معراج سید المرسلین	CI
۷۶۶	اندرز و ختم کتاب	CII
۷۸۲	طلب کردن طفول شاه حکیم نظامی را	CIII





более употребляемых слов, как—то. «افزوده», что означает „добавлено“, «حذف شده», что означает „опущено“.

В случаях, когда в тексте рукописей имеются добавления на полях, то это обозначается словом «در حاشیه افزوده» что означает „на полях“.

Издаваемая работа „Хосров и Ширин“ подготовлена была на основе следующих рукописей и изданий:

1. Рукопись Парижской Национальной Библиотеки—обозначается «ب» (763 г. хиджры).
2. Рукопись Парижской Национальной Библиотеки—обозначается «ب».
3. Рукопись Бодлеянской Библиотеки в Оксфорде—обозначается «ن».
4. Рукопись Библиотеки Ленинградского государственного университета обозначается «ز»<sup>1</sup>.
5. Рукопись Британского Музея (Лондон)—обозначается «ث».
6. Рукопись Государственного Эрмитажа (Ленинград)—обозначается «ج».
7. Рукопись Ленинградской Публичной Библиотеки—обозначается «ع».
8. Рукопись Института востоковедения (Ленинград)—обозначается «ح».
9. Рукопись Института востоковедения (Ленинград)—обозначается «خ».
10. Рукопись Института литературы им. Низами АН Азербайджанской ССР (Баку)—обозначается «د».

Кроме вышеуказанных рукописей, при подготовке „Хосров и Ширин“ было использовано издание Вэхиди Дестгерди, обозначаемое «ر».

В завершении составления научно-критического текста „Хосров и Ширин“ принял участие Бабаев Ф., подготовивший около тысячи бейтов конца поэмы.

Говоря о работе над подготовкой научно-критического текста указанной поэмы, необходимо отметить также техническую помощь, оказанную Г. Мирзоевым

А. Али-заде

---

<sup>1</sup> Данная рукопись, несмотря на обозначение буквой «ز», следует здесь, согласно своему возрасту, за рукописью, обозначенной «ن».

мисра Т приводится слово حیاتی, на которое дается следующее разночтение:

حياتی: ح: شتابی، ج: چانی (В редких случаях после приведенного слова дается разночтение, а после него приводится шифр рукописи).

Когда в мисра имеются два или более неодинаковых, но внешне схожих слова, то тогда мы придерживаемся такого же принципа, как и в предыдущем объяснении.

При наличии в мисра двух или более одинаковых слов, если имеется внешнее сходство, то в разночтениях приводится не только самое слово, на которое падает разночтение, но и соседнее с ним, предыдущее, либо последующее.

Так, например, на стр. 92 в бейте 28 мисра ب выглядит так: جهان خوش خوش یازی میگنارد. Из чего видно, что слово خوش встречается два раз. Разночтения даются так: جهان یکسر یازی: ح: ۲۸۷

При наличии разных разночтений на одно из слов мисра буквенные обозначения рукописей и воспроизводство самого слова отделяются запятыми «،».

Так, например, на стр. 9 в бейте 24 в мисра ب даются разночтения на слова ازان: د: ورا، ت: بران، ج: ج ج ج: ۲۴۷

При наличии же разночтений на несколько слов в мисра пояснения разночтений к каждому слову отделяются точкой с запятой «؛».

Так, например, на стр. 101 в бейте 5 в мисра ب даются разночтения на слова «کوزا» и «دهم» следующим образом:

ج: کشمیر؛ ج: مرغراگرم

В разночтениях мы применяем условный знак «:» взамен слова „равняется“.

В случаях, когда порядок бейтов в разных рукописях не соответствует установленному нами порядку, в разночтениях дается в начале нумерация бейтов установленного нами порядка, потом приводится условный знак рукописи, после чего дается тот порядок бейтов, который имеется в этой рукописи.

Так, например, на стр. 161 бейты 131, 132 в рукописи خ приведены в обратном порядке. В разночтениях это показывается так:

۱۳۱، ۱۳۲: خ ۱۳۲، ۱۳۱

В случаях, когда порядок мисра в разных рукописях не соответствует установленному нами порядку, в разночтениях дается в начале обозначение мисра в определенном бейте в установленном нами порядке, а потом приводятся условные знаки рукописей, после чего приводится тот порядок мисра, который встречается в приведенных рукописях. Так, например, на стр. 105 в бейте 36 дается:

خ: ۳۶ (ب)

В тексте имеются еще обозначения в виде звездочки (\*), употребляемые тогда, когда даются разночтения заглавий глав или добавленных бейтов и отдельных слов. В последнем случае звездочка ставится либо в конце того бейта, после которого идут добавления, приводимые в разночтениях, либо между строчками бейтов.

Ввиду того, что в разночтениях пояснения даются на персидском языке, нами были приняты некоторые условные сокращения для нан-

## ПРИНЦИПЫ ПОДГОТОВКИ НАУЧНО-КРИТИЧЕСКОГО ТЕКСТА „ХАМСЭ“ НИЗАМИ ГЯНДЖЕВИ

В предисловии к опубликованному произведению азербайджанского поэта и мыслителя Низами Гянджеви „Махзан-ул-эсрар“ нами были затронуты основные моменты, касающиеся подготовки научно-критического текста „Хамсэ“, в частности, поэмы „Махзан-ул-эсрар“.

Несмотря на то, что при подготовке научно-критического текста „Хамсэ“ в целом, его составители придерживались единого выработанного принципа, в отношении подготовки текста и количества использованных рукописей каждой отдельной поэмы, входящей в „Хамсэ“, требуется краткое разъяснение.

Как уже указывалось в упомянутом предисловии, при подготовке текста были разработаны единые принципы для всех участников бригады. Каждая использованная рукопись имеет условное сокращенное обозначение. Порядок, в котором даются рукописи для разночтения, был обусловлен возрастом рукописей, начиная с более ранних.

Помимо разделения каждого произведения на главы с заглавиями, внутри отдельных глав нами была принята последовательная нумерация всех бейтов с обозначением цифр через каждые пять строк (бейтов).

Первый мисра в бейте обозначается буквой «Т» второй буквой «ب». Если же разночтение касается целого бейта, то он обозначается соответствующей цифрой нумерации.

При наличии в мисра внешне схожих слов они даются в разночтениях с указанием нумерации бейта, условного буквенного обозначения мисра, отметки шифра рукописи, и, наконец, приводятся сами разночтения других рукописей без указания того сходного слова, на которое имеются разночтения. Так, например,<sup>1</sup> на стр. 9 в бейте 24 в мисра ب имеется слово „بدان“, на которое дается такое разночтение:

۲۴۷ ب ج ح خ: بران، ت: وراڤ، د: ازان

При наличии в мисра внешне не схожих слов, в разночтениях приводятся нумерация бейта, условное буквенное обозначение мисра, указывается слово, на которое даются разночтения, отмечаются те рукописи, в которых эти разночтения имеются и, наконец, воспроизводятся сами разночтения. Так, например, на стр. 51 в бейте 35 в

<sup>1</sup> Все нижеследующие примеры приводятся из „Хосров и Ширин“.

РЕДАКТОР **Е. Э. БЕРТЕЛЬС**

КАЛЛИГРАФИЯ ТЕКСТА ВЫПОЛНЕНА  
**Х. А. ФЭРИВЭРОМ**

**Низами Гянджеви  
ХОСРОВ И ШИРИН**

*Утверждено к печати Институтом востоковедения  
и Институтом литературы и языка им. Низами  
Академии наук Азербайджанской ССР*

Подписано к печати 8/IV 1968 г.      Формат 70×108/16  
Печ. л. 81,5    Усл. л. 70,4      Тираж 1000      Зак. 2885  
Цена 2 р. 60 к.

«Типография № 9 Мосгорсовнапечата»

*Академия наук Азербайджанской ССР  
Институт востоковедения  
Институт литературы и языка им. Низами*

НИЗАМИ ГЯНДЖЕВИ

# Хосров и Ширин

*Составитель  
научно-критического текста*  
**Л.А.ХЕТАГУРОВ**

---

*Издательство  
Академии наук Азербайджанской ССР  
Баку. 1960*

Азәрбајҹан ССР Емләр Академијасы  
Мәргһунаслыг институту  
Низами адына әдәбијјат вә дил институту

НИЗАМИ КӘНЧӘВИ

# Хосров вә Ширин

Елми-тәнҹиди мәтн  
тәртиб едән

А.А.ХЕТАГУРОВ

---

Азәрбајҹан ССР  
Емләр Академијасы нәширлјјаты  
Бақы. 1960